W.J.u.1

Lucknow
17.XI.26

بافتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد وثنا خدای را عز وجل که حکیم حاذق است وستایش شکر بیقیاس منعمی حقیقی را که شفا بخش
خلایق است ودهنده مفرح شکری که ترکیب آن نوشش داروی [illegible] رنجور است نعت محمد
بارگاهی را مسجود هر عزیز و ذلیل معبود هر صحیح و علیل است که از دار الشفای او دردمندان
دوری [illegible] از وضع جهان آفرین اولی واسط کام وزبان باهر موجز بیان که لبیب عناصر و ارکان
ساخته ماهیت موجودات از قدرت تمکینش بوسیله طبایع بوار العجب وجود [illegible]
ودرود نامعدود وثنا رجان بخشی که از دار دخانه او شفا می بخشد قوم [illegible] اعلاج بیماران
امت فرمود وصلواة نامحدود ایثار مسیحا نفسی که لعل در بارش آیین زنادقه وفلاسفه
منسوخ نمود ونوید وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمومنین بر زبان عذب البیان
جاری داشت وبر آل عظام واصحاب کرام با احترام او صلی [illegible] علیه وآله واصحابه وعلی
من تبعهم [illegible] شفاعته بعده عرضه میدارد فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب
تالیف این کتاب آنست که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلواة والسلام
فرموده اند که العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان و دیگر به لفظ دربار را آنحضرت که نشسته

بکل داء دواء فاذا اصاب الداء الدواء بری باذن الله تعالی

و بحضرت موسی کلیم علیه التحیة و السلام از روی عتاب خطاب رسیده در محل

که بنادل دوا انجیر داده و مبلغه در دتو داده درمان هم غایت نمای حدیث قدسی نازل

شده اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر

فبعزتی و جلالی لا اشفیک حتی تستعمل ما عینتو و مدتی مدید و عهده بعید بود که نقد

حیات بتحصیل علم شریف طب صرف نموده و در مدت اجزا از کتب معتبره

تحقیق و تجربه نموده بزبان فارسی کتابی موشح بالقاب همایون انتساب حضرت اعلی

خاقانی سلیمان مکانی ظل [illegible] صاحب قرانی مسمی بدستور العلاج نوشته شده بود

و بعضی از [illegible] بعض اشارت شد که اکر بر کلیات طب و احوال نبض و بحران و عبره

نیز چیزی نوشته شود که بکتابی دیگر احتیاج نماند بنابر اینه این کتاب را تکمیل العلاج

و بر صفایح ایام یادگاری مانند بنابر آن بموجب الامور معتذر جزوی چند به جمل اکر مقدم

انقلاب باشد مرقوم کردانیده برسم تحفه نذر کتابخانه عالیحضرت کیوان رفعت

بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل اله خورشید فلک جهان بانی خلاصه و نقاده

خاندان اعلی خاقانی مهر سپهر سلطنت و کامکاری درج برج رفعت و بختیاری

بیت شاهی که زمانه تابع دولت اوست :: افاق کرفته به حشمت اوست ::

بر اوج سپهر نور ماه و خور شنید :: از قبه چتر اسمان رفعت اوست ::

المتفرد بالجود و الاحسان المستغرق الملک المنان السلطان بن

الخاقان ابو المغازی سلطان ابو سعید بهادر خان رفع الله تعالی احکامه اعز

الملک بوجوده وافاض علی القریب والبعید آثار عدله وجود کرده شد مقررست
که بلندی علم و علمای ترتیب پادشاهان صاحب دانش و خردان زبده آفرینش
میسر نمیشود و توفیق تصنیف این مختصر بیمن توجه آنحضرت میسر گردید زیرا که
مدت بیست سال در ملازمت آنحضرت بانواع الطاف و عنایت سرفراز گشته
بود و بعد از لطف او از ابنای زمان ممتاز گشته امید دارست که درجه قبول
یابد متوقع است از مخادیم و اعزه که اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بران کشند
کنند
و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال
نبض و تفسره و مشتمل بر سیزده باب و هر بابی بچند فصل ~~تا حمیات~~ میشود
مقاله اول در امراض مختصه بعضو معین و آن بیست و پنج باب است تا حمیات
و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد مقاله دوم در امراض غیر معین
بعضو تا آخر کتاب و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند
نوع بیان کرده میشود مقدمه که در بیان حد طب و حفظه و صحت و نبض و بحران
و تفسره مذکورست بر سیزده باب باب اول در بیان حفظ صحت و آن سیزده
فصل است فصل اول در تدبیر هوا به باید دانست که هیچ سبب بر مردم نزدیکتر از
هوا نیست زیرا که قوام بدن بسه قوتست طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار
جگر دل دماغ
خویش نتوان کرد مدد بخشد و کاری روح و ماده روح هواست که مردم آنرا بطریق
تنفس میکشند مزاج او آرام دهنده است اما این هوا که نزدیک ماست قیاس

با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن ما بحرارت غریزی
رسد و بمزاج بیامیزد گرم شود و صحبت هوای تازه بروح پیوسته رسد
راحتی عظیم باید و بباید دانست که این هوا که نزدیک است هوای محض نیست
بلکه بخارها و دخانها و غباران امیخته است و از هر یک از اینها اثری دارد و همچنین
در فصلهای سال از طبع خویش بگردد و موجب طبع ان فصل گردد و هرگاه
فصل سال از طبع خویش بگردد وبا و بیماری شود و بهترین هوای باشد
که از بخار دریا و دیگر ابها و بخار مرغزارها و بخار بیشها و گیاهها و درختان بی‌محل
جوز و انجیر و بالیز و شره و دود گیرند و باقلی و سیر و پیاز و جز چیز امیخته
باشد که از بوی گلخن و اهک و عفونتها دور باشد و هوای گرم تن را لاغر
کند و روی زرد و سستی آرد و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و ...
عضو بد دارد و مردم سرد مزاج و بیماری سرد را سود دارد و مسام تنگ باید
و رطوب را تحلیل دهد و هوای سرد بیشتر اوقات مردم تن درست
را سود دارد و مادها را غلیظ کند و زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود
و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک چنین
این بود و هوای غلیظه انست که ستارگان خرد در شبها ننماید و مردم را دم زدن
در وی ناخوش بود و هوای نمناک زیان کارتر از هوای غلیظه بود و هوای
خانها تیرتر از هوای صحرا باشد و هرگاه هوا ابر شود وبا تولد کند و معنی وبا انست
که هوای بد شود و بخارها بد و بیامیزد و بیماری و مردگی بسیار گردد و چون وبا پدید اید

خورد

عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب گز و بادام
تلخ سوختن سود دارد و سرکه در دانگیزه حل کرده باشند در خانه و حوالی آن
بپاشند یا سرکه تنها **فصل دویم** در تدبیر فصلهای سال فصل بهار ماده‌ها
که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بحرارت تابستان بحرکت
آید بدو طریقه کم باید نمود یکی آنکه طعام کمتر و لطیف‌تر خورند و هر بامداد پیش
از طعام ریاضت نفع دارد از طعام گرم و شراب و گوشت بسیار و طعام تلخ
و شور پرهیز و پرهیز کنند **دویم آنکه** استفراغ کنند تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغ‌ها
در موسم بهار رگ زدن است اگر مانعی نبود کسی که قی تواند کرد قی نماید و مسهل قوی
نشاید خورد مگر ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب
بحجم کمتر باید کرد و در فصل خزان از گوشت صید و قدید و جماع و هر چه خشکی فزاید
دور باید بود و شبها بر امتلای معده نباید خواب رفت و جایگاه خنک
نباید خفت و در گرما بحمام رفتن و از سردی بامداد خود را ملاحظه نمایند و در آب
سرد در نیایند و در آخر فصل خزان اگر دارد چیزی خورند که تن از اخلاط
که از میوه‌ها جمع شده پاک گردد و قی کمتر باید نمود در فصل زمستان
غذا خشک و نخود آب و کباب و مانند آن به از چیزی و غیر آن و هر که در
زمستان بیمار شود در تدبیر او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه قوی باشند
در سرمای زمستان بحرکت نیاید و در زمستان مسهل از قی اولی بود **فصل**
سیوم در تدبیر مسکن و خانه و مسکن هر منزلی که بلندتر هوا و نسیم آن خنک

تر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوای گرم
تر و گرفته تر و بخار آن بد تر و دم زدن در و ناخوش تر و هر منزل که
از یک جانب او کوه باشد ~~و از دیگر جانب از کوه باشد~~ و از دیگر جانب
دریا هواء آن تر باشد و باران آنجا بسیار بارد و زمین آن صلب و خشک
و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر بر عکس این بود و دریا کنار
بود و اگر مزاج ولایت گرم بود و در نشیب واقع شده عفونت و بیماری
بسیار بود و اگر باین حال جانب شمال گشاده باشد و دریا از جانب
جنوب بود در آن شهر وبا و بیماری بسیار واقع گردد و منزلی که در
شوره زار و معدن گوگرد و نفط و مانند آن بود و هواء آن از اعتدال
دور بود و مسکن دریا تر و منزل بیابان خشک و مسکن جبال هواء آن
درشت و مردم او قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و منزلی که ریگ
و گل آن بالیر و کوه و دریا ها ازوی دور بود هوای آن معتدل و نیک
باشد جهت آنکه دریا عفونت بپذیرد و اگر بنای شهر بد و واقع شده
مناسب آنست که بسیار [illegible] تا حد [illegible] و کسی خواهد که خانه و مسکن
خویش بنا و نیک نهد خانه را بلند کند و در بر شمال و دری رو به آفتاب
و شمال باشد و چنان سازد که از دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف
خانه بلند سازد

فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن

جامه گرم آنست
که از پشمینه و پوستین مثل سمور و روباه و خلقوم و قاقم و سنجاب بود

۴

در پوست سبزه درگرمی اینها نیست و جامه سرد و سیل کتان جامه که انرا شسته باشند و جامه پنبه میان این و آن باشد و ابریشم ازکتان

خشک

گرم و تر است و از پنبه خشک تر ان هر انکه املس است و سبزه ندارد چنانکه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند

فصل پنجم در لاغر بودن و درشت شدن

تدبیر غذا باید دانست که غذا از تنگ است که در وی هیچ معنی دارد نباشد چون سبزه و میوه و هرچه ازین نوع باشد و درویشی معنی دارو است انرا غذا دارو ای گویند و هر شغل علاج خوردن چنانکه او بود صفرا گرداند و خون را بسوزد انچه لطیف بود و انچه غلیظ است بیشتر و بلغم فزاید و غذا از تنگ نان با کبیره که بگندم او احتیاط بر سپوده

دیگر گوشت گوسفند و مرغ و امثال ان که پخته باشند و هم چنین درست را سود دارد و از میوه ها که بغذا نیک است انگور و انجیر است و بعد

از خربزه فا ئیده کلی دارد و صفرا در مزاج سودا زند و سکنجبین و اب غوره و شربت لیمو و مثل ان میل نمایند و هرگاه که از غذا از تنگ

بیم

در بدن فضله به بر اید زود استفراغ باید کرد بطریقی اسهالی بود و هرگاه که از غذا از دوای خیری خورده باشد مثل کردد

سبز است و مانند ان مقداری سیر کنند تا بود بنه از عقب ان باید خوردن اگر طعامی غلیظه مثل هریسه و باجه و نان فطیر خورده

شود و چیزی مسهل الکانه و سرکه و دیبانه و خردل و شربت سکنجبین
خورند و طعام همین از روی رغبت میل نمایند و چون اشتها برید اید
و شهوت راستی بود در طعام خوردن تا چنبر باید کرد و هنوز میل
طعام باقی باشد که دست از طعام وا دارد و اگر معده گران شود و بعد
از خواب گوارش عود و غیره موافق بود و در خوردنیها ترتیب نگاه
باید داشت هرچه لطیف تر و نازک تر بود پیش ازان خورند
و بعد از ریاضت و برنج و شیرهای تازه و مانند ان [illegible] که در معده
گرم شده تباه گردد و از غذا راه بهره کار خلطه بد تولد کند و موجب
بیماری گردد و طعام مختلف خوردن در یک مجلس بسیار
بد باشد و بهترین طعام خوردن انست که در روز دو بار زیاده
خورند یک نوبت در صباح و یک نوبت اخر روز و دیگر در نماز
پیشین و چند او [illegible] معده گرم را مناسب انست که با مواد چند لقمه نان
بشربت لیمو و اب غوره و امثال ان بخورند تا صفرا ساکن شود و
و هرگاه معلوم شد که طعام هاضم گشت روز دیگر [illegible] و دلها را
ازان پاک باید کرد و هرچه بعد از طعام بخواب مشغولی خواهد نمود
زمانی بر قفا باید خفت تا قوت جاذبه طعام را جذب کند و پاره
راه اهستگی باید رفت تا طعام از فم معده بگذرد و پس بخسبد و هرگاه که
ریاضت کمتر قوتها همه ضعیف گردد و مردم طعام لطیف
کنند

بمکتر بلیه خورد و صفراوی مزاج غذای سرد و تر باید خورد و حصرم
قلیه کنند و بر آتش نخورد و غذا از خداوند سودا باید که گوشت فربه از مرغ
و گوسفند و کبک و بط باشد از جنبش و زیره و صعتر و بلغمی مزاج را قلیه
خشک اگر به روغن زیت یا روغن جوز بریان سازند اولی بود و غذا
از گوشت مرغ و دراج و تیهو و مانند آن بیند شی بهتر نگاه دارد .
و غذا غلیظ چون گوشت مش و هر دو الوان بسیار در یک نوبت نباید
خورد و از [illegible] معده متحیر و عاجز آید و هضم نیک نباشد و ترکیب نیز
اختصار باید کرد و غذا از خشک چون ارزن و کاورس و نمک
شور و عدس شهوت طعام ببرد و لون بشره سیاه کند و غذا
چرب معده را ضعیف و شهوت طعام را باطل کند و گرانی آرد
و غذا بسیار سستی و گرانی آرد و ترشیها اعراض پیری پدید
آرد و غذا از شور زیر چشم را زیان دارد و بسیار غذا از [illegible]
که در یکبار و یکنوبت بهم نباید خورد چون [illegible] و غوره و بریج و سرکه دو غذا [illegible]
و لیمو ترنج و شیر و پیاز و مجبنن و شیر و جغرات و ماهی تازه و اکثر در یک
مجلس نباید خورد که سم بود که بهق و برص آرد از پس میوه های
شیرین نباید خورد و شیر و پیاز یکجا نخورند و گوشت بریان که
از تنور برارند خوش شود و اگر هوس شد آن به خوردن و بیار بسیار بیار
تکلف آرد و بر گرسنگی شیر و شراب و یکبار در نقرس آرد و بعد از

فصد و حجامت خیری شور خوردن گرد و پیش از ده ساله و شیر
و روغن در جای بنشین و روغن بانک بر درشت ها نه تا زود و شیر و تخم مرغ
و شیر بخورند یا قلیه و جغرات یعنی بخورند **فصل ششم** در دانستن
تدبیر آب معلوم است که آب سرد و تر است و بسبب سرد دیگر اشیا
یا بسبب گرمی هوا گرم گردد بدانکه جنبیدن باد بسیار بهتر شود بجای
بسبب سردی هوا یا طبع او بگردد و سردی او زیاده شود و هرگز
آب خنک بیند بنزد و فعل آب تری و سردی است و آب باران
لطیف تر است او فرودین از این نبود و زود متعفن شود و هر وقت
که از زمین پاک بگیرند که از آب پاک گرفته باشند قدحی
بشنو که در آب افکند تا آب را از تیرگی بدان سرد ساید
بهر نفع آب سرد عصبها را زیان دارد و مفاصل را و زن جا
و رعشه و فالج و استسقا و معده و مثانه را زیان آب شور و دریا
مردم را لاغر سازد و استسقا و فالج را نفع دارد آب شور و تلخ خاکی
و اسهال آرد زرد آب ریزه شکن و سنگ مثانه و گرده تولد کند
آب گرم طعام بر سر معده آرد و تشنج ساکن نکرد و هر خواند نزله
و قولنج و مالیخولیا که در سر شیم را نفع دارد آب سرد با عشدل معده
گرم و دل گرم را جای هوای خنک بود و بخار را از دماغ باز دارد
آب چاه و کاریز قیاس باب چوب بد باشد سپرز را بزرگ کند

و آن

واحب را از زیان دارد و باشتها دا بند داب بدر ا بصلاح نوان
اورد و نبید بیر لیکن را بستان بیر ازانکه اب را با خاک با کیبر بیامیزند
خاصه خاک سخت نولس بجنبانند و منا نند و بچه سازند بهتر بود
کم همچون کلاب بخابند بگی بوو داب غلیظه کفته انه با شراب
خورند داب شور بالله که داگر چیزی فا بعض حبت هر نوبت و حب
الاس دردی افکنند مکیب شبانه روز در مضرت ان بار دارد
دنیز باق کم اب ها مخالف بچهار سبب خاصه که لسر که بپرورده
بود د باب لسناکه هیچ چیز بناید خورد و چیزهای خشک خورند
واداب اند کی بود و سرد و گرم و نیم بود داب سرکه بیامیزند
ولشنکلی کمتر ارد داز شربه که لسرکه بیامیزند و نان در وی
زنند و اب کمتر خاجت ابد و بر سر طعام اب بسیار نباید
خورد داگر چیز بتواند کرد بباید خورد اب سرد را بچیزی لتسکیع مزوب
بسبر دوار سود دارد و محرور را زیان دارد داب باشتها از
لیس ریاضت و حمام زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند کرد با شراب
ممزوج کند و ناشتا کرده باید داد و در تابستان سرد داب
خوردن لشب که ار خواب خیزد زیان دارد واکر چاره نباشد
اب را بخ در دهان نگه باید داشت و بعد از ان فرو برد و داکر
لشنگی در دهن اب غلبه کند چیز باید نمود و بخواب رفت تا ان معین

تحلیل باید و اگر برگشنیز در دهن به اب خورده شود گشنیز را ب
کرد و اب با بابونه تر و تخم او گشنیز را بر طرف سازد فصل پانزدهم
در تدبیر شراب در دین اسلام شراب حرامست و در ملتهای
دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان او اورده اند و بعضی
مردم از اهل اسلام منفعت ان طلب میدارند از انجا که طبیب بعضی
شرابها دست که منفعت و مضرت ان طلب باید کرده شود در منافع شراب
که مزاج و حرارت ان مناسب حرارت غریزی است حرارت غریزی
بیفزاید و طعام هضم بکوارد و خلطها بعضی باز دارد و بعضی با سیلان و عرق
و قی دفع کنند به کسی که شراب خوردن عادت دارد چون شراب
نماید هضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامها ضعیف شود
و خلطها بعضی در تن بماند و بیماریها تولد کنند و اگر باعتدال خورند و رنگ
روی بر افروزد و قوت روح و اندامها بدهد و ترطیب دسته بکند و غذا
بهمه تن رساند و ناقه را سود دارد و خواب اورد و مضرت زهر السرار
مثل افیون و غیره باز دارد و درد گزیدن را شراب گرم لحظه ارام دهد
این منفعت ان وقت باشد که افراط نکنند و باندازه خورند و اگر بسیار
خورند بی اندازه لکان بدارد منفعت نکند ~~...~~ و تمام مضرت شود
و حرارت غریزی را ضعیف کند و قوتها خفه و غذا دیر را عاجز کند و هر گاه
افراط کنند بیم باشد که بیغاجا در خواب ... هلاک شود و موجب سکته

بیغاجا

وصرع وسرسام وخناق وتبهاء محرقه وهذیان واستسقا ونقرس وانواع
علتها کرده وشراب رقیق وسفید گرم مزاج را موافق باشد وشراب
زرد قوی تر باشد ورطوبت را نشاید وشراب سیاه غذا بیش دهد وحرارت
ان از شراب زرد کمتر باشد وشراب ریحانی لطیف وخوشبوی
وخوش طعم خفقان وغشی را نشاید وشراب ناخوشبوی دماغ
را زیان دارد وشراب سفید تن را فربه کند وخون را تولد کند
وجگر وسپرز را زیان دارد وشراب تلخ زود هضم شود وخون نیک آید
وشراب رقیق زود مست کند وشراب غلیظه بر خلاف ان باشد
وشراب خام مسهل واشتهاء زودتر باشد وشراب جوشانیده
انکه تلخ باشد اشتهاء ازو برود وخمار او قوی بود وانکه شیرین
باشد ریگ وسنگ مثانه او باشد که باستسقا انجامد وشراب
مویز را حرارت ورطوبت کمتر بود ونفخ کند وانکه از برنج وگاوداس
وغیره سازند منفعت شراب ندهد ودماغ ثقیل کند وشراب
دارو کهنه حکم دارو دارد ونارسیده جگر را زیان دارد ودوکانے اسهال کند
آرد ومخمور را غذاها با شراب باید خورد مثل آش غوره مزورک
وسماق وماننداین ونقل انار ولیمو ونارنج وانزا که شراب درد سر آرد
نقل انبه وانار میخوش قدر حبانه هر دو بکه قدح اندک اب خرد
باید خورد تا قوت شراب از دماغ باز دارد وانزا که معده ضعیف وگرم

بود و نقل حب الآس و آبی ترش شاید و اگر معده سرد بود نقل
قرنفل و بسعد و کوارش بکوبند و اگر غشیان دفع آرد نقل زیره و نمک
و پوست که بر سفاله بسته شود و شراب ناشتا دماغ و عصب را زیان
دارد و تشنج آرد و خمر در اول کند و شراب مثوانبز و سینه و دایم جگر و دل
را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجا بود و شراب و مستی دایم کودک
نارسیده را زیان دارد و اگر سرکه با آب بیامیزد و دوغ ترش خورد
و کافور و صندل بوی کند و سرکه در روغن گل بر سر نهند زود از مستی
هشیار شود و کسی را که خواهد که زود مست کنند یا جراحت را اصلاح
کنند بزر البنج و پوست بیروح با آب بپزند تا آب سرخ شود و از آن با شراب
بیامیزند و دهند یا عود خام در شراب آغشته کنند و صاف نموده
دهند زود مست گردد **فصل هشتم در تدبیر خواب** و بیداری بهترین
وقتی ~~از برای خواب و بیداری بهترین وقتی~~ از برای خواب آن زمان
باشد که طعام از قعر معده گذشته باشد زیر معده خالی خفقان را اعتبار
کند و خواب روز در بیماری آرد مثل نزله خاصه در زمستان و سقوط شهوت
آرد و رنگ را بگرداند و مزاج سرد را خواب بسیار بود و کسی که روز
عادت خواب دارد بتدریج از آن باز گردد و خواب روز بجای خواب
شب نباشد و درد سر را زیاده سازد و وقت خفتن اول بر
پهلوی راست یک زمان تکیه کند پس از آن پهلوی چپ را خفت نماید و شکم را

بمثل سمور گرم دارد و از بر شکم خسپید غذا نیک هضم شود و بر پشت
تکیه نمودن زیان دارد بسبب آنکه منفذها که از دماغ بسته می آید بسته
شود و آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بیخوابی شب
مغز را گرم کند و قوت ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد جهت
آنکه غذا از شب هضم شده و معده خالی باشد و آواز خوش معتدل
و آواز آب و درخت و مالیدن بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و اگر خواب و آواز
نیاید و وحشت باید نگاه دارند که تکیه کنند و چشم را بپوشند و اطراف او ببندند
و پیش او جماعتی کتاب تاریخ و افسانه خوانند آن مقدار که ملول شود و پس
بیکبار از پیش او برخیزند و در حال بخسپند و روشنائی و شمع بر دارند
فصل نهم در تدبیر حرکت و سکون بباید دانست که سبب حرکت اندامها
بسیار ریاضت مردم گرم شود و حرارت غریزی بر افروزد و بردها بدان
حرکت را گر بعضی گویند در ریاضت در تدبیر شد بسیار کلا داصل بزرگ
بود و فضله که از غذا روز مانده بتحلیل خرج میشود و بهترین زمانی جهت
ریاضت آن وقت بود که طعام روز هضم یافته و طبع اجابت کرده
و وقت که بریاضت مشغول خواهد شد اندامها را نرم بمالند و بتدریج
محکم بمالند پس بریاضت مشغول شوند این مالیدن را استعداد گویند
و چندانکه از ریاضت فارغ شود باز بمالند و در میان این مالیدن
دو دم چند بار نه اندامها را بکشد و بیارد و نفس نگاهدارد آن مقدار

که تواند تا اگر فضله مانده دفع شود طبیبان این مالیدن را استرداد
گویند و ریاضت آن مقدار که رنگ روی افروخته شود چون عرق آمدن
گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت گرسنگی زبان دارد و انواع ماندگیها
چهار است قروحی و تمددی و ورمی و قشفی قروحی چنان باشد که از دست
بروی نهند با حرکتی کند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن فضله باشد
رقیق تیز که از وی سرما فرا رسد و لرزه و تب تولد کند علاج مالیدن
بر روغن با بوبنه و بنفشه و غیره و حمام و ابزن و غذا لطیف و ماندگی
تمددی آنست که در اندامها مبتلا و تمدد و کشیدن حرارتی همی یابد در
رگها و بندها و سبب آن فضله باشد یا بادی در عضله علاج حمام و روغنها
و ابزن و غذا لطیف و ماندگی ورمی آنست که رگها ممتلی بود چون دست
بر و نهند المی یابد علاج آن اگر ورم بود امتلا استفراغ و اگر حرارت
بود شربتهای خنک و روغن مالیدن و ابزن تسکین دهند و قشفی آنست
که در اندامها خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار در هوای گرم سفر
در بخار رسیده باشد و کم خوردن و روزه علاج حمام و ابزن و روغنها
مالیدن منسل بادام غذا مرغ و پایچه **فصل دهم در تدبیر** داروی
مسهل و غیره مردم تندرست و کودک و پیر و خشک اندام و لاغر
و کسی که گوشت و عضلهای شکم او اندک بود و آنکه بجای حرف
سفین تا گویند این چند گروه را مسهل مناسب نبود خاصه در هوای

[illegible]

گرم و فصد و حجامت نکنند مگر ضرورت کلی باشد که جایز دارند اندران
زمان و جماع و شربت در هوای گرم و جمله زیان دارد و کسی که مهمی کلی عظیم
بزرگ باره شادی دارد و داروی نخود و داروی خوردن زیان دارد و قوت
و احشا را ضعیف کند که کسی که دارو خوردن عادت ندارد و طبیب
او را دارو دهد و اگر چاره نباشد داروی مناسب خلطی که دفع
باید نمود دهد و چند روز پیش از دارو جلاب دهند تا گذرهای دارو
گشاده و خلطها پخته شود و داروی مسهل باید که بسیار بسیرین نماند
تا معده از اعدا آن نرود و اگر دارو قوی بود پیش از آنکه در کار آید بخواب
رود که کار او قوی تر بود و اگر بخسبد دارو ضعیف بود و عمل او کمتر
شود و کار خویش نکند و آب گرم مجرد دارو و قوت او را ضعیف
کند و بعد از آن قوت او را قوی دارد و معده خالی شده کار کنند تا دارو
تمام کنده کار تمام کند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از دارو
جلاب یا چند لقمه نان با شربت خورد و اگر بفصد و اسهال حاجت آید
از اخلاط گرم بود اول فصد کند و اگر خلط بلغمی بود مسهل خورد
و دارو اگر کار نکند قی آرام کند و نمدی در اعضا بپیچد برابر شاید یا حقنه
با گلاب گرم عرق نماید و آنگاه بسبب دفع عطشان نکند و چون دارو در کار
آید و بعد از خوردن دارو بخود بوی نماید و از اجابت کم نکنند
جاییکه بیرون از خانه پاک نشود و اگر بار دارو خورد چند بار بحمام در آید تا

کنند و معده میل بحلو نمایند و بیدار دارد و از اعراض و جماع و شنا

و حجب از دارو فارغ شود و بلغمی را تخم ریحان و صفراوی و معتدل

مزاج را اسبغول بجبار عرق و هند و اگر کار نبیا زکند شیره تازه

دهند تا بشربا و قوت دارو از زده باز دارد دیگر تسبیح و بجنس شود

اسبغول به دهن گل چرب کرده با آب سرد دهند و اگر تخم کشنان الکل

در شیر بجوشانند و دهند در حال به بندد و اگر ترشت شود اسبغول

و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و حب الآس و ترنانیف نمارنج

اسهال باز دارد و اطراف به بندند و عطسه ارند و ملوک و اهل

تنعم و دیگر که دارو دشوار توانند خورد حب های لطیف باید کرد

از ادویه و حب و شربت و جلاب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا

و سودا بحسب قوت باید نمود و این مطبوخ حفراد نیز لرا سود دارد

بنفشه خشک پنج درم و پنج سوسن بردی شش درم در یک کاسه

آب بجوشانند تا نیمه آن بماند صاف سازند و بیست درم شیر خشت

خشک در وصل کرده یک شربت بود فصل یازدهم در تدبیر

قی کسی را که در معده علت باشد و سینه تنگ و اندر گوشت

هم هسته و گردن دراز و حنجره بیرون آمده و دماغ و اعضای و سینه

ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار فربه بود دارو

مسهل اولیتر از قی بود و منفعت قی آنست که معده را پاک

کنند و میل طعام بدبو اید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا
و قی با سود دارد و کسانی را که مزاج دارد مثل غثیان و قی دارد
و هر جنس ازین دارو بسته روز قی نماید چون دارو خورند قی عنبان
نباشد و مضرت قی آنست که معده را زبون کند و اخلاط را رد
بد فارد و دندان و چشم را زیان دارد و بیماری سینه را و اگر قی
بوقت و اندازه کنند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم را باطل کند و در
روزیکه قی خواهد نمود طعامهای مختلف خورند و اگر شراب خواره
باشند شراب و طعام خورد و اول مقدار صبر کنند که بهم آمیخته شود
بعد از آن قی کنند و اگر قی دشوار آید شراب و روغن کنجد روز میل نماید
و بحمام رود و در روغن در تمام بدن مالد و غذا شوربای حریره در حمام
قی نماید و اگر هوا سرد بود خانه را گرم سازد و در وقت قی گردن
رفاله بر بست چشم بندد و چون فارغ شود چشم و روی
باب سرد بشوید و دندان باب گرم و غرغره سکنجبین و الکانه
و خوب شر رمانی که قی کنند با آبش است و بلغمی مزاج را قی میش
از طعام بعد از آنکه زیاد خورد باید و گرم مزاج را بعد طعام و شراب تنقیه
باید کرد و پس از قی غرغره یک مثقال عود و مصطکی باید که
قند سوده با آب سیب میل نمایند تا ماده که رو بمعده دارد و باز
دارد و باقی فضله معده بجانب روده دفع کنند و اگر بجای مصطکی

ملقند یا اطریفل خورند شاید داروی از داروی قی سوزش در معده
شود شوربای مرغ فربه انرا زایل کند واگر فواق آید جرعه آب
گرم وعطسه سود دارد واگر درد سینه وپهلوی درد
ظاهر شود وروغن بابونه وگل دائم مالند ودارو
قی بی خطر است الف تخم ترب دو مثقال تخم شبت
دو درم بوره درم با سکنجبین امیخته نمایند وپیش از طعام میل
نمایند ویک کاسه اب گرم بعد از ان بخورند داروی دیگر
ترب را پاره سازند وبر یک مقدار درمی [illegible] وبر سر تو
انگی نمک پاشند ویک شب بگذارند ومقداری شکنجبین
عسلی بدان امیخته نمایند ودیگر روز پیش از طعام بخورند وبعد از طعام
تدبیر قی کنند واگر پیاز نرگس دو یا سه عدد در میان طعام یا ماهی
بخورند قی آرد

فصل دوازدهم در تدبیر فصد وحجامت

فصد استفراغی کلی بود جهت آنکه مرکب همه اخلاط خون است هرگاه فصد کرده شود
از هر خلطی چیزی کم شود وفضیلت فصد است که هر وقتی که بگشایند
رنگ وقوام خون میتوان دید وان مقدار که مصلحت باشد میتوان
گرفت ودوا ودیگر مسهل وقی اگر افراط یا تقصیر کند تدارک ان
مشکل بود ومعلوم است که جگر اصل است ومتولد خون در جگر باشند
ومعدن قوت طبیعت وهمچنین از ان است وبدان برقرار شود

و هرگاه حقنه بسیار کنند ضعف و غشی تولد کند دیگر آنکه رگی بزرگ
از جگر سوی ستان است و حقنه بدل میرساند و لیکن حقنه در دل
موجب قوت حیوانی گردد در پیش ستر با ینها بهمین رسد و هر وقت
که از ستر با ینها بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بسیار دیده منافع
حقنه است چه پوست رگی نیز قوت دارد و مقام نبض از حقنه
گرفتن روا ندانسته اند و اینجا رای حیطاست (?) حیله آنکه
هرگاه که حقنه فاسد قدری جمع شود و سبب بیماری گردد و عداد (?)
گفته اند که تعذر از لطف و اندک مانع حقنه باعتدال باز آید اگر چه
این تدبیر صواب است مدتی باید تا حقنه باعتدال باز آید و شاید
مهلت ندهد پس ضرورت مقداری از حقنه باید گرفت و اعتماد
بر قوت حرکات دل باید کرد و طبیب در حال فصد دست بر نبض دارد
تا اگر اثر ضعف و تغیر ظاهر گردد بباید بست و منع کردن بیش از فصد
غشی باز دارد خاصه کسی که در معده او صفرا تولد کرده باشد و فم معده
ضعیف بود در حال خون آمدن غشی کمتر و منع سیف (?) پس از
سینه (?) بود بیش از فصد نزدیک اندک آب انار دانه غوره
با شربت سیب ترش دهند غشی باز دارد و سکنجبین مالح و شراب
بو دینه یا میبه یا جلاب که در دواء حقنه گرم باشد و مشک بوی
کنند و دار المسک و جلاب با آب انار دهند و کسی را که روز تب

بسن ایری (?)

تب باشند رگ نزنند و در حقنه تا سیم اگر ابتلا نبود فصد نمایند و میان

دردی که در غایت صعوبت باشد مدد در رگ‌شکی نهند بعد از آن

فصد نمایند و در روز فصد و بعد از آن تا دو روز طعام لطیف کمتر خورند

و چیزی که صفرا انگیزد خاصه صفراوی مزاج را میل نباید و بعد از

جماع و اسهال و شراب و تب و بسیار که مشام ... شود رگ

نباید زد و اگر ضرورت شود بعد از سه روز فصد نماید و هیچ چیز جوشیده

در سر رگ نکند از بهر آنکه خاک بر سر رگ باید که ریخت و مرطوب اندک

مزاج را بیش از فصد ریاضت معتدل نافع دارد و رگها

انسان باید قیفال است و اکحل و باسلیق و حبل الذراع

و اسیلم و باسلیق الابط و صافن و مابض و عرق النسا و هر یک

چیزی را منفعتی گفته اند فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و زبان علت

و لب و دندان را سود دارد و اکحل و باسلیق علتهای جگر و سپرز و ذات

الجنب و سرسام و درد سر و در انگشتان و قدم و اسیلم ...

و باسلیق ... از دست راست درد جگر را فایده دهد و از

دست چپ سپرز را و گر و خارش را نفع دارد و حبل الذراع

در بعضی نسخه‌ها رگ باسلیق بود و در بعضی اکحل ... و فصد

صافن حیض بگشاید و گر و خارش که بر ران و خایه و قضیب بود دفع

نماید و مابض بعضی گفته اند دنبال رگهاست و ... خایه آن رگ

از آنه

رگ شده فصد او زود کنند و اختناق را سود دارد و در فصد عرق
النسا بدرد ورک ارسال کنند اما فصاد را به پنها یا بوزینت در بجه
باید زد تا نیش بر عصب و غشا نرسد و اکحل در زیر او عصبی
نیست او را در او باید بود و باسلیق در زیر او شریان نیک
سو باید بجد و بوزینت زنند که اگر بدر را ز زنند باو نیکو دو باسلیق
ابطی را بسیار باید مالید و بابهام باید گرفت پس ازان باید گشود
و فصد اسیلم راست عذ باید بست و بوزینت ~~بست و بوزینت~~ زنند
و دست در آب گرم گذارند تا خون ان مقدار را باید بیرون شود و رگ
صافن از بالا استالنگ باید بست و از اصل رگ و در رگ یا او
از دو جانب او اصل را باید زد و مابض در زیر زانو پشت از جانب
الیسر ساق و ران هر دو بپا باید بست تا رگ پدید آید و عرق النسا را
طرف اندر زدن از میان استالنگ به بیخند و خنثی در زیر پای او
بهبند و فصد میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر یافت از خطا ایمن باشند
و اگر یابد از پس ستالنگ و از جانب وحشی بدر آز باید بند و بیشتر نیش
بعصب و غشا نباید رسانید که مبادا اگر رگ نشود و اگر رگ بارگی
زنند و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ کبود یا سیاه
شود دلیل ان بود که خون باقی بود از دیگر دست کشند و اگر از شریان
خون جسته باشد اکنون ادویه ... زند خون ... ان ابزرو شت

شب بمانی قلقطار اقاقیا گلنار صبر بکنند را از هر یک درم ضمغ عربی
سه درم بکوبند بسپیدی تخم مرغ و خانه عنکبوت بر جراحت و حوالی او نهند
و ببندند و چند روز نگشایند و بعد از آن برفق بگشایند و صحت بسرمان زود
تر بود اما حجامت کودکان و پیران را بجای فصد بود و بر هر عضوی که حجامت
کنند آن عضو را پاک کنند تا ضرورت شود و حجامت کسانی باید کرد که
شش ساله بود حجامت نکنند از هر آنکه خشکی بر پوست غالب گردد
و در چهاردهم و پانزدهم ماه ممتلی بود اخلاط در بدن حرکت کرده میل
بجانب پوست کرده فصد نباید نمود و چون نقصان پذیرد و آن
هفدهم بود رگ زدن شاید و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد فصد و حجامت
فایده عظیم دارد **فصل سیزدهم در تدبیر استفراغ اغبار و دیگر** و آن هفت بود
ادرار بول عرق مخاط که از بینی آید لعاب دهان جمله استفراغ است
استفراغ بحقنه ادرار بول معلوم باد هر طعامی که خورده شود تا آنرا سه هضم
بود هضم اول در معده هضم دوم در جگر هضم سیوم در اندامها و از هر هضمی
چیزی که قوت معتبره آنرا تمام نکرده باشند بماند و هر فضله بطریقی
دفع شود و فضله اول یعنی و اسهال و تدبیر آن یاد کرده شد و دفع فضله
دوم بادرار بول باشد و منفعت ادرار بول است که دردهای پشت
و استسقا و ... که تری بود زایل کند و تدبیر عرق بباید دانست
که عرق فضله هضم سیوم است و طریق دفع آن گرمابها رفتن که اندامها

گویند بعضی فضله بخار است که از هضم فضل دفع شود دا غرانثوان دیدو بعضی
شوخ که بر پوست باشد و بعضی عرق است که از مسام بیرون آید و هر وقت
بیمار عرق کند راحت یابد و هوا گرم و حمام عرق آرد و عرق بسیار که رطوبت
اصلی کم نماید موجب دق و ذبول بود و تدبیر مخاط که رطوبتی غلیظه است
که از سر براه بینی فرود آید و بیمار را به پسی دماغ بدان پاک
شود و مثل سکته و صرع و مانند آن و عطسه و غرغره و بخار سرکه و شراب
که بر سنگها ریزند و بخار طبیخ بابونه و بودینه کوهی و خرق سپید و
فلفل و غرطیسا و صبر سوده بوییدن و عطسه و مخاط بسیار آورد نیز
لعاب که از دهن و زبان و کام برآید امراض آن دماغ و چشم و گوش
و حلق و گلو و حنجره و فم معده را نفع دارد خاصه در زمستان و مردم
مرطوب را غرغره با کامه و سرکه و خردل و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و ابارج
فیقرا به بعضی یا مجموع در حمام یا جای گرم نافع دارد و تدبیر شیاف
حمل او در استفراغ ضعیف بود و ماده که بوی نزدیک باشد آورد
و در درد زیف و سرین و حوالی آن از امراض نافع است گرم منافع را دلیل
شب افزار دار بنفشه و قند و اندک محموده باید ساخت و بلغمی
منافع را از جاوشیر و سکبینج و مقل و نمک هندی و شحم حنظل
و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و حب نیل بسیار و قنطوریون باریک در عادت اثر دو
و برگ سداب و ماهی زهره ساده و ساز ند و تدبیر حقنه مغل او ارشاف

قوی تر بود و کسی که معده او ضعیف باشد و دوار و غثیان او
را بفعال اماسی و جراحتی تر سر بود هیچ تدبیر بهتر از حقنه نیست
از بهر آنکه بخار و دود ماده از دماغ فرود آید و بر بیمار حقنه نباید کرد الا که حاجت الم
گاه باشد که معده درد دو باریک بر آید و اگر حقنه از جهت درد پشت
و کرده و دیگر گاه تنکند بیمار بر قفا خسپند و سر بر بالش نهند و اگر از بهر درد
ناف میکنند بیمار بر زانو خسپند چنانکه شکم او بتخته و سر و سینه بر بالش
او راحت و بیمار باید که در آن حال در طلسه و سرفه نخورد آنگاه دارد
و مقدار معتدل از حقنه بجاه منقا سه شب و شکم را و شکم
بسوسن با بخته آب بجوشند و روغن زنبق بار و روغن
زرد با کی ساید و در حقنه صاحب تب تکلیف بوره نباید لکن
و بنفشه و کشک بشاید و در حقنه درد معده و قولنج از حلبه و مطبوخ
بون و تره و تخم کرفس و سداب نمار نباشند و در بعضی
حقنهاء الکامیه در قیفون و جند بیدستر و از بهر درد سر و چشم
و گوش شحم حنظل و از بهر نقرس روده احد لسین ان از طبیخ
خنثی سس در روغن گل کنند در حقنه افیون و آب کشنیز تر بیامیزد
گل و صبر در هیچ حقنه و شیاف نکنند ضعیف •که بر شکم نماسند
طبیع را نرم کند در روغن بید انجیر و شیرج خانه و کس و عسل
و اندک نمک با شحم حنظل و یا زهره گاو موم روغن بسازند شیاف

ملینا با مجموع آمیخته بر شکم طلا سازند استفراغ منی تمام کنند و
مدبر جماع گشت که بتوسط از استفراغ منی بود از جمله اسباب
سنه است هرگاه جماع بوقت امتلاء افتد مردم نشاط و سبکی
یابند و اندیشه و وسواس و عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ
امتلاء نیفتد در تن گرانی یابند و منی گرم گردد و بسوزد و بخار
بد او بدماغ و دل رسد و بیم و مالیخولیا و طپیدن دل و تیرگی چشم
و سرگشتی پدید آید و از اسراف جماع ضعف زیاده از فصد شود
منی و دلیل است بر آنکه منی از خون صافی بر خیزد زیاده تر است
جماع و اوعیه منی پر و جماع بایه هیچ جماع تهی گردد و اگر مبالغه کنند
بجای منی خون بیرون آید زیرا که باید و آن خون پخته باشد
و با غذا ارواح اعضا خواهد شد هرگاه آن غذا خرج شود
مدتی باید تا عوض آن بجای باز آید و جماع بر گرسنگی و در پس
زیاده رنج و قی و اسهال و حمام تن را خشک سازد و چشم
تاریک و پای سست و حرارت غریزی کم کند و از پس
طعام از امتلاء درد پهلو و سستی عصب و درد سر و استسقا و ضیق
النفس و رعشه تولد کند و اگر در حالت جماع سرما در پشت
یابد یا بالذت جماع المی یابد یا بود [illegible] این علامت
منقفه آنست که در بدن خلطه بد بود بنفشه بدن باید کرد و خداوند

مزاج گرم‌تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد و کسی
که مزاج گرم و خشک دارد و اثر خشکی و مضرت بروی ظاهر
شود و لاغر گردد حال او بد مزاج سرد و تر و سرد و خشک هر دو
ضعیف باشند و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید

فصل چهاردهم در اعراض نفسانی

شادی و غم و لذت
و اندوه و ترس و خجلت و اندیشه کاری مهم و امثال آن هر یک
و امید و نا امیدی و هر یک از این اثری دارد چون اثر طعام
و شراب و دیگر اسباب بدان روی اثر کنند و اعراض نفسانی
چنانچه اثر شرمی با ضربی خوش و نا خوش بشود و در حال
رنگ روی تغیر کند و حرکت و آثار نگردد و این حال
دلیل است بر اثر اعراض نفسانی قوی تر از اثر دیگر اسباب
است و بعضی اعراض نفسانی مردم گرم کنند و اخلاط
و ارواح مثل خشم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی امید
سرد کنند چنانکه غم و ترس و نومیدی و خشم عظیم صفرا را
متحرک گرداند و رنگ روی زرد سازد و مردم گرم مزاج را که آن دارد
مرطوب مبرود را سود دارد و شادی رنگ روی را
افروخته تر کند و مردم شادی کامل را اثری بیرون
و دیر تر پیدا شود و شادی مفرط از روح تمام شادی شود که

کهو

گردد و روح لطیف نشاط به جنبش آرد و سعادتها بسیار حاصل شود
خواند و ترس بسیار حرارت را اندرون تن بدل فرستد و این صفت
شود و بعضا جیم برد و مردن مفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر
باشد از انکه از خنده شادی یکبار بخار رنگ روی سرخ کند
و عرق روان گردد یا زرد شود و منفعت امید و از همچون
شادی معتدل او منفعت نامید همچون مضرت اندوه و از اندوه
حالی بعضی حرارت را طبع کند و حرارت غریزی ضعیف کند لازم است
که بعضی خاطر مشغولی و سفر کردن و شهرها و کارهای عجیب دیدن
از بیمار بیاد و سود بسیار عشق برهانند و علاج خشم بشر بشیاء سرد
و دور حکایتها خنده ناک و حاضر نمودن دوستان و محتشمان و علاج
اندوه و ترس آمدنهای فرح دلستان و نغمه دلفریب و آوازهای
بلند و شراب و مفرحها گرم **فصل شانزدهم** در تدبیر مسافران چون
عزم سفر نماید بیشتر از انکه بسفر روند انچه دانند که در سفر خواهد بود
از سختی در سفر و بیخوابی و سرما و گرما و ماند آن رنج و طعام و آب شور
و مانند آن مثلا اگر هوا گرم بود و نعم ترک باید کرد و دیگر با عادت
باید نمود و اگر سرما بود دیگر گاه کشاده باید و از کثرت تا در مناسب
هوای صحرا از خوبی کند و اول فصد باید کرد یا مسهل تن را پاک
سازند و در امتلا و سفر رنج نشست و حرکت در منزل فرود آیند

طعام باید خورد و اگر در گرما تشنه شود در منهای تخم خرفا سرکه
بخورند تشنگی را زایل کند و آب لیمو که اسفنجه تشنگی بنشاند و سر را از
آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت آب
سرد باید خورد و در منزل آبی زاغ و کنف و آب و در عقب آن روغن
بنفشه کند و ماندن حرب باید کرد و اگر هم باد سموم باشد بینی
و دهان پوشیدن بران رغبت صبر نماید و بیمار برین باد و دوغ سود دارد
و روغن بینی بر کشیدن و اگر کسی را سموم دریافته باشد آب سرد
بر دست و پای او بسیار باید ریخت و او را در آب سرد
نشاندن و روغن گل و گلاب در آب بید بر سر او کرد آرند و خیار
و بادرنگ و کدو و خرفه خورند و بر طعام غرغره کنند جرعه
جرعه بخورند و اگر تب کنند شیر و دوغ موافق بود و اگر در سرما بحوض
بمنزل رسند زود پنبه آتش بر خود و جامه خود را بر پنج گرم کنند
و دست و پای بر روغن زیتون و زنبق چرب کنند گرم سازد
و بعد طعام شیر و دوغ و روغن بسیار باید و اگر روغن بخورند سود
... مثلث یا شراب کهنه اند تا سرما تا سیر کند و
سرما زده را اگر در رحم انگره و یا مثلث یا بیمار العسل حل کرده
بدهند سود دارد و هنگام سواری بجنس آتش بنا بر رفت البته
و اگر پای کسی زنگ بگذارد و از زده شود در آب گرم باید نهاد تا خون

بزرد لیس بکل زمینی واندک سرکه واب طلا کنند اگر باب
سیاه شود با سپیدی زنان تباه شدن بود بهتر از جدا کردن
تدبیر سبب سست دار از باد واضعاف رنگ روی متغیر
شود لعاب اسپغول با سپیده تخم مرغ با کتیره حل کرده با ضمغ
بروی طلا کنند اثر ان باز دارد و پیاز و سیر بسرکه مضرت الها — باز
دارد و روغن شبث و بابونه و در عقلها مالیدن مانند سی زایل کند — عضلها
و مسافر در بار اول در کشتی در اید اگر قی بسیار کند سکنجبین بباید داد
تا نخود ارام گیرد در حد گذرد و شربت تازه پودینه و اینی
و انار و غوره و سماق و عدس بغوره بجهة قم معده
را قوت دهد خاصة اگر بابونه باشند باب دویم در بیان حد طب
و منفعت جزء علمی و عملی و ارکان و مزاج و اخلاط و مشتمل است
بر نوزده فصل فصل اول در بیان حد طب و موضوع این طب علمی است
که طب بدان علم در حالت تن مردم نگاه کنند و تندرستی مردم
نگاه دارد و اگر بیمار گردد بحال صحت باز ارد چندانکه ممکن بود
و موضوع طب تنست که بدانی که اسباب جمله کاینات از تن مردم
از جهة تندرستی و بیمار است و طبیب این سبب در احوال کیفیت
تصرف دران معلوم باید و ان چهار سبب است مادی و فاعلی
و صوری و تمامی اسباب مادی که نزدیک تندرستی و بیماری

پدید آید عضویست با روح دوم سبب فاعلی و آن ضمان باشد
که احوال تن مردم بر حال طبیعی خویش نگاه دارد و سبب تندرستی
گردد و دیگر بر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و سبب بیماری
شود و طبیبان این اسباب سته گویند یکی هوا است دوم طعام
و شراب و واردها سیم خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون
پنجم استفراغ و احتقان و جبری که از پس آید ششم اعراض نفسانی
چون غم و شادی سیم سبب صوری و آن ترکیب و قوتهاست از
پس مزاج پدید آید چهارم سبب تمامی قوت افعالست
که از معرفت قوتها و ارواح مرکب قوتهاست حاصل گردد
فصل دویم در بیان منفعت طب معلوم باد که تن مردم مرکب از
ماده و صورتست و ماده آنست که از چهار چیز که ناگزیر باساز بند
و آمیزش ندارند و فعال و طبع هر یک مخالف دیگر باشند و سبب
ناسازندگی مادهای او نباید چنو بود است که هر یک بدان بجای
خویش دارد بطبع و صورتها همه سعی اندر آرد که مادها که با هم
افتاده و آمیزش دارد جدا نشود و کار صورت کار زیست طلب خویش
و قهر و کار ماده بطبع هرگز کار یکه بقهر دو خویش باشند تا ترکیب طبع
نجوار سست نیابد و این سببی بود و تغیر احوال تن مردم را
و اسباب سته که در باب گذشته مذکور است همه در وی اثر میکنند

پس ضرورت چیزی بایست که صورت را مدد دهد وان علم طب
است که الله تعالی ارزانی داشته و منفعت طب آنست که سبب
تدبیر آن احوال تن بود و سلامت است از احوال تن و دیگر سببی
باشد و از تدبیر طب خالی بود و اگر این کس را بیماری شود
آسان تر و زود تر بحال خویش آید **فصل سیوم در بیان منفعت**
جزو علمی و عملی طب منفعت طب نگاه داشتن تندرستی و زایل
کردن بیماریست بتجربها سود مند و دور داشتن آنچه
زیانکار بود طبیب باید که اول موضع طب بداند و تندرستی
و بیماری هر دو بداند که تندرستی و سبب هر یک این جمله را جزو
علمی گویند و جزو عملی آنست که بداند که تندرستی چگونه نگاه توان داشت
و بیماری چگونه زایل توان نمود و هر شخص که این معالجه بدین
جمله بداند طبیبی کامل باشد اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض
از جزو علمی و شرط طبیبی نه آنست که عمل کند بلک غرض آنست که بداند
که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم در بیان منفعت ارکان و**
دانستن ارکان چهار است خاک و آب و هوا و آتش هر چهار مخالف یک
یکدیگرند اگر چه ماده در اول در همه کاینات این چهار اند و هیچ یک را
بر طبع و صورت او توان یافت و میان هر چهار که ممتزج شوند از مزاجی
پدید آمدن و صورت نوعی هر یک باطل شدن و این چهار رد کرد آنست

و آن خاک و آب است و دو سبک بود و آن هوا است و آتش
فصل پنجم در بیان شناختن زمین که احوال کثیف زمین جسمی است بسیطه
جای او پایین دیگر ارکان است و انجام آرام دارد و اگر جزوی
از وی بقهر بیرون آرند باز بجای خود رود گرانی اینست چون دوری زیر
است و به این سبب او را ثقیل خوانند و طبع او سرد و خشک
است و منفعت او در عالم آنست که هر چیزی بدو پایدار گردد
و بر آن گذاشتن بتوانند ماند فصل ششم در بیان آب و احوال آن
آب باشند بسیطه است و جایگاه او آنست که گرد همه روی زمین
در آید او از زمین سبک تر است لیکن با هوا گرانست و قیاس
با زمین سبک و سبب آنکه پاره از زمین برهنه شد عنایت آفریدگار
تبارک و تعالی است تا ربع مسکون را برهنه از آب کرد تا آرامگاه
مردم و جانور باشند و هموار و خوش تر و معتدل تر درست باشند
و حکمت معلوم است که بعضی جانوران را اثر از آب چاره نیست پاره
زمین جایگاه آب و زمین پاک کرد و آب را در زمین پراکنده کرد تا
همه جایها برابر میرسد و طبع آب سرد و تر است و خاصیت او آنست
که پراکنده شود و در آسان هم آید و جمع شود و نقشها و شکلها گیرد
قبول کند لکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آنست که دیگر لیکن
ارکان بسبب او موافق هیئتها نمایند فصل هفتم در بیان احوال هوا

و آن جسم

و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالاتر از آب فرود از آتش
بود و طبع او گرم و تر است و هوا لذا آب فرمان بردار تر است
و از غایت لطافتی اوست که جا ها را آتش تر کنند و قوام آب غلیظ
تر از قوام هواست و هر چه غلیظ است هر چه رسد او را آلوده کند
مثل غسل و هوا همه در غایت لطافت است بدین سبب آلوده
نکنند فصل هشتم در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه
او بالای همه ارکان و در غایت سبکی و او را خفیف مطلق
میگویند و طبع او گرم و خشک است و منفعت او آنکه همه چیزها
پخته و رسیده شود و اجزای هوا تقویت او در همه جسمها گذر کند
و سردی آب و زمین از و شکسته شود و معین همه کائنات از این
چهار ارکان حاصل است فصل نهم در بیان مزاج و طبیعت
ارکان که در فصلهای گذشته مذکور است و حکما صورت
دماغ گویند و این صورت مخالف یکدیگر اند و هر گاه صورت دور
رکن آمیخته گردد و صورت و طبیعتی در میان پیدا آید آنرا مزاج
گویند مثل آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکی و تری
غلبه کند گویند مزاج خشک و تر است و اگر تری غلبه کند گویند مزاج
مثلا تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند
گویند مزاج گرم است و اگر سردی غلبه کند گویند مزاج سرد است

این انواع را مزاج مفرد و هرگاه دو صورت برابر نباشد دو صورت
غالب و دو صورت مغلوب چهار مزاج مرکب پدید آید گرم و خشک
و گرم و تر و سرد و خشک و سرد و تر بیرون ازین مزاجی دیگر
ممکن نیست پس انواع مزاج نه باشند یکی معتدل و چهار مفرد
و چهار مرکب **فصل دهم در مزاج معتدل** اعتدال معتدل آن است
که ترکیب اجزای ارکان در و برابر و چون صورت یکسان
شمار رسیده باشند و این اعتدال در عالم موجود نیست و نزدیک
طبیبان اعتدال چنان بود که از اندامی از اندامها چون
عصب و گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار گرمی و سردی
و خشکی و تری که باید و مزاجی که اندام را بباید تمام باشد و هر
اندامی از اندامها مزاجی اعتدال دارد و هرگاه از مزاج بگردد
اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و مزاج
هر اندامی را در هر شخص حدیست که اگر بر آن حد بود آن شخص
معتدل بود و اگر از آن بگردد اعتدال باطل شود و این اعتدال
عنایت ایزد کارساز سبحانه تعالی است تا مزاج اندامی گرم
و تر چون جگر با مزاج اندام سرد و تر چون دماغ برابری
کند و چون مزاج اندامها برابری کنند تن را معتدل پدید آید
نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست باعتدال نزدیکتر

انگشتها

ست خاصه مزاج پوست سر انگشت و نشت که چون پوست سرد و گرم
را به سر انگشت و کف دست ملاحظه نمایند **فصل یازدهم** در بیان
مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کنند دل از
همه گرمتر باشد پس خون شریانها پس جگر و صفرا و خون
دیگر رگها پس گوشت و خشت اندامها و اخلاط سرد را قیاس کنند
بلغم سردتر از همه باشد پس موی و استخوان و غضروف و رباط و
وتر و تن و عصب و نخاع و دماغ و چپ اندامها و اخلاط تر قیاس
کنند و بلغم سست که دماغ و فربهی و شش و جگر و سپرز پس گوشت
عضله و گوشت دل و گوشت گرده و خشک اندامها و خشک قیاس
کنند خشک موی مولیف در استخوان و غضروف و رباط
و تر غضروف و رگ و عصبها و دل **فصل دوازدهم** در بیان سال عمر مردم
از بعد ولادت تا پانزده سال حالت بر دویدن و بالیدن بود و
این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت
سی کم و بیش حال جوانی باشد و بعد از آن تا سی و پنج سال و
یا تا چهل سال بر حال جوانی بماند و بعد از آن تا شصت کهل باشد و
و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و بعد در
جوانی به ترتیب بتدریج کمتر میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک
بود و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد لکن به نسبت با مزاج

گوئی گرم و خشک و قیاس با پیری گرم مطلق باشد و در پس

گوئیست گرمی و تری کمتر شود و در پس گرمی و تری خرج میشود

تا اخر عمر پس مردم همیشه با بدل رسنده نماند پس حرارت و رطوبت

در حصول سالکی کم میشود و باره خرج میکرد و بعد هم او کار را دریافتها

چنانکه فروغ چراغ روغن را کم میکند و باره همیا و اندر ضعفها

خشک میگردد و رطوبتی لیناب تحلیل می پذیرد و اسباب خرجها

بسیار است و از غذا بدل آن بیابد و هضم نقصان گیرد و بدل انچه

خرج شده حاصل نشود و تری غریبی سرد و تر جمع گردد

تا آن حرارت را فرو گیرد و بدین سبب همیشه باقی نباشد و طبیبان این

را مرگ طبیعی گویند **فصل سیزدهم** در بیان مزاج اصح احوال

مزاج هر کس مایل بجانبی بود و حرکات او در همه عمر با احوال حیوان

ماند و اگر مزاج اصلی او سرد و تری گراید و احوال و حرکات

او همه عمر بر همان ماند و هر سبب زندگانی تیز کند و اگر مزاج اصلی گرم

و خشک باشد و هر هوای و خشکی و گرمی بر و غالب شود چون

زمان او در گذرد و بهتر گردد و اگر مزاج اصلی سرد و تر بود و مسلی

ببلغ و در پیری بدحال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد

در کهولت نیک حال باشد **فصل چهاردهم** در بیان خلطه در طبیعت

بست روان در تن مردم و جایگاه طبیعی آن در بیان وانده است

در باب ضعفها

۳۰ که میان آن کند و آن چون جگر و معده و سپرز و زهره و اخلاط
از غذا از جیز و بعضی نیک بود و آنرا طبعی گویند و آنچه بد است
ناطبعی باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا **فصل**
یازدهم در بیان احوال خون بباید دانست که خون گرم و تر است
و تولد او در جگر باشد و طعامی که در معده هضم شود و رنگ
و قوام آن همچون کشک آب بود و آنرا کیلوس گویند و
کیلوس را از معده بجگر در آید بگیرد هضمی دیگر یابد
و رنگ جگر بگیرد و خونی گردد و از رگهای جگر بهمه تن بر آنند
شود و غذا گردد و آنچه از جگر بجانب دل آید از حرارت دل
گرم تر شود و قوام لطیف رقیق تر و رنگ آن سرخ و خون طبعی
رنگ آن سرخ و بوی لطیف خوش و طعام لطیف شیرین باشد
و قوام آن معتدل بود و خون ناطبعی دو نوع باشد یکی آنکه
مزاج او بگردد و گرم و تر یا سرد و تر شود دوم آنکه خلطی با دیگر آمیزد
نوع آنکه متصل صفرا و بلغم و سودا بدو آمیخته شود و رنگ و
بوی و طعم او بگرداند و صفرا قوام او را رقیق و طعام او تلخ
و سودا قوام او را غلیظ و رنگ او تیره و سیاه و طعم او
ترش کند و بلغم سرخی او کمتر و طعم او تفه و اگر حرارت بود
طعم او شور و قوام او غلیظ کند و اگر حرارت ضعیف باشد

و قوام او رقیق و طعم او ترش کند **فصل شانزدهم** در بیان
احوال بلغم بباید دانست که بلغم دو نوع باشد طبعی و ناطبعی طبعی
آنست که چون آن شیرین بود و قیاس با مزاج صفرا و سودا
سرد باشد و لیکن با مزاج تن سخت سرد نباشد و بلغم ناطبعی
چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد این را رطوبت مائی
گویند نوع دویم غلیظ تر بود این را مخاطی گویند نوع سیوم غلیظ
تر این را جاجی گویند نوع چهارم بسیار غلیظ باشد این را جصی
گویند اما طعم رطوبت مائی شیرین تر باشد و اگر حرارت
بیامیزد طعم آن شور شود و بلغم غلیظ طعم ندارد و این را تفه گویند یعنی
بی مزه و آنچه صفرا آمیخته شود تلخ بود و آنچه سودا بیامیزد ترش
عفص باشد **فصل هفدهم در بیان** صفرا و احوال آن صفرا دو
نوع بود طبعی و ناطبعی طبعی قوام او رقیق تر از قوام خون بود و
بوزن سبک تر از حقیقت آنکه صفرا از کف خون است و رنگ او
سرخ و طعم او تلخ و تیز طبع او گرم و خشک و تولد او در جگر باشد و صفرا
غیر طبیعی سه نوع است یکی در تن زیاده گردد از آنکه باید و دویم
آنکه بسوزد و گرم تر و تیزتر گردد و سیوم آنکه چیزی بیامیزد و اگر
خون آمیخته بود رنگ او سرخ باشد این را اجرا گویند و اگر بلغم
با او بیامیزد قوام او غلیظ کند و گرمی او کمتر و رنگ او همچون

زرده تخم مرغ باشد آنرا محی گویند و اگر تولد صفرا در معده گرم
باشد و رنگ او سبز آنرا کراثی گویند تپ از و کمتر شود صفة آنکه
معده آنرا دفع نماید باسهال او باشد که صفرا بسوزد و برنگ
زنگار گردد آنرا صفرا زنگاری گویند بدترین انواع
صفرا اینست و نوعی دیگر از صفرا بسوزد و رنگ او سیاه شود
آنرا صفرا سوداوی گویند و طعم او تیز و ترش زمین از آن
بسوزد و مگس نزدیک آن نرود و از وی بر خود ها اگر بوزد
پیچی پیدا شود اما زنگاری از وی بتر است حکم زهر دارد
منافع صفرا آنست که خون بقوت او در رگها گذر کند و باطراف
رسد و دیگر آنکه ثفل را الصفرا حیث تنبیه است از
بهر آنکه متخلخل او گشته است و همیشه متحرک و تخلخل او
[illegible] و حرکت در وی همواره بقوة صفرا بود و از زهره
[illegible] پاره بر روده فرو آید و آنرا از بلغم غلیظ بشوید و ثفل
را دفع کند و تنبیه آن عضل مقعده را خبر دهد تا حاجت بر خیزد
و هر گاه که پی مقعد بسته شود و صفرا بر روده نیاید نوعی قولنج تولد
کند و گاه هست در روده ها صفرا گرم در از دکوه و آنه پدید آید در تا
بستان صفرا [illegible] باشد و درد [illegible] و از غذاها گرم
و خشک و از کارها قوی زیاده گردد فصل پنجم در بیان سودا

خلط او دو نوع بود طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دردی خون است و گران
تر از خون بود طبع او سرد و خشک و رنگ او سیاه و طعم او امیخته
از ترشی و شیرینی و تولد او در سپرز بود و از غم و اندیشها
و رنجها و از غذاهای سرد و خشک و در فصل خریف بیشتر شود سودا
غیر طبیعی انواع است یکی انکه خلطی که سوخته شود ثفل ان
سودا گردد و اگر بلغم سوخته شود ثفل ان سودا گردد و اگر
خلط بلغم رقیق بود و سوخته ان شور و اگر غلیظ تر بود طعم ان
ترش یا شور باشد و اگر خون سوخته شود طعم امیخته از شیرینی
و شوری و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زمین از ان
بجوشد و مگس بگرد ان نگردد و اگر صفرا سوخته شود طعم ان تلخ
بود و علتهایی که از ان تولد کند دشخوارتر از علتهای دیگر
بود لیکن علاج زود پذیرد و نوعی دیگر از سودا غیر طبیعی ان
است که ماده سپرز ضعیف گردد و سودا اکثر بجوشد و در رگها قبول
و در رگها پراکنده شود و در تن و علتها تولد کند مثل مالیخولیا
و یرقان سیاه و هر خلطی که در تن و در رگها بود لطیف و [illegible] باید
و غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و دیر ماند شود
جگر ضعیف و هضم [illegible] و [illegible] باطل گردد و هر خلطی که اعضا
بود به سودا شود و اگر جگر گرم بود کیموس بسوزد لطیف ان

صفرا از غیر طبیعی و غلیظ آن سودا بی ناطبیعی باشد و منافع
سودا آنست که خون بدو قوی گردد و بهر عضوی
که در غذا او سودا اید بدو رسد مثل استخوان و غضروف و
وآنچه فضله باشد از خون جدا گردد و به سپرز در اید بمنفذی
که میان سپرز و جگر بود و پاره سودا بمعده ریزد و میل
طعام پدید اید و خون بیران در مردم که اندیشه و فکر بسیار کنند
سیاه بود فصل نوزدهم در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است
اول در معده دویم در جگر سیوم در رگها چهارم در اندامها از سر هضم
فضله هضم نایافته بیاید فضله هضم اول بر روده دفع شود و فضله هضم
دویم سه حصه شود حصه اول بطریق بول دفع گردد و حصه دویم صفرا
باشد و بزهره در اید و حصه سیوم سودا بود و به سپرز در اید و فضله
هضم سیوم و چهارم بعضی بتحلیل دفع شود و محسوس نباشد
و بعضی بعرق و وسخ دفع شود و بعضی بمنفذها محسوس نامحسوس
دفع شود منفذ محسوس چون بینی و گوش و منفذها نامحسوس
مسامها و آنچه بجانب مسام اید بعضی طبیعی بود مثل موی
و ناخن و بعضی غیر طبیعی باشد چون کرم و خارش و آبله و برص
و بهق و امثال اینها باب سیوم در [illegible] اختلاف انواع نبضهای
بدن و آن هفت فصل است فصل اول در بیان فرق میان نبض

اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اند امثال
یکی آن بود مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یک جنس اند
بدین سبب این اندامها را بسیط گویند و هر یک ازین اجزا همان
نام دارد چون استخوان سر و پای و گوشت دست و پای و اندامهای
مرکب آلتهای مردم را گویند چون دست که آلت گرفتن و دادن است
و پای که آلت رفتن و بمقصد رسیدن بود و مرکب از بهر آن گویند که از استخوان
و عصب و گوشت و پوست و رگ و غشا ترکیب یافته فصل
دویم در شناختن استخوان و احوال آن استخوان جسمی خشک بود
سخت قرار همه اندامهاست و او را احساس نیست و بنیاد همه تن
و اعتماد حرکتها بر وست و پایها بسیار است و عددها بسیار است
استخوان دویست و چهل و هشت پاره است بدین تفصیل استخوانها
سر ده و سی پنجاه و نه بود و عدد بادها از درزها که بر سر چشم
دهنی و چهار هست پیدا است و استخوان سر هفت پاره
دو استخوان قحف دیگر دو استخوان از چهار دیوار از اکلیل و لامی و چهار
پاره دیوارهای سر است یکی استخوان آن پیشانی است استخوان
بناگوش و یک استخوان پس سر از حجاب سر و قاعده دماغ است
و همه استخوانها رسن بهم پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ
فک است از هر سوی دو پاره استخوانهای صدغ است و استخوان فک چهارده

پاره بود

بانه بود و پاره اصلی نیست و دوازده پاره از درزها معلوم است و از
جمله پاره فک زیرین است که از وی جدا آنها بر دست از جمله استخوان
سر و روی توان شمرد و عدد آن سی و دو است جمله بیست و
دو پاره باشد و مهرها سی پاره باشد و مهرها سی پاره است هفت
مهره گردن و دوازده مهره پشت و پنج مهره کمرگاه و سه مهره
سرین و سه مهره نشستنگاه و استخوانهای هر دو پهلو بیست
و چهار پاره است از هر سو دوازده پاره بود با مهره پشت
پیوسته است و از جمله پهلوها هفت پاره را پهلوی سینه گویند
و با استخوانهای سینه پیوسته و استخوانهای سینه هفت
پاره بود و از هر دو جانب با پهلوهای سینه پیوسته است
به خنجر گردن دو پاره استخوان است کتف که شانه گویند
دو پاره است بعضی اصحاب تشریح گفته اند سر شانه مردم
دو پاره استخوان است مخصوص با آدمی بود دیگر حیوانات
را نیست و استخوان دست هفت پاره بود و به بیت تفصیل
بازو یک پاره ساعد دو پاره خرده دست هشت پاره
و عظم زاید مربعی در او است استخوان کف دست چهار پاره بود
تا زیر منقطه گویند چهار انگشت پیوسته است زود
ناهم که شود استخوان انگشتان پانزده پاره است هر انگشت

فک

سه پاره جمله سی پاره بود استخوان تهی گاه دو پاره است
استخوان پای از ران تا قدم نصف دو پاره سر پای است و پیش
پاره بدبیت تفصیل استخوان بدان یک پاره استخوان ساق دو
پاره بر سر زانو یک استخوان است علی الرکبه گویند شنالنگ
پاره استخوان پاشنه یک پاره استخوان کف پای بر جانب
وحشی قدم دو پاره استخوان است بشکل تعبثی است و جرده چهار
پاره در استخوان آن پشت پا ربع پاره بود استخوانهای انگشت
پای چهارده پاره هر انگشتی سه پاره بود استخوانهای
انگشت پای چهارده پاره ابهام دو پاره جمله دو صد و
چهل و هشت پاره است بغیر از استخوان لامی که بشکل لام
بود که در حنجره است و آنچه در دل او باشد انگشتان است

فصل سیوم در شناختن غضروفها و غضروف جسمی است نرم تر
از استخوان و سخت تر از پی و بر سر شانه و دندانها و پهلوها
پیدا است و اگر آسیبی رسد عضله از استخوان کوفته شود و
حنجره غضروف است و دایم در حرکت است که اگر استخوان بودی
آسیب او بجای حلق و سپاه رسیدی و سر بینی غضروف است
و منفذ دم زدن [illegible] است بسبب آنکه راست استاده است
شود و گوش غضروف است مثل باد بانی تا آوازها رود بر دراید

و قصبهٔ شش غضروف است تا ره نفس کشاده باشد و ماده
نزله اندر نکند و مهره که آخرین اند که پشت مردم بر ان است
سه مهره بود و تار است بر آن توان نشست که اگر استخوان بودی
موجب درد و رنج می باشد **فصل چهارم در شناختن** عصبا عصب
جسمی است نرم و شکسته نشود و آلت حس و حرکت است و از جمله عصبا
یک عصب مجوف است از دماغ رسته و بچشم درآمده تو بینائی
دران بجوف بگذرد و بچشم رسد و عصبا سه نوع است هر سه
بصورت مانند یکدیگر و منفعت هر یک دیگر است نوع اول
که از دماغ رسته یا از نخاع که خلیفه دماغ است و قوت حس
و حرکت بقوت این عصبا در همه تن است نوع دوم که سر استخوان
رسته و با استخوانی دیگر پیوسته و قوی تر محکم تر از اول بود این
را رباطا پیوند نوع سیم آمیخته از هر نوع است اندرا او گویند
سر [illegible] عضله ازین نوع بود و این را هم از حس و حرکت بهره
هست و اصل قوت حس و حرکت از دماغ است والله اعلم الث
هر دو عصب جفت است و هر جا که در عصب است در جنبش‌ها باید
گشادگی است در پوست از عصبا در گیا [illegible] است اندرا
گویند مسام بگوشتی لطف اندر پوست [illegible] است و حس
پوست بدین عصبا بود و سر [illegible] و پوست مردم از [illegible]

و خون در جسم از پایان رگهاست و موی و عرق و شوخ که
بر پوست پدید آید از مسام ظاهر گردد و قوت حس و حرکت
از دماغ است والله اعلم و عصب است که بتوسط عصب قوت از
دماغ باندامها میرسد و اگرچه حس لمس پوست و گوشت
همه تن راهست اما حس دیدن و شنیدن و بوییدن و
چشیدن همه در سر است و عصبها هفت جفت است یکی از سوی
راست و یکی از سوی چپ را برابر یکدیگر از پهلوی
مهره پشت و گردن و سر و لیکن بعضی باندامها پیوسته مگر یک
عصب که پایان نخاع واقع شده که آن فرد است مگر عصبها
که هفت جفت است از دماغ و سی جفت از گردن و دوازده از
نخاع از پشت پنج جفت از نخاع کمرگاه و قطن و یکی از پایان
نخاع مهرها رسته جمله سی و نه جفت و یک فرد بود
و معده و دماغ مشارکت و بعضی از عصبها دماغ که بیک نخاع
آن در عضلات سینه و عضله آن در دل و [illegible] و معده
و جگر و احشا پراکنده شده بدین سبب هر گاه [illegible] بوی
ناخوش یا چیزی که بد تو هم کند غثیان و قی شود و چون
معده ضعیف بود و تخمه پیدا شود و بخار بد بگلو پس [illegible] برابر
و مضرت آن به دماغ رسد و فایده دانستن عصبها آنست که اگر

و عصبها

نخاع

در اندامی تشنجی با سستی واقع شود سرهای عصبها را علاج کنند
و بر سر کام مهرها را استون و مهره لنب ضماد کنند از ... و ناقوت وارد
و بر عصبها رسد باذن الله تعالی **فصل پنجم در شناختن**
عصبها عضله عصبی است که انرا اذنر گویند یک سر عضله در تزار استخوان
رسته و یکشاخ از میان و تیر است گشته شده این شاخ را محور
محور گویند و باقی بر سان لیفی از هم باز شده و میان لیفها گوشت
در شده تا بدین سر عضله پس دیگر باره سر لیفها بهم باز امده
تا محور و استخوان دیگر عضو پیوسته شده و لیفها میانه گاه عضله فراخ
تر باشد بدان سبب میان سطرها درد سرا و باریکتر بر شکل سمکه
هلیله مجموع این رشته محور و لیفها و گوشت و غشا را عضله گویند و
غشا جسمی است لطیف از عصب و رباطها بافته شده و منفعت
غشا دو گونه است اول انکه عضو بدو که در میان او باشد
حسی دهد دوم انکه عضو را بر شکل و نهاد خویش نگاه دارد
اندرون این سرکن شکم را چون استر و لجامه باشد عضله اند اما
رو پیست چنین عضله پیشانی و لب و رخساره و عضله چشم و کناره
بینی و ... چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی مقعد با پوست
امیخته بود و عصبها که حرکت سر سوی پیش بدان باشد یک سران
عضله از استخوان چنبر گردن رسته و از استخوان شعبه و سر بر ناو پیوسته

هرگاه سر از پیش بر تواند برداشت آفت در عضله باشد چهار
بر چنبر گردن و از استخوان سینه و بنا گوش گذارند و هشت
عضله که حرکت سر بسوی قفا بدان باشد از نامور مهره
گردن رسته با استخوان پس سر پیوسته هرگاه بسوی پیش نتواند
آورد و آفت در آن هشت عضله باشد و چهار عضله که حرکت
سر بسوی راست و راست و چپ بدان باشد دو در پیش
گردن و دو در پس سر علاج آن پس دیگر عضلهایی باشند
عضلهای حنجره و عضله لامی است و دو عضله حلقوم پیش
است عضله زبان نه است و از کنار استخوان که زوج گوش
دار آن است از پس سر و عضله ارکتف زنخ زیرین رسته
و عضلهای کتف دوازده است و سه عضله از پس گردن
و چهار از عظم لامی بر آمدن کتف نزدیک گوشش بدین
چهار عضله و دو عضله دیگر از مهرهای پشت رسته حرکت
کتف نیز بدین دو عضله باشد و عضلهای انگشتان
است و شش است و عضله دم زدن سینه و عضله که
در میان پهلوها است و عضلهای سینه و حجاب است
بود و عضلهایی که در میان پهلوها است دو صف بود
و حجاب دو عضله است یکی بسوی راست و دیگر با سوی چپ

و سر هر یک از مهره دوازدهم رسته از مهرهای پشت
واز انجا بسر پهلوهای اخرین بپیوسته و بر سرهای سر پهلوها
بر امده و استخوان سینه بدو پیوسته و عضله اول در دم زدن
از بود اوست از برانکه دم زدن در خواب در حال غشی
حرکت حجاب حاجز است و دیگر عضلها در دم زدن یاری دهنده
اند عضلهای پشت و عضلهای پشت دو بود و عضله است
که انرا بتازی عضلة الصلب گویند گویند یکی از هر یک از پشت
و رشته عضله جمع شده و دنبال برامده سرهای عضله هر یک از مهره
از مهرهای پشت و کمرگاه و سرین و نشستگاه بدو پیوسته است
پس عضله پشت رشته‌ها شد هرگاه این دو عضله کوتاه شود
پشت بسوی قفا میل کند و اگر از دو یکی کوتاه شود پشت
بجانب آن میل کند و عضلهای شکم هشت است و عضلهای
قضیب چهار است و عضلهای انثیین مردان چهار است و زنان را
دو بود و عضله مثانه یکی بود و عضله مقعد چهار است عضله رانها
بیست و دو است و عضله بندگاه زانو سیزده بود و عضله بندگاه
قدم کف بیست است عضله انگشتان بیست و دو است **فصل ششم**
در شناختن رگهایست که در تن رواست دو نوع بود نوع
اول که از دل رسته انرا شریان گویند و نوع دوم که از جگر رسته

آنرا ورید کویند و آورده ده دو نوع است یکنوع از جانب مقعر مقعر
جگر رسته آنرا پنج شاخ بود و هر شاخی شاخهای بسیار دارد
هرسان بیخ درخت که در زمین پراکنده باشند آنجا که از جگر
بیرون آمده باب کویند هشت رگ از وی بر خاسته
این رگها را بلغت یونان ماساریقا کویند و ترتیب ایشان رگها
شاخها زده و بقعر معده و معاء رود و پیوسته معال به الثنت
که کیلوس به جگر آرند آنچه بمعده پیوسته است از معده آرد و آنچه
بروده پیوسته است از کیلوس که از معده با ثفل رود بدو رود
آمده بقوت مصاصه از ثفل جدا کنند و بجگر آرد تا غذا کرده
و نفع این است که اگر غذا را ایشان از کیلوس حمله غذا
کردند تا مردم را رود طعام حاجت نباید و زود گرسنه شود
و نوع دوم از ورید از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر
شاخ و بیخ کرده چنانکه رگ دیگر که یاد کرده شده و سرهای
شاخها و بیخ هر دو نوع بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخهای
ماساریقا میکشد در بیخ هر دو بگذرد و در وی پراکنده شود
تا جمله کیلوس بقوت جگر پخته شود و خون گردد و هر وقت که
تمام پخته شده بدین رگ که از جانب محدب رسته برآید این را
اجوف کویند هم آنجا برآمده دو شاخ گردد و از هر شاخی رگهای

بسیار بر خواسته و شاخها زلیت بجش بالا آمده و در همه اندامها
اندرون و بیرون پراکنده شده غذا میرسانند و شاخها که
همه پایین فرود آمده در همه اندامها غذا میرسانند و این رگها
را اجوف از بهر آن گویند که میان تهیست و گشاده تا خون
باسانی فرو تواند گذرد و میان رگهای ماساریقی چنان
گشاده نیست لکن قوت کشیدن و مزید او قوتست و هیچ جزو
از ثقل و غذا از آن بدرون هیچ راه نیابد و حاجت آب
از پس طعام در یابد و بدین سبب گفته اند که آب نشستن
از بهر دو کار اول آنکه قوام کیلوس باب رقیق میشود و
دوم آنکه سر معده که از سبب سردی آب فراهم آید و معده بدین
سبب بر طعام مشتمل گردد و دروی نیز هضم محکم کند

فصل هفتم

در شناختن رگ شرایین بباید دانست که شرایین رگهاییست دو
تو که از دل رسته از جانب چپ دل حرارت غریزی
و روح حیوانی در وی بگذرد و از دل بدین رسد یک رگ
از رگها و شرایین یک توست بدین سبب اورا شریان
وریدی گویند و شاخ دیگر بزرگست بتازی ابهر گویند
این نیز دو شاخ از هر شاخی رگهای بسیار برخاسته و رگهای
یک شاخ بالا بر آمده و رگهای شاخ دیگر بزیر فرود آمده و در همه

گوارش آب درست

رگهای روح حیوانی و حرارت غریزی با غذا بهمه میرسانند نام کرد کار مبارک
و تعالی تا روح حیوانی و حرارت غریزی به شریانها که جایگاه و منفذ بر دو است
درون افزاید تا گذرند و دشوار باشد و شریان در بدن بسی یک
پوست از جنس آلت غذا دهنده نیست و گوشت نیست نرم
است و سمت منحرک است و شریانها هم متحرک لیس
نخود نیست که این شریانها که در میان او گذرد و طب باشد
تا از حرکت برود و استسقا [illegible] برسد و غذا بسائی این
شریانها انزا ورید شریانی گویند و دو رگ باریک از وی شاخه
برخاسته در حجاب پراکنده شده و آنکه از حجاب بیرون آمده
چون برابر دل رسد از وی دو رگ باریک چون
موی بر خاسته و در غلاف دل پراکنده شده و باقی بچهار شاخ
شده یک شاخ کمتر رسیده دل آمده و بدل در آمده [illegible]
شریانها است و بزرگترین رگی از رگهای دل همین است از
سبب آنکه رگهای دل نسیم هوا بدل میرسانند و این [illegible]
میرسانند و قوام غذا غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا
فراخ تر باشد و شریانهای بزرگی که انزا ابهر گویند رگی معروف است
از دو رگ برخاسته و هر دو گرد دل در آمده اند کی فرا اجزای
دل پراکنده شده و دیگری در تجویف [illegible] دل پراکنده شده

صلب

و باقی آن دو بخش گشته یکی چو بهره و دیگری به زیر بجب اما جزو دیگر سوی
بالا بر آمده و از سینه بگذشته و بنزدیک واجب آمده و این
وداج را اوداج ظاهر گویند پس سه شاخ گشته دو شاخ
بنزدیک وداج غائر از هر سو یکی و این عرق سباتی گویند و یک
شاخ نخست به دماغ آید اما وداج که نزدیک وی شده در زیر
دماغ رگیست از شاخها او بافته شده و هر دو شاخ به دماغ در آمده
اما وداج رگیست از رگهای گردن یکی سوی راست و دیگری
سوی چپ و او را خفیف از شاخهای رگ اورطی
که سوی بالا از جنبر گردن بر آمده دیگر در و بنزدیک قصبه شش
و مری نهاده اند پس بزبان حیوان را که بسمل کنند تا آن
هر دو رگ بریده نشود بسمل تمام نباشد باب چهارم در شناختن
اندامهای مرکب و آن هفده فصل است فصل اول در بیان اندامها
مرکب گوشتها و استخوانها که مردم محتاج اند بدان تا زنده بمانند و تا
غذا ... گوشتها از آن سبب باید فرو برد و آن غذا است که
از بهر کار جدا ... از بهر دست آوردن و بکار بردن خاستها
ارزانی داشته تا ... از بهر و سود از زیان بشناسد و بنه بداند که
تا غذا از بهر چه چیز بکار برند تا در تن او هضم شود و مدد زندگانی
او گردد او را اختیار گوشت داده اول را گوشت نفسانی گویند و حرکت

اختیاری و شناختن همه و از زبان کارها بد الست و معدن ان
دماغ است دویم را قوت حیوانی گویند بدد حرارت غریزی
و روح حیوانی از دست و معدن او دل است سیوم قوت
طبیعیست که پرورش تن طعام را بغذا گردانیدن از دست
و معدن او جگر است چهارم را قوت مولده گویند غذا را
معده و شایسته تخم بدو است و معدن و اندامها تولید و تناسل
است بباید دانست که اندامها که معدن قوتهاست الت
بدست اوردن غذا است با الت غذا است با الکار داشتن
و گوارانیدن و تخم جدا کردن و فضله از تن بیرون اوردن و ماله
پرورش تن تمام است و مرکب قوت طبیعت این قوت
ناخن از جگر بیرون ولت نهای رگ اجوف بگذرد و اندامها
غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب این خون
سنر بالشت از دل براید و لت نهای شریان بگذرد و تمام
اندامها برسد و همه تن بدان زنده باشد و حس لمس
در باطن سر دو گرمی پوست و همه تن را حس دیدن و
شنیدن و چشیدن و بوییدن با سر است و الت ان چشم
و گوش و بینی و کام و زبان است و مبدا این قوتها و کارها و حمله
عصبها درخت که از دماغ فرود امده قوت نفسانی است فصل دویم

بیان

در بیان تشریح دماغ و احوال آن دماغ عضو لطیف مرکب از
ماده نرم و چرب سفید و لزج و از شاخها باریک از شریانها و آورده
درو پراکنده شده و از دو غشا که هر دو وی پوشنده است یکی
بتماس او دیگر بسبب مماس رقیق و ثانیست غلیظ و صلب
و مزاج او سرد و تر است جمله او بر دو بخش از درازا یعنی از پیش
سر تا پس سر و در وی است سه تجویف است از بطون دماغ گویند
و غشا در تجویف هر یکی حد است و جدای هر بخش در پیش دماغ
مانند آنکه شبیه است بحلمتی الثدی گویند و بوئیدن به آلت
و منفعت سردی مزاج او آنست که از ادراک محسوسات و از
قوت فکر و ذکر گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حرارت
غریزی که دایم از دل بدو میرسد او را معتدل دارد و منفعت
تری آنکه از حرکتها و حرارتها خشکی درو تولد نکند و منفعت
چربی و لزجی آنکه عصبها از دو دربند شکننده نباشد و نفع نرمی
آنکه مدرکات و محسوسات را زود دریابد و در دو غشا این
که بدماغ در آمده و در هم بافته شده و دو هنبار بر یک کناره شد
و فراخی حاصل آمده طبیبان آنرا معصره گویند و خون که در رگها
میگذرد و نخست از اینجا گرد آید و در شکنبها را دیگر دو بمزاج
دماغ نزدیک شود و شایسته غذا او گردد و از تجاویف دماغ

تجویف اول بزرگتر است و میانه خوردتر و اخرین از میانه بیشتر تا
بتدریج چنان پنداری که نخاع دنبال دماغ است دانستن که در این
تجویفها است حکما را ارواح گویند و محل قوت ادراک محسوسات
روح تجویف نخستین است و تجویف میانه همچون منفذ است میان
هر دو تا هر چه بجز از نخستین ادراک افتد جز میانه بگذرد و بجز
بازپسین سپرده شود و بدین سبب جز میانه محل قوت تفکر
امد تا هر چه ادراک می افتد تصرف کند و نیک از بد
جدا کند و محل قوت حافظه بسیار و در هنگام باز اوردن از وی
باز خواهد و محل ادراک باز ارد اما شکنجها که در جرم دماغ است
برسان پارها سپید برنشسته بود که در سر باقته هموشته بود و طبیعت
زره
ابرا اتر زید گوید و اضراع دماغ که فاعلش سقف میانه است دو
جانب مجوف اینرا دوده گویند از بهر انکه پاره دراز است
و در طول دماغ است و حرکت ایست طول و اختصاص ان برسان
کرم است و اجزا از دماغ که از فرو جانب است او و فاعلش سقف
او را دوده گویند و معنی دوده کرم است که گاهی دراز تر میشود
و گاهی کوتاه مثل حرکت کرم و فیصله دماغ در دو جز تو
منع شود اما این دوده مجرا است که باز کرده امد اغاز مجری
و نهایت ان برسان قمع است اسرا و گشاده اخر و تنگ بدین سبب

برای

او را قمع امد

او را جمع گویند از میان دماغ آمد در هر دو عصب دماغ که در
عذر که میان عظام صلب و استخوان حنگیت گشت و ده فضله
دماغ بدان مجری بکام فرود آید و مجری که شبیهان بحلیلی اللذی
گویند و سوی سوی آن استخوانی که بر شکل مصفات است فضله
بینی در بینی مجری فرود آید باذن الله تعالی

فصل سیوم ٣

در تشریح چشم و احوال آن چشم عضویست مرکب از طبقها
و رطوبتها و عضلها و عصبها و عصبها و رگها اجوف شد بانهاد و ترتیب
هر یک چنان است که اول سه طبقه صلبیه گویند دوم را مشیمیه
سیوم را شبکیه گویند و سه رطوبت در میان این سه
طبقه نهاده اول زجاجیه گویند دوم جلیدیه سیم بیضیه اول
را زجاجیه از بدان گویند که مثل آبگینه گداخته رنگ او
سرخ بود و جنبش آبگینه از گوهر خویش است دوم را جلیدیه گویند
او صافیست در روشنی همچون یخ و شکل او گرد است
در میان زرانه برد به بیرو گویند و رطوبت سیم را بیضیه گویند
قوام او همچون سپیده تخم مرغ است و جلیدیه در میان
زجاجیه و بیضیه است زجاجیه غذا می ستاند و بیضیه قوت
آفتاب و چیزها درخشان از وی باز میدارد تا نبندد رنج بوی
میرسد و چهار طبقه دیگر است اول را عنکبوتیه گویند از بهر آنکه

بطلع

همچون تار عنکبوت و سیم را عنبیه گویند جهت آنکه بر موضع دیدار
بر میانه خود ثقبه و سوراخ است دانه انگور سیست آنگاه آن ثقبه سیه شود
بینایی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گون گون نیست
از بهر آنکه هیچ رنگی نور دیده را موافق‌تر از آسمان گون نیست
و از اندرون این طبقه جلبا است نرم لطالان آب را گرد
چشم فرود آید به نگاهداری در آن جلبا پنهان کنند تا خلل
اندر آنگاه دارد و نگذارد و دل پاره بینش ثقبه گیرد طبقه سیم
را قرنیه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفافست و نیز اشتین
طبقه چهارم را ملتحمه گویند که او گوشتی سپید است و چرب
بعضلهای چشم آمیخته بود و بر طبقه قرنیت صحبت شده و
گوشت پذیرفته بدین سبب ملتحمه گویند و عصبها دو نوع است
یکی عصب بینا است و مجوفست بهم خلاف سایر عصبها دوم
عصب حرکتست اما عصب مجوف از کنار تجویف اول ایشینه
از دماغ گرسته و بیرون آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی
چپ رسته بسوی راست آمده و آنجا دو رشته بهم رسیده
اند بدین شکل اینچنین بهم رسیده اند و بهم پیوسته اند و تجویف
هر دو در هم گشاده و بدان اندازه تجویفی که فراخ‌تر پدید آمده
دو تجویف یکی گشته و تجویف هر یک بینش از آن است که

قرنیه

گوزنی باشد

سوزنی باریک دروی گذرد و درو رطوبتی که انرا زجاج باصره گویند
و ازین تجویف گذرد و به رطوبت جلیدیه در اید و گاهی که این هر
دو عصب بهم رسیده اند و انرا مجمع النور گویند ازین عصب راست
بچشم راست امده و عصب چپ بچشم چپ امده و هر دو
عصب را انبا فراخ شده و ستبر شده و اگر در رطوبت
زجاجیه و جلیدیه در امده و طبقه شبکیه از وست و سزاوار تر
اجزا از چشم رطوبت جلیدیه است همه رطوبتها و طبقها از جهة
مصلحت انست و رطوبت زجاجیه و طبقها که از پس انست
باید که جلیدیه رسیده و گرداگرد وی در امده و رطوبت بیضیه و
طبقها که در پیش اوست گرد بیضه او امده از بهر نگاه داشتن
او در میان همه سالها و عضلها چشم است و چهار است
در هر چشمی دوازده بر یک چشم پنج عضله است سه
است که یک بردارد و دو فرو خواباند و یک عضله
از اندرون چشم عصب مجوف است نگاه دارد تا چشم
بیرون نجهد و شش عضله که حرکات چشم بدانست جمله
دوازده باشد **فصل چهارم در تشریح گوش** و احوال
ان گوش عضویست از غضروف و عصب و گوشت خلق
شده برسان بال باز گشته تا هوا که از آواز سخن گویی

بجنبد و سوراخ گوشش بگذرد و در عصب حس در آید و سوراخ گوشش
بجنبد و دراز تر است تا آواز کم [illegible] گویند تیلیا عصب سمع
گویند و ضرر تر است اند که در درون گوش قصابست و عصب
حس اینست هرگاه هوای بیرون از آواز سخن گوی
بجنبد و در گوشش در آید این هوا اندرون گوش تحریک آید
و شنیدن حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل پنجم در تشریح**
بینی بینی آلت حس بوئیدن است عضله دماغ بیرون آوردن و صافی
کردن او است و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب
و عضله است بالای او نزدیک ابروست و حرکت کنار
بینی بدو عضله بود که با عضله رخ آمیخته است و سوراخ بینی
از سوی بالا بدان استخوان مصفاة گویند میرسد و آن دارای
برگذشته در دو غشاء دماغ برابر این استخوان منفذ است و
بوی ها از آن منفذ بدماغ رسد و حس بوئیدن بدان دو [illegible]
که از [illegible] حلمتان گویند معلوم میکنند که از دو [illegible] منفذی لگام
گشاده است و از بهر آن منفذها صاف گردد و هرگاه این
منفذها گرفته شود و آواز گرفته مثل کسی که آواز از کام بانگ
در مجری بینی خود در گوشه هر جنس منفذ [illegible] که بوی سر
به بینی از آن منفذ آید که آواز جای کند و طعم [illegible] ذوق رسد

باذن الله

باذن الله تعالی **فصل ششم در تشریح زبان** وآن گوشتی
است سپید نرم وعشائی در ور کشیده بر رگها بسیار
در زیر سی شریانی در گوشت او بر آگنده سبزه وسرخی
او از خون رگهاست واز عصب حسی تعقیبی تمام در عشائر
او است حس ذایقه برایست وگوشت زبان او دو شاخ
است هم پیوسته ودرزی بمیان او پیدا است **فصل هفتم**
در تشریح حلق وحنجره وشش والتیهار ادا ز آلت دم زدن
حلقوم باید که در گردن از سوی پیش وجه ثبت جای مری
که مجری طعام وشراب است وقصبه شش که مجری آواز ومجری
دم زدن است هر دو در این فضا ثبت ومری مماس
مهرهای پشت است وقصبه شش در پیش اوست هر دو هم پیوسته
این فضا را حلق گویند وآلت آواز کناره قصبه شش است
آنرا بلسبان لسان هزار گویند واعضای حنجره دلهاه ولوبهای
وتعلقه وعضلهای سینه وحجاب بیاری دهنده اند واول
جنبشی که هوا را بجانب آرد وماده آواز گرداند حجاب است
وعضلهای سینه هوا را بآلت آواز رسانند ولهات عضو است
بر بالای حنجره وقصبه شش او بجنبد هر چه از حنجره راند مثل آواز
ونفس ونفخت وانچه بدو فرو رود وچون هوا از گرم بود سرد

وغبار و دود داخل بود و رسد و قوت ان از حنجره و قصبه شش
و مفرت باز دارد و بدین جهت هر که اندازه ... اواز او متغیر
شود و حنجره او را از جهت رسد لوزتین دو غدد است زیر
زبان برسان دو گوشت بر داشته هر دو اصل اند دو گوشت
را دان گوشتی بود و غلیظ چون غدد و طعام از میان دو لوزتین
گذرد و بر لیت حنجره و علقمه گوشتی همچون صفاقی و غضار
بکام پیوسته و بر سر قصبه شش الشاله دکام همچون قبه بود
که اواز در وافتد مضاعف گردد و هوا که ماده اواز شش است
چون بکنار قصبه آید اواز گردد و حنجره راه انرا ممکن باید د
منگاه هر دمی فراید و حرکت زبان بیاری وند اندر آشکار گفتار پدید
ارد و اواز سخن گردد اما قصبه شش که انرا ... فرمار جلو گویند
قصبه او مثل نای است و بتازی فرمار گویند و هوا در فرمار از
بالای فرود اید و بکناره ان رسد اواز گردد و حنجره و ران ...
کند و قصبه فرماری باز گونه بود و حنجره سه عضو است یکی را
درقی گویند بر بن زبان پیوسته است پیوست طعام خوردن
سر تو بی مهره گردن ارد و مجری طعام را بپوشد و دوم را
طبیبان قدیم گفته اند هنگام گشادن حنجره لیکن ان شود بی مهره
گردن باشد سیم را آملی گویند هر دو بوقت طعام خوردن

توبی

منسوب طرقی آید و آن را بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب بمجرای
آواز فرو نرود و بوقت سخن گفتن غضروف کلیه از این طرقی
دور شود و حنجره گشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام سخن
گویند و چیزی در قصبه شش افتد و سعال پدید آید و قوت
دافعه از التصاق باز گرداند و شش را اگر دیگر منفذ نیست پس
بضرورت هم بدان منفذ بر آید و سعال و سبب دشواری
علت سل است و از جمله حنجره رطوبتیست چرب لزج
در میان غضروف ها آواز بدان صافی باشد و اگر
کسی را تب محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز ضعیف شود
و درازی قصبه مقدار درازی شش مهره گردن است آنجا
که از حنجره گردن فرو آید دو بخش است و حایل در میان
غشا یست و شش هم دو بخش است یکی بسوی راست
و یکی بسوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه
سوی راست بزرگتر است سه بخش است و حصه سوی
چپ کوچکتر است و دو بخش بود از بهر آنکه دل بسوی
چپ میل دارد و خزانه نسیم هوا گوشت شش است و جرم
او نیز نرم است تا همیشه از نسیم هوا در دمی ذخیره باشد
و شش نزدیک دل است و حرکت او از بهر در آمدن نسیم تازه

و بوی رساند و تازگی و خنکی آن را بدل رساند و هوای گرم و سوخته
از وی دور دارد و پیوسته روح تازه یابند و از نسیم خوش
مدد یابد و بعضی گمان برده اند که هوا روح گردد اما بحقیقت آن
که آب مرکب غذا میگردد و غذا را در رگها باریک میگرداند
و بهمه تن میرساند و قصبه شش غضروفی است حلقه حلقه
در هم ساخته بعضی حلقها کوچک و تمام و بعضی بزرگ و ناتمام
و پیوند حلقها تمام و ناتمام بعصب غشائی است تا بوقت دم زدن فراخ (بغشا)
تر تواند شد و هوای بسیار تواند رفت و درون قصبه بود غشائی
پوشیده است و غشا از اندرون صلب تر و املس تر تا مانع
نزله که بمو برو فرود آید در وی اثر نکند و بیرون لطیف تر تا گوشت
آمیخته تر حرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بیشتر تواند (بسیار)
رفت و شاخهای قصبه که در میان شش است و سر حلقها تمام
است و منعطف آنکه قطعه از غضروف است که منعقد
دم زدن پیوسته گشاده باشد و بسته نشود تا پیوسته نسیم
هوای در وی می گذرد و بدو روح دایم بدل رسد و هوای
گرم سوزنده و سوخته از وی بیرون میشود و تشریح حجاب که او را
الهی است از آنها دم زدن در تشریح عضله یاد کرده آمده
است **فصل یا هشتم در تشریح** دل اجزاء دل گوشت و عصب

و غضروف

و غضروف و رگهای شریان که از وی رسته و رگ اجوف
که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی که در تجویفها
ی او است و خون غذا او خون شریانی که در رگها است و غشا
که غلاف او است و گوشت او گوشتی سخت است شکل او صنوبر
ی است و طرف بزرگتر او بسوی بالا بود و شریانها و رباطها
او را بر جای خویش میدارد و غضروف او قوی تر از همه
غضروفها است چنانکه گفته آمد دلست و غشا نیز و صلب
تر از غشاهای دیگر اندامها از بهر آنکه عضوی است شریف
است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است و غشا ر
درو سخت جدا است و اندک فراخی دارد تا دل بحرکت
انبساط در وی از رنج نگردد و تجویف دل سه است
دو بزرگتر است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ
و میان هر دو کوچک چیزی مجوف است که هر دو تجویف بدان
در هم گشاده و قاعده تجویف راست فروتر است تا راه غذا
بود نزدیک باشد و این تجویف بزرگتر تا غذا بسیار
یابد و گوشت جانب سخت تر از بهر آنکه در تجویف چپ
روح است از خون بود و خون او بود رقیق تر و بر طرف
بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رسته بر شکل دو

کوشش وراه و درامدن نسیم هوا ارینت در کوشش بود
هرگاه دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد تا نسیم
منفذ پذیرد و هر وقت حرکت انقباض کند هر دو منقبض گردد
تا نسیم بیرون رود بفرمان حق تعالی **فصل نهم** در تشریح
مری و معده و اجزای مری گوشت و عصب و رگها که غذا دهد و
شریانها که قوت حیوانی دارد و عصب که قوت حس دهد
رساند و مری برابر مهره های گردن فرود امده و دو عصب
همراه است تا نزدیک به حجاب و انجا برابر مهره چهارم از
رسیده از مهره های پشت بجانب چپ بسوی راست میل دارد
تا راه شریانها که از دل میاید خالی باشد و هر یک رباطی
ازین رباطها استوار است و از یکدیگر جدا تا هرگاه که مری طعام
فرو می برد فراخ تر میشود و رگها و عصبها که در حجاب برود
نزدیک باشند زحمت نکشند و چون دو مری که بحجاب
فرود امده بتدریج فراختر میشود و جای فراخ شدن را معده
گویند و جرم مری بمعده پیوسته است اما مری از گوشت و بمعده
عصب ساخته شده و مری و عصب را اندرون دهان همه یکدیگر پیوسته
بود و بدین سبب در دهان گوشت ها چه است و حس است
که مردم نخاید در حال اثر هضم در روی پدید اید و متغیر شود و لهذا

کندم خایند

گندم خایند بر دمل نهند انرا بپزد اگر گندم جوشیده و کوفته بنهند ساخته
هیچ اثر نکند و غشا ارودها هم بهیئت غشای پیوسته بمری
فراخ تر است از بهر انکه مری مجری طعام ناگوارید است و روده مجرای
چیزهای پخته گواریده و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه اندرونی
بعضی دراز و بعضی بوریب و هر دو درهم بافته تا انچه لیف دراز
جذب کنند لیف موروب نگاهدارد تا جذب و امساک هر
دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف موروب است
و از طول معده گرفته است و طبقه بیرونی معده انجا که قعر اوست
گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بیشتر کند و قعر
معده از همسایگی جگر و دل که او را گرم دارند دور تر است
و شاخی از عصب حس در فم معده است و حس گرسنگی
و تقاضای غذا از فم معده پدید اید و شریانی و رگ اجوف
از دل و جگر بجانب محدب معده رسیده و شاخ زده و درهم
بافته شده اصل ثرب ازان است و در شاخهای صفاق که
بر سر احشا پوشیده و در طی جرب که انجا رسیده پیه بیشتر
است و ظاهر معده و رگهاست تا ساریقا گرم می دارد
و رطوبت چرب حرارت را بهتر نگاهدارد و دو شاخهای رگها
که اصل ثرب است بحرارت جوشش انرا اندر می دهد و از جانب

بالا حرارت دل بر وی میرسد از جانب راست جگر گرد شکم

معده در آمده از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و برو

مشتمل گشته و از پیش پشت ثرب است اینها اسباب ادراکی میدارد

واز سوی پس لیفت رگی بزرگ و شریانی بزرگ بدر ازای

جلب فرود آمده حرارت هر دو سبب لطیفت و هضم لغذا معده

می رسد و بر بالای ثرب را غشای فولیث ازرا

صفاق گویند و بر بالا صفاق و عصبهای شکم است ازرا

مراق گویند از صفاق و این عضلها چهار است ~~~~ [illegible]

داخل صفاق از سوی بالا از حجاب رسته و بر سر پهلوها اندر آن

شکم گوشته و بزیر شانه در آمده و از انجا و منفذ تنگ

باندازه درباطها که بمانه مردم موسته در روی گذر یافته هرگاه

این منفذ تنگ باندازه درباطها که بمانه مردم موسته در روی

گذر یافته هرگاه این ~~منفذ~~ افتق گویند و در دها را سر بمانی

صفاق نگاه میدارد و منفذ معده را که نقل طعام از انجا

برود این عضب فرود آید بواب گویند از بهر آنکه تا طعام

هضم نشود این منفذ را هم نگاه بسته باشد و چون هضم

طعام شود بواب گشاده شود تا ثرث و افعه کار خویش تمام

نکنند بواب گشاده نباشد فصل دهم در تشریح جگر فضول الاول

جگر بیضون

[illegible] این منفذ [illegible] ده [illegible] روده [illegible] منفذ [illegible]

[illegible] گشادن آن منفذ را

جگر عضویست که کیلوس از معده بوی رسد مصاحبه بطبع خویش کند و آلت او درین کارها ماساریقی است و از جانب مقعر او رستها و ان موضع که این رگها از وی رسته باب گویند و درین رگها قوتیست مانند قوت جگر و گوشت جگر فسرده در و تجویفی نیست که کیلوس انجا جمع شود بلکه در رگهاء باریک که با گوشت امیخته است پراگنده شود تا چنان باشد که همه اجزای کیلوس را هضم کند و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام پخته شود و خون گردد و جگر بهره برانداز بدو فرستد و آلت او درین کار رگهاست و از جانب محدب رسته و هم از جانب محدب است که خورده شد از خون جدا کند و در دو رگ که از و بکلیتین پیوسته است بدو رسند و قوت جذب کردها قوت دفع جگر درین کار یار باشند و کفک خون را که صفرا است از جانب مقعر بسپرز رسند و غشای از عصب در گرفته جگر پوشیده تا گوشت و رگها او نگاه دارد و هم برین غشا رگها معده و رودها پیوسته باشند و هم حس الم بیابد و بر جگر فرو نشیناست هر سان انگشتان بر بینها فرو نشیناگی بر معده در امده چنانکه کسی چیزی بانگشتان بگیرد این فرو نشیناها معده را همچنان گرفته است و این فرو نشیناها بر معده

را زوائد گویند و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج
زهره و بزرگترین زائده نهاده است و بدان پوشند و در بعضی
مردم پشت جگر مماس بعضی پهلوها است **فصل یازدهم در
تشریح زهره** بباید دانست که زهره جای صفرا است خریطه
است تنک تو ارسته نوع لیفها یافته و بر زوائد بزرگترین
از زوائد جگر بسته است و بدو پیوسته دار جانب مقعر جگر منفذ ای
در و بسته که صفرا بدان منفذ بمعده در آید و در بعضی
این منفذ در شود و منفذی دیگر از زهره بر روده اثنی عشر
گشاده است و پاره صفرا بدین منفذ بمعده در آید و در بعضی
این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در روده ها گشاده است
بدان سبب صفرا بمعده بیشتر آید و صاحب این معده
دایم از صفرا و تلخی دهان و تباه شدن هضم غذا در معده و خشکی
طبع و غثیان صریح باشد و اگر زهره صفرا جذب نکند جگر
اماس کند و اگر صفرا در جگر عفن گردد و بیماری گرم تولد
کند و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع کند رنگش و سوزش
مثانه پدید آید و اگر دفع کند مایه بعضوی دیگر افتد حمره و نمله
بدان عضو پدید آید و اگر در همه تن پراگنده شود صفرا یرقان پدید
آید و اگر بر روده فرود آید اسهال صفراوی و سحج پدید آید **فصل**

دوازدهم

دوازدهم در تشریح سپرز چنانکه زهره جای گیر صفرا است سپرز
جای سودا است شکل او بسان شکل زبان است و موضع او
سوی چپ معده بود و بیشتر از او در زیر معده است و گوهر
او گوشتی متخلخل است تا خلط فرو شود و در میان اجزاء او تواند
بود و رگ و شریان بسیار دارد تا اثر رگها و شریانها بسپرد
سودا در میان برابر سپری کند و عصب در وی نشسته تا او را
بر شکل و شیئی نگاهدارد و او را حس دهد و بدین سبب عضو
اگر با جای سپرز نزدیک است و از جانب سوی سپرز منفذی
بقعر جگر پیوسته است سپرز در جذب سودا از جگر و آلت
جگر در دفع سودا آن منفذ است و از باطن سپرز منفذ سپری
دیگر بمعده گشاده است تا پاره سودا از آن منفذ بمعده برآید
و فم معده را خبر دهد و شهوت طعام را بجنباند و هرگاه سپرز
سودا جذب نکند و در تن مردم بسیار بسیار سودا از پی تولد
کنند مثل مالیخولیا و بهق اسود و داء الثعلب و جذام و قوبا و دوالی
و داء الفیل و اگر جذب کند و دفع نکند سپرز آماس گیرد و شکم
طعام نبایستد و اگر بیش از اندازه بمعده آید خلی تولد کند و اگر
سودا بمعده آید ترشی و عفوصت بدارد و اگر اندک بود اشتها
آید و اگر بسیار باشند قی آید و اگر سودای ترش نبود و آید سحج

سوداوی تولد کند و هلاک کننده باشند فصل سیزدهم در
تشریح رودهای روده آلت دفع ثقل طعام است و گویند او
از عصب لیفها او از پیها بود و جمله روده شش نوع است و همه
پیوسته اول روده اثنی عشری است و قعر معده پیوسته
و بواب دهانه اوست که از معده در وی جمع گشته و اثنا عشری
است ان گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت او بود
از پهنا و این روده است فرو داده و در وی هیچ خمی نیست
تا دفع او قوی باشد نوع دویم بر وی پیوسته است او را صایم گویند
جهت آنکه همیشه از بخار صفرا خالی باشد و سبب خالی بودن
است که منفذ زهره که صفرا از وی به روده آید در روده را از ثقل
بشوید در بن روده گشاده است تحت بدو فرو آید صفرا
صرف باشد او را زود بشوید و ثقل را بقوت دفع کند
روده سیوم را لطایف و دقاق گویند و بر روده صایم پیوسته
بود و در روده دراز تو بر تو نهاده تا هرچه غذا از آن بیرون با ثقل بدو
فرو آید باشد در سکن و قوتهای او بگذرد تا رگهای ماساریقا
بقیه غذا جدا کنند و بکشند و بواسطه دراز بودن ثقل تقاضا بر ماسکه
دیگر باشند این سه نوعه روده را دقاق گویند و گویند این روده
لطیفتر است تا حرارت اندامها گرم رود بدو رسد و انچه بغذا

راه تنگ باید رود نخبه بشود و از فضل جدا گردد و کیموس یعنی اجزا الکیلو
رساند و این رود که نایر حرارت بیشتر باید و ظاهر او به نیست
واز درون او رطوبت نرم که طبیبان اجزا صدید و زج گویند بیشتر است
تا صفرا که در وی بگذرد او را الخزا بیند یجه نوع دیگر ..س رودها
که فرود اید اصناف حال شد و از پس آن اخلاط علاط اول رود مره چون
از جرابطه از سوی راست نهاده اندکی میل بجانب چپ دارد
او را این منقد هنیس نیست و آنچه برد فرود اید نیم او را آن منقد
بیرون اید هست ایرا اعور گویند داد چون معت
دیده است که سپری در معده بهضم تمام نیاجنه در وی بهضم باید
سبب نزدیکی جگر و در علته فتق این روده سبب است که بجانب
فرود اید سبب آنکه هیچ رباط پیوسته نیست در روده دوم
از امعاط غلاظ روده قولون است که با اعور پیوسته است
و بسوی راست امده نزدیک رسیده پس بسوی چپ امد
تا بجوله ران بار سوی برکشته تا برابر مهره قطن و چون نزدیک
سپرز رسیده تنگ شده بدین سبب نگوارد اما پس سپرز
که باز فرود ها پایین سوی آید و حاجت بمالیدن باشد
و نام قولنج از نام این روده گرفته اند و سیم روده مستقیم
گویند و قولون پیوسته است و فراخی او نزدیک بفراخی معده

بوده بر مهره قطن اعتماد کرده و لیف او جاذبه دارد تا فضول
اعور را پاک تواند کرد و فایده فراخی او از آنست که ثفل ورود
جمع شود تا بحاجت که برخاسته شود و بیکبار فارغ گردد و بر زمان
برنیاید خاصه و بر بیرون این سه روده چربی پوشیده است
تا در روده‌ها حرارت نگاه دارد و بر باطن با مهره پشت پیوسته
تا هریک بر جای خویش بمانند و همه در تو بتو و تولد کرم کدو دانه
در اعور باشد و ثفل در اعور و قولون غلیظ گردد و بوی بگرداند
و بر آخر روده مستقیم چهار عضله گردی [illegible] یکی عضله
مقعد را در هم کشنده دارد و حجب صفرا تا ثفل بیرون نشود
بغیر اراده و دیگری بر بالای اوست تا بوقت دفع بر
ثفل قوت کند و ثفل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر بر
ست بر بالای عضله دویم بر دو عضله مقعد را بر جای میدارند
که اگر سست شوند مقعد بیرون می آید **فصل چهاردهم در**
تشریح گرده گرده دو است یکی سوی یار است و دیگری سوی
چپ و گوشت او گوشت سست و مزاج او میل گرمی ده
و تری دارد از بهر آنکه در رگها و شریانها بسیار نیست
دهن رعصبانی در وی پوشیده قدری حس او بدان جهة
بود در میان گرده و جگر منفذ نیست همچون رگی و اسب که از

خون جدا شود و از جگر بیرون آید بر بست منفذ گرده آید
و آنک گرده در کشیدن آن آب این منفذ بود تا غذا که با آب باندامها
رسد بی آب فرو نماند تا مردم در علت استسقا نیفتند و هرگاه
از صحت جدا شد حاجتمندی بدو زایل شد و چیزی که تن را
بدان حاجت نباشد و اگر در پیشاب بماند بیماری تولد کند
بسیار باشد که در اماسها و در تبهاء گرده از دهان بوی
ناخوش آید و بخار بد از رئیس کرده بدل رسد و خفقان و غشی
آید و دوازه هر گرده منفذی بمثانه گشاده است و آب ازین
منفذ بمثانه آید و طبیبان این منفذ مریج گویند و جانب محدب
او سوی مهره پشت است تا مردم باسانی پشت را خم تواند
داد و گوشت او را حس نیست تا از تیزی
صفرا که با آب آمیخته بود بی خبر باشند و مقدار خون
که با آب بدو آید از انضمام بقیه غذا او گردد و بواسطه
سردی و تری مزاج و تیزی صفرا شکسته شود تا
چون بمثانه رسد اثر السوز اندک بود و سخت است تا
جراحت رقیق در وی نگذارد والله اعلم **فصل پانزدهم**
در شرح مثانه بباید دانست که مثانه آلت دفع بول است و
شکل او خریطه و هر دو جانب میل به تیزی دارد چون خانه

مرنج و میان لا دو فراخ و جرم و عصبانیست و دو تو است
توی اندرونی از عصبانی جاذبه و ماسکه و دافعه بادفعه است
تا هر سه کار حاصل میشود و توی بیرونی صفاقیست توی
تا وقتی که مثانه پر شود این صفاق او را نگاه دارد تا از
هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود راه مقعد تنگ میشود
و مثانه را گردنیست که آب از مثانه بدان بیرون شود
و در گردن مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یک
خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند
از بول و بر دهان رگ مثانه که آب بیرون آید عضله از
لیفها از پیدا کرده دهنه آن در این سبب است برای
گردن و باز داشتن بوقت حاجت این عضله است
گرد دهنه مثانه کشیده شود والله تعالی **فصل شانزدهم**
در تشریح قضیب و خایه باید دانست که خایه آلت و محل
تولد منی است و ماده منی از همه اندامها بود و میرسد و آن ماده
معده چون نیست که همه اندامها از هضم آن فارغ شده باشند ماده
و از پس هضم چهارم از هر اندامی چون مدد عضوی
آید و آن فضله هضم چهارم است و ماده منی چون نشست در غایت
بخشی مزاج و قوت همه اندامها در و موجود که هر دو گونه غذا

سفید مثل گوشت پستان چنانکه خون در پستان سفید
گردد و سطبر شود و مانند منی در بیضه عضو سپید گشته خون
بتخصیص که از اندامها دور رود رگها را جوف و سرهای آن ببرنده
عضو آید مستعد سپید گشتن گردد و علامت بسیاری
رگها در حال خصی کردن معلوم میشود که از سر رگها بریده شده
واثر آن از آوازه و تدبیر عقل او ظاهرست و از رگها و منفذها
آب که بر حوالی گرده بگذرد و بوقت مباشرت بادی
بر انگیزد با دو عضو منی آرد و بقوت بروش جستن منی بقوت
آن باد باشد و قضیب مرکب از رباطها و عصبها و شاخها
رگها اجوف و عضلها و سر بایها بود و اصل او کالطیست
که از استخوان زهار رسته و در و تجاویف بسیارست و انگیز آن
وقت باشد و تجاویف بر نا باشد و عصبها از مهره
بسرین رسته بود و بر سپید و او را چهار عضله است دو
از استخوان زهار رسته و بر دو پهلوی او نهاده بوقت
نعوظ دراز گشود و منفذ منی بدان که فراخ شود و دو عضله
دیگر از استخوان زهار بدین قضیب پیوسته هرگاه هر دو
عضله کوتاه شوند و بهم باز نشستند قضیب راست ایستند و چون
بی کوتاه شوند قضیب بجانب زهار میل کند فصل

هفتدهم در تشریح رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزند
بود و شکل همچون آلت مردان باژگونه کوکی رحم بجای
خریطه خایها است و گردن رحم بجای قضیب و رحم میان
مثانه و روده مستقیم است و از سوی بالا از مثانه دراز
تر است و درازی آن شش انگشت بود با هم بازنهاده
تا یازده انگشت و رباطها ابزار نهاده خویش میدارد و بمهره
پشت و بجای ناف و مثانه پیوسته است و رحم دو
توست توی اندرون مثل دو رحم است بهم باز نهاده چنانکه
اگر توی بیرون جدا کنند دو رحم پدید آید و لیکن گردن منفعت
این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد جانب
دیگر درست باشد و در درون رحم عصبی است همچون طوق
گرد جسم او و آن عصب بود گردن و رحم جسمی است
چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشتها
و شکل بر شکل نیمایه است و مقدار آلت مردم که برد
رسد دراز گردد و بجوف رحم تمام گشاده و بنیان
و بیشادها در گیاه بنیان برحم پیوسته است و فضله که بحیض
بیرون آید از آن رگها بر آید و رحم عنانیست که بعصب
ماند چون فرزند دروی بزرگ میشود او کشیده میگردد

و چون فارغ گردد سیم بارانند و اورا حس نیست و دو جای
بر جگر دارند و بر لب را غشا است جدا در رو جانب فرج
مباله دارد و رحم غربان بر سانی بود است اما او علیه آن ناف
بخانه موسته بود و سر دیگر فتی از وی بیرون آید بسوی
رحم نیست تا منی در رحم افتد و بر کنار رحم دو فرو آن از پیشواله آن
امر بمی سوی راست و دیگر سوی چپ و بوقت
مباشرت هر دو طرف جنبیده شود و دم در رحم در آن بر جنبید سال
بیشتر آید با استعمال منی بر ابراست لفاله تا منی فرو
افتد و در جسم دو تجویف است بعد و پستان و در
آنوران بعد و پستانها نهایت این ها باشند بجای وقت
رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب باب
پنجم و آن پنج فصلست فصل اول در بیان قوتها معلوم
باد که اندام هایی جانوران را قوتها است و فعلها و
فعال از قوت ظاهر گردد و قوت نفعال توان داشت
و فعلهایی اندامها سه جنس است اسپس دانست
که قوتها سه جنس باشد اول طبیعی دوم
قوت جوانی سیوم نفسانی و جای هر دو قوت عضو
مخصوص اثر آن قوتست و فعال آن عضو بدو باشد آن عضو را

اعضای رئیسه گویند **فصل دویم در بیان** قوت طبعی و قوت
طبعی دو نوع است یکی آنست که ازان در غذا بدو آید و تن
بدان پرورده شود و اثر این فعال ازین قوت بی قصد
و اختیار پدید آید و جای این قوت جگر است و دیگری
تناسل است کار او آنست که تخم از میانه از امشاج ~~[illegible]~~
و اخلاط که از تن حیوان جدا کند و معدن این قوت و جای او
خصیه است و آلت هر دو نوع رگ است و از جگر رسته
و چند قوتها باو و بعضی گفته اند حیوان خصیه او است و آلت هر دو
نوع رگ است که از جگر رسته و چند قوت است اول
جاذبه دوم ماسکه سیوم هاضمه و غاذیه و بعضی گفته اند از پس غاذیه
قوه نامیه است که آنرا منمیه گویند و از پس هاضمه قوت دافعه
است که هرچه غذا از آن بد دفع کند و این قوتها
بعضی خادمه و بعضی مخدومه است خادمه مطلق جاذبه و مخدوم
مطلق غاذیه است و بقول بعضی منمیه است و کارها هم چند نوع
است و گاهی چیزی که ماسکه دارد و هضم کند و گاه
فضله را بر آید تا غذا گردد و گاهی فضله را از معده
دفع کرده اند و همه قوتها بعده ارند و هر اندامی بسبب خویش
جذب کند و آنچه استخوان و دماغ را است بدو غذا از آنها سازد

اول الهم

اول هاضمه معده طعام را کیلوس کرده اند و جگر کیموس
گردانید و جذب از جگر ما اندامها رسد و جاذبه هر اندامی آنچه
او را بایست جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه از کیموس
گرداند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند کند و ملصقه قبول کند
و بدان اندام شوند و بدرا ست قوتها را اسباب بکار
مشخص کرده تا چندانکه ممکن باشد تا باقی ماند به امر خداوندگار
و تبارک و تعالی دو قوت دیگر هست و سبب بقا نوع
کل یکی قوت مولده هست دوم دیگر مصوره قوت مولده
تولید منی ها که از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی
دیگر آید آن جزء را از وی استخوان و عصب باشد به مزاجی
که بدان دارد و طبیعت آن قوت را معصره اول گویند و قوت
مصوره از و خطها و شکلها را اندامها پدید آورد و هرگاه که معده
و جگر و قوتهای تقصیری افتد خلل در همه پدید آید و اگر
در کار معده و جگر تقصیری افتد و قوت داخل
اندامها نیز تقصیر کند استسقا لحمی تولد کند و دار جذب
گرده دماغ ندارد و نشره بهق و برص تولد کند

فصل سیوم

در بیان قوت حیوانی قوتیست که اندامها را بدو قوت
حس و حرکت دارد و معنی حیوان در تن بود و از وی پدید آید

و روح بنزدیک طبیبان گوهری لطیف است که از بخار
خون و لطافت اخلاط تولد کند صافیه معده اندامها کثافت
اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط بود و لطافت
خون و لطافت طعام در جگر حاصل شود و در دل روح گردد
و هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد
و همه اندامها قابل قوت نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی
از عضوی زایل شود و قوت حیوانی برجای باشد عضو
زنده بود چنانکه عضو مفلوج که حس و حرکت ندارد
و زنده باشد و تباه نشود و عضو مرده چنانکه قوت
حیوانی او باطل شده زود تباه گردد و عضو مفلوج چون
علت او زایل گردد و حس و حرکت بدو باز آید نزدیک
طبیبان تا روح بهر اندامی مزاج خاص آن اندام نگیرد شایسته
قبول حس و حرکت نگردد و چون هر اندامی استحالتی بیابد
و مزاج خاص آن اندام بگیرد قابل قوتها و نفس گردد و افعال
قوتها در آن اندامها پدید آید و چون حس در بصر و سمع
و شم و ذوق و لمس از اندامها که قوت حاسه ها بدیشان باید
در روح حیوانی و قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی
و زبان رساند تا افعال قوتهای نفسانی در اندامها پدید آید

و تعلیم لفوه

معلوم کردد که روح مجرد مزاج خون نفس قابل قوت نفسانی
نگردد تا قوت حیوانی در وی موجود نگردد **فصل چهارم**
در بیان قوت نفسانی حکما نفسانی قوت حس و حرکت
را گویند و قوت حس دو نوع است یکی را حس ظاهر
میگویند و دیگر را حس باطن و حس ظاهر پنج است بینائی
و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس اللمس و گروهی حس
ظاهر هشت گفته اند و چهار دیگر حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست است داخل حس اللمس اند چنانکه قوت بینائی
با قوت لمس در چشم موجود است اما حس باطن پنج است
یکی حس مشترک است و این قوتیست که ادراک همه محسوسات
اول بدو رسد و در وی مجتمع گردد بهمین سبب حس مشترک
گویند و جای او در مقدم دماغ است دوم قوت مخیله است سیم
مفکره چهارم متوهمه پنجم حافظه اما مخیله قوتیست که صورتها
را ادراک کند و آن صورت غایب شود قوت خیال
اثر آن نگاه دارد و آلت خود پیش است از مقدم دماغ
و بنظر طبیب در سه قوت منقسم است یکی حس مشترک
دوم قوت مفکره و دیگر سیم قوت حافظه و پس نزدیک
طبیب قوت دوم قوت مفکره است و بعضی محققان

این قوت را گاهی متخیله گویند و گاهی متفکره در صورتها
که ادراک افتاده تصرف نماید [illegible] کند و گاهی صورت
محسوس از قوت حافظه [illegible] بیند و تصور کند قوت صورت
انسان بی‌سر و آنکه دو سر دارد و یا سر ندارد و صورت نا
محسوس چنانکه کوهی از زمرد و خانه از یاقوت و
محل این قوت جزو میانین است از دماغ و قوت متخیله
در حیوان بجای متفکره بود و از آن حیوانی را قوت
فکر نیست و متخیله ضعیف بود و صورت محسوس نیز حیوان
نگاه دارد که متخیله انسان و این قوت متخیله در حیوان آلت
قوت متوهمه است و متوهمه در حیوان قوتیست چنانکه از
صورت گرگ درندگی ادراک کند و حکم بر دوری از وی
کند و از صورت آنکه او را علف دهد دوستی ادراک
کند که او دوست است اما قوت پنجم نزدیک طبیب
قوت حافظه است و نزدیک محققان قوت پنجم است
و این قوت را نیز قوت متذکره گویند و خزینه معانی محسوس است که متوهمه
از صورتها محسوس ادراک کند و آلت محل و این قوت جزو
واپسین دماغ است و نزد طبیب لیکن سه قوت را شناسند و محل
هر یک بدانند که اگر آفتی و نقصانی واقع شود علاج آن موضع کنند

فصل

فصل پنجم در بیان دانستن آنکه هر فعلی که از افعال
اندامها بحکم قوت تمام میشود معلوم باد که بعضی اندامها
فعل آنها بیک قوت تمام شود و بعضی بدو قوت
آنکه بیک قوت مثال آن تمام نشود اندامها رشد یابند الا
خواهش آنکه هر یک غذای موافق خویش جذب کند
مثل استخوان غذای سرد و خشک جوید و گوشت غذای
گرم و تر و دیگر اندامها بر همین قیاس که این کار بمجرد
قوت طبعی باشد و مثال زهره و سپرز و بعضی چند اندامها
جهت جذب غذا از خویشتن به قوت طبعی مجرد
نیست و فعل عضله و دفع مجاری مستقیم و دفع مثانه بمجرد قوت
نفسانی است بلکه بدو قوت تمام گردد و فعل معده
در هضم و مرانست اما فعل معده بقوت حس بود
و دلیل آنکه هر غذا که از سنگی خورده شود معده آنرا
بفعل هضم ربایند و هر غذا که در سیری واقع گردد معده
در قبول آن کاهل باشد و جهت معده ممتلی گردد و حس
گرانی یابد و دافعه او در حرکت آید و احتلاف هضم بیشتر
صفت آنکه هرگاه حس مباشرت یابد جاذبه او در حرکت
آید و مثال مرتب بقوت اختیار بسنده خلق است

و دلیل بر آنکه غالب بدو قوت ماسکه است که دارد
که طعم او بد بود اگر چه دارو خوار گوشت که بقوت اختیاری با
فرو برد و جاذبه آنرا جذب بسوی اسفل کند ولیکن نوبت
بر آنکه وی ضعیف حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و
آلة علیقا را رقیق کند و قوت ماسکه را بر و دهد با دفع
و بدانکه آلت را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه را
بکمال بود بفرمان الله تعالی و بعضی طبیبان گفته اند که باطن
معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا می یابد مجمل
تحت ... چه کیلوس از معده بجگر در نیاید و مستحیل
نشود و صحت نگردد و فضله خون که صفرا و سودا است و آب
که بر دماغ جدا نشود غذا است ... چون معده از کیلوس
غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا و معده شود و فراخ ...
نماند ... که هضم کند که غذا را دگر دو رای صواب
است که قوتهای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه
معده هر دو نوع است جاذبه اول طعام از مری و از دهان
جذب کند از بهر پرورش و جاذبه دوم غذا حقیقی را
از شاخهای رگها جذب کند و قومی گمان برده اند
که طعام رقیق هضم ناشده نزود ... از معده فرود آید کمالی

باطل

باطل نیست جهت آنکه کار ما بسکه نگاه داشتن نیست رفیق
راچنان نگاه دارد که غلیظ را و بعد از آن صافیه باید مشتمل شود
که بر غلیظه تا ما صمه کار خود تمام کنند بعد از آن بدافعه گذارد
باذن الله تعالی **باب ششم در بیان شناختن**
تندرستی و بیماریست که سبب عرض و بیماریهای مشترکی
و مزاجی و بیماریهای آلی اندامهای مرکب و مرکب
و غیر آن و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تندرستی
و بیماری نیست مطلق تندرستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب
اندامهای مرکب و بسیط بر تمامی بود که افعال اندامها پر نهانی
همه بر تمامت و تمام ذاتی است اعنی مزاج اندامها معتدل
باشند بر طریقه که هر یک را باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر
گردد و چیز در فعل او پدید آید بیماری بود اما بیماریست
حالیست ناطبیعی که در یک قوت یا در بیشتر اندامهای
بسیط معتدل بود برابر تندرستی مطلق یک جنس بود
و بیماریست سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامهای
بسیط معتدل نباشند این را سوء مزاج اعضای
بسیطه گویند دوم آنکه ترکیب اندامهای مرکب بدان
شکل و عدد که باید نباشد سیم آنکه اجزای اندامها بپیوسته

نباشد یا موسیقی او شکسته شود و از تفرق اتصال گویند
و بسیار باشد که قوتها از کار باز ایستند و آن توقف
عضو و بیمار سبب نباشد چنانکه ماده و ماسکه و دافعه کار خویش
نکنند و گروهی گمان برده اند که توقف معتبره را هیچ توقف
نیست و بر خلاف آن بسیار توقف شود و چنانکه مردم متفکر
که در وقت فکر از احوال خویش بیخبر شوند و در بعضی مردم
بهر از صحت نترسیں توقف نمایند و در فصل زمستان جانوران
پنهان شوند حذر نکنون و غذا نخورند و معتبره استاذ متوقف
این قوتها موجب نباشد پس توقف غرض باشد چنانکه
توقف اخته عرض باشد و ضعیف سبب مرض والله اعلم

فصل دویم در فرق میان سبب و عرض و مرض سبب چیزی ملع
را گویند که اول او باشد و از هستی آن حالی بدید آید
و عرض خالی باشد نا طبعی که بر شمار بدید آید و بیمار سبب در باب
گذشته گفته شد و عرض سبب مطلق بیمار است مثال
سبب و عرض و مرض هرگاه ورم عفونتی باشد و از آن
عفونت تب تولد کند و نبض تولد مختلف گردد و عفونت
سبب بود تب مرض و اختلاف نبض عرض مثالی دیگر
خلط گرم در عضوی سبب جمع کند و عضو آماس گیرد و پوست

عضو از آن

عضوی و رگها طرنجیده شود و درد پدید آید بسبب گرد آمدن
خلط و مرض اما این دو عرض طرنجیدن نیز گردد و مقصود
طب همیشه زایل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب
زایل کنند تا مرض زایل گردد و مرض را گاهی عرض گویند
طبیبان و گاهی علامت بسیار باشد که یک چیز از وجهی
مرض باشد و همان چیز بوجهی سبب چیزی دیگر مثل آنکه
سده که در منفذ عصبی پدید آید از آن روی که منفذ بسته مرض
باشد و از آن روی که آواز متغیر شدن سبب بود و باشد
که مرضی سبب مرضی دیگر شود چنانکه قولنج سبب غشی
و فالج سبب صرع شود و گاهی عرض مرضی سبب
مرضی دیگر شود چنانکه درد صعب سبب ورم گردد
و صداع صعب که عرض است سبب بود چون قوی گردد
مرض شود **فصل سیوم در بیان بیماریها** که بسبب مشارکت
اندامها ظاهر گردد بیماریهای مشترک پنج است یکی
بمشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی که از دماغ بمعده
پیوسته و بقوت حس است عصب قویست تا حس بدماغ
رسد و در معده آب سرد خورد و در حس آن درد دماغ
بیابد دویم آنکه حرکت دو عضو با هم نزدیک باشد یکی قوی

و دیگر سبب ضعف بود عضله قوی و ضعیف قبول کند
چنانکه گوشت جگر عضله دل و عدد گوشش زان عضله جگر
و پس گوشت عضله دماغ سیم آنکه عضله عضو بالا زیر
زیر و سفل فرود که از دماغ گسسته آید چهارم آنکه سبب مشارکت
پدید آید چون نشستن که الت درم زود گشت و مبدا سبب
او حی گشت بدین مشارکت افتد چنانکه سبب درد درم زود
که نشستن الت گشت پدید آید چنانکه حجره الت
ادرار سبب اگر درد قیتی رسد او از ضعیف یا باطل گردد و پنجم
آنکه عضوی را با عضوی را با عضوی مشارکت باشد
همچنانکه عضو دوم عضو اول با عضو سیم مشارکت افتد
چنانکه دماغ را با جگر مشارکت است هر گاهی که از جگر بدماغ
گشت و غذا میرساند و جگر را با گرده مشارکت است
و هر گاه سبب غذا دهنده و معده سبب که آب از جگر
جدا میشود و بدان منفذ گرده آید پس همچنانکه جگر دماغ
را با گرده مشارکت است **فصل چهارم در بیان بیماریهای**
مزاجی هر گاه مزاجی شخص از مزاج صحت بگردد چنانکه
در گرمی و سردی زیاده شود یا در خشکی و تری زیاده ... در این
که مزاج هر یک تغیر یابد سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت — کیفیت

۹۶

بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک یا گرم و تر
یا سرد و تر و این را سوء مزاج مرکب گویند و این هشت نوع
است چهار مفرد و چهار مرکب و از این هشت مزاجی
دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر
ممکن نیست و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد
و چهار مرکب یا دیگر چهار ساده چهار با ماده از خون صفرا
و مثال سوء مزاج گرم بی ماده تب دق و مثال
سوء مزاج گرم با ماده تب از خون و صفرا و مثال
سوء مزاج سرد بی ماده بمود است که در هوای سرد و باد
سرد و برف باشد و مثال سوء مزاج سرد با ماده
فالج بود و مثال سوء مزاج تر بی ماده نرمی گوشت
و نرمی پوست و این را ترهل گویند و مثال سوء مزاج
تر با ماده استسقا لحمی و مثال سوء مزاج خشک بی
ماده تشنج خشک که بعد از استفراغها و از پس رنج
و ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده
سرطان و جذام و این شانزده سوء مزاج گاه در همه تن افتد
و گاه در یک عضو هر خلطه که بیشتر یا کمتر یا ضعیف تر گردد
سبب بیماری باشد و مزاج از اعتدال بیرون برد و هر گاه خلط

عفونت پذیرد در تب تولد کند و هرگاه از سوء مزاج آفتی در عضو پدید
آید درجه اول باشد و اگر سوء مزاج طبیعت را از اعتدال بیرون برد
و تباه کند درجه دویم باشد فصل پنجم در بیان بیماریهای اندامهای
مرکب و عدد آن انواع بیماریها بسیار است بعضی در شکل
اندام افتاده باشد و خلقتی باشد چون عضوی که قحف و
منفعت آن در شکلی مخصوص بیشت و شکلی دیگر بود چون
قحف دماغ که مسطح باید و رطوبت جلدیه که مقعر سطح باید و معده
که همه جانب او گرد بباید بر وجه برخلاف این باشد
نا طبیعی باشد و چون شکل زبان و پستان زنان که مقداری
مخصوص باشد باید هرگاه بزرگتر گردد نا طبیعی بود و بعضی
زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه چشم و سنگ
در رگ گرده و مثانه و داء الفیل و دوالی و زیادتی گوشت و ثؤلول
چون بواسیر و آنچه نقصان در عضو بود چون اخشم و کوچک
تر باشد و غیبت و بول بعضی چنان باشد که اندامی
از جای خویش بیرون آید چون فتق و نتوی و مور
سرج در چشم و بعضی در منفذها و مجاری افتد چون
انتشار و سبل که در چشم افتد خناق و صرع و سکته که
بسبب سده دماغ بود و یرقان که بسبب سده جگر و مانند آن

و بعضی

و بعضی را سختی و نرمی چون حمل ماده که درشت باید نرم
شود و حجره و حلق که نسایند که اماس باید که درشت گردد و بعضی
تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده اماس تا در میان
اجزای عضو جای نگیرد اماس پدید نیاید و اماس
مرضی است مرکب جهت آنکه هیچ اماس از ماده و سوء
مزاج و تغییر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اماس نیز در
اندام بسیار نرم واقع شود و گروهی گمان برند که در اندامی
که در غایت نرمی و سختی باشد اماس نیفتد و این
گمان باطل بود جهت آنکه دماغ در غایت نرمی است و
استخوان در غایت سختی و هر دو اماس پذیرند و اگر دندان
فضله اخلاط تا بنافی رگها طبعی در وی ظاهر نشد هیچ
وجع و درد و ضربان دندان گواهی دهد که در وی
عصبی است و عضوی که حس و حرکت شریان بدان
باریکی در باید چرا ممکن نباشد که اماس در وی نفوذ کند
و بسیار مردم که در تن او خلطه بد باشد نیک اصحه شود اگر او را اخراجی
رسد و خون بسیار از وی رود خلطه بد در تن او بماند و بر تن
او اماس بثره پدید آید و بعضی حالهاست که طبیب آنرا در جمله
بیماری شمرد چون داء الحیه و داء الثعلب و ریختن موی

وازرنگ خویش گشتن چون بهق وبرص ونمش
که بر بشره پدید وبعضی پوست را [illegible] شود وچون
مسیح وحصف وبعضی بیماریهاست که در قبیله باشد
وبمیراث یابند چون سبل ونقرس وبرص وجذام
وصلع وهر عضوی که از پدر ضعیف بود فرزند همان عضو
ضعیف باشند در بیشتر احوال وبعضی بیماریهاست که به
بوسیله از یکدیگر بگیرند خاصه در خانهای تنگ چون درد چشم
وابله وتب وباد سل وبرص وجذام وبر [illegible] خداوند
بوسیر نشسته بزبان دارد وازان دور باید بود باب [illegible]
در بیان احوال نبض مشتمل بر ثلث فصل بود فصل اول
در بیان نبض وحرکت واحوال آن نبض حرکت شریانست
وهر نبضی دو حرکت ودو سکون تمام شود وحرکت
اول که گشادن وبالا آمدن رگست آنرا انبساط گویند
وسکونی از پس آن وحرکت دوم را انقباض گویند
وآن درهم کشیدن وبزیر رفتن رگست وسکونی از پس آن
جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بجانبی حرکت کند بنهایت
آن جانب رسد از آن جانب باز گردد وبجانب مخالف
باز آید در میان این دو حرکت سکونی نباشد بنابر آنکه دو

حرکت مخالف یکدیگر پیوسته محال باشد پس در میان
بنهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز حرکت انقباض
سکونی باشد و حرکت انبساط ظاهرتر بود و دایم آنرا یافتن
توان و دانست مگر وقتی که ضعف قوی باشد بود و حرکت
انقباض بیش بعضی چنان اند که دریابند و دریافت است نتوان
در نبض عظیم و صلب و قوی و بطی در توان یافت و حرکت
همه شریانها با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که بجراحت
و قرحه نزدیک بود حرکت او زود و دیرتر از حرکت دل بود
بسبب علت و حرکت شریانها و دیگر اعضا که انجا المی نباشد
بحرکت دل برابر باشد اثر بعد آنکه شریانها قیاس
دانست و ازو دیر رسته

فصل دویم در منفعت نبض

و آنچه از نبض معلوم شود بباید دانست که دل مثل چون شریان
همه تن است و شریانها بر مثل چیست دل یک عضو
است و روح را که در دل هست حاجت بدم زدن بدم
از راه تنفس و احرار روح را که در شریانهاست همان حاجت
از راه مسام پس فایده نبض نسیم تا آن بروح رسیدن
بود و بخار دود دناک از وی بیرون گردن و حرکت دل
و شریانها یکبار بود و چندان حرارت غریبی رسد و اندام همه

همه قوتها سبب بدنی و لطافتی را بقوت حیوانی قبول کنند
و قوام این بقوت حیوانی و حرارت غریزیست و حامل
این هر دو روحست و حامل همه قوتها از جانب دل معلوم توان
کرد و حال دل از حرکت شریان و طبیب را ضرورت
است که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها
و حال روح بداند و این حال از حرکت شریانها باید جست
و شریانها آلت است در تجویف دل و شریانها خون و روح
پس طبیب که دست بر نبض نهد که سیم و سرعت و درازی
و دیری و کوتاهی و آنچه در تجویف دل و شریانهاست
از احوال مرض از بسیاری کمی و بسیار تمام دریابد فصل
سیوم در بیان نبض از کجا و چگونه باید جست نبض از شریان
ساعد باید جست جهت آنکه زود بیرون توان آورد از نمودن
آن شرم نباشد و این شریان دل نزدیکست
و رنه اندر بسیاری از اعضا را تمثیل نیست و جهت شریانها
صدغ و طریقه گرفتن او آنست که مسبحه و وسطی و بنصر و خنصر
بر وی نهند و ساعد پهلو باید داشت و دو شنا سود ده باید و تکیه
اعتماد بدست بر جسم بی کمند و نبض اگر قوی باید بقوت
میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بر وی سبک

نهند

باید داشت و در فرج باید جست و طبیب دست ان مقدار
نگاهدارد که حال او معلوم گردد و از عظم و صغر و گرمی و سردی
و تفاوت و تواتر و قوت و ضعف و در یافتن ان منفعتی کلی
بود و انگشتان طبیب لطیف باید و لیکن انگشت کار شیی
نکند که پوست سخت گردد و هر گاه انگشت بر شریان نهد
تمام انواع نبض که در ردیم او باشد و مناسب حال بیمار سببی
بود ملاحظه نماید تا نبض ان شخص دریابد و نبض کسی باید دریافت
که از خشم و شتابی و اندوه و ماندگی و جامعت و حمام و از خواب
بافراط و بیداری بافراط و از گرسنگی و تشنگی ایمن مانند ان دور
باشد و نبض و مزاج هر شخص دیگر بود و در خور عمر و فصل و
سال و شهر و مسکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طبیب
نبض کسی که میگیرد اولی انست که بارها گرفته باشد
و عادت و حرکتهای ان ازموده تا اگر تفاوت و تغیری
دریابد بران حکم تواند کرد و جمیع انواع نبض و قیاس بمعتدل
باید کرد تا سریع و بطی و قصیر و طویل و غیر ان معلوم گردد

فصل چهارم در بیان اجناس و انواع نبض نبض ده است
جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و انواع ان نه
است اول طویل و قصیر و عریض و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق

و منخفض و معتدل جنس دویم که از قوت حرکت جویند و آن
سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل جنس سیم از کوتاهی
و درازی زمان حرکت جویند و آن سه نوع است سریع و بطی و معتدل
جنس چهارم از زمان سکون رگ جویند و آن سه است
متواتر متفاوت معتدل و جنس پنجم از کیفیت رگ
جویند و انواع آن پنج است سرد و گرم و صلب و نرم و معتدل
جنس ششم از روح که در میان رگ است جویند و آن سه
نوع است ممتلی و خاوی و معتدل جنس هفتم از راستی و ناراستی
حرکت رگ جویند و انواع آن شش است مستوی و مختلف
و منتظم و نامنتظم و موزون که آنرا ذی الوزن گویند
اما نبض آنست که از درازی رگ انگشتان زیاده جز دید
~~و نقر بک الکنف را حفر قید~~ و عرض نبضی باشد که آنرا
از کثر بی حرکت رگ تمام جز یابد و سطح رگ پنهانی
او باشد و دقیق ضد عریض است و عظیم نبضی بود که حرکت
او در دراز او پهنای رگ تمام شود و صغیر ضد عظیم است
و شاهق آنست که مرتفع و افراشته بود و عمیق نیز گویند و منخفض
بعضی باشد او مقام بالا نیاید و ضدش اش بود و معتدل میانه
بود در سرعت و بطء و نبض قوی آنست که بر انگشت بتوقفا

طویل

گویند و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان حرکت
انبساط او کوتاه باشد و بطی ضد اوست و متواتر نبضی بود
که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض
گرم و سرد تشریح حاجت نیست نبض نرم آنست که حرکت باکشا
حرکت انبساط او را فرو رفتن بود و دفع نماید و صلب ضد او باشد
نبض ممتلی آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان
رگ باشد دریابد و خاوی ضد ممتلی باشد اما نبض ممتنع
مستوی آنست که حرکت با رسیدن او بحرکت اول مانند
در همه حال بدین جنبه او را مستوی گویند مختلف نبضی بود که
حرکت او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار بنوعی حرکت
کند و نبض منتظم آنست که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر
مخالف آن ظاهر نشود تا منتظم گویند اما نبض موزون آنست
که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان هر دو سکون
که از پس هر دو حرکت باشد همه مناسب بود او را مستقیم
الوزن گویند و اگر حرکتها مناسب نباشند ردی الوزن گویند
و آن چنان باشد که وزن نبض کودک چون وزن نبض
جوان و زن پیر بود و او را متغیر الوزن گویند و نوعی دیگر که او را
مباین الوزن گویند و چون چنان باشد وزن نبض کودک

نبضي

که مثل وزن نبض پیر بود و یکی دیگر است که خارج الوزن گویند
وان چنان بود که نبض کودک نه چون وزن نبض جوان
و چون وزن نبض پیر و کیفیت نبض جوان و پیر و کودک
در موضع خویش گفته شود ان شاء الله تعالی فصل پنجم
در بیان اسباب نبض اصلی و آن سه است از آن اسباب ماسکه
گویند اول قوت و شریانها و آنرا آلت گویند دوم قوت
حیوانی و آنرا فاعل گویند سیم درکشیدن قوت شریانها (فاعل)
هوای تازه را بحرکت انبساط بیرون کردن هوای گرم را بحرکت
انقباض و آنرا حاجت گویند و هرگاه نبض از حال طبعی بگردد
سبب آن یا زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانایی قوت
یا ضعف آن یا صلابت شریان یا نرمی آن از بهر آنکه اسباب
ماسکه جز این سه نیست و اسباب زیادت حاجت
سه است یکی زیادتی حرارت دوم درد ضعف یا التهاب (ضعیف)
مانندی مفرط سیم فشار بخار دخانی که از عفونت اخلاط
تولد کند و سرعت نبض دلالت بر حاجت دارد و قوت
بسبب حرارت عارض مثل خشم و ریاضت و گرمابه زود
زایل شود و نبض بحال خود باشد و قوت بسبب حرارت
عارضی ضعیف نگردد و بسبب حرارت تب ضعیف گردد

کی محموم

پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه معتدل باشد
همه احوال بدن معتدل و نبض و تنفس باعتدال باشد و نبض
عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف
و آلت صلب نبض سریع میشود اند شد و اگر قوت و آلت
صلب و حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض دراز
تر بود و اگر ضعیف قوت بود نبض صغیر باشد و ضعف قوت
استفراغ و نایافتن طعام و شراب و ریاضت بافراط و بیماریها
و دردها باشد و سبب صلبی نبض حرارت بسیار محترق و ورم
در احشا و بیخوابی و غذاء خشک کی غذا و گاهی نزدیک بحر
ان نبض صلب میشود در بحرانی که بعرق باشد نبض موجی گردد
و بحران نیک قریب شد و سبب شادی معتدل و طعام و شراب
باعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر مانعی از عرض و از ار
تفاع باز دارد و صلبی آلت و فربهی گوشت است که بر سر آمده
و سبب نبض عریض نرمی و خالی شدن گوشت است و اسباب
نبض قصیر و اسباب نبض صغیر است ضعف قوت و صلابت
الت **فصل ششم در بیان انواع نبضهای مختلف و اسباب**
آن هر وقت سوء مزاج در دل و شرایین پدید آید حال قوت
متغیر و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلاء بدن و سده

معتدل
صلبی
صلبی
قصیر

و اعراض نفسانی موجب اختلاف نبض میگردد و بسیار بی
خون و ریختن بسبب اختلاف نبض باشد و آن اختلاف
بفصد زایل گردد و از خون غلیظ و امتلا است و در حوالی دل
خناق و شکستن پدید آید و هلاک کند و این امتلا مردم را که شراب
بافراط خورند بسیار واقع شود و از انواع نبضهای مختلف ذنب
الفار است و آن ذنب الفار گاهی در یک نبض بود
و در نبضهای بسیار چنان باشد که نبضی قوی یا عظیم یا سریع
بعد از آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا
بحدی رسد که هیچ نماند و این از ذنب متقطع گویند یا بحدی
کمتر باز آید آغاز کند بتدریج باز همی آید قوی یا عظیم یا سریع تر میشود
و اگر کمتر از آن باز آید ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز
کرده رسد ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد
انگشت خنصر و نبض را قوی یابد بنصر بتدریج ضعیف تر یابد
و وسطی و مسبحه هم بدین نسق باز آید و سبب ذنب الفار ضعف
قوت بود و آنزمان که ضعیف او قوی بود ذنب الفار دلالت
بر بدی حال دارد و نبض مسلی آن نبضی باشد که در قوت دو باره
ذنب ذنب الفار باشد و اگر از فرزدن او حرارت مطلق
است دلالت ابرحرارت و اگر بر نسیان ذنب الفار دلالت او

بضعف بود

بر ضعیف بود و دلیل خیر نیست و نبض منقطع چنان باشد
که حرکت انبساط بزدیک انگشت مسبحه بتمام پدید آید
و بانکشت وسطی نیک ظاهر نشود و نبض ذا الفترة مانند
این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود این نبض که
حرکتی آغاز کند و زود مانده شود و دلالت بر غایت ضعف
دارد و نبض غزالی همچون منقطع باشد و میان آغاز حرکت
و تمام کردن سکونی باشد و نبض ساقط القرع آن است که
باندازه حاجت در حرکت آید و بسبب صلابت عروق
و گوشت که آنجا بود یکبار نتواند حرکت نمود و در میانه اندک
توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند و چنانکه یک حرکت
بدو دفعه آمده باشد و نبض مختلف القرعه آن است که اول او
ضعیف باشد و آخر آن قوی یا عکس این بود و نبض
موجی آن است که نرم و پهن و بلند و معتدل در درازا و
پهنا نگاه بر سان موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق
ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات الریه و ذات الجنب
پدید آید این علامت نشانه عرق بود و سبب این
نبض ضعف قوت باشد و نبض دودی آن است که مانند
موجی بود اما از آن صغیرتر و متواترتر حرکت دود کرم است

١

و گمان برند که سه نبض است و نباشد و بدان مانند که مرکب
از نبض بطی و متواتر مختلف و اسباب هر سه نوع در ترتیب
نبض باشد و سبب آنست بسقوط قوت بود و نبض نملی آنست
که متواتر و صغیر تر از دودی باشد و اغلب باشد نبض طفلی
که نوزاده بود و دلالت بر غایت ضعیف قوت دارد و بر صلابت
رگ و نبض منشاری آنست که بموجی ماند چنانکه اجزاء
رگ بلند و نرم نا هموار باشند و بدین سبب منشاری گویند
و این نبض بیشتر در ذات الجنب باشد بسبب اماس
که در عصب باشد و نبض متخلخل دو گونه باشد یکی آنکه حرکت
کوشش دارند سکونی افتد و سبب سقوط افتد قوت بود
این را ذو الفترة گویند دوم آنکه سکون کوشش دارند
و حرکتی واقع شود و سبب باز ایستادن قوت باشد و این
نبض را الواقع فی الوسط گویند و نبض متشنج و متواتر و ملتوی
رگها در بیشتر انواع همچو دوالی کشیده باشند اما ملتوی بر خود
همان پیچد و متواتر کشیده و پوسیده این انواع بعد از
استفراغ ها و در بیماریها خشک چون دق و ذبول نبض
باشد یکی که صلب تر از دیگر انواع باشد و نبض مرتعش
آنست که لرزان بود و سبب ارتعاشش افراط بسیار و توانا

قوت کنندن جهت دفع علت و نبض ناموزون بیشتر
بسبب مواد فاسد که در بدن جمع شده و قوت عاجز گشته
و در زمان حرکت گاهی بسبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم**
در بیان نبض سالهای عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر
در عظمی میانه قیاس با تن ایشان عظیم و با تن بالغ عظیم
نباشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت ناتمام
و سبب بسیاری حاجت بخارهای تر و پوشیدگی هضم باشد
و سبب ناتمامی قوت نرمی اندامها و تمام نارسیدگی بود و
و نبض جوان قوی باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها او
تمام شده و نرمی کودکی رفته و نبض کهل و قیاس با نبض
جوان صغیر و بطی باشد و در عظمی و قوت میانه بود و نبض
پیر ضعیف و متفاوت باشد و نشف رطوبتهای غریزی
نرم بود **فصل هشتم در بیان نبض مزاجها** مزاج طبعی گرم
باشد و نبض قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج نا طبعی بود قوت
ضعیف چنانکه در بیمار محرقه و غیر ان و نبض مزاج سرد
صغیر یا متفاوت یا بطی باشد و نبض مزاج تر یا موجی
و با عرض بود و نبض مزاج خشک و در بستر و قشا و دقیق
و صلب و اگر قوت قوی گردد و حاجت بسیار رود والقرعلیا

باشد یا متشنج یا مرتعش **فصل نهم** در بیان نبض نر و ماده
نبض نر قیاس با نبض ماده قوی‌تر و عظیم باشد از جهت
آنکه مزاج مرد گرم و تر بود و مانند آن ایشان صلب و تر بسبب
آنکه تردد و کار مردان بیشتر و خوب‌تر است پس نبض مردان
قیاس با نبض زنان متفاوت باشد **فصل دهم**
در بیان نبض مردم فربه و لاغر نبض لاغر قیاس با نبض
فربه عظیم و بطی باشد عظیم از بهر آنکه حرکت او در طول و عرض
عمیق با تمامی بیت و سبب تفاوت سست بطی بود و نبض
فربه قیاس با نبض لاغر صغیر و سریع باشد و اگر فربهی
از گوشت بود سرعت و قوت بیشتر باشد و اگر از
پیه باشد بر خلاف آن حرکت کند **فصل یازدهم در بیان**
نبض فصلهای سال نبض بهار معتدل و در قوت زیرا که سبب
اعتدال فصل و نبض تابستان سریع یا متواتر و صغیر و ضعیف
باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت فصل باشد و سبب
صغر و صغر ضعیفی بسیاری تحلیل و عرق و نبض ستبر از
د مسکنار گرم همچنین باشد و نبض خریف مختلف بود و ضعیف
میل دارد بسبب اختلاف هوا و ضد طبع فصل مر طبع سوداوی
را نبض زمستان متفاوت بود یا بطی یا صغیر و ... و قوی

ابان

نیز باشد و بعضی سببها یا مسکنها سرد و بیجانی باشند و اسباب
این چند نبض را اسباب طبیعیه لازمه گویند و از بهر آنکه مردم
از کودکی و جوانی و کهلی و پیری و محرورمی و مبرودی و بر سبیل
مجاری و فربهی و لاغری و از فصلهای سال و مسکنها خالی نتواند
بود هرگاه صاحب طریقه غذا و آشامیدنی و خواب و بیداری و غیره
ملاحظه نماید تن درست باشد و اگر بر خلاف آن
کار کند بیمار گردد و این شش را اسباب ستّه گویند و آن
حرکت و سکون طعام و شراب و هوا و مسکن و خواب
بیداری و استفراغ و احتباس و اعراض نفسانیه است
و احوال تن مردم در تندرستی و بیماری بدین اسباب
بگردد و نبض نیز بگردد و تغییر نبضها یاد کرده آید و اگر خدای تعالی
توفیق دهد **فصل دوازدهم در بیان نبض** کسی که ریاضت
کشد در ریاضت معتدل نبض بلند و قوی و عظیم شود و از بهر آنکه حرارت
غریزی و قوت حیوانی قوی میشود و در آخر ریاضت سریع و
متواتر شود از جهت آنکه حرارت تمام افروخته میشود و هرگاه ریاضت
از اعتدال بیرون آید نبض صغیر و ضعیف و اگر قوت قوی باشد
سریع بود و سبب صغیری و ضعف گشاده شدن مسام باشد
و تحلیل یافته شدن و اگر ریاضت با فراط شود نبض دودی

باطل بود و سبب آن بسیاری تحلیل و ماندگی باشد فصل
سیزدهم در بیان نبض خواب و بیداری خواب مختلف بود
نبض در اول خواب صغیر و ضعیف شود و یا صغیرتر و ضعیف
متفاوت باشد بطی از بهر آنکه حرارت غریزی در خواب
بقعر تن باز دارد و بهضم غذا برانگیختن فضلها مشغول گردد
و هر گاه طعام هضم شود و حرارت غریزی و روح از غذا مدد گیرد
و بظاهر تن میل کنند جنبش عظیم و قوی گردد و هر وقت
خواب بافراط شود و نبض صغیر و ضعیف متفاوت و بطی باز
گردد از بهر آنکه فضلها و بخارها در تن نماند و حرکت بیداری
تحلیل پذیرد بخارات آن باشد رون بدن باز گردد و نبض
صغیر و ضعیف شود اگر وقت خواب در معده چیزی نباشد
که طبیعت آنرا هضم کند نبض بطی و صغیر و ضعیف گردد
حکیم نبض بیدار است ایست که بیدار از خوابست عظیم و سریع باشد
پس بحال اصلی باز گردد و نبض کسی که ناگاه بیدار گشته و بیدار باشد
ضعیف بود جهت آنکه روح بسبب ترس بهم شد بماند بعد از آن
عظیم و سریع و مختلف و مرتعش گردد و اگر ترس حقیقی نباشد
انحلال زود باطل شود و نبض بحال طبیعی باز آید و اگر ترس
حقیقی بود مدتی بر آن حال بماند فصل چهاردهم در بیان نبض
طعام و [illegible]

تصغیر

گویند

بلغ

طعام و شراب طعام اندک خورده شود یا بسیار یا معتدل
یا چیزی بود یا گرم یا سرد خورده باشند از بهر آنکه محرور یا مبرود یا معتدل
و نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض کسی که طعام و شراب
باعتدال خورده قوی و عظیم و سریع بود و نبض اندک خوار باعتدال
و مایل بضعف بود و نبض دیگرگون گردد چیزی گرم خورد ضعیف گردد
جهت آنکه مزاج او گرم‌تر گردد و شود و مزاج گرم موجب سرعت و تواتر
نبض بود و اگر چیزهای سرد میل نماید مزاج معتدل شود و نبض
قوی و اگر مبرود چیزهای سرد خورد و شود مزاج سرد تولد کند و نبض
از ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد و اگر چیز گرم خورد و معتدل
گردد و نبض او قوی شود و اگر چیز بدبیک خورد بحسب نفع و مضرت
آن نبض بگردد و طبیب را التفات باید کرد و نبض را باعتدال باید
آورد و شراب اگر خورش بسیار کن نبض را مختلف کند
و افراط شراب رگها را ممتلی کند و هم باشد که در مستی بسبب
امتلا رگ آن هلاک شود و آب از بهر آنکه غذا را بگوارد و قوت
را مدد دهد نبض قوی گردد و شکم بسیار آب همچون بسیار خوردن
طعام است **فصل پانزدهم در بیان نبض** که از درد و استفراغ و اختقان
بود و نبض استفراغ پنهان ضعیف و بطی باشد و اگر استفراغ با فراط
بود و دودی بود و نبض اختقان ممتلی باشد و اگر اختقان با فراط بود

نبض مختلف گردد **فصل شانزدهم در بیان نبض اعراض نفسانی**
بباید دانست که اعراض نفسانی اشان لذت وغضب وغم وترس
وخشم که مانند آن نبض شادی عظیم ومتفاوت بود ونبض غم
ضعیف وصغیر باشد یا متفاوت وبطی وبسبب میل روح اندر
جهته غم به باطن ونبض خوف سریع ومرتعش ومختلف و
مضطرب بود ونبض غضب عظیم وشاهق وسریع متواتر بسبب
انکه غضب حرارت را برانگیزاند ونبض غضب اگر با خوف وخجالت
امیخته باشد مختلف بود ونبض لذت عظیم باشد از بهر انکه
لذت قوت را برفق حرکت دهد وموجب سرعت وتواتر
نبود **فصل هفدهم** در بیان نبض که در گرمابه حاصل گردد اگر آب
گرم استعمال کنند نبض عظیم وقوی وترم شود وپس سریع وبا متواتر
بسبب حرارت واگر بسیار توقف نماید حرارت تحلیل پذیرد
ونبض ضعیف ومتفاوت وبطی شود واگر آب سرد بریزد نبض
صغیر ومتفاوت وضعیف وبطی گردد واگر ظاهر تن سرد شود
وحرارت درباطن جمع گردد ونبض قوی عظیم وسریع شود وآب
معدن همه خشک کننده است چون آب معدن زاج وگوگرد
اب وشب نبض را صلب کنند یا سریع **فصل هژدهم** دربیان
نبض دردها واما اسباب نبض در سریع ومتواتر بود وعظیم با

وفی الحقن

دل طاقت ضعیف صغیر بود و دودی و بطی و بسبب سرعت بر جای
بودن قوت باشد و هرگاه در دل طاقت شود قوت ضعیف
گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و نبض اماس گرم منشاری بود
و متفاوت و سریع و متواتر نبض اماس صلب منشاری بود و نبض
اماس بیشتر منشاری نبض ذات الجنب نبض اماس نرم موجی باشد
و نبض اماس سرد بطی و متفاوت و نبض اماس بلغمی موجی بود
بسبب آنکه هرگاه اماس بلغمی شود و ممتد و زایل گردد و زایل نرم
شود و نرمی متموج آرد **فصل نوزدهم** در بیان نبض بیماریهای سر
نبض سرسام گرم صغیر و صلب و ضعیف و با صلابت متموج گردد
و هرگاه سبب گرم شود و عظیم و سریع و متواتر بود و با عظم و سرعت مختلف
و متفاوت باشد بسبب صلابت اماس بود که در غشای دماغ واقع
شده بود و از آنجا از بیت صغیر و ضعیف باشد و از آنجا که قوت ضعیف
باشد از قبل سنن مقدمه عشی بود و نبض سرسام سرد و متفاوت
و بطی بود و بسبب معده بلغمی موجی باشد و نفس نیز بواسطه بسیار
بلغم تنگ گردد و نبض صداع گرم صریع باشد و متواتر نبض درد سر سرد
و متفاوت و بطی و نبض مردم دیوانه بسبب ماده شود خشک صلب
و صغیر باشد و نبض عاشق نامنتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا
او را ببیند عظیم و معتدل گردد از جنبت ... اکمل و بدار و نام او

ضعیف

شود

نبض بقوه باشد وصلب بود واگر استرخا بود ومتفاوت
باشد ونبض فالج موجی وضعیف ومتفاوت وبطی اگر قوت
ضعیف باشد نبض نامنظم گردد ونبض سبع اگر ماده بلغم باشد
بطی ومتفاوت اگر سودا بود وصلب وصغیر باشد نبض سکته
موجی بود **فصل بیستم در بیان نبض** انواع تبها نبض حمی یوم میل
بعظمی وتواتر دارد واگر مختلف بود منتظم باشد واگر نامنتظم
گردد حمی یوم نباشد نبض تب از عفونت در اول نوبت
غایر وصغیر وسریع ومختلف بود ودر میان تب عظیم باشد
نبض شطر الغب در اول مختلف بود ودر میان تب بعظمی
مایل گردد ونبض تب بلغمی در اول منخفض وضعیف وصغیر
ومتفاوت بود ودر آخر متفاوت مختلف شود ونبض تب
مطبقه ممتلی ونرم وعظیم ومتواتر باشد وگاهی عظیم سریع شود
اگر صفرا غالب باشد عظیم وسریع ومختلف باشد نبض تب
ربع اگر ماده بلغم باشد ونرم وبطی بود اگر صفراوی باشد سریع
ومتواتر اگر خونی بود نرم وعظیم واگر سوداوی بود وصلب وصغیر
باشد نبض تب حصبه وجدری نقرگاه متکوسید سریع وصلب
ومتواتر وگاهی مختلف گردد **باب هشتم در بیان منفعت دم**
زدن همچون منفعت حال دل ونبض ... وحیابهای تن ...

بعظمی

کلراه

حال روح بسبب دم زدن بگردد و مدت سبب احوال
دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است و از احوال
روح و احوال تن و اسباب دم زدن همچون دم زدن اسباب
ماسکه نبض نیست فاعل و آلت حاجت اما فاعل قوت
حیوانی است و آلت قصبه حلق و شش و نفس و حجاب
و سینه و عضلهای که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم
و هوای خوش بسوی دل کشیدن و هوای دود ناک از دل
بیرون کردن هرگاه اسباب طبعی باشد نفس طبعی بود
و اگر یکی یا دو یا سه از جای بگردد و نفس بگردد عظیم یا دو
یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی
از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از حالتی نشان دهد و اگر
است و مانند این دم زدن طبعی بود نشان قوت روح
و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان سلامت و [illegible]
آفرینش دم زدن بود خاصه معده و جگر و سپرز و دم زدن
ناطبعی نشان بیماری صعب و آفت اندامها بس
و دیگر باشد و در جمله نشانهای دم زدن همچون نشانهای نبض
است و بغیر این مثل تفاوت نبض مدت سبب
در کتاب نبض بدین مقدار اختصار کرده شد باب پنجم

در شناختن آب طبیبان را بیش از آن تفسره گویند و دلیل
نیز گویند و این نسبت فصل است **فصل اول در بیان آنکه**
آب که تفسره میگویند جهت اهل هضم معتمد است در جگر و غیره
و بر احوال اخلاط دلالت دارد و هضم سه است اول در جهت
طعام کیلوس گردد و هضم دویم در جگر است که کیلوس در جهات
مقعر جگر خون گردد و هضم سیم در نزدیک اندامها جهت اجزای
تقویت منفعت بر اندامی غذا گردد و قوام تن نیز آن است
و خلط صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس تقویت جگر خون
گردد و کفک شود و پاره کفک شود صفرا بود و پاره ثقل
بود سودا باشد چنانکه صافی یا بیضاء گفته است و سپس از صفرا سودا
و سودا از جانب مقعر جگر از جهت جدا گردد و آب که خورده
شود قوام جهت را رقیق کند و در رگهای باریک بگذارند
و رگهای محدب جگر برآرد و بسیاری آب از جهت جدا
گردد و رگهای گرده و مثانه فرود آید و پاره غذا که از نزد
بعضی بعرق دفع شود و بعضی بر دل مثانه آید پس از هر چه
جهت تولد کرده بود داشته است با آب بمثانه رسد هو سبب است
گفته اند که آب از مثانه بیرون آید از احوال همه تن و نیز
معده و هضم جگر و اخلاط خبر دهد **فصل دویم در بیان آنکه** من آب

بی باید گرفت و چگونه عرضه باید کرد و دلیل که بر طبیب عرضه کنند
اول آن ام که عادت است نباید خورد و چیزی که رنگ آب
بگرداند مثل زعفران و سبزیهای والکامه و جبز و عصیره و حنا برداشت
و باید کرد که رنگ پیش آب بگرداند و گرسنگی و خشم و ماندگی
آب را از نکس کنند و مزاج را گرم سازد و بیخوابی دلیل را
تیره سازد و کم رنگ زرد ازبهر آنکه در بیخوابی طعام نیک
هضم نشود و بعد از جماع هم آب چرب و ثقل سپید باشد
بدین جهة از پس آب احوال بر دلیل اعتماد نباشد
و حیض و نفاس آب را التغیر دهد و قاروره معود رنگ خوش
عرضه باید کرد و دارا [illegible] باید داشت پس نیشن ساعت
نباید نمود از بهر آنکه لون و قوام او بگردد و شیشه صافی
و سپید و شیشه باید و میانه نهاد و در دست و بدن نه بیند
بدست چپ باید گرفت و از بسیار جنبش دور باید داشت

فصل سیوم در بیان آنکه چند چیز از پیش آب باید جست
طبیب از دلیل شناخت چیز چو برنگ و قوام و روشنی
و درشتی و تیرگی و بسیاری و اندکی ثقل ثفل و اندک چه بوی
بباید دانست که روشنی و تیرگی است از قوام او معلوم گردد
جهة آنکه بسیار چیزهاست که غلیظ است لکن روشن است

وسفاف مثل سپیدی تخم مرغ و شمع و بسیار صبر است که قوام
ان رقیق و تیره است جهت اسپرواب بزه **فصل چهارم**
در بیان عدد رنگ پیشاب از اخلاط چهار رنگ است بلغم و خون
و صفرا و سودا و رنگ اصلی و آب سپید چهار رنگ است سپید و سرخ
و زرد و سیاه اما هر جنسی از انواع بسیار دارد و سپید چهار
نوع است اول مثل آب دوم همچون فقاع سیم چون پیه
چهارم رنگ سبز بود و زرد هم شش نوع بود تبنی و ترنجی
واسقر رعی و نارنجی و زعفرانی و ناریسی و سرخ چهار است
گلگون و سرخ که احمر قانی گویند و سرخی که سیاهی زند که احمر
اقتم گویند سرخی که برنگ جگر بود و سیاه دو نوع است اقتم
یکی سیاه مطلق و دیگر سیاهی که از زردی بسیار سیاهی مایل بود
مثل پیشاب یرقان و در هر انواع تفاوت بسیار واقع
بود و رنگهای مرکب بعضی از دو رنگ و سه رنگ و چهار رنگ
بدین سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و هیچ
نام خاص ندارد اغبر و رصاصی و رستان گون و کراثی و نیلگون
و مخاطی و ازرق و زنگاری و ارغوانی و غسالی و در نیلی است
و رنگی دیگر است که آمیخته بود از او شحم گویند **فصل پنجم** بلغی
در بیان پیشاب سپید و اسباب آن اول سپیدی و دلیل است

میوه های تر مثل خیار و خربوزه و غیره دویم بر امدن صفرا و حرارت
ان بجانب دماغ متوجه بود و در اب رسوب نباشد و مقدم
اخلاط ذهن و علامت بد بود سیوم اگر در تپ صفراوی دماغ
بسلامت بود و پس اب سفید گردد بسبب امدن
صفرا بروده هم اسهال صفراوی و سحج بود چهارم سفیدی
اب بجهت بسیاری بلغم بود و در رسوب سفید همچون منی
باشد و این نوعه بر سکته دماغ دلالت کند پنجم
بسبب اختناق رحم اب سفید میشود و اگر با این انواع تپ
ایدشان دق یا نشان بدی حال بیمار و نزدیکی مرگ باشد
بسبب کدرا حتی به ضعیفی خود دای و اسهال تولد کند ششم
بجهت ریش مثانه و انتشار بول اب هم رنگ فقاع باشد و در رقیق
و بار هم و اگر ریم بشاشد شکل بسیاری بلغم خام یا شان تن
سنگ مثانه و در اصل قضیب خارش کند و سوزش
باشد هشتم در بحران بیماری بلغمی قوام اب غلیظه نقل بسیار
باشد و نهم در علت ذیابیطس اب صافی باشد
ولیکن غالب و هر اب که میل نماید در حال بیرون امدن یا زدهم
بسبب ... بول سفید بود هر ابتدا امی که بعد از انتها بول
باشد و باید دانست که زود سفید شدن اب پس از زهدان ایشان

بکس باشند و اگر روز اول که بت آید سپید و دماغ را سلامت
و آب بدان سپیدی باشد علامت آن بود که تشنج
باز گردد و اگر در بیماری حاده بول سپید غلیظ و تیره باشد
تشنج ظاهر شود نشان موت بود و اگر در دق آب رقیق و سپید
بود و دماغ را سلامت نشان بحران استفراغ باشد بخراج و اما آتش
در عضوی که رطوبت تر باشد آب سفید و رقیق که بر سر آن بول تر
ثفلی رقیق زرد باشد و کفکها کبیر بود که کفک علامت
اضطراب و زردی آن نشان حرارت و ثقل بر سر آب نشان
حرارت بخار است دماغ و اگر با بیند آن بهار رعاف بود
خطرناک بود و اگر بیش آب بسیار [illegible] و خورات سپید مرطوب
باشد کم خطر بود **فصل ششم در بیان دلیل** زرد و اسباب
و آنچه بدان دلالت دارد آب زرد اول درجه او تبنی بود و دلیل
اعتدال است و ترنجی نزدیک اعتدال است و اندک میل
بگرمی دارد و آب نارنجی و رقیق هم نشان آن است چون حال
بود و هر چند آب زردتر دلالت او بر حرارت قوی تر لیکن
اشقر نارنجی در غایت گرمی باشد و هرگاه سرخ تر شود
حرارت کمتر شده زیرا چنانکه در رنگ سرخ اجزای تیره بسیار
و در تبنی بیشتر باشد و در رنگ زرد اجزای آتشی و هوایی زیاده بود
اشقر

اشقر ناری گرم تر از همه رنگها باشد و بعضی از حکما گفته اند که بسیار
بیماریهای حاده دیدم که از زرد اول آب ترنجی بود و بدان
بماند پیش از روز چهارم هلاک شد در سرسام گرم تشنه همیشه
آب اشقر دیده ام و اشقر ناری و اگر رسوب نکند بد باشد و مردم
تندرست را بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب
آن حرکت صفرا باشد فصل هفتم در بیان پیش آب
سرخ و اسباب آن آب نیز سرخ سلیم تر از آب زرد است
چنانکه سرخی علامت غلبه خون بود حمرت بیشتر بر اخلاط
است و اگر با سرخی رقیق باشد نشان درازی بیماری
باشد از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخ بی رسوب
نشان غلیظی ماده و اماس جگر و اگر آب سرخ رسوب سپید
پدید آید نشان سلامت بود و اگر رسوب سرخ پدید آید
امیدوار باشد و اگر با آب سرخ صفرا رنده بود دلیل آن
باشد که بحران زود خواهد بود و آب سرخ قطره قطره آید
نشان قرحه گرده و مثانه و آب سرخ اندک و رسوب
زرد هم بد باشد و پیش آب سرخ بعد از آنکه بیمار ایل شدن
علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعف معده
و خارش اندامها بود مقدمه یرقان باشد سرخی آب با

طبع و با سعال ایشان سل بود خاصه اگر مدتی بماند و اگر آب با چندین
و اخلاط آمیخته بود و در شیشه زود از خلط جدا گردد ایشان آن
باشد که منفذ گرده و مثانه فراخ شده و اسباب سرخی
بیشتر آب اول درد ضعف جگر دوم قولنج سرد سبب درد
جگر گرم شود و صفرا تولد کند و آب رنگین شود و سوم سده رنگین
که از منفذ پیشابه میان روده و جگر بود صفرا از آن منفذ از جگر
بر روده فرود آید و بسبب سده آن صفرا به راه بول فرود آید
و بدان سبب قولنج سرد تولد کند سیم سبب ضعف جگر
چنانکه در استسقا و بیمار را سبب جگر آب همچون آب گوشت
باشد چهارم آنکه سده در میان سر کلیها افتد و رطوبت در رگها
عفن گردد و بیشتر آب سرخ بود و بعضی که بحرانات علت صفرا و حرارت
سرخ شود و ششم از ضعفی که آب سرخ شود

فصل ششم

در بیان بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه
آنچه رسوب او سیاه باشد و مدتی بماند بد باشد و رسوب
سیاه معلق و آنچه بر سر آب ایستد امیدوار بود از بهر آنکه
رسوب سیاه چند رسوب سپید نیست بول سیاه اندر
هر بیماری حادّه خطرناک باشد و بمحل آن چند علامت دیگر بنگرند
تا اگر در اول بیماری باشد همچنان و آنچه در آخر بیماری پدید آید

بیشتر بر سبیل بحران باشد رسوب نضج بر سر بول سیاه در بیماری
حاده نشان درستی و بحران باشد و ممکن بود در رعاف یا عرق
تحلیل یابد بول دیگر و غلیظه که بعد از بول سیاه رقیق بود نشان
نضج باشد و اگر راسب هم پدید آید نشان خراج یا رسل بود و در بیت
محرقه بول سیاه رقیق و ثفل پراکنده باشد و اگر این گونه بس مقدمه
رعاف باشد بول سیاه رقیق در ذات الجنب و ضیق النفس
نشان مرگ بود بول رقیق که میل بسیاهی دارد نشان بیماری
دراز و خطرناک باشد بول برقان که زرد شد پس سیاهی زند
اگر غلیظه و تیره باشد و علامت خیر نشان سلج بود و در بیماری
صعوبت سپرز و اندکی ثفل نشان صحت ست بود بول سیاه
در لکاری بد باشد و لکاری بدتر بود بول مقوم شد اگر
سیاه باشد نشان سنگ که مثانه بود و سبب سیاهی بول
سوختگی ماده و حرارت بود و اکثر این دو است فصل سیم در
بیان دلایل رنگهای مرکب و مختلف بود سبز نشان ترکیب
علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه سردی در بهار است از ترکیب
این دو رنگ تولد کنند و بول سبز مقدمه تشنج باشد و مقدمه جذام
بود سبز بیب بول اطفال فال باشد بول ... کبود
از هر دو داده باشند و دیگر در بول ثفل بود امید خلاصی باشد رسوب

رقیقی نشان سیل بود بول رقیقی در روز چهارم و ششم نشان ترکیب
بود بول سیاه نشان تمامی احتراق اخلاط باشد بول ازرق نشان
اول حمل باشد بر جمله شود و بول حامله اگر بجنبانند تیره شود
و آخر حمل بود و اگر تیره نشود هنوز اول حمل بود بول ارغوانی نشان
سوختن صفرا و سودا باشد و بد علامت بود و بول بد رنگ مثل آب پاچه
و شراب سرخ و آب نخود نشان آماس احشا بود و بسیار
وقت بول حامله بدین رنگ باشد و بول مستقیم مستوی القوام
گنه کات و بعضی سرخ و بول اگر هر چند روز بر یکی بود نشان
اختلاط گوناگون شود **فصل دهم** در بیان دلایل قوام بول قوام
بول غلیظ بود یا رقیق یا معتدل و مفرط الرقت که غلیظ خالص و صاف
بود و تیره و چیزی بد و آمیخته باشد اما اسباب بول رقیق نه است
یکی ناگواریدن طعام **دویم** سده **سیوم** مزاج سرد و خشک **چهارم** ضعیف
حرارت غریزی **پنجم** خوردن اسباب **ششم** ضعیف گرده **هفتم** سنگ
در گرده و مجاری بول **هشتم** اماس **نهم** عاجزی طبیعت
چنانکه هر چه خورده شود فرود آید بول کودک بحکم طبیعی باشد
غلیظ و سپید بود رقیق ناطبیعی باشد بول رقیق از بالغ بعد بحکم
خاصه در بیماریهای حاده دراز بماند نشان نضج ظاهر نشود
نشانها دیگر باشند علامت بحران اسهال باشد بول رقیق

از مردم تندرست اگر املی همی بایدشان اماس باشد اگر
غلیظ نشود و املی نباشد لکن در پوست خارشی و در تن گرانی
بود علامت بثرها و آبله و گرد غشیان باشد و بول رقیق
در تن درستان نشان سردی مزاج حیث مزاج پیران و در همه
بیماریها نشان خامی ملت باشد با نشان شده با صداع ماده
و بول زرد و رقیق در بیماری نشان ابتدا نضج بود اگر بران حال
بماند بد باشد و زردی از امحق صفرا بود بول سرخ رقیق نشان
ریح در بامنت باشد بول سرخ صافی رقیق نشان فرازی
بیماری بود و بول رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و
اگر رقیق با درد میان و ضعیف ساق پا باشد نشان اماس
کم بود و بول رقیق بسیار از پس گرانی ابتدا بها و سقوط قوت
نشان حذر و پاک شدن تن باشد چون غلیظه که یکبار بشیر
اید در عقب آن راحت بود توانای قوت باشد و اگر اندک
اندک اید ضعیف قوت بسیاری خلط غلیظ بود و بزرگی نشان
بسیاری ماده و اثر نضج باشد بول غلیظ مثل بول حمار بقراط
گفت که موجب درد سر بود یا شاه شدن اخلاط و بول غلیظ
بیکر تیدا از تمیز باغت رسوب کند نشان حرارت و ماده غلیظ و اگر در
بینه محرقه پس از انکه رقیق بود غلیظه شود نشان بحران بعرق و اعلا مستند

الم در دل و حوالی جگر و آنچه بسبب ... بسیاری غذا بود دریا منت
نا بردن باشد در شرب قبل رطم و بعد سیرش تر بدان پاک شود و در شرب
همچنین رطم بسبب تولد سنگ و سنگ که باشد اگر گرانی و سیلان
در آن فرود آید و اگر بن سطت مینماید و می فارد سنگ در مثانه — مبسوط
باشد و آنچه صافی بیرون آید پس تیره شود علت هزار در حرکت
بود و اضطراب رها که خواهد بود دلیل آن و بول کی باشد بعد سپید
و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظه و سرخ از غلبه خون
اگر با درد ماده و فساد [illegible] تر باشد مقدم سرفان باشد
و بول تیره و کنده با عسر نشان تقوت قوت بود **فصل یازدهم**
در بیان بسیاری و اندکی بول بسیاری بول یا تشنگی نشان استفراغ
و رطوبت باشد و در قولنج اگر بول غلیظ بسیار آید علامت حل
قولنج و زوال علت آن بود و بول بسیاری و زنگین از مردم متنعم — متنعم
که ریاضت کمتر کنند بود و دیر رمت سپیز و تنفس خفیف اگر شرب — و تقویس
بسیار و لزج باشد بول سپید و اندک از [illegible] بود
و مقدمه استسقا بود تقطیر بول نیز از ماده و بسیاری حاله [illegible]
افت دماغ باشد و اختلاط عقل و علامت رعاف بود [illegible]
از ضعف قوت بود و اگر سیاه با عسر بود و درد دل [illegible]
محرق حالت نشان سوختن ماده کمی رطوبت و بهم اختلال عقل بول

اندک رقیق

اندک رقیق و سرخ در یرقان و قوت سستی و نشان استسقا بود
فصل دوازدهم در بیان دلایل کف ناری کف از نفخ بسیار بود
و بزرگی قبه از کف از بیشتر نشان بیماری سنش بود کف
همچون کف دریا نشان برق کلک بسیاری کف از نفخ
بسیار بود و بزرگی قبها که کف و نا گشادن قبها از برودت
از لزوجت خلط باشد و در بیماری که بد بود کف همرنگ
بول زرد باشد نشان یرقان باشد کف همچون شیر نشان
بیماری سنش بود کف همچنین کف دریا و بول سرخ
نشان سودا و صفت و دیوانگی باشد فصل سیزدهم در بیان
دلایل رسوب بول و در بول میل به رسوب است در اماس ها و
در ریشها و اخلاط در رگها عفن گردد همچنانکه در ریشها ریم سپید
نشان پختن ماده باشد و در بیماری رسوب علامت برانگیختن
ماده از جنس جدا کردن بود رسوب بدنشان ضعف قوت
همه تن است و همچنانکه ریش که سر او بگشاید در اول بنشود و
و بیماری که جنس سپید نا بینت رسید و صعوبت آن ساکن شد
بجنگد در بول سپید ایستد رسوب ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم
غذا و بر آمدن آن بازماند سبب بیماری گردد از بهر آنکه طبیعت
مدبرست غذا را معتدل تمام هضم کند در بول او رسوب نباشد

کم در بول منهضم فربه و کم ریاضت و جهت رسوب نشان نیکی

و قوت طبیعت است اعتماد بر نیکی ما که بر رسوب نتوان کرد

و در بول مردم لاغر رسوب سفید املس محمود باشند و خلط بار

این قبیل سوء کمی قاروره دارد و طبیب از قاروره که رسوب

دارد هفت حال ملاحظه نماید اول نیکی و ناهمواره وی دوم

حال کمی و بیشی سیوم حال رقیقی و غلیظی چهارم حال رنگ — کمی و بیشی

آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آمیختگی

آن با آب و جدا گشتن از آب و فرق میان رسوب نیک و

بد است که رسوب نیک در ته قاروره باشد و سفید هموار

و در وی الف رقیق تر و اگر بجنبانند پاره نیاید و رسوب خام غلیظ

باشد اگر بجنبانند پاره پاره شود پس اعتماد بر همواری قوام و

رسوب باید کرد و لیکن دیده اند که رسوب سفید لون و زردی

الف درست و قوام آن هموار بود بیمار هلاک شده و رسوب بیمار

ستبر هم رنگ بول باشد و آنچه هم رنگ نباشد سرخ بهتر

پس زرد پس ترنجی و قوام رسوب بد آنچه ناهموار تر و اجزاء

آن پراکنده تر ستبر و رسوب ناطبعی سبز و سیاه و عجینی و مخاطی

مدی و خراطی و سویقی و نخالی و کرسنی و لحمی و دسمی و رمادی و رملی

شعری و منوی و عجب آنچون پاره جگر بدرفته باشند اما مخاطی غلیظ

دل

وسپید وقوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد نشان سردی
مزاج وبسیاری رطوبت غلیظ بود ودرین در مجاری بول آن
بر آن عرق انها داد اوجاع مفاصل ومثانه رود ان حس بدی
ریم باشد علامت گشادن شدن قرحه که در مجاری بول باشد
وفرق میان ریم ورطوبت خام آنست که ریم متانه کنده باتش دار بجسانند
پراکنده شود واز هم بگسلد واگر بآب آمیخته شود ونگ آب سپید
کفو قطعات شیر وسرخ از کلیه باشد وسبب آن قرحه کلیه باشد خراطیا
سرخ یا سپید ورباین کار دنبا شد نخالی گوشت تر از خراطی است
سنطر وسپید رستان بجرب مثانه باشد گرسبوس بزرگتر از
نخالی باشد ورسوب لحمی اگر از جگر بود سیاه بود وانچه
از کلیه بود بصحت گوشت پاره ها باشد ولون آن بزردی — لون
زند وگاهی بسیاهی سبوسی بزرگتر از نخالی بود وکنشان سبوسی چون باشد
بالذا بینی گوشت باشد انجه که بدرخنه شود ورز داب گردد پس
از قوت حرارت خشک شود وحیث گوی ولبعضی بجون دانه
ارزن بود ورسوب سویقی باشد طمی شنر از کلیه بود وگوشت باشد
وسیحی لکن کدرسیسی هیه باشد وگاه قبل آب زیر باشد از
بسیار بود وار آب جدا شود واز کلیه باشد شعری بعضی سپید بود
وبعضی سرخ ورنگ ولون از رطوبتی باشد که در مجاری بار بخشک وغلیظ — بجاری

گردد بر شکل موی بسته شود و جالینوس می گوید از آن هیچ
باک نیست رسوب رملی علامت سنگ و ریگ باشد
در گرده و مثانه آنچه از گرده باشد سرخ بود آنچه از مثانه بود سپید بود
رمادی نشان بلغم غلیظ است که در عضو مانده موی رسوب او
هرگاه برنگ خون بود نشان ضعف جگر باشد و اگر آمیخته باشد
گاهی بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد و اگر
در بول ثفلها مثل پاره‌های خون بسته آید سبز زرد آن یا کبود بود
رسوب مثل خمیر بود دلیل ضعف معده بود و بیشتر اوقات
از خوردن شیر و پنیر مانند آن شود **فصل چهاردهم** در بیان
اندکی و بسیاری رسوب بول زنان در رسوب بسیار باشد و رنگ
اندک بسیار بود در رسوب پس از نضج علامت زایل شدن
علت بود و اگر رسوب نیک بسیار تر از آن بود که بدان شخص
لایق باشد نشان فضله بسیار شود در تن و نشان احتیاج باستفراغ
فصل پانزدهم در بیان آنکه رنگ رسوب دلالت دارد در رسوب سیاه بر بدی
حال بیمار دلالت بود یا بافراط حرارت یا بغلبه شدن حرارت غریزی نابود
یا بافراط برودت رسوب سبز مقدم رسوب سیاه بود رسوب سپید
گون نشان سردی مزاج بود رسوب سرخ علامت غلبه خون و بحم
و خامی ماده و درازی مرض اما بیشتر مبتلا باشد رسوب زیتی نشان سل بود
فصل

فصل شانزدهم در بیان قوام رسوب دلایل رسوب در نهم بابها
یاد کرده شده حاجت در باب فرق میان رسوب نیک و بد رسوب
نیک هر چند هموارتر قوام او معتدل تر و املس بود بهتر باشد و رسوب
بد آنست که ناهموار و پراگنده و نامعتدل بود فصل هفدهم در بیان
پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم غمامه سرخ پدید آید در هفتم بحران
شود و اگر پس تر پدید آید در چهاردهم بحران بود یا بیست و یکم اگر
روز هفتم رسوب سپید پدید آید نشان بود که بحران نخواهد کرد و
بیماری بتحلیل زایل خواهد شد اگر روز ششم رسوب نیک پدید
آید روز هشتم بحران کند و اگر غمامه یا رسوب معلق هم در اول
بیماری پدید آید همچنان بماند نشان بحران و غمامه یا رسوب معلق
در اول بیماری پدید آید و همچنان بماند نشان بحران خامی باشد
فصل هیزدهم در بیان بوی بول تیز و گنده در بیماری و در
ناقهان نشان افراط حرارت بود و ترشی بوی بول ایشان نشان
مستولی شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن
اخلاط بوی ناکردن بول بیمار علامت سردی مزاج و خامی ماده بود
لسودا و بوی شیرینی در بیمار دلیل حرارت غالبه بود و بول سپید رقیق و
گنده و ترش علامت اختلاط عفن بود و هرگاه بوی ناگوار
و نشان حالی و عفونت و بدحالی هرگاه در تپ حار بول گنده بود

و ناگاه بوی بگذارد و تب بر حال خویش باشد نشان سقوط
قوت و عاجزی طبیعت و باز ماندن از کار باشد فصل نوزدهم
در بیان فرق میان بول مردان و زنان بول زنان غلیظ تر و سپید
تر و بیرونق تر در همه حال از بول مردان باشد چنانکه اهل فضول
در بدن ایشان بسبب قلت حرکت بیشتر بود و سرخی و زردی
بول ایشان بد باشد و بول مردان هرگاه بجنبانند تیره شود و سپیدی
میل سوی بالا دارد و بول زنان تیره شود و اگر پاره شود میل
سوی زیر دارد بول بچگان صافی بود و بر سر بول حبابی باشد
و بیشتر برنگ نخوداب یا تیره بود و زردی میان ازرقی زند و در
میان اب ثفلی رقیق می نماید و در بول ابستنی ازرقی ظاهر تر باشد
و در اخر سرخی زند و اگر بجنبانند تیره شود و در اول گفته اند تیره
نشود و هرگاه سبب بر سر اب غمامه باشد که بروی اب پوشیده
پسر خواهد بود و اگر برنگ جانب خواهد بود دختر خواهد بود و اگر
غمامه دانه دانه بود ابستنی نباشد و علامت با دیگر گفته اند
بول ابستنی در دو ماه تا سه ماهه رقیق و صافی باشد پس از آن
رقیق و سرخی شود و بر سر بول کفک اندک باشد بخناق سپید حربای
چرب و از پس چهار ماه تا پنج ماه سرخی گراید و کدر شود
شود و گاه بسیار تیرگی بسیار گردد و بچه بیفتد و اگر تیرگی اندک باشد

کمی

و این نشر

ودر میان شیشه باشد سلامت بود واگر تیرگی بر سر شیشه باشد
علامت بادها باشد و بچه را بکشد **فصل بستم در بیان ثمره** با بهار
گذشته بود حمی یوم از بول تندرستی دور نباشد مگر حمی یوم که سبب
آن غذاها گرم باشد بدان سبب پاره تیرگی دارد واگر تیرگی در
میان شیشه باشد حمی یوم غب گردد واگر زرد بود غب گردد
واگر سرخ باشد مطبقه گردد واگر سپید بود بلغمی بول تب صفراوی یا
بلغمی باشد قوام در میان شیشه باشد واتش قرانش صبر بود
واگر بول تب مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد و بیمار سبکتر گردد واگر
تیره باشد و سرخ نباشد بیمار دراز باشد بول تب بلغمی و غلیظ
و تیره باشد و مدت آن دراز باشد واگر رنگ آن زرد باشد
زود بگذرد و بول دق صافی و زرد اندک سرخ و دردی آن چرب باشد
بول یرقان زرد و سیاهی زند و کف بر رنگ آب بود و بول
خداوند سپرز تیره و سیاه و تیره باشد بول درد جگر سرخ و غلیظ
و تیره بود بول درد سر سپید بود و اندک سرخی زند بولی خداوند
سرفه از دور رقیق و صافی باشد و دردی رسوبی سپید بود بول درد نشستن
ورید و مفاصل در بیشتر حالها سپید و غلیظ باشد و ثقل آن سم سپید
باشد اینست حاله که در بیشتر حالها صحی باشد و آنچه از بسا
بگذرد علامت وحال آن در باب گذشته یاد کرده آمده است تمام شد

سخن در باب بول بحمد الله و منه **باب دهم** در بیان ساختن
احوال تندرستی و بیماری و از احوال ثفل که از طعام حاصل میشود
و این باب هفت فصل است **فصل اول** در بسیاری و اندکی ثفل
که از طعام حاصل اما بسیاری براز دو نوع است یا ضعیفی قوت
غاذیه یا فزون آمدن اخلاط بخامی روده‌ها نشان ضعیفی قوت
غاذیه کاهش تن و ضعیفی و لاغری و نشان فزون آمدن اخلاط
بخامی روده‌ها آنست که ثفل با اخلاط آمیخته باشد و اگر با بلغم آمیخته
بود دلیل آن بود که در معده بلغم بسیار بود و اگر با صفرا بود بسیاری تولد صفرا
در جگر باشد اما با سودا آمیخته بود نشان تولد سودا و ضعیف سپرز
و اگر با ثفل پاره‌های خون سیاه باشد علامت سده یا بسره باشد
در رگها و اگر در ثفل چیزهای لزج باشد از آن نوعی که براز روده‌های
اندوده گشته است پیدا شدن طعام با خلطی تیز باشد که روده را
میکند و اسباب اندکی ثفل سه نوع است اول تنگی سده که در راه
صفرا افتد دوم تولد کرم در روده‌ها سیم ضعف قوت جگر در کشیدن
کیلوس بخون گشتن و اندر اجزا گردانیدن و بباید دانست که ثفل
طعام فضله بود که تن را بدان حاجت نیست و باز ماندن این
در روده اعور و قولون نشان ضعف قوت دافعه باشد در نگار
باشد و غذاهای لطیف زود تر هضم شود و حشت گردد و ثفل آن

کم باشد

کمتر باشد و غذا از غلیظها که از روی تولد خون کمتر تواند بود ثفل آن
باشد و غذا اگر میانه باشد ثفل باندازه آن باشد فصل دوم
در بیان نرمی و خشکی ثفل سبب تری ثفل است که تری و لطافت
کیلوس بجگر نمی‌رسد و با ثفل بر روده فرود می‌آید چنانچه آن سه حال
باشد یکی ضعف جگر در جذب کیلوس و ضعف رگها ماساریقا
دوم سده که در رگهای ماساریقا افتد سیم ناگواریدن طعام
یعنی آنکه طعام را که خورده باشد با هضم فرو گیرد تا طبیعت از هضم
آن عاجز ماند و جمله ثفل گردد و بتری کیلوس با آن فرود آید
تا از هضم دوم اگر طعام باندازه خورده این غلطی بد معده فرا آید که طعام
را با هضم دفع کنند سیم فرود آمدن تریها از دماغ و آمیخته شدن
با ثفلی و این حالها از رنگ ثفل معلوم گردد و هرگاه که رنگ
ثفل غذا باشد دلیل ضعف جگر و سده ماساریقا بود و اسباب
خشکی ثفل شش نوع است یکی ریاضت قوی دوم ادرار سیوم
بسیار عرق چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذاها خشک ششم
ماندن ثفل در روده و اعور و قولون و هرگاه قوام ثفل مختلف بود
علامت ناهمواری هضم و ناگواریدن بعضی از طعام باشد پس بهترین
ثفل آن بود که قوام او هموار و پیوسته و باسانی آید و بقوام عسل بود
و مقدار اندکی بسوزد و بزردی مایل باشد و بدبوی و با قراقر و

ثفل قوام هموار نی آید و بوقت عادت نباشد و لطف با وی
نا طبیعی بد باشد نشان گذار سستی تن بود و گاهی باشد که صدید
گرم از خشک بزود آید و چندان در رنگ نگند تا با ثفل بیامیزد و بدان
سبب ثفل بعضی خشک و بعضی نرم باشد فصل سیوم در بیان
رنگهای ثفل زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زرد
شدن ثفل در اواخر بیماری علامت پرداختن ماده بیماری باشد
ثفل سبز یا رصاصی یا تیره که سبب آن رنگ و طعام نباشد آن
سردی افراط باشد ثفل سپید دلیل ناگواریدن طعام باشد
یا لنان بسته و مقدمه یرقان و ثفل با رنگ آمیخته علامت انغار د
سینه باشد و سیاهی ثفل بد باشد و اگر در اول بیماری بود دلیل آن
وقتیه و حرارتی عظیم عظیم باشد و در جگر دلیل آن سوختن و اخلاط و
عفونت ~~سودا~~ سودا باشد در جگر و معرفت این نوع مثل معرفت
تباه شدن طعام در معده بود و رنگ ثفل سوداوی همچون
رنگ خون سیاه باشد و فرق آنست که خون فسرده باشد
و سودا فسرده نباشد و رنگ سودا روشن بود و مقعد را بسوزد
و بوی ترش دهد و زمین از وی بر جوشد و ثفل سوداوی در اواخر
مرض خیر بود و ثفل سودا صرف بد باشد نشان سوختگی رطوبت
باشد فصل چهارم در بیان ثفل منتفخ و سبب ثفل منتفخ همچون

سبز کین گاو باشد و علامت غلبهٔ بادها دیر سرایت یابند ثقل
خداوند قولنج بادی چنین باشد **فصل پنجم** در بوی بباید دانست که
ثقل کنده سبب آن خوردن چیزهای بد باشد و بوی ثقل را ناخوش
کنند چون انگزه و سیر و غیر آن دلیل بسیاری غلظ عفن باشد
در تن و بوی ترش بلند کردن ثقل ایشان سردی مزاج و بسیاری
بلغم ترشی باشد **فصل ششم** در بیان رنگ ثقل و زرد رنگ
ایشان حرارت عظیم باشد که اخلاط را بسوختاند یا علامت بادها
باشد که با اخلاط آمیخته باشد و اگر ثقل با آواز بیرون آید ایشان تولد
باد باشد که آواز با ریب علامت رطوبت باشد و اگر قوت دافعه
قوی بود ثقل با آواز بیرون آید در معده و روده سرد ایچ
تولد کنند و معده گرم بخارها لطیف کند و بادها بشکند و حرارت
معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخار را برانگیزد و بادها تولد کنند
فصل هفتم در بیان چربی ثقل بباید دانست که ثقل چرب
و لزج سبب خوردنی چرب نباشد علامت گدازش اندام
باشد لکن چرب نشان گدازش پیه باشد و لزج علامت
گدازش گوشت و اندامهای اصلی باشد **باب یازدهم** در بیان
حالها از عرق و سبب آن این پنج فصل است **فصل اول** در انگیز عرق
اگر چه چیز غذا که در کارها بسبب اعصاب آب گذرد و از آن عرق سازد

بلع

ثقل

وباره صفرا آنچه آمیخته گردد و بسبب تیزی و گرمی آن باید اما ساند
بجنت عسند اما تو امها سر سیر از آب باز گردد و بسوی گرده
مثانه آید اندکی با غذا از رگها بیرون آید آنچه غذا صرف بود
در اندامها فرا آید و آب بعضی بخار گردد و بمسام بیرون آید آنرا
نتوان دید و بعضی با فضله که آنجا باشد بیامیزد و عرق گردد و از
عرق بر سبیل بویست آن خلط آید که در تن او باشد و اگر خلط غلیظ
تر باشد و باقی آب کثیف کند و بصحبت آن از مسام
آید و بر ظاهر پوست حس باند و آن شوخ باشد و گفته اند که عرق
از حال هضم و هضم دوم ... و از حال فضلها که در اندامها باشد

فصل دوم در بیان بسیاری و اندکی عرق از رطوبت رقیق و کشادگی

مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق بیشتر شود و سود مند
باشد چه در تندرستی و چه در بیماری آنچه در روز بحران بیشتر شود
بیمار سبکتر شود و عرق بسیار در تندرستی ... بسبب آن
آن باشد که طعام بیش از آن خورده و قوت بر تابد و اگر از
بسیاری خوردن شود با ستفراغ حاجت بود و بسیاری عرق با زوال
وادرار باشد و عرق اندک با علامت امتلا بود و هر گاه عرق
در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت
حیوانی باشد یا آن آنکه ضعف خواهد شد خاصه در تب حاده

محرقه که عرق سرد شود و عرق طبیعی نیست نوع است یکی انکه سبب
آن قوت دافعه باشد چنین عرق بحران دویم انکه سبب
آن حرکت و ریاضت باشد سیوم انکه سبب آن هوای گرم باشد
چون عرق تابستان و عرق گرمابه و عرق ناطبیع نیز فی نفسه آید یکی انکه
سبب گدازش اندامها باشد دویم سبب ضعیف قوت ماسکه
بود سیوم سبب ریاضت بافراط چهارم بجهه انکه در گرمابه بافراط باشد
پنجم بجهه انکه سبب صعوبت مرض باشد و نه در روز بحران بود عرق و این
نوع را ناطبیعی از آن گویند که رطوبتهای طبیعی در وی خرج شود
و بسیار عرق در یک عضو علامت [illegible] بسیار بود در آن عضو
فصل سیوم در بوی و رنگ و طعم عرق بباید دانست که عرق سپید
و بی ترشی علامت رطوبت باشد عرق زرد و تلخ و تیز نشان غلبه
صفرا بود و عرق بی رنگ ترش نشان غلبه سودا بود و گاهی عرق چون خون
بود و بد باشد و عرق بوی دار بیشتر نشان عفونت اخلاط باشد
فصل چهارم در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد در تبهای حاده بد باشد
و در تب آهسته بد آن مرتبه بد نباشد و تب حاده قوت را زود
ضعیف کند و عرق گرم در همه تبها و بیماریها امیدوارتر باشد فصل پنجم
در عرق فراخ و رقیق عرق رقیق نشان رقیقی ماده باشد و عرق فراخ علامت
غلیظی و دشواری و درازی بیماری باشد باب دوازدهم در بیان

احوال نفث و آن پنج فصل است **فصل اول** در بسیاری و اندکی نفث
نفث رطوبتی پخته را گویند که چون در نزله و علت ذات الجنب و ذات الریه
بسرفه برآید و آنچه خام بود نفث گویند اما باید بر آمدن نفث نشان
خامی و بی قوتی و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز
نضج بود و نفس باعتدال نشان آن بود که بیشتر از ماده پخته شده
و نفس بسیار اگر با سانی بسرفه برآید نشان نیکی باشد و بیمار از آن
راحت یابد و اگر مریض راحت نیابد علامت بسیاری ماده باشد
و دلیل آنکه هر وقتی نوعی تازه میگردد **فصل دویم** در بیان رنگ او
نفس سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری
برآید و پخته باسانی برآید و زردی نفس نشان نزله صفرا باشد و سرخی
و سبزی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی
و کبودی نشان سوختگی و نفس سرخ علامت غلبه خون یا نشان
ترقیدن رگی در اثنا دم زدن و آلودگی سپیدی بسرخی نشان بیماری
سل باشد **فصل سیوم** در بیان بوی و طعم نفث شیرین او از
غلبه خون و بلغم طبیعتی بود و فرق میان هر دو برنگ بود و نفث بی طعم
نشان بلغم معتدل باشد نفس شور دلیل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور درگذرد
و تیز شود نشان سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت
ضعیف باشد نفث بد بوی ناخوش مزه نشان عفونت بود **فصل چهارم**

در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود دلیل خامی و آغاز
نضج باشد و غلیظ علامت خامی و دیگر چیز معتدل نشان پختگی بود
نفث کردن نشان نیست که ما گفتیم در فصل ششم است و جراحی عظیم
اگر در وقت بر آمدن گرم بسیار زد بقراط گفته که نفث صافی اگر
که او را تب نبود دلیل ذبول باشد و میگوید که بسیار دیدم که بیمار
ز نفس گرفتن بس بازگشت و اگر با نفث گرم نباشد علامت اختلاط
با سپید باشد **فصل پنجم** در بیان زردی و سبزی و سیاهی نفث
زردی دلیل و سیاهی نفث نشان سلامت و قوت طبیعت بود و دیری و دشوار
علامت خامی و ضعف قوت و عجز طبیعت باشد **باب سیزدهم**
در بیان شناختن احوال که در تن پدید آید و هر یک سبب حادث دیگر شود و
و این ده فصل است **فصل اول** در شناختن اجناس تبها و
انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول آن را جوید و تدبیر زایل
کردن آن کند تا آنچه از هر یک تولد کرده باشد زایل گردد و این
تبها را طبیبان اسباب سته گویند و دیگر گرده شده و اسباب سته
است اول را اسباب تقه گویند و آن امتلا تن است از اخلاط و دوم را
اسباب داخله گویند و آن تیزی رگها و تولد شدن و تباه شدن اخلاط
و تغیر یافتن هوا و تولد عفونت در آن و سیوم را اسباب بادیه گویند
و آن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیزی گرم مثل فلفل

وسیر خوردن و تولد تب از این وجه رخی بر سر آید و آب بخشم آید
انرا انتشار گویند و هرچه مانند این بود اسباب با در گویند و طبیب باید
که اسباب که اصل مرض از آن است باز جوید تا آنچه بسبب عرض شده
اول انرا دفع نماید مثلا بلبل جو کنون تولد گرمی را و افیون خوردن
تولد سردی را العیاذ باشد که بغرض سبب سرد و جنب نشستن در آب سرد
و بسته شدن مسام و جنب خوردن سقمونیا گرمست استفراغ صفرا سبب
سکون حرارت گردد و بعرض **فصل دویم در بیان** سببها که تن را
گرم کند بالقوه سبب ده سبب تن را گرم کند طبیعی و دیگر سبب سوزاننده پانزده
و گرم کننده ناطبیعی است آنچه گرم طبیعی کند اول طعام و شراب معتدل
بمزاج و مقدار دویم حرکت و ریاضت معتدل **سیوم** حمام و طلاء معتدل
و محجمه کند رشتن و چون سردن ناکردن **چهارم** گرمابه معتدل **پنجم** خواب
و بیداری معتدل **ششم** خشم باعتدال **هفتم** شادی معتدل **هشتم** مالیدن
باعتدال **نهم** داروی معتدل **دهم** **و دات سرد** نشستن خانه باید و
گرم نشستن ناطبیعی عفونت است که مزاج تن بگرداند رقیق را بتحلیل خرج
کند و باقی را غلیظ کند و بسوزاند این را عفونت احتراقی گویند
و گرم کردن ناطبیعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و آنرا
از اعتدال بیرون برد **فصل سیوم** در بیان سببها که تن را سرد کند
و سبب که تن را سرد سازد بالقوه است **اول** حرکت و ریاضت با فراط

دوم حرکت و ریاضت ناکردن سیوم بسیار خوردن طعام و شراب
و هضم ناشدن رطوبت تولد کند چهارم غذا نا یافتن پنجم طعام و شراب
واده به سرد بکار داشتن ششم هوای گرم در غایت و ضمادهای گرم و
دهنهای گرم تحلیل کننده هفتم غسل بآب قابض که مسام را ببندد
هشتم ضمادهای سرد و قابض و بقوت نهم استفراغها بافراط و بسیاری جماع
ازان جمله است دهم سده از بهر آنکه چون حرارت غریزی بسته شود
و اندامها حرارت نیابد سرد شود یازدهم شادی بزرگ دوازدهم
اندوه عظیم سیزدهم لذت عظیم چون جماع و مانند آن چهاردهم
ضایعتها که سردی آرد چون خدمت رنانیدن که حرارت را تحلیل دهد پانزدهم
بسیاری خلط خام در تن فصل چهارم در سببها که از وی تری حاصل
شود سبب تری یازده نوعست اول الوالی و ریاضت ناکردن
موجب است که هضم نیک نباشد و رطوبتها خام تولد کند دوم بسیاری
خواب سیوم باز ایستادن استفراغها که عادت بوده چهارم استفراغ
از صفرا که بافراط باشد پنجم بسیاری غذا و بسیاری کم خوردن ششم بسیار
خوردن سبزها و خضرات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از طعام هشتم در هوای
سرد مسکن ساختن نهم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را
در حرکت آرد و تحلیل ندهد دهم نشستن در آبها و خوشتن مکان معتدل
هوا یازدهم شادی معتدل که حرارت را بجنباند و تحلیل ندهد فصل

پنجم در بیان اسبابی که خشکی آرد و آن یازده است حرکت و ریاضت
بافراط بیخوابی بافراط استفراغ بافراط مجامعت بسیار یا قلت غذا و دوای
خشک و خشم بافراط اندیشه بسیار و سرماهای سخت که باندامها رسد
و غسل کردن بآبهای قابض که منفذ غذا را بسبب سده بسته کند و دواهای
گرم تحلیل کننده و گرمابه رفتن بسیار باشد و عرق بسیار آوردن فصل ششم
در بیان سده سبب سده هفت چیز است تولد سنگ در مجری بول
و خون بر سر جراحت بسته شدن و ملتحم شدن ریشی و جراحتی و گوشت
فزونی رستن و ثولول در منفذی پدید آمدن و آماس که منفذ را
تنگ کند و داروی قابض ضماد کردن و غبار بشره مسام را ببندد
و غذاهای لزج و سخت خوردن قبل آن مبرده و نیز حلوا که از نشاسته
بود و هریسه و پاچه و مانند آن خاصه که بسیار بعد غذاها یکبار بخورند فصل
هفتم در بیان گشاده شدن مسام و سده و سبب گشاده شدن مسام
سه نوع است اول داروهای گشاینده بکار داشتن دوم
داروها که رگها و اندامها نرم کنند سیوم نفس در بر بار کشیدن
دیگر و قی کردن فصل هشتم در اسباب نرم کننده اسباب
نرمی سه است اول بکار داشتن غذاهای نرم و لزج چون
لعابها و کتیره و مانند آن دوم چیزهای نرم چون مسکه و روغن
گاو و شتر سیوم شیرینیها چون فانید و شکر و مویز و الحلوی و بادام

فصل نهم

فصل نهم در بسیار درشتی سبب درشتی پنج نوعست اول داروها
قابض مثل هلیله و خرنوب و مانند آن دوم غذاهای تیز چون انگبین کرم و خردل
و حلوا و ترشیها سیوم هوای سرد چهارم دود و گرد پنجم غذای درشت چون
ارزن و بلوط فصل دهم در اسباب تخمه و امتلا و آن پنج نوعست یکی
بسیاری خوردن طعام و شراب بیشتر از قوت آنچه از هضم آن
عاجز آید بدان سبب تخمه و امتلا حاصل آید دوم زیادتی طعام با اشتها
کشیده شود و امتلا تولد کند سیوم استفراغ و جماع بر ناشتا و در حمام
و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیف قوت هاضمه و دافعه
فصل یازدهم در ضعیف اندامها و اسباب آن بباید دانست که فعل اندامها
بقوت اعصاب و عصب و قوت مطلق است که با فعل آن محکم باشد
و ضعف مطلق آنکه با فعل اندامها و اعضا آن سست گردد و معلوم شده که قوت
جاذبه از قوت اعصاب حاصل آید که از درازنای آن کشیده شده است و ماسکه از
اعصاب که بوریب رسانیده و دافعه از اعصاب که از پهنای اندامها گذشته است و ماسکه از اعصاب
و فعل اندامها با فعل و قوت آن حاصل میگردد و چاکی قوت عضو
و اعصاب و عصبها همچون چاک جامه که از بسیاری شکافتن سست گردد و این
سستی را تحلیل گویند ضعف مطلق اینست و ضعف پنج نوعست
اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دوم آنکه در آفرینش گوهر آن رگ
باشد سیوم آنکه روح ضعیف گردد چهارم آنکه قوت ضعیف گردد

پنجم آنکه عضوی در مرضی باشد از امراض و ترکیب و سوء مزاج
سرد حس عضو را باطل کند و سوء مزاج گرم مزاج عضو در وجع را ضعیف کند
و از سوء مزاج خشک مفصلها و رباطها و قوتها بسته شود و سوء مزاج
تر اندامها را نرم هرگاه سوء مزاج تر با ماده باشد سست کند و انواع
استفراغها ضعف آرد چون شبهای اب و غذا و بوی بیمار ناخوش
و بخار را و تبا را شاید و بخار زیرناک که در هوا امیخته گردد و داددها از ضعف
و درد دیده و صنعت شنیده و ضعف ان سبب ضعف همه تن باشد درد
و کشادن اب و استفراغ در حمام بسیار بیکبار بیرون کردن و شکافتن
و رگ بزرگ و ریم بسیار رفتن از اسباب ضعف است فصل
دوازدهم در بیان سببهای درد آگاه بودن عضویست بر کیفیت معنی درد
حالی ناطبیعی که در وی و اسباب درد دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو بگردد
بیکبار و این سوء مزاج مختلف گویند دوم تفرق اتصال و هرگاه این
مزاج بگردد و مزاجی ضد ان پدید آید این آگاهی درد باشد و سوء مزاج
دو نوع است یکی مختلف دوم متفق و متفق از بهر ان گویند که حس را
از پدید امدن ان آگاهی نباشد مورد ان نیابد و از جمله آنست
که چندانکه تب دق از حرارت تب خویش و آگاهی نیابد و با وجود
حرارت که بیشتر از تب غب است در فرق است که دق بتدریج ممکن
میشود و حرارت غب ناگاه پدید آید و چون تب برطرف شود

مزاج غریب باطل کرد و مزاج اصلی بجای خویش آید و سبب
حس الم سوء مزاج مختلف بود و سوء مزاج گرم و سرد و سبب الم
بود و سوء مزاج ~~مختلف بود~~ تر بهیچ وجه سبب الم نیست
و سوء مزاج خشک بعرض سبب الم بود و جالینوس گفته که حس
الم از مزاج سرد و گرم بسبب تفرق اتصال بود از بهر آنکه گرمی محلل
بود و تحلیل موجب تفرق و سردی اجزا را از اماکنهم از دو اجزا
بهم نزدیک شود و بضرورت از جزوی دیگر دور شود و دور شود
و این دوری تفرق اتصال بود پس اصل آن بود که گویند که سبب
حس الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال فصل سیزدهم در بیان
انواع و اسباب هر یک از انواع الم باید دانست که الم ادراکی بود از حالی
ناموافق و لذت ادراکی بود از حالی موافق و الم پانزده نوعست یکی خارش
بود و سبب آن خلطی شور یا تیز باشد دوم الم بود که گوئی چیزی
درشت بدان میرسد و سبب آن خلطی تیز باشد یا سردی یا غریب
مثل ریگ مثانه و کرده سیوم الم بود خلیدن و آنرا ناخس گویند خلنده
و سبب آن تفرق اتصال که عصاره عضو را از هم بگشد چهارم المی
بود که موضع را می گزارد و ضاغط گویند و سبب آن خلطی بسیار
و باد بسیار که جایگاه بر عروق تنگ کند پنجم المی بود که گویند که آن عضو
را اجزا را از هم می کشند و ممدد گویند و سبب آن ماده بود که عضله را از

هم ملکت هشتم آنست که اجزاء عضو سه از هم باز میشود و متشنج گویند
و سبب آن ماده باشد در میان گوشت و عصب و عضله نهم ضعیفی
پدید آید در موضع و سبب آن ماده باشد در گوشت عضله و عصب
نارسیده دهم المی بود که آن عضو را میشکند و آنرا تکسر گویند و سبب
آن ماده باشد یا بادی در میان عصب و استخوان یازدهم المی بود که
عضو را گویی سوراخ میکند و آنرا ثاقب گویند و این الم در علت قولنج
یافته شود و سبب آن بادی غلیظ باشد و در علت قولون روده
دوازدهم المی بود که گویی بجوالدوز سوراخ میکند سیزدهم
آنست که عضو سرد شده باشد چنانکه مقدار روح حساس که
که بدان عضو آید نرسد و درد آرد و آنرا خدران گویند سبب
آن اماس بود گرم یا سرد چهاردهم المی باشد و آنرا ثقل
گویند و سبب آن اماس بود و در عضوی که آنرا حس
نباشد ثقل شش و جگر و گرده و سپرز و خایه اماسی کشیده
شود چهاردهم از انواع ماندگی است و اعیا گویند و سبب آن
امتلا از هم [illegible] باشد و اندر اعیا بیاریدن کبیر [illegible] نوع پانزدهم
المی سوزاننده است و آنرا لذاع گویند سبب آن خلطی باشد
گرم یا تیز در آن عضو فصل چهاردهم در سبب آنکه اندر اعضا از جای
خویش بیرون آید و این چهار نوعست یکی گشاده شده یا

والفک

و عصب بجهة سقطه و آسیبی و مانند آن دویم رطوبتی لزج سیوم ماده
غلیظ در مفصل بماند و سر استخوان از مفصل بیرون آید چنانکه در نقرس
چهارم ماده بدرگه بر عصب و رباطها را تباه کند چنانکه در علت جذام

فصل پانزدهم در بیان سبب اماس و این هفت نوع است
اول آنکه هر عضو قبول اخلاط کند چون عروق و سوراخ و بخار
دخانی که بالا میرود دویم آنکه عضو نرم متخلخل باشد و فضلها را
بپذیرد چون گوشت نرم پس گوشت دران و بغل سیوم آنکه
عضوی کوچک بود و در وی ماده بسیار بپذیرد و موجب اماس گردد
چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا بسبب آفتی ضعیف
شده باشد پنجم آنکه بسبب درد دائم از زخم که بر عضو رسد ماده روی
بدان آرد و موجب اماس گردد ششم آنکه عضوی باشد که از ریاضت
لطف کمتر یابد و تحلیل نیابد سبب اماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم
بود و گرمی ماده را سوی خویش کشد **فصل شانزدهم در بیان** آنکه بعضی چیزها در
بدن اثر کنند و بعضی در بیرون اثر کنند همه بمجرد ملاقات در پوست
اثر کنند و بسوزد و اگر بخورند اندرون اثر نکنند چیزی باشد گزنده و تیز
و در طبعت آن قوتی نباشد قوی یا بدان قوت [illegible] اجزای او هضم در
شود و اثر نسوزد و چیزی دیگر است که بخوردن اثر کند و بیرون
هیچ اثر نکند و آنچه از بیرون کند چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیگر

فضلها را

عضوی

اگه مردم ازین نوع چیزها نانان و گوشت و غیر آن خورند و باید زدن مدام
استحمه و سر بسته رسد و اثر او دیر پدید آید و اما آنچه از بیرون اثر بکند و گوردن
اثر بکند چون دسعنداج مانند این اجزای از آن قوت میشت که در مسام
بگذرد و منفذ روح برسد و بیحال خویش بماند و اثر او دیر پدید آید باب

چهاردهم در بیان احوال زادن و مردن و آن شش فصلست فصل اول

در سبب لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی
که با عضو گرم بساید و باگرمی نرم باشد از بسودن آن لذت یافته شود
چنانکه دست و پای گرم و نرم بمالند و سینه باز نهند و گرم کنند از آن لذت
یابد خصوصاً عضوی عصبانیست و حس او قوی از بسودن بار هم لذت
بسیار یافته شود و اما سبب بیرون جستن آب آنست که سبب حرکت
جماع حرارت بجنبد و آن باد فضلت را بر انگیزاند چون هر دو یار شوند
سبب بیرون جهانیدن آب باشد فصل دویم در بیان نارستان
حیض در مدت آبستنی آنست تا زرستان حیض در مدت آبستنی
آنست که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت پروردن قطعه بکار آید و از بدان
بدر رسد و از آنست که حیض البنات تو ... و باید از ره برود اخلاط
بدارش ایشان بدان طریق پاک شود و هرگاه آبستنی بود و پاک شدن
باشد فرزند در پیشتر حالها بمیرد و خوش حرکی و داشت ابله
نعز گاشت لمنه رسد و بد در پرورش فرزند از غذا پاکیزه باشد و

فرزند بزرگتر شود و دان غذا چیزی که در رحم یابد اورا تمام نباشد از جهة
طلب غذا حرکت کند و پیوندها که بر رحم پیوسته است گسسته شود و چون
پیوندها گسسته شود رحم نگاه نتواند داشت و بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب
زادن است **فصل سیوم** در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید زنده زیست
کرده و بقا یابد و آنچه هشت ماهه زاید زنده نماند و نطفه در رحم نشیند چهل چهل
روز گردد و بچه در شکم مادر باشد و جنین گویند و آنچه زود جنین
گردد در سی و پنج روز باشد و آنچه دیر جنین شود در چهل و پنج روز
جنین گردد و اعتبار آن روز جنین هر وقت مدت آن زمان که در وی جنبش
جنین گردد مضاعف شود جنبیدن آغاز کند و هر گاه مدت جنبیدن
سه باره کرده شود وقت زادن باشد و بدین حساب بچه که در مدت
هفتاد روز جنبد هفت ماهه زاید و آنکه در مدت نود روز جنبد نه ماه تمام
درین حساب کم بیش بسیار افتد و تحقیق آن در کتاب ذخیره
خوارزمشاهی مذکور است **فصل چهارم در سبب افتادن** دندان در هفت
سالگی آنکه دندان نخستین باشد که ضعیف در خورد اندام طفل
باشد و هر گاه قوی تر شود و نیز اقوی را حاجت آید قوت دندان
نخستین بر عمر بخدمت خاییدن و شکستن غذاهای غلیظ وفا نکند دندان
اول را بیرون اندازد و دندان قوی تر آرد دلیل از بلوغ بعضی متقلع
زاد دندان خوردگی برابر باید که بعضی پیران را دندان باشد و دندان برابر نو دید بود

فصل پنجم در بیان برآمدن موی بر روی و رستن ناخن موی از بهر
بخار دخانی آرویند همچنانکه بخارها از مسامها بیرون بود و آنچه لطیف بود
در بیت کمتر ماند و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موی گردد و در حال کثیف
کودکی چون بخار دخانی کمتر بود موی روی نروید و چون از کودکی
درگذرد موی روی برآید و در زنان نه از بهر آنکه بخار دخانی کثیف در رطوبت زنان را
غلیظ است موی نروید و آنچه یکبار ده انگشتان بیرون کنند ماده ناخن
است فصل ششم در مرگ طبعی و مرگ مفاجا معلوم باید کرد سبب
زندگانی حرارت غریزی یا قوت حیوانی است و شرح آن باز گفته شده
است که در دل بود و از دل به همه تن میرسد چنانکه در خانه آتش
باشد گرمی آتش در هوای آن خانه پراکنده میشود و همه خانه گرم
میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح آن
یاد کرده شد و معنی زندگی آنست که ادراک محسوسات و حرکت
اختیاری باشد و مرگ باطل شدن حیوانی و حرارت غریزی
بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب بود و ترکیب
تن حیوان ترکیبی باید از جنس مادتهای او و تباه شود و همه انواع
سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی که از هوا
سرد بر دل غالب گردد و حیوان را هلاک بکند و سوء مزاج گرم بخار روح
را ضعیف کند و بسوزد و سوء مزاج خشک باقرا ماده روح منقطع گردا

[illegible]

و بهره مزاج تر مفرط بنع برد لیکن و آنچه از جهت ترکیب اما دشوار است
آنست که تن حیوان را از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه بتحلیل میرود
باز نتوان آورد و بدین سبب بضرورت ماده او منقطع گردد و پایدار
نماند و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد و بعد از جوانی گرمی
نقصان گیرد تا چون بکهولت رسد گرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد
و روی در نقصان دارد تا هیچ نماند و اسباب نقصان بسیار است
یکباره بحرکت در بحبها تحلیل پذیرد و پاره حرارت اصلی خرج میکنند چنانکه فروغ
چراغ روغن را و پاره باسباب دیگر چون شادی و غم و مانند
آن خرج میشود و از غذا بدل آن بجای بنیاید و در پیری یعنی کمتر باشد
و سردی و تری بسیار و حرارت اندک دارش برود و بتدریج حرارت
فرو میرد اندر بیند سبب تن حیوان همیشه با نگرز پیاشند و زنده نماند
و طبیبان این را مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجات بیرون افتادن روح باشد
از دل یکبار چنانکه در شادی مفرط و بسترهای قوی یا در غم بزرگ که
ناگاه افتد یا بسته شدن تجویف دل از خون منعقد یا در لب ممتلی گردد
و روح حرارت غریزی را جای دم زدن نماند و روح بیرون گریزد
و حرارت فرو میرد و تجویف دل منعقد یا بر روح همه ممتلی گردد و خفقان
قلبی تولد کند و مردم بمفاجات بمیرد و ملمس گرم باشد و طبیب
جاهل پندارد که سکته بود و مرده باشد اینجا کسی را افتد که پیوسته

شراب خوردن و گوشت بسیار در وقت مستی بیشتر واقع شود
خاصه و قصد استفراغ نکرده باشد **باب پانزدهم در بیان**
شناختن احوال از نضج و نشان سلامت و امید و نشانهای بد و نا
امیدی و آنچه از ذات بیمار جوشند و در حالها که در تن بیمار از جهت آن
و از بیماری دیگر زایل شود و این **یازده فصل است فصل اول در بیان ام**
علت جنس‌ها و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جوید و بر حقیقت بیماری
که کدام نوع است و کدام بیمار است و آنچه که در طریق است که جنس بگیرد
و گویند بیمار است و علاج بیماری بضد مزاج بیماریها باید پس انواع که
در زیر جنس باشند گویند و ترکیب را بفصل از یکدیگر جدا کنند و انواع بیماری
بسیار است مانند ورد و تب و در اسهال و قولنج و مانند آن مثلا
گویند این بیماری تب است و تب انواع است و حمی یوم و تب دق
و تب عفونی است که از عفونت اخلاط باشد پس تب عفونی
انواع است و فصل ترکیب است الو که این تب غب است
و تب غب خالصه است و غیر خالصه و سطراغیت است و فصل ترکیب
بجویند تا خاصه بیماری بدست آرد مثلا گویند این بیماری تب
خالصه است و از عفونت صفرا است تا بدین طریق بیماری او را
مشخص کرده و حقیقت آن بداند و بر طریق علاج واقف گردد و بداند
که این بیماری از چیست و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا و

طبیعت

باشد که بگوید را باشد چنانچه در آن در تب صفراوی را و عرض حلاکی
بود که تابع بیماری بود چنانکه زرد و صداع و عطش آن هنگام طبیعت گوش و فصل
و نضج و خاصه و عرض بیماری بر حسب ترتیب باز جویند و واقف گشته و از این
طریق غافل نشود و ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد **فصل دوم در**
بیان نضج و آن پخته شدن ماده بیماری بود و نضج دو نوع است یکی حقیقی که
قوت مغیره ماده بیماری را ساخته دفع طبیعت گرداند و بر وی غالب شود
و نضج ناسفته ماده بیماری بر قوت مغیره غالب شود و عجز او پدید آید
مثال نضج شوده اند که در ذات الجنب سرفه رطوبت پدید آید بقوام
معتدل و سفید و اینها بزرگی اند و آسان بر آید و اگر بر آید آتش
گذارند بوی ناخوش نشد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز
بوی ناخوش بری بود علامت عفونت و بیماری باشد و اگر هیچ
بر نیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود **فصل**
سیوم در بیان منفعت نضج خطر و خوف در بیماری پیش از
پدید آمدن نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید بیماری
در نقصان باشد و خطر کمتر شود و در علاج خطائی رود و نضج نشان
سلامت بود و اگر نضج نشود علامت مرگ است از بهر آنکه بسیار بیماری
که دراز کشد در تحلیل و دفع نشود و اعتماد بر قوت بود و اگر قوت
ضعیف باشد با خطر بود و در اماس نارسیده سپید و هموار پدید آید پخته نباشد

و در ثفل سرا و در ثفل شبنه رسوب سپید نباشد ماده تب در رگها
بجذب نشود و در پس نضج ایمنی از خطر باشد و نشان نضج حقیقی با علامات
مرگ یکی نی نگاه شود و در بعضی بیماری نشان نضج با علامت خطر
ناگاه یکجا افتند و با نضج خطر کمتر باشد و طبیب جاهل این معانی
را در نیابد و در غلط افتد **فصل چهارم در آنکه** نضج چگونه پدید اید
و اثر آن از کدام عضو پدید آید چنانکه در بیماری علت دم زدن عسر اثر
از نفث جوید و در بیماری روده در حال ثفل نگاه کند و در مرض
جگر در حال بول و در دماغ چون زکام و سرسام از رطوبتها که از بینی
فرود اید و در مرض چشم از رمص و در تب در رسوب نگاه کند از
بهر آنکه ماده بیشتر عضوی بیشتر در رگها باشد و اگر با تب اماس
باشد اثر نضج هم در بول و هم در موضع و اماس باید جست و در بیماری
جگر و سپرز و معده و روده طبع خشک باشد و در تبها دهان خشک
و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام بینی خشک بود و در اماسها
در پیشها موضع آن سخت باشد و چیزی کمتر بالا اید **فصل پنجم در بیان**
فرق میان نضج ناقص و نضج تام هرگاه که در بیماریی سر چون زکام و سرسام
رطوبتی رقیق و شور باشد و آن بگردد آغاز نضج بود و اگر همه بدان رسید
نضج ناقص باشد و اگر قوام آن معتدل شود نضج تمام باشد و در
درد چشم اشک رقیق و رمص نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود

نقصی

نضجي ناقص بود واگر باز آيد ماندگي در مرض كند نضج تمام باشد ودر شتها
حال زرداب و ريم كه در حمت ستر هاي نفث برين قياس بود
ودر بول نشان سپيد ورقيق ولبعد از سپيدي اندك زرد وپس از سپيد
رقيق تيره شود ودر سوب كنند وبرنگ ناري شود وهمه آغاز نضج باشد
واگر بر سر آب پاره مبان چنيري چون ابر سپيد پديد آيد نشان
نضج ناقص است واگر نضج ناقص بود بحران هم ناقص باشد وهموار
سبرد ونضج را پس افگنند وسبر ثفلها خشك تيره وگرمانه ونطولها وستر ثفلها
معتدل نضج را ياري دهد **فصل ششم** در بيان نشانها استيلا وخلاص
از بيماري علامت استيلا واميد خلاص از بيماري نه است اول
از قوت طبعي چون دلخفقان باشد كه نبض قوي باشد ودم زدن
طبعي ونفس فراخ وسخن گفتنها آسان بود وگر بر پهلو خسپد
وبر آن شكل بماند وبر پشت نخسبد ودر خسپيدن بجانب پاي نگردد
ودر شب بخواب رود واز خواب آسايش يابد ومضطرب نباشد
واگر برين حال باشد وقوت بود دو خلاص يابد دويم از حال
دماغ چون دماغ چنان بود كه حواس او بشتابند ونظر ادراك درست
وعقل وانديشه درست وشور ديدگي وصداع نيست دور آخر بيماريه
عطسه نشان درست دماغ بود سيوم از حالت شب بايد جست
اگر تب در همه تن يكسان دو موضع دل ومعده وراحت كمتر از جاهاي

دیگر بیمار باشد و لرزه در تب‌های مطبقه نشان بیرون آمدن ماده عفونت
باشد از بسیار حافظه اگر در روز بحران بود و بثره که در لب و بینی
زود پدید آید دیگر عقب حال هلاک نشان خیر باشد چهارم از حال سحنه
باید جست و انچنان باشد که روی بر حال خویش باشد و تغییر رنگ
روی و چشم و گرانی پلک چشم اگر بسبب فکر و استفراغ و
بیخوابی پدید آید باکی نبود و زود بحال باز آید و اگر بر خلاف این
باشد بد باشد پنجم از حال بحرانها جویند و انچنان بود که در روز
بحران سبک رعاف یا رطوبتی از بینی پدید آید و صداع زایل شود
یا در روز بحران از بیماری حاده یرقان پدید آید یا در بیماری عفونی
قی و اسهال در روز بحران کرمی بزرگ بیرون آید نشان دفع
طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر عذاب و بند مالیخولیا و سرسام را النسیان
بحران انتقال باشد و پدید آمدن نقب بحر در ذات الریه و خراجی
نزدیک سینه نشان انتقال و امیدواری باشد و کالمی خراج
ناصور برد دار زیدی ماله و اما کس خصیه سعال مزمن بدان زایل گردد
و داء الثعلب بدوالی زایل گردد و باشد که جرب و بهق و برص
بحران انتقال بود و از مرض قوی بدان خلاص یابد ششم
از حال نفث جویند و آن چنان باشد که از پس نفث رفتن رسید
نفثی با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ آن بزردی مایل و در آن برابر

علامت نضج ماده باشد و ذات الجنب ریم سپید که با وی شوریده
نباشد علامت نضجی بود خاصه که از پس آن تب زایل شود هفتم
از حال مشوش و هضم باید جست که شوریده هضم پدید آید
هشتم از حال استفراغ و اختلاف جوید که در بیماری صفراوی یا
گوش گران گردد علامت برآمدن ماده باشد بر سر و خشکی طبع
دارد و اسهال پدید آید گرانی گوش زایل گردد و درد و چشم با اسهال
صفرا بر طرف گردد و در استسقا با اسهال رطوبت زایل شود نهم
از حال بول جویند و بیان آن بود که اگر بول ترنجی باشد و در میان
آب غمامه باشد معلق و خطهای آن میل بزیر دارد نشان پستی
و ابتدای نضج دارد و چون قاروره ثفلی سفید و هموار علامت تمامی
نضج و رنگ نیکوی بول و رسوب نیک در تب و بیماری احشا
و اماس نشان نیک بود خاصه در بیماریهای دماغ **فصل هفتم** در
بیان علامتها که نشانهای ناچیزی باشد نشانهای ناپیدا
در بیماریها است و بقراط حکیم بر نشان گشته باشد عجایب در بعضی
جایهای مهلک و در بعضی هلاک و در بعضی جایها موجب خرابی
گوید دارد و در آن بود و نه موم حسد انگوید و اگر دون آن بر
باشد نه مردم دگای ردی گوید و بسیار تن نشانها بر بندگو در گردد
اول از سجده بگیرند دوان خارشت که چشم مدد و بهشود و به گردد

و بیشتری اشارتها
فرو شده است

دستی و شیر و گوشش بر سر کوه و بره گوش باز گردد و پوست پیشانی
کشیده و رنگ روی سبز باز رد یا سیاه و غباری بر روی پدید
آید و روشنی و تازگی رنگ نماند هر که نزدیک باشند سبب
آنست که روح تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده
دوم از احوال سر جوشند و آن چنان بود که قوت ضعیف باشد
و بیماری گرم و با صداع علامتها بر ظاهر شود و در پیشانی صداع
گرانی بود و بیمار جوان بود در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف
نشود و رطوبتی از گوشش و بینی با خراجی از پس گوشش پدید
آید بعد از شش روز بود رعاف نباشد و اگر صداع پدید آید روز
چهارم و پنجم ضعف شود و هفتم زایل گردد و اگر روز پنجم آغاز کند
روز چهاردهم زایل شود سیوم از احوال حاشتها جوشند چنانکه
اگر بیمار چیزی انشند و نشود و روشنی نخواهد و درد صداع نباشد
لیکن از مسالک لفته نشانی ضعیف روح نفسانی و باطل شدن
قوت حس بود و از دست پیش رومی آرد بر مثال آنکه
مگس گیرد یا پرزه از جامه چیند یا کاه از دیوار کند ردی
بود و اگر این حال پیوسته گردد و قوت ضعف باشد
مهلک بود و اگر چیزی بیند که قصد او میکند و از آن میترسد
از تشویش و سوخته بود درد ماغ و اگر در میان سپیدی بیند که برف

بروی بارد یا در میان برفتد علامت خلط خام باشد چهارم
از علامات چشم گویند چنانکه اگر چشم فراز کند سپیدی چشم پدید آید
و عادت او در بیداری چنین نباشد علامت ضعیف عضلهای چشم
باشد و یک چشم از دیگری خردتر شدن علامت باطل شدن قوت
بود سرخی چشم از ماده بسیار دماغ باشد اشک از چشم از ضعف قوت
باشد که دماغ است و بیرون آمدن چشم بزرگ بود و اگر چشم گشاده ماند چنانکه
اگر انگشت بوی نزدیک برند بر هم نزند قاتل باشد رمص خشک ردی بود و اگر
بر دیدن چیزی مثل خانه عنکبوت پدید آید و یکبار چشم اندر موت نزدیک
باشد چشم فراخ باز کردن و هنگام خفتن قاتل بود چنانکه سیاه
علامت قی باشد و تشنج لرزان مفاصل و زرد از صفرا و هرگاه در زیر
چشم بره سپید مقدار عدسی پدید آید پس از ده روز بیشتر بسی
از گرسنه هلاک شود پنجم از احوال بینی گویند و اگر بینی کج شود یا باریک شود

یا بهن

علامت تشنج باشد هرگاه بیمار گوید که بوی عسل یا بوی گل شکفته
و بوی زعفران و مانند آن می‌یابم ردی باشد و اگر زرداب از بینی گشاده شود
موت نزدیک بود و اگر ابدا روی عطسه آرد عطسه نیاید علامت باطل
شدن قوت حس باشد و هلاک نزدیک بود و اگر بینی باک کند
بی سببی ردی بود **ششم** از احوال گوش گویند نرمه گوش خشک
شدن و باز گشتن ردی بود درد گوش در تب حاد قاتل باشد

بیلا

واگر ریشش کبر و وریم پدید امید بد بد اید و درد گوشش پیران مهلکست
که ریشش گردد و وریم اید امید بد بد اید اما چون بسبب قوت
حس بیش ازانکه ریشش گردد هلاک شود هفتم از احوال دندان
معلوم نمایند چنانکه بدسم زدن پیرسان انکه کسی چیزی خورد مذموم
بود بر هم سودن دندان و صرصیران روی پیشه علامت تشنج فک
و علامت دیوانگی باشد واگر از پیش نواکی پدید اید قاتل بود
از جهت بر دندان نشان ماده غلیظ و افراط حرارت خاصه در تب
حاده هر ساعت و انهاز انها پاک کردن بی انکه عادت او باشد و سبز
شدن دندان ردی بود هشتم از احوال دهان و زبان چون بشد خشکی
دهان و زبان و بی اب دهان ردی باشد زبان اگر اول درشت
گردد و پس خشک شود و پس تپهاش سیاه گردد قاتل باشد
گشاده ماندن دهان از سقوط قوت بود گشاده دهان چیدن در بیماری
حاده علامت سقوط قوت بود و اگر بسیار کنده باشد مهلک بود طپیدن
لب علامت خشکی بود و اگر در بیماری حاده برزبان تیره سیاه مقدار
نخودی برآید و بسیار صبرهای سبز از او گشته نشان است که در مجاری
غذا البثرات بسیار است و نزدیکی هلاک باشد نهم از رسم معده
باید جست چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه به تواتر اسهال ردی بود و علامت
تشنج فم معده باشد گزرش معده و گرمی ان طپیدن فم معده در تب

ردی بود **دهم** از احوال حلق و مری گویند و در بیماری حاده خناق
بود که فرو بردن نتوان کردن و چیزی بحلق نارفتن مذموم بود و آب بدان
نارفتن و بخایت بینی آمدن هم مذموم باشد و اگر اماس خناق از اندرون
بود و بر ظاهر تن و حلق و سینه خراجی تولد کند و بعضی رم بیاید و در خناق
ساکن بود علامت نزدیکی هلاک بود و اگر بعضی رم آید امیدوار باشد
یازدهم از دم زدن گویند چنانکه تواتر دم زدن از حرارت عظیم
با فزا باشد و در بیماری حاده دم زدن ببرد و منقطع علامت البنی
بود در عضله دم زدن کند دلشان عفونت باشد و در بیماری حاده
در لغزا اگر دم زدن ضعیف و متواتر و شکم منتفخ گردد و گاه نفس بزرگ
تنفس بعد ابراد وقت هلاک نزدیک بود **دوازدهم** از
خواب و بیداری گویند خواب روز و بیداری شب مذموم بود خاصه
آنکه مخالف طبعی بود و بجوانی شد و روز و شب خشکی دماغ باشد ردی
و مذموم بود عنودن بسیار نشان ضعیف مرون بیدار شود صداع با الم
در عضوی دیگر شود و بیدار شدن دشوار باشد علامت بیماری صعب
و عجیب طبیعت بود **سیزدهم** از هیئت خفتن گویند هر شکلی عادت
تندرستی نباشد مذموم بود خاصه اگر بر پهلو خسبید و بی اراده پشت
افکند و در بستر نشیب فرود آید و پای و اطراف برهنه کردن و از هر
جانب انداختن نیز علامت رنجی عظیم باشد در بطن و اگر بیمار فربه بود
اعلامت

و اندامهای او را لاغر کند نپذیرد رشتی سست شدن عادت لیکن
باشد سلیم تر بود و باز ایشان بیمار به لبنشلی اضمار فرق نیست
میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط قوت یا از غلبه اخلاط باشد
و در احشا و بر شکم خفی لیکن ان اختلاط عقل با علامت درد شکم باشد
چهاردهم از احوال پوست چون بیند چنانکه اگر بکشند در وی جای بر رود
علامت بسیاری رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و بخار گرم از پوست
علامت باطل شدن حرارت غریزی باشد و رفتن بخار گرم
از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و آن بخار
گرم از حرارت غریبه میخیزد و بر فوا بستد و پانزدهم از پهلو و عضلات
شکم چون بیند گویند نحافت عضلهای شکم از ضعف و خشکی آخشک — نحافت
و کمتر گوارد دیدن طعام باشد و سبب نحافت هضم بالقصر بود چنانکه
استطلاق باشد بود مذموم باشد شکم بار گرفتن و هضم بر پا استطلاق
علامت نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر بشره بهم در یک او شرع بر برابر
نبیند دیگر پهلو بچسبیده شود و یک جانب برخاسته مذموم باشد و از — طرنجیده
عضله شکم برابر نه از چیدن بادها و پوست شکم خشک باشد علامت
اماس احشا بود شانزدهم از احوال زنان چون بیند زنبا خورد که
در حوالی شکم و بستانها و آنچه در حوالی ساعد و سیدگاه او دیده شود
سپید شود مذموم بود هفدهم از احوال مقعد چون بیند چنانکه اگر ۸

بیرون اید و سر راه باز کرد دلیل انکه بیمار را سرمش بود و علامت
سقوط قوت بود **نوزدهم** انکه از نصف وحصه بر دو منقلص نشوند
در بیماری حاده از وردی صعب یا باطل شدن از حرارت غریزی باشد
نرم شدن حصیه در بیماری حاده و اماسیدن مذموم باشد اصلام در اول
مرض و دلیل درازی بود و در اخر نافع بود بیرون امدن از جسم در تب
حاده مذموم بود **بیستم** از احوال اطراف چون سرد گشتن اگر بیماران
دیدنت و پای اماس احت وضعف حرارت غریزی با مقدمه غشی
باشد و مهلک بود کبودی اطراف و ناخنان ایشان نزدیک مرگ
بست و سبزی و بنفشی قوی تر و اگر با انحلال علامت نیک بود بید
اید و اطراف بتفتد و بیمار خلاص یابد بر نورسش بوست اطراف
و دورون سرد شدن مرگ باشد گز از ابتربان و شب مقدمه موت بود ابربان
بستم از احوال روده چون بند دارد سخت در اخشا و تب گرم علامت درد
اماس باخراج یا حرارتی با فراط بود و حاکن شدن و مداومت سبب
معلوم شد گرم باشد **لب کیم** احوال اواز و سخن مریض چون بند هذیان ابربان
از اختلاط عقل باشد یا از ضعف از ضعف قوت بود و خاموشی
و هیچ سخن و هیچ نگفتن نا گفتن مذموم است با علامت وسواس یا از سستی
عقل یا افت دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل
بود و سخن بسیار گفتن از حرارت و افت دماغ باشد نام مرده

داد از دادن بمرده از مرگ نرسیدن و سوختن ماده باشد همچنان
و حرکت سرد اطراف و بینی و دیگر اندامها ساکن مهلک بود نبذ
دویم از گرسنگی و تشنگی چو بیند باطل شدن اشتها در بیماری مزمن هر دو
باشد و در بیماری حاده سلیم بود هر گاه در تبهای محرقه تشنگی ساکن شود
علامت باطل شدن قوت طبیعی و تف بی لبو خاصه اگر زبان و دندانها
سیاه شود نبذ و سیوم از حرکت بیماری چو بیند بیقراری با اختلاط
عقل علامت برامدن بخارهای بد باشد بسوی دماغ لرزیدن دست
و پای و سکسه سبب بحران نباشد از سستی عضلها و سقوط قوت باشد
بر جستن بیمار و در کس او بجنس از بخار خلطه سوخته و اختلاط عقل بود
بر خاستن و نشستن هر ساعت نشان اماس الت دم زدن
باشد و اگر خفته نمی تواند دم نتواند زد و هر ساعت اندام باز بد
دهان باز کشیدن که تمطی و تثاوب گویند علامت فضله بود ان
اگر طبیعت ان فضله را دفع نکند نبذ چهارم از احوال اماسها
چو بیند هر گاه در تب حاده در اطراف و بغل در ان اماس
پدید اید مذموم باشد و اگر اول اماس باشد پس تب
اید مذموم باشد و اماس پس گوشت اگر پخته شود به باشد و اگر
پخته شود معرف زبان بهر بود که گاهی مهلک بود همه ... را ... اگه باید
زرد به بود مگر باز بیرون اید که امید ... سلامت باشد

سبب پنجم از رشتها چون بیند داد که بر تن بیمار رشتها پهن باشد و رنگ
آن سبزه سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانو مریض بثره
مقدار دانه انگور سیاه پدید آید و گرد آن سرخ شود زود هلاک گردد
و در پشت حالت بثره مقدار دانه کاورس ظاهر شود بد باشد بثره سیاه
مقدار نخود در پشت حالت هم باشد و بیمار در روز دوم هلاک شود
و اگر بزرگ گردن بثره چند دانه بقدر سر انجیر پدید آید روز ششم
هلاک گردد و اگر در پشت گرم سر انگشتان آماس سیاه مقدار دانه
انگور با درد صعب بود روز چهارم هلاک شود و اگر باران سبات و
گرانی و خشکی طبع بود بعلت سرسام میرد سبب ششم از احوال
یرقان چون بیند در پشت حادثه پیش از هفتم یرقان شود بد باشد
و اگر بعد از یرقان اسهال افتد بد نباشد و اگر لکک ناف در پهلو
از آن بر جوشد بد بود و اگر تن بدان اسهال پاک شود و با عرق کند
و خفقی شود امیدوار باید بود و سختی جگر در یرقان بد باشد با سفال
[illegible] سبب هفتم از احوال ناقص چون بیند ناقص اگر معاودت بسیار
کند و تب انوبت صعب بود و نوبت قوی نباشد مهلک بود و اگر
نوبت بود و سبب ناقص شب سینه نشود بد باشد و اسهال
باید بد باشد و اگر اسهال نشود علامت آنست که ماده متحرک و
[illegible] و اگر یکبار ناقص شود و بر اثر آن عرق شامل کند و خفت

شود نیک باشد بحث هشتم در احوال عرق باید جست بسیاری

عرق از یک عضو علامت بسیاری ماده بود دران عضو و اگر بیمار بران

پهلو که تکیه کرده عرق نکند یا کمتر کند چون بران جانب تکیه دارد هشتم

مسام ان گرفته باشد عرق بسیار در خواب نشان بسیاری ان بود

که غذا از مایه ان بیش میخورد که طبع او بردارد و اگر بسیار نخورد نشان

حاجتمندی بود باستفراغ و عرق بسبب تری هوا و بسیاری بارانها

بیشتر باشد و در اول مرض عرق علامت خلط و عاجزی از هضم باشد

قشعریره بعد از عرق بد بود نشان بر انگیختن خلط باشد و در تن عرق

سرد و رقیق از ماده باشد و عرق عرق تر اگر از همه تن باشد و

جز از سرد کردن بود بد باشد و سرد بدتر باشد و علامت غشی

و اگر عرق سرد شب گرم قوی باشد نزدیک امدن مرگ بود

و عرق بسیار که تب بدان منقطع نشود و بیمار از ان راحت نیابد

از بسیاری ماده و ضعیف قوت و درازی مرض باشد بحث نهم

نشان بد و نیک از رعاف چون رعاف اندک [illegible]

رعاف سیاه و پراکنده که بر سبیل ترشح اید علامت طاعون باشد

در دماغ رعاف زرد و سبز از صفرای سوخته باشد و سورانیدن

ان بود دماغ را و رعاف نیک ان باشد که از جانب اید که [illegible]

دران جانب است و انچه از جانب دیگر اید بدان نیک نباشد بحران ان رعاف

و المقال

در بیماری حاده نیک باشد **ششم** نشان بد و نیک از ثفل چون بیند
ثفل سیاه و سبز و گنده و چرب در بیماری حاده قاتل باشد ثفل
زرد در اول بیماری از صفرا است و بیرون آمدن نیک بود و اگر پس از
ثفل صفراوی راحت نباید اخلاط همه صفراوی شده نشان سقوط قوت
باشد ثفل زرد که در وی کفی شود و کثرت آن با ریب بود زرد آب
جگر باشد و اگر در ثفل چیزی بیند چون پوست ترمس مهلک
بود در همه بیماریها و اگر چیزی بیند چون گوشت و پاره در ثفل علامت
ریشی زده بود و عفونت و ثفل سوداوی از پس بیماری دراز
بعد از اسهالی کهن هلاک کننده باشد رنگ مختلف بر از روز
بحران و روز خوردن دارو سودمند بود **باب دویم از احوال** بول چون بیند
هرگاه بول گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز ببرد علامت
غلیظی ماده و درازی بیماری باشد سپیدی و رقیقی بول در مرض
حاده از عجز طبیعت یا علامت یا انتقال ماده از مجری بول اگر
بجانب دماغ بر آید سرسام تولد شد و اگر بجانب احشا میل کند
اماس تولد کند و در اسافل اسهال استسقا خراجی کند و بول رقیق خراجی
و سپید که دشوار بیرون آید از ضعف قوت طبیعت باشد و
بول ... رقیق و غلیظ شنود و تیره شود و بران تیرگی بماند
بیماری حاد علامت تشنج و هلاک باشد و اگر بول سیاه و رقیق

باشد و بسیار طعام آرزو کنند نشان مرکب باشد و اگر بول سرخ
و رقیق بود علامت تب باشد و بزودی بحران بود و اگر نشان
بد باشد دلیل بزودی مرگ باشد بول زنگاری که در روی یا رسوب
باشد و علامت تخلی و ضرر باشد نشانست درد با حدت حرارت
باشد اما با قوت زنگاری شنود و باز گرفتن بول در تبها که با درد سر بود و
عرق بسیار کنند علامت گذر رشتن باشد قطره بول در تبها از سستی
علامت ضعف و ضعف طبیعت باشد و اگر در تب محرقه بود
افتد در دماغ باشد سبب دوم نشان نیک و بد از قی گویند
قی که با صفرا و بلغم آمیخته باشد نیک نشت و قی صفراوی صرف
و بلغم صرف بد باشد از بهر آنکه صفراوی علامت مزاج گرم و بلغم
علامت سوء مزاج سرد باشد هر وقت که مخالف رنگ معتاد
بود سپید یا زرد به بلغم آمیخته و رنگ کتابی باشد و همه معتاد
نیست که قی بود و بدتر آنچه سبز زنگاری است و سیاه سبب سوم
از احوال نفث گویند نفث تنگ است که بسرفه اندکی برآید
و خلط صرف نباشد و با آب و آن آمیخته باشد و اندکی بزرد قیا
زند برآمدن نفث صرف همچون قی صرف بد باشد نفث سرخ
و زرد و سخت و آنچه با سرفه بسیار رو نفث سبز و کفک ناک
و سیاه همه بد باشد ~~نفث که سرخ و زرد~~ و هر نفث که در سینه بدان زائل

نشنود بد باشد خاصه سیاه نفث اندک و بر آمدن بد شود ار
در علت سل بسیار بد باشد علامت ضعف قوت و خامی
ماده و زوال باشد در نفث انتصاب نفث نابودن و سل اما سل
بود در التهاب دم زدن و دلیل ضعف قوت نفث ریم در طوبت
صفراوی غرامت عجز طبعت بود هرگاه در ذات الریه در اول هاچهارم
نفث ریم باشد روز چهارم بکشد و اگر علامت نیک باشد ممکن
بشد که تا هفتم یا بستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف بود در سیم
و یا روز سیم بکشد علته ذات الجنب در پیری بد باشد علت ذات
الصدر در جوانی بد باشد تپ محرقه رطوبت اصلی سلا بگذارد باز
بستان نفث در علت سل نشان ضعف قوت و نزدیکی مرگ
باشد و اگر ریم در سینه باند نشش را بسوزد و دف دان بدل
باز دهد و بکشد و این حکایت بقراط کرده در مجربات خود

انتقال

بیست و چهارم از انتقالات بیماریها جوینده حکما اگر قراطیس
لیثرغس گردد ماده گرم بتحلیل دفع شده و ماده غیر مانع
و اگر بار عشه اختلاط عقل پدید آید ماده عشه از رگها بعصبها
انتقال کرده و مضرت آن بدماغ باز دهد و یک بیماری دو گردد

فصل بیست و ششم در دلالت اتفاق مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال
بیماریها جوینده هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار و مخالف مزاج عمر

وسال و فصل باشد و هر بیمار که پرهیزد و علاج ثواب درو بی اثر کنند
بد باشد و هرگاه بیماری زایل شود و باز قوی‌تر پدید آید بد باشد
و اگر مرض زایل شود و در عضو شریف پدید آید بد بود و صداع قوی
و بایب علامت آماس دماغ بود و اگر علامت ضعف پدید آید
بد باشد و اگر بیمار جوان بود روز بستم معافی یابد سرسام با صداع
و گرانی سر و گز از وی زنگاری نزدیک موت بود از بهر آنکه صفرا
ماده را بسوزاند و غشا را خشک کند و قی زنگاری اگر دوازبس
قی سبز روز مهلت دهد؛ در حال بکشد و ذات الجنب هرگاه ذات
الریه گردد علامت بسیاری ماده باشد و اگر در ذات الجنب جابجا
علت سیاه گردد مرگ نزدیک بود بخصوص از روز هفتم در ذات
الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد و در علت سل و اسهال
و اختلاط عقل و درد سر و موی ریختن و زبان کافتن در این مرض علامت
نزدیک آمدن مرگ بود عرق بسیار نشان گداز نفس و تحلیل
تری‌ها بود خفقان و غشی بسیار بی‌سببی مقدمه موت فجأت
بود استسقا با تب پس از بیماری حاده بد باشد از بهر آنکه علاج
تب و استسقا را ضد یکدیگر بود و استسقا با سرفه بد بود استسقا
با اسهال صفراوی بد بشر از بهر آنکه بسبب اسهال ضرر استسقا
محکم شود فواق و قی و خروج بد باشد خروج با ابلک و بس با نقطه

در روز هضم بکشد و اگر نیت وا ود ار بول شود ا بینه سلامت باشد
مغص و فی و اختلاط عقل هم باشد مهلک بود و قصی اسهال خلطها
گوناگون آید یا عرق برآمدن در بستر و زنگ هر اندام دیگر باشد
علامت خلط بد بود اسهال سبز گشتن و ماده پدا ریش پاک شدن
قادر بول و دماغ رسد و بکشد اختلاج شراسیف و
اضطراب حرکت چشم خاصه در تب بد باشد پدید آمدن خفقان
ناگاه در تب با آماس طبع مقدمه موت بود سرد شدن ظاهر
تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تب لازم کشنده بود بول
صفراوی که اول سپید تیره باشد و با کف و بادان خونی سیاه
و از پس آید بد بود دلشان غلبه حرارت و جوشیدن ماده و تحلیل
باشد فصل نهم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی‌تر بود و اعضا
هر کدام اندام بیشتر باشد و دلالت چشم بسیار قوی بود بر انواع
حرارت بتخصیص در یرقان حرارت جگر از رو معلوم شود و سبب
گوشت زبان آنست که در وی رگ و گوشت متخلخل است مادها در آن
زود نفوذ کند و سپیدی و میل سردی معده و سردی جگر است
ارشاد بسیاری رطوبت در سر و خشکی و درشتی زبان بر سرخی
علامت اماس خونی در معده یا در دماغ و زردی زبان و سبزی
دلیل بر زبان دبیل مرغ بست علامت خواب اگر باران و برف

وسرما بیند نشان غلبهٔ رطوبت بود و اگر آتشها و گرمی و چیز زرد
بیند نشان غلبهٔ صفرا و سرخیها علامت غلبهٔ خون بود و خرابی و تاریکی
و دود و چیزهای سیاه نشان غلبهٔ سودا بود **فصل دهم** در بیان
حالها که در تن پدید آید که بر اثر آن بیماری خواهد آمد سرگرانی دایم و
کابوس هم بسیار سبب از صرع و سکته اختلاج همه اندامها هم
کنند از تشنج و سکته اختلاج یک چشم و نیمه روی منذر لقوه
است خدر و کندی حاستها هم کنند باشند بفالج اشک بسیار
و سرخی چشم و روی کراهیت روشنائی هم کنند سرسام ناخوشی
دل و بی سببی و غم بی موجبی مقدمهٔ مالیخولیا بود روی سرخ و تیره
همیشه مقدمهٔ جذام باشد گرانی همه تن و امتلاء رگها هم کنند باشند
سکته چشم و روی و اطراف تشنج مقدمهٔ استسقا باشد بول و براز
کنده هم کنند تبها زعفرانی بود درد سر و شقیقه دایم هم کنده
باشد نیز دل آب در چشم نقطهٔ سیاه و خطهای سیاه و دود
و ضبابها پیش چشم پیوسته دیدن مقدمهٔ نزول بود هرگاه در جای
پشت حس گرانی یابد و عادت معهود در بول برود علامت
افتی باشد در گرده خارش پیوسته در مقعد که سبب کرم نبود
مقدمهٔ بواسیر باشد حس گرانی در پهلو راست علامت آماس باشد
در جگر براز سپید هم کنند باشد به یرقان براز زرد و سوزان هم

بفالج

نزول

بلغم

باشد بسیح و ملل و بثرات بسیار مقدمه خراج و سلوه و دبیله باشد
ثوبار بسیار مقدمه برص بود و بهق سپید مقدمه برص سپید باشد
سقوط شهوت ترحی و تشنج در امعاء و درد اطراف مقدمه قولنج بود
پیچیدن ناف و درد پشت هر دو با یکدیگر دایم باشند و بیداری
مسهل و عسر آن دفع نشود مقدمه استسقا طبلی باشد گند شدن
حاسها و خدر شدن موضعی از تن بهم نشستن باشد بجراحی در آن
موضع **فصل یازدهم** در بیان بیماریها که به بیماری دیگر زایل شود و معرفت
را نقرس و دوالی و داء الفیل و داء الحیه پدید آید از صرع خلاص
یابد از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند اصلعی و داء الثعلب
و دوالی زایل شود درد چشم مزمن باسهال صفرا زایل گردد
باسهال صفرا اگر مزمن نباشد زایل گردد صداع صعب دیر
پاید بسیلان ریم از گوش زایل شود و باز بسبب اسهال مزمن
هر نوع علتی که باشد نفی زایل شود و یا بحرانها بعرق مدنی زایل درد
جگر بسبب آن باد غلیظ نشود به تب گرم زایل گشت درد سرین
و کلیه در حسم بسیلان خون مقعد زایل شود و نقرس بلغمی و درد
مفاصل و دوالی به تب حاده زایل شود و گرفتارش و درد
سوداوی به تب ربع تشنج امتلائی به تب حاده گشاده شود
بهای جا که گشاده شود و بیماریهای حاده و تبهای محرقه بحران

برقان زایل شود فواق امتلائی بحرکت عطسه زایل گردد کی
زانکه طعام در معده او ترش شود علت ورث الحبث نباشد
جهت آنکه در معده طعام ترش نشود صفرا تولد کند و ورث الحبث
از مادهٔ صفراوی بود **باب شانزدهم** در بیان بحران و آن هشت
فصل است **فصل اول** در حد و اسم آنکه بحران چیست بحران در لغت
یونان لفظیست کنایه از متوجه شدن خصمی بر خصمی دیگر که
چگونه دست یابد که بوقت فرصت کار خویش بکند و مهلت
ندهند و طبیعت با ماده بیماری بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند
تا ماده نضج گردد و طبیعت دست یابد در حال علامت قوت
پیدا گردد و بحران نیک پدید آید تا طبیعت عاجز آید و ماده مرض
مستولی گردد دلیل آن عاجزی طبیعت ظاهر گردد پس معلوم
شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی بهتر یا بدتر بیشتر
فصل دویم در بیان بحران و آن بر شش نوعست اول آنکه طبیعت
یکبار مرض را دفع کند این بحران را نیک تمام گویند دویم آنکه طبیعت
یکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماری حاده
باشد سیوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می براند و دفع می
کند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود
و ماده غالب میشود تا بعد از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک

شود

ایضا

مشبود انتهو و حول و کاهش گویند پنجم بحران مرکب باشد و اخر مسئله

بود و این چنان است که نخست بحرانی کند سره لکن ناقص باشد و [illegible]

تمام کند اینهم از جمله بحران نیک بودن ششم آنکه بحران مرکب باشد و بحرانی

بد کند و ناقص و فوت مریض ضعف مشبود تا اخر [illegible] کرده بموت

انجامد و این هم از جمله بحران ناقص بود و در بحران ناقص اضطراب

و صعوبت کمتر بود و بسیار باشد که ماده را از اعضاء [illegible] دفع کنند

و از اعضاء دیگر و اطراف نتوانند کرد و آنرا بحران اسهال گویند و مثال

این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و ناحیت با دشمن گذارد و بحران

انتقال بسیار باشد بعضی نیک باشد چون برقان و کرد و خوبادیش و آنچه

باشد اما بسیار خراج و دبیله و طاعون و نمله و آبله و حمره و خناق و مرض

و دار الفیل و دوالی و لقوه و درد و لیست و درد زانو دارد چه بیماری در این علتها

زایل شود و لیکن مدتی در این علتها بماند **فصل سیوم در** بیان بحران نیک

و بد بباید دانست که بیماران را ابتدا است در آنکه شدن که وقت تزاید

گویند و بغایت رسیدن و آنرا وقت انتها گویند و نقصان

گرفتن است و آنرا وقت انحطاط گویند و بحران تمام جز در وقت انتها

نباشد و هرگاه سرعت در وقت ابتدا و هم در وقت انتها باشد و هرگز در

وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرکب و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد

هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد اگر نیک بود ناقص باشد

بیمارها [illegible]

انتها باشد و هرگز در وقت انحطاط

بیمار از دوران بحران بد حال باشد وانچه در وقت انتها باشد تمام باشد
بیمار بسیار از خطر بیرون اید تا یکبار مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز اید
و بیمار هلاک شود و در هر بحران که در روز بحران شود امیدوار باشد و در جمیع
بیشتر از ان افتد لیکن ان ماده بسیار افتد **فصل چهارم در بیان** روزهای
بحران روز چهارم هرگاه بحران خواهد بود با اندازه پس زودتر بحران
کند اگر حرکت بحران پدید اید روز هفتم و روز یازدهم هم علامت
بحران نیک باشد و هم هفتم سبب است که در بیماریهای با سلامت
بحران در وقت خویش باشد و هرگاه که روز سه بحران توقع نیک
کنند علامت پدید شد بسیار بد بود و باید دانست که روزگار بحار
بعضی روزها روزهای بحران باشند اینها را باحوری گویند و بعضی روز
خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود و این ایام را انذار گویند و بعضی
روزها در میان این روزها باشد و خبر نیز دهد این ایام واقع در وسط گویند
و دیگر اینها حرکت قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم پس هر روز که
بیشتر باشد بتدریج قوت بحران ضعیف تر شود و تا [illegible] حاصل
این سخن است که بحران ضعیف و قوی تا روز بیستم باشد وانچه از پس
بیستم باشد اهسته باشد بقراط بعد از چهل روز هیچ روز را از بحران
نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم را که
قوت بحرانهای مزمنه تا صد و بیست روز باشد و این معیار بود و خطا [illegible]

و باید دانست که بعضی بحرانها در روز چهارم باشد و بعضی در هفت روز و بعضی
در شش روز و قوت بحران چهارگانی ثالث روز تمام‌تر باشد پس از
ششم ضعیف‌تر باشد و از جمله روزهای ضعیف‌ترین باشد و قوت بحران نقص
تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بیشتی تا صد و شصت
روز بود و بالا از پس هفت ماه یا بعد از هفت سال یا پس از چهارده سال
یا بعد از بیست و یک سال و بحران همه بیماریهای حاده بیشتر در روز طاق
باشد و بدین سبب بحران شب عب روز یازدهم بیشتر از چهاردهم
چشم دارند و در بیشتر مرضها روز تبها هم چون عددهای بحران باشند مثلاً
ثالث در غب که همچون هفت روز نوبت محرقه بود و در بیماریها مزمنه
عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلاً در تب
ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت غب باشد در روزهای
خرد شدن از بدان بیمار بسیار مزمنه بیشتر تقدیم و تاخیر افتند همچنانکه در بحران
بیماری حاده چنانکه یاد کرده آمد و در روزها جمله بحران در آن بی وقت افتند
از ایام بواقعه و واسطه گویند در آن روز هفدهم است و پنجم و ششم و نهم
و سیزدهم اما اگر بحران روز چهاردهم نخواهد بود در روز سیوم امید تا روز
پنجم و بحران روز ششم که از وقت خویش بگردد و روز هشتم و یازدهم بیشتر شود
بحران از ایام واقعه در روز ... روز نهم قوی‌تر است پس پنجم و در روز سیوم
پس سیزدهم ضعیف است و روز ششم اگر بحران کند بد بود و هر گاه

[illegible]

در بهاری حاده روز ششم اثر نضج پدید اید بحران روز سیوم باشد

واگر اعراض سهلتر باشد روز پنجم واگر روز ابتدا چهارم باشد دلیل آن

نماید بحران روز ششم باشد واگر روز ابتدا هفتم بود بحران در یازدهم

یا در چهاردهم باشد واگر روز یازدهم نوبت زودتر اید ذنب گرم

شود و اثر نضج پدید اید بحران در چهاردهم باشد واگر نضج در چهاردهم

پدید اید بحران در هفدهم یا بیستم باشد یا بیست یکم و بیستم در

بیستم باشد فصل پنجم در بیان ایام انذار ایام انذار ایامی بود که اثر و

دست یابد یا حال مرض یا اثری از عجز طبیعت و نیز ابتدا بیماری پدید اید همچون

دو لشکر مخالف که جنگ کنند نعره و غبار خیزد پس ظفر هر یک ظاهر

گردد و در ایام انذار بسبب سعی طبیعت یا حال بیماری اثر پدید اید چون عرق

و درد سر و خیالات پیش چشم و نفس تنگ میشود و گرمی و اضطراب

پدید اید یا مانند این حالی و تمامی آن روز بحران باشد مثلا روزهائیکه

در میان او فتند چون یکم که ابتدا چهارم کنند و چون سیوم که انذار

هر روز پنجم کند و اگر نشانها که روز سیوم پدید اید باشد بحران در

ششم او فتند و چون روز پنجم که انذار هر روز ششم کند و اگر علامت

روز پنجم بد باشد بحران آن روز ششم کند و اگر پس از روز انذار آن

علامتها باشد نشان گرمی و حرکت مرض بود فصل ششم در بیان

بحران روزهای بحران سه وجه است چهارم ... هفتم ...

بچهل روز دوازده بحران چهاری افتد یا بشش بحران هفتی و هر سه این
دورها بیکدیگر پیوسته بود بدو وجه یکی اتصالی و دیگر انفصالی و اتصال چنین بود
که یک روز در میان دیگر روز مشترک بود یعنی یک نیمه روز از حساب روز
نخستین باشد و دیگر نیمه از حساب روز دوم و چون روز چهارم
آغاز دور دوم باشد آخر ای روز هفتم باشد از بهر آنکه چون روز
آغاز را با روزهای دور دوم بیماری روز چهارم که تمامست دور دوم
روز هفتم باشد و دور سیوم از دور دوم منفصل باشد یعنی پیوستگی
آن بدور دوم نیز دوری و سیوم بر دوری مشترک باشد در روز هفتم میان
دور دوم و سیوم مشترک نباشد پس سبب بحران سیوم در
دور چهارمی روز یازدهم پیوستگی انفصالی نیز بگوییم و پیوستگی
دور چهارم بدور سیوم اتصالی باشد در روز یازدهم میان هر دو
مشترک پس سبب بحران در چهاردهم افتد از بهر آنکه روز چهاردهم
روز چهارم باشد از چهاردهم و اگر انفصالی باشد بحران در بیستم از بهر آنکه
روز چهارم از دور هفدهم روز بیستم باشد و اگر انفصال باشد بحران
در بیست و یکم افتد و دور هفتم بدور ششم انفصال باشد و بحران در
بیست و چهارم افتد و دور هشتم بدور هفتم اتصالی و بحران در بیست
و هفتم و دور نهم از بیست و هفتم تا سی و یکم انفصالی باشد و دور دهم
از بیست و یکم تا سی و هفتم اتصال باشد و دور دوازدهم از سی و هفتم

تا چهلم اتصالی باشد اما بحران هفتی متوسطش روز دویم بود و بحرانین
انفصالی بود و مرض نیز بسبب بحران اول روز هفتم باشد و بحران دویم
روز چهاردهم و هفت سیوم بیست و دویم متصل باشد بحران
روز بیستم بکند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دور دویم
و سیوم مرض بسبب در هر بیست روز سه دور افتد دور اول و دویم
منفصل و سیوم با دویم متصل تا تمامتر چهل روز و از چهل روز تا شصت
و تا هشتاد و تا صد و بیست و بحران چهاری تا روز بیستم قوی باشد
پس ضعیف شود و از جمله روزهای انداز باشد و بحران هفتی
تا چهل روز قوی بود پس ضعیف و قوت بحران سبعی تا صد
و بیست روز باشد پس از صد و بیست روز بحران تا هفت
و هفت سال و چهارده سال یا بعد از بیست و یک سال بحران
به بیماریهای حاده در روزهای طاق بود و بیشینه بحران تب غب
روز پانزدهم از آن جهت دارد مثلا هفت دور غب چون با هفت
تب محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماده و سال چون
روز مرض حاده بود و صاحبه از تب ربع هفت ماه چون هفت سال تب
غب باشد و در بحران بیمار بیست مرض نقد بیم و تا چیز اتفاق
همچنانکه در بحران بیماریهای حاده بباید دانست که حرکت بحرانها
بر حرکت و حرکت گردش ماه قسمت کنند چنانکه اگر بیماری که روید

منقسم شود

متغیر شود و حرکت وی و اثرش ماه منسوب کنند بدین عالم نزدیک
تر است از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنان شد که هرگاه از نقطه
اجتماع چهل و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری
پدید آید و چهل و پنج درجه نیمه تربیع بود و جمله فلک را سیصد و شصت
درجه قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت یک فلک باشد
و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه چهار یک فلک بود و صد و سی
و پنج درجه تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد
و نیمه فلک باشد و برابر نقطه اجتماع باشد و نیمه تربیع روز چهارم
باشد اثران قوی نباشد و تربیع روز هفتم باشد و اثران قوی‌تر
بود و تربیع و نیمه و تربیع روز یازدهم باشد و اثران ضعیف از اثر
روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثران قوی‌تر از روز هفتم باشد
و روز هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد
و شکل در وی او از نقطه مقابله نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع
تربیع و نیمه تربیع و روز بیست و یکم از نقطه مقابله نود درجه دور باشد
و روز بیست و چهارم از نقطه مقابله صد و سی و پنج درجه دور
شود و هر چهار روز که ماه بدین جایها میرسد و این شکل‌ها پدید آید
همه کارها که بحرکت ماه منسوب است اثری در تغیری پدید آید و اگر
ماه درین روزها که بدین جایها ستاره بد بود و بجای نیک باشد.

اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر ستاره نحس پیوسته یا بجایگاه
نیک نباشد اثرها که پدید آید بد باشد و از جمله آنکه بیماری حادث
از جمله کارهائیست که زود بگذرد گفته اند که هرگاه ماه ازین نقطه که در
ابتدای بیماری بجه بود بدرجات همه تربیع در جانب تربیع بدرجات
مقابله دو گرم شود به اندازه آن تغیری در مریض پدید آید و اگر بیماری
گرم باشد بحران در همه تربیع کند و اگر آهسته تر باشد در تربیع یا در
مقابله کند وجه دیگر نیست آنکه گردش ماه در فلک بروج در بیست
و نه روز و یک روزی تمام شود و درین مدت بدان نقطه باز رسد
که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع ازین مدت بیفکنند
بیست و شش روز و نیم بماند و ایام اجتماع دو روز و نیم و یک روز بیست
و ماه درین ایام در نور آفتاب ناپدید شود و از مدت بیست و شش روز
و نیم را که ماه پیدا باشد و هشت و نه روز و یک روزی که مدت گردش
ماه است در فلک بروج هفته بهفته قسمت کنند هفته مدت گردش
ماه در فلک بروج دراز تر از پیدا بودن ماه باشد و چون مدت شمار پیدا
بودن ماه بچهار هفته قسمت کنند هر هفته شش روز و نیم و هشت یک
روزی باشد و سه هفته بیست روز بود و هشت یک کم و ازینست چنین گفته
اند بحران بر روز بیستم اولیتر ازان بود که بر روز بیست و یکم در بیماری
مزمن بحران قیاس با گردش آفتاب باشد و آنچه مزمن تر باشد بحران

ان قیاس بکیر دستی زحل بود در بحران افتاب ششی ماه باشد
همچون چهار روز سیم و بحران زحل چهارده سال همچون چهارده روز باشد
از بهر انکه افتاب صد و شصت و شش درجه که نیمه فلک است شش ماه رود رود
و زحل بچهارده سال و ماه بچهارده روز و طبیبان از روزهای بحران تا چهارده
روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است بقراط حکیم
گفته که روز هفدهم روز بحران و انذار کننده بحران روز بستم دار کاغانس
و دیگران بران اند که روز هفدهم روز بحران است و انذار کننده بحران
روز بیست و یکم از جهت انکه روزهای بحران یک را هفت هفت گیرند
و گروهی دیگر چهل و پنج و چهل و شصتم را از جمله روزهای بحران
شمرده اند و بسیار باشد که بکسی در اید بحران زایل شود و هر دو بیه
از بیماری حاده حادث میشود بسبب سوء تشکیل دو رها بیکدیگر مرض
دراز نماید و طبیب نادان در غلط افتد و چنان پندارد که بیماری مزمن است

فصل هفتم در بحران بیماریها که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت
روز باشد و روز هفتم بحران کند و انچه ازان گرمی تر باشد مدت
ان چهارده روز باشد و بحران روز چهاردهم زایل شود و انچه اهسته
تر باشد مدت ان بیست روز بود تا چهل روز بحرانها بدان ترتیب
افتد و نوبت تب محرقه روزهای جفت و گرم تر شود و روز ششم
بحران کند در روز چهارم اران خبر دهد و عرق سرد و مانند آن بدید آید

وبحران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم باشد و بعد از روز سیوم
و چهارم قوی اگر دد و بحران بهفتم کنند و بحران بیماری تابستان گرم
در زمستان باشد و بحران مرض [illegible] تابستان و بحران تب
عفن محرقه بعرق یا بقی یا باسهال و بحران محرقه خاصه برعاف
و بحران سرسام گرم بیشتر بعرق یا برعاف و بحران تب بلغمی
و تب ربع بعرق یا باسهال و اگر اماس جگر در جانب مقعر
باشد بحران بعرق یا بقی یا باسهال بود و اگر در جانب محدب باشد
بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری سر بیشتر بمخاط یا بدمعه
یا برمص و بحران بیماری سینه بنفث بود و بسیار باشد که یک بیماری
دو گونه بحران کند چنانکه تب محرقه بحران برعاف آغاز کند پس
بعرق باز گردد و عرق بسیار کند و باشد که بعرق بحران کند و نیز نفث
یا برعاف باز گردد و زن حامله باسقاط بحران کند و خلاص یابد و
بسیار بیشتر که نشان بحران بد بد بود و بحران باز گردد و بالا بس نزاند
و باشد که بسبب باز گردیدن بحران بسبب نزدیکی موت [illegible] بود
بحران باشد **فصل هشتم در بیان** علامتها بحران بحرانها جالی بیماری
از آنکه ماده میل سوی بالا کند و دفع آن برعاف یا بقی و دمعه و مخاط
و باشد آن یا بسوی زیر میل کند و دفع آن باسهال و ادرار
بول و طمث بود یا بظاهر پوست میل کند و دفع آن بعرق و جرب

و شربه اگر و بهق و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و اما سبب و خراج
کند و بحرانها رنگ و بد باشد و علامت میل کردن ماده
بسوی بالا آنست که صداعی ناگاه و گرانی در سر پدید آید
و سر گشتن و طنین و دوی و صدعها ممتلی گردد و خیالها پیش
چشم و گوش ناگاه گرفته شود و نفس تنگ و سر پهلوها و عضلها را
شکم بالا کشیده شود بی دردی و اگر با این نشانها لب زیر اختلاج
کند و لعاب دهن و غثیان پدید آید و معده درد کند و دل
طپید و نبض لیست و شوریده ناقص آید نشان آنست که بحران
بقی خواهد بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد و اگر بیمار پیش چشم
خیالها سرخ بیند در روی چشم و بینی سرخ گردد و اشک آمدن گیرد
و نبض بلند و سریع و موجی و رگها ضربان کنند و بینی خاریدن گیرد
علامت رعاف بود خاصه اگر مرض دموی بود و عمر کم از سی
سال و گاه ماده صفراوی نیز رعاف کند و علامت صفرا اسهال
زرد بود و دیگر علامت رعاف نیست سرخی روی و خیال سرخ
و خارش بینی و ومو و انچه علامت قی نیست خاصه تنگی نفس و زیر
کشیدن شکم پهلوها و اختلاج و سر باطن روز بحران و خشکی پوست
هم از علامتها رعاف است و دیگر نشانها علامت باشد و اگر نه
علامت [illegible] و علامت میل ماده بطرف اسهال آنست که پیش سر

در زیر ناف و قراقر و نفخ و عرق کند و نبض صغیر و بول سپید
و رقیق باشد و در مرض خناق بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت
میل ماده بطریق بول گرانی مثانه و سوزش سر قضیب و طبع خشک
و عرق ناکردن و بول غلیظ و جمله نشان آنست که بحران بادرار
بول خواهد بود خاصه در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد
و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم گرانی
پدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت نشان
رگها مقعد آنست که دران موضع گرانی پدید و پشت دیگر گاه در بند
و نبض عظیم و قوی باشد علامت میل ماده بجانب پوست و بحران
عرق آنست که بول کمتر بود و طبع خشک و ظاهر بشره سرخ و گرم
و نبض موجی نرم و حرارت تب در روز بحران قویتر باشد و ابتدا
بنافض و بخار گرم از پوست او جدا شود و بول رنگین نیز علامت عرق
بود چنانکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب
رگها و علامت آنکه آنست که تب قوی بود و هیچ استفراغ نباشد
و علامت آنکه بحران نبود در بول نضج نباشد و علامت انتقال
بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی که حرارت و الم زیاده از اعضای
دیگر باشد و بوقت دیگر دران عضو الم عادت بوده باشد یا پیش
ازان دران عضو اماسی و اذیتی خواه افتاده باشد که [illegible] زبون

و دیگر اعضا شده و آماس و خراج انتقالی بیشتر در بیماریهای سرد
و در فصل سرما بحران زمستان و در پیری شود و از بهر آنکه فصل سرد
و ماده سرد طبیعت را از نضج و تحلیل بازدارد و در پیری قوت ضعیف
بود نه نضج تمام تواند و نه دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت قوی
باید دفع ماده جز بطریق انتقال ممکن نشود و گاه باشد که علامت
بحران انتقال پدید آید و استفراغی بادرار شود و ماده بدان
استفراغ پاک شود و انتقال باطل گردد و هر عضو که در بیماری
آن بیشتر رنج کشد انتقال بدان عضو بیشتر باید داشت و اگر
در وقت زیادتی تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در
نیمه پائین ورمی تولد کند و اگر مریض میل بگرمی دارد و هیچ بحران
نکند و از بست درگذرد و ناگاه در عضوی المی پدید آید علامت آن
باشد که در روزی از روزهای بحران در آن عضو خراجی پدید آید
علامتهای آنکه بیماری خاص به بیماری دیگر حوالت شد این است که بیماری
حاده اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد یا عارضی دیگر زیادت شود
خاصه اگر در علاج و تدبیر خطائی رفته دلیل این است که مرضی دیگر حادث
شود علامت آنکه بیمار در بحران است درد سر و گرمی آن قوی
و بیقراری بیمار و کندن از دست بجای دیگر و برجستن و در گوش آوازی
و بسیار و اختلاط عقل و غفلت و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی و ...

وچشم وعلامت بحران نیک نضج ~~ست~~ وامدن بحران در روز نیک
از روزهای بحرانی وانذار کردن روزی مناسب ان روز و [illegible]
ازماده مرض باندازه نی تقصیری وافراط وبدان طریق که مناسب ان
بسیار باشد چنانکه در تب محرقه رعاف ودر غب عرق باقی وبعضی
چنانکه باید وبسیار باشد که لکن بسیار صعوبت بحران بدید می اید وبعضی
خوبتر وبانتظام میشود وبس درهمه احوال اعتماد بر قوت باید کرد وعلامت
بحران بد بر خلاف بحران نیک بر اید از انکه بسبب حرکت از بحران
بسیاریست وتری ماده است ونی طاقتی وعجز طبیعت تمام شد کتاب
در علم طب کلیات نسخه دستور العلاج بخط خام احقر العباد شیخ غلام عباس فاروقی
تحریر یافت

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

سپاس و ستایش حضرت حکیمی علیمی را که نسخه بی سقم الذی انزل
الداء وانزل الدواء از کلیات حکمت بالغه او موجزیست و جهت ترتیب
مزاج انسانی از دار الشفاء فیض بخشش باهو شفاء و رحمة للمومنین غذا و هو
یطعمنی و یسقین و دوا رحان فزای واذا مرضت فهو یشفین ترتیب نموده
و فرمان قضا جریان سلاطین نامدار و خواقین روزگار را جهت نظام
اسباب صحت مزاج و ملک و ملل و علامات و علاج و تعلیل و خلل عالم
چون روح در آورده و سرایت بدن مملکت روان فرموده و طبیب
لبیب مرحمت الکفایه را در دستگیری مرضا که حرکت نبض ایشان
عرض لبیب مرض متعرض او [illegible] از قانون اعتدال انحراف نموده باشد
مستبصار ارزانی نموده و صلوات و تسلیمات ذاکیات نثار سلطان
مسند رسالت باشد و سریر جلالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع

اسباب تخلیص ابدان و دوستداران ملت و حاوی آداب تشفی
از جمله بیمارانست طبیب شریعت مطهر سلم اوست بیماران متأمل که بر منهاج متابعت
او سلوک نموده از بحران مرض خلاص یافته و بیماران عظام و اصحاب کرام
با احترام او که صرافان نقود اسرار صحت قلوب و نجات و دقاقان
انظار تداوی ذنوب و معالجات شده واصل و متواصل باد و بعد سبب تالیف
این کتاب آنست که چون احتیاج تمامی آدمیان باحکام طبیه قواعد
علاجیه روشن و معلوم است مخفی نیست و در نفس امر علم شریف
است چنانچه حضرت رسول الله علیه الصلوة و السلام فرموده که العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر لفظ دُرربار آنحضرت گذشته
لکل داءٍ دواء فاذا اصاب الدواء الداء برئ باذن الله تعالی و حضرت
موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیة و السلام امر فرموده است در محلی که تناول
دوا نمیکرد و میگفت درد تو دادی درمان هم عنایت نما خطاب رسیده که
ابن عمران تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر
فصبر فی و بلای الا شفیک حتی یشتغل ما عینو و چون از زمان حضرت
نبی علیه الصلوة و السلام هفتصد و سی و سه سال گذشته بود مدت چهل
سال بعد که کتب علوم شریفه طب و غیره طلع در خراسان و ماوراء النهر
منحصر در بلده محفوظه سمرقند صانها الله تعالی عن الآفات و البلیات اشتغال
نموده در ملازمت حضرت اعلی خاقانی که خاک راهش چشم شاهان

را

زمان را رسب تاج و شهنشاهی که طواف درگاه عالم پناهش سلاطین
آدمی رفیع گرا در مرتبه کعبه و معتز لیج لیعرض عنایت ربانی اساس کوکبه
جهانبانی در عهد ان سلیمان زمان بمرتبه کمال رسید و یمن هدایت
سبحانی عروج بر مدارج سریر شکوه پادشاهی باسهل وجوه میسر گردید
مالک تخت نشین تخت نشان افقی را عاظم خواقین زمان ماحی آثار ظلم
و العدوان بنجم و فریدون سپاه سایه لطف الله الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان حضرت ابو المنصور رکوبجی خان خلد الله تعالی ملکه و دولته افاض
علی العالمین بره و احسانه میسر گردیده بود و بانواع عنایت و الطاف
سرفراز گشته و اکثر سلاطین عظام و امرا کرام و خاص و عام جهت
علاج رجوع به بنده می نمودند تا آنکه حضرت کیوان رفعت سکندر
حشمت جم جاه انجم سپاه ظل الله سلطان السلاطین سمیة الاعظم الخواقین
المتفرد بالجود و الاحسان المؤید من الملک المنان المستغفر من الله
المستعان حضرت ابو المظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال دولته
و رفعت امر چون در ولایت اجنبی واقع شده بود و اش غفر حقیر سلطان علی
طبیب الجرجانی کلظیا بندی را طلب نموده بودند و بعد از صحت مزاج
شریف اشارت فرمودند که اگر کتابی نوشته شود که خاص و عام از و
فایده بگیرند و طریقه علاج هر مرض مشروح نوشته شود مناسب می نماید با وجود
کثرت اشتغال بنا بر فرموده آن حضرت که المامور معذور ربحه از کتب معتبره

و تجربه معلوم نموده رساله مشروح ترجمه گردانید چنانچه اسغلاق

و نام نهاده شد دستور العلاج امیدوار است که اگر بر غلطی مطلع شوند

مخادیم و اعزه قلم عفو بر کشند و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل

است بر دو مقاله **مقاله اول** در امراض مختصه بعضو معین و این است

و پنج باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مبین میشود **مقاله دوم**

در امراض غیر معینه بعضو و مشتمل است بر هشت باب هر باب بچند فصل

و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد **مقاله اول** که در امراض مباین است

بیست و پنج باب مشتمل **باب اول در امراض سر** و آن مشتمل است

بر هژده فصل **فصل اول** در صداع و این و این بیست و پنج نوعست **نوع اول**

در صداع که از سوء مزاج گرم پیدا شده که هیچ یک از اخلاط سبب آن

نبوده باشد چنانچه آنکه در آفتاب بسیار رفته باشد یا نزدیک آتش یا حرارت

گرمابه که در حمام بسیار توقف نموده یا از کثرت غضب یا سخن گردن

بلند بسیار یا چیزهای گرم خوردن و بوئیدن یا تاخیر غذا از وقت معتاد

و علامت این درد سر از چند وجه معلوم میشود اول آنکه جلد سر گرم

باشد و گرانی کمتر بود بلکه باشد دوم در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد سیوم

آنکه در حواس تغیری و صدائی در گوش شنیدن باشد چهارم آنکه اعتدال بول

و بزار و بول کم رنگ و رقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و بچیزهای سرد

راحت یابد علاج آنست که کمو و نارنج و آب انار و آب تمر هندی در جملی

واب هندوانه و عرق کاسنی و شیره تخم کاسنی واشباه این بسیار
واب سرد و میل نمایند و غذا امرغ با گوشت گوسفند چون در آن است اگر چه
دماغ بیس متضرر گردد و اسفاناخ و کشنیز تر و ملبه کدو مناسب است و دهنی ترب
بزندی و آب عنب و آب انار دین سرمه و اگر حرارت بسیار بجه باشد
و ساکن اقلیم سیوم و چهارم باشد و کلنک تو مناسب است و طلا از صندل
و آب کشنیز و گلاب و اندک سرکه و یا آب برگ بید و صندل و اسفغول
و لیر و جو بر مقدم سر گذارند و بر موضع سر نگذارند که مبادا ضعف حرکت
دفعهای سر در آن موضع بار یابد دارد و اگر درد عظیم باشد اندک مخدر
مثل افیون و لفاح و بزر البنج امیجه نمایند بصندل و گلاب طلا سازند و در شعفه
باشد و گلاب بسیار تر تر زنند و در اندک اوقات بیست و روغن
بنفشه و بادام بالگد و در بینی چکانند و نقه و سبب و کشنیز تر در شش دارند
و در سایه بید و موضع خوش که هوا او معتدل باشد قرار گیرند نوع دوم صداع
سرد بی ماده و سبب این صداع سردی هوا است یا در برف گشتن
و در آب سرد در آمدن و از حمام بیرون آمدن و آب سرد خوردن و غذاهای
سرد میل نمودن ... بنگام باز میگردد و علامت این صداع آنست
که گرانی در حواس بوده باشند و بر سر گرانی باشد و در هر دماغ خشکی
پیدا باشد و از حس رعونت و احتیاج و جنبشهای غیر موجود خیال کردن
و بول رقیق و سفید باشد علاج آنست که ارزن با سبوس با نمک گرم ساخته

صداع سرد

بر سر کند ارند و بان گرم از دیگ گرم ساخته بر سر نهند و اگر تسکین نیابد

در حمام گرم در آیند و آبی که در وی بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و برگ خشخاش پخته

و سطح از میتی جوشانیده باشند بر سر ریزند و در حالیکه گرم باشد

یاسمین (در حاشیه: یاسمین)

یاسمین ذریره حسن و عنبر و مشک و عود به بویند و بابونه بنفشه از هر یک

دو مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و شربت

از ماء الاصول ساده سازند شربت موصوف پوست بیخ کرفس و کبر

و پوست بیخ بادیان و انیسون بادیان و تخم کرفس از هر یک ده

مثقال سلیخه و سنبل از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند

تا نصف بماند صاف نموده نصف مثقال قند داخل کنند باز بجوشانند و بقوام

آورند و یک قاشق آب گرم حل نموده اختیار نمایند بعقب روزه رانشربت

فایده

شب دیگر تجربه کرده شده در درد صداع خاکستر و سرکه طلا نموده تا بهیچ کلی

دارد و غذا نخود هم کوفته در آب گوشت مرغ یا گوسفند که در و مقدار حبی دارچین

و کرفس باشند مطبخا بث خولنجان که در و قرنفل و دارچینی باب کاسه مناسب

است و با غذا خوردن فجلی لازم دارند نوع سیم صداع و سرکه که از یبوست

صداع نوع

و خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که صداع که از حرارت و برودت شدید تر

است از صداعی که از یبوست باشد اگرچه از منش بود حقیقت تر ازان

دو قسم نیست صداعیکه از رطوبت باشد همتر است ازان حیثیت که رطوبت

موجب الم نیست بذات خود و سبب درد سر که از حیثیت یبوست خشکی

دماغ باشد بسبب خوردن چیزهای خشک و در سفرها و بادهای گرم و بیابانها
و کم خفتن بسیار باشد علامت او سبکی در سر و خشکی در بینی و اندک آب دهان
و بیخوابی و لاغری جلد روی علاج آنست که شربت از آب هندوانه
و شیره خرفه با لعاب تخم آبی و اسپغول دهند و غذا ماءاللحم و شوربای مرغ
فربه با اسفاناج و قلیه خیار و کدو مناسب است و بخار آب براین موجب سازند
بنفشه و گل خیری و برگ بید و بادرنگ و کدو در کوزه آب بجوشانند
ماء و در آن آب زمانی نیک توقف نمایند و گوشت های ورزیده تخم مرغ و پاچه
بز مناسب است و روغن کدو و بادام و روغن پاچه در بینی چکانند و در حمام
از آب شیرین داشته باشد در آبزن در آیند و آب گرم بسیار در سر ریزند و طلای
صداع رطوبی آرد گندم و آرد جو در روغن بادام و شکر سفید بر سر گذارند **نوع چهارم**
در صداع که از رطوبت دماغ شود بسبب او مداومت حمام و در آب بسیار
درآمدن و چیزها که از او رطوبت حاصل شود میل نمودن علاج آنست که غذا
مطجنه با مرغ بریان دهند و غذاها که در او گرمی بسیار باشد مثل دارچینی
و قرنفل میل نمایند و در حمام در آیند و آب کمتر ریزند و عرق بسیار نفع تمام
دارد و آبی که در آن سیسنبر و قیصوم جوشانیده باشند صاف نموده نیم
گرم بر سر ریزند و بوییدن مشک و عنبر فایده کلی دارد و شربت از گلاب
صداع دموی و عرق گاوزبان با تخم ریحان و ماءالعسل مناسب است **نوع پنجم** در صداعی که
بود آن از گرمی خون باشد سبب این درد سر آنست که گوشت و حلوا

و تشنه به حاره بسیار خورده باشد علامت او انست که درگرانی تمام باشد
و برامدن رگها و حرکت عروق و سرخی دهان و گرانی گمان می‌کنند و سرخی
روی و چشمها و خمیازه و گرانی اعضا و جوشیدن دانها در لب و بازشدن
و خشونت حلق و عظم نفس و سرخی قاروره با غلظت ان علاج انست که رگ
قیفال بکشایند و اگر دانند که اتفاقا بدان نشود رگ صافن بکشایند و اگر
مانعی باشد از فصد و یا صبی یا حامله بود حجامت بر میان دوش نه یا بر ساق
هر دو پای و رگ پیشانی گشودن فایده کلی دارد خصوصا اگر درد پس سر
باشد و بعد از فصد اب تمر هندی و اب انار ترش و رب ریواج و اب لیمو ساده
یا بقند یا نبات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندکی صفرا معلوم نمایند
طبیعت را بدین شربت نرم سازند و تمر هندی بیست مثقال گل سرخ دو
مثقال الوی بخاری بیست عدد عناب پنجاه عدد سپستان سی عدد بنفشه
خشک دو مثقال در یک کاسه اب تر سازند و بشکر جیبت هرده
مثقال در اب این ادویه حل نمایند یا بجوش بندند و صاف ساخته نیم
گرم اختیار نمایند و غذا ماش مقشر یا عدس و اوماج و اسفاناخ و کشنیز
و نخود مقشر اب تمر هندی یا اب انار ترش یا اب لیمو نارنج و غوره سازند
و اگر درد عظیم باشد مرغ یا گوشت گوسفند جوان در اب ان مزورا سازند
و اگر سرفه باشد و یا درشتی در حلق این شربت مناسبست بنفشه مثقال
عناب بیست عدد بیخ سوسن دو مثقال تخم الی درمی بر سیاوشان مثقال ادویه

ادویه

درمی در یک کاسه آب بخیسانند صاف نموده قند سفید بیست مثقال
حل ساخته چند روز سه نوبت اختیار نمایند و حب شبیار بدین طریق بسازند
صبر سقوطری سه مثقال مصطکی دو دانگ تربد درم گل سرخ نیم درم پوست هلیله
نیم درم مصطکی درم کتیرا نیم درم بنفشه درم ادویه کوفته و بیخته بدو نوبت حب
سازند هر یک بمقدار نخودی در محل خواب فرو برند بر سر و بیخ فاکش
آب شیر گرم بعد از حب میل نمایند تا حب در معده حل شود و دو دانه
حب مصطکی جهة قوت معده و هلیله از برای منع بخار و محموده جهة
آنکه صبر را در معده بسیار نگذارد و دوا خلاط مراری از دماغ دفع نماید پس
وقتیکه این درد سر تسکین یابد چاره آن باشد که گوشت طیهوج و مرغ
و دراج با آب انار مزین و سماق و زرشک با سرکه میل نمایند و در غذا گشنیز
جهة منع بخار مناسب است و طلا از گلاب و صندل و آب گشنیز و
اندک سرکه و هر چه در صداع حار ساده مذکور است موافق است

صداع صفراوی

نوع ششم در صداع صفراوی سبب این درد سر آنست که در گرما سعی
بسیار کرده باشند و ادویه و اشربه گرم خورده و در آن بیخوابی کشند
و روزه بسیار در هوای گرم داشته علامت او آنست که رنگ
روی زرد باشد و لاغر گردد و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی
دهان و قی و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب
و سرعت نبض و عنف و حمرت قاروره و راحت یافتن از استیار

سرد علاج او است که اول تسکین نمایند با آب تمر هندی و آب انار
و شربت لیمو و نارنج و شربت سکنجبین مناسب است و مداومت نمایند
و اندک اندک خفتن سرد ارزند اگر مانعی نباشد و پس از آن مسهل که صفرا
دهند بر این موجب پوست هلیله زرد پنج مثقال عناب بیست عدد
و تمر هندی پانزده مثقال و شاهتره سه مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال
بنفشه مثقال انگور شفا دو درم سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته
دو مثقال تخم خیار دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا
یک ثلث باند شکر سرخ بیست مثقال [illegible] ترنجبین سی مثقال
در آب ادویه حل کرده شب گرم میل نمایند و بعد از فراغ دارو شربت
از گلاب و عرق کاسنی و بید مشک و عرق گاوزبان و اسبغول
مثقالی و قند ده مثقال نمایند و آب تمر هندی مکرر ساختن جهت
تسکین صفرا فایده تمام دارد و یک دانگ محموده و آب تمر هندی
با آب آلوی بخارا یا آب انارین که مقصود باشد حل نمایند و طرفه
اثر است که انار را بگذارند در پوست او را بکوبند تا به هم آید آنچه در میان است
بمالند و آب انار بگیرند و قند ده مثقال اختیار نمایند [illegible] تمر هندی
و آب انار فایده تمام دارد و مبالغه در تبرید و ترطیب در صداع صفراوی
زیاده از صداع دموی نمایند و اسبغول جهت تسکین حرارت [illegible] سر
مناسب است و خطمی از گلاب صندل و آب کشنیز تر و آب بید [illegible]

نمیدا

بنی دارند و روغن کدو در بینی چکانند و اگر درد قوی باشد انزروت
سه درم صندل سفید دو درم افیون نیم درم شیاف مامیثا دو درم
همه را نرم کوفته باب کاهو یا گلاب اندکی از تن ادویه حل سازند و بر
پیشانی مالند و یک طسوج افیون را یک طسوج افیون باب برگ بید
حل کرده و یک دو قطره از آن در بینی چکانند و ضماد بر سر بگذارند تا
دماغ که منفعل گشته آرام گرفته باشند از جهت آنکه ماده را بدماغ میکشند اگر بدن
را از اخلاط پاک نکرده باشند و در صداع دموی بسیار سرد
و تر خنک نگاه دارند و در صداع صفراوی بسیار سرد و تر نگاه دارند
و از چیزها که صفرا از و متولد شود و اعراض نفسانی مثل
غم و اندوه و غضب و بیداری و روزه و طعام کم خوردن و تا چیز طعام
از بارد وقت و اجتناب از غذاهای گرم و شربتهای گرم و از چیزها که بخار
بر سر رساند مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و مثل اینها اجتناب نمایند

صداع بلغمی

نوع هشتم از صداع بلغمی که از ماده بلغم بهم رسد و سبب او آنست که از
غذاهای سرد و تر بسیار میل نموده باشند و بیماران در حلیم درآمده
داد و حال بسیار [illegible] در استفراغ اخلاط کمتر در جمع شده علامت
آنست که گرانی در سر و چشم باشد و کاهلی و بسیاری خواب و نسیان
و سردی جلد سر و زردی و آب رفتن از دهان و بینی و آنچه یا خنک
[illegible] سرد مزاج باز و دراحت یا بلغم از چیزهای گرم و [illegible]

بول و غلظان و لطوع مرض و این صداع بجز انرا و این نعمت و راحت
و در بلادی که هوا ان شهر دبا شد و بلغم مزلج را و عورات را مکی کی کم
ضرر آنرا نسر و مبتلا نماید بسیار میشود و این صداع را اگر دیر علاج نمایند
بیم است که یعنی کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته متحیر میشود
باید که اهتمام تمام نمایند و در ابتدا علاج ایشان سهل است اگر در بماند
دشواری علاج پذیرد علاج انست که تنقیه دماغ و جمیع بدن از بلغم غلیظ
بحبوب مسهله نمایند مثل حب صبر و ایارج فیقرا و حب ایارج
و حب اصطمخیقون و ماء الجبن را بدین جلاب تصحیح دهند بر تو
بیخ کوسنی چهار مثقال انیسون سه مثقال انجیر ده عدد سپستان
پنجاه عدد تخم خیار سه مثقال انگور شفا سه مثقال پوست بیخ
بادیان سه مثقال بیخ کبر دو مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کرفس
دو درم قند چهار رب بجوشانند و بقوام آورده بلیقه
میل نمایند و بعد از ان حب صبر مبتلا نمایند صفت ان تربد دو مثقال
صبر سقوطری سه مثقال مصطکی درم گل سرخ نیم مثقال پوست
بلیله کابلی مثقال حب سه حبه دو درم باب کرفس با عسل
در محل خواب اختیار نمایند و بعد از ان بهار ناشتا اب گرم خورند
صفت **ایارج فیقرا** حب بلسان عود بلسان سنبل سلیخه مصطکی
اسارون دارچینی زعفران از هر یک مثقالی صبر سقوطری یک ده

مثقال
اما الرنی

مثقال شربتی مثقالی تا دو مثقال حب نموده در محل خواب
اختیار نمایند صفت **حب اصطمخیقون** ایارج فیقرا درم پوست
هلیله درم تربد سفید مجوف مثقال صبر سقوطری و حب النیل از
هر یک درم شحم حنظل و محموده از هر یک دو دانگ مثقل از زرق
در دو آب افسنتین حب بسته بعد تو بت اختیار نمایند صفت **حب**
ایارج تربد سفید خراسانی بروغن بادام چرب کرده درم ایارج
پنج مثقال حب النیل و غاریقون سفید از هر یک پنج درم نمک هندی
دانگی و نیم شحم حنظل دانگی کوفته و بیخته حب سازند باب بادیان هر یک
مقدار نخودی یا در عسل لوحه با بقند شربت گاه اختیار نمایند و حب
قوقایا و حسبیا در این امراض بلغمی مرض فایدت تمام دارد **صفت** ان
ایارج فیقرا پنج درم تربد و اسطوخودوس از هر یک پنج درم مقل
پنج درم شحم حنظل یکدرم و نیم سقمونیا درم این پنج شربت شربت
صفت **مطبوخ** که درین مرض مناسب است سنا مکی پنج درم پوست
هلیله زرد و هلیله سیاه بنکوفته از هر یک چهار مثقال تربد نیم کوفته
دو مثقال بیخ سوسن اسطوخودوس از هر یک دو مثقال
انیسون مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب
بجوشانند صاف نموده شربت با نرده مثقال و نبات
پنج مثقال اختیار نمایند و هم تا چهل روز تا ... نمایند

نخست با جلاب یا عمل حقنه بسیار مناسب است یا غرغره نمایند سکنجبین
عسلی و اکلیل الملک و ورد با یاسمین و عاقرقرحا از هر یک مثقالی نیم کوفته
بیخته باشند و سر بر بخار آن دارند بابونه و مرزنجوش و پودینه و سیسنبر
و شیح از هر یک سه مثقال در آب بجوشانند و سر بر آن برآرند
و بعد از جو و آب مطبخه با ادویه گرم فلفل دارچینی و زنجبیل بسیار زنند و حقنه
و اکلیل الملک مناسب است و فرفیون نرم سوده بر روغن بابونه با گل خیری
در بینی سر مالند و بوی کردن مشک و عنبر و غالیه فایده دارد
هشتم در صداعیکه از ماده خلط سودا واقع شود و سبب او آنست
که غذاهای غلیظ که از و سودا حاصل شود بسیار خورده باشند مثل
عدس و کرنب و گوشت گاو و بز و اسب و آهو یا گرمی بسیار [illegible]
باشد علامت این درد سر آنست که گرانی با خشکی و [illegible]
تیرگی رنگ روی و بدن و باریکی نبض و لاغری و [illegible] آب
[illegible] و خشکی چشمها و بیم و خیالات و فکرهای فاسد و وسواس
بسیار علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون بر موجب
افتیمون دو مثقال بسفایج سنم کوفته سه مثقال پوست هلیله چهار مثقال
[illegible] بنفشه دو مثقال گاوزبان دو مثقال
درم گل سرخ مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آب بجوشانند و [illegible] صاف نموده [illegible] گرم [illegible]

یکی گرم

افیتمون

داین حب نیز مناسب بُوَد حب افیتمون سه درم غاریقون درم شحم
حنظل دانگی صبر دو درم مصطکی درم افیتمون سه درم محموده دانگی بدرم کوفته
حب سازند و در وقت سحر بیش از مطبوخ مبلغ نمایند و بر صباح
این شربت بیش از مطبوخ اضمار نمایند   افیتمون دو مثقال
بادرنجبویه سه مثقال برگ گاوزبان چهار مثقال انگور شاهد و مثقال
بادیان مثقال سپستان سی عدد بجوشانند و با حل مثقال قند بقوام
آرند و هر یک فانق شربت با نصف مانش آب حل نمایند پنج روز
بشربت مشغول بود و غرغره به سکنجبین عسلی که در پوست بیخ کبر
و بیخ بابارج قبضا که بعسل حل کرده باشند باب گرم آمیخته غرغره
سازند و در بینی روغن نیلوفر یا روغن نرگس یا روغن زعفران
چکانند و بر سر آبی که در د نیلوفر و بنفشه و کوکنار و بابونه و بادرنجبویه و
قرنفل جوشانیده باشند ریزند غذا نخود آب با گوشت مرغ یا گوشت
بک و طیهو یا عصافیر سازند یا اگر امالش زیره مقشر که در شوربا
گوشت گوسفند حل جوان بوده و گرد بان و زیره و دارچینی در اسن
مالش دمسی الکاه و آب ازین سازند و حمام نفع کلی دارد و منزل
در هوای معتدل که مایل برطوبت دارد نمایند و از مقام گرم حذر نمایند
و روغن بابونه در سر مالند و در گوش گرم چکانند و در بینی مالند
صداع بلغمی در صداع که از باد غلیظ که در دماغ باشد سبب او

که غذاهای غلیظ خورده باشند و هضم نیک در معده نیافته باشد
علامت او آنست که دردی باشد با ثقل و با تمدد و دوار صعب کاذبه
چشمها و آوازها در گوشش و هذیان در موضعی **علاج** آنست که در گوش
و بینی روغن بابونه و گل و بنفشه سنبل گرم چکانند و دو سه قطره و اگر از
برودت و سردی حاصل شده اندکی مشک در آن روغن حل
ساخته در گوشش چکانند و حب ایارج که مذکور شد در صداع بلغمی
احتیاط نمایند و مداومت بحمام نمایند و آبی که در وی بابونه و اکلیل و سعتر پخته
باشند بر سر ریزند مشک و عود بوی نمایند **نوع دهم** صداع
از بخار گرم در دماغ حاصل شده بسبب این بخارات حاره از مانند
شرب خمرها و عرقها دادن و به گرم و غذاهای گرم و بخار خلطهای گرم علامت
این درد سر آنست که بعد از شربت گرم یا غذاهای گرم این درد زیاده شود
علاج آنست که حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند دستها و پاها در آب
گرم کنند و آب انار میخوش با شربت لیمو با شربت فوکه میل نمایند
و آب غوره و سکنجبین مناسب است و بر سر روغن گل خرب سازند
و خواب در این مرض نفع کلی دارد و بنفشه تر برای کسب بوی کردن
نفع تمام دارد و غذا اشوربای مرغ با گوشت گوسفند جوان که در آن
کدو یا ادا سبز تره و اسفناج فتق ایلو غوره با سماق و از میوه‌های مثل
انار و سیب و بهدانه و اگر بسبب امتلا مشکلی نباشد استفراغ بلغمی

سبب آن شده باشد تمر هندی و آلوی بخاری از هر یک بیست مثقال
در یک کاسه آب تر ساخته و قند ده مثقال و گلاب کرده آب آنرا میل نمایند

نوع پانزدهم در صداع که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز یا دستها یا پایها
یا گرده یا مثانه یا رحم یا بمشارکت جمیع بدن باشد و استدلال جهت
میشود به این درد سر بمشارکت عضوها دیگر این درد کم شدن آن
عضوهای و این درد اول در آن عضو مثلا در معده یا جگر میگردد و بعد از آن درد
سر میشود اما صداعی که بمشارکت معده باشد از جهت خلطی صفراوی که
در فم معده یا در معده است علامت او آنست که قی تلخ آید و غثیان
عطش و الم در معده و پیچش و تلخی دهان علاج تنقیه معده بقی و اسهال
بمرق السکنجبین و آب سیر گرم و مسهل از تمر هندی بیست مثقال و آلوی
بخاری بیست عدد و شیرخشت پانزده مثقال و گلاب چهار اوقیه
شیرخشت را بگلاب حل ساخته شیر گرم میل نمایند و تمر و آلو در
یک پیاله آب تر ساخته اول شیرخشت و گلاب میل نمایند بعد از آن
آب تمر هندی و آلو را خشپار نمایند و نان گندم با آب انار یا شربت انار بوده
مناسب است معده را قوت میدهد صفرا را از جوشش ساکن کند
اما قسم دوم که از بلغم لزج که در معده باشد علامتش اندک تشنگی و جشاء ترش
و بار بلغم در معده و بسیاری آب دهان و قی بلغم علاج او قی به تخم ترب
و سکنجبین و سوسن نمایند و مسهل بلغم که مذکور شد دهند و گلقند دهد

بادیان و مصطکی رومی یا شربت فایحه دارد اما صداعی از سودا که در معده
است علامت او شورش معده و میل طعام بسیار و خفت و سبکی
از قی شود علاج معده را اول بقی پاک سازند یا شربت افتیمون دهند بدین
این موجب افتیمون ده مثقال مویز گاوزبان سه مثقال گل سرخ
مثقال بادرنجبویه دو مثقال سپستان سی عدد هلیله سیاه تخم کرفس
سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته با سه مثقال قند چهار روز
میل نمایند و دیگر بسبب باد و نفخی که در معده باشد علامت او
معده و تمدد او و بودن صداع و رنا فوج و ساکن شدن درد
بساکن شدن درد معده و بسیاری درد از طعام نفاخ علاج بعد از
معده با ایارج فیقرا تقویت معده بمعجون و گلقند که در مصطکی باشد
و روغن مصطکی در معده مالیدن و تقویت دماغ بطلا و روغنها که
مقوی دماغ باشد مثل روغن آس و روغن بادام و غذاها لطیف
مثل هریسه و کباب و پستان و شیراز با ده و در آب گرم ساران دیگر
صداع از جهت ضعف معده و بسیار حس او میباشد و بشرکت
دماغ میباشد بسبب ذکاء حس معده و دماغ و بسیاری بخارات
بسوی دماغ علامت او آنست که در خلاء معده و در نا خبر غذا بابک — السنت
اعراض متغیر شدن و اندک بخاری با هم کردن علاج آنست که لقمه
نان با آب غوره با آب انار یا ریباس خوردن و از معده

گلقند و انیسون و دارچینی و زنجبیل بپرورده و اگر معده بسیار گرم
باشد گلاب و شیر خرفه اما صداعی که از گرمی جگر باشد علامت او آنست
که درد از جانب راست سر باشد علاج او در وقت هیجان آن آب انار
و آب غوره و آب آلو و آب کاسنی با آب سرد خوردن و نان اسبرکه
مانع بخار از سر میکند اما صداعی که از شرکت سپرز باشد علامت او
آنست که درد در جانب چپ باشد و ضعف سپرز والم او
علاج نان اسبرکه بنر و عرق بود بید اما صداعی که شرکت دستها
و پاها باشد علامت او آنست که معلوم شود که بخاری مرتفع میشود
مثل مورچه علاج استفراغ خلط زاید و اصلاح مزاج و تقویت سر باید کرد
نوع دوازدهم در صداعی که از ضعف دماغ حاصل حادث شود علامت
او آنست که هیجان آواز و آهای بسبب کدورت حواس شود و دافع
در فعلها و دماغ علاج تقویت دماغ بروغن گل و گلاب و اندک سرکه
و شربت فواکه و صندل و غذا کباب با زعفران و نخود آب نوع
سیزدهم در صداعی که از شدت حس دماغ باشد علامت او
آنکه سرعت انفعال از اندک محسوس و سستی اعمال دماغ و ذکاء
حس علاج آنست که غذاها غلیظ مثل هریسه از گوشت گاو و اگر
قوت هاضمه قوی نباشد از غذاهای بارده مثل کاهو و کشنیز و خرفه
و [illegible] حاصل نگاهی محتاج میشود [illegible] در سر و بمخدرات مثل شربت

خشخاش **نوع چهاردهم** در درد سری که از خوی و یبس شود
و اینرا نام نداشته اند حقیقة علامت این صداع آنستکه تعب
استفراغ بسیار که از اعضای سر باشد مثل نزله و چون بینی
با غرغره یا استفراغات بسیار مثل قی و اسهال و فصد و ادرار
و بستن است صداع که او را حقیقة میگویند عورات را که خون
نفاس و خون حیض بسیار رفته باشد میشود یا برفتن خون
بواسیر یا بسبب جوانی یا بسبب غم و اندوه بسیار **علاج**
که بدین مریض نمایند بعد از ها رمرطب مثل گنجشک و جوجه تیتور یا مرغ
فربه و ماء اللحم و روغن بادام و نیلوفر و کدو در بینی مالیدن و روغن
مغز قلم گاو و چربی مغز نیز در دماغ مالیدن فایده کلی دارد **نوع پانزدهم**
در صداعیکه بعد از جماع شود بسبب آنکه استفراغ بسیار یعنی که کثرت
جماع واقع شده و موجب تجفیف و یبس گشته علامت او آنست
که بعد از کثرت آمد و رد سردی خفیف حاصل شود و بدن نیز
تجفیف گردد **علاج** آنست که غذاهای مرطب مثل ماء اللحم و شوربای
مرغ و گوشت ماهی جوان و زرده تخم مرغ نیم برشت و از خوبکیان
و تنقیه الثعلب و شقاقل و بهمن ها از هر یک قدری نرم کوفته بعسل
امیخته هر روز دو مثقال میل نمایند تا کرده گرم گردد اگر مزاج
گرم باشد [illegible] و بسبب اختیار نمایند یا بسبب آنکه اطباء طارئه [illegible]

دربدن بسیار باشد و چون محنت کشید و در محل حسیئی موجب درد
سر کرد و علامت که گرانی در سر بود و امتلاء بدن و احساس
بیوی بسیار ناخوش از بدن علاج فصد اگر امتلا از خون باشد و اسهال
اگر از غیر خون باشد و تقویت سر بمثل طبیخ آس و بابونه و بوی
جب وانی و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه که بر سر طلا کردن
و غذا از گوشت بط و امثال آنکه مذکور شد و بادام که طعام ایشان هضم
نشود در حالت امتلا محبت ندارند دیگر بسبب ضعف اعصاب
مانع میشود و دماغ المی می یابد از تعب آن علامت سستی
ضعف حرکات و لرزیدن الاعضا و این ضعف موجب نکایه
داوی میشود مثل سکته و غیرها در حالته جماع علاج آنست
که تقویت دماغ نمایند بروغن قسط و غذا اگوشت گوسفند جوان
و بوبهای خوش نوع شانزدهم در صداعیکه تابع میشود اورام دماغ
را علامت او سرخی چشم و روی و درد سر و گرانی بسبب آنکه از رود سنانی
و عظیم نبض و غلظ قاروره علاج فصد قیفال و جلاب و بنفشه
و نیلوفر و عناب به تر انگبین اگر قبض باشد یا فصد اگر طبیعت نرم
باشد نیز غذا او کدو آنکه در دا اسفاناخ و کشنیز باشد و بینی
روغن بادام چرب کردن و کشنیز عورت از سبزه بر پیشانی نهادن
نوع سیزدهم در درد سر که باشد بسیار علامت او آنست

که هرگاه تب شود این صداع ~~تب یکروزه این صداع~~ پیدا شود و بزوال
تب زایل شود و صورت این درد از چند وجه میباشد اول آنکه
از حرارت تب زایل و در دل حاصل شود و بخاران متوجه سر گردد و
سبب آن تب دایم شود و دیگر ضعف دماغ باشد و سعد یا بول
علاج است که گلاب جزو روغن گل نصف آن و سرکه ربع جز اگر
هوا گرم باشد سرد و نیز پیش سر گذارند و اگر هوا باشد در زمستان سر گرم
گذارند و بیمار را بابند و طلا از صندل و گلاب و آب خرفه و آب
بادرنگ بر سر گذارند و بنفشه و چوک لقه و خشخاش را در
گذارند و بجوشانند اگر تابستان باشد سرد و بر سر ریزند و در زمستان
شیر گرم و اگر بخوابی غالب باشد شیر عورت از سینه بر سر زنند
دوم این امتلاء سر از بخار بسیار و میباشد از اخلاط ردی فاسد که
در معده جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان باشد علاج
قی کردن سکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده تبلیتین و گلقند
جهت قوت معده با آب تمر هندی مناسب است سیوم این درد سر
از خلطی که در جمیع باشد علامت او گرانی سر و گرانی تمام اعضا
و درد زانوها علاج اگر امتلاء از خون باشد فصد نمایند و اگر [illegible]
مسهل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن دهند چهارم [illegible] صداع
ضعیفیکه در سر باشد علاج در تقویت سر بضماد که از صندل [illegible] گلاب

سرد

بدن

برای بدن

داب برگ بید بسازند و منع بخار نمایند به کشنیز خشک و قند اسپغول
دو شربت که عرق گاو زبان و گلاب و عرق کاسنی و بید مشک
و عناب بسازند میلمانید و پا بهارا در آب گرم گذارند استنشاق
سرکه و گلاب بهم آمیخته مناسب است غذا مرغ جوان در آب آن
اگر اماش مقشر و کشنیز تر فستق آب غوره یا سماق بسازند نوع
هیزدهم در صداع که تابع بحران باشد علامت او آنست که در روز
بحران شود و بول سفید و رقیق باشد علاج این درد سر بدو نوع نمایند
تعدیل ماده و اگر غثیان و دوار باشد بچیزی سکنگ مثل شربت
سکنجبین و آب گرم قی نمایند و اگر قراقر نفخی و اضطرابی و سوزش
در شکم و مراق باشد اسهال بآب ترنجبین یا شیر خشت و
گلقند و صبر سی حقنه یا حقنه نرم و شیافه نمایند و اگر سرخی و خیالات
و شعاع در پیش چشم نمایند معلوم میشود که به رعاف بحران خواهد بود
نوع نوزدهم در درد سر که به از ضربه یا سقطه باشد ضربه آنست که
چوب یا مانند آن بر سر زده باشند و سقطه آنکه در جایی افتد کوفته
یا شکسته شد علاج فصد نمایند اگر بالغی یا خورد سال نباشد الا اسهال
و حقنه بادام نمایند اگر بعد از خرابی غالب بود روغن بنفشه و بادام در دماغ
بچکانند و لعوق دبا را جرب سازند غذا او گرا در آب مرغ و
اگر ورم ملم سیوم و چهارم باشد حقه و کاهو و بادرنگ دار

درد سر بسیار بود روغن گل گرم نموده بر سر گذارند و اگر ورم و تب

و حرارت بود طلا از آب انگور شفا و صندل سفید و فوفل و زعفران

و گل ارمنی نمایند و اگر بدین رفع نشود و ورم باقی ماند آثار خشخاش

در شراب بجوشانند با پوست و نرم کوفته طلاء زنند و اگر اختلاط

عقل ظاهر شود دارد جو جزر و گل خیزد و تخمیر دو برگ بید و روغن گل — مجرب

طلا سازند و غذا مغز سر گوسفند جوان و مغز سر مرغ و امثال این

باب آنار بن میل نمایند و بوی بنفشه و آبی و سیب و گل فایده دارد

نوع بیستم در صداع البیضه این را بیضه میگویند و سبب این شد این درد سر از

اخلاط و بخارات آن و جالینوس گفته که این صداع مشتمل است

بر تمامی سر باشد و مزمن و صعوبت هیجان او هر ساعت و لحظه

میشود و علامت آنست که از ادنی سببی دردی عظیم شود و صاحب

این درد اذی یابد از آوازها و سخن گفتن و شنیدن و مکروه

دارد روشنائی را و دوست دارد ظلمت و تاریکی و آسایش

و ما در بیاشد بر کشود در چشمها و احساس میکند انکه کو بازده

میشود و مطرقه با کمان میبرد که هر زمان سر او شق خواهد شد از بسیاری

این درد و اگر سبب در حجاب داخل باشد اخلاط سر

درد میشود و صاحب او را از نشستن آن تا اصل چشم ... در

حجاب خارج باشد معلوم میشود دیگر آنکه دست بر وی ...

دست بر آدمی باید و تمدد و تنفس در روی خود می باید از برای آنکه این
حجاب و پرده احاطه کرده تمامی سر را از جهت این صداع را نام بیضه و خوذه
نامیده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که از بخارات کدام خلط ابتدا شده اگر
از غلبه خون واقع شود و اگر کلان سال باشد و مانعی نباشد از فصد خون
بگیرند و الا حجامت نمایند و آب انار بسیار مناسب است و اگر از سودا این
الم شده شربت افتیمون و عرق گاوزبان با تخم ریحان و قند شربت
نمایند و اگر از جهت صفرا این درد عارض شده چهار شربت و آب
تمر هندی و ریواج و آب غوره مناسب خواهد بود اگر ماده غلیظ باشد
و باسهال دفع شود و سر را بتراشند و آش طلا که مذکور گردد بر سر گذارند
فرفیون مثقالی بوره و سداب و سپند دانه و فجلین از هر یک مثقالی
نیم کوفته با آب مرض بجوشانند با گلاب آمیخته شیر گرم مناسب است
و اگر از گرمی آیست طلا تر شود از سفیدی تخم مرغ و روغن گل
قدری مخلوط سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک و اگر از خلط
سرد و تنها شده طلا نمایند و یا بجوشانند و آب آنرا بر سر ریزند
[illegible] در صداعی که حادث گردد از سده که از خلط غلیظه
[illegible] این درد از خوردن طعام بسیار و در رفتن و ترک حمام میباشد
علامت امتلا و جهه و گرانی سر و تمدد و فرق میان آنکه این درد بسبب
ورم باشد آنست که تب لازم است در ورم و آنکه بسبب سده درد شده
سبب

درین صداع تب نیست علاج آنست که اگر از خلط بلغمی شده این
در بحث علاج وغیره که در صداع بلغمی مذکور شده رجوع نمایند واگر از خلط
سوداوی این صداع عارض شده شربت افتیمون وحب آن
که در صداع سوداوی یاد کرده شده علاج نمایند واگر بحرانی درین درد
سر غالب باشد شربت خشخاش درین نوع بسازند بدین منوال
خشخاش شکوفه را یکبار که آب تر سازند وصباح بدست بمالند
وبجوشانند با سه چند آن قند بقوام آورند بطریقه شربت
نوع لبث دویم در صداعیکه از بخار بوی تنها حاصل میشود اول آنکه از بوی
مشک وعنبر بد گردد **علاج** بوی کافور وبوی سیب ولالی وکشنیز
تر وروغن بادام وکدو دربینی مالند دویم آنکه این صداع بواسطه بوهای
بد ومردار بود **علاج** آنست که بوهای ضد آن باشند ببینی بیمار
دارند مثل صندل وبادرنبویه وکشنیز تر بجام ودر اندرون آب گرم بر سر
ریختن وفتیله سرکه وگلاب سوخته دربینی گذارند تا دفع عفونت
بوهای بد شود از دماغ **نوع لبث سیوم** در درد سریکه گاهی باشد وگاهی
که در بوابی دماغ باشند علامت او دردی شدید بود وشنیدن آواز
هر بار وجود آنکه هیچ چیزی نباشد وهرگاه حرکت کنند درد زیاده
وهرگاه شکن کرده درد تسکین یابد **علاج** شقیقه بدن بحب ایارج
وحب اصطمخیقون واندک ایارج فیقرا آب درمنه ترکی جوش

درین علاج

در بینی چکانند کرمی که در دماغ باشد بکشد و درد گوش تسکین یابد و دیگر برگ
کاهو دو مثقال حب رمانه بیرون کرده پنج مثقال خلط مثقال مغز
خرز چهار مثقال ورمه تری مثقال ادویه را نرم کوفته بهم آمیخته در محل
خواب میل نمایند واز فواکه ومیوه های خام واز خال طعام ملاحظه نمایند البته
علاج نوع دویست چهارم درد سریکه از شرعج دماغ منبو دیعنی حرکت
شرعج دماغ واین شرعج از ملاغبه وارسقطه وازانکه چیزی از آن رسیده باشد
علامت او احساس شود در عصبها وعروق دخانیه شبیه لسد ود نسیان
علاج فصد نمایند وطبعه را نرم دارند باب انارین وشیر خشت وصندل
وگلاب در سر مالند وشیر عورت بر سر زنند در روغن کدو وبادام
در بینی چکانند وحضض در روغن گل حل ساخته در سر مالند نوع است
پنجم در صداعیکه از خوردن شراب صرف شود و بخارات آن
بدماغ رسد واین را خمار گویند علامت او آنست که سر و بدن
گران و چشمها زاند وه و روشنی کس علاج پاک ساختن معده از شراب
کماند بقی اگر میسر شود بسیلی غسل اب تمر هندی یا دوای
بحانند گلاب وشیر خشت یا آب انارین باشربت فواکه با
...ند تسب وصندل واگر حرارت بسیار باشد شیره خرفه وتخم
... ساخته بچهار عرقی که گلاب وعرق کاسنی وعرق ... مشک
... گاو زبان است مناسب بشد ضماد کردن آن در روغن ... در

سر مالیند و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن مرغ
یا اوکر امنق آب زرشک یا سماق یا آب غوره یا آب ریواج و اگر
حرارت و شورش نه درون باشد روغنی تر بشش خشک ساخته
اختیار نمایند و غذ بسیار اسپراب گرم گذارند و با بهار السیار رها کنند اما
درد شقیقه دردیست که بیک سوی سر میشود از خشکی ملی و علت
ماده و درد تمامی سر نبود و در اکثر اوقات در رگهای جهنده سر باشد
علاج ایست که بشناسند که اگر از خون باشد فصد نمایند و اگر
از سودا یا بلغم یا صفرا باشد مسهل آن دهند و طلا از تخم کاهو و
بزر البنج و لفاج و افیون گذارند و بر رگهای جهنده شقیقه این طلا بر کاغذ
گذاشته بر و بچسبانند صمغ عربی دو درم زعفران درم مرکی درم
افیون درم خون سیاوشان درم ادویه را نرم کوفته اندکی سفیده
تخم مرغ حل ساخته بر شقیقه گذارند و از برای طلا ساکن میشود این اجزا
را بسازند تخم کاهو بزر البنج مرکی افیون کثیره بگلاب حل ساخته طلا
سازند فصل دویم در سرسام سرسام لفظی پارسی است بمعنی
بعرب گفته اند از سرسام که بمعنی اماس است و عبارتست
از اماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و این مرضی مخوف است
و انواع بسیار نوع اول سرسام که از بسیاری خون شود و علامت او تب
دایمی دهند با آن و اختلاط عقل و نفس مضطرب غیر منتظم و بول

باشد و هرگاه ماهی شود دلالت میکند بر هلاکت و علامت نقصان ماهی
شادی با موجی در دو سر و گاهی خیال میکند که [illegible] که جرب
و امثال اوست میل به خندیدن آن مینماید و سرخی چشم و [illegible] رفتن آب
از چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان از علامتهای **علاج** پیش
از آنکه عقل او زایل شود فصد قیفال نمایند و خون بسیار بگیرند دفع
بر دارند بقدر قوت و اگر این قوت از احوال اعضای رئیسه معلوم
میشود اگر عقل و حس و حرکت بحال خود است دماغ است صحیح
و اگر نبض نفس خوب است دل صحیح است و اگر میل الطعام است
جگر صحیح است و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بر ساق یا بر میان دو شانه
با رگ سر بینی یا پیشانی مناسب است در روز اول تا سیوم شربت
نارنج و آب تمر هندی و آب غوره و شیره تخم کاسنی و آب آلو
و غذا اگر اماش مقشر با عدس و اسفاناخ و گشنیز تر و کدو در اقلیم عجم
[illegible] در اقلیم چهارم و سیوم ماش مقشر
[illegible] در آب کشک جو و بعد از سیوم شربت عناب و نیلوفر
دو مثقال تخم کاسنی کوفته دو مثقال بادیان نیم درم بجوشانند صاف
نموده [illegible] سکنجبین باز بجوشانند و چهار روز اصرار نمایند و تنقیه از مجهول
[illegible] مثقال و آب گشنیز تر سه تا شش و گلاب یک تا شش [illegible] سرکه
[illegible] قطره شیر گرم بر پیشانی سر دارند یا [illegible] تر بوی کردن
در [illegible] بگیرند [illegible] دارند و روغن گل [illegible] و گلاب [illegible]

فایده دارد و بپای آن آب گرم لذا بنهند و پاشویه ازین اشیای نمایند

بنفشه بابونه گل نیلوفر و از هر یک دو مثقال سبوس گندم یک کفی کشنیز

دو مثقال ریزه کرده با آب بجوشانند و یا بهار اشنه گرم بدان بشویند

و صندل و گلاب و سرکه بر سر بمالند و هر گاه مریض رو بصحت آرد شوربای

مرغ مناسب است بعد از آن بحمام روند و غذا بسیار میل نفرمایند و از تعب

و غضب و حرکت بسیار تا بحال صحت رسد ملاحظه نمایند **نوع دویم**

در سرسام صفراوی است علامت او تب و بحرانی و خواب مختلط

و درد سر و کراهت از روشنائی و خشکی چشمها و بینی و زردی روی

و زبان و سرعت نبض و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره

علاج اسهال صفرا نمایند باب فواکه و ترنجبین و شیرخشت و درین

قسم سرسام تسکین حرارت زیاده از سرسامی که از علت خون

شده نمایند و از آب سرد خوردن منع ننمایند و شربت از عناب

و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و قند سازند و کشک جو بدستور سازند

جو را در هاون بکوبند و هر لحظه آب سرد و پاشند و سبوس آن [illegible]

چون معلوم است منفعل و آب آن یک کاسه و نیم تنگ [illegible]

ساخته بجوشانند و چون پخته شود بخورد مریض میل نمایند تسکین

حرارت این مرض بنماید و آب هندوانه و قند میل نمایند و دو درم

اسپغول با عرق کاسنی و گلاب بیفزایند و شربت شیرین سکنجبین

نرگس الرجس

میل نمایند

میل نمایند واگر خواب نیاید از شیره خشخاش و تخم کاهو شربت
نموده موافق بشد و تخم کاهو وافیون اندکی ومقدار ان کافور همه بر پیشانی
طلا سازند و حقنه ازین ادویه سازند شرح چون پنج نماشه لعاب
اسبغول ده مثقال روغن گل پنج مثقال سفید مرغ دو عدد همه را
مخلوط ساخته عمل سازند ودانی که در روغن بنفشه و نیلوفر و گل شرح
و چغندر و پوست خشخاش و تخم کاهو جوش شده باشند بر سر
ریزند و خرقه کتان در روغن گل و گلاب اندک سرکه بر سر گذارند دفع
بخار از سر نماید و بر سینه و جگر خرقه گلاب واندک سرکه و کافور
آلوده گذارند دفع التهاب و حرارت نماید و هرگاه مرض تسکین
یابد مغز جوان در اب ان اورا ماتش معشر فین اب تمر هندی
و اگر قبض باشد و اگر تلین باشد اب لیمو فین و احتیار کنند سلطنه
نوع سیوم سرسام سودائیست علامت او انست که تب اندک
درد خفیف شود زوال عقل و بیخوابی و نفس زدن پیاپی گویا که خناق
شده باشد کرده و صالارت و سم ناک **علاج** تنقیه سودا نمایند
بعد از نضج بمطبوخ افتیمون چنانچه در صداع سودائی مذکور شده
از تنقیه سر و تنقیه ببادام در بینی چکانند و شیشا و پاپیا و ناف و مقعد مالند
و ابرشت و حقنه از سفایح قسطیغ سه مثقال افتیمون و تنقیه و انگور شفا
ذیب دو مثقال سپستان سی عدد و گل خیر و چهار مثقال خار خسک

شکوفه هفت مثقال تخم معصفر شکوفه پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند

تا نصف بماند فرو آرند ترنجبین بیست مثقال روغن گل سه

مثقال بدهد به نوبت عمل نماید و آنکه در رو بابونه بنفشه جوشانیده بر سر ریزند

نوع چهارم در نسیان بلغمی و نام گذاشته اند لیثرغس و بعضی از قوام

او را نسیان گفته اند حقیقت آنکه درین مرض چیزها فراموش میکند سبب

او بلغم متعفن باشد که در حجاب دماغ قرار یافته و موجب ورم

او شده علامت او تب مطبقه بجز قوت الحراره باشد و گرانی و ثقل

جمیع حواس و خواب بسیار و نسیان و سعفه زبان و تثاوب یعنی خمیازه

از جامه گرفتن و اختلاف عقل و سپیدی بول و قلت عطش و براز

و زبان حمری یا زرد مایل بسفیدی علاج شربت از بادیان مثقالی

عناب بیست عدد پنج کوکس دو مثقال مویز سی عدد بجوشانند و آب

او را به نبات آمیخته ملیّنا بدهد چند روز این شربت مناسب است

و حقیقت آنکه بخار بسیار میل نماید این عمل قوی است سنا مکی پنج

مثقال ترید نیلوفر شکوفه دو مثقال تخم شبت چهار مثقال تخم معصفر

بسفایج کبر دو مثقال بادیان دو مثقال انجیر ده عدد انگور سه مثقال

در دو کاسه آب بجوشانند و شیر خشت بیست مثقال قرص

پنج مثقال الکامه یک ماشه بوره دو مثقال روغن بادام یا بابونه

سه مثقال چنانکه مذکور شده بسازند و سه نوبت عمل نمایند

حب ایارج

بخود همکو فته و مالیدن بر مغز سر که فاتر و گرم باشد و اگر تب قوی
نباشد حب ایارج بر همین حب اختیار نمایند سقمونیا حنظل دو دانگ
غاریقون نیم مثقال افتیمون نیم درم تربد درم مقل دو انگی حب ساخته
هر یک بقدر نخودی و فی در این مرض نفعی کلی دارد و خواب بسیار که در و
مستغرق شود دفع کند ارند و گاهی موی از شقیقه بگیرند و روغن گل که در و
چند سپند سبز و عاقرقرحا اندکی حل کرده در مفاصل و در پیشانی بمالند
و عسل و سرکه در آب و نمک مالند و اگر مرض دیر کشد و برودت
غالب شود و احتیاج شود بایستفراغ از چند سپند سبز نیم درم و از محوصه
دانکی نرم کوفته حب ساخته فرو برند و ماء العسل بپالوده مقدار آن بیاشامند
و غرغره به سکنجبین و ایارج فیقرا دار الکابه و گلاب نمایند و نمک و از زیت
گرم محوصه بر سر گذارند و بعد از آنکه سر تر شده باشند و مریض را در موضع
خوش هوا و شبی که بسیار روشن باشد نگاه بدارند و هرگاه مریض
رو بانحطاط و سکون آرد بخود آید که از گرسنگی عصا صبر و نیک که در د
[illegible] و در عفران باشد بیاشامند و غذا اسفناج و ماش
و شیره [illegible] گندم که در وقت باشد موافق باشد و از
تشنهام جزهای سرد میوه ها و سبزه و خضراوات ملاحظه نمایند و اندکی
شراب ریحانی بعد از غذا اندکی مناسب و حمام آب گرم بسیار بر سر
ریختن فایده دارد **نوع پنجم** در سرسام که مرکب از صفرا و بلغم باشند

ملینا

دگاهی یکی ازین دو غالب میشود اگر صفرا غالب باشد می نماید ابرا
بهر نماینی و اگر بلغم غالب باشد نام میگذارند اینرا سبات سهری و از
این علت قوی باشد شربت بلکو نیز فو دارند سبب سر درد ابدان
علامات بدیست علامت آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب گران بود گاهی
در خواب آنچه بپرسند و گمان شود که در خواب است و اگر صفرا غالب
شود بیهوشی و هذیان و چشم گشاده بود باشد و اختلاط عقل و نبض
صغیر و ضعیف و متواتر علاج آنست که مرض مرکب از بلغم و صفراست
پس ~~صفراست~~ واجب آنست که علاج مرکب نمایند و بهترین
علاجی درین مرض فصد است جهت آنکه از همه خلطها کم میشود به تخفیف هر گاه
رگها برآمده و رنگ روا و رخنه باشد و حقنه معتدل مناسب است
مطبوخ بنفشه ده سپستان دو مثقال سنا یکی پنجمثقال بابونه سه ق
نیلوفر هر یک دو مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال سنا یکی پنج مثقال
سپستان سی عدد انگور شفا سه مثقال بادیان
بیخ سوسن سه مثقال عناب بیست عدد در دو کاسه آب بجوشانند
و ستبر جست بیست مثقال و مغز فلوس ده مثقال قرقروت پنج
مثقال شکر قلم هفت مثقال بوره دو مثقال آب برگ چغندر
خالص در آب ادویه را حل کرده آرار دو بنیر موسه گذارند روغن بادام
دو مثقال امنخه سه توده عمل نمایند و بستر گرم در روغن شنبه

بستان دالم

سداب و سرکه اندکی بر پیشانی سر گذارند و شربت سکنجبین و گلقند

با کلاه پنبه غذا نخود و شلغم و تره و اسفاناخ مقشر و اندکی از روغن تنبل اگرا و عنبر و

منثور بجهت منع کردن منع در این مرض میل نمایند و در این مرض

از دوایی از غذا میل منع نمایند فاین کلی دارد و شربت نیلوفر اقتباس نمایند

و موی از سر مریض کندن نفع تمام دارد نوع ششم در سرسام که تابع

باشد در حمی را که حادث گردد میان معده و جگر و حجاب است هر دو

متصل بدل است پس ظاهر گردد اعراض سرسام وقتی که عند درد

سرسام علامت او دشوار است بسیار دائم در جانب راست و شدت

تب و زمی در سر است تشیف یعنی استخوان سر سینه علاج آنچه مذکور شد

در سرسام دموی و صفراوی و شربت از برگ کاوزبان سه

مثقال و ربا در تمر هندی دو مثقال زرشک دو درم عناب با شیره عدد

تخم کاسنی بهم کوفته دو مثقال قند لیست مثقال سه روز بدهند و غذا ماش

مقشر و عدس و اسفاناخ و کشنیز نوع هفتم در ورمیکه مخصوص است

به پرده دماغ نام نهاده اند و این سرسام را اشفاقلوس در سه

روز هلاک میسازد و اگر از این گذشت امید علاجی هست و علامات او

علامات سرسام دموی و صفراوی یک است این مرض سخت تر و تند تر است

از اینها علاج این علاج آن چشم بعد از سه روز باز باید که غذا او سفره بینا

سبزه و تره مثل کشنیز و خرفه و آب هندوانه و کاهو و عرق بید و مشک و کاسنی

در حمی

واسبغول وادویه که در ولد وکشنیز تر وکشک جو مناسب است

نوع هشتم در سرسامی که از خارج سر شروع میشود و تاثیر میکند هم خارج را هم داخل

سر را و این بدترین اقسام سرسام است اعراض وی خلط العقل

در غایت بدشکلی میباشد صاحب خود را درد او در غایت شدت

میباشد و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در ته رفته و گاهی

غشیان و قی میشود **علاج او آنست** که مبالغه نمایند در فصد خون و غذا

و شربت آنست که در سرسام دموی مذکور شد **نوع نهم**

در بلغموی و این ورمیست که در نفس دماغ میشود علامت او آنست

که در روی ورمی سرخ میشود و چشمها سرخ و بته رفته و صاحب

میل او میل کند که به پشت تکیه نماید بخلاف آنچه عادت و در شبه

و نفخی در شکم او ظاهر میشود علاج او هرگاه از چهارم بگذرد علاج سرسام

دموی نمایند **نوع دهم** در حمره که بسبب صفرا در دماغ میشود و علامت حمره

او زیادتی درد و اندوه و سرخی روی و زردی و تب نیز و این

مرض صبیان و کودکان را بسیار عارض میشود و کودک را تشنگی بسیار بود

و خشکی بدن و دهان بمرتبه میگردد که هیچ گوشت نمی ماند در چهار روز

هلاک میسازد و اگر ازین گذشت خلاص موجود است علاج او علاج سرسام

صفراوی است و معالجه صبیان درین نوع نمایند بزرده تخم مرغ با روغن آنچه

سر خرزمان بر یافوخ که بوده بیوند بگذارند و با در یکی وصوکرد و گاه بود

الشوره

و شیرهٔ چرفه و عرق مشک و دواب اطفال طباشیر و شیره ابرایند
تا دفع التهاب خوردن ایشان گردد و دهن ایشان بموم روغن که از روغن
بادام و موم ساخته چرب نمایند **فصل سیوم** در سدر و دوار سدر آنست
که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و صداع ثقیل عظیم باشد و در
گوش آوازها گاهی بدان مرتبه میرسد که عقل او زایل میشود و دوار
آنست که چنان نماید که چیزها میگردد و دواران میکند سبب او بخاری
غلیظ که بسته شده در دماغ و نمی یابد مخرجی و لازم اوست دوی
و گرانی سر و تاریکی چشم و در سدر حالتی شبیه بمردم مست مست
و انواع او هفده است **نوع اول** در دوار که از ماده خون باشد که
در دماغ بود علامت او حمره چشم و سرخی روی و برآمدن رگهای
پیشانی و شقیقه **علاج** او فصد قیفال و بعد ازان بس گوشش و
حجامت پس سر یا حجامت بر ساق پای نمایند و بر سر روغن گل
و سرکه یا روغن مورد و سرکه بمالند و یا بهار الگل بابونه و سبوس
گندم پای شوره کنند و شربت سکنجبین با اسبغول و تخم ریحان
غذا گوشت مرغ بلکو بغذی جوان مثل آب غوره یا آب انار و اگر او را
بارنج کنند در غذا چیزها دفع بخار مناسب است و از غذاهای گرم
اجتناب و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله اختیار نمایند و طلا
از صندل و گلاب و باقی علاج آنست که در باب درد سر دموی مذکور شد

نوع دوم دواریکه از ماده صفرا شود و علامتش او زردی لون و تلخی
دهان و سرعت نبض و بیخوابی علاج او اسهال بدین مطبوخ صفته هلیله
زرد چهار مثقال سنامکی پنج مثقال گل سرخ دو مثقال بنفشه [illegible]
دو مثقال بجوشانند در یک کاسه آب تا یک پیاله بماند صاف نموده
شیر خشت پانزده مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن آب
ادویه حل کرده شیر گرم میل نمایند بعد از آن آب انار و شیره خرفه با آب
تمر هندی و شربت سکنجبین و از میوه انار دانی و سیب و ریواج
غذا مسح در آب آن و اگر افتد آب تمر هندی یا آب غوره یا آب
انار بسازند و بنفشه و صندل قوی نمایند و آنچه در علاج درد سر
صفراوی مذکور شد عمل نمایند نوع سیوم دواریکه از ماده بلغم
بود علامت او گرانی سر و قلت عطش و بسیاری لعاب دهان
و بسیاری خواب و لینی نبض و بیاضی قاروره علاج تنقیه دماغ
با ایارج فیقرا و حب قوقایا و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده [illegible]
مصطکی و غرغره سکنجبین عسلی نمایند غذا نخود آب که در وی [illegible]
و زنجبیل و کشنیز حبشیه و مغز بادام و زیره باشد [illegible] نمایند و مشک
و نرگس و عنبر بوی نمایند و از غذاهای سرد ملاحظه نمایند نوع چهارم
دوار سدر که از ماده سودا شود در دماغ علامت او بسیاری فکر
و بیخوابی و ثقل جنبهای [illegible] باشد و صلابت نبض و ضعف او علاج تنقیه

حب غاریقون

دماغ وبدن از سودا بمطبوخ افتیمون وحب غاریقون نمایند **نسخهٔ حب**
غاریقون نیم مثقال اسطوخودوس مثقال شحم حنظل دانگی صبر درم
نمک هندی دانگی نرم کوفته وبیخته حب سازند در وقت صبح میلیمانید
بیدار شدن صبح قاشق اب گرم میلیمانیند وروغنها گرم بر سر طلا
سازند واز روغن سیب وبابونه وباقی علاج انست که در درد سر
سوداوی مذکور شد **نوع پنجم** درد سر صداع که از مادها وبخارها گرم شود
در دماغ علامتش انست که حفقت الف وتشنگی دایمی ودرد سر
گرانی نبود **علاج** بنفشه بدن بمطبوخ بنفشه **نسخهٔ مطبوخ بنفشه**
وتخم کاسنی شگوفته از هر یک دو مثقال افتیمون مثقال گل سرخ
دو درم اسطوخودوس دو مثقال تمر هندی پانزده مثقال بجوشانند
تا تر بکشی با شیر خشت هفت مثقال میلیمانند در روغن گل وگلاب
وسرکه بر سر نگه دارند وهر روز قند وکشنیز خشک نرم کوفته مقدار نیم
مثقال احتیاط بنند دفع بخار از سر میکند وباقی علاج انست که در صداع
که از اخلاط حاره است مذکور شده **نوع ششم** درد سر که از مادها
وبخارها سرد شده **علاج بلغمی** طبعت دانی که در د بابونه واکلیل الملک
وسداب جوشانده باشند بر سر ریزند وسر بر بخار ان دارند وغذا
مطبخه با نخود اب که در وی دودیه گرم کنی ... میلیمانید **نوع هفتم**
درد سر که از ماده صفرایی که از ماده ... دماغ ببداشنو وعلامت

او عدم اشتها و خفقان و تب و جوشش نفس معده و الم در سر معده **علاج**
آنست که اول قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و اندک نمک
بعد از آن آب غوره یا انار ترش یا آبی ملینها بدهند و در غذا کشنیز خشک
اندازند و تنقیه سماق و سیب انار رسانند و باقی علاج از دوا و غذا دوای
صفرائی جویند **نوع هشتم** درد که از ماده بلغم شود و علامت او
غثیان و قلت هضم و بسیاری جشا و نفخ برآمدن از دهان از ماده
علاج او قی بآب شوربا و تخم ترب و تخم کوفته سه مثقال و تخم شبت سه
مثقال بیخ سوسن دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف
کرده با هفت مثقال شربت سکنجبین اسپغول گرم ملینها بدهند و بعد از آن
قی کنند و بعد از قی اطریفل صغیر و گلقند یا مصطکی و عود و حبه قوت مفیده
مناسبست غذا از گوشت کبک و عصافیر و داروهای گرم سازند
و حب قوقایا که مذکور شد اگر ضرورت شود ملینها بدهند **نوع نهم**
درد که از بخار معده بسر رود و علامت او آنست که در معده گرمی
باشد و در زمان راحت یابد بخروج قی و با درد که سر درد انگیزد اطریفل کشنیزی
علاج او آنست که در درد که از ماده گرم که در سر باشد مذکور شد
نوع دهم درد که حادث شود از باد که در سر در مراق عد شود
از ماده علامت او آنست عوارض آن اسهم بر آمدن و ضربی نفخ برآمدن
کشش و تمدد در معده علاج او معجون مکوفی و بادیان و قند و شربت بزوری

نوع یازدهم درد دواریکه متصاعد شود از شراهین یعنی از رگهای جهنده که بر
شقیقه باشد پس اگر نبض آنها از رگها زیادت علامت او آنست که اگر
دست بر شقیقه بگذارند عضو که بخارات از آن جدا شده بنهند ساکن گردد و امتلا
و حرکت آن رگها علاج حجامت بر ساق یا و بعد از آن سر مفصدان در رگها و بریدن
او دو تا آنش روغن گل و اندک سرکه بر سر نوع دوازدهم درد دوار
و سدر که باشد از ماده که متصاعد شود از رحم و مثانه و گرده و یا پهلو یا ران
که بر مه شکم سبب علامت او احساس بود بخار و آفت در آن عضو
و دوار از سقط و ضربه علاج اصلاح آن عضو و تقویت سر و دوار اطریفل
سغانی در محل خواب خوردن نوع سیزدهم درد دواریکه از سقطه
یا ضربه بر سر واقع شود علاج او علاج صداع از ضربه دهد بیمار را بابونه و بنفشه
در آب بجوشانند و بشویند حجامت نمایند و شکم نرم نگاه دارند یا بحل
یا غیره نوع چهاردهم درد دواریکه از گرمی آفتاب شود بسبب
ضعف دماغ علاج اگر ماده باشد در بدن استفراغ نمایند و روغن
گل و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و آنچه مخصوص
نیست درد دواریکه از ضعف دماغ باشد مشهوره بشویند بایدکه
کشنیز خشک و قند فایده دارد مداومت آن نوع پانزدهم
درد دواریکه از عقب فساد هضم یا از پرخوری شود علاج او اگر
حرارت نباشد در روی سرخی نباشد قی کنند و معده را بگلقند

ز مصطکی ساخته باشند و کوارش عود و مصطکی قوت دهند نوع شانزدهم
در دواری که بسبب ناخوردن غذا حادث شود علاج او به پیش از طلوع آفتاب
شربت لیمون یا فواکه یا سیب و صندل و با لقمه نان تر به شربت انار و آب
غوره یا رب اینها و سیب میل نمایند نوع هفدهم در دواری که
حادث شود بسبب مرضی که منذر شود و به بحران و دوار دوار خصوصاً
اگر بحران را با شر متحرک گشته میشود و لیس باید که تدارک آن زود نمایند
و تنقیه معده به ایارج حب صبر و ماده را بجانب مخالف میل دهند و گاهی
صداع بدوار زایل میشود و گاهی دوار بصداع برطرف میشود فصل
چهارم در بیان سبات خواب گران که درکسیت دراز و در سبب
قوی و به دشواری بیدار شود و آن دو نوع است نوع اول در سباتی
که از سوء مزاج بارد شود که اصلاً هیچ یک از اخلاط بسبب او نباشد
علامتش آن است که خواب سنگین و بیدار شدن بسیار و سخن در غایت
دشوارت که بسیار رسیده باشد یا بعقب ادویه مخدره مثل افیون
و غیره که خورده باشند رنگ روی مایل به تیرگی و کبودی و نبض
صلب یا تفاوت در روی یا در زبان سفید رنگ علاج ... از
ادویه حاره مثل ... از نوع مرض موجب ... افعار رزر
اوند طویل از هر یک ... بگیرند و باشد بعد از غسل ... نمایند
شربت ... مثقال ... نمایند و طلا که بر سر گذارند از

قیجن و کافور و حاد موریانج و صمغ عربی و سداب از هر یک اندکی کوفته
بگلاب یا بروغن سداب آمیخته بر پیشانی ضماد کنند سبب دوم جند
بیدستر بروغن سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فایده دارد
و بستن پای ساق پای و مالیدن پایها و از پایها و عفص و عاقرقرحا و نرم
کوفته با سرکه آمیخته بر ساق پا طلا سازند و کندس و صبر
در بینی دارند یا عطسه آرد و موی از سر کندن فایده دارد
و مشک و جند بیدستر و عود و بوی نمایند غذا نخود بشکسته بگوشت
لک یا عصافیر سازند و دار چینی و خولنجان در شوربا و اسپس [illegible]
و عسل و مبخش و حبة الخضراء میل نمایند و از خوردن میوهای سرد
و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند نوع دویم سبات که از رطوبت
خام در مقدم دماغ بود علامت او خواب گران که بیدار نشود و کم جنبد
بسیار و گرانی در سر و شیخ و سقطی زبان و کاهلی و نسیان و قلت
تمیز و نبض موجی علاج تنقیه نمایند یا حقنه تیز و قوی یا حب قوقایا یا ایارج
و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده بدان تنقیه دماغ نمایند و معاجین که دفع
ماده الحیوة بلغم نمایند مثل و ماهیت الحیوة و مار زالعسل و کاکقند و [illegible] شنیز
گرم تغیر از آن میل نمایند و روغنهای گرم در سر مالند و بابونه و سداب بجوشانند
و سر به بخارات آن دارند و باقی علاج از سرسام بارد جویند نوع سوم
در سبات که از بخارات گرم و تر و مری که دماغ از آن متغیر شود و علامت

اولیست که فالج بنا باشد بر خواب کند و در بعضی اوقات و در خواب
رود و اندک زبانی درد و بیدار گردد و باشد که بتنگی نفس و در
خواب سخن بسیار گوید و تشنه شود و میل باب غلبه نماید و گاهی
فاسد غیر صحیح کند علاج فصد قیفال و حجامت بر ساقها نمایند
و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر گذارند و پایها را با بابونه و اکلیل
الملک و بنفشه بشویند و غذا آب نخود و ماش مقشر شوربا مزوره مرغ
میل نمایند و غذا آن مقدار خورند که در معده ثابت شود فصل چهارم
در سبات که بخارات تبها شود و علامت او آنکه در آن وقت
تب شود و بزوال تب زایل گردد علاج آنست که از خواب
آگاه سازند تا حرارت غریزیه متوجه باطن نگردد و قدمها را بمالند
و بشویند باب بابونه و علاج تب نمایند نوع پنجم سبات
از بخارات معده شود و علامت او بیخوابی و دوار و آوازها در گوش
و خیالات خطهای سیاه و سرخ در پیش چشم علاج تنقیه معده
و تقویت سر نمایند بسلیقه و اطریفل بر در ده و روغنها مثل روغن بید و
روغن گل و بر پیشانی و بر مقدم سر مالند نوع ششم در سبات
که از بخار اعضا مثل دستها و پاها و غیره شود علاج اصلاح آن
اعضا و تقویت سر نمایند نوع هفتم در سبات که از بخار سینه
و شش و پهلو شود و ... و علامت ذات الریه و ذات

الجنب و ذات الصدر و علاج او علاج انها **نوع هشتم** سبات
که از ضربه بر سقف ان یا بسبب شکستن سر واقع شود و بسبب
سده که در مسلک روح احساس شود و علاج او علاج ضربه و تقویه
سر **نوع نهم** در سبات که از ضعف روح شود و علامت او انست
که بعد رنج زیاده گردد **علاج** او خوردن شوربا و چرب و کباب و مفرح
و دوا المسک و اگر گرم مزاج بود یا مفرح طباشیر امسخینه نمایند
و شربت فواکه و سیب صندل و اب انارین و ماء اللحم با گلاب
و عرق بید مشک و کاسنی و اگر سرد مزاج بود با عسل یا میبه و گفته
اند و ماء اللحم با شراب ضعف روح را فایده دارد و باقی علاج
از علاج غشی جویند **فصل پنجم در سهر و سهر** بیخوابی مفرط
است و انواع او نه است **نوع اول** در سهر که از سوء مزاج دماغ
لبس یبوست شود و علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و بینی
و احساس کنند در سر گرمی و خفت در حواس و در سر
علاج او انست که دماغ را بر روغن بنفشه با دام و روغن کدو چرب
سازند و روغن گل و روغن نرگس و روغن کوکنار و شنبز
و ورث بر بینی سر گذارند و شربت خشخاش و کاهو
و با درنک میل نمایند **غذا** ماء اللحم کشنیز مرغ فربه یا گوشت گوسفند
جوان در ان لحوم دماغ مقشر با لحم و لک او دو لقمه کدو شیر مناسب است

نوع دویم در سهر که از سوء مزاج خشک بی ماده شود علامت
او تشنگی و خشکی دماغ و حرارت و اندوه علاج او آنست که دماغ را بروغن
بنفشه و بادام و نیلوفر چرب سازند و شیر دختر بر پیش سر
ریزند و آبی که در وی پوست خشخاش و بنفشه و گل و تخم کاهو کوبند
بر سر گذارند و پایها را نیز و مقعد را بروغن بادام یا روغن زرد گاو
چرب نمایند و هر شب از روغن بنفشه دو قطره شیر گرم در بینی
چکانند و غذا کشک جو یا آش ماش و مغز که در کدو و اسفاناخ
و شیر تر باشد در شوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند
و قلیه حب رخا بیره دارد و از اشربه منومه مثل شربت خشخاش.
و کاهو اختیار نمایند نوع سیوم در بیخوابی که از یبوست سودا شود
علامت او علامت غلبه سودا و علاج او علاج مالیخولیا و صداع سودای
درد غبار در دماغ مالیدن و مداومت حمام نوع چهارم بیخوابی
که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا و علاج او
تنقیه سر و بدن از صفرا و باقی علاج چنانچه در صداع صفراوی مذکور
شد نوع پنجم در بیخوابی که از رطوبت شور که در دماغ است
شود علامت او تری دماغ و بینی و چرک در چشم و اندک
گرانی و درد سر و درد سر اینها علاج او حقنه تیز و تنقیه بدن بدین
حب جره و تیر بدد مثقال پوست هلیله و با دیان رومی از هر یک
نخود ال

بنیم درم بسفاید با داهی مخصوصه دو دانک کوفته بیخته بهر نوبت
باب نرفتن با ایارج طب ساخته میل نمایند و غرغره نمایند و مداومت
حمام و ابزن معتدل در ایند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان
در اب پخته هم شکسته و ماش مقشر او کنهار و گوشت ماهی که در اب
شیرین و تندرست باشد و از چیزهای بشور و بخار احتناب کنند و گل
بنفشه و شکری با عسل میل نمایند و آبی که در و بابونه و تخم کاهو
جوشانیده باشند بر سر ریزند و دماغ را به روغن بابونه و روغن
بادام چرب سازند و جالینوس گفته که اگر به شب اندکی از دارچینی
و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **نوع ششم** در بیخوابی که بسبب
شود و علامت او آنکه هر گاه شب شود بیخوابی عارض گردد و چون صبح
گردد ساکن گردد و سبب سهر اطراف مستور و **علاج** منع بخار
بالجمله از دماغ نمایند و عناب و شقفه به روغن خشخاش و کاهو
چرب سازند و در مزورات ورق کاهو اندازند و از مجربات
است که نسخه درم افیون و زعفران از هر یک نیم درم بکوبند
و به روغن گل آمیخته اندکی از آن در بینی دارند خواب آورد
و صواب آنست که اطراف علیل را محکم ببندند اندکی و جمعی در برابر
او بنشینند و حکایت و تفرج کنند و آواز ملایم و اواطت آب و در اشجار
فایده کلی دارد و **نوع هفتم** سهر بسبب ... شود و علامت او آنست

هرگاه آن درد باشد بیخوابی عارض گردد علاج او تسکین درد
است بیخوابی که بسبب امتلا شود علامت آن آنکه هرگاه ممتلی باشد
سهر غالب گردد علاج او استفراغ و تقلیل غذا و دفع امتلا
نوع هشتم بیخوابی که از سوء مزاج هضم شود علاج تقویه معده است
معده و اصلاح هضم **فصل ششم** در ذکر فکر و ذکر و تخیل و آن سه تخیل
نوع است **نوع اول** در ذکر و آن نسیان است و دو قسم
میشود **قسم اول** در نسیان که از سوء مزاج بارد و رطب و غلبه
رطوبت که بر موخر دماغ حادث گردد علامت او خواب بسیار
و گرانی در سر و خارش در پس سر و بیرون آمدن رطوبت از
بینی و دهان **علاج** حقنه حاده کنند و حب ایارج و گلسرخ
و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال با دوازده مثقال عسل
معجون سازند و سه روز بآب گرم ملینها نهند اگر جوز و سال نباشد
به بخورند مثال سبت و عاقرقرحا و میویزج و فلفل و دارچینی و شیح بگیر مویزج
از هر یک یک درم بکوبند و با عسل سی مثقال و الکامه ده
مثقال و کلانیسه تا نرم شود و قدری آب آمیخته نگاه دارند و غرغره
سازند و عطسه آورند بفلفل و کندش و جند بیدستر از هر یک
نیم مثقال نرم بکوبند و در بینی دمند تا عطسه آید یا آب
پودینه با آب چغندر آمیخته در بینی چکانند عطسه می آید سیاه دانه

و بودینه چند بید ستر از هر یک اندکی نرم بکوبند بو نبد یا بروغن بادام امیخته در بینی چکانند و دماغ را باک میسازد و بابونه و اکلیل بجوشانند در حمام سر باب ان بشویند و سکنجبین عسلی و سرکه عنصلی هر این علت را فایده بسیار دارد و این علت بیر انرا از جهت اکبر سن بسیار میشود و این معجون مناسب است صفة کند اگر سعد دار فلفل زنجبیل فلفل بزبار جوز بوا از هر یک سه مثقال نرم کوفته با دو چند از عسل امیخته شربتی درم تا یک مثقال نمایند عقل و ذهن را فایده دارد و خواب بسیار بعد از طعام خصوصا اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد غذا گوشت کبک و کبوتر بچه و نخود اب بروغن جوز یا روغن دانه رز دالود گوشت مرغ صحرائی که قرو قاک میگویند مناسب جوهر دماغ است فایده دارد و شراب کهنه اندکی گفته اند نفع تمام دارد و در بسیار او فایده نیست قسم دویم در ذکر که بسبب برودت و بیوست میشود علامت او دایم بحرانی دایم و خشکی بینی و گلو و دشوار سی تکلم نمودن و در بعضی اوقات چنان نماید که خاق شده بسبب برودت که بر رابطه دماغ غالب شده و بلادت در عونت عقل بچه پیران و مشایخ را میشود و علاج روغن خیری و روغن سوسن بمقدار نیم دانگ در بینی چکانند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک باب بجوشانند تنعمات بیمار نرا اضافت کرده در حمام بر سر ریزند

وبعد ازان اگر غم تر میل نمایند و گوشت مرغ فربه و ماء اللحم و اکثر
ثلث فایده کلی دارد **نوع دویم** در فساد تفکر علامت آن انست
که کمان نباشد که فکر هیچ شی کنند و گاهی بی بودن و رایکه جابری
نماید نقصان و بطلان حفظ **علاج** انست که اشیا که قوت حافظ
را تقویت سازند میل نماید و این معجون نفع کلی دارد **صفت** بلبل
دار فلفل اگر دار چینی قرفه سنبل از هر یک پنج مثقال جوز بوا و
مثقال زعفران درم شکی و الی امله پنج مثقال نرم کوفته بیخته
بسته چهار یک عسل کف گرفته آمیخته نماید شربتی مثقال اختیار
نمایند جوهر دماغ را قوت میدهد **نوع سیوم** در فساد تخیل سبب تخیل
انکه ضعف شده یا نقصانی از امور تخیلیه واقع شده یا باطل شده
بمرتبه که صورت محسوسات از خاطر او میرود چنانکه در خوابها در بیدار
و اکثر فساد تخیل از یبوست میباشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی
چنان واقع میشود که در چیزیکه در خارج وجود ندارد و سبب غلبه خلط
حراری بر مقدم دماغ است مینماید اشیا را به نظر نقیه و این بود سلطه
حرارت نیست نه از قبیل بطلان و نقصان **علاج** سعه دماغ بمطبوخ
هلیله ها نبد و حقنه نرم فایده دارد و طلاها و روغن ها و گاهی فساد تخیل
در بیمار گرم موجب اختلاط عقل میشود **علاج** تطفیه از صندل و گلاب
و آب گشنیز تر و دو قطره از سرکه و دستبنه گرفته در بینی دماغ دارند

دستهٔ عورت بعضی سر ریز نرو یا بهار ابابونه و بنفشه و سبوس گندم
که در آب جوشانیده بشویند و روغن بنفشه و بادام و بابونه و کدو در بینی
چکانند **و غذا** گوشت مرغ فربه و شوربا و جرب سازند و مانع از قرص
بنفشه که مذکور میگردد پاک نمایند **صفت آن** بنفشه خشک مثقال
پوست هلیله درم سرند و درم آب السوس نیم درم محموده مشوی داخل
گرفته قرص سازند اول شب و در وقت سحر بگلاب بنفشه یا شربت
بنفشه اصحنه اختیار نمایند **فصل هفتم** در مالیخولیا و این نوع فکرها و گمانها
فاسد است که فاسد و ترس و معنی مالیخولیا بیونانی خلط سیاه است
از آنجهت صاحب این مرض اندوه و غم و وحشت و تنفر از خلق و دوستدار
وحدت است و این هشت نوع است **نوع اول** در مالیخولیا که از
سودای دموی میشود علامت او احتلاط ذهن و حمره و سرخی روی
و چشمها و عظیم نبض **علاج** فصد نمایند و از حجامت پای یا نشتر بر ساق و یا
بر میان دو شانه و رگ پیشانی گشودن فایده دارد و بعد از فصد شربت
بنفشه و شراب خشخاش و آب انار میل نمایند و مطبوخ
افتیمون بدین طریقه سازند افتیمون دو مثقال بادیان مثقال
بنفشه دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال گل سرخ دو مثقال برگ گاوزبان
چهار مثقال قند سه مثقال بچهار [illegible] شربت ساخته میل نمایند و بعد
از شربت افتیمون این تحت اختیار نمایند افتیمون درم غاریقون

قرص بنفشه

علاج

دو درم و اسطوخودوس منقال نمک هندی نیم درم حب النیل
نیم منقال کثیره درم نرم ساخته هر دو نوبت حب ساخته در وقت
سحر اختیار نمایند و در بعضی از خارش معجون نجاح که مذکور شد ایرد و
اختیار نمایند **صفت آن** هلیله سیاه و بلیله و املهٔ منقی از هر یک
پنج منقال بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد از هر یک
چهار منقال کوفته و بیخته بعضا و منقال عسل امیخته نمایند شربتی
دو منقال با سه منقال میل نمایند و اگر سبب بسته شدن حیض باشد
این مرض را عمل که در و تخم حلبه و قنطوریون از هر یک سه منقال
اندازند حقنه نمایند و اگر خواب کمتر باشد شیر عورت بر پیش
سر ریزند و این مطبوخ بجوشانند و آب آن در حمام بر سر ریزند
شعیر مقشر هفت منقال بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و خشخاش
و تخم کاهو و بابونه از هر یک دو منقال این مجموع تا نیمی بماند
و بنه بر روغن بنفشه یا شیر عورت تر سازند و بر سر گذارند و اطریفل
صغیر در هفته دو بار دو منقال میل نمایند و غذا مرغ فربه و گوشت گوسفند
حوان و نخود آب زرد و تخم مرغ و بابونه بر روغن بادام مناسب
است و از میوهها انجیر و بادام انار و زردالو فایده دارد و در اگر شیر ناگفته
گرمی خون مراقی بود که بخار نزد دارد و اجتناب از بادنجان و کرنب و عدس
و باقلی و خنزیر و گوشتها و ... و بزرگ گرفت شراب و ترشیها نمایند

فصل دوم

نوع دویم در مالیخولیا که از سودائی حادث که از صفرا سوخته در
بدن حاصل شده باشد علامت او کثرت عطش و جنون و بادیه در
صحرا رفتن و قلت اسایش و نظر مثل سباع و مزاج ایشان گرم و خشک
و حدت طبع و سریع الکلام و ملمس بدن ایشان گرم و خشک بغیرت
و زردی رنگ و قبض طبع **علاج** آنست که حمام بسیار روند اگر هوا
آب شیرین داشته باشند و بآب زن نشانند که در وی بنفشه و خیرو
و گل و شعیر مقشر جوشانیده باشند و در بدن روغن بادام که در وی
اندک موم حل کرده باشند بمالند و بعد از آن بآب گرم بشویند
و بر سر ایشان روغن گل و گلاب و صندل با لته اسفنجه گذارند اگر خواب
نیاید آب پوست که در وی خشخاش جوشانیده باشند بر سر ریزند
و شربت خشخاش و بنفشه و شربت نیلوفر دهند و اگر طبع قبض
بود تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک شش مثقال با آب اسفنجه آب
انزامیل نمایند و غذا گوشت بزغاله که در آب او کدو و باقلی مقشر
و اسفاناخ و کدو باشند و زرده تخم مرغ نیمبرشت دهند و مسهل صفرا
بر موجب دهند پوست هلیله کابلی سه مثقال [illegible] شیره چهار مثقال
سنا مکی پنج مثقال افتیمون رومی دو مثقال آلوی بخارا [illegible]
عدد تمر هندی [illegible] یا نزده مثقال بجوشانند تا آب بحاله [illegible]
از ده مثقال شیرخشت حل کرده بسحر میل نمایند و اگر مسهل عمل

بکنند این حب بخورند ایارج فیقرا درم هلیله سیاه درم غاریقون درم محموده
دانگی غاریقون سرا الزارد بیخ مویزه که رانند هٔ باقی ادویه را بکوبند حب سازند
یک شب بخورند و در مرض ادویه قوی و آب ازجاب (?) بسیار منع کرده
اند جهت آنکه حرارت زیاده میشود و منجر میگردد و سزاوار است که
در استعمال نطولات و ضمادات از محلل با اعتدال غافل نشوند چنانچه
اگر چیزهای بسیار سرد اگر بسیار بخورند ماده را غلیظ میسازد و اگر محلل گرم
بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ میماند پس واجب
است که ضماد برین موجب ترکیب نمایند بنفشه و نیلوفر ده مثقال
ورق برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تر از هر یک قدری بابونه
واکلیل الملک از هر یک ده درم [illegible] و گل سرخ جهت
قوت دماغ از هر یک قدری اسفناخ (?) نمایند و اگر از استعمال
مانعی بود عمل نمایند نوع سیوم مالیخولیا که از احتراق سودائی
طبعی میشود که همان نفس سودا است چنانچه باشد علامت او بسیاری
فکر و هموم و ترس اندوه و گریه و خیالات بد و وحشت و حدت و بیهای (?)
وضعف بدن و رنگ مایل بسبز و سیاه علاج آنست که اگر خون غالب
باشد فصد نمایند بکنند و دفع [illegible] را رگ صافن کشایند صافن
رگی که بر ساق پای است از جانب انسی چه در امراض سوداوی نفع
عظیم دارد و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و آب جبن که سر

منجر بجنون

لطیف

میوه بنفشه گرفته و هند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر قوت برداشتن
دارو بود استفراغ باید باشد این صفوف را استعمال کند افتیمون بلیله سیاه از
هر یک نیم مثقال قند چهار مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن
آب پنیر اختیار نمایند و چند روز بدین طریق مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر
گردد و اگر عقل و سکون بحال خود باز نیاید این حب مناسب
است صبر چهار درم هلیله درم غاریقون دو درم افتیمون دو درم
لاجورد مثقال محموده درم قرنفل درم نرم کوفته شربتی مثقالی
تا یک مثقال و نیم مثقال سحرگاه میل نمایند و اگر از خوف چیزی
باقی ماند و در نبض سرعت بود و در بدن حرارت نباشد جهت
قوت دل دواء المسک شربتی و تریاق کبیر فایده دارد
و اگر در نبض سرعت و در بدن حرارت باشد گل سرخ صندل
سفید از هر یک دو درم طباشیر تخم خرفه ریوند از هر یک درم بادر
نجبویه درم گل ارمنی عود قماری لسان الثور کشنیز خشک
قرنفل حب زرک از هر یک درم مرجان کهربا ابریشم خام
سوخته از هر یک نیم درم همه را نرم کوفته و بیخته شربت سیب
بسازند مثقالی میل نمایند و بعد از آن عرق گاوزبان چهار وقیه
فایده دارد و در این مرض علاج خفقان ملاحظه باید نمود و معجون نجاح
در این مرض فایده کلی دارد و غذا گوشت مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان

و بخور آب چرب و از میوها انار بی و روغن بنفشه و بادام بکدو و روغن بابونه در بینی و اطراف مالند و مداومت حمام با آب ولرم نمایند

نوع چهارم در مالیخولیا که از سودا که از بلغم سوخته باشد علامت او گرانی در سر و بسیاری خواب و کاهلی و عظم نبض علاج نست که بنفشه بدین نماید بدین حب تربد درم غاریقون درم و اجوز و چهار درم پوست هلیله چهار درم محموده دو دانگ کتیره درم صبر دو درم بدو نوبت کوفته و بیخته و بشب سحر صبحها ساخته میل نمایند و غذا شیر گرم مثل بنفشه و بادام و گل روغن بابونه بهم آمیخته در سر مالند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و گوشت بزغاله و بالو پروده از آن لنبه و قند و خشخاش و روغن بادام بار زیر و مداومت حمام فایده دارد نوع پنجم در مالیخولیا مراقی نرم شکم را گویند حدوث این علت از خلط سودای که در معده است با آن خلط محترق که در رماسا ریقا حادث میشود در و سده اگر معده ضعیف است در و میریزد و اگر مراق ضعیف است در روز از جگر و یا در سپرز حادث میشود در معده یا در رماسا ریقا درم ها و برم در سپرز میشود چنانکه رای جالینوس و رای ثابت بن قره است و بخارات قوی دماغ میبرد و در هر عضو که باشد اجتماع او علامت اوست اثر ترشی سوخته و بسیاری بهالعاب دهن و درد و سوزش و معده و در

دیاطس علم

با این سلمی بهلو دندانه و نفخ در شکم زیر بی او و قراقر بادهای مخالف
دور دور مرهات هر دو کتف و کرب وجع مفرط و حس سه بخارات
طحال
شبیه به دود که بکلو میرود و در عطسه سبزی علاج اگر عظم طحال باشد
قی نمایند بدین ادویه که سودا براید افتیمون دو درم جوز القی
کوفته عدد و تخم شبت سه مثقال نمک هندی و بوره از هر یک
دو درم ادویه را در یک کاسه هم آب بجوشانند تا نصفی ماند
صاف نموده شربت سکنجبین ده مثقال با عسل هفت مثقال
آمیخته نیمه گرم استعمال نمایند و بعد از آن قی نمایند و سه روز از آن پس
نمایند که غذا نخوداب بدهند در روز چهارم شربت افتیمون و حب
ایارج فایده دارد و فصد باسلیق در امراض طحال در تسلیم از دست
مزاج جگر
چپ نفع کلی دارد و طلاها بر سپرز گذارند و اصلاح مزاج نمایند صفت
آنکه تب گرمی و خلط سوداوی متولد میشود و در معده در گرمی اینها
سرد آب بسیار خورد و بمطبوخ تمر هندی و سناهی و تخم کاسنی
زیادها آن شیر خشت دهند و شربت بزوری و آب غوره و آب
انارین و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی مداومت نمایند
و صواب نیست که از مالیخولیا مراق شرف استفراغ نمایند
دوا را بخورانند مگر ضرورت کلی باشد و اقتصار بر غذا که از مخ
در گوشت گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم بمشت نمایند و گفته اند

که در پهلو فرا گیرد حجب بردارند بقدر رطوبت از رگ باسلیق
و تقویت معده نمایند بگلقند و اگر احتیاج شود بدارند بعد ده مثقال
مغز فلوس با بی که در رود دو مثقال افتیمون چهار مثقال برگ گاوزبان
سه مثقال با درنجبویه دو مثقال افسنتین جوشانیده باشند
حل نموده صاف ساخته میل نمایند و اگر از گرسنه باج تسکین
نیابد امر نمایند بجماع معتدل و بعد از آن بحمام در آیند نوع ششم در قطرب
شیخ بوعلی گفته قطرب اسم دویبه یعنی جانوری که بر آب حرکت
میکند حرکت بلا انتظام و وجه تسمیه این مرض بدین نام آنست که صاحب
این مرض حرکات مینماید مختلف سریع و سبب این مرض بخاری سوخته
که مستحیل شده بود و علامت او فساد عقل و اندوه دایمی و زردی
رنگ مردم و زمین مختلف و خشکی دهان و بسیار قرحها در پای و جراحت
و غور عینین و غبار ناکی در روی علاج آنست که فصد نمایند بعده دفع
و مسهل سودا که مطبوخ افتیمون است و مذکور شده میل نمایند
و غذا گوشت مرغ فربه و گوشت گوسفند خوردن و گرداب دادن را
که در و کدو و اسفاناخ باشد و روغن بادام و کدو و مبالغه نمایند که در
بینی و اطراف مالند و مداومت حمام با آب شیرین و آب
پنیر و قند بگلقند هر روز یک پیاله مناسب است این مرض بتجربه معلوم شده
فایده آن دوائی که روبا بوزنه بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده باشند

کرم ابران کشش

سر بدان نشستن نفع تمام دارد و علاج این مرض علاج مالیخولیا که از
غلبه سودا پیدا شده باشد بهمان طریقه ملاحظه نمایند **نوع هفتم** از انچه
بمالیخولیا نزدیک مینماید **عشق** است و اشتقاق ان از عشقه
و عشقه نوعی از لبلاب است که هرگاه بر درخت بپیچد انرا خشک
میسازد و رونق حیات ادمی را میبرد و این مرضیست وسواسی که
از اتصال حرکت فکر بر استحسان بعضی از صور و شمایل معشوق
هرچند در نفس الامر بدان مرتبه نباشد و گفته ارسطالیس حکیم
که عشق کوریست از ادراک عیب محبوب و از انجمله که مستغرق
جمال و شمایل اوست بعقل هیچ چیزی را دیگر نمی نماید علامات
او بیخوابی و بته رفتن چشمها و لاغری بدن و خشکی بینی و چشمها و ضعف
نبض بلا انتظام خصوصا مجلسی که یاد معشوق یا ذکر احوال او گذرد و اگر
سخن وصل گذرد ظاهر میگردد و در نشاط درآید و اگر ذکر فراق شنود
غالب میشود و سرور و حرکت نبض او در توقف صغیر و ضعیف
و متفاوت میباشد و در حالت امید وصال نبض او عظیم و بلند
و متفاوت و نفس او مثل نفس متعدنه نمد و کشش زند و کلام
او با تبسم و اندک خوشحالی و بشارت بخشد **علاج** انست
که باواز خوش و سازها و نغمهای دلفریب و سماع و طرب مشغول
دارند و اگر بدن خلطی باشد مسهل بمرتبه که بسیاری قوی نباشد مثل جلاب شربت

کلام

از تمر هندی بیست و پنج مثقال و آلوی بخاری ۳۰ عدد
و شیرخشت هژده ۱۸ مثقال و گلاب پنج مثقال جلنجبین قند ابدار شربت
تکمیل نمایند و در قوت ضعیف باشد بملاحظه احوال حفظ صحت
او مرعی دارند و نوعی سازند که وصل معشوق میسر گردد تا قوت
او قوی گردد بعد از آن شربت مرطب و مفرح و شربت خواله و شربت
سیب و صندل و از عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و عرق کاسنی
و گلاب با سنبل و تخم ریحان و قند شربت ساخته اختیار نمایند
معتدل المزاج مرطب مثل قلیه کدو و آش چغندر و شوربای مرغ فربه
مناسب است و حمام که آب شیرین و نیم گرم باشد فایده دارد و در شراب
که بعرق بیدمشک یا گلاب یا عرق کاسنی یا عرق گاوزبان بهم
یک مجموع مناسب دانند میل نمایند و شعر و اشعار که او را العلم
آموختن ترغیب نمایند و بطاعت و عبادت و هنرمندی مشغول سازند
تا معشوق را فراموش نموده بسبب مشغولی عاشق گردد و میان یاران
مفارقت بسفر نفع تمام دارد و هیچ علاجی برابر وصال نیست
بطریقه شرعیه و نصیحت احباب و برادران عاقل فایده کلی
دارد و اگر بدین طریقه تسلی نیابد کسی را فرمایند که بدی افعال
و قبیح کردار معشوق را پیش عاشق بگیرند تا بسبب نفرت ازو گردد
و روغن بنفشه و کدو و بر بینی و اطراف مالیدن فایده دارد و از

عاشق

مجامعت

میوه‌ها با بوی و هندوانه و خربزه و با درنگ نفع دارد **نوع هشتم**

در جنون و آن دو نوع است اول را مانیه گویند و ترجمه او بلغت مانیه جنون سبعی گویند که با غضب و اضطراب و بر جستن میباشد و بعضی از حاضرین جنون سبعی گویند که یعنی دایم در شور و شر است و حدوث او از صفرا بسیار شدید الالتهاب و از خلط سوداوی سوخته میشود و علامت او بیخوابی و غضب و بر جستن و اختلاط عقل و بحرارت نگاه کردن و صحیح بدن و متفکر بودن و سکوت مدت مدید و از سخن بردن مکرر بسیار زند انقدار گوید که او را الشکل نتوان داد **علاج** فصد نمایند و چون فاسد گیرند دفعه اندک اندک بردارند و سیر کنند و بترطیب مزاج و دماغ خوردن اب شعیر با روغن بادام و مغز زبده دران بجوشانند و کدو و اسفاناخ و کشنیز و او کرا و کاهی ببرنج و مالش مقشر و گوشت گوسفند جوان دهنش رب انار و اب تمر هندی و اب غوره بسیار زنند و از طبیخ سبغص باشد اب تمر هندی و آلوی بخاری با شربت نیلوفر میل نمایند و هرگاه در طبیعت یبستی پیدا شود بخیسانه اب تمر هندی سیب و آلوی بخاری این مسهل را دهند سنا مکی پنج مثقال هلیله کابلی نیم کوفته سه مثقال اسطوخودوس سه مثقال افتیمون ده مثقال بنفشه مثقال گل سرخ مثقال تمر هندی پانزده مثقال انگور شفا مثقال مویز دانه بیرون چهل عدد مجموع را باینت نکاس اب بجوشانند

و فزع

تا به هم آید یا بیست مثقال شیر خشت که در وحل کرده باشند اختیار
نمایند و اگر خوردن دارو تعذری داشته باشد عمل مناسب است
و حب شبیار و حب غاریقون بر موجب سازند غاریقون درم صبر درم حب شبیار
کشوث نیم درم افتیمون درم محموده نیم درم نرم کوفته و غاریقون بارد
سر موینه گذرانیده بدو نوبت حب ساخته در وقت سحر فرو برند و بعد
از آن شربت افتیمون با گلقند و گلاب جلنمایند و بعد از دارو
عمل او را قوت دهند بغذاهای خوب و گاهی اندک شراب گفته
اند فایده دارد و اگر محرور باشد و پیش سر شیر عورت گذارند محرور
و روغنها مثل بنفشه بادام و کدو در بینی و اطراف مالند و چکه سازند
شربت خشخاش و بعضی مقویات تا خواب آید و حمام فایده
دارد و اگر بیخودی نماید بسیار جنون غالب گردد او را در زنجیر کشند جنون
ساخته گاهی بتربیت نهند تا شیر گاو عورت و شربت ملینماید فایده
کلی در همین مرض دارد نوع دویم داء الکلب و این جنونیست که از جنون
سگ حادث میشود و علامت او غضب مختلط بلعب و ملامت
و خود را لیس مالیدن چنانکه عادت کلاب است علاج آنست
که فصد نمایند و شربتها و غذاها سرد و تر دهند و مسهل و قی دهند بچند
دفعه و روغنها در بینی مالند از روغن کدو و بابونه و بادرنگ
و اسفناج و سیب و آلو بی نمایند و بنفشه و آب روان و دیدن فایده دارد

نوع سیوم صرع اکویند و از لفظی است سوریانی یعنی او جنون سوداوی
است در غایت افراط با سرسام حار صفراوی علامت او بیخوابی
و خواب مضطرب و اندوه و برجستن از خواب بنوعی که ترسیده شود
که حقیقة کرده اند و نسیان و جواب غیر مشابه سوال و سرخی چشمها
و گاهی آب روان از چشم بیفزاید و بسبب بیخوابی بسیار علاج
او علاج سرسام صفراوی است یا زیاده تر طبیب در شربت و غذا
و واجب است که اطراف او را اکثر اوقات به بندند تا اضطراب
ننماید و دیگر آنکه مواد میل با طراف نماید بواسطه بستن نوع دیگر رعونت
و حمق است و آن نقصان و بطلان و افعال فکریه است و احوال
این شخص شبیه است بحال کسی که خرف شده و سبب
او برودت یا ماده بلغم در تجاویف و رامن علامت خشکی دماغ
و بیخوابی و افراط غم و ماتم علاج آنست که چیزهای گرم قبل
از آن بر سر گذارند در حمام و آب گرم بر سر ریختن نفع کلی دارد
و شقیقه بدن بحب افتیمون نمایند و روغن بابونه و بادام و روغن
سداب در سر مالیدن و غذا گوشت مرغ فربه و نخود آب
که در دارچینی و خولنجان و زعفران و حلوا و فالوده جات کم از
نبیند باشد و بابونه و بنفشه بر روغن جیفه و با روغن گل طلا
سازند بر میان سر شیر گرم گذارند فصل نهم در کابوس این

مرضیست که خیال میکند در خواب که چیزی گران امر بالای اوست
و راه او گرفته بمرتبه که نفس او تنگی میکند و آواز او منقطع میشود
و حرکت بر طرف میگردد و این مقدمه است بصرع و قتل دوار دایم که
منذر سکته میشود و سبب او ارتفاع بخارات اخلاط غلیظ است
که بمقدم دماغ رفته و آنجا قرار گرفته و این چند نوع است نوع اول
از بخارات خون غلیظ میشود و علامت او سرخی چشم و روی
و بسیاری خواب علاج او فصد قیفال یا اکحل و اگر مانعی باشد
از فصد حجامت بر پس سر یا بر ساق پای نمایند و شربت سکنجبین
و آب انار مز و آب غوره و تلیین طبیعت به آب تمر هندی و آلوی بخارایی
و جلاب مناسب و امثال آن اختیار نمایند و طلا از صندل و گلاب
بر سرها نهند و معده را شربت سیب و رب آبی قوت دهند
غذا مخ که مغز او سماق با آب غوره سازند نوع دویم که از
بخارات بلغم میشود و علامت او بلادت حواس و بسیاری
آب دهن و آب بینی و کاهلی بدن علاج اسهال بلغم بحب قوقایا
نمایند یا حبی بر این نحو سازند ایارج فیقرا درم محموده دانگی
شحم حنظل ربع درم افتیمون ثلث درم کتیره نیم درم با آب
کرفس حب سازند و در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره
هر روز چهار مثقال نیم فانیذ گلاب یک هفته مداومت نمود فایده

دارد دوائی که در و عود و گل جوشانیده باشند ازون حمل نمایند
و بانی علاج تا زصداع و دوار بلغمی جویند نوع سیوم کابوس
سوداوی علامت از بسیاری فکر و قلت نوم و غور چشم و تخیل
صورتهای سیاه علاج استفراغ سودا شربت افتیمون و آب
پنیر نوع چهارم کابوس که از سرمای قوی یا برد شدید دفعةً
نزدیک نوم بخار به سر رسد پس قبض میشود و دم دشوار و دماغ
ماده را بسبب این ملاحده که آنجا جمع شده علاج استعمال روغنهای
گرم قابض مثل روغن آس و روغن زعفران و طلاها فصل [illegible]
در صرع و هو لغت انداختن است بزبان مادرزن گویند بعضی جنبانی
از جنبه آنکه جنبانیدن بسیار عارض میشود بسبب رطوبت دماغ
انسان و ضعف اعضا و تناول غذاها که بغیر ترتیب میخورند و درازی
گفته که بعضی آدمیان توهم میکنند و این فعل شیطانی است
و غیر واقع است و سبب صرع شده این است که عارض میشود
و در بعضی از بطون دماغ یا در مجاری عصبهای محرکه که مر اعضا را
سلوک از خلط غلیظ لزج پس منع میکند روح را از سلوک طبیعی
در بطن دماغ و مجاری یا در تشنج جمیع بدن میشود و حادث میگردد و
صرع و فرق میان سکته و صرع است که در سکته سده تام است
و اینجا شده غیر تام و علامت آنکه اینمرض مذکور خواهد شد بیشتر

از کردن معلوم میشود که املی با ثقلی در دماغ در قوامت حواس
و سرکشتن و حرکت زبان بغیر نظام و معاونت و زردی روی بسبب
و تخیلات فاسد و سرخی و این انواع شد نوع اول صرعیکه از
ماده بلغم شود در سر علامت او بلادت حواس و بسیاری آب دهان
و بینی و کف بر دهن در حالت صرع و سفیدی رنگ روی و کاهلی
و سستی در بدن علاج اسهال و تنقیه دماغ بدین حب ایارج فیقرا
درم شحم حنظل دانگی محموده دانگ و بیخ تربد شش درم اسطوخودوس یک
نیم مثقال نرم کوفته حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند و دیگر
روز این جلاب اختیار نمایند افتیمون بادیان از هر یک مثقالی
بادرنجبویه دو مثقال انجیر چهار عدد و گلقند هفت مثقال بابونه مثقال
مناسب بشد و بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این
مطبوخ فایده دارد هلیله زرد منقی پنج مثقال پوست هلیله کابلی
سه مثقال بسفایج نیمکوفته دو مثقال اسطوخودوس سه مثقال
گل سرخ هفته افتیمون بادیان از هر یک مثقالی نرم نیمکوفته مثقال
بیخ سوسن نیز نشسته دو مثقال بحوت نبند و نمرده مثقال شکر خشت
در وحل کرده شیر گرم ناشتا بنوشند و سکنجبین عسلی که از کرسنه کم
عیتقل سه حصه باشند با گلقند عسلی اختیار نمایند و اطراف به بندند
و دوات نرم کند از ... اند با آبی که در ... بابونه و اکلیل و بنفشه جوش نهند باشند

بسم الله الرحمن ...

نهند و مجمره بر ساق پا نهند اشته فایده دارد و سر را بروغن مورد
و روغن سنبل و روغن یاسمین قوت دهند و غذا ماش مقشر
و نخود و سملکوفه و دراج و گوشت بجهت آنکه ضعف بمعده باشد از حیوان
سریع الهضم سازند از عصافیر یا دراج و دارچینی و اسفناج و اندک
کشنیز خشک در غذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد دارچینی
فلفل زنجبیل سنبل از هر یک سه مثقال اسطوخودوس دو از
هر یک چهار مثقال غاریقون سه مثقال اختیار نمایند و غرغره نمایند
بشربت سکنجبین که در وی الکامه و فجیل علو مرفرجا اندکی آمیخته باشند
و فلفل و کندس گاهی با استنشاق نمایند و سداب و عود و صلیبت
دایم ببوی مشک بینی دارند و واجب است که اجتناب نمایند از چیزهای
سرد و غذاهای بادی و دوا استعمار منجر مثل بادنجان و سیر و خردل و کشنیز تا غلی
و شراب و بوبها بد مثل کوکرد و غیره از جهت آنکه در حالت ماده صرع را
بحرکت می آرند و بتخصیص از خوردن کرفس حذر نمایند **نوع چهارم**
صرع که از ماده سودا شود و علامت او لاغری بدن و رکساری با چیزی خوردن
خفقان در دل و لرزیدن او و لف ترشی در دهان و قلت نوم
دق با دردن **علاج** فصد اکحل نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون میل
نمایند و شربت از عرق گاوزبان و بید مشک و گلاب تخم ریحان
دهند و غذا گوشت مرغ فربه که در آب او اوکرها و اسفاناج و کاهو باشد

ولغت

واب پنیر با سکنجبین افتیمون فایده دارد و شربت سیب و معجون
نجاح بر هموجب سازند هلیله سیاه و پوست هلیله دانه هر یک
پنج مثقال بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس ده درم غاریقون
ازار دنبر مو بیزه کذا هلیله دو درم ادویه را کوفته بیخته بعضا ده پنج
مثقال عسل امیخته نمایند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند
وگلاب بسرد باشیدن و بوی صندل و گلاب فایده دارد و غذاهای
که سودا حاصل شود مثل بادنجان و گوشت گاو و عدس و گوشت
اهو اجتناب نمایند که دارو اگر در صرع بلغمی مذکور شد بدان مشغولی
نکنند نوع سیوم در صرع دموی علامت او سرخی روی و بر امدن
رگها وگاهی در وقت رعش از بینی خون روان شدن علاج
فصد اکحل اگر قوت و محل باشد والا حجامت ساقها از بینی
خون روان ساختن و شربت سکنجبین واب انار بن و غذا
منع سازند واب غوره قی نمایند و بعد از فصد تا یک هفته مطبوخ
هلیله اختیار نمایند و شربت لیمون و شربت زرشک فایده دارد
وگاهی دوا نارداني و سیب میل نمایند و صندل بگلاب سوده پیش بینی
دارند و روغن گل و گلاب واندک سرکه بر سر ریزند و اجتناب از حلوا
و دوشاب و شیر و گوشت و خرما که از خون حاصل شود نمایند و از
ماده مانده باشد [illegible] و شربت افتیمون اخراج نمایند نوع چهارم صرع

[illegible]

ست که از صفرا شود و علامت او کرب و اندوه و تشنج و اضطراب
و قی و اختلاط عقل و زردی روی و چشم و آنچه حادث میشود باطفال
که ام الصبیان میگویند ازین قبیل است از جمله آنکه این صرع به اطفال
بکرب و اندوه عارض میگردد **علاج** استفراغ صفرا بمطبوخ افتیمون
و قرص طباشیر و آب هندوانی و شربت لیمون و آب انار
و مالیدن اطراف بآبی که در و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده
از اطبا در صرع اطفال امر فرموده اند باشیاء بارد و رطب و از آن
و شیر بر سر به پنبه اسفنجه بر پیش سر گذارند و اگر مصروع شیر
خواره باشند و طفل اصلاح شیر دایه نمایند به شربت نارنج یا چهار
عرق که گلاب و عرق کاسنی و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک
دو دانگ و ده مثقال قند و تخم ریحان یک مثقال اختیار نمایند
و در تابستان در سرداب یا خانه معتدل الهوا طفل و شیر دهنده را
نگاه مشغول سازند و در زمستان هم خانه باعتدال باشد و جماع پایان دارد
شیر را فاسد میسازد و کودک را نگاه دارند که آواز بلند دار و از در
بشنود و از سرما و گرما سخت نگاه دارند و اگر طفل را اسهال و تشنه باشد
شیر خرفه و از اسپار میل نمایند و آب و طباشیر و کشنیز انداز کنند و شیر
دهنده را شربت لیمون دهند و اگر یا از حبس تنفس نشناسند سوده دهند
و چاه و شیر و قند بید مشک گلاب و روغن کدو اسفنجه در شکم

و آنچه باطفال شود

به پنبه

چهار عرق

طفل مالند و تریاق اربعه دهند و اجزای این خطبانه با حب الغار مر
صافی زراوند طویل از هر یک مساوی گرفته کوفته بیخته سه چند آن
عسل آمیخته نمایند و طفل را بمقدار نخودی لیسیدن حل کرده بقدر
نیم مثقال عمل نمایند و صداب را دو مثقال گرفته در لته بسته در
منخرین طفل نمایند و عود صلیب را در گردن کودک بسته نگاه دارند.
و شربت بدهند بدین موجب پوست بیخ بادیان چهار مثقال پوست
بیخ کبر دو مثقال پوست بیخ کاسنی سه مثقال افسنتین سه مثقال
بادیان نیمکوفته سه مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کاسنی نیمکوفته
چهار مثقال بجوشانند و با دو چهار یک قند بقوام آورند و هر روز بر تب
قاشق شربت با هفت قاشق آب آمیخته هم شب دهند و هم روز
را دهند و هر بوده طفل زرده تخم مرغ در روغن بهم آمیخته بدارند و صرع
بمشارکت سایر اعضا میباشد اول صرعیکه بشرکت معده میشود
علامت او اختلاج معده و خفقان و گزیدن معده خاصه وقتیکه گرسنه
باشد و احساس تمدد رگهای گردن و انتفاخ منخرین و حادث
میشود حالتیکه گویا که حقنه کرده پس از آن صرع میگردد و گاهی قی
میکند و در ابتدای گرفتن معده را بقی پاک سازند و حب ایارج
سه مرتبه میل نمایند و هر بار دو درم و معده را بشربت حب به مصطکی
قوت دهند از جمله هفت مثقال و مصطکی کوفته آمیخته درم و گلقند

بشربت

سکنگبین عسلی فایده دارد و این طلا بر معده گذارند سنبل گل سرخ
مصطکی کندر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بشراب یا گلاب
آمیخته بر معده نهند و دیگر حیله نمایند بعضی که رکنه بر روغن و صبر
الحمد بروغن درو فن کرفس یا جملی که بعد از گرفتن شعور خود ساخته
باز آید در حلق او [illegible] حرکت دهند اگر قی آید بهتر والا فایده دارد نهاده
و ایارج فیقرا چند نوبت میل نمایند و شربت افسنتین جهت قوت
معده اختیار نمایند و دیگر صرع بمشارکت و سینها و پاها و ساقها میباشند
علامت او احساس بارتفاع آن بخار از آن عضو و چیزها که ده
مانند آب چشم و تغییر رنگ مایل شود و ابتدای نوبت شی اراده و دیگر
کشیدن انگشت یا دوست علاج در وقت نوبت بالای آن
عضو را ببندند زیرا که گرد محکم ببندند و در غیر نوبت بسیار مالند
که محکم ببندند و این طلا بر آن عضو که بخار از او مبدا شد گذارند سداب
فلفل دار فلفل از هر یک دو مثقال فرفیون مثقال عسل بلادر یک
کوفته بعسل بلادر بارها آمیخته گذارند آن عضو را اگر جراحت
سازند و طلا را بندند شاید که تغییر جراحت هم توان کرد و بعد از
طلا اگر خلطی غالب استفراغ آن نمایند و معجون مثرودیطوس و
تریاق اربعه تعهد دارد و از غذاهای غلیظ ملاحظه نمایند و گوشت مرغ
و امثال آن به نوع غذا [illegible] نمایند و دیگر حادث میشود صرع بمشارکت

رحم علامت او احتباس حیض و بیشتر این مرض در وقت حمل میشود
و بعید از آنکه این حمل بر طرف باشد این مرض تسکین می یابد علاج
اگر در وقت غیر حمل باشد ادرار حیض نمایند و علاج امراض رحم نمایند
دیگر حادث میشود صرع بمشارکت طحال علامت او باد و نفخ
طحال و درد و صلابت او علاج او اصلاح طحال و دفع ورم و صلابت
و آنچه در علاج طحال مذکور شده آن بر این نهج علاج نمایند دیگر حادث میشود
صرع بمشارکت مراق بسبب سده که در عروق اوست فاسد میسازد
خلط را و بخاران مرتفع میشود بسوی دماغ علامت او بسیاری نفخ خلط
و نفخ و اضطراب در مراق وقتی طعام غیر منهضم علاج او مثل علاج
مالیخولیا مراقی فصل یازدهم در سکته سکته حالتی است که حس
و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که نفس نیز نتوان بتنفس
یافت و سبب او سده تام است در بطون دماغ و وجع حادث در
سر ناگاه و خواب گران و دویدن انهار و بسیار مالیدن و خواب پریشان
دراز و تاریکی . و تاریکی چشم و سردی اطراف
و در سوت مثل سبوسس و کابوس مقدم اوست و انواع
او سه است نوع اول در سکته که از خلط غلیظ بلغم لزج شود
علامت او آب دهان و آب بینی و بیاضی لون رو میباشد و با غلیظ
و کف بر دهان و این هر سه نوع انواع سکته است و الا که علاج گفته اند

والله اعلم

و آنکه با غلیظ البا باشد و نفس معلوم شود و فصل مرده باشند و استدلال جسته

اند بر زندگی او یا آنکه صوت یا رشته در بینی او نهند و حرکتی بر آب (وصرفی)

بر سینه او گذارند و ملاحظه او نمایند و در بعضی اعلیٰ حکایات هست

بس گفته اند که دفن نکنند صاحب سکته را اگر بعد دو روز یک تا سه ساعت

توقف نمایند سر را بحبرهای گرم گرم دارند مثل مشک و شراب و

ترنقل تسخین دهند و هید هید سشتر و فلفل بینبش بینی دارند

گوفته با عطسه آید و با بونه و بیدمشک دو شنه و عاقرقرحا از هر یک فوری

بجوشانند و گرم بر سر گذارند و رشته بر روغن گرم مثل روغن سوسن

المعنک شخته قدری ایارج بدوا آمیخته در دهان او فرستند شاه پرقی

اگر کدام این ها نافع گرم کنند از بالای قاشقه گذارند بد بینیا آمید وار است

که از سکته رهائی یابد و فجلی و هید هید سشتر هرم کوفته با سرکه آمیخته

بعد از آنکه سر او را تراشیده باشند گذارند و حقنه قوی نمایند و اگر بعد

از عمل شعور آید بهتر باشد آنچه که در صرع مذکور شده دهند مصطکی و افتیمون

کوفته با عسل معجون ساخته میل نمایند و غرغره سکنجبین که در او فجلی

نسل کرده باشند نمایند و بر روغن گل یا روغن سوسن و عنبره که در وی

افتیمون و فجلی و عاقرقرحا نرم کوفته آمیخته نموده در رگها و نیمه سر

کرده شده بحتن بالیدن نفع کلی دارد و غذا گوشت کبوتر و چوجه و عصافیر

و لک و با نخود سیاه و قلیه خشک دارد و شتر بینبار عسل بار العسل

که در وی قرنفل و جوزبوا و فلفل و دارچینی و اندک مشک باشد و اگر میسر
تعجیل نمایند با اندک شراب کهنه گفته اند شاید و استعمال حب
ایارج فیقرا که در وی شحم حنظل بود نافع دارد و شربت از ماء الاصول
سازند و اطریفل کشنیزی مثقالی چند روز و شربت ماء الاصول تا بیست
و چهار روز گفته اند مداومت نمایند تا تمام از توهم آنکه فالج و لقوه شود
علاجی باید باذن الله تعالی **نوع دویم** در سکته که از خلط دموی شود
علامت او سرخی روی یا سیاهی و تیرگی بنوعی که گویا خفه کرده اند
و برآمدن رگها و عروق پیشانی و افتادن بنوعی که کسی در خواب بوده
باشد که حس و حرکت ندارد و نفس تغیر و غلیظ **علاج** فصد قیفال
در حال و حجامت بسیار کردن و حجامت ساقین اگر مانعی از فصد
باشد و تطویل سر بصندل و گلاب و اندک سرکه و بستن ساقها
و بازوها محکم از حیثیت جذب ماده و روغن گل و گلاب و سرکه
بر سر طلا سازند و فصد شریانین و حمل لبنی و هرگاه بهوش آید
مغز فلوس بشربت ماء الاصول یا آب انار یا آب تمر هندی
حل ساخته مقدار سه مثقال مناسب حال آنکس دهند
و شربت سکنجبین و کاهو که در او عود و مصطکی آمیخته باشند در آخر
این مرض مناسب اگر ضعف باشد نخوداب که در او گوشت مرغ
باشد و گوشت تیهو و کبک اختیار نمایند **نوع سیوم** در سکته که از ورم

دماغ شود علامت او تب و ثقل سر و اختلاط عقل و درد سر که لازم
ورم دماغ است و سکته که بسبب سقوط شود از پس قبل است ازد
در دماغ ورم حاصل میشود علاج او علاج ورم دماغ خلمه در سرسام گفته شد
و استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و بعد از تنقیه بدن ماء العسل
تا یک مثقال اسطوخودوس و گلقند تا پنج مثقال در آبی که در وی کلیسح
دو مثقال و عود یک مثقال و بادیان درم جوشانیده باشند حل نمایند
و غرغره بسکنجبین عسلی نمایند و بوی مشک فایده دارد و در طبیعت
منقبض بوده باشد عمل نمایند و اگر غثیان باشد بقی آب نیمگرم کنند و
اجتناب نمایند از غذاهای غلیظ که دیر هضم شود و غذاهای لطیف
که از گوشت مرغ و کبک و عصافیر و طیهوج مطبخه کبوتر بچه دستر آب
گفته اند بعد از دادن این تدبیر امید است که از سکته خلاص
شود **فصل دوازدهم** در فالج نام بد گذاشته اند این مرض را و این
نام جهت آنکه بدکار است و بیمه بسیار و نصفی صحیح و نصفی علیل و فالج در
عرف بطلان حس و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب
این مرض فضله رطوبی بود از بطون دماغ با اعصاب آید ب
بیس منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ کند یکی از اعضا
بواسطه مزاج سردی و تری متاثر میشود و گاه باشد که امتلای طبیعی
بر سبب ضعف مزاج باطل گردد و بس عضو لاغر ظاهر گردد و گاه بود و

بعد

نصفی

که هر دو جانب بدن را فرو گیرد و تمام بدن غیر از سر مفلوج گردد
و اگر بدن بی رگ اصلاً حرکت نباشد بزودی علاج پذیر نبود و این شش
نوع است نوع اول که از بلغم حادث گردد علامت او بسیار خارش قفا
از بدن و بطلان حس و حرکت و سست شدن او یکبار و سفیدی قاروره
و خامی و غلظت آن علاج تا چهار روز ماء العسل عوض آب و غذا
اقتصار نمایند و بعد از چهارم در علاج ایارجه جلالی دهند بادیان نیمکوفته
دو درم گلسرخ مثقال افسنتین درمی بادرنجبویه دو درم در یک کاسه
آب بجوشانند صاف نموده نیم مثقال گلقند اصفهانی میل نمایند
و بقراط گفته که فالج قوی در فصل زمستان و بلد بارد و رطب
واقع شود و علاج پذیر نشود علت ضعف او باشد علاج او تعذر
دارد و تا چهارم حقنه اند دارو و قی نه دهند جهت آنکه صاحب فالج بر خطر
است که هلاک شود و اگر علت صعب بود تا هفتم ملاحظه و بعد از آن
اگر طبیعت قبض باشد حقنه نمایند و بعده حب سناری ایج مغلل
سنایج نیمکوفته سه مثقال قنطوریون دمنی سه مثقال بابونه دو
مثقال تخم شبت چهار مثقال بیخ کرفس چهار مثقال انجیر ده عدد
تخم معصفر نیمکوفته نیم مثقال بادیان نیمکوفته دو مثقال انگور شغال
سه مثقال تخم حلبه پنج مثقال تخم انجره نیمکوفته چهار مثقال ادویه را
در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده عسل ده مثقال

زاوردبت پنج مثقال دیکامه یک قاشق شیر خشت پانزده مثقال
بوره فرو مثقال غاریقون مثقال حل ساخته بروغن عقیب سه مثقال اضافه
نموده سه نوبت عمل نمایند و از روغن ربت سیر بستود بدل او پنج
مثقال روغن زرد گاو کهنه سازند و گلنگبین عسل هر روز خند یا بهر بار
پنج مثقال باب گرشش باب بادیان یا بماء الاصول دهند و اما پیچ
نبغر مقدار یک مثقال یا با شحم حنظل و ایلی و غاریقون بهمدرم حب
نموده در وقت سحر مبتلی نمایند و از تریاق کبیر بهمدرم یا از مسر و دیطوس
بابی که در دبا نخواه و سبت و صداب در هر یک مثقالی جوشانیده باشند
بجهار روز بر بنظر یقه مداومت نمایند و غذا نخود و نمکوفته که در وراب او کبوتر بچه
پاشیر و زیره و دارچینی و زنجبیل باشند چون با بهفته گذرد دوا شر بعضی در دل
ظاهر گردد این حب بسازند حب تربد صبر از هر یک درم حب النیل
بهمدرم شحم حنظل و ایلی نمک هندی پنج درم کوفته باب گرفش حب
سازند یک شربت سه درم در وقت سحر اختیار نمایند و بعد از آن چهار گانی
اب گرم میل نمایند و در روز دوم از شوربای کبوتر بچه یا گنجشک یا مرغ
که بخود و نخود بچه باشند و نبت و خوبی آن و دارچینی داشته باشند مبتلی نمایند
دو سه روز راحت نمایند و بعد هر روز هشت مثقال گلقند بماء الاصول ایچ بیمار
نمایند و بعد از آن حب سهل قوی قبل حب منتن یا حب فربیون یا حب
سطح بر بمو حب تربد بسفند بهمدرم صبر سقوطری ده درم زنجبیل و مجلس

و نمک هندی و اگر حب شطرج هندی از هر یک مثقالی و دار فلفل و عاقرقرحا
از هر یک درم نیم ساینده درم کوفته بیخته با آب کنند تا با آب گرم
مقدار سه درم ازین ادویه حب سازند سنز حبت و اگر بلغمی بود و بعد از آنکه
منقیه بدن شد گوشت کبوتر و گوشت جوجه بدارو های گرم فایده دارد
و غرغره بدین ادویه نمایند و اگر انیسون و سعتر و اقحوان و مرزنجوش اجزا غرغره
برابر بکوبند و قند ده مثقال و آب گرم یک پیاله و آنگاه یک تا شش
همه را آمیخته بعد از آن غرغره نمایند و اگر اندکی صبر مخلوط سازند فایده
دارد و سعوطی که درین مرض فایده کلی دارد [illegible] جاوشیر [illegible] سعوطی
اسفند فلفل و دار فلفل جند بیدستر فرفیون برابر از همه بگیرند و در
کوفته بیخته [illegible] سازند یک شبانه روز [illegible] بعده
یک قطره در بینی بچکانند [illegible] و پس [illegible] بروغن [illegible]
و روغن بید انجیر و روغن شبت و روغن سیاه دانه [illegible] بگیرند
سیاه دانه [illegible] و بادام تلخ قدری هر یک را جدا بکوبند و باز هم روغن سیاه دانه
آمیخته بکوبند و روغن آن بگیرند و استعمال آن نمایند صفت روغن
فرفیون بگیرند روغن زیت پنج مثقال و موم مثقال موم را در روغن روغن فرفیون
[illegible] سازند و یک مثقال فرفیون نرم کوفته بدو آمیخته نموده مریض
[illegible] که در [illegible] قیسوم و بابونه و [illegible] جوشانیده باشند قیسوم
[illegible] و هر عضو که الم دارد بمالند تا [illegible] بعد از آن ازین روغن

بالنز[illegible]

معجون

و بمالند و ازین معجون که هر روز مثقالی اختیار نمایند صفت آن اکذ
لیث درم زنجبیل و زیره از هر یک هفت درم نرم کوفته با چند مثقال
عسل اسفید نمایند و در بار اگر در مرض جایزه دارد و حب صنوبر کبار مقشر
با عسل با جمیع امراض که از رطوبت باشد نفع دارد و نمک سیاه و
بوره با روغن زیت در حمام و غیر آن مالیدن و اگر فلفل سیاه و چند بید
ستر و روغن زنبق با روغن زیت نرم کوفته آمیخته نموده در عضو
که ابداع دارد مالند و در رجعت قوت اصلاح غذا مثلو تیهو و تذرو اب که در د
و نشو نمکک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه خشک و
مطبخ که در آن دار چینی و زنجبیل و غیره باشد و البته قلیه بگوشت میل
نمایند و انجیر و پسته و مویز از هر یک گاهی میل فرمایند و از خوردن
آب خود را نگاه دارند و حذر نمایند از ریختن آب گرم بر بدن و نشستن
در آن و از غذاهای غلیظ تر و ماست تازه و شیر و چغرات و بیر احتیاط
نمایند و اگر این تدابیر مذکوره نفع نبخشد تاثیر نکند ایارجات کبار مثل ایارج
ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس در فصلین معتدل
اختیار نمایند و تبدیل مزاج بمعجون بلادر نمایند صفت آن هلیله

معجون بلادر

سیاه و پوست بلیله و امله از هر یک ده درم سعد کوفی و سنبل و کندر
دار فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از هر یک پنج درم داروها
نرم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب سازند و با سه چندان عسل کف

گرفته امتحنه نمایند شیر بز دو می تا مثقالی اختیار نمایند و اتریاق فاروق

اگر یافت شود خوردن ان نفع کلی دارد و بعد از این مرض نوع دویم

فالجی که از خون سوخته سوداوی شود علامت او تقدم تب و [illegible] تحسس مخفف

و تقلص عضو مفلوج و حمره ملون علاج اگر در خون کثرت بوده باشد طول علاج

بجهد و رفع فصد نمایند بعد از ان همچون مسهل و [illegible] طرس مداومت

نمایند و اگر حرارت بسیار غالب بود استعمال مرطبات مثل اب شیر

و اب کاسنی و سکنجبین و غذاهای مرطب مثل شوربای مسح فربه که در دار [illegible]

[illegible] ره و اسفاناخ و اب انار بن باشد و بر سر او روغن گل و اب [illegible] سرکه

که بهم بجوش امده و طلا سازند و ابن ذکریا گفته که عورتی را فالج بجهت حمل

او رسیده بسوست برد غالب بود و شربتی از ادویه بخاری او نیز هر لحظه که

بآب [illegible] نشسته شد و عود ولادم در تابستان بود دارا [illegible] که در اب [illegible]

در امد و مزاج او بحال خود باز امد چون هوای سرد شد باز و [illegible] مجموع یافت

نوع سیوم در فالجی که حادث از ورم نخاع شود علامت او [illegible]

علاج او فصد و کند [illegible] طلاهای موافق بر نخاع مثل این طلا اکلیل الملک

بنفشه از هر یک سه مثقال [illegible] از هر یک دو درم [illegible]

[illegible] از هر یک هفت مثقال عسل چهار مثقال اکلیل و بنفشه

[illegible] درم کوفته [illegible] ساخته لیس کرده در روغن [illegible] دو مثقال

[illegible] کند [illegible] همه را مخلوط ساخته [illegible] ورم نخاع [illegible] نوع چهارم

فالج که بسبب سقطه و ضربه حادث شود و اگر بعد از دو هفته واقع شود فلان
علاج که گفته اند و اگر بعد از دو روز یا بیشتر واقع شود علاج فصد نیست و
مسهل و تدبیرهای متداول شربت سکنجبین و گلنار اسنق طلاها و ضمادهای محلل که در او
تخم حلبه و شبت و انجیر که به بسعاد موم و روغن گل باشد فایده دارد و اگر بمعالجات
خود یابد تفاوت نکند پس علاج آن مشکل است و اگر از آن حالت که بسبب
قطع عصب که بر عرق واقع شود مطلقاً علاجی ندارد **نوع ششم** در فالج که بعضی
الضا وضع نماید در سبیل بحران و اکثر اسهال در قولنج مستعمل شود **علاج**
نیست که روغنهای بسیار نرم باشد مثل روغن شبت و بعضی مثل روغن
بنفشه که جزو ضمیمه امیخته در عضو مالند یا پوست درخت چنار نرم کوفته
روغن طلا بسازند و در این روغنها اگر قدری پیه مخلوط سازند و آب بابونه
در روغن در زخم چنار چیزی حل ساخته یک مثقال روغن بادام امیخته
چند روز یک نوبت بکار برند و یا بر بلیغی بست قدم درگنبش یابنش گلاب حل
کرده احتیاط نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود بدهند و مغز تخم کاجو شبت و علاج
نمایند سابقی که بعد از حصبه و دیا و بست عارض میشود و بهمین طریق که ذکر کرد
نوع هفتم فالج که حادث شود از یبوست علامت حدوث او نست که اندک
اندک پیدا گردد و به دشواری حرکت نماید و استفراغات مثل آنکه شب تب
نماید و لغنف یا تعب و بیداری یا وجع و تب تیز گردد و یا بسبب تحلیل یبوست
حاصل شود و این نوع گفته اند نیک شود مگر آنکه صبی یا جوان باشد که نادر است

تنک شدن علاج ترتیب بدن و عضو بانواع مرطبات مثل لبن
اتن و سبوس و آب شعیر و لعاب حب سفرجل و شربت بنفشه دهند
تا پوست لشکافتن باید و بعد از آن ادویه گرم و معجونها و روغنها در عضو
مفلوج مالند و دیگر حب منتنه نمایند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل
مقل از هر یک درم صبر سه درم مقل را آب کنند تا حل سازند شربتش
دو درم و نیم ضعیف را و مقداری اختیار نمایند و این سفوف مناسب
ست زراوند طویل ده مثقال فلفل سیاه دو مثقال و نیم نبات
ده درم ده مثقال نرم کوفته هر روز اندکی میل نمایند و بعد از استفراغ
محجمه بالیس گرم ساخته بر عضو مفلوج گذارند بر عضد بعد از آن کسب بیخ
فرفیون و شیف و بابونه مالیدن و این ضماد گذارند تا عصب را گرم سازد
عاقرقرحا مویزج قرنفل فلفل از هر یک درم فرفیون دو جند بیدستر
از هر یک دو درم نرم کوفته بروغن حب الغار و بالادن کرده ریزند با عضو
گرم سازد فصل بیست و نهم در خدر یعنی اوباطل شدن حس لمس
باشد و عوام انواعی را که خدر نشود در خواب بستر و حادث میشود در حس
لمس بطلان یا نقصان و سبب او امتناع نفس حاسه است از نفوذ
در اعضا و انواع او بیج بست نوع اول سبب ضعف عارض شود در عصب
از قبل آنکه عارض شود از جهت آنکه شکافتن او یا از موضع خود بیرون
بود یا آنکه بر آن عضو نشسته باشد علاج بیفزا عظیم موضع او یا عضو محل او تر

بایم قلو

تا به هنگام جلوس و نشستن را تغییر دهند نوع دویم حادث میشود خدر
بسببی که واقع گردد در عصب از غلیظ خلط بارد خام علامت
او کاهلی و سستی بدن و گرانی بهو است و کدورت او سفیدی لون
علاج تنقیه بدن بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و گلقند و شربت
سکنجبین و نبردری و حمام فایده کلی دارد و اعضا را او بمالند و در بدن
او روغنهای گرم مثل روغن قسط و غیره مالیدن کلی دارد و از معجونها
گرم مثل معجون بلادر و غیره و غذاهای مثل آب نخود و اگر ضعف باشد
گوشت کبک و گوشت مرغ سازند و منع نمایند از آب سرد خوردن
بعد از طعام نوع سیوم خدری که از غلبه خون حادث گردد علامت
او سرخی روی مایل بسیاهی و بر آمدن رگها علاج فصد نمایند و تقلیل غذا
و بعد از چند روز مطبوخ هلیله اختیار نمایند و اعضا را طلا سازند مثل آنکه او را
سر در هم زنند مثل روغن گل و سرکه و صندل و حرارت بسیار غالب بود
صندل بجای کافور آمیخته نمایند و غذا آش سماق یا آب غوره قلیه سازند
که از مرغ پخته باشد نوع چهارم در خدری که حادث شود از غلظ جرم
عصب بارد علامت او غلظت عصب و تقلیع با قی بخیزهای گرم از جهت
[illegible] سبب علاج نرم ساختن عصب بر روغنهای گرم و اعضا را مالیدن
تا سرخ شود و بعد از آن بر روغن کشت و روغن بابونه و روغن فرفیون چرب
ساختن نوع پنجم خدری که از بورک [illegible] شود و علامت او خفقان [illegible]

وخوردن عضو روغن را در حال علاج ترطیب در غذا و اسفیدبا
و در حمام که آب شیرین باشد در آمدن و بعد از آن روغن بادام
و مالیدن و گاهی خدر بواسطه سموم زهر و عقرب و غیره می‌باشد
علاج خوردن تریاق و اگر ضد سموم باشد و دیگر گفته‌اند که خدر قوی
گردد فالج می‌گردد و فالج اگر ضعیف بود بخدر منجر می‌گردد و بفالج ان شاء
الله تعالی فصل چهاردهم در لقوه علتی که حادث می‌شود از تشنج در
عضلات روی و چشم در روی از یکی جانب فرو کشیده می‌شود بجانب
دیگر میل کند و بر هم بستن روی چشم و ابرو و لب دائم میسر نگردد
بلقوه و این دو نوع است نوع اول حادث می‌گردد لقوه از اخلاط
غلیظ سر و علامت او سستی جانب روی و ضعف حرکت و میل
بجانب صحیح و سزاوار است که کسی که لقوه شده او را علاج
نکنند تا چهارم اگر علت قوی نباشد و تا هفتم اگر علت قوی
باشد حقنه دیگر هم آنست که غرغره یا سکته می‌شود و اگر کسی تشنج
گذارد و بکلی لنگ شود امید بهبودی کم شدن این مرض علاج هر روز
گلقند چهار مثقال و افسنتین یک درم و مصطکی نیم درم با گلاب تا کار
العسل مثل نمایند و مصطکی بخایند و بعد از هضم آب نخود با روغن زیت
با روغن صنوبر یا شوربای گنجشک و بعد از هضم حب ایارج با حب
شبیار یا حقنه قوی نمایند و غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل

کوفته امنجبه بسنبر گرم در دهان گیرند و روی را بابی که در و سعتر و بابونه
بجوشانیده باشند بشبویند و سر به بخاران دارند و سنداروس بسوزند
و سر به بخاران خوارند و در جانب روی که کشته شده غالیه با روغن سداب
که در و ملکه و مفید بید ستر حل کرده باشند بمالند و اگر بمالند و تا چهل روز
بکذرد ضری ویرا در بینی چکانند و از عنبری بار که نفع کلی دارد گوشت روباه
و گوشت کفتار و گوشت کبوتر و مرغ خانه بسازند و بگویند و بر سر طلا سازند
طلاء که نفع تمام دارد صبر و مر و حضض از هر یک درم زعفران ربع درم
و کندر خاییدن مرزنجوش نفع فایده گفته اند و چون زنبوا در دهان نگاه دارند
و عصران در خانه تاریک سازند و واجب است حذر از هوای سرد و از
تناول طعام سرد و از شرب آب خوردن و ایشان خواه تابستان و از این
علت بخشش شدید علاجی یافته اند **نوع دوم در لقوه** که از تشنج یکی از
عضلات یکجانب دیگر کشیده حاصل گردد علامات او ضعف حواس و کشیدن
جلد پیشانی و کمی آب دهان **علاج است** که سر را بروغن بنفشه بادام
چرب سازند و مدام حمام روغن [illegible] نمایند و شراب ممزوج گفته اند فایده دارد
و منع نمایند از غذای گرم و خشک و از حرکات متعبه و گاهی لقوه در آخر
سرسام می‌باشد چشم پوشیده می‌شود و این مهلک است علامت او آنست
که اندک نزدیک مرگ می‌شود و علاج او گفته اند و گاهی حادث میشود
[illegible] عضلات گردن و می‌باشد از جمله خناق و تابع او است لقوه علاج

است که روغن قسط و فرفیون در گردن مالند فصل پانزدهم

در تشنج این علتی است که حادث میشود در عصب و انقباض عضو است
و در هم کشیده شدن آن چنانکه از انبساط گشتن عاجز آید و تشنج اگر در تمام
بدن شود امتلائی گفته اند و انواع او پنج است نوع اول تشنج
که از امتلاء بلغم شود علامت او علامت غلبه بلغم و تدبیرها که از بلغم
حاصل شود بسیار است که بسبب افراط شرب شراب حادث
میشود علاج آنست که در ابتدا حقنه کنند و بعد از آن مقدار ربعه مثقالی
از تریاق کبیر و تریاق اربعه در آبی که در او زیره و کشوث و افتیمون [illegible]
و زوفا یک درم جوشانیده باشند بقند سفید شیرین ساخته میل نمایند
و اگر قاروره رنگین نباشد ماء الاصول یا ایارج مناسب است و اگر
قوت قوی باشد اندک ناخن ماء العسل با آب نخود با روغن زیت
با قند یا شکر و خوردن و اگر قوت ضعیف بود گوشت [illegible]
و گوشت گنجشک و کبک و امثال اینها و ماء اللحم و بعد از نضج
حب منتن بدین نسخه حب شکبینج و حلتیت و جاوشیر مقل صبر شحم حنظل
هر یک پوست هلیله انزروت صمغها را با آب هلیله حل نمایند و باقی
ادویه را کوفته حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال و مبالغه در اسهال
نمایند و استفراغ بقی دفع نمایند و اگر بعد از حقنه با حب ایارج [illegible]
درد و درد ظاهر گردد و نشتر با روغن زرد گاو و یا روغن بابونه حقنه سازند

شرب

حب منتن

مفرد یا بالبعض از جدبی مخلوط سازند و از کثرت شراب حذر

نمایند و معجزه که در فالج مذکور شده بلعقه گوارد و اطراف را دائم مالند

و روغنهای گرم مثل روغن سداب و زیتون و غیره مالند و در پاتیله

که در وی بابونه و بنفشه و گلها دران جوشانیده باشند درآیند و آب گرم

ریزند و در ریگ گرم درآمدن فایده دارد و از غذا غلیظ اجتناب نمایند

و علاج نمایند بعلاج فالج تا نیک شود **نوع دویم** تشنج که از غلبه دم شود

علامت او حمرت و حرارت و امتلاء باشد و **علاج** فصد نمایند و در اخراج

خون بلکه مقدار آنچه برابر برداشت کمتر گیرند و آب انار مز و شربت

سکنجبین و آب تمر هندی یا جلابی که مناسب دانند و غذا از آش سماق

یا آش غوره که در شوربا مرغ باشد **نوع سیوم** در تشنجیکه از استفراغ

یابس موجب اعصاب شود علامت او اسهال مفرط و افراط

خون زنان همراه بر رعاف یا بر سیل حیض یا از جراحت یا سبب [illegible]

شهوانی یا گرسنگی بسیار یا تب گرم که اندک اندک ضعیف میسازد

و این را تشنج یابس میگویند و این بدتر از تشنج رطب است و گفته

اندکه از تشنج یابس بدتر است مرد جوان را افتد که زود هلاک میشود و وقت

جوان نادر است که نیک کرد و مگر در زمان دراز **علاج** اگر تب باشد

آب شعیر که در وی عناب و سپستان پخته باشند و با کدو پخته باشند

از [illegible] و لعاب دانه آلو و لباب اسپغول با روغن بادام بکار برند

که از بنفشه و تخم خبازی و عناب و سپستان بپزند پس بمالند و آب
انار مزّ شیرین با روغن کدو و با روغن بادام و روغن بابونه فایده دارد
و در بینی روغن کدو و روغن دعفزه با شیر عورت چکانند و بنفشه و نیلوفر
و بابونه و خطمی و کدو و جو مقشر بجوشانند و سر و بدن بآب آن بشویند
و اگر ضعف باشد شیر عورت و شیر خر و شیر بز همان زمان که گرفته باشند
دهند و بر اعضای که تشنج شده شیر عورت و شیر خر ریزند و بر سر و لعاب
اسپغول و روغن بنفشه و بادام در سر بمالند و غذا شوربا و جرب که از گوشت
گوسفند خوردن یا بزغاله یا مرغ سازند و اگر حرارت زایل شود و تشنج
باقی ماند مرهمی که صلابت عضو را نرم سازد مرهم مجرب سازند که مخ
مقشر و تخم کتان و تخم حلبه از هر یک جزو جزوی الیه جزو
همه را نرم کوفته بگدازند و بعد در شرطیب بدن بمالند لیکن اول شیر بست
نوع چهارم در تشنج که از ورم گرم شود در عصب علامت او علامت اورام
علاج دستور ایع ذیلش طعمت بچهار شتر نیشت و تحلیل اورام بکرات
محلل **نوع پنجم** در تشنج که از سوء مزاج سرد شود و حدوث او از
داخل پس آنچه عارض میشود از خوردن افیون و آب سرد یا از خارج
همچنانچه از برف هوای سرد و در آب سرد درآمدن بسبب تقلص عضلات
عمل نشود و این نوع را گذاز میگویند علامت او آنست که رنگ روی
مایل بسرخی یا کبودی باشد و چشمان او کلان شود از آنچه هست و نماید و پیچی

باشد که گویا میخندد و خواب کم بود و چشم اب بسیار دارد و در ابتدای
علت درد دل نبود و سر قرار نباشد علاج تشنج که از رطوبات و بلغم بود باشد
نمایند **نوع ششم** در تشنج که حادث شود بسبب یبوستی که بعصب رسد
از جهت خلط تیز یا کردن عقرب یا مار یا شرب دوا به زهرناک و از این
قبیل نشانه تشنج آنکس که قی کرده باشد خلط بخاری یا آنکه باشد جنس
معده او قوی که خون زهره در زرده بدو رسد یا بسبب اعتقاد سر عضلات
مثل چشم یا تشنج بسبب دیدن آن ظاهر گردد **علاج** منع اذی از عصب
نمایند و ضعیفی از اضافات تشنج را تمام میگذارند ابتدا و گرانه و فرق است
که ابتداء حاصل میشود در عضله یعنی ماهی گوشت و تشنج در عصب و سبب او
خلط غلیظ لزج یا یبوست مخفف علامت او ثقل زبان و دشواری حرکت
زود بردن و تنگی نفس و اصحاب تمدد و دراز هم نشست که در روز چهارم
گذشت ... میشود و علاج بزیر ست **علاج** حقنه نمایند و اسهال نکنند
بتاریخ مسهل اباغیر ... و حقنه اسهال ... و لذا ... را بخوردن اب شعیر
و روغن بادام و لعاب ... و غیر آن بجلاب که از برگ کاهو زبان و بنفشه
بستان و تخم خرفه سازند طلا نمایند و سبز ... بدن ریزند و آب گرم
در آمدن فایده دارد و بعد از آن روغن بنفشه بادام در بدن مالند و سر نکند
در روغن بادام خوابیدن و بعد از تخلیه ... گوشت گوسفند ... و ماهی که در
آب شور باشد و سعتر باشد و علاج نمایند بعلاج تشنج که از یبوست بود و تسکین

اگر نبود لازم دارد اندر روز چهارم

16

و اعصاب حل کرده بر روغن بادام مبالغه نمایند **فصل شانزدهم در رعشه**
حرکتیست غیر ارادی که حادث میشود در اعضا که حرکت بارادە دارد و
فرق میان تشنج و رعشه آنست که حرکت تشنج دائمی است و ذلک ظاهر میشود
نزد تحریک عضو و این انواعی است نوع اول رعشه که از برودت مزاج
در عصب راستی شود و بیشتر سبب شود البته جدا فالج نرسند چنانکه عارض
میگردد مر این مردمی که آب سرد بسیار خورده در هر وقت و کسی که
مداومت نموده بشرب شراب علامت او علامت سوء مزاج بارد
علاج کلکلانج عسل با آب انیسون و بادیان و جوارشات مصطکی
و عود و مالیدن قوی العطار او مالیدن روغن قسط و چند بهمه بستر
و آب عسل اندکی میل نمودن و حذر نمودن از امتلا و جماع و رعشه
که از کثرت خمر خوردن شراب شود **علاج** او ترک نمایند و دماغ
را بر روغن گل و کشنیز و خمر و روغن آس قوت دهند و سر جوش
و ارنب و عدس و جمیع آنچه خون غلیظ سازد نفع تمام دارد و مبالغه
در خوردن ادویه گرم و اغذیه گرم نباید که رطوبت اصلی را فانی میسازد و
به جوارشنه و حقنه احتراز و لب صنوبر کبار با عسل و مالیدن فایده دارد
نوع دوم رعشه که حادث گردد از خلط غلیظ بلغمی علامت او بسیاری
تناول از غذاهای سرد و تر و کاهلی و ضعف حرکات از ادویه گرم و دردست
جندبیدستر **علاج** کشادن سده با ایارج فیقرا که مقوی اعصاب و بلغم بیرون سازند و درم

اسطوخودوس با ماء العسل و کلپدرم ایارج با کلپدرم و اسطوخودوس
بجوشانند و کسر سنکی و تشنگی نفع تمام دارد غذا گوشت کبک و کنجشک
و سفیدبای مرغ و غذا که بسیار چرب باشد مناسب نیست و باقی
علاج بقدر نمایند **نوع سیوم** رعشه که از خلقت و عجز قوت شود و سبب
او اعراض نفسانی و غضب و خجالت و ترس و کثرت جماع یا امتلا علامت
او وجود سبب **علاج** تناول مفرحات و غذاها موافق مثل گوشت مرغ
و گوسفند جوان با دارچینی و پرهیز از خوشی **نوع چهارم** در رعشه که از شوق
مزاج یابس که سبب تخفیف عصب گردد علامت او ضعیف عضو
و عضله **علاج** ترطیب بر آنچه مذکور شده در فالجی که از یبس شود
نوع پنجم در رعشه که از ماده حاد تیز شود علامتش او تب و حرارت
علاج فصد و اخراج صفرا و اصلاح مزاج سکنجبین و آب انار و غذا زیر
باج که در ... بخته باشند مثل آب غوره سازند و حمام فایده دارد
و چیزهای گرم بستر نمایند **نوع ششم** که حادث شود از آلی که بعضله رسد
مثل سرما و قوی یا سموم یا زهر حیوان علامت او وجود سبب **علاج**
او اگر سبب سرما بوده باشد روغن زیت و عاقرقرحا و جندبیدستر
بمالند و اگر از جهت سموم بود تریاق استعمال کنند و سعتر و تخم با روغن
بادام و عنبره اصحنه بمالند و علاج گزیدن در آخر کتاب مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **فصل هفتم در اختلاج حرکت موضع باشد**

از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند فلان عضوی برود و بسبب او ریاح
بخار غلیظ سست و تنبانهای یار و جمع شدن و درد الم باشد منبرد میشود و بقای
و نقوه و در عضو صلب مثل استخوان و در عضو نرم مثل دماغ علاج اصلاح بمیشود
علاج چیزهای گرم مثل ارزن و نمک گرم و شیره گندا ازند و ملازمت حمام
گرم نمایند و خرقه درشت دران مالند و روغن قسط و روغن زیتی که در وی جند
بید ستر امیخته باشند مالند و طلا سرگین که در وی بود و دبنه و مرزنجوش
جوشیده باشند نمایند بعد ازان بروغن گل شبر گرم جرب سازند یا بدرک
نمک و از اب سرد و غذای سرد غلیظ و نفاخ اجتناب نمایند و گلقند یا مصطگی
و بادیان بروی مناسب دانند و ماء الاصول و اطریفل افتادیه و باقی بعلاج نقرس
و فالج نمایند **فصل بیستم** در لوبی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار
خوردن طعام و شراب و قلت ریاضت میل او ممتلی گردد و بادها و بخارها
در رگها و عضلهای او جمع میشود و خویش را گران و ماندگی یابد و عضلها
و رگها کشیده میگردد و همی بار د و درنگ و روی و چشم سرخ میشود و آن
علت را لوبی و کشیده گویند علاج استفراغ معتدل و خون اندک
بردارند و صفرا گم سازند و اب سرد میل نمایند تا اخلاط را از جرشیدن نگاه دارد
و سفوف از کشنیز خشک دو مثقال و قند هفت مثقال نرم کوفته اندکی
اندک میل نمایند و اگر مزاج مایل بسردی باشد از مربا و عنبر یا سفوف
سازند نقند و شیره قند و چ که از سشت خانه تمام دارد و بعضی از درمان

مبخر ملینند خادم حمام را که بر فاش رگهای جنبنده که در بر دست و در پشت
و عارض میشود و حالتی مثل سبات و غشی و زایل میشود و اعتبار نیست بانکه
بگرانی او از گرفتن این رگ سده منفذ روح میشود و روح بسیار
جمع میشود و چون دست بردارند روح بیکبار حمله می آرد و مجاری راها را
که رو بدماغ اورده تحلیل میدهد اما در گرفتن این رگ خطر است باید که این
را نگاه دارند و دست زود باعتدال بردارند **باب دوم در امراض**
چشم و مشتمل است بر بیست و شش فصل **فصل اول** در درد چشم
رمد ورم ملتحمه را گویند و چشم مرکب است از هفت پرده و سه آب
برین ترتیب و نظم که مذکور میگردد **شعر** کرد افریدگار تعالی بصنع
خو لیس ۞ چشم است هفت پرده و سه آب منقسم ۞ صلبه و مشیمه
شبکیه زجاجی و لیس جلید پس عنکبوت بیضیه و عنب قرن ملتحم ۞
رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی از رطوبت
جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خادم ویند و رمد دوازده نوعست
نوع اول درد چشمی که از غلبه خون میشود و علامت او شدت
سرخی چشم و امتلاء رگها و عظم نفخ و ورم و کثرت تمدد و جریان
صد علیل و بسیاری آب چشم و عظم نبض و سرخی قول و ورم
پلکها و انقلاب جفنها **علاج** فصد قیفال از جانب درد در هر دو چشم
بود فصد قیفال از هر دو جانب نمایند و اگر مانعی باشد از فصد حجامت نمایند

و بعد از آن با آب تمر هندی و آلوی بخارا و ترنگبین و شیر خشت

طبع را نرم سازند و با آب کاسنی جبر حل کرده دهند و حب بنفشه

بر همین حب سازند بنفشه خشک درم تربد سفید پوست ترا شیده بر و بیان

بادام چرب کرده درم پوست هلیله و افتیمون و آب سوسن از هر یک

نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته بیخته با آب حب ها سازند و این یک

شربت است حب توفا یا و حب جبر با مطبوخ خیار شنبر بدهند حب

هلیله زرد پنج مثقال بنفشه مثقال سنا رمکی پنج مثقال ربت مثقال

هیل عدد بادیان مثقال آلوی بخارا پانزده عدد جوش دهند در

آب اوده درم مغز خیار شنبر حل کنند با پانزده مثقال شیر خشت

و نیم درم غاریقون شیشتر نمایند و شربت بنفشه و آب انار میخوش و آب

تمر هندی با آب شیر خرفه و لعاب اسبغول میل نموده غذا شوربا

مرغ یا نخوداب بادیه و شیرخه بر نان رکابی و جلاب از بار رخفوبه

دو مثقال سفتر دو درم بادیان مثقال پنج سوسن مثقال بنفشه

دو مثقال بجوشانند و با ده مثقال گلقند افتابی احتیار نمایند دار گلقند

نباشد قند سفید دو درم اضافه و تر نسیما خیب و در حینیه مدا

و با بن قدر در سیغول در شربت حبه و طبع بخارا نداریند و سعوف

از گشنیز خشک و قند ریزند و با دام که بسته بدن مغز و پنج خرادود

در چشم نگذارند و میل بدیک بچشم بزنند و دو دار خار و بیز در چشم نکنند

خصوصاً اگر قوی باشد و التهاب و سوزش بسیار بود و خیسانیده تخم مرو
رغیق و لعاب اسپغول در شب یا روز در چشم چکانند و هرگاه خلیدن نکند
باید شیر دختر فایده دارد و این قطور که از لعاب تخم ای سپغول و شیر
عورت و گلاب و سفیده تخم مرغ هم آمیخته در چشم چکانند و مریض را
در خانه که بسیار روشن نباشد نگاه دارند و بر روی او خرقه سبز و یا سیاه بگذارند
و اگر ماده بچشم ریخته باشد اینها بسایند حضض صندل اقاقیا عنب
الثعلب ای کاکنج ازینها ضماد سازند و با آب کشنیز حل ساخته
بر پلک چشم طلا نمایند و صندل بگلاب سوده در سر مالند و روی را با آب سرد
که در وی سرکه اندکی آمیخته باشد شویند و واجب است اجتناب از خوردن گوشت
و حلوا و شرب شراب و فریاد زدن و جماع و خواب از عقب طعام نمایند
و هرگاه علت درد ساکن باید شیاف ابیض بشیر یا آب حل کرده در چشم
کشند صفت او اسفیداج یکدرم انزروت سه درم کتیره و نشاسته
از هر یک درم افیون نیم درم نرم کوفته بشیر عورت یا سفیده تخم
مرغ شیاف سازند و اگر درد عظیم بود این دارو بزنند صفت ان
انزروت مدبر بشیر عورت سوده با نبات مصری کوفته در چشم پاشند
و در اول درد چشم شیاف کافوری فایده دارد صفت ان اسفیداج
قلعی هشت درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک هفت درم اقلیمیا فضه سه درم
نشا یا انزروت از هر یک چهار درم [illegible] درم کافور نیم درم

شیاف سوخته بوقت حاجت بشیر یا سفید تخم مرغ سوده در چشم کشند
و شیاف ابیض حقیقت این است اسفیداج جزء کثیرا نیم جزو افیون عشر
جزء شیاف سوخته بوقت حاجت استعمال نمایند شیاف احمر مناسب است
در دستها درد صفت آن صمغ عربی و اسفیداج از هر یک سه درم کثیرا و عفص
از هر یک درم و نیم افیون نیم درم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و از در
چشم سرخی باقی ماند و آب چشم میرفته باشد درد را حقیر سازند صفت
آن انزروت ده درم زعفران و سنبل و صبر و مر از هر یک دو درم
نرم کوفته در چشم بپاشند و در آخر زمد در حمام در انبیق و اجفانرا براده کنند
شیاف احمر لین بمالند تا جرب بر طرف شود و دیگر سرخی علاج
اجفان که لین باید این شیاف سازند صفت شادنج عدسی شش درم
صمغ عربی و کثیرا از هر یک پنج درم نحاس سوخته چهار درم اثمد با اسفیداج
رصاص از هر یک دو درم شنجرف درم خون سیاوشان و زعفران
از هر یک نیم درم سوده بشراب یا آب باران یا گلاب شیاف
سازند ضماد که در آخر درد چشم فایده دارد زرده تخم مرغ دار و جو
و گل بنفشه و گل بابونه جایز است که در آخر درد چشم گوشت مرغ
و گوسفند جوان و تیهو و کبک اختیار نمایند نوع دوم درد چشم که حادث
گردد از ماده صفرا علامت او ورم و تمدد و انتفاخ و سرخی و چرک در
چشم و رمص آب و درد و خلیدن و التهاب علاج اسهال نمایند بمطبوخ

بلبله و حدت صفرا باب کشک جو و شیره خرفه و آب کدو و آب
تربندی و آب انار و آب آلو و آب عوره تسکین دهند و ضمادهای سرد
مثل اسبغول که باب کاسنی و آب کشنیز و گلاب و اندک سرکه بسازند
و بر چشم گذارند و لعاب تخم اسپغول و غیره و شیر عورت و سفیده تخم مرغ در
چشم چکانند بعد از آن شیاف کافوری کشند مکرر بعد از استفراغ حمری با
ماند در و رابعض باشیاف ابیض بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ حل کرده
کشند و زرده تخم مرغ بروغن گل بر چشم گذارند و محکم بندند و حذر نمایند
از استعمال این اشیا پیشتر از آنکه بدن را پاک کرده باشند چه
آنکه پیش از استفراغ درد قوی پیدا میشود که هرگاه ورم و درد تسکین
یابد در روز اصغر صفر و شیاف احمر لین مناسب است و بعد از آن مداومت
حمام نمایند و غذا آنکه مذکور شد تخم مرغ و غیره مداومت نمایند نوع سوم درد
چشم که از ماده بلغمی شود علامت او عظم انتفاخ و اندک سرخی و بسیاری
حرک و در چشم و اندک حرارت والتصاق در محل خواب علاج
تنقیه دماغ بحبوبی که مذکور شده بکنند و حمام فایده تمام دارد و رشاش
روی و چشم بطلاوت شیر گرم و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان
در چشم چکانند و شیاف عدسی نرم سوده در درد در چشم کشند و بعد در
ابیض بعد از سه روز در چشم کشند و شیاف برا الیوم د منبت
شاف امیتا انزروت مدبر از هر یک هشت درم زعفران دو درم

کثیرا درم افتیمون ده درم همه را کوفته با آب باران سازند و بسفیده تخم
مرغ حب ساخته با شیر عورت در چشم کشند و اگر حرارت و آب ریش
در چشم و بر طرف شود در وزنگ شند مرتوتیای مغسول و اخفا ترا
بصبر و اقاقیا و انزروت زعفران طلا سازند و سفیده مرغ با لو سفید جوان
بریان کرده **نوع چهارم** درد چشم که از ماده سودا حادث شود
علامت او گرانی و ثقل و با کدورت و خشکی و خلیدن در چشم و اندک
چسبیدن و سرخی ملتحمه و این زمانی در دسر عمیاشد **علاج**
ترطیب دماغ بغذاهای مرطب و آب کشک جو با مرغ با شیر و آبزن
و حمام و روغن بادام در بینی چکانند و در اطراف بمالند و طلاها که بر سر
گذارند و اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و بر چشم لعاب حلبه و تخم کتان
و زرده خایه دارد و شیاف دینار چون بر نهج حب شحم ... روسختج
زرنیخ سرخ نبات از هر یک درم و زعفران و زرد چوبه از هر
یک ربع درم اشق و کندر از هر یک درم حبوب ساخته بکار برند چشم
سرخ باشد و آب زنان در درد چشم که دیر مانده شده فایده دارد
درد اجر درد چشم شاف اخر جا دفا ... صفت آن شادنج
عدسی درم زاج محرق درم روسختج درم زعفران و فلفل از هر یک
نیم درم همه کوفته با آب سداب یا گلاب شیاف سازند و اگر درد قوی
بود از آن در پیه بقدر گرنیده احتیاط نمایند و حمام و آب گرم بر سر ریختن

و سر نیز بخارست که در دماغ منتشر جوش بنده باشند و از نبیذ و اندکی شراب
گفته اند ده بیمرض فایده مند است و گوشت و سبزه و آهو نخورند **نوع پنجم**
درد چشم که حادث شود از باد علامت او تمدد و سیلان و حمره **علاج**
نفخه و نیلوفر و گل خیر و بابونه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و نان گرم
دارزن گرفتن فایده دارد و در حمام روند و گلقند و گلاب میل نمایند **نوع**
ششم درد چشم که بسبب غلبه یبوست شود و علامت او آنست که خلیدن
در چشم و خشکی بسیار و حمرت کمتر و ورم و خلید بسیار و بمرتبه گرم بود که نوع پنجم
شبیه بود که یا میشوند و می یابد در گوشها طنین و بخارات گرم و خشک در سر
علاج ترطیب دماغ بروغن کدو و بادام و بوی بادرنگ و کدو و کشنیز و سبب
آبی و مزاج بدن و چشم را نگاه داشتن **نوع هفتم** درد چشم که بسبب بخارات
غلیظ که بجنس شده مد طبقات عین علامت او آنست که بیابد غلیل آنکه
گویی در چشم او رنگ ریخته اند نزدیک بیدار شدن از خواب و چندانکه بیدار
شد این حالت را این میبرد در چشم گشودن و نظر کردن **علاج** استفراغ
... و اشیا مناسب دفع بخار از سر با طریفل و گل عیش با دویه
که آب از چشم آورد و بختل سیاف احمر لین و برود حصرم و امثال اینها
نوع هشتم درد چشمیکه صاحب او چشم را سرخ یا زرد یا نیلگون یا آسمانی
رنگ یا غیره بیند از الوان و سبب او آنست که رمد در طبقات خارج خلیده
و گفته اند که اثر مزاج دماغ متغیر گردد و نور خارج مشکل میگیرد و بحسب تغیر مزاج

علاج استفراغ بحران و تبدیل مزاج دماغ بحسب خروج او از اعتدال و عدادات
بعد بحسب نوع او اگر تشنج نماید علاج و موی یا داکر رمد نماید ادویه که در رمد
صفراوی مذکور شده علی هذا القیاس نوع هشتم در دبح ورم عظیم که حادث
میشود در طبقه شبکیه پس ورم میکند باطن چشم سبب او انست که گشاده
شده است دهان رگی که متصل است بطبقه شبکیه پس ورم میکند باطن.
چشم سبب او انست الی وچون بسیار بیرون امده وگاه بواسطه انفجار رگی باریک
که متصل است بملتحمه وبعض علامات او ورم سعده چشم وانتفاخ جفتها و بر
گشتن پلکها بمرتبه که برگردد و باطن چشم تا بحدیکه بپوشد حدقه را وامکان
نبود گشادن چشم و بسیاری عارض میگردد واین مرض صبیان را از جهت
بسیاری ماکه وضعف چشم ایشان و کمی باشد این مرض از ماده
گرم تنها بلکه از ماده بلغم و سودا نیز میباشد علاج فصد قیفال و در
بالغ باشد از فصد حجامت بر پس سر یا بر میانه کتف واگر ممکن نه
بود مطبوخ اهلیله وبعد از ان لطیف در چشم شیر عورت و شیاف ابیض
که بشیر عورت سوده باشند کشند وطلا کنند بان مامیثا و حضض نمایند
واب کشنیز واکلیل الملک واندکی زعفران وزرده تخم مرغ واندک
مغز نان میده هم امیخته طلا کردن فایده است دیگر طلا مجرب است گل سرخ بیخته
بثلث وزرده تخم مرغ وسفیده هرسه هم امیخته بگذارند واولی انست
که تا سه روز برای شیر هیچ چیز از طلا و دارو در چشم نگذارند وبعد از ان

روز سیوم ده روز ملکا بابر موجب ضرورت مدبر انگشت بسته نبات
مصری صمغ عربی از هر یک یک جزو نرم کوفته در چشم گذارند و اگر علت
تسکین یابد جزو از اصفر صعتر و اگر حضیضا جراحت شده باشد مرتبه که
چشم را منوّاند کشود درور اعتبر مناسب است صفت آن توتیای
کرمانی مغسول صدف سوخته ده درم نبات بقدر هم و درور را بر
پلک چشم گذارند و باشند بر پلک بالا و اگر ضرورت شود که جفنه را
پایینتر کشید شیاف احمر لین حک نمایند و اش طلا فایده تمام دارد
دیگر هیرون لسبته و عدس مقشر و حمص و شحم انار و کاسنی همه را
کوفته در روغن گل چند قطره بر دامنچه بر چشم گذارند **نوع دهم درد
چشمیکه** از سرما و برف شود **علاج** آنست که سبب سرخ را گفته سازند
و گرم بر سر چشم گذارند و یک کاه را گفته ساخته سر بر بخاران دارند و از سر
ریاضت کشند و سر بر بخاران نگه درو مفته و بابونه و افسنتین جوشانیده
باشند بدارند **نوع یازدهم** درد چشمی که از سردی معده شود **علاج**
معده را لازم است گرم بکلقند و مصطکی درد غذا و دارچینی و اندک شراب دور
طعام در آمدن **نوع دوازدهم** درد چشم که از سردی بار چشم شود **علاج**
هفته هر که دره بابونه و شبت و اکلیل الملک و حلبه باشند تمام بیستم
و واجب است ملاحظه نمایند در امراض چشم بلکه در جمیع امراض سر از جماع
و خواب بعد طعام خواه در شب در روز **فصل دویم در ظفره یا حرفه گویند**

بپارسی و این پره پیدا بی عصب است از ملتحمه که از پوشش چشم از جانب سپید
رسته و در اکثر امر و گاهی از هر دو جانب میباشد و این دو نوع است نوع
اول سفید و رقیق می باشد علاج او دشوار است و نوع دوم سرخ و صلب
و این دیر پاید گردد و در زمان طویل بروید و کلان میشود و منع بصر
کند علاج فصد و سعفه و در کار نافع بود از فصد و حجامت و در استعمال دوا در حال.
حل باسلیقون صغیر نسخه حب فلفل دار فلفل زنجبیل پوست بلیله زرد
بلیله اسود از هر یک پنج درم صبر مثقال کف دریا شش درم سنجرف
پنج درم سلیخه چهار درم نوشادر دو درم نرم کوفته استعمال نمایند و روشنایی
و شیاف احمر و اخضر و شیاف اسود مشهور است به درج صفت آن
طلی زنگار سادج از هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل
از هر یک نیم درم اشق سکبینج را بشراب حل ساخته باقی ادویه را
کوفته بر او آمیخته نمایند و از جمله صبر تا که نفع کلی کرده اند لیکن زرا نرم بکوبند
و اندکی ار و در آن گرم یک ساعت بگذارند و بعد از آن صاف نموده در
چشم بستند ناخنه را بر طرف میسازد و سمی هم باز بسر و نیز استعمال این
دارو ما بعد از دخل حمام نمایند چرا که تاثیر این ادویه آن زمان ظاهر تر است
نوع دوم ناخنه که غلیظ و دیر مانده شده باشد علاج او دست نمی‌شود مگر بریدن
بحدید و در کار نافعی باشد از بر داشتن ناخنه چیشه آنکه از ملتحمه جدا نتوان کرد
و بر وی شیاف کبیر به نسخه که مذکور میگردد مداومت نمایند صفت آن شیاف

شیاف اقلیمیا

مثقال اقلیمیا سیم تکلیس کرده ای بوره ارمنی زنگار دار فلفل از هر یک درم فلفل
کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل قرنفل از هر یک نیم مثقال زنجبیل دو درم
امله ربع درم زعفران ربع نیم مثقال زنجبیل دو درم امله ربع درم زعفران ربع
نیم مثقال زنجبیل دو درم نوشادر ربع درم ادویه سوده نمایند سبل و ناخنه
و جرب و دمعه و تاریکی چشم را فایده دارد و پرهیز نمایند از خوردن سبز
و آنچه از آن سازند و از خوردن پیاز و سیر و چیزهای مبخر ملاحظه نمایند و تقلیل
غذا لازم شمارند و غذا نخود آب و شوربای مرغ که در و دال ماش مقشر
و اندک اوگرا باشد شاید قطع بخار از سر با طریفل نمایند و ملین طبعت
فایده دارد، فصل سیوم در طرفه نقطه سرخ یا سیاهی که لبریز زند بر سفیده چشم
ظاهر شود و سبب ضربه یا حرکت عنیف مثل قی و عطسه قوی علاج
فصد قیفال نمایند و شیر عورت در چشم چکانند و سفیده تخم مرغ سرد خون
کبوتر و فاخته خاصه آن خون که از زیر پر جدا برکنند بیرون اید و در ابتدا
با گل ارمنی و در اخر با گلاب حلبه در چکانند و ضماد از زرده تخم مرغ
و عدس و اندک زعفران اجزا برابر نرم کوفته شافها سازند و آب
گشنیز یا گلاب حل نموده سرکه و گلاب بجوش شند و چشم بر بخار آن
دارند فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه یعنی او اماسیدن است و این جا دو نوع است
نوع اول در انتفاخ خفیف از فضله بورقیه علامت او خارش و شوزش
در کرانه چشم علاج او پرهیز و تعدیل مزاج و شستن روی با آب گرم و گلاب

واگر انتفاخ که از خلیط بلغمی شود علامت بیاض لون و وقتیکه دست بر دارد
بر نوبه انگشت باقی ماند اثر او ستی علاج استفراغ بدن از بلغم و تضمید چشم
به بنفشه و نیلوفر و بابونه و شستن چشم باب ابینها و دار و ارشیاف احمر لین و در
امدن بحمام واگر دیر تحلیل یابد قطره اب صبر در چشم چکانند نوع دوم انتفاخ
که از فضله مائیه شود فرق میان این انتفاخ و انکه از بلغم شده است که چون
انگشت بر گذارند اثر انگشت زود محو میگردد و انکه از بلغم است باقی میماند
و سبب یک علت علاج است که انچه که مذکور شد و باقی علاج رمد که از ماده
بلغم شده نوع سیوم که حادث گردد انتفاخ از ماده سودا علامت او صلابت
و کمودت و عدم ورم علاج استفراغ بدن از خلط سودای و اصلاح غذا و باقی
علاج رمد سودای نمایند **فصل پنجم** اندر جرب است که اندر چشم ملاصق
عارض شود که حرکت اجفان دشوار بود و چون از خواب بیدار شود
سفیده تخم مرغ و بار زرده او با روغن گل طلا سازند و چشم را باب بنفشه
و گل خیری و شوید بشویند و سر بر بخار ان دارند و لعاب حلبه و تخم کتان بشیر
اگر اب بسته از دو رفته باشد و اجفان غلیظ باسرخی باشند بعد از
مغفر و شحم انار بثلث بجوشانند و با روغن گل امیخته نموده در شب بر
چشم ببندند و محکم پدارات ببرد و هم با سلیخون اکحال نمایند و روز
بنفشه و شربت بنفشه و شربت شفشه باب تمر هندی و شیر خشت
و ترنگبین بلبلی طبیعت نماید **فصل ششم** در حکه و چشم سبب خارش

فصله منشور بود و بسیار بود که از کثرت خاییدن پلک ریش گردد **علاج**
در حمام در اید و تدبیر لطیف نماید و در محل خواب کا سینی تر را کو کو فته با
روغن گل بر چشم نهند و شفنیده تخم ریع لکلاب حل کرده بر چشم نهارند
واگر ورم بکنند نمرود عدس مقشر و سماق و گلسرخ و بهتر انار را مکلف
بوست بنده طلا سازند و بر دو چشم با سماق که مذکور میگردد **صفت آن**
سماق را در اب بجوش نهند و صاف نمایند و باز بجوش نهند تا غلیظ شود
حریر کیره بهم حریر باب سماق سانه سازند و بوقت حاجت در چشم کنند
وا سهال نمایند و فصد فایده دارد خصوصا رگ پیشانی **فصل**
هاشتم در سیل این علت است که رگهای چشم سرخ گردد و این بعد نوع است از نوع
غلیظ علامت او اب رفتن و سرخی و خارش و در چشم مثل ابر و دخان
چیزی ظاهر گردد و این دو نوع است **نوع اول** سبل رقیق غیر مزمن **علاج**
و بند مبعال بخند دفع نمایند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون یا هلیله
بطبیخ خیار شنبر یا با ایارج فیقرا یا بحب قوقایا و منع نماید از امتلاء
طعام و از خوردن غذا از مبخر مثل عدس و باقلی و سیر و پیاز و غذاء
غلیظ مثل گوشت گاو و ربا و بخان و ماهی کلان و الیان و غذا گوشت مرغ
و کبک و تیهو و بز غاله و گوشت گوسفند جوان و اب ان ماش مقشر
و اسفاناج هیج درم اقاقیا سه درم شل درم خرنبدرم زعفران
ربع درم نرم کوفته باب شاه سبانه سازند و در محل در چشم کنند و شاف

شیاف صبر مغسول عدسی مخ بوره زرد چوب حب برهمو چون دینار

هر یک دار مقابد وضع زیبق را سپیدی بند بکوبند نرم و بگیرند برابر حامست

انزروت با زند حب برهمو بادی ریا در ذره شده اسود و شاف سلیقون با زر

از هر اسفیداج سوخته مغسول نحاس توبال محرق صدف ماهی تباشیر توتیا درم

کف عسل و خروس شیرین انار آب و کشند در چشم کوفته نرم هم درم سه

بعد از آن نگاهدارند اسرب ظرفی در و گذارند آفتاب در روز چهل [...] ربع [...] گرفته

نوع دارد کلی فایده کشیدن تنها عدس مخ و شیاف نمایند استعمال

دویم در سبل غلیظ و دیر ماند **علاج** استفراغ و پرهیز و [...] بعد از

اشنق(؟) و بعد برابر [...] علاجی هیچ نکند اثر و دیر داده شده مانده دیر و هر

از بعد [...] حفر [...] نمایند علاج این از بعد و بمقراض ببینند سینه

فصل هشتم در دارد فایده چشم گوشه و پیشانی فصد و اخضر شاف

[...] گوشه در اماسی را بعضی و ملتحمه طبقه بر محکم باشد اماسی وقت در

را بعضی و گوشش سوی در چشم گوشه در بعضی و باشد بینی سوی

تر بلطیف و فصد **علاج** باشد می تعقد و سبع اماس این ریزیک(؟)

دار [...] که در [...] ابیض شاف و بادی [...] ملطفا [...] از آن بعد و دیر

است [...] علت در **فصل نهم** احمر لین شاف شده باز دیر و

[...] سبب این [...] آب [...] اراده [...] از چشم [...]

[...] شده [...] نقصان [...] جمله [...] باشد [...] سر [...] باشد چشم یا سر مزاج

گونه چشم که بی ریح باشند و این قسم علاج کمتر باشد علاج
آنست که تنقیه بدن نمایند با ایارج فیقرا چند شب هر شب یک مثقال
اختیار نمایند و مریض را فرمایند که مداومت حمام نماید بر ناهار طیفور یا
جرب و از میل بگوشت نماید گوشت مرغ و کبک و عصافیر و بزغاله
و خواب و اطریفل صغیر در هر وقت سه روز یا پنج میل نمایند و بعد از روز
و صفر احیانا مداومت نمایند حب صبر هر هفته یا در ماهی یکبار
اختیار نمایند و این دارو در چشم کشند توتیا و صبر و هلیله زرد از هر یک
ده درم فلفل دار فلفل از هر یک نیم درم نرم کوفته در چشم کشند
و سرمه مداوم در چشم کشیدن فایده مند است و عرق گلاب
و سرکه و انگاه در حمام نمایند و آب زدن چشم در گرمابا ده
زرد پوست هلیله دو مثقال نبات خشک سه مثقال نرم کوفته بازند
و با شربت قند ملینا بستند و آزموده از کهال طاهر چشم بود برود و
حصرم و بالسلیقون و روشنایی کشند فصل دهم در دبله قرحه بزرگ
را دبله گویند و بیته رفته و ریم کند بسیار علامت او کثرت چرک
و سیلان رطوبت چشم علاج استفراغ بدن و تنقیه
با احتیاط و با اصلاح مزاج و تقلیل غذا و استعمال ادویه مخدره مثل
شیاف ابیض افیونی و در انتها شیاف دینار کنند فصل یازدهم
در سبزه زرق میان سبزه و قرحه در ابتدا آنست که سبزه بیرون می آید

مثل نقطه سرخ و ابتدا از جرم سفید میباشد و اگر قشر پرده اول بیفتد
در پوست اول بود علت درد و رگ باشد علاج او در ابتدا مثل علاج
قروح نمایند فصد قیفال و مسهل غذا موافق از مرغ و تیهو و بزغاله و گوشت
گوسفند جوان و ادویه مخدره مثل شیاف ابیض ابیض و در انتها ملطفات
یا حجر لبنی در شیر بورث لازم دارند و لعاب حب الآس را بر زرده
مدبر حل کرده در چشم کنند و چون پرده منفجر گردد و چرک بیرون آید
علاج زخم نمایند فصل دوازدهم در بیاض یعنی سفیدی که بر چشم افتد
دو قسم باشد یکی بر ظاهر قرنیه افتد و آن را ابر و سحاب نیز گویند
و دیگری بر عمق قرنیه افتد بیاض رقیق یا غلیظ باشد اگر گویند و بیاض رقیق
در ظاهر قرنیه و غلیظ در عمق قرنیه می باشد و سبب جراحت قوی
و از جهت معالجه و خطا و در آخر درد چشم بیاض می افتد و از بواسطه
قرحه بوده باشد یا تیمیما نداشته ان و آن دو نوع است نوع اول
ابر بیاض رقیق و نمایند اثر او را تمام یعنی ابر علاج آن مسهل است
و گفته اند و در بیاض به فصد حاجت باشد و نه مسهل سحاب
بشقایق النعمان و آب قنطوریون و قیمون یا عسل چکانند و آب
بادیان و عسل از اهلیلج برابر در ظرفی از روی بگیرند و بعد از آن در چشم
کوارند و این ادویه بعد از حمام باشد نیز بخارات گرم که فرا شته باشند چنانچه
انکه عضو را نرم می سازد مناسب است و بیاض که کسیدن دمع متقوه نیز

یکه اندکی قند و نمک بر آن گذارند تا در شب گرد و بر آنها ریزند ببندد
واین مجرب است نوع دوازدهم بواسیر غلیظ این صعب است و باشنواع
این بواسیر مناسب دانند از فصد و مسهل و از نقل صعتر و شربت سکنجبین
شیاف اخضر که نافع است جهت جرب و ناخنه و سبل و ناصور زنگار
مثقال قلقطار سوخته دو مثقال بوره و کف دریا از هر یک نیم مثقال زر
نیخ سنبج درم توتیا در ربع مثقال اشق نیم مثقال اشق را با ب سداب
حل نموده باقی ادویه را نرم کوفته برود شافه سازند و جهت دفع ناصور
این دارو فایده دارد مروارید سرمه زعفران اجزا برابر نرم کوفته در چشم پاشند
هر موضع ناصور باشند و دوای دیگر کف دریا و بوره و نبات از هر یک
مثقال نرم کوفته وقت حاجت بر ناصور پاشند دیگر آنکه در روز شنبه
که شمس سرطان نهری باشد کف دریا و اسرزوت از هر یک برابر و کف دریا
نرم کوفته بر دهن شیشه داره امتحانه کنند تا پد کفته انده و جهت صد غبار انوشته
در چشم کشیدن فایده دارد داروی دیگر سعندی را ابر د درنگین کنند
مار دارو شیاف نرم کوفته با ب شقایق چند نوبت سازند و بعد از آن شیافه
ساخته در چشم چکانند و قند را سوخته بر روغن زیت بیانند و بر سر
کنند ... ارزق بر بافته کالند ارزقی را ابر د مجرب است و شیر نورست
اثار کشیدن سعندی را ابر دار ارزقی را از ظرف سازند و زعفران و سرمه
در بیان فایده مفید است فصل سیزدهم در دبیله قرحه عظیم که بر طبقه قرنیه بود

علامت نیست که از نیست طبقه هیچ شیء میبیند و علاج مثل علاج قروح
باشد علاج دبیله که بر ملتحمه باشد واندکی چشم در این مرض بسلامت ماند فصل
چهاردهم در دبیله با دلیت غلیظ در جفن جفنیه بر مدلیس صاحب او هرگاه
از خواب بیدار شود چنان میکند که در چشم او خاک یا ریگ است آن
وموضع او باحق مینماید علاج اسهال بحب بنفشه وایارج فیقرا
واب حلبه در چشم چکانند با شیر بورت وشیاف احمر لین وشیاف
کندر فایده دارد فصل پانزدهم در سرطان این مرض حادث میشود
بقرنیه وسبب او صداع قوی میباشد ونیک شدن او کم میباشد
مناسب نیست که سعی نمایند در تسکین الم او غذاهای سبک مثلما چند
در چشم کشره ورزد و بخم منح البم امنحیه کدارند وسفیده تخم مرغ واندک
الکحل الملک وکشره بغداد وهر گاه درد تسکین یابد توتیا درم شادنج
دو درم نکاشنه درم مروارید دو درهم سرم کوفته در چشم کشند فصل
شانزدهم در تغیر رنگ قرنیه وحدوث این علت از کیموس ردی
ظاهر میگردد علامت او قلت نورمت هره بودن لعاب مرضی اکثر غالب
سپید واین نوع است باشد نوع اول بقعری که حالتش بجد واز کثرت
رطوبت علامت مت هره مریثات همه دوخان یا صبابات نماید علاج
استفراغ بدن بحب قوقایا یا بحب ایارج ودوشیای در چشم کشند ومنع
نماید از کرفتن خون نوع دوم حادث شود از تغیری کیفیت علاج شربت

سکنجبین واب کلاب و اهلیلج کابلی بخوردن و شربت مارشعیر تلطیف غذا و سر بخار ایلی

که درو بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ جوشانیده و سر بران دارند و شیاف

احمر لین بقیه تغیر را تحلیل میدهد **فصل هفتدهم در انتشار** و در تساع که حادث

شود از ضربه یا سقطه که بچشم رود و این قسم یک بینو دو حقیقه انکه این سبب

تاثیره نکرده است در عصب بلکه تعدی در طبقه عنبیه شده که موجب اتساع

گشته **علاج** فصد قیفال یا حجامت بر ساق یا بر قفا و حقنه نرم و از شرب

میل نمایند دوا زنند و قوی فنالت نیست بلکه جهار شربت و مطبوخ

فواکه یا ارج در تحلیل مناسب نداشته اند و سر را بصندل و سیاف مامیثا

و حضض و گل سرخ طلا سازند و پرهیز نماید از غذا غلیظ و جماع و خواب

بر سینه و نظر بر اشیاء روشن و شیر عورت و لعاب تخم ... و غیره

در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل امیخته به پنبه بر چشم گذارند و

چشم را به بندند و خواب روند بر کنین باید ضماد به جراحت و ضربه

که بر چشم رسیده باشد دفع نماید زرده تخم مرغ و اب کشنیز در روغن

گل پنبه بر چشم گذارند ضماد جهت اتساع از ضربه ارد باقلی و بابونه

و خطمی با اب برگ بید یا گلاب یا اب کاسنی یا ارد جو با اب برگ

بید و بعد از انکه ورم بر طرف شود در روشنائی و با سلیقون کشیدن

فایده کلی دارد **در نوع دوم انتشار** که از بخارات گرم غلیظ شود و این از عقب

دردسر قوی یا از سرسام یا از نشر ظاهر گردد **علاج اینست** که سرسام و درد

سر را علاج نمایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا نمایند و حجامت و فصد گوشه

چشم و اکتحال بشیاف مرارات و غذا گوشت بریان کرده **نوع سیوم**

انتشار که بسبب غلبه رطوبت عنبیه باشد **علاج** رگ گوشه چشم زدن

و رگ شقیقه و اینکه انتشار با ماسس گرم باشد همین طریقه رگ کشایند

و حجامت نیز میان دو شانه نمایند و غذاها موافق میل فرمایند **فصل چهارم**

انتشار که از غلبه یبوست عنبیه که موجب اتساع ثقبه شود علامت او ضعف

بصر از یبوست که از صوم دایم یا از بیخوابی مفرط یا از استفراغ

قوی شود **علاج** کشک جو و شوربای مرغ و مداومت حمام و شرب

شراب ممزوج و روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و در بینی چکانیدن و شیر عورت

در چشم فایده دارد **فصل پانزدهم** در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن

ثقبه عنبیه و این چند نوع است **نوع اول** از جهة ورم علامت او تمدد

و درد سر و چشم **علاج** استفراغ بدن و آب ریختن گرم که در و بنفشه

و خیری و بابونه جوشانیده باشند و غذاها موافق و پرهیز **نوع دویم** از جهة

غلبه رطوبت بر مزاج چشم علامت او بسیاری آب چشم و سیلان

علاج استفراغ بدن و استعمال ادویه گرم و مالیدن سر محکم و تقلیل غذا

نوع سیوم تنگی چشم جهة یبوست و علامت او خشکی چشم و لاغری بدن

علاج ترطیب مزاج بحمام باب شیرین و آب کاهو و آب اسپغول و آب

لسان الحمل بر سر ریختن و روغن کدو با شیر عورت آمیخته بر سر گذارند و حشیر

در چشم چکانند باندک زعفران و ضیق حدقه از حرارت میشود علاج
او اشیاف سرد و تر از شیر عورت در وغن کدو و از غذا کشنیز تر و اسفاناخ
و لا دو ملیه کدو مناسبست و دیگر ضیق حدقه از جهت بسته شده میشود و علامت
او سرخی نقطه حدقه لا تزول گفته اند فصل نوزدهم در نتو طبقه عنبیه اگر این
نتواند کی بود انرا نملی گویند و اگر بیشتر باشد انرا ثالی گویند و اگر عظیم تر باشد
انرا عینی خوانند و اگر صلب گردد و کهنه گشته مثل سر منجی که سوراخ کرده نموده اند انرا مسماری
و هو سرخ میگویند و این دو نوعست نوع اول آنکه نتو از جهت قی شود یا از
خفتن خناق صعب و بسیار است که عارض میشود و نتو بسبب صعوبت ولادت
علاج اگر قی و خناق صعب شده فصد و مسهل حب نفشه و نتوی که نسبه
بر اسل و نان یعنی سر کس بجنبرهای مالش که واقع نتو شسته باید مثل
کلسع و رصاص سوخته و اقاقیا و بستن چشم بر فاده که تر ساخته باشند بگلاب
و اندک سرکه که در و عدس مقشر جوشانیده باشند و اگر این نتو عظیم باشند
بهتر بند چشم را برفاده مدور بیش از انکه رفاده جراحت غلیظ کرد که اگر لب
جراحت غلیظ گردد اگر لب جراحت غلیظ گشته باشد تنگ نمیشود و شیاف
سوده در چشم ریزند و شیاف ابار سفیده تخم مرغ با توتیای کرمانی با آب آشنی
یا گلاب سوده کشند و اگر این نتو از قسم عینی مسماری بود در میان رفاده صحیفه
اسرب از رصاص بقدار پنج درم تا ده درم گذارند و بر چشم بندند و در روز در دو بار باشند و اگر در بر
تروری شده علاج بدر بر ثبت و بعد از قطع شیاف دیغ و کل مختوم بپاشند تا جراحت

والا بلند و تیره

علاج ظاهر گردد و ریم از او چرک حادث شود درشوئیکه نوع دوم نیک شود

نسبت که در درشادیج بر و باشند و اگر ریم اندک رود با دویه قابض اصلاح

نمایند و اگر ریم بسیار رود و رطوبت نزدیک رسد که چشم باطل شود

و خواهند که رشته‌ی موی بر طرف سازند بسوزن رشته در زیر او کشند و به بندند

و اندکی بگشند و ان فردی ببرند و در دوری یا یشادیج با سرمه جراحت

را بر کنند و به بندند و اندکی بر پشت چشم زرده تخم مرغ گذارند فصل بیستم

در نزول اب و فرود امدن اب در چشم رطوبت غریبه باشد که در ثقبه عنبیه

میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه باستد و مانع دیدن گردد و سبب منع نفوذ اشباح

بصر یا خروج نور بمبصرات است بر اختلاف مذاهب ابتدا اب نسبت که

در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا اید و سبب نمودن این

اشباح جرمی غریب غیر شفاف بود میان جلیدیه و مبصرات لیکن این خیالات

در بخار معده نیز پیدا شوند و فرق انست که انچه از معده بود در هر دو چشم بود

و مخصوص نبود بچشمی ان نزول این نزول نیست و انچه در هر دو چشم بود

بر سبیل اختلاف یا باشد این تخییل در یک چشم این نزول اب است

و انچه سبب بخار معده بیشتر دایمی نیست و بعقب امتلا زیاده میشود

و هر گاه گرسنه شود کم میگردد و اگر از و شبه این تخییل ابتدا کرده سه ماه یا چهار

ماه گذشته و در چشم بدوری نیست و صفا حدقه زایل شده پس اعلم

معده بیشتر و اگر بشربت ایارج کم میشود این نیز از معده بیشتر و اگر تفاوت نمیکند

بشرب ایارج این خیالات علامت نزول اب است زرق میان سده
عصب و نزول است که یکی از دو چشم نظر نماید که بپوشند اگر کشادگی در چشم
دیگر ظاهر شد پس نزول است و اگر اتساع معلوم نشود از جهة سده است
و این نزول سه نوع است **نوع اول** که حادث گردد از ضربه که واقع شود
بر سر پس حرکت نماید دماغ و روان گردد رطوبتی که بسته شده در بطون دماغ
بسوی عصب مجوف پس نازل گردد اب منع نماید اب را از سلوک
در چشم **علاج تنقیه دماغ** بحب ایارج و نضج سده و قدح در بینی فایده بدارد
چنانکه تر شتنج دارد دایم **نوع دویم** نزول اب که از کثرت رطوبات
که تحلیل یافته بخارات علاوه شده باشد **علاج** در ابتدا از تنقیه دماغ بحب
قوقایا و حب نقره و بعد از ان حب صبر یا حب ذهب صفت ان صبر
سه مثقال پوست بلیله درم مصطکی و کتیره و زعفران از هر یکی نیم درم
مخصوص نیم مثقال گل سرخ درم حب ساخته به نوبت در محل خواب
فرو برند و بعد از ان چهار فانق اب شنبر گرم و در هر سه شب در میان
با بعد از تنقیه یکنوبت ملتمانید و غرغره سکنجبین و الکامه که بدوا اندک
ایارج مخلوط کرده باشند و ایارجات کبار نیز مناسب است و شیخ ابو علی دیگر بد
هم مرد پیرا دیدم که او را اب نزول کرده بود و نزولش را علاج کرد بقلت
طعام و تهیه اغذا و از طعامهای تری و انیده پرهیز و حب بلیله و مطبخه و قصار
کرد و سرمهای محلل بکار داشت اب زایل شد و نور بینای باز امد و از حب است

که مریض را نمایند از فصد و حجامت و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی
و شیر و عدس و کرنب و گوشت نمکسود و قدید و کامه‌ها و کنند تا دیجار و شیر پرهیزند
و غذاهای خوب که از گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب که در و دارچینی
باشد و زعفران بگوشت گوسفند جوان و الکامه و عسل موافق است و از
آب خوردن منع نمایند و احتیاب نمایند از شوربای داشکنه و چیزها که رطوبت
افزاید و بعد از تنقیه علاج نمایند بتنقل با سبلقون و بهترین همه شیاف مرارات
است صفت آن زهره کلنگ و زهر ماهی که در رود دجله یا در شط باشد و زهره
عقاب و کبک و باز برابر بگیرند و بر پنج درم زهره را از این مجموع یک درم
زفیفت و نیم درم شحم حنظل و نیم درم سکبینج بسرشند با آب بادیان و شیاف
سازند و در چشم کشند و جمیع زهره‌ها در نزول آب فایده دارد خصوصا از
چارپایان زهره آهو و از پرندگان زهره کبک همه را یا بعضی از این زهره‌ها با آب بادیان
و اندکی عسل بسازند و در ابتدای نزول نفع کلی دارد شیاف دیگر که بیاض
و غشا و نزول آب را فایده دارد صفت آن زهره کرکس و کبک و باز یک
مثقال از این زهره‌ها را انزروت و حضض و زعفران و اکلیل از این ادویه که جمع
نمایند یک با آب بادیان شیاف بسازند شیافیکه کبریت کرده است ثره
معالجت آن سلخه را نرم کوفته و سخنه بر زهره آهو حب بسازند و خشک نموده با آب زهره
و بآب بادیان بسازند و خشک نموده استعمال نمایند و آب بادیان خنک نموده
به حصیف در چشم کشند گفته‌اند نفع دارد و از بدین تدبیرها اصلاح یافت بعلت

السنبل و الافرنج

اگر سفید و الا قدح نمایند و فتیله مستحکم کرد داب و آبی که صلاحیت آن دارد
که قدح میتوان کرد مثل پیه نزول آن بجای پیه‌آن بر دلو نور کنند و این آب
ابیض صافی است که در پی باید علیل روشنی آفتاب و شمع هرگاه عطسه زند حال
متغیر دارد چشم او روشنائی ظاهر گردد و آبی که صلاحیت قدح ندارد سفید باشد
همچون گچ و مانند مرواریدی و برخی در آسمانی و سبز و رنگ این چند نوع است
که مذکور شد اما حسن تدبیر همه را میتوان چنان ساخت که قدح توان کرد و با شمار
شادیها و گلها رنگ سبز او را است که در امتلاء بدن و در محلی که سرفه دارند
باشند و در زمستان قدح نکنند و در روزیکه هوا صافی بود قدح نمایند و فتیله
آن بجای خود باز برود چشم بسته گشته [illegible] ده تخم مرغ بروغن آمیخته بر چشم
گذارند و بر ماله محکم به بندند و چشم صحیح را نیز به بندند تا بحرکت این
الخ چشم دیگر حرکت ننماید و موجب الم نگردد و در جائی که در آن تاریک تکیه
نمایند و طعام سریع الهضم باشد مثل مزورات که از شوربای مرغ و [illegible]
غذا سازند و طریقه قدح آنست که علیل را بر روی بالش بنشانند و نظر نمایند
تا زانوها [illegible] بسته باز نبندد و دستها نزدیک شانی در هم گذارد و کحال پیش او
برابر بنشیند تا بلندتر باشند و اگر چشمی دیگر نیک باشد [illegible] به بندند
و اگر بسته نماند حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت باشد و قدح بدان
سبب دشوار گردد و فایده کحال در بستن چشم آنست که از دو حرکت برسد
دارو حبس در هر مظنه نشنود که بدان چشم رسد و چون بیمار بدان نوع که کحال گفت

نشست یکی را بفرماید که از پس پشت او بنشیند و سر او بدست بگیرد و نگاه
دارد و طبیب بدست خود پلک بردارد و گوید که بسوی او نگاه بیند و گاهی که
آلت قدح که مهت گویند بر آن موضع نهد که قدح خواهد کرد و سر مهت بر
گوشه چشم که بسوی گوش است و برابر نقطه باید چنانکه اندکی از نقطه بلند
تر بود و مهت آلتی است از مس سرخ است و بدان گشایند و اگر چشم
راست قدح میکنند مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قدح
میفرماید مهت بدست راست گیرد پس سر مهت بدان موضع نهد و نیک درآرند
و اعتماد کنند بر مهت بقوتی تمام بگردد و معلوم گردد که جای گشاده درآمده
بدست دیگر برود انگشت ... پلک ... چشم و چشم انگاه بدارد تا دیده نتوان
گردانید و مهت را برابر نقطه بیارد و دارد و بگذارد و مقدار کمتر از نیم جو بگذرد و در این وقت
صبر کنند و مقصود از این صبر آسایش چشم است پس مهت را آهسته برداند تا از
دیده بیند که سر مهت بالای آب است پس و بدان مهت را اندکی برافرازد و آب
سر مهت بنشاند و چون بنشد که نشست آب مهت نرودی بیرون بیارد و نگاه
کند که اگر دیگر بار آب بیرون آید دیگر باره فرو نشاند تا آنکه آب غلیظ باز نیاید
بالشند ... چون نشانید و اگر رنج بسیار نماید مهت را همچنان بیابد داشت
بیرون آرد از برگوشه چشم فوت نشود تا اندکی آرام کنند بیرون آرد و آب
را بدان جوف باید نشاند و چون بکاهد دید که آب بجای خود نشست مهت
را آهسته بیرون آرد و زرده تخم مرغ و روغن گل چنانکه مذکور شده بر آن چشم

اب انار و یا زرک بسازند و گاهی میلی بینند و بسیاری بروم که در رود و سنگلاخ
و صحرا باشند در مستان نظر او بیشتر بر برف باشد بدین سبب نظر او ضعیف
شود و از دور نتوان دید و انچه از نزدیک بینند نیک نتواند دید و در هر چه
نگاه دارد سفیدی نزدیک ان غالب بود علاج جامه ازرق پوشیدن
و مقنعه سیاه پیش چشم اویختن تا نظر او پیوسته بران فتد فصل بیست و
چهارم در ضعف بصر و این چند نوع است نوع اول ضعف بصر که از سوء مزاج
سرد بی ماده شود و علامت علامت او انست که در چشم خود نقصان بیشتر
از ایام تندرستی صحت یابد علاج تبدیل دماغ مزاج کند اگر گرم مثل بخور اب
که در و دارچینی و زیره [illegible] بود [illegible] که در و زنجبیل و دارچینی باشد
و روغنهای گرم در سر و بینی مالیدن و کندش و فلفل [illegible] بینی کردن تا عطسه
اید و مایونه و تفه بخور شاهنجدانه و سر بر بخاران داشتن و شیاف [illegible] اصغر
کشیدن و دارچینی و وج فایده دارد و در چشم نگذارند و فتیله نرم کوفته با
و برگ خیار با شراب کوفته بند و بر چشم گذارند نوع دوم ضعف بصر که از
سوء مزاج سرد با ماده بود و علامت او اب رفتن از چشم و ضعف خواب
باشد و چشم تیره تر از انچه در ایام صحت بود علاج سقیه [illegible] نفشه
و ایارج و غرغره و با سلیقون در و شیاف اکبر کشیدن و اطریفل کبیر و اشبار
تا هلیله و برود و اطریفل صغیر نیز فایده دارد نوع سیوم که از سوء مزاج
گرم و خشک بی ماده شود و علامت انست که چشم لاغر و فرو رفته باشد و کی اب

چشم و بینی علاج روغن بنفشه با دام چکیدن و در بینی مالیدن و گلقند بست و با
جرب کردن و سقیقه بستن و بعد آنکه زیاده میل نمودن و بحمام آب شیرین
در آمدن و چشم در آب شیرین گشادن زمانی طویل چند نوبت و شیر عورت
باب چکانیدن تا در بیشتر قوت چیزیکه در چشم باشد دفع نماید و اگر بپوست و جراحت
ملاحظه نمایند مسهلی مثل آب شیر میل نمایند نوع چهارم ضعف بصر که از
ماده دموی گرم شود و علامت او سرخی چشم و دموی بسیار علاج فصد و اسهال
بجهار شربت و آب انار ترش و برود حصرم و توتیا پرورده و آب انار ترش.
بپوست تاپیده تا نصف او نماید مقدار زعفران عسل اینجمه ملیت روز در آفتاب
بگذارند و بعد از آن در چشم گذارند نظر این ... که ... او مست قبلع بخته
و خام نماید هرچند ... چشم او ضعف شده باشد بار کلیب ایر نوع پنجم
ضعف چشم که بسبب ماله نه علتی که در چشم بود علامت او آنکه نباشد و
و باطل گردد در وقت گرسنگی علاج تنقیه معده بآنکه ملایم باشد و تقویت
بجز بکه موافق بود نوع ششم ضعف بصر که حادث میشود مشایخ را از جهت ماد
رطوبت و بسیاری بخار بد و ضعف مزاج دماغ این علاج کم دارد علاج نمایند
تا بهای ... به تنقیه دماغ بحب ایارج و اصلاح غذا و شادی و کف دریا
و سرمه و توتیا پرورده و شیافی کبر و جوهر دار و کشیدن نوع هفتم ضعف بصر که از
شکر رطوبت بیضیه شود و علامت آنکه در پیش پرده ملاحظه نمایند و نظر او
باسمان زیاده باشد از آنچه بزمین بسیاره خلط سودا دیده

و از فرط مجامعت و سوء تدبیر در خوردنیها و آشامیدنیها میشود علاج استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج بتدبیر ملایم نوع هشتم که از طبقه جلیدیه
بشود علامت او آنکه این تکدر بمرتبه میرسد که چشم را تیره میسازد و جای
آمدن آب که نزول کند و آب علامتی بیشتر و زایل نمیشود این ظلمت
بزوال آن خلط از دماغ علاج استفراغ سودا و اجتناب از غذاهای غلیظ
و نگاه کردن در خطهای باریک و آب روان و سبزه و قدمها را بروغن بادام
و چربی برمالیدن و بینی و لب و گوشها بروغن بادام چرب نمودن و غذا
گوشت مرغ و تیهو و کبک و ماهی لب زند و از تعب و مباشرت ملاحظه
نمایند فصل بیست و [illegible] در امراضیکه در جفن میشود و این چند نوع است
نوع اول در جرب و آن درشتی است که حادث میشود در باطن جفن
میشود و در باطن جفن و سبب او رطوبتی ردیه شوریست که می آید بجفن و بیشتر
این مرض بعقب رمد که خطائی در علاج او شده بود و این خشونت چهار
نوع است صنف اول جرب اندک یعنی چنان باشد که اندرون پلک سرخ
و درشت گردد و اشک آمدن گیرد علاج فصد قیفال و اگر مانعی باشد
بعد از اسهال و جذب نفثه و ایارج و از بیشتر از اسهال ... شود
در چشم ورم گرم میشود و بعد از استفراغ پلک را برگردانند و درو اصفر و اندکی
بپاشند و چشم را شاف احمر لین یا احمر حاد حک نمایند و روشنائی و با سلیخون
کنند و بحمام روند و در چشم شادنج فایده دارد و اطلیل کشنیز یا سکنجبین

غذا گوشت مرغ که در آب آن اذخرا و نخود پخته شکسته دهنهای مالشش مقشر
وانکه گرنج باشد شاید و از چینی و اگر گرمی نباشد زعفران فایده دارد
و اگر سنور سنش و التهاب تسکین گرفت باز اشیاف احمر لین داخل دار و اگر بدینها
به نشود با دویه تند علاج نمایند مثل باسلیقون صفت دویم که در شنی قوی‌تر
باشد و با اشک تر بسیار علاج تحت فصد و اسهال پس بیک اشیاف
احمر حاد و احقر بکارند یا باسلیقون کشند و اگر از این‌ها حرارت شود
نت دیخ غذیسی بکارند زیرا که شادنج را در دور ششی چشم فایده تمام دارد
و اگر جرب از حرارت بسیار بود با دویه تند ریش کرده از رهان بزم نمک
ولی اینها بکار دارند و گفته اند که بصر او را نیست بر استیدن جرب فکر کرده است
بود که از او در ابتدا فایده بیشتر جهت آنکه از تر اشیدن در د سبب
عظیم حاصل میشود و بسبب الم مواد بسیار متوجه چشم میگردد و دوسره
ولک ششه و شیاف ابیض را دور باید داشت جهت آنکه اینها جرب را
زیاده میسازند و بتجربه معلوم میشود صفت سیوم از جرب آنکه قوی‌تر از
دویم بود و اعراض بیشتر و هر گاه پلک بگردانند شکاف بود همچون شکاف
که [illegible] بود بدین سبب این را شقی خوانند علاج فصد از [illegible]
و اگر پیشانی یا گوشه چشم کشودن و بعده من حب ایارج و [illegible] بکشند
برگردانند و قند یا کف دریا حک نمایند تا جای آنکه در اول بود و برسر
پس ریزه و نمک سایند و آب آنرا در چشم چکانند و زرده تخم مرغ

داد و [illegible] را میکند

و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم گذارند بعد از سه روز شیاف
مغسول کشند و در روز اغبر و اصفر کشند و لیکن شیاف احمر لین گاهی مداومت
نمایند و بحمام در آمدن نفع دارد و غذا لطیف و سبک باید خورد صنف چهارم
ضعیف تر از هر سه قسم است و قوی تر و هر گاه پلک بگردانند درون او سیاه
و تیره و خشک بود و علاج مسهل بدن تا یارج چند نوبت و فصد و حجامت و غرغره
فرمودن و پلک خاریدن چنانچه در صنف سیوم مذکور است و هر بامداد بحمام
دخول تا بر تحلیل یاری دهد و بباید دانست که هر گاه جرب کهن شود و
هیچ تدبیر نه از تراشیدن با من و شکر نیست و اگر تازه بود جرب
شیاف احمر لین و حاد و خاریدن ای علیه البحیل فاهده صواب بیند
کفایت بود و از پس بر خاریدن اغبر کشند نوع [illegible] در برد و تحجر
و آن صلابتیست که در ظاهر جفن از ماده غلیظ پیدا شود و فرق میان تحجر و برد
آنست که ماده تحجر غلیظ تر از بردی باشد علامت برد آنست که گرد باشد
مثل ژاله و معنی برد اینست و علامت تحجر صلابت علاج برد آنست که
جاوشیر و اشق را [illegible] که حل سازند و بران موضع طلا نمایند و اگر بدین تحلیل
یافت والا شکافند و بیرون آورند و بران موضع درو اصفر ریزند علاج تحجر
آنست که یک هفته آب گرم بمالند اگر تحلیل یافت والا بگذارند بر آن موضع
مرهم داخلیون و اگر تحلیل نیابد پس بشکافند و بغور اندر اندرا بناخن بیرون آرد
مثل عدد نوع سیوم شعیره ورمیست که ظاهر میگردد در حرف جفن بطول [illegible]

سبب او ماده خون سوداوی است که مجموع شده در جفن علاج دفعه
وسیلان طلا از شیاف مامیثا و گل ارمنی نرم کوفته باب کاسنی سازند
واز صبر و حضض و دربن [?] طلا اضافه نمایند شاید واز مرهم و روغن مغز قلم گاو
و چربی مرغ و بط مرهم سازند و بگیرند سرکس را و دران موضع مالند
و نان گرم چند مرتبه گذارند و مرهم داخلیون فایده دارد و اگر ورم به بنا
تحلیل نیابد بیسیج [?] او را ناخن بگیرند قطع نمایند با مقراض بر دارند
و بگذارند تا خون از زمانی برود و بعد از ان ذرور اصفر بر دیا شند نوع
چهارم شعر زاید و منقلب در جفن سبب پیدا شدن از بخار ردیه متولد
گردد از رطوبات عفن مجتمعه در جفن علامت شعیر زاید انست زدن
چشم [illegible] براندن این موی مخالف است بهر موی طبعی را و علامت
انقلاب است [illegible] براندن موی است میل بسوی اندرون چشم علاج هر دو
تنقیه بدن و دماغ و بوئیدن عنبر دماغ را قوت دهد جهت انکه رطوبات
غلیظ دفع مینماید و روشنائی بخشد با سلیقون و شیاف احمر لین و شیاف
ونیره که نافع است مر این علت را و چرب و کمنه و سبل و سلاق و کندش
چشم [illegible] صفت ان زنگار دو درم صمغ عربی اشق از یک دو درم اقلیمیا ذهب
افیون از هر یک نیم درم نرم کوفته باب [illegible] اب [illegible] شیافه سازند و از موی
زاید را بکنند و موضع ان را بنوشادر بمالند و خون ضفدع کبود و خون کس
سنگ و خون کنه سگ و خون هدهد نیز در محلی که موی زیادتی بر اید مالیدن

بلغ

فایده دارد و کتف و بازم کوفته بلعاب اسپغول طلا بسازند موضع مو را
لگام کنند باز دموی باز روید و کبر بچهار طریقه علاج نمایند بالصاق و کی و خیاط
و تشمیر چنانچه اندر اینجا مذکور میگردد طریقه اول که الصاق گویند موی
زیادتی بموی طبیعی بصمغ یا کتیره حل کرده هر دو بهم چسبانند یا کشت المقدار
بکه کشمش دارند که صمغ خشک گردد طریقه دوم را کی گویند که داغ
کردن بیخ موست موی زیادتی را بر کنند و آلت داغ سوزنی زرین باشد سر
سوزن همچون سر چوگان دراز کرده پلک را در کروا کنند و در روی دیده در پی
پلک خمیر سر و نهند و سوزن را سرخ ساخته بر موضعیکه موی زیادتی کنده
اند داغ نهند و زیاده از هر دو موی هم در نوبت پس داغ نشاید کرد و از
پس داغ سفیده تخم مرغ و روغن گل بر موضع داغ طلا کنند تا اثر بیخ آن گذارند
زایل گردد داغی دیگر نکنند بدین ترتیب اگر باشد داغ کنند طریقه سیوم
خیاطت است که اگر آن دو خفی باشد بگیرند سوزنی باریک و از موی سر یکتار
بگیرند و هر دو سر موی در سوزن کشند و میان موی چنانچه حلقه بیرون باشد
و یکتار موی دیگر در حلقه کشند و موی دوم کشند چنانچه حلقه موی دوم در حلقه اول
موی اول باشد و سوزن را از اندرون پلک نزدیک موی زیادتی [illegible] بیرون آرند
موی زیادتی را در حلقه این موی کشند و سوزن بر فوق بکشند تا موی زیادتی بیرون
[illegible] از موی زیادتی بیرون [illegible] از حلقه بجهد و موی دوم که با موی اول است
[illegible] موی اول را پیش آرند و موی زیادتی بگیرند و اگر بار دیگر سر بر آن باید زند سوزن

سوزن بر همان موضع نباید زد در پهلوی آن زنند و طریقه چهارم تشمیر است
و این سه قسم است اول قسم از تشمیر است که طبیب بیمار را بنشاند
خویش بنحوی که باید و درزه پلک به دست چپ بگیرد و با پنجه میل پلک بگرداند
و سر رشته که سوزن باریک در کشند و سوزنها از اندرون پلک بسوی
پشت پلک آرد آنچه که میان پلک است و اگر بعوض رشته نیست پلک
بقیاره که چنگک گویند بردارند بسوزن یا بقیاره سه جای نشان کنند و به
برد و احتیاط نماید که تا احتیاط پوست بخورد و سه جا که بسوزن بدوزد و ترود
و اول میان گاه در رو ریش و در زرد اصفر یا مرهم کافوری سفیده بر جراحت
نهند قسم دویم از تشمیر است که پوست پلک را به انگشت یا بقیاره بردارند
و دو تخته باندازه پلک سبک و تنگ بتیر تراشند و آن مقدار که میباید
بر ... پلک در میان این دو تخته نهند و هر دو سر تخته ببندند چنانکه پوست
پلک در شکنجه شود و غذا بدو نرسد و در مدت ده روز کم یا بیش سیاه
و مرده شود و بیفتد و زحمت بریدن نیاید قسم سیوم آنست که طاقت
دستکاری ندارد و نتوانند نشستن او را ادویه تیز تشمیر کنند و آن
چنان است که دارویی تیز سر میل میل کنند و بر پشت پلک بر محلی که تشمیر
می‌باید کرد کنند و در ساعت ورم نماید و اثر آتش پدید آید دارو از وی دور
سازند و یک ساعت آسایش دهند و دیگر بار دارو بگذارند تا جراحت کش
و بگذارند تا سیاه شود و خشک گردد ریشه ببندد تا دارو را بشوید و موم روغن [illegible]

کنند و اگر جراحت افتد مرهم اسفیداج طلا کنند تا درست اید و اگر طبیبان
بدین علاج رضا ندهند جهته انکه بسبب الم مواد متوجه چشم گردد صفت
داروی تیز انک اب نار رسیده دو جز نوشادر جز بوره دو جز اب
صابون دو جز دارو با بدین اب لب زنند و بکار برند و شعر منقلب اگرچه موی
زیادتی نباشد ناهموار رسته باشند و بازدرون شکند ابشرا انقلاب
شعر گویند اشک از چشم دویدن گیرد با عوارض موی زیادتی ظاهر
گردد علاج او کشیدن است و بعد از ان طلا بخون ضفدع و چسبانیدن بصمغ
و کتیره چنانکه مذکور گشت و خاصیت بنه ارقی است که موی زیادتی نکند و انرا کالبد
موی برامدن باز دارد و گفته اند که موی زیادتی و شعر منقلب هرگاه بسیار باشند
تشمیر باید نمود نوع پنجم در ماشیدن مژه چشم و این چند صنف است
صنف اول حادث گردد از فساد غذا از جهته انکه مخلوط بصفرا و سودا باشد
استفراغ و تعدیل مزاج و کحل لاجورد در چشم کشند جهته انکه خلط بد که در
پلک امده بر طرف میسازد و موی میبرد و بید و شادنج مغسول کشیدن فایده
دارد صنف ثانی که از سبب عدم غذا شود و میباشد بعقب امراض
حاده متعب علاج تدبیر مرطب از غذا و شربت و ترک استفراغ
بالسلیقون و روشنای کشیدن صنف سیوم که از کثرت رطوبت شود
علاج استفراغ بلغم و صبون وایارجات و برود و حصرم مناسب است صنف
چهارم که حادث گردد از جهته انکه غذا بسبب خلط غلیظ بشعر نرسد

و این از جنس داء الثعلب بود حب اجراع بروشنائی و با سلیقون

و بره و حصرم و شیاف اخضر کشیدن فایده دارد و این محل با کشیدن موی

و اشقار ظرف مسی آرد و بکر بند و تر هندی و در دیگ سفالین نهند و سر

دیگ بگل محکم سازند و در آتش بگذارند تا آنوقت که گل خشک گردد

پس دانه بیرون آرند و بکوبند و پنج درم ازین و چهار درم کندر و سنبل

و حب بلسان از هر یک سه درم لاجورد بکوبند و بجهت استعمال نمایند

و اگر موی ابرو سفید شود و با سفید بر آید علاج بنفشه و برگ شقایق کوفته

بروغن زیت با پیه خرس بمالند و فندق سوخته با پیه بز طلا سازند

موی را سیاه گرداند و اگر موی ابرو به پیه خرس یا بط با روغن زیت

با روغن ... را بر طلا سازند شاید نوع ششم در قمل جهت وجود

این از حرارت و رطوبت عفن طبیعی بود علاج تنقیه بحب صبر و اگر احتیاج

زیاده شود حب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و غاریقون و غیره

و اجتناب از اغذیه غلیظ کثیر الفضول و غذا گوشت مرغانه و مرغ و اجتناب

و سنگ ... شستن بآب شور و طلا بزر او بند طویل و مرزنجوش کوفته بروغن

گل ... مویزج جزو و صبر بوره از هر یک نیم جزو مرم کوفته به

در روغن بمالند با آنکه بوره و با بورق و مویزج مرم بکوبند و بدست با ... به

تمکن را بر گردانند و ادویه بمالند قمل شبغش ... بیاشند نوع ...

درد و پنج و این درست کرم که حادث گردد در روغن و این علت کودکان را

بسیار واقع شود بسبب ضعیف چشم ایشان در این اضافت بیشتر صنف اول
که از غلبه خون شود علامت او الم سخت و سرخی و بسیار شدن آماس و ورم تنگ گردد
و خون بسیار ریزد و بیرون آید علاج فصد اگر کلان باشد و مانعی نبود و الا حجامت
بر میان دو دوش نه یا بر ساق و پس حقنه بازکنند پیشانی و اگر مریض طفل بود
فصد شیر دهنده و اصلاح غذا و بر چشم زرده تخم مرغ با روغن گل گذارند و شیر
عورت و جنری تا سه روز بگذرد در چشم نگذارند و در روز چهارم درد و ابیض کم
و امیدواران ذرور اصفر و ضماد با آرد جو و عدس و پوست انار و گل سرخ بکوبند
بجوشانند و بروغن زرد با گل بر چشم گذارند صنف دویم که حادث گردد از ماده
صفراوی بیشتر علامت او سوزش و خارش حرارت ... علاج استفراغ و اصلاح
غذا و بر چشم گل سرخ و عدس و پوست انار برابر را دق خیسانیده بشیر عورت بر
چشم بندند و چشم برگردانند و شیاف احمر لین را غبر کنند صنف سیوم
که حادث گردد از رطوبت شود و لازم اوست خارش و رمص نامند اینرا استلاق
علاج تنقیه بدن از بلغم و شیخ کرفس خون و سماق نکل تر ساخته آب آنرا
در چشم گذارند و ضماد از پیه انار کوفته سازند و گل سرخ و عدس مقشر و گلاب
و بر ابرو بحمام روند و تغرغر ... سماق را شیاف سماق صفت آن سماق ... را
بجوشانند در آب تا غلیظ شود و شیاف نموده رصاص مغسول جزو دو کاه درم
و آب طبیخ سماق ساخته سازند و بگذار ... را بیعقند ... سازند حضض را با قاقیا ...
آنرا کوفته در چشم باشد و اطریفل ... مبلغا بعد ... نوع هشتم ...

واین جسمی فزون است خاص بحقیقت انسانی و سبب او جسمی شحمی لزج است شبیه

بسلعه علامت او آنست که پلک سطبر شود و آب رقیق دایمی فرو ریزد

اقسام و اکثر کودکان دیده وعطسه بسیار و این علت حداد بدنزله در کام

را بود **علاج** فصد قیفال و حجامت و تدبیر لطیف و اگر مرض و شکاری را

مدد دهد از علاج نمایند بدین طلا صفت آن صبر شیاف مامیثا اقاقیا

و حضض اندکی زعفران ادویه را کوفته باب برگ کشنیز امیخته بر جفن طلا

سازند و ذرور اصفر بپاشند و اگر نیک نشود علاج بعمل آید است **نوع یازدهم**

حساره و این صلابت پلک است بمرتبه که بدشواری چشم حرکت نماید و درجهت

کشاید یا سرخی و بار تری باشد و حرکت چشم و این را ابو ثابت علاج میگویند

علاج ترطیب بدن و دخول حمام و تقریب سر بروغن بنفشه و بادام و کدو و پس

در چشم سفیده تخم مرغ با روغن گل فرو ریزند و لعاب حلبه و کتان چشم را نرم دارد

و دوائیکه در و حلبه و اکلیل الملک و نیلوفر و بنفشه جوشانیده باشند

چشم را بخار آن دارند و چربی مرغ یا سفیده تخم مرغ با لعاب اسپغول یا شیر

و روغن گل فایده دارد و اگر در بدن ماده باشد تنقیه بدن و غذا از

جمله تدبیر **فصل بیست و ششم در امراضیکه در گوشه چشم است نوع اول**

در حکه و حرقت یعنی خاریدن و سوزش در گوشه چشم سبب او ماده تیز است

و میریزد و در کنج چشم **علاج** آب کاسنی با روغن گل بگذارند و بر ورد حصرم

بکار میبرند و در بیمو حب شونیا زرد و جوبه دار فلفل نیز است بلیله زنجبیل

ازو بلیله

وزهریک یکدرم مامیران. چهارم نمک اندرانی یکدرم جمله را کوفته و بیخته باب غوره
یکدرم ... پرورده نمایند و در حب ... کنند و بشقفه اگر ضرورت شد نمایند و سعیده
تجمع دن سته بگلاب آمیخته بر چشم نشند نوع دویم غده یعنی گوشت زائد که
در گوشه چشم بسبب فضله غلیظ که جمع گردیده در گوشه چشم علامتش از منع فغلا
چشم از آنکه بسوی بینی روان میشود و اگر در کنج چشم ماند متحجر میشود
علاج استفراغ بدن از خلط غلیظ به ادویه جاذبه و اصلاح غذه نمایند مثل باسلیقون
و زوسنای رشاف تدکار نوع سیوم در سیلان بود یعنی فعلی آب روان از چشم
و اگر بسبب بریدن گوشه چشم یا مادرزاد بود هیچ یک علاج ندارد و اگر از جهت
نقصان گوشت گوشه چشم که ادویه نیز بسیار کشیده یا بجرفه درشت چشم
علیه مالیده یا آنکه بسبب جراحت زخم و ورم دماغ بود علاج شیافیکه گوشه
چشم برویاند بر نمودجب صبر شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال نبات نمایند
ربع مثقال کندر مثقال نرم کوفته شیر بزنکه در روبیک جوسانیده باشند
شیاف سازند و دیگر این شیاف مناسب ... فلفل هلیله زرد از هر یک دو درم
نمک هندی یکدرم دار فلفل دو درم نرم کوفته باب سماق شیاف سازند و اگر
حرارت غالب بود آتش گل فارسی ... شادنج مغسول توتیا ...
مارقشیثا از هر یک درم شیاف مامیثا و صبر ربع درم شیاف سازند
گلاب یا سماق و سر را بنفشه دو باره تر کنند و حجامت نمایند و طلا
... بسیار کنند و نیز ... نمایند و اگر عضله چشم ضعیف بود برود

حصرم و برود شنائی و شیاف اعلای که مذکور شد بگیرند و بر همه حب نو نبات
ده درم فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم زعفران درم کبیره پنج درم بشیند
دو درم پوست هلیله پنج درم نشادر درم زرد چوبه و میران از هر یک شش درم
شیاف مامیثا اقاقیا درم ترکیب کوفته چند نوبت باب غوره بپرورده
بعد از ان شیاف سازند نوع چهارم در غرب و این اماس است در گوشه
چشم میان بینی و چشم و هرگاه سر کند غرب گویند و اگر درست سر و بتقند ریم
بیرون اید و تنگ شدن او مشکل باشد چرا که دایم در حرکت باشد و گوشت
نرم و تر دارد بدین سبب ناصور گردد و گاه باشد که از درون بینی سر کند
و ریم از بینی بیرون اید علاج رگ قیفال گشایند و مسهل و اسهال غذا و تنقیه
معده بگلقند و افتیمون و اطریفل صغیر و کندر بسوزانند و قطره از این شیاف بچکانند
و او را خشک گرداند صفت ان مصطکی صبر انزروت مر دم سیاوشان
گلنار کندر مرتب از هر یک مثقالی زنگار ربع مثقال کوفته بیخته باب مرزنجوش
یا گلاب شیاف سازند و اینرا بسوزانند و شیاف را باب حل نموده سه قطره بچکانند
و بخواب روند و بعد از ان دو قطره دیگر بگذارند مدت یک هفته چنین سازند
ناصور دوری بصحت ارد اگر ناصور قوی باشد حاروری یا نوس سود جنار در
صفت ان جلنزون و صبر و مر هر سه برابر باشند و بر الموضع نهند در
قانون شیخ گفته که جاورون جاورسیت چون کرمی در میان تره و گیاه
گردد بر پشت او صدفی پدید اید وان صدف را در بیخ بشیرد باخن

ونیز دلالت

سر عورت بستن کودک

کوبند و حلقه رق لیست و اگر سر عورت بسته باشد ریم بیرون نیاید زخم
در دهن کم بوید و خمیر سر عورت کوده و اندکی زعفران امیخته نماید و بر سر عورت
نهند نرم گردد و بشکافد و مغز نان میده و کندر بسر عورت بگذارند ریم بیرون
اید و بعد از ان فتیله مرهم زنگار امیخته نمایند و این ذرور بپاشند تا خشک
گردد صفت ذرور صبر زاگ انزروت تباه شده باشد علاج لیست که
بتراشند تا پاک شود بعد از ان شادنج مغسول و دو روز مذکور بپاشند و مرهم
بگذارند اگر خواهند که داغ نمایند اهسته بر شکل میلی بسازند و سر او مسطح ساخته
اندر او را در اتش بگذارند تا سرخ شود و پس سر او را خمیر بگیرند و بعد از ان
داغ کنند و بمرهم اسفیداج علاج نمایند و صبر و کندر سوده بر جراحت
میگذارند خشک میسازد و دایم انزامی بند باذن الله تعالی باب سیوم
در امراض گوش و مشتمل است بر شش فصل فصل اول در درد گوش و این
چند نوع است نوع اول در ذبه حادث گردد از گرمی مزاج سبب او بسیار
در افتاب بودن باشد و سبب اتش غلبه تشنگی و در بادهای سموم گذر کردن
علامت او گرمی روی و سر و اندک درد سر و راحت یافتن از هوای سرد
علاج روغن بنفشه بادام نیلوفر و کدو از این روغنهای نیم گرم در گوش
چکانند یا انکه یک درم سرکه و ده درم روغن گل بهم امیخته بجوشانند تا سرکه
بسوزد و روغن گل بماند یک دو قطره شیر گرم چکانند و اگر درد عظیم بود و بمرتبه
که طاقت نماند حشاف ابیض با افیون حل کرده با اندکی از افیون با شیاف مامیثا

و روغن گل و بنفشه چکانند بشیر گرم و بسیار از بیخ ادویه در گوش نگه دارند که
موجب ثقل آن گردد و روغن خلاف باندکی سرکه فایده دارد و بنفشه [illegible]
مرغ و آب کدو یا روغن گل و آب حی العالم چکانند و شیر عورت چند نوبت
چکانند سزاوار است که طبیعت را باب تمر هندی و آب آلوی بخارائی و شربت
بنفشه و شربت نیلوفر نرم سازند و شیره تخم خرفه و مسهلهای ملین نیز و بعد از آن
منضج باشد پس مقشر در آب مرغ یا اسفاناخ و کشنیز و منقع آب تمر هندی بی
و اگر طبع نرم بود آب انبرو سماق و آب غوره و انار **نوع دویم در گوش**
که از سوء مزاج سرد بی ماده باشد و سبب او در هوای سرد بسیار بودن
و در آب سرد درآمدن علامت او احساس سردی در گوش **علاج** چیزهای
گرم در گوش چکانند مثل آب سداب و آب پیاز و سیر و آب بابونه و مرز
نگوش و بادیان و غیره و روغنهای گرم مثل روغن زیت و بادام تلخ
و روغن سداب یا روغن گل که در او سرکه پخته باشند یا قوی تر از
خواهند روغن جند بید ستر و روغن فرفیون و مداومت حمام گرم و شراب
کهنه نیز فایده دارد و بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند
و جند بید ستر و اندک افیون در روغن زنبق یا روغن گل حل کرده
در گوش چکانند و جمیع آنچه در گوش میگذارند باید که نیم گرم باشد غذا
گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در آن نخود و تخم شلغم شکسته باشند
و دارچینی و زیره و قلیه و مطجنه و گوشت بریان کنند **نوع سیوم در گوش**

که از غلبه خون بود علامت او سرخی روی و گرمی و درد گوش و گرانی
سر و ضربان در محل سجود **علاج** فصد قیفال و اگر نافع نبود از فصد حجامت
نمایند و اگر حاجت افتد مطبوخ هلیله زرد و دیگر نقوع‌ها خورانند حب صبر و دهن و غیرها که مذکور
شده چکانند مثل روغن بادام و غیره و اگر تسکین نشود از جهت دانه
دنبلی که در گوش شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو با شیر عورت
در گوش نگاه دارند گرم تا پخته سازد و بعد نضج مرهم با روغن گل آمیخته چند کرت
چکانند و شگفته خشک و بابونه و اردجو و گل خیری همه را کوفته با روغن
گل یا روغن بادام بر جایی که درد دارد و بر تمام آنجا نیک گرم نگاه دارند **نوع**
چهارم درد گوش که از صفرا شود علامت او درد زیاده و سوزش و التهاب
و خلیدن و بیخوابی **علاج** اسهال صفرا به خیارشنبر و مطبوخ هلیله و بعد از اسهال
ادویه که در نوع دوم مذکور شده و از بادهای گرم که در گوش ساکن گشته
شود علاج تلطیف طبیعت و چیزهای سرد در گوش چکانند مثل شیر و روغن
کدو و غیره و تناول چیزهای سرد و باقی علاج آنکه در صداع که از باد
گرم بود مذکور شده **نوع پنجم** که از جهت بادی گرم که از معده مرتفع شود و به سر
علامت او سوزش سر و معده و عطش و راحت یافتن از آب سرد
علاج اطریفل صغیر و سکنجبین و آب غوره و کشنیز خشک و قند جهت دفع
بخار از سر سفوف سازند و نشاسته با میده به روغن بادام و اندک کافور هم
آمیخته در گوش چکانند و از باد غلیظ که از معده به سر رود و مبدا شد علامت

او غشیان و امتلا [illegible] دهن از اب و صداع اندک علاج تنقیه معده
بقی و اسهال بلغم بحب ایارج و تقویت معده بطلقند که درو مصطکی و انیسون
و بادیان باشد و جوارشن عود و غیره فایده دارد و تقویت سر و گوش بروغن
گل و رشت و غیره نوع ششم درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود از فضله
سرد که در سر است و بوی گوشها امده علامت او انست که گرانی در گوش
باید و اواز در سر علاج تنقیه بحب قوقایا و ایارج و غرغره بالکامه و [illegible]
با ایارج و روغن ناردین و روغن قسط و روغن شبت برموجب سازند اب
ترب سه مثقال یا هفت مثقال روغن زیت و ده مثقال روغن گل بجوشانند
تا روغن باقی ماند و اب برود و شیر چکانند سه قطره و بسیار باشد که
کسی را سر مار شد و باد سر و بگوشش رسید و درد صبر و شراب خوردن عادت
دارد و شراب خورد بخسبد چون بیدار شود ام حمام زایل گردد درون عطل
درو اندک افیون و شیر امخته چکانند فایده دارد دیگر [illegible] سرد بید و غیره
گاو با روغن صبر و با روغن بادام بجوشانند سه قطره چکانند فصل
دوم در اماس که در بنا گوش و اندرون پدید اید و این چند نوع
است نوع اول اماس گوش از بیرون باشد خطر او اندک است و درد
کمتر دارد و ورم اندرون گوش خطرناک و بعرا نزا امکان است علامتش
او را ای گوش و عظم درد گاهی تب بود علاج فصد قیفال نمایند اگر
مانع بود از فصد حجامت سازند و اگر احتیاج مسهل شود بمطبوخ

گرم

تمام وایل

دمخرج صفرا دهند و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل و عنبره در گوش
چکانند هم و شیر عورت و روغن نیلوفر فایده دارد و با شد گوش با آب
عنب الثعلب و آب شیر و آب کاهو کشنیز با برد حلاب زنند و لعاب اسپغول
و الحب و لعاب دانه ای و لعاب تخم مرو و شیر عورت چکانند و اگر درد تسکین
نیابد روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن کاهو مناسب باشد و اگر از چند گرمی
معده ورم میل بخارج گوش نماید این ضماد گذارند آرد باقلی آرد جو از هر یک
جزو نیلوفر و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و بیخ خیر و از هر یک نیم جزو
ادویه را کوفته و بیخته عنب الثعلب و روغن بادام با روغن گل و شیر گرم
بهند و اگر ورم سرد بود روغن بادام و گل و شیر عورت در گوش چکانند و
بر هم مرداسنگ علاج نمایند و مرد و ره از آب غوره و سماق و آب انار
با مرغ مبلغ نمایند نوع دوم در میکه در گوش از خلط صفراوی شود و علامت او
با دنی حرارت و سوزش با سایر علامات صفرا علاج تنقیه بدن بخیار
شربت و مطبوخ هلیله و اصلاح مزاج و روغنها که مذکور شد در گوش
چکانند و در خشکی مبالغه زیاده از قسم دموی نمایند و در غذا و ادویه نوع
سیوم درمیکه از بلغم شود در گوش علامت گرانی و بلند درد اندک
و الرث با داشتن بخزانی از گرم علاج اسهال طبیعت بطبوخ شگیته مقوی با یارج
و غاریقون بود و باید بنی از حب ایارج فیقرا درم سر بند و غاریقون هر یک
نیم درم سقمونیا نصف درم کوفته حب زنند شربت بود و گلقند

پس سکنجبین ملینه باشند و روغن فرفیون و روغن بنفشه بچکانند و گرد گوش
با دویه گرم مثل بابونه و بنفشه و اکلیل الملک گرم کوفته ضماد کنند طلا
گذارند نوع چهارم در گدیه از سودا باشد و صلب و جنبان نشود و بر ورم گرم اگر
چیزی گذارند صلب میشود علاج آنست که محللات مثل جربی لطاگه که
در روغن گل گداخته باشند گذارند ضماد به اماس بین تا بشکافد گوش را
شبت بنفشه نطرون و پیه مرغ خانگی از هر یک پنج درم هر دو را بگدازند و پنج درم
پشک گوسفند نرم کرده آمیخته بر آن جایگاه بنهند و شرب باب
گشنیز سوده کم بنوشند فصل سیوم در سیلان چرک از گوش از جهت تقور ریکه
در و بود یا ورمی دموی که در اقصی گوش بود یا ورم دماغ اینها سبب
رفتن چرک میشود علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و اصلاح تدبیر و در غذا و گل
و شیر عورت را در گوش چکانند و بشویند یا به عسل دو سه نوبت و فتیله
بعسل آلوده با انزروت آمیخته در گوش نهند و صبر و مر و کندر و خون سیاوشان
نیز مناسب است یا فتیله از مرهم زنگار یا عسل مالیده در گوش گذارند اگر مرض
دیر مانده باشد و اگر بر فتیله عسل اندک زنگار باشد در گوش نهند اگر
زهره گاو با اندک سرکه و عسل آمیخته در گوش چکانند و آنچه در گوش چکانند
باید که شیر گرم باشد صفت مرهم جهت رفتن چرک از گوش عسل ده درم
سرکه کهنه هشت درم بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن دو درم زنگار کوفته
مخلوط نموده فتیله بدو آمیخته ساخته در گوش گذارند صفت مرهم ابیض که نافع ا

جهت

جهة حرارت بسیار و حرارتی که در اعضای عصب بود اسفیداج و رصاص محرق درم
مرداسنگ شش درم موم سه مثقال روغن گل دوازده مثقال مرهم ساخته
در گوش بر جراحت نهند فصل چهارم در گرانی گوش و باطل شدن آواز — نیز
و این چند نوع است نوع اول حادث گردد از صفرا که بخار آن بسر برود و علامت
او گرمی روی و سرخی و تلخی دهان علاج استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مداومت — استفراغ
حمام و آب انار معصور که با پوست پخته باشند بسر که در گوش چکانند و روغن گل و
کنجد فایده دارد نوع دوم که از خلط غلیظ گرمی حاصل گردد علامت او گرانی
در محل سجود و بی الم بود و علامت مزاج بارد علاج تنقیه بحب قوقایا و حب — سعوط
صبر یا با یارج و غرغره با لبکامه و محبین با ایارج و سکنجبین عنصلی و روغن شبت
یا روغن سداب که در وی چند بید ستر حل کرده باشند چکانند و روغن بادام
تلخ با زهره گاو هر یک قطره یا دو قطره و آب شاهدانج خاصیت تمام دارد
از بهرها و جمیع الجبه در گوش گذارند باید که شیر گرم باشد و اگر با پونه و نعنع و شبت
و حب الغار و زوفا و عاقرقرحا از هر یک مثقالی نیم کوفته بجوشانند و در
مثانه گوسفند گرم کرده گذارند و بر پس گردن و بن گوش گذارند چند نوبت
و غذای لطیف و منع از غذا که از بلغم حاصل شود نوع سیوم طنینی که حادث
گردد از باد غلیظ علامت او در ثقل و گرانی و کری علاج بوره جز خربق نیم
جز افتیمون دو جز روغن گل جزو گلاب سه جز در شیشه اندازند کوفته و بر بند
با شنبوری کرده در حمام سه قطره چکانند نافع جهة گرانی تازه و کهنه از

سردی و باد غلیظ که در گوش بود از او بند جزء افسنتین از هر یک بهم ادام فرفیون
ربع مثقال قسط نیم درم نیز بزهره گاو خمیر سازند و اگر احتیاج شود مکشیلی وارد
اول سر را به بخار آبی که در و بابونه و اکلیل الملک و سعتر جوشانیده
باشند در ظرفی گذارند و گوش بر سر ظرف دارند تا عرق کند بعد از آن
دارو را التیر عورت بروغن بادام حل کرده شیر گرم چکانند از برای گرانی
گوش و درد بلغمی و ریحی و طنین و دوی که از باد غلیظ و خلط غلیظ بود
مفید و مجرب است و حمام بر نهار رفتن مناسب دیگر از جهت برودت گرانی گوش
میشود علامت او درد در بن گوش و در آخر درد بهار زیاده بود علاج
روغنهای گرم مثل روغن شبت و بابونه و بان گرم و از زن گرم گرفتن
دیگر اگر گرانی گوش از گرمی باشد **علاج** چیزهای سرد مثل روغن کدو
و روغن بنفشه بادام و شیر عورت و آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر
چکانند **نوع چهارم** کری حادث گردد از سده که در گوش از جهت چرک
بسته شده علامتش آنکه چون در برابر آفتاب بگیرند بحس بصر معلوم گردد
که از چرک می آید **علاج** آنست که دستنج چرک او را بالتی بیرون آرند
با روغن گل چیزی بر پنبه گذارند و سر بر بخار آب گرم گذارند در حمام تا چرک
و آنچه بسته شده نرم گردد و بیرون آید و بوره و اندک سرکه و روغن بادام
نیز فایده دارد و روغن گل و بادام و غیره شیر گرم شب در گوش چکانند
و صباح بحمام روند و برملی یا چوبی اندک پنبه پیچیده گوش بدان پاک سازند

دیگر اطرش که بسبب سنگریزه باریک که در گوش درآمده شود **علاج** آنست
که روغن در گوش چکانند و عطسه بخشند بدستبر و گندش ارند و بینی و دهان
بگیرند در وقت عطسه پیل پسر پشم ماهی آلوده سنگ باریک بدو بیرون آید
دیگر گرانی گوش بسبب گوشت زیادتی و تواند شود **علاج** ببرند بکارد که از
چوب کرده بود اگر ممکن بود بریدن والا بآلت باریک قطع نمایند یا ادویه
که آن گوشت بخورد مثل مرهم زنگار که فتیله بدو آمیخته بدو گذارند دیگر گرانی
گوش مادرزادی میباشد و آن علاج ندارد دیگر از جهته کلانسالی چنانچه
پیران را البته ضعف قوی بود لا علاج گفته اند اما لکاتب ملاحظه شده که جهته
تنقیه دماغ و روغنها که در گوش گذاشته اند کم شده و فایده بتنقیه و قوت
دادن انست که زیاده نگردد **نوع پنجم** از جهته آب در گوش درآمدن واقع
گردد **علاج** اگر آب در حال بگوش درآمده پاره آب بکف دست بر گوش
نهند و کف را بر گوش سوار دنا ازین آب پاره دیگر بگوش درآید یکبار
برجهد و دست از گوش بردارد هر دو آب بیرون آید و بدهان و دمانبوم
اگر بر گوش گذارند و مکشند آب بیرون آید و ساق یا دیبان یا شبث
بمقدار یکدست پنبه بر سر او پیچیده بروغن چرب ساخته سر دیگر او بگوش نهند
و در روغن سازند و صبر نمایند تا گرمی او بگوش رسد فی الحال بیرون آرند
و در روغن و شیر عورت چکانند آب را از قعر گوش بیرون آرد **نوع ششم**
که آرود دلیعنی کرمی که در گوش بود موجب گرانی گردد علامت او خاریدن

مادرزادی

وبیرون آمدن جانوران کرمی سر سیاه علاج آب بودینه و آب برگ شفتالو حل
ساخته در گوش چکانند یا قستبین و درمنه ترکی از هر یک مثقالی بگیرند
و بجوشانند و آب آنرا صافی نموده با روغن گل باز بجوشانند و در گوش
چکانند فصل پنجم در طنین و دوی و آواز در و غیر در گوش و این چند
نوع است نوع اول که از حرارت شود علامت او بجوانی بسیار است
و خوردن ادویه گرم علاج آنست که روغن کدو و بنفشه و یا بادام بر سر
ریزد و روغن گل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و شیر عورت و آب
یا درنگ فایده دارد نوع دویم که از بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری
گوش درآید علامت آنست که خواب بسیار و گرانی در سر و دائم طنین
بود علاج تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطسه بصبر و کندش
و شربت ماء الاصول و روغن بابونه و شبت در سر گذارند و بابونه
و اکلیل الملک و بودینه و صعتر بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و روغن
گرم که در وی جند بیدستر یا زعفران یا روغن ترب یا روغن بادام
تلخ که در وی فرفیون حل کرده باشند چکانند و اسهال بحب قوقایا چند
مرتبه نمایند و مداومت حمام دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش
درآید علامت او ثقل و گرانی و راحت یافتن در حمام و خانه گرم علاج بحمام
درآیند و گوش بر طاق گرم دارند و بابونه و اکلیل جوشانیده گوش را
بران دارند که از   طنین و دوی شود سبب او استفراغ معده ظ

سیوم

الم

دانسته او در محل گرسنگی و خلاء معده **علاج** روغن گل که اندکی سرکه
آمیخته باشند و روغن بنفشه با دام و غیره در گوش گذارند و غذا گرم
قلیه اسفاناخ و قلیه کدو و نخوداب و فالوده بروغن بادام و فندق سرشته
سازند دیگر طنین و دوی عارض میشود مر ناقه را یعنی کسانی که از مرض خاسته
باشند بسبب ضعف قوت و تغیر میشود از اندک محسوسی **علاج** تقویت
گوش بروغن آس و روغن گل و روغن خلاف و ابسنتین و بابونه
و بنفشه بجوشانند و سر ران دارند **فصل ششم** در اورام که حادث گردد
در اصل گوش و جراحت آن و این بد است و با خطر است و همچنین
جراحت که واقع گردد بسلامت است که بر سبیل بحران خوب واقع
شود و این چند نوع است **نوع اول** که از غلبه خون ورم شود علامت او
سرخی و ثقل و تنگی و مجاری **علاج** فصد و تبرید مزاج با غذیه و اشربه
سرد و آب گرم و روغن گرم کرده گذارند و رادع بگذارند **نوع دوم** که از
صفرا شود علامت او درد و لذاع و سوزش **علاج** استفراغ صفرا و طلا
از بنفشه و گل جو و با روغن گل **نوع سیوم** که از بلغم شود علامت او انتفاخ
و نرمی و قلت حمره **علاج** اسهال بلغم و گلقند و سکنجبین عسلی و غذا اغذیه
ملطفه و نخوداب و طلاهای محلل و ملین دیگر جراحت و شقاق گوش
و این زحمت بیشتر اطفال را میشود از جهت سستی جلد ایشان **علاج**
حجامت بر میان دو شانه و اصل گوش نشتر عروق بشویند تا حدت

ماده تسکین یابد و بعد از ان مردار سنگ و فتیل نرم کرده بپاشند **باب چهارم**
در امراض بینی و مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول** در اورام که حادث
میگردد در بینی و این چند نوعست **نوع اول** ورم گرم علامت او سرخی روی و
اندوه و درد **علاج** فصد اگر مانعی بود حجامت و روغن کدو ماء حی العالم
با روغن نیلوفر اندک گلاب در بینی چکانند و بینی و پیشانی را بصندل
و بوشش در بندی و شیاف ماميثا خشک سازند و حضض و گلاب و آب
خرفه فایده دارد و آب تمر هندی و الوی بخاری شربت بنفشه با شربت نیلوفر
و آب انار بنوشانند و غذا کشک جو یا ماش مقشر و اگر اسفاناخ
و گشنیز قنق آب غوره یا آب انار و سرکه و عرق بود نیز سازند و آب
بادرنگ با روغن گل بیاکند و در بینی گذارند و فتیله در سرکه آمیخته اندک نمک
برو گذارند و چند نوبت در بینی نهند دانه و چون بینی خشک سازند بعد از ان
بروغن و مالیده چرب سازند **نوع دوم** بواسیر الف و این گوشته زیادتی است
در اندرون بینی و علاج ان **علاج** فصد و حجامت و استفراغ بدن بحب
ایارج و ملاحظه نمایند اگر ورم صلب شود تحلیل داده و نیز **علاج** که طابرا
باسهال و پرهیز و حسن تدبیر ملاحظه نمایند و اگر ورم نرم بود مرهم زنگار
علاج نمایند تا هر عفونت که دارد دفع نماید بعد از ان شیافه از خون سیاوشان
و انزروت و مردار سنگ بگلاب و اندک سرکه گاهی در بینی چکانند و
روغن گل و گلاب و اندک سرکه و لعاب حلبه در بینی چکانند صفت دوائکه

نافع

نافع است این ورم را وانچه در منفعد می‌شود توبال آهن و پوست انار
ترش نرم کوفته فتیله دران زنند واکثر شب در بینی گذارند واگر بدانچه
مذکور گذشت علاج نماید باید برید یا برشته به بندند تا برطرف شود باذن
الله تعالی **فصل دویم** در سوء مزاج گرم علامت او انست که احساس
گرمی نماید **علاج** تعدیل مزاج شربت نارنج وروغن گل ناب حی العالم
که گل همیشه بهار است وروغن نیلوفر بگلاب در بینی چکانند وخرقه بصندل
وگلاب آغشته گذارند وروغن کدو خایند تمام دارو و خشکی دماغ را وصندل
وگلاب وبنفشه وکافور ونیلوفر وبادرنک وعنبر بوی نمایند **فصل سیوم**
در جراحت بینی واین دو نوعست **نوع اول** در جراحت خشک وحدوث — حدوث
او از خلط غلیظ سوخته می‌شود **علاج** او موم ومغز قلم کاو وروغن بادام شیرین
باهم بگذارند واندک کثیره وگل خیرو نرم کوفته آمیخته نمایند وبرصوف چیده و
در بینی نهند وبآب گرم بشویند صفت دوای دیگر موم مثقالی روغن گل
پنج مثقال سفیده ومرداسنگ از هر یک مثقالی نرم کوفته موم را در روغن
گداخته مجموع را مخلوط ساخته مرهم سازند دیگر پوست هلیله ومازو وجزلی
بسرشته روغن گل طلا سازند اما جراحت جبینه را دایم بصابون بشویند وبعد
زعفران ومرمکی ومازو وشب یمانی وزرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی دمند
وروغن بنفشه ومغز قلم کاو ولعاب ابی مالند **فصل چهارم** در نتن بینی سبب او
رطوبت تیز است که بدماغ میرود وموجب بوی بد میگردد در الف واگر بر جانب

سیر بر و لعز میباید بوی دهان علاج تنقیه دماغ بحب و ایارج و غرغره بسکنجبین
بزوری و خردل که بجلس آب خیدمرشه و سنبل و قرنفل و سعد و نسرین و صبر
و مرو اقاقیا و مازو و شب و کافور مجموع با بیها نرم کوفته بر فتیله کذارند
و سنبل و شب و قرنفل و مشک اندکی بشراب بجوشانند و از آن در
بینی چکانند و بدان نیز غرغره کنند و بینی مبول شتر اعرابی و اگر یافت نشود
مبول هر شتر که باشد چکانند فصل پنجم در خشم و فقد شم یعنی
نایافتن حس بوی و فساد مشابه سبب او سده است که از خلط
غلیظ در دماغ حادث شده نوع اول که از گوشت زیادتی شود
علاج او علاج لحم زاید نوع دویم که از خلطی که در تقدیم بیراست علاج تنقیه بد
بحبوب و ایارجات و غرغره سعوط و آب چغندر و بودینه در بینی چکانند
دیگر از خلطی که جنبیده بدماغ میشود علاج گلقند و سکنجبین و سرکه به بینی
درکشیدن و سر بنجار بابونه و بنفشه و اکلیل الملک داشتن و غذا
که در و دارچینی و زعفران باشند و گوشت کبوتر میل نمایند و سیاه دانه
مثال غبار بکوبند و بروغن زیت آمیخته نمایند و دهان او بر سازند
و سر بجانب پس دارند و چند قطره در بینی او چکانند و لفربایند با
خود را بجانب درون کشد آنمقدار که امکان دارد و ابتدا
سازند و اگر سوزش و درد شود بروغن بادام و کدو و گل در بینی
چکانند و آب گرم بر سر ریزند فصل ششم در رعاف و این چند نوعست

نوع اول خون بینی که از کثرت دم شود علامت او انتفاخ عروق و
امتلا و سرخی رنگ علاج فصد پیش از سقوط قوت رگ باریک
از جانبی که محاذی بود و کره باشد خون تبغاریق بغرض کشیدن خون است
بجانب مخالف و غذا اندک در شوربای امرغ فتق آب غوره و انار
و سماق و زرک و لیمون سازند و مغز سر مرغ بهترین غذاها است و شیر را
غلیه بجوشند تا غلیظ شود و با اندک قند بیاشامند و جالینوس گفته که بسیار
کس دیدم که با ستنشاق آب سرد و خوردن آن و در آمدن در آب
سرد رعاف تسکین یافته و گرفتن یخ و برف در دهان فایده تمام دارد
و اندک سرکه و آب سرد در بینی و دهان فایده دارد و خرقه کتان با آب
سرد و سرکه قدری به یخ سرد ساخته بر مقدم سر و دایر نهادن نافی است و کافور
با آب گشنیز حل کرده در بینی گذارند و عدس مقشر و صندل و خطمی و ماش با
و اندک کافور و کنج با آب شور دانه طلا بر یافوخ و پیشانی نهند و مازوی نیم
سوخته و کشنیز و غبار آسیا و کندر و خون سیاوشان و صبر و زنب یمانی
نرم کوفته در بینی دمند و دستها و پاها را و خصیتین ببندند و حجامت بنو حرسر
نمایند و محجمه بر شکم بر جانبی که خون از آن طرف می آید گذارند و بر
پستان نشانه نیز فایده دارد و عصاره سرگین خمار در بینی چکانند نوع دوم
صفراوی خون رعاف شود علامت او آنست که اندک آید و بسیار
رقیق با حرارت و حدت باشد علاج تسکین شراب انار و غوره

در الواح و آنچه مذکور شده در بینی چکانند و نیز نافع دارد و زراوند بخیان و
و بلغار سوخته طریقه سوختن او آنست که در کوزه نو گذارند و سر آن بگل محکم
سازند و در زیر آتش گذارند یک شب و بعد از آن نرم کرده در بینی گذارند
نوع سیوم گشاده شدن عروق که شرایین که در زیر دماغ است علامت
او آنکه بعد از ورود در سر شود و سرخی روی و چشم و رنگ خون مثل
رنگ ابریشم زعفران است رقیق و خون که از رگهای غلیظ آید مایل
بسیاهی و بیشتر بعقب امراض حاده بود مثل سرسام و غیره و از ضربه
و سقطه میشود رعاف لازم او نیست اعراض فساد دماغ مثل دوار و
سکته و سبات و از گردن افعی بیابند و اندکی از دخانت باید
بسبب آنکه عروق شرایین و شکافته شود شده و علاج بداروی شور
آنکه سر رگ را جمع کند نمایند مثل زنگار که بسرکه بسایند و اندکی از آن چکانند
یا فتیله اندک زاک برو پاشیده بسیاهی تر نموده در بینی نهند یا اندک زنگار
و کاغذ سوخته و خانه عنکبوت با آب برگ بید یا آب گشنیز فتیله تر ساخته
در بینی گذارند نوع چهارم خون بینی که در حالت بحران شود علامت او
آنست که در بحران نیز و در روز بحران شود نیز او آن نیست که از آن آید
مگر محلی که افراط شود علاج بدین طریقه نمایند صبر حل کنند زرد چوبه قرنفل
فتیله بسرکه تر ساخته در بینی نهند یا آنکه خون سیاوشان و کندر و
و صبر و مر برابر نرم کوفته فتیله از کتان بسرکه تر ساخته ادویه بر و ریخته

در بینی

در بینی گذارند واگر بسبب رعاف گرمی خون ورقت وجوشیدن آن بود شربت عناب وخشخاش فایده دارد **فصل هفتم** در زکام ونزله اندر هرد و

علت ماده از دماغ فرود آید بعضی طبیبان انرا که بسوی بینی اید ومنفذ بینی

را بگیرد زکام گویند وانکه بجانب حلق وسینه آید نزله گویند واین چند نوعست

نوع اول که از گرمی مزاج دماغ شود وعلامت او خاریدن وگزیدن بینی

وسرخی درچشم وحدت انچه از دماغ ورقت وشورش منخرین **علاج**

فصد قیفال واسهال بمطبوخ خیارشنبر نمایند صفت ان بنفشه مثقال

عناب وسپستان از هر یک بیست عدد وپوست هلیله هند درم گلسرخ مثقال

تو بر دانه بیرون کرده سی عدد در یک کاسه آب بجوشانند صاف

نموده مغز فلوس ده مثقال شیرخشت یازده مثقال در آب او حل

کرده باز صاف نموده نیم گرم اختیار نمایند وکنکه جو که در و عناب و

سپستان وتخم خشخاش همگوفته جوشانیده باشند وشربت بنفشه

بعد از فصد ونضج ماده بحمام روند ولعاب تخم ابی بجلاب میلنمایند واز

غذاهای گرم وشراب منع نمایند وصندل وشکر دود نمایند در پیش بینی

وسبزه وسبوس گندم بروغن بادام قند میلنمایند واحتراز نمایند از انکه

بر پشت تکیه نمایند **نوع دوم** نزله وزکام که از گرمی نفس دماغ شود وبسیار

باشد گرمی جمیع بدن علامت او تغیر نبض وقاروره **علاج** فصد اگر

مانع نباشد وتلیین طبع وکشک جو یا او کرا عدس وشربت بنفشه ونیلوفر

و غذا مرغ در آب آن او کرا مانش مقشر و از شراب و جوز و ادویه که بخار
آن بسر رود اجتناب نمایند **نوع سیوم** نزله که از بخارات صفرا میشود علامات
او اندوه و سرخی روی مایل بزردی و گرمی جلد سر و آنچه از بینی آید
و سوزش و تشنگی و درد سر **علاج** اسهال بمطبوخ خیار شنبر و شربت بنفشه
و آب انار شیرین و شیرخشت بگلاب حل ساخته فایده دارد و غرغره
بگلاب و کشک جو با خشخاش بخته باشند و شربت از سپستان سازند
و تشنگی را در آتش گذارند تا نیک گرم گردد بعد از آن سر بدو باشند
بخار آن برآید بدماغ بر گشتند منع سیلان نماید و ماده را غلیظ سازد و اگر
سبوس برالسیرکه آمیخته بر آتش گذارند با تشنگی گرم و بخار آن در بینی
رود و نزله را بر طرف سازد و اگر سده شود از دماغ خلط نماید سکر طبرزد
و کاغذ سوخته و عنبر بسوزند و در بینی دارند **نوع ششم** زکام که از بخارات خون
که در دماغ بود حادث گردد علامت او سرخی چشم و زکام و شیر بینی
دهان و رنگ روی مایل بسرخی **علاج** فصد قیفال و الا حجامت و اسهال
طبیعت بشربت بنفشه و شربت خشخاش صفت آن خشخاش نکوفته چهل
مثقال در یک کاسه آب و نیم آب یکشبانه روز تر سازند و بجوشانند
تا نصفی بماند صاف نموده قند شصت مثقال در حل نموده باز بجوشانند
تا بقوام آید و قاشق تا هفت قاشق آب میل نمایند و اگر زکام و نزله
میشود این حب را در محل خواب اختیار نمایند صفت آن کثیرا صبر

معمول

معمول تربد رب سوس از هر یک برابر گیرند کوفته بیخته دو درم وار آب معا
شربت عناب فایده دارد نوع هفتم نزله در کام که از بخار آب بلغم شود
علامت آن بلغمی است بود و از انواع دیگر علامات او گرانی در جورس و آب
دهان و از خوردن ترش بترسد و در دهان قره نیاید و سیلان بلغم غلیظ سفید
از بینی علاج جلنجبین عسلی و غرغره انیسون سوس با عسل و روغن بادام و طبع را
بدین حب نرم سازند صفت آن صبر درم مصطکی نیم درم رب سوس
بادیان فانید از هر یک ثلث درم مقل ربع درم با آب کرفس حب
سازند یک شربت بود بخور بگیر که کام باز دارد کندر میعه سندروس قسط
از هر یک برابر همه را بکوبند و قرص سازند و صبح دود دهند کام باز دارد
اگر اینها ابود با جر ثبتر سود دارد نوع هشتم نزله در کام که از سودا بود و
این کمتر واقع شود علامت او است که در دهان خود طعم ترشی یا خرته
یابد و خشکی چشم و بینی علاج جو و خشخاش با هم بجوشانند و حریره که از آرد گندم
و شکر و روغن بادام سازند و بر سر بخار بابونه و بنفشه و اکلیل الملک دارند
و شکر و میعه و سندروس بخور دهند و روغن بینی دارند باب سیم در امراض
که عارض شود در لب و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر چهار
فصل باب اول در شقاق لب و حدوث او از حرارت و یبس علامت

مخاط

او درشتی لبها و خشکی آن بسبب موجوده درو علاج صفرا بمطبوخ
خیارشنبر و آب تمرهندی و آلوی بخاری با شیرخشت و
ترنجبین و شربت بنفشه و هلیله پرورده و روغن بادام
یا مغز قلم گاو و یا سفیده تخم مرغ و چربی مرغ از موم و چربی بط گداخته
در لب بمالند و ناف و مقعد را از شبها بروغن گل یا بادام چرب
سازند و غذا ماش با قلیه کدو و با اسفاناخ یا مطنجن سازند و مرهم
جهت تشقق و خشک ریشه لب چربی مرغ یا شاه گل گداخته		بروغن
و صفت مرهم روغن کتیره و اسفیداج ولی نشسته و بارزرد
کوفته بهم آمیخته در لب گذارند و موضع تشقق از هوا نگاه دارند
و سرده تخم اندر روی پروسیانند و از سیر و پیاز و مجبس و
نمک و گوشت آهو و اسب و بز و آنچه از آن صفرا
حاصل گردد پرهیز نمایند **فصل دوم** در غلبه خوش بسبب او
چون چیزی که مخلوط شود بصفرا در داء عظیم بود تا بجدیکه از
چندی خاییدن الم تمام یابد **علاج** فصد قیفال و از آنها

بمطبوخ هلیله و طلاء از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر خوش
قوی باشد مرهم کافوری علاج نماید صفت مرهم کافوری
که از تیدی لب و مقعد و باسور که با سوزش بود و خشکی
آتش را سود دارد مردار سنگ و سپیده از زیر پاک
برابر بگیرند و نرم کوفته موم را در روغن گل که رخته دارد با بدو
انیخته اندکی کافور و سپیده تخم مرغ مخلوط نموده بر جراحت گذارند
و برده اندرون بر بالای مرهم گذارند تا دو از آنگاه دارد و جراحت
برودی شفا یابد فصل سوم در اورام لب او بیشتر اوقات
زیاتی اخلاط اربع است علاج استفراغ اخلاط بدانچه مناسب
دانند و مطبوخ افیتمون فایده دارد و بعد از تنقیه بدن اول
حضض بگلاب حل کرده بمالند در آخر موم روغن بادام بازه
انیخته حضض نرم مرهم ساخته بود با آب گرم شستن بمالیده بمانید
بعد اکثر خورند و شام ملکه ملاحظه نمایند تا ورم تمام برطرف
شود فصل چهارم در بواسیر لب و از خون غلیظ محترق مباشر علامت

او برگشتن سبب علاج فصد قیفال و چهار اگر حجامت و اسهال بمطبوخ
هلیله و افتیمون و طلا بمرداسنگ و روغن گل و بادام و مغز قلم ... و بعد
و اکلیل الملک و گل خیری و مرهم کوفته بجوشانند و باز زرده تخم مرغ بمالند
و از خبث الحدید و مرداسنگ و اسفیداج رصاص و زعفران بمالند
مرهم کوفته با روغن بادام و موم مرهم سازند و اگر دیر ماند و شده لوا... و از خبث
است که ریش باشد بر درازی دبر از جهت آنکه چون قطع نمایند گل سرخ و زعفران
و چون بسیار شد آن مرهم کوفته بباشند و بعد از آن مرهم گذارند باب ششم در امراض
دندان و مشتمل است بر چند فصل فصل اول در درد دندان و این بخت نوع است
نوع اول دردی که از گرمی پنهان بود و علامت او گرمی و قلیلی و لذت یافتن از
آب سرد بسیار و میل آب سرد در دهان گرفتن و سرخی لثه تن درم علاج سرکه و گلاب
در دهان گیرند و اگر تسکین نیابد اندک کافور با گلاب و سرکه و سماق و عرق
گاوزبان و آب حی العالم که در و برگ خیار و کدو با زرد چوبه شیره باشند با کرک
در دهان گیرند و روغن گل در دهان گرفتن فایده دارد و اگر درد قوی بود اندک
افیون گیرند و سرکه و نمک با هم آمیخته در دهان گیرند و اسبغول و سرکه بهم آمیخته
بر دندان نهند و غرغره که در آب غوره و سماق و آب لیمون و آب
و آب انار سازند نوع دوم درد دندان که از سوء مزاج بود و علامت او

که بعقب خوردن آب سرد شود و بگرفتن آب گرم درد ساکن یابد علاج از زرن
مرمکی گرم کنند و مصطکی که در دو عاقرقرحا درم و پودینه مستعمل و سعتر جوشانیده
بیمار نگه دارد و بیخ دندان بعاقرقرحا و زنجبیل و فلفل گرم کوفته مالند و در بیخ دندان تریاق
اربعه گذارند و مقدار یک دانه زردالو و نمک گرم کوفته کرا منجه در دندان گذارند و فلفل گرم
کوفته بعسل آمیخته در بیخ دندان مالند و اگر ساکن نیابد داغ نمایند چوب کبریت و سیره
درخت الحبر و گذارند و زنجبیل مربا در درد که بعد از آنکه بیخ دندان از روغن گل چرب
کرده باشند گیرند جوز بوا با ورق سداب و جائفل با بادام یا صنوبر کشیده کباب
و هیل فایده دارد و در طعام او سیر و ادویه گرم و زعفران کنند نوع سوم درد دندان
که از غلبه خون شود علامت او ورم بیخ دندان علاج فصد و حجامت و اسهال
بجهار شربت و طبیخ خیار شنبر و خرمای خشک در دهان گرفتن چنانچه مذکور شد یا
برگ افیون در روغن گل حل نموده با گلاب بنفشه برو آلوده بر بیخ دندان گذارند
و غذا اسفیدباج که فتن او آب تمرهندی و غوره و سماق باشد نوع چهارم درد دندان
که از صفرا بود علامت او درد اندک در بیخ دندان یابد و علامات صفرا
صفراوی علاج تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و آب انار و شربت گل مکرر و فرمایند
و در دهان آب کشک و گلاب بنفشه چند گرم بیت گیرند و چون حل شود باز گیرند و بعد از آن
بنفشه در روغن آلوده برو گذارند و بر بیخ دندان زالو گذارند فایده دارد و غذا قلیه
اسفاناخ و کدو و او کرانس متقشر فتن غوره یا آب تمر هندی و آب لیمون و مصطکی

با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب گشنیز تر مالند نوع پنجم درد دندان از
که از ماده بلغم بود علامت او آنست که چون آب گشنیز در سر بمالند دوی یاره دو سستی
بیخ دندان و سفیدی بیخ آن علاج استفراغ بلغم بحب صبر و حب ایارج و حب
وحب اصطمخیقون و بیخ دندان با ایارج بالند و غرغره باکنکایه یک فایق و قیحین
و عسل هفت مثقال با بیخ فاکش آب حل ساخته غرغره نمایند و
بگلاب حل نموده در بینی چکانند و مضمضه نمایی که در و جوز و زنجبیل با سرکه و عسل
باشند نمایند و فلفل و زوفا بوره ارمنی نیم جزو عاقرقرحا و مویزج از هر یک ثلث جزو
نرم کوفته در دندان مالند مجرب است نوع ششم درد دندان که از باد غلیظ بود علامت او
درد منتقلست از جانب سوی دیگر علاج بقدر ریاح بحب بنفشه و حب ایارج و شربت
بنفشه و از بادیان و انیسون و زیره از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب
ابزار در دهان نگاهدارند و بدوامست تکرار نمایند که کاسه نفع باشد نوع هفتم درد دندان
که از رطوبت معده باشد علامت او آنکه در امتلا و تخمه درد حالت چنین زیاده شود
علاج تنقیه معده نمایی با حب ایارج یا حب صبر و اطریفل کشنیزی با سکنجبین و گلقند
وغذا اغذیه و مطبخه و نخود آب که در و گشنیز تر یا خشک و دار چینی باشد و از
دار گشنیز و از میوه و از امتلا اجتناب کنند و اگر درد قوی شود افیون اندکی بر دندان
بگذارند تا کرخ شود نوع هشتم درد دندانیکه از دود کرمی که اندر دندان بود حادث گردد
و نشان این درد در دندانی که کرم خورده باشد علاج آنست که تخم گندنا و بزر البنج
و تخم بنارا از هر یک برابر بگیرند و با چربی بسرشند و دود نمایند و دهان بر بخار دارند
دوای دیگر زرنیخ و میعه نرم کوفته بهم آمیخته قرصها سازند و دود نمایند تا بهتر شود

وسیر ابخته بر دندان نهند **نوع نهم** درد دندان که از جهة شکستن یا کوفتن والمی بیرون بدندان رسیده باشد **علاج** اودعا قرقرحا وافیون وقشور کندار نرم کوفته معجون سازند بشیر وبر دندان گذارند والا داغ نمایند برت با اهن
باهن
فصل دویم در ضرس یعنی کند شدن دندان واین دو نوع است **نوع اول** که از سبب خارج واقع شود مثل خوردن چیزهای ترش **علاج** گذاشتن دندان بر کباب گرم یا بر مغز جوز گرم یا بر ده تخم مرغ نیمبرشت و خائیدن البقلة الحمقا وتخم او و بادام مقشر و مغز فندق فایده دارد و بیخ دندان بنمک مالیدن و خائیدن علک یا دندان بر نان گرم گذاشتن و دندان بروغن گل یا روغن بلسان یا روغن سوسن چرب سازند و غرغره بالکابه و فحجین واگر ضرورت شود ایارج اندکی در بن غرغره گذارند
نوع دویم کندی دندان که از خلط ترش که در سر معده بود و اثر او بدندان رسد علامت او جشاء ترش و حموضت دهان **علاج** تنقیه بدن از بلغم ترش و قی فایده کلی دارد وحب الغار و زراوند طویل و مغز بادام تلخ مالیدن و خائیدن نفع دارد **فصل سیوم** در تغیر دندان وحفر یعنی مغاکی دندان و سبب او بخارات غلیظ است که از معده مرتفع میشود و در بیخ دندانها قرار میگیرد و اگر رنگ ان زرد است دلیل صفرا و اگر سیاه بود علامت سودا و اگر سفید بود رنگ انچه بر بیخ دندان بود علامت بلغم **علاج** تنقیه معده بمسهل هر یک ازین اخلاط و تقویت دندان بسنون موافق

که دندان را جلا دهد بر موجب کف دریا ارد نخود صندل سوخته
از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته دندانها را بدان مسواک
کشیدن اختیار نمایند و اگر رنگ دندان زرد باشد بارد و عدس
و خطمی با سرکه بعد از آنکه مضمضه با آب عنب الثعلب و اندک سرکه کرده
باشند در دندان گذارند و اگر رنگ دندان سیاه بود بیخ کبر و افسنتین
و افتیمون و دارشیشعان و مصطکی نرم کوفته با روغن گل نمایند و اگر رنگ او
سفید باشد مصطکی و زرد و قلفل نرم کوفته با روغن خروع یا جری انجخته دندا
ن بدان نمایند و آب کلقند بدان مداومت نمایند و شاخ گوزن
و سنبل هر دو کوفته با کف دریا و پوست هلیله نرم کوفته سنون سازند
فصل چهارم در خورده شدن و سوراخ شدن و ریختن دندانها
و این چهار نوع است نوع اول که از رطوبت عفن شود و بالنتیجه او فات
دندان سیاه گردد و بعد از آن خورده شود و باز ریزد علاج فصد قیفال در
سال سه کرت و اگر مانعی بود حجامت نمایند و تنقیه دماغ بحب تنقیه
و ایارج فیقرا و غرغره بآب انار ترش و ابکامه نمایند و صندل و سعد نرم
کوفته در دندان مالند و مضمضه بسرکه که در وی گلنار و مورد جوشانیده
باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقرقرحا و ایارج و فلفل دقیق از
هر کدام باشد نرم کوفته گذارند و فلفل نرم کوفته بسرکه کهنه در سوراخ دندانها
گذارند مجرب است و دوا یکه در دندان تا گل گذارند یا باشد شبه الجبر و حلتیت

دواء دیگر

دوائی و بلکه دندان بباشند بشره نشبرم و پلید در بون نرم ساخته تقطران
خمیر نموده بر دندان گذارند دوائی که بر دندان تا کل گذارند در داو کن
ریز و فلفل و کبکنج یعنی تخم کرفس بری نرم تقطران و قطران روغنی است
که از درخت عرعر گیرند خمیر ساخته بر دندان نهند و سیاه دانه کوفته بسرکه
آمیخته بر دندان نهند درد را تسکین دهد و اگر تا کل و سوراخ او اندکی
بود بسوهان بتراشند تا هموار گردد و باقی از اخیر دفع داغ نمایند و بعد
از آن بر روغن زیت و آب مرزنجوش بمالند دیگر خورده شود **نوع دویم**
که از فشار رطوبت و استیلای آتش بود **علاج** ترطیب مزاج و کذا اشتن سفیده
تخم مرغ و لعاب اسپغول و روغن بنفشه بادام همه آمیخته بهم فایده دارد
و غذا آن کشک جو و قلیه و کدو و اسفاناخ و قلیه خیار **نوع سیوم** که از سوء
مزاج سرد بود **علاج** گرفتن چیزهای گرم در دهان مثل زنجبیل و مصطکی
خائیدن و مضمضه باب عنب الثعلب که در دغا قرو حا کوفته باشند
نمایند **نوع چهارم** خورده شدن و پاشیدن دندان که از گرمی حرارت
بود **علاج** او بکافور و کذاشتن افیون یا آنکه جوال دوزی بر روغن
زیت گرم نموده گذارند یا جوال دوز سرخ ساخته در ماشوره گذارند و گرد
دندان در خمیر گرفته داغ سازند **فصل پنجم** در تحرک ... می اید شود مثل
آنکه حیوان را بسبب فساد شیر و ضعف بدن اینها را میشود دوا این قسم
کم علاج باید دیگر سبب کبر سن و خشکی مزاج میشود چنانکه مشایخ و

اسنان و اقسام آن چند نوع است **نوع اول** ... درد دندان

بسیار زیر بود و این نوع علاج نمی پذیرد **نوع دوم** جنبیدن و افتادن دندان که از علت یبوست
بود مثل آنکه از گرسنگی بسیار کشیده یا فاقه تعبی کشیده یا مرض کشیده علامتش لاغری بدن
و خشکی تمام باشد و غور شدن گوشتها در دست نقصان و الم نبود **علاج** ترطیب بدن
دماغ را بغذا و اشربه از شربت فواکه و سیب و صندل و تقویت بیخ دندان
از طباشیر و گل سرخ و عدس و گلنار و سماق و پوست انار و هلیله زرد و کابلی
بمالی نرم کوفته و بیخته در دندانها مالند **نوع سوم** که از رطوبت بود علامتش اوداستر حار
لثه دندان کلان بود در محل سخن کردن گنگ و سیلان لعاب و سردی بیخ
دندان علاج او علاج فالج و مضمضه ها که در روغن بلوط اگر جایز دارد و اقاقیا چون نبیذه یا سعد
نمایند و طلا گرم و سنونهای قابض گرم بر بیخ حب سنبل فلفل پوست هلیله بیخ دندانها
سعد از هر یک برابر گیرند و بیخ دندان مالند دیگر از جهت ورم لثه سستی دندان میشود
و علامتش او شدت درد و ضربان **علاج** فصد قیفال یا حجامت و اسهال و استعمال از کن
اشیای سرد قابض مثل گلنار و صندل و هلیله و سماق و طباشیر و گل سرخ نرم کوفته
سنون سازند **نوع چهارم** جنبیدن دندان جهت نقصان گوشت لثه و خوردن بن دندان
گوشت بیخ دندان **علاج** فصد و حجامت و اسهال و تناول سماقیه و رب انار و ریباس
و اجتناب از حلو و اندک گوشت ملطف نمایند و زراوند مدحرج و جوز سرو سماق و دق
و بیخ سوسن کبود از هر یک برابر گیرند نرم کوفته با سرکه و عسل بمالی با سرکه بر بیخ دندان گدازند دیگر
جنبیدن دندان بسبب ضربه و سقطه باشد **علاج** بداروهای قابض نمایند مثل مرد اسنگ
و رب گالی و تعاری و گلنار و سماق تا جایهای محکم دندان را نگاه دارند و بدست
در آن حرکت

و زبان را حرکت نماید دیگر آنکه خواهند که دندان را آسان کنده شود بوست ... توت
و پوست بیخ کبر و پوست حنظل و عاقرقرحا نرم کوفته که آمیخته سه روز بجنبند و بر بیخ دندان بمالند سست
بر بیخ دندان کنند را سست شود تا آسان کندن دندان میل گردد که هر بار بر آن طلا نمایند بیخ دندان سست
شود و آسان کنده شود باذن الله **باب نهم** در امراض لثه و بیخ دندان و مشتمل است
بر چهار فصل **فصل اول** در اورام لثه و این سه نوع است **نوع اول** که از غلبه خون
بود علامت او درد با ضربان و سرخی و التهاب است **علاج** فصد قیفال یا حجامت
و چهار رگ که بر لبها است بیند با رگ زیر زبان و اگر ساکن نشود مسهل از چهار
و غیره سازند مضمضه بگلاب و سماق یا که در وحل کرده باشند صاف نموده
با ماء آب الحمل یا آب عنب الثعلب و غذا گوشت مرغ فروج یا ماش یا ترک
یا آب غوره و اگر ورم ساکن نشود و در لثه استحکامی در ورم نماید مضمضه آب گرم که
در او روغن بادام یا گل باشد نمایند و لثه را بروغن چرب سازند و اگر ورم عظیم
بود و تحلیل نیابد ازآنکه بشکافند و معالجه جراحت نمایند **نوع دوم** در ورم که از
ماده صفرا شود و علامت او درد شدید و هرگاه دست بر او نهند چون از
موضع که دست گذاشته اند بر آن آید و با شعله در رود که در دهان گرمی
دارد او ساکن شود و **علاج** فصد و استفراغ صفرا و شربت لیمون و آب
انار و آب تمر هندی و مضمضه سرکه و آب عنب الثعلب که
در او اسپغول جوشانیده باشد نمایند **نوع سوم** ورم لثه که در رطوبت فضله بود و علامت
او بیاضی رنگ و آن سردی [illegible] بلغمی [illegible] مضمضه با عسل و زیت و

زیر زبان
زرک

مالیدن آن نفع کند **فصل دوم** در جراحت لثه **علاج** آنکه اگر [illegible] دو [illegible]
و پوست انار ترش و سماق برابر کوفته بجوشانند و مضمضه نمایند تا آنکه [illegible]
نرم کوفته بر بیخ دندان پاشند و سورنجان کوفته در لثه مالند دیگر اگر جراحت
قدیمی بود و نقصان در گوشت بیخ دندان شده **علاج** آنست که فصد
قیفال نمایند و اگر مانعی بود از فصد حجامت و تنقیه بمطبوخ هلیله و غذا گوشت
مرغ یا بزغاله قدری سماق یا آب غوره یا زرک یا آب انار و اجتناب
از حلوا یا گوشت اسپ و انبوه و گاو و ماهی و شیر نمایند و قلقدیون در لثه
نمایند صفت آن اقاقیا سه مثقال زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و آهک
نفت داده سوخته و شب یمانی از هر یک دو درم همه را نرم کوفته بسرکه
قرصها سازند جهت خورده شدن گوشت لثه که متعفن شده و جهت
دفع افتادن دندان فایده کلی دارد و مضمضه بسرکه کهنه که در و ورق
مورد جوشانیده باشند و روغن گل در لثه و دندان مالند بعد از آنکه
مضمضه کرده باشند و چون گوشت فا آن دفع شود مرهم اسفیداج فاسد شد
یا برداردستک علاج نمایند و بعد از آن مضمضه بگلاب که در و سماق
و مازو و جوز سرو و پوست انار کوفته باشند مالیدند تا لثه محکم شود و اگر بد و
شکیبی نماید داغ نمایند و اگر لثه از بوی آن یا قیماند کافور و عود و کوکب
اترج در دهان گیرند و بصندل و سعد و گل سرخ سنون نمایند دیگر آنکه در لثه از
از رطوبته که در وی جمع شده باشد **علاج** اسهال بلغم و سودا و فصد باسلیق

وباد سیلیم و نفخ لثه بمراهم زنگار یا گوشت فاسد برود و دوا نزروت و
حضض بسباسه دستان و بر سیاوشان و گل سرخ از هر یک برابر کوفته برو
پاشند و بعد روغن زرد گاو و عسل دهند فصل سیوم در سستی لثه
از خوردنهای شیرین بسیار سست بودن علامت او آمدن خون و واجب است
که در علاج آن تاخیر ننمایند تا بتجربه آن نگردد که دندانها بیفتد علاج مضمضه
بسماق و گلسرخ که در گلاب تر کرده باشند یا بسرکه که در وی الآس یا زیتون
یا گلنار جوشیده باشند نمایند یا شبکاتی با آب و سرکه بجوشانند یا مازو و عدس
و اندکی زاج در سرکه و آب بجوشانند مضمضه سازند و اگر سوزشی ظاهر گردد در لثه
بروغن مصطکی مضمضه نمایند صفت آن روغن گل پانزده مثقال مصطکی
کوفته دو مثقال با آتش نرم بجوشانند تا مصطکی حل شود بعد از آن بردارند
و روغن مورد فایده دارد از جهت انقطاع خون این دوا فایده دارد دستاهیلوج
گلنار گزمازو و سماق شب یمانی حب الآس همه را بکوبند و بر لثه پاشند سنون
جهت دفع لثه دامیه مازوی کبود رنگ بی سوراخ و پوست لثه نرم کوفته سنونی دیگر
گزمازو و سک از هر یک دو درم گل ارمنی و اهل از هر یک درم دارچینی نیم درم
کوفته در لثه مالند شب یمانی و ورق مورد کوفته با عسل بهم آمیخته سنون سازند
لثه را محکم سازد و دندان را سفید نماید سنون دیگر بحکم گل اگر نباشد گل و
زرک و گزمازو و سادج هندی مصطکی برابر بگیرند و کوفته استعمال نمایند فصل چهارم
در ناصور لثه علامت او گوشت زیادتی و صلابت و بلندی آن علاج است که

اورا نفلد فیون پاک سازند پس این دوا را بر و پاشند گرمانی زرد و اقرقرحا
از هر یک ده درم هلیله زرد مثقال زعفران و گلنار و مامیران از هر یک
درم گل خشک و کیابه و توتیا در و کف دریا از هر یک نیم درم کافور
ربع درم کوفته بیخته بر و پاشند و مضمضه بسرکه در و عاقرقرحا و مازو جل
کرده باشند نمایند و پرهیز از حلوا و خرما و الجبن نمایند و غذا مرغ و تیهو در آب
آن نخود و بیم کرفته و ماهش مقشر و اکر اسارند و اگر غلیظ باشد قطع سازند
و این از اعمال دستکاریست نوع دیگر اندر تدبیر کودکان که دندان ایشان
با آسانی برآید علاج تدبیر کودکان آنست که فلس اور ابعنی موضع که محل بر
آمدن دندان است بچیزهای نرم و چرب نمایند چون چربی بط و چربی مرغ
و چربی سر خرگوش پخته و مسکه در روغن بادام و موم در وحل کرده
و شیر سگ اندر موضع دندان مالیدن نفع کلی دارد و اگر درد قوی بود و
طفل اضطراب نماید انکور شفالحوت نند و با روغن کل بر بیخ دندان
نهند و آب عنب الثعلب بروغن کل بر نند و انکشت بدان چرب نموده
هر زمان در فک مالند و نباید کذاشت که چیزی خایند تا ماده تحلیل خرج
شود و در محل ظاهر شدن دندان سرد کردن قفا یا گوش و بنبه چرب دارند
و در گوش بروغن بادام و گل شیر گرم نموده دو سه قطره چکانند باب ...
در امراض زبان و دهان و اسباب و علاجات آن و مشتمل است
بر ده فصل فصل اول در سوء مزاج که عارض میگردد در زبان و این چند نوع است

نوع اول

نوع اول سوء مزاج گرم که بسبب آن بسیاری گرمی بود علامت او سرخی زبان
و حرارت علاج فصد باید اگر امتلاء خون بود و مضمضه باب لسان الحمل و
بزرکه و گلاب نمایند و روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و کافور در دهان گیرند
و شربت نارنج و خرفه و عد السماق و آب غوره و این حب در دهان گیرند
مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ از هر یک دو درم نشاسته و خشخاش از هر یک درم
نرم کوفته حب نموده در دهان گیرند فایده دارد نوع دوم سوء مزاج که از سبب
برودت در زبان شود بواسطه غذاهای سرد و اشربه بارد علاج مضمضه با آب
شیر گرم یا شراب گرم یا عسل شیر گرم نمایند و گلقند عسل نمایند و روغن مصطکی
و جوزبوا از هر یک جزو سعد و سنبل از هر یک دو جزو نرم کوفته حب سازند
و خشک ساخته در دهان گیرند و غذا کباب با نخوداب یا دارچینی و ادویه گرم
سازند نوع سیوم سوء مزاج زبان که از یبوست شود علامت او خشکی زبان
و درشتی و تلخی آب دهان علاج و غذاها و شربتها که مایل برطوبت باشند
و لعاب تخم ابی و اسپغول غرغره نمایند و زبان بروغن بنفشه و بادام چرب سازند
دیگر بسبب افراط رطوبت میباشد علامت او کثرت لعاب است علاج مضمضه بسرکه
که در وی سعتر نیز و گلنار و کزمازو و اقاقیا نمایند فصل دویم در اورام
زبان و این چند نوع است نوع اول ورم زبان که از غلبه خون بود علامت او
سرخی و درد و بسیاری آب دهان و الم و انتفاخ آن علاج فصد قیفال و فصد
زیر زبان و اسهال بجهار شربت و مطبوخ تربد و حب ایارج و اگر دارو نتواند خورد

حقنه نمایند و مضمضه بآب کاهو و آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب و آب ... و گلاب و سماق نمایند و تحسی (؟) کرنب با اندکی لعاب تخم کتان در ... بعضی تسکین یا فتن ورم غرغره بالی که درو بنفشه و بابونه جوشانیده باشند نمایند و آب انار میخوش و شیره خرفه و سکنجبین و آب هندوانه بنوشانند و تغذیه اسماق و آب غوره و نخوداب قلیه کند و بآب انار بن خورند و اگر ورم پرکی دارد مضمضه بالی که درو انجیر و تخم مرو جوشانیده باشند با اندک روغن بنفشه یا بادام چند نوبت نمایند و اگر ورم اندک بود و خواهند نضج این آب گرم و روغن با دام شیر گرم دار دهان گرفتن بغایت بود و از گشنیز مضمضه شیر تازه و سکنجبین و روغن گل و در آخر مرهم اسفیداج **نوع دوم** ورم که از صفرا شود علامت او صفرت زبان و شدت درد و سوزش **علاج** او مثل علاج دموی و اگر احتیاج شود بفصد خون کمتر دارند و آب تمر هندی و انار بن و شربت لیمون و نارنج و آب هندوانه مسلمانید **نوع سیوم** ورم که از بلغم شود علامت او سفیدی زبان و بسیاری لعاب و عدم ... سستی ورم **علاج** حقنه تیز و قوی و اسهال با یارج و مضمضه بآب عسل و الکاینه و عسل شهد ... در زبان مالند و غذا نخوداب و قلیه مطنجنه نمایند **نوع چهارم** ورم سوداوی علامت او سواد زبان ... و تنگی ... دهان و صلابت ورم **علاج** استفراغ بمطبوخ افتیمون و پرهیز از غذاهای غلیظ مثل گوشت ... و کافور و مضمضه بآب گشنیز با اندک روغن بنفشه و نیلوفر بالی که درو انجیر جوشانیده و لعاب تخم کتان و در زبان روغن کند که درو

سموم [illegible] بخشند مالند و مضمضه بلعاب بادیان که در مغز فلوس حل کرده
[illegible] بخشند نمایند و روغن سوسن یا چربی مرغ و نبط در دهان مالند و اگر غلط
ورم باقی مانده بعمل مضمضه نمایند دیگر ورم زبان بسبب خوردن سموم
مثل بیش و غیره میشود علامات و علاجات آن خواهد آمد **فصل سیوم** در انتفاخ
زبان و بیرون آمدن آواز دهان از بسیاری خون میشود **علاج** فصد قیفال
و مالیدن زبان باب لیمون و ترنج و ریواج و انار منجوش بالعاب بسیار
از و برود و اگر تسکین نیابد نمک بمالند و در غذا اسماق و آب غوره
قلیه سازند دیگر از بلغم نرم میباشد علاج اسهال بحب صبر و ایارج و مالیدن
زبان بنمک و سرکه یا فلفل و اگر ماده بسیار غلیظ باشد نوشادر و سرکه
زبان را بمالند و غذا گوشت عصافیر و قلیه مطبخه **فصل چهارم** در ضفدع
و این غده ایست که اندر زبان پدید آید ضفدع را در خراسان دق گویند
و این علت را برین نام از بهر آن گویند که در سبزی رگها در رنگ شبیه بود و گشت
و سبب او خلط غلیظ سوخته **علاج** فصد قیفال و اسهال و مالیدن بشغر و زوفا
و نمک با پوست انار و در آخر نوشادر و زاج و اگر نیک نشود و شق نمایند
و این دشوار است **فصل پنجم** در بطلان ذوق و فساد آن بمرتبه میرسد
که تلخ و شیرین در آن هم فرق نمی یابد فصل از آنکه ترش و شیرین و معلوم نمایند سبب
او رطوبت فضله ایست که در عصبهای ترم [illegible] آمده و اشد لال
بطریقه آنکه دهان فره دار معلوم نمایند از طعم دهان اگر تلخ است صفرا غالب است

صفرا و اگر شیرین بود خون بود و اگر ترش مزه است سودا و اگر بی‌مزه
و آب در دهان می‌آید بلغم غالب است علاج استفراغ هر یک از اخلاط
اگر خون غالب است فصد نمایند و اگر بلغم غالب شود ایارج و اگر صفرا غالب
شربت و اگر سودا غالب شده مطبوخ افتیمون و غرغره سکنجبین و از جهت
بلغم با انگاره و سرکه و نمک و خردل دیگر از جهت سده بشود علامت تخدر و الم .
علاج اسهال خلط غلیظ و مضمضه بفلفل و انگاره و مجبین دیگر از جهت تفرق
اتصال بشود و لا علاج که گفته‌اند جهت آنکه عصب از هم رفته فصل ششم
در گرانی زبان از جهت ورم زبان بشود و علاج آن مذکور شد دیگر
گرانی زبان از جهت حرارت و یبس می‌باشد علاج آنست که گردن و
بن گوش را با آب گرم بمالند و روغن بادام و نیلوفر بینی شیر گرم بمالند
در سر و گردن و در دهان گیرند دیگر ثقل زبان از رطوبت غلیظ بشود
علامت او استرخا سستی زبان و بسیاری رطوبت از دهان علاج
استفراغ خلط غلیظ و شربت از عسل و گلقند و غرغره از خردل کوفته بعسل
انگاره و سرکه چند روز بر ناهار و چون از غرغره فارغ شوند اندکی نشادر و عاقرقرحا
و فلفل و خردل برابر بکوبند و در زبان مالند و غرغره بنوشادر و زنجبیل
و فلفل و عاقرقرحا و خردل و مویزج و سعتر و نانخواه ... و سیاه دانه و
مرزنجوش و آب ... نمایند غرغره نمایند و حبی که در دهان گیرند جهت
این علت علامت الانبیا ... نصف جزو حب نموده در زبان

بربر

پیر شیر و مضمضه بعسل که با آب گرم حل ساخته باشند نماید **فصل هفتم** در قلاع
قلاع سرخ جراحتی است که در دهان و زبان میشود و این چند نوع است **نوع اول**
که از خون بود علامتش سرخی و حرارت از دهان لعاب بسیار آید **علاج**
فصد یا حجامت و اسهال و مضمضه بگلاب که در وی سماق انداخته باشند یا برگ
مورد یا آب کشنیز و عدس سرکه که یا عنب الثعلب و گل سرخ و آب کاسنی چوبیده
غرغره نماید و این قلاع شیرخواره را بیشتر افتد معالجت نماید طفل را
و مرضعه را فصد یا حجامت و کشک جو با ماش بفرماید و مرغ را در آب
مرغ غذا سازند و در دهان طفل طباشیر و سماق و کشنیز خشک و گل سرخ و تخم
خرفه نرم کوفته بعد از آنکه دهان بروغن بادام چرب ساخته باشند و مضمضه
بروغن گل و سرکه که فایده دارد **صفت** دوای دیگر کثیره نشاسته طباشیر
برابر از هر یک و قند بمقدار همه نرم کوفته بپاشند و نمک و شب یمانی و اندک
نشادر گفته اند با سرکه غرغره نماید و اگر خونش قوی و با غلیان بود
اندک کافور مناسب است با طباشیر و گل سرخ و سماق **دوا** از جهت قلاع
سرخ تخم گل یا گل سرخ و طباشیر و نشاسته و عدس مقشر و تخم خرفه و کشنیز و سماق
و برگ خیار و عاقرقرحا از هر یک برابر باشد با قند بمقدار مجموع نرم کوفته
در دهان مالند و در دهان نگاه دارند و بعد از آن اندکی سرکه و گلاب
و ورد و گل در دهان گیرند **نوع دوم** قلاع صفـ[illegible]او زردی رنگ
و تلخی دهان و سوزش و زبان و تری اندوده **علاج** اسهال بمطبوخ هلیله با آب تمر هندی

وشربت بنفشه وغذا از عدس و سماق و زرشک و آب غوره ... باید و علاج
و سوی صفت دوای نافع هلیله و صندل سفید و تخم گل با گل و علک
کشنیز و طباشیر نرم کوفته در دهان پاشند و اگر طفل بود و صاحب قلاع
اهتمام بعلاج مرضعه نمایند نوع سیوم قلاع که از بلغم شود علامت او سفیدی
رنگ و آب دهان علاج تنقیه بدن بحب ایارج و حب صبر و مضمضه بسرکه که در و مازو انار
و هلیله و عاقرقرحا و سوزنج جوشانیده باشند یا ادویه را کوفته در دهان پاشند
و دهان را بعسل بمالند ماشب یمانی و در دهان مالیدن و گلنار و فلفله
و سادج هندی نرم کوفته بپاشند و با عسل نیز آمیخته در دهان مالند و نمک
و عسل فایده دارد و قلاع بلغمی را سکنجبین و الکابه در دهان گیرند و
اکلیل الملک و لعاب تخم کتان و انجیر با اندک روغن خیرو و با آب
بجوشانند و آب آن را در دهان گیرند در اول علت و اواخر آن فایده
دارد و تخصیص در دهان مالند و غذا قلیه و مطجنه و اگر طفل بود مرضعه را
علاج نمایند نوع چهارم قلاع از سودای سوخته و این بدترین اقسام است
از جهت آنکه منقضی باکله میگردد و علامت او سواد زبان و الم و حدت شود و
بعد علاج اسهال بمطبوخ افتیمون و در اول بمغز ساق ... طلا نمایند
و سادج و برگ حنا و اقاقیا و عدس مقشر و بیخ سوسن و سعتر و زعفران
برابر کوفته بپاشند و مضمضه بسرکه که در و خیرهای قابض مثل گلنار
و اقاقیا و کلنج و عدس جوشانیده باشند نمایند چند کرت دوای دیگر زرنیخ

مشغص

عاقرقرحا

و فرمایند هر یک برابر کوفته بپاشند و دارد هر یک اقاقیا ساذج هندی دو
مثقال ... نیم درم زعفران ربع درم دبلر سماق گلسرخ گشنیز گلنار مورد
خرنوب با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند **فصل هشتم** در
اکله در دهان این علتیست که صورت او زنگ جراحت دارد و در زبان
و لثه بمواضع بسیار از دهان میگیرد از جهت بدی ماده و بوی بد دارد و سبب
او خلط غلیظ عفن لذاع است **علاج** فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه
بسرکه و سماق و آب غوره بعد از آن بقلقبون صفت آن زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد
و اقاقیا و زراوند از هر یک جزو نوره آب نارسیده برابر همه گزنوت
نرم بکوبند و سرکه بر او بپاشند و در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود باز
کوفته سرکه بر او بپاشند چند دفع پس از آن خشک نموده قرص سازند صفت آن
قرص زرنیخ جهت اکله دفع اکله و لثه و امثال آن زرنیخ سرخ و زرد و آهک و مازو
هر یک پنج درم زنگار و قلقطار دو درم اقاقیا و ... و گلنار از هر یک سه
درم بکوبند و سرکه آمیخته یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن قرص سازند
و خشک نموده بمقدار نخودی کمتر سوده در دهان و لثه بمالند یک ساعت یا ساعتی
نگاهدارند بعد از آن روغن گل و گلاب در دهان گیرند **فصل نهم** در بسیاری
لعاب از دهان در خواب و این چند نوع است **نوع اول** کثرت لعاب که از
جهت حرارت معده و رطوبت شود علامت آن ... و بسیاری لعاب
در خلاء معده و جوع **علاج** فصد باسلیق و ... نمایند ... زنجبیل ... و نمک بر ناهار

چند روز و سفوف از شبیر و گندم بریان کرده برابر کوفته با دو مثقال قند آن را کوفته میل نمایند و رب ابی و سیب و آب غوره و انار و نبات

و غذا مزیع باب غوره و سماق و آب انار نوع دوم بسیاری لعاب که از رطوبت و سردی بلغم که در معده است شود علامت او رفتن لعاب غلیظ از دهان علاج گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و اطریفل و فنجین دو مثقال با شش مثقال قند کوفته هر بار اندکی سفوف سازند و مصطکی و کندر بخایند و غذا مزعفر بریان یا مطنجنه اگر بدین ترتیب نیک نشود قی فرمایند بدان طریق که ترب را ریزه ساخته بجوشانند و آب آن کاسه با ده مثقال عسل میل نمایند و بیشتر از آن اماج خورند و بعد از آن آب ترب خورده قی کنند و مداومت بهلیله پرورده و اطریفل و امله نمایند نوع سیوم کثرت لعاب که از رطوبت دماغ شود چنانچه طفل و پیر را میشود علامت او گرانی درد سر و کدورت حواس علاج تنقیه دماغ بحب غاریقون و غرغره باب کامه که در و اندکی ایارج باشد و غذا نخوداب و مطنجنه و قلیه که در و دارچینی و زیره و زنجبیل و اضباب از ترشیها و الوان و فواکه نمایند فصل دهم در نجر یعنی بوی بد دهان و این چند نوع است نوع اول که از حرارت معده بود علامت آنست که هرگاه طعام میل نمایند بوی ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دود ابها سیاه شود علاج ... الوی بخاری یا قاق زردالو شفتالو با سیب ترش سازند ... انار ماش ... خانگی ساخته و شربت سکنجبین یا سرد اختیار و روغن گل

نمایند

نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اسهال طبیعت بجهار شربت ورد سیب
و رب سیب انالی و انار بن و الی رواتر برود و غذا مرغ فنش سماق و زرک سازند و این
حب در دهان گیرند گلسرخ و صندل سفید و سعد از هر یک دو درم هلیله و بلیله
از هر یک سه درم پوست اترج مثقال طباشیر نیم درم کوفته و بیخته با آب الی
بیسرکه و گلاب حب نموده در دهان گیرند نوع دویم بوی دهان که از بلغم عفن
معده شود علامت او انست که بخوردن غذا ساکن شود و تشنگی دهان
بسیار تسکین نیابد علاج تنقیه بدن بحب ایارج و حب صبر و ایارج نمایند و
قی با آب تمر و ماهی شور و خردل و عسل گفته اند که شراب در هفته یکبار
یا دو بار کمتر خورند یا شربت گل مکرر که مقوی معده باشد یا گلقند یا ایارج یا اطریفل
مقوی با ایارج یا در هفته مثقالی از حب صبر و زنجبیل پرورده در دهان گرفته
و اطریفل بمداومت نمایند و از طعام که سریع الغذ باشد مثل ماهی و شیر و
فواکه و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کمتر خورند و مطبخه قلیه و گوشت
طیور و گلقند و آب عسل و خائیدن مصطکی و این حب فاید [illegible] آن
حرف اسنه نکنند [illegible] هلیله کابلی فا فلیه از هر یک دو درم صبر بوزن همه کوفته حب سازند شربتی
دو مثقال [illegible] نوع سیم [illegible] گرفتن بوی دهان را بر طرف میسازد و دوا که بوی
دهان را بر طرف میسازد حب الآس قرنفل و دار فلفل و ایلچی و سعد و سنبل و پوست اترج و مصطکی
از هر یک برابر و نبات و قرنفل و جوز بوا و کبابه و زنجبیل [illegible] درم کوفته و دوا نه
بیرون کرده حب سازند و هر بار بمقدار خوردی [illegible] نمایند
گیرند فوفل

خولنجان و عاقرقرحا از هر یک درم سنگ و اگر کوفته و بیخته بر جای

بست زند با گلاب نوع سیوم تسوس که فساد عفونت یعنی کوست ماند دندان که سبب

رطوبت باشد که از عفونت اید علامت آن است که اگر مضمضه کند بجدی ترس بود

رطوبات لزج بدان دهان ریزد و مع هذا اسکین نیابد علاج تنقیه دماغ بحب

ایارج و صبر و غرغره کند به گلاب که در او برگ مورد و گلنار جوشانیده باشد

یا قرنفل و سعد و مصطکی جوشانیده غرغره سازد مضمضه دیگر قرنفل [illegible] مصطکی مورد

از هر یک دو درم نرم کوفته در خرقه کتان بندند با آب یا گلاب جوشانند و غرغره

سازد در صبح و شام و سعد و صندل در دندان مالد دیگر از جهت فساد عفونت که دایم از

میان گوشت دندان چون اید علاج مضمضه کند به گلاب و سماق نوع چهارم بوی دهان که

از فساد دندان و خورده شدن آن بود علاج گشنیز [illegible] با [illegible] ساختن [illegible] آید و از

حرکت مضمضه کند که وقت [illegible] و آب [illegible] که در او عاقرقرحا [illegible] جوشانیده باشد

و سنونهای خوشبوی که از صندل و گل سرخ و سماق و ساذج هندی باشد بزند و هر روز

دندانها را باک زند بخلال و شستن [illegible] بروغن گل [illegible] زند و دیگر [illegible]

در بینی بود و بوی بد از دهان میشود علاج تنقیه دماغ و شستن بگلاب و اندکی سرکه باب [illegible] در امراضی که

عارض می شود در حلق و لهات و اسباب و علامات و علاجات آن و آن مشتمل

است بر [illegible] فصل فصل اول در اورام لهات یعنی گوشت پاره که بالای حلق

کام بود عارض میگردد [illegible] نوع اول ورم که از خون بود و علامت او سرخی [illegible]

لهات و انتفاخ آن و [illegible] والم [illegible] در [illegible] بحلق حنجری [illegible] ریزد علاج

ابزی

بسد قیفال و اسهال طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنگبین و غیر غیره و آب برگ
توت و آب ربّ البواج یا گلاب و شکر یا آب پنیر یا دوغ گاو که در وی آمد کوفته
اندر جسته باشد و اگر بدین نیک نشود غرغره گلاب و ربّ انار و بار و عدس
و حب الآس   کشک جو با روغن بادام و شربت نارنج و آب الوی
بخارائی و تمر هندی اگر قبض   لیمون و رب آبی و سیب و اگر طبع نرم بود
و غذا گوشت مرغ که قبض   با رب انار **نوع دوم** ورم لثات که از صفرا بود علامت
او سنگی و خشکی دهان   و درد قوی **علاج** تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر و ترنگبین
و غیر غیره با آب عنب الثعلب و آب کاسنی و ربّ توت یا آب لسان الحمل
خیار شنبر — و گلاب و آب کشنیز و لعاب اسپغول و لعاب تخم آلو و چهار شنبر در دهان گیرند
و کشک جو با روغن بادام و شیره خرفه و شراب خشخاش و غذا مزعفر و قلیه
سازد **نوع سیوم** ورم بلغمی علامت او رخاوت   **علاج** و تنقیه
عدد الجرو س ۳ عدد — بدن از بلغم و غیر غیره شربت سکنجبین که در وی قنطوریون کوفته حل کرده باشند و یا آنکه زاج سوخته
موی سر را بیرون کرده بجوشانند و در آب آن الکاس آمیخته باید بطلا بمالند و اگر کوفته
نرم خواهند انگبین نوشادر آمیخته باید و غیر غیره بزنجبیل سپید بخورند باید و در دهان برو بردارد
و غذا نخود آب با ... و کرم ... **نوع چهارم** ورم لثات که از سودا بود علامت او
صلابت مایل بسواد **علاج** تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و غیر غیره با آب کاسنی و رب ... ساخته
و نعناع و قرحا بر بدن بخورد لیکن آنکه گاهی لثات ورم بدان ... باشد ... اگر آن محلی
از جمله لثات ورم بود بدانکه در موقت آفات بسیار منصوب است و در زبانی که سر لثات ورم ...

باشند و بعد از فصد و مسهل بود بر بدن او فایده کند اند **فصل دویم** در سقوط لهات

یعنی سبب شدن و افتادن بغیر ورم علامتست او آنکه بیاید مریض انرا که تا جری حلق

آنچه در حلق اوست و هرگاه دهان بکشاید زبان بیرون آورد گمان برد که لهاة دراز تر از آنچه

بوده و این دو نوعست **نوع اول** که از جهت حرارت و رطوبت بود علامت او حرارت

و انبوه **علاج** فصد و باقی علاج که در ورم و مع مذکور شده **نوع دویم** که از بلغم و کشیدن رطوبت

بود علامت او عدم حرارت بسیاری آب دهان **علاج** غرغره بماء العسل و آب

زوفا و کلاب را با شراب بجوشانند آب انار سوده باشند

غرغره نمودن فایده دارد شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و اندک نمک در دهان

گیرند یا گلنار و نبات کوفته بر لهاة و ببید یا بکفچه خورد بر لهات گذارند و طلا بر میانه سر از

مقاشت در افتادن و کحل ارمنی و گل سرشوی سوخته با سرکه بسرش و اسبغول با سرکه و

آبی که در و مورد و گشنیز خشک جوشانیده باشند آمیخته گذارند و از جهت افتادن

لهات مازو و گلنار و در برابر بکمک بگیرند نرم کوفته اندکی بر سر لهاة

گذارند و اگر اصل لهات باریک شده و سر لهات غلیظ بود و سر او از آنست

که غرغره باب گرم که در وی زفت حل کرده باشند و بعد از ان غرغره بحبهای

قابض مثل آب انار که شحم او عصر کرده باشند و آب عنب الثعلب و امثال آن

و اگر دفع نشود اصل لهات باریک و سر او غلیظ و یفسر گردد اندکی از او ببرند

و غرغره بشکر و گلاب و سماق نمایند و اگر حمرت ظاهر گردد در حلق کحل محتوم و گل ارمنی و

صمغ عربی و مرایض را آنچه بعضی بسیار و قرها در دن مع نمایند و ضرورت است که

ازار

ببرند و قطع نمایند زیرا که در بریدن او خطر عظیم است **فصل سیوم** در ذبحه بعضی از مردم که حادث
میشود از رسیدن فضل رطوبات از جانب حلق و در میان گوشهای دلبوز زبان و پس حلق و از آن
دو گوش تا گوش سیل طوق شود از این جهة اینرا ام فسبح گرا گفته اند علامات
آنست که قادر به بانش نباشد زیرا که چیزی فرو برد و اگر جهد نماید فرو برد از بینی بیرون آید و سخواند
حکایت نماید و چشمها به رفته و لعاب از دهن آید و ورم حلق بیشتر ازین مرض ظاهر میشود و اگر ورم
ظاهر نباشد صعبتر است و این دو نوعست **نوع اول** ذبحه که از خون بعضی خلط شود علامات
ضیق نفس با علامات حرارت **علاج** فصد قیفال و تلیین بحقنه نرم و آب الوی بخارا غرغره کنند
جواب روغن بادام و اگر طبع نرم بود شربت ارگ فایده دارد دو او لیس در ابتدای
وقت فلفل و کل ارمنی و صندل از هر یک برابر کوفته بسرکه و آب کشنیز طلا سازند و غرغره بماء
والبان که در و عدس جوشانیده باشند و اگر ورم تحلیل نماید غرغره بکشنیز نرم و مسکه و روغن بادام
فایده دارد **نوع دوم** ذبحه که از خلط غلیظ بلغم شود علامات او ضیق نفس با علامت
برودت **علاج** حقنه حاد و غرغره برب جوز و الکافه و انگشت عاقرقرحا و عبدا همکوفته
و خالص مقعد در شوربای مرغ و اگر فربه بود و جرب کبیر در مجاری النفس تنگ شود غرغره
بمنضجات مسلّ بخفیه و انکور سفا و تخم مسرو لعاب تخم کتان و غیره و اگر بسر و دا در نمی آید و گاهی
و جو لبناد دخان و کبیره و بسدر و صمغ از هر یک برابر بکوبند نرم کوفته آرد بیت
باشند و اگر بسر بدین علاج بهتر نشد و بسیکه سفید تر بود و رنگ آن قطع نمایند بعد از آن غرغره بسماق
و گل مختوم با گل ارمنی نمایند و اگر حرارت عارض گردد غرغره بسعد تخم مرغ و روغن کل فایده
دارد **فصل چهارم** در خناق خناق تا رسیدن هوای مطلوب نفس النفس و دل است و

وسبب او ورم نوزتین وعضلات خارج واین خناق مطلق است
سلامت میباشند یا انکه ورم در عضلاة داخل حلق بود دیگر از جهت زایل
شدن فقره از فقرات رقبه از موضع خود بسبب انکه ضربی یا سقطه بجهت ورم
عضله که مشابه بداخل بوده یا از جهت تشنج عضلات یا از جهت یا دغلیظ
که در مفصل عضلات درآید واین را خناق کلی گویند وبدترین خناق بود.
دیگر خناق بسبب احتباس استفراغ معتاد مثل استفراغ خون حیض وخون
نفاس میشود وگاهی منتقل میگردد و باده خناق بسینه وعارض میشود ذات
الریه وبعضی اوقات نازل بوی عصب شده وموجب تشنج گردد وگاهی
نازل بحوالی دل آید وخناق قلبی حادث شود وموجب هلاک گردد وبعضی
اوقات بمعده نازل گردد وموجب ذرب یعنی شکم روان شود وموت
صاحب خناق بسبب تشنج بیشتر اوقات بود اما علامت خناق مطلق دشوار
نفس وخشکی روی وگشاده ماندن دهان وبیرون امدن دهان وبه
رفتن چشمها وگشاده ماندن وخیری بگلو نارفتن وبسیار است که انچه
میرود از بینی بیرون آید وبسیار است که ثابت نبود این خناق ومیباشد
اواز مخنوق مثل صوت کسیکه زکام شده واگر زیاده گردد علاج ندارد در باب فی
کر دهان کسی که خناق شده باز ماند وزبان او بیرون آید وسیاه شود که در
کجا ورم دارد این صعب ترین اقسام خناق است وانواع ورم چهار است نوع اول
خناق که از خون غلیظ شود وعلامت او سرخی روی وامتلاء عروق ولهیب در حلق

کلی

دلشیرینی

زنسیر بینی دهان علاج فصد قیفال لبین و حجامت ساقین و اگر احتمال تأخیر
دارد خون نخیند دفع اندک بردارند و اگر احتمال تأخیر نداشته باشند
و قوت قوی بود خون آنمقدار بردارند که بغشی نزدیک رسد در حال نایب
شود و اگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک بگیرند جهت آنکه سقوط قوت
با انصباغ نفس پدید شود و اگر سبب حبس خون حیض بود با استفراغ معتاد فصد
صافن و حجامت بر ساقین نمایند و منع از غذا تا ایام مقام فصد گفته اند نزدیک
ضعف قوت بعد از آن طبع را از آنکه آب فواکه نرم سازند و مطبوخ خیار
شنبر با حقنه نرم و حجامت بر مهرهای پشت و بر زیر دو پستان و کتف و میانه چهار
بند نمایند گاهی ببرند گاهی نبرند در حجامت مبالغه نمایند و آب جو با عدس
مقشر پخته باشند میل نمایند و غرغره بسرکه و گلاب و سکنجبین و شربت عناب
بالی که در دو عدس و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند و آب شاه توت
نیز فایده دارد و اگر در وی بود گوشت چون با شیر منجمد غرغره نمایند و اگر
ورم ظاهر شود چاک نمایند و اگر در چهار روز حل نشود غرغره بخیری منضج مثل انجیر
و مویز دانه بیرون کرده و خیار شنبر ماء العسل با خمیر گندم با آب انار [illegible]
حل کرده یا آنکه عدس مقشر و گلسرخ و بیخ سوسن از هر یک سه مثقال با یک [illegible] نمایند
و صاف نموده غرغره سازند از جهت آنکه منفجر سازد و در دی با لحم [illegible] شیر
انجمه غرغره سازند با شیر و شکر و روغن بادام و [illegible] شیر گرم و اگر [illegible]
[illegible] در آب عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم سر دهد و چرک بیرون

برسا دهن

آید غرغره بسکه و روغن بادام شیرین نمایند و اگر جراحت پاک شود
زرده تخم مرغ و نشاسته و کتیره در روغن بادام بهم آمیخته غرغره نمایند و اگر خشونت
و درشتی در دیو بود لعاب اسبغول و خطمی و روغن بنفشه بادام غرغره فایده دارد
و اگر سرنیزه و زبانک تغیر پیدا کرده و سفید شده و نرم گشته نیز انگشت با مالیدن
زیر سازند تا سرنیزه و از فواکه دانچه در قبض بود مثل غوره و ریواج و شاه توت
و آلوی و سیب ترش و غذا آش زیره سیکوس با روغن بادام و آش سماق
در شوربای مرغ و عدس بی قشر که بر دو اسفاناخ و گشنیز تر باشد و نخود آب
در آخر فایده دارد نوع دویم خناق که از صفرا بود علامت او تشنگی
و اندوه و خشکی دهان و تلخی آن علاج فصد و تلیین طبع با آب تمر هندی و
آلوی بخارایی و آب انارین و خیار سبز و آب شیر که در دهان نگاه دارند
باشند و شربت بنفشه و غرغره بشیر کرو گلاب با سکنجبین و آب شاهتوت
و آب انارین لسان الحمل و بر رفته روغن گلاب مالیدن فایده دارد
و بعد از روز دویم و سیوم غرغره بچیزهای محلل آنچه در نوع اول مذکور شده
و شیره خرفه و آب هندوانه و لعاب اسبغول شربت خشخاش میل نمایند
و همه دیگر که ماده را اخراج کند از رب شاهتوت و اقروت و دوانه
بیرون کرده و روغن بادام شیرین و غرغره با آب لسان الحمل دو قاشق
و آب عنب الثعلب یک قاشق و گلاب دو قاشق و روغن گل نیم قاشق
بهم آمیخته نمایند و در تنفس مبالغه در تبرید و ترطیب ماده از نوع و سوی سازند

دو در نوع

ملح

و در نوع دوم مبالغه در تحلیل نمایند نوع سیوم خناق که از بلغم شود علامت
او نفخ روی و چشم و سفیدی روی و کثرت لعاب و دشواری چیزی
بحلق فرو بردن و شوری دهان علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و حقنه حاد
و غرغره باب کامه و با عسل یا سکنجبین عسلی و آب ترب و خردل و

مویزج

مویزج و عاقرقرحا و فلفل و بیخ زرنب جوز و آب بادیان از بیرون ادویه محلله
تکمید شود و کوفته آمیخته غرغره کنند و در ابتدا رب توت مخلوط سازند
بالکامه و در انتها عاقرقرحا و مویزج و اگر علت صعب بود نشسته حجامت بر
گردن کنند و بیم باشد آنکه عسل بلادر طلا کنند تا آبله برود که زرداب
روان گردد و غرغره سرکه و عسل با بسحل پخته فایده دارد و خاکستر و
حلتیت بشیر آمیخته غرغره نمایند و غذا اسفیدبا سبوس گندم با لحم مرغ و قند نبات
زرد و فایده مند است و نخود آب زرده تخم مرغ نیم بخت احتیاط نمایند نوع چهارم
خناق از سودا علامت صلابت ورم و کمودت رنگ علیل و خشکی دهان
و ترشی و حالتی شبیه به نمله در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه منبوسطا و
غرغره که مذکور شده در نوع بلغمی و طلیه بتخم کتان با کل خیر طلا نمایند و بعد از او
حمام و غذا نخود آب و غرغره که مذکور شده در نوع بلغمی اما خناق کلبی علامت او
آنست که تواند لعاب نگاه دارد و بخاید و همواره زبان بر آرد که دهان را کشاید و گاهی باشد
از زوال مقار اما و گاهی که از زوال عضلات داخل بود علامت او کشاده ماندن
دهان و بیرون آمدن زبان علاج فصد و تلیین طبعه و حقنه و فقره را بجای آوردن بالتی

بالتی

مثل بحمام و برگذاشتن ضماد قابض مثل نعناع و ورد و اقاقیا و صبر و کشنیز
استعمال نمایند **الثور فی الحلق** در حلق و حوالی آن بثور پیدا شود و بیشتر در مری بود و گاهی این
بثور در قصبه ریه پیدا شود و علامت او درد بلع باشد خصوصاً محلی که چیزی فرو می برد
علاج فصد باید کرد و چیزهایی که از آن تشنه دارو کننده باشد مثل روغن بادام و از آنچه د
منع باید کرد و چون پخته شود و جراحت گردد بموم روغن و مرهم کافوری علاج باید کرد
علیل را فرمایند که اندک اندک آب فرو برد یا زرده تخم مرغ **فصل ششم** در علوق علق بحلق
جسید از ورد و غیره سبب او خوردن آب خصوصاً آب ایستاده و غیره علامت او کرب د
آمدن خون و ریختن و احساس مریض بانکه چیزی در حلق اوست **علاج** آنست که دهان
را در برابر آفتاب بدارند و چون گردد که علق که زلو و سلوک میگویند هست از انعکاس
بگیرند و تعجیل نمایند در گرفتن آن و اگر زلو دور بود غرغره بخردل که مخلوط است و سرکه چند وقت
نمایند یا سرکه و حلتیت یا سرکه و نمک یا به آب ... یا سیاهدانه و مثل آن کوفته در حلق
باشند و اگر بدین بیرون نیاید مریض را فرمایند که با حمام درآید و ماهی ... صبر نماید
و فرمایند تا پاره یخ در دهان گیرد یا مضمضه با سرکه کند و چون نماید
او را با نیروی ... بگیرند و بعد از آن خون سیاه و شکل ناشناسته ... در دهان باشند
و اگر خون از حلق می آید مثل گلنار و سماق و ... و غیره ... و گلنار
و خولنجان و کندر نرم کوفته در دهان باشند و اگر از بلغم معده جسته قی فرمایند تا ... که
از درم ... و آب سهل بود و از حیله که در معده بود آنست که علیل را
در حمام در آرند بعد از آن ... فرمایند و آب سرد در دهان گیرد و چون گرم شود باز

معلوم

اعاده

اعاده کند از جهت سردی آن بدهان می آید از بوده است **فصل ششم**
در آنچه بحلق و مری چسبیده از شوک و استخوان یا لقمه وغیره اما آنچه
چسبیده بحلق اگر ظاهر بود با منقار بگیرند و اگر ظاهر نبود و پایین بود دست
بردن و لرزانیدن او زنند و جرعه آب بدو دهند چند نوبت و اگر شوک
بیرون نیاید چند لقمه بزرگ بدو دهند و بحمام فرستند و چند نوبت جرعه
جرعه روغن بادام یا روغن گل یا کنجد با غیره میل نمایند بعد از آن لقمه
کلان خورد و قی کند و اگر بیرون آید خوب و الا آلتی از آهن با حلقه
سازند و در حلق فرستند و بدان بیرون آرند و انجیر را با آب بجوشانند
تا در ثلث شود از آن غرغره نمایند دیگر آنکسی که آب در حلق او در آمده
علاج آنست که او را سرا شیب بدارند و شکم او را بشورانند برفق تا
آب تمام بیرون آید و بعد از آن حریره از آرد نخود و شکر سازند و بسیار نمایند
و خوردن شراب فایده گفته اند **فصل هفتم** در بحوحه صوت یعنی گرفتن
آواز از فرود آمدن نزله که بحلق می آید علامت او احساس علیل بچیزی که
نازل میشود در حلق و درشتی و لذع و دغدغه در حلق **علاج** منع نزلات
بشربت خشخاش و غرغره بخشخاش و عدس و گلسرخ از هر یک دو مثقال
بجوشانند و با آب آن سازند دیگر بحوحه صوت از گرمی صبحه بسیار شد
و اکثر در تبها عارض میشود **علاج** شیره اسپغول و جریره که از شیره گشته
و روغن بادام ساخته باشند و شوربای مرغ که در و اسفاناخ جاری بود

بحة الصوت

دیگر بحوحه از برودت میباشد علامت او آنست که در سرما و بجهت چیزهای
سرد خوردن و از جهت باد شمالی و غیره پیدا شود علاج آنست که حبی سازند
بر بنفشه و پوست در دهان گیرند فلفل فنجبیر زعفران سنبل قرنفل
نیز باز دارچینی از هریک مثقالی صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند بازده
مثقال همه را کوفته حب ساخته در دهان گیرند و آب از افرو نیز نوع
دیگر مرکند زعفران و فلفل نرم کوفته بمثلث حب سازند دیگر آنچه
فایده دارد مغز بادام و آب صنوبر کبار و تخم کتان نقف و داده هریک
دو درم انیسون و بادیان و آب سوس و صمغ عربی از هریک درم فانیذ
ده درم نرم نموده حب سازند غذا نخود آب و زرده تخم مرغ نیم بخت و
حریره که از سوس گندم و عسل و روغن بادام باز دو باقلی باز دکتان
ساخته باشند میلمانند و حبی از کثیره و مغز بادام و صمغ عربی و بادیان
و زنانسته و تخم کتان مانند یا نبات ساخته باشند اکثر اوقات
اختیار نمایند و در دهان نگاه دارند نوع دویم بحوحه الصوت که از سوء مزاج علاج
از جهت رطوبت که عارض میشود حنجره و قصبه ریه را علامت او آنست که
صاحب این علت در رشتی و الم در گلو و حلق فهم نکند و یقین معلوم
نمایند علاج غرغره بآبی که در دوا انیسون و بادیان و بیخ سوس از هریک مثقالی
جوشانیده باشند و هفت مثقال انجیر و اندک عاقرقرحا مخلوط نموده غرغره
سازند و زنجبیل پرورده خائیدن آواز را صاف میسازد و ...

ماد الاصول

ماء الاصول و سعوق از کثیره و لعاب تخم ابی و زوفا و بیخ سوسن کبود کوفته
با عسل ده مثقال بدو قاشق آب حل کرده ادویه را بدو وامیخته غرغره سازد
و مویز منقی و پسته و نبات بنقل سازد و غذا نخود آب و قلیه خشک دیگر
بحوحة الصوت از یبس و خشکی حنجره می باشد علامت او خشونت و درد
و اکثر اوقات از غبار و دود می شود علاج شیره سپوس با تخم مرو با کتان جو
با روغن بادام و لعاب اسبغول و مسکه و نبات با قند
و شوربای مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم بخت دیگر از قسم آواز که از جهت
فریاد و یا تعب و حرکت قوی می باشد و حادث می شود خشونت و
ورم در حنجره و قصبه شش علاج حمام و آسایش و زرده تخم مرغ نیم بخت
شوربای مرغ و بار اسفاناخ و حریره سپوس و ارارد جواری فایده
گفته اند باب دهم در امراضیکه از قصبه ریه و نفس ریه و سینه می باشد
و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر هفت فصل
فصل اول در سرفه ~~اندک~~ که از جهة آفت قصبه ریه و این چند نوع است
نوع اول که از جهة نزله که بدو می آید علامت و علاج او در مقالی که از نزلات
الی السینه و قصبه ریه می آید مذکور خواهد شد دیگر سرفه اندک از گرمی قصبه ریه می شود
مذکور خواهد شد که بسبب تب عارض شده علامت او حرارت و اندوه
دل تسکین یافتن از هوای سرد و آب خنک علاج فصد قیفال و شربت
از عناب بیست عدد و سپستان سی عدد و بنفشه دو مثقال قند سی مثقال

ب زند چهار روز ملیّن باید و کثیرا و صمغ عربی و مغز کدو و بادام حب نموده در دهان گیرند
و لعاب تخم آبی یا شربت خشخاش یا شربت بنفشه و غذا اوگرا در آب
مرغ اسفاناخ و اجتناب از غذاهای ترش و از فریاد و کثرت کلام و از غبار
و دود و چیزها نماید نوع دویم سعال که از جهت سردی یابس شود و اکثر حدوث
این سرفه در زمستان بود و علامت او ساکن شدن بدخول حمام و آب
گرم خوردن و چیزهای گرم میل نمودن علاج شربت برهمی حب زند الخرد بخورد
بیخ سوسن سه مثقال سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده سی عدد انجیر
و عناب سی مثقال شیرین ساخته شبها در اخبار نماید و حریره سبوس گندم بعسل یا بقند شیرین
ساخته با روغن بادام فایده دارد و کثیرا و صمغ الو و تخم کتان لعق داده
از هر یک دو مثقال نرم کوفته با هشت مثقال قند حب ساخته در دهان
گیرند و غذا گوشت کبوتر یا نخود آب یا گوشت کبک که در وی داراچینی بود
و پسته و انجیر خشک یا طعام عسلی یا مغز پسته و شراب شیرین فایده دارد
و از کثرت آب سرد و چیزهای سرد پرهیز دارد نوع سیوم سرفه که از سبب سردی
و رطوبت در قصبه ریه و حنجره شود علامت او بسیاری آب دهان و گرفتگی در آواز
و احساس خشونت علاج غرغره هائی که در وی انیسون و بادیان و عسل جوشانیده
باشند نماید و حریره سبوس و حریره جواری با عسل و روغن بادام و غرغره با
که در وی بیخ سوسن کبود و عسل جوشانیده باشند و زنجبیل پرورده خوردن
و عسل و سیاه دانه و اگر دیر یابد شود ماء الاصول و حب صنوبر کبار بالسنه

با قرنفل

با قند یا عسل و غذا نخود آب و مطجنات و گوشت کبوتر و کبک بدارو های
گرم **فصل دویم** در سعال سرفه و کیفیت که دفع نماید طبیعه اذی و الم از آن را به و داخیه منفصل بدون
و این چند نوع است **نوع اول** سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش شود سبب او آنکه
ساکن دارد در موضع گرم یا چیزهای گرم خورده و بوی گرده علامت او شورش و اندوه
در سینه و شش و تشنگی دایم و میل بهوای سرد و از در راحت یافتن و سرخی روی
و خشکی بخورد و زبان بود سرفه از گرمی و هوای گرم **علاج** فصد اکحل یا باسلیق یا قیفال اگر خون شود و مانع
نباشد از فصد و آب کشک جو با نبات و شربت بنفشه بر بموجب بنفشه دو
مثقال عناب بیست عدد سپستان چهل عدد پرسیاوشان مثقال تخم ادرم در
یک کاسه آب بجوشانند و چهل مثقال قند بقوام آورده به پنج او قیه یک
قاشق شربت هفت قاشق آب حل ساخته اختیار نمایند و نقوع
خشخاش بر موجب خشخاش سفید و سیاه هفت مثقال هیچ عوض چهار
مثقال کتیره سه مثقال صمغ عربی دو مثقال و نیم خشخاش را کوفته با پنج کوس
مهریک پیاله آب بجوشانند نقوع نماید صاف نموده کتیره و صمغ عربی نرم
یا زده مثقال نبات امیخته اندک جوشی دهند و دایم
فایده دارد در رب السوس و بنفشه خشک از هر یک سه مثقال
مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال حب تربکین چهار مثقال نرم ساخته
بلعاب تخم یا و اسبغول قرص سازند هر یک درمی شربت بنفشه یا آب
کشک جو یا انگور یا ی السوس حل کرده اختیار نماید دیگر در سعال گرم با ماده و بی ماده

تجربه نموده شیر خشت تنها که در زیر زبان گرفته اید در شام و روز مثقال
تا هفت مثقال هم سرفه تسکین یافته و مزاج را نرم ساخته و تسکین حرارت
و تشنگی نموده دیگر این حب در دهان گیرند رب السوس چهار مثقال کتیرا
و کتیره و مغز بادام مقشر و صمغ بنفشه از هر یک دو مثقال نبات هفت مثقال
نرم کوفته بلعاب حب الآس بسازند چهار کلان مقدار باقلی و در دهان
نگاه دارند و اگر یبوست غالب بود حقنه نمایند با آب جو که در و عناب و سپستان
جوشانیده باشند و دو مثقال روغن بادام اضافه نموده و لعوق لعابات
فایده دارد صفت آن لعاب اسبغول و آبی از هر یک دو درم فانیذ و تخم و
کتیره و صمغ عربی و مغز بادام مقشر از هر یک سه مثقال قند و بانیذ از هر یک
پانزده مثقال تخم خشخاش کوفته پنج مثقال همه را لعوق سازند و اندک اندک
در دهان گذارند و سینه را بدین موم روغن موم سفید با روغن گل یا
روغن بادام حل کرده و خوردن انار شیرین فایده دارد و آب [illegible]
با روغن بادام و اسفاناخ و اندک نمک و کدو و نبات و لحوم [illegible]
که در دماغش مغز و کدو و اسفاناخ بود و کشک جو با روغن بادام و
با نخود مزعفر و قلیه کدو اختیار نمایند و حریره بیوسیس با قند و روغن بادام
و اگر حرارت نبود زرده تخم مرغ نیم برشت و شیر و شکر میل نمایند نوع دوم
سعال که از برودت سینه پیدا شود سبب او آنست که در هوای سرد
ساکن گشته و چیزهای سرد میل نموده و استفراغ مفرط نموده علامت او

احکلی

بیدا
احساس سردی سینه و اذی یافتن از هوای سرد و راحت یافتن از هوای
گرم و حمام و قلت عطش علاج کلقند عسلی با رب الجبیر و زبیب و اصل سوس
جوشانیده لعوق گرم از بادیان و تخم کتان و مجبن نقف داده و حلبه و
حب صنوبر و مغز پسته و مغز بادام و صمغ الود کتیره و فانید و بدل آب عسل آب
کرده خورند یا عسل با تخم کتان نقف داده با اندک فلفل امیخته لعوق از جهة
ضیق نفس که از برودت بود حب صنوبر ده درم مغز بادام تلخ مقشر دوازده
درم رب سوس پنج درم عسل بقدر حاجت و خوردن انجیر خشک و جوز
و بادام گفته اند قطع سعال گرم مینماید و عسل را با آب انار جوشانیده یا
لفانید و غذا قلیه از گوشت و طیور فربه و نخود آب که از گوشت مرغ بود و آش
و اوگرا عدس و حریره سبوس گندم که در و قند و روغن بادام بود و گوشت
محمد بسته گوسفند را قلیه گرم سازند بمغز پسته و اندک فلفل و آب بادیان ترنقد
جوشانیده فایده دارد و قیروطی یعنی موم روغن در سینه مالند و تا طف
از عسل که در و مغز پسته بود و اجتناب از آب سرد و هوای سرد و چیزهای
سرد نمایند نوع سیوم سعال که از یبوست و خشکی شش بود و علامت آن آنست
که در وقت حرکت زیاده و در حالت گرسنگی و تشنگی و از حمام و چیزها
که رطوبت دارد فایده یابد و ضیق نفس و سرعت نبض علاج اگر تب بود
آب کشک جو و درآمدن ابزن و شربت بنفشه و لعاب اسپغول و
آب خیار و جلاب و قندنبات و مقعد بروغن بادام یا کف را چرب سازند

و در سینه موم روغن مالند و در آب او لعاب تخم ای نگاه دارند و این
حب در دهان گیرند رب سوس دو مثقال تخم کدو و مغز خیار و تخم خرفه و صمغ
عربی و کثیرا از هر یک مثقالی بلعاب اسپغول بسازند و حمام فایده دارد
و حریره سبوس و مغز بادام و شیر بز که جو داده باشند و گوشت مرغ فربه و ماهی
گوسفند و پالوده که از قند پخته باشند با روغن بادام و خشخاش نوع چهارم
سرفه که از رطوبت بسیار سینه حادث شود چنانچه عارض میشود مشایخ و پیران و دیگر کسانی که
رطوبت غالب بود بمزاج ایشان علامت او کثرت چیزی آمدن
سرفه خاصه بعقب خواب و خرخر سینه و جهیدن بلغم بحلق علاج تنقیه
بدن از بلغم بقی و اسهال بعد از نضج اگر امتلا بود از بلغم و شربت زوفا
بر همو حب انجیر ده عدد حلبه پنج مثقال پنج سوس چهار مثقال پرسیاوشان
دو مثقال پوست بیخ کرفس و بادیان و تخم کرفس از هر یک مثقالی زوفا
سه مثقال بجوشانند و شکر چهار یک قند بقوام آورده هفت از آن اختیار
نمایند دیگر این دوا مناسبت فلفل زراوند مدحرج مغز بادام دارچینی
مرباز محلس از هر یک دو مثقال نرم کوفته با چهل مثقال عسل آمیخته شربتی
مثقال یا دو مثقالی بود و این حب در دهان گیرند رب سوس سه مثقال کندر با
مثقال بادام تلخ دو درم حلتیت درم بعسل بسازند و اگر سرفه در خواب
منع نماید چنانچه در شب نمی آرام گیرد این حب در دهان گیرد ضعف آن
مرتبه کند را از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم کوفته بر حبی بمقدار ماش

بسازند

بسازند و غذا کباب با قلیه نخود آب و حمام گرم بعرق و ریاضت نفس
از طعام کم بتخصیص از برشت و البان و غنا فایده دارد و از شوربای چرب
و از فواکه اجتناب نمایند **نوع پنجم** سعال که از خلط غلیظ که بسته شده در رئه
بسبب او نزله سرد و بسبب نزله و خلیه الیست که از بخارات غلیظ بدان
یا از معده بسوی سر رفته و بسته آمده یا آنکه از جهت آفتاب یا از جهت
شانه گرمی درد مانع شود بجهة ضعف و مانع بسته ریختنه موجب سرفه گردد
علامت او آنست که بتعقیب زکام بود و بدشواری خلطی لزج غلیظ
بیرون آید و گرانی در سینه و بسته شدن بلغم در د احساس سردی
سینه و اگر رقیق بود دلالت میکند بر ابتدای نضج و اگر معتدل بود دلالت
نضج دارد و اگر بلغم دهان غلیظ و کبود و زرد و یا زجاجی و یا سیاه و اغبر
باشد دلالت بر عفونت دارد نه بر نضج **علاج** مطبوخ زوفا گیرند بموجب
زوفا سه مثقال انجیر پانزده عدد زبیب پنجاه عدد پرسیاوشان سه
مثقال بیخ سوس چهار مثقال پوست بادیان سه مثقال بیخ سوس کبود
دو مثقال جوشانیده مثقال قند بقوام آرد با مثقال ترنجبین
و هر بار یک قاشق با هفت قاشق آب حل نموده اختیار نمایند و اگر
در سینه حرارت بود بیخ سوس و سپستان یک کف جو کشک کرده بجوشانند
و آب آنرا صاف نموده میل نمایند و اگر بار تسکین نمایند و مقدار
یکدرم روغن بادام اضافه نمایند حرارت سینه را تسکین میدهد و بجود

صفت نیماوفیه و کشک جو و اندک بادیان بجوشانند و آب ازا سبل نمایند
صفت حبی که گشنیز آرد از خلط غلیظ و خرخره و ضیق النفس را فایده دارد بادیان انیسون
سوسن از هر یک دو مثقال فلفل تخم کتان چهار مثقال قند بانبات برابر
مجموع نرم کوفته بلعاب تخم الی سازند صفت حبی دیگر علکت البطم
مرا اجزا برابر افیون ثلث جز نرم نموده حب سازند یک و یا دو حب
در دهان بگیرند علیل را راحت دهد و منع سرفه شدید نماید و استعمال
نکند در سرفه سبب بود و کسی بسیار زمی امده باشد افیون
و تخم کاهو و بزر البنج جهت انکه ماده را خشک میسازد و ماده خام
می نماید مگر بسبب ضرورت و بحذر فایده دارد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند
جوان و در آب آن خشک گندم با اوگرا و قلیه زیب و ادویه گرم از
دارچینی و فلفل فایده دارد و گوشت طیور بریه فایده دارد و هندی آب
شربت بنفشه و ماء العسل میل نمایند نوع ششم سرفه که از گرمی و یبوست
صفرا در نفس شود علامت او عظم نبض و نفس و حرارت و تشنگی
و سرفه انچه اید تلخ و زرد بود علاج تلطیف حرارت شربت نارنج
و لعاب اسبغول و قند و شربت بنفشه و حمیرات و اب کشک جو دهند و فات
سرد ارات الی و کثیره و صمغ عربی و لعاب خبرو و لعاب اسبغول و نبات
و طلاهای سرد از صندل و عرق بنشک بید و موم روغن از روغن کدو و
یا دام در سر مالیدن و غذا انچه در سعال از حرارت مذکور شده نوع هفتم

سرفه که از

سرفه که از ماده سودا علامت آنکه آنچه آید بسرفه سیاه و مکدر
بد رنگ باشد سایر علامات سودا و اسهال سودا
و غذا انگور و آب یا گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان سرفه که از ماده
تیز که از سر بحلق و قصبه ریه می آید علامت
نزله بسر برود کام گرم حرارت و شورش و اندوه و دغدغه

خون غلبه بود و مانع نباشد فصد نمایند و حقنه فایده دارد و شراب نگیرند
و خواب بر قفا بر روند و این مطبوخ اختیار نمایند عناب بیست عدد
سپستان سی عدد مویز دانه بیرون چهل عدد بنفشه دو مثقال بیخ
سوس سه مثقال انجیر ده عدد بجوشانند و قند سفید مثقال یا دو چهار
یک برگیین بقوام آورده یک قاشق شربت هفت قاشق آب با مطبوخ
زوفا بر موجب عناب بیست عدد سپستان چهل عدد انجیر یازده عدد
بیخ سوس سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد زوفا دو مثقال و کتیره
و تخم الی از هر یک مثقالی بجوشانند و قند بقوام آورند و بعد از شربت بدورات

All Allmee all ellie

یا سه ساعت شیر یا با روغن با دام با بید با قند اختیار نمایند و اگر در آب
کشک جو عناب و سپستان و باقلی بجوشانند فایده مند است و اگر طبیعت قبض
بود این شربت بیاشامند صفت آن عناب سی عدد بنفشه دو مثقال سپستان
سی عدد برگ گاوزبان سه مثقال بیخ سوس دو مثقال در یک کاسه
آب بجوشانند صاف نموده منقی فلوس هفت مثقال و ترنجبین سه
مثقال حل نموده صافی ساخته اختیار نمایند نوعی که درین زحمت فایده دارد
منقی تخم خیار دو مثقال و بادام سه مثقال تخم خیر دو مثقال صمغ عربی و کتیره
حالیه نرم کوفته حل نموده قند یا نبات بقدر حاجت آمیخته لعوق نمایند
لعوق جهت صبیان صمغ عربی کتیره بیخ سوس از هر یک مثقالی نبات
یا قند سه مثقال نرم کوفته بشیر عورت یا بلعاب تخم الی اختیار نمایند و
بجهت گرمی و خشونت سینه این ادویه لبا زنند کتیره صمغ عربی حب الی
از هر یک مثقالی خشخاش یک مثقال و نیم بیخ سوس دو مثقال قند یا
نبات ده مثقال نرم کوفته حب سازند یا قرص لعابات اختیار نمایند و
آنچه نزله را دفع نماید خوردن خشخاش است که بنبات خورند و دایم گلاب
به بینی رسانند استنشاق نمایند و حلوا بروغن با دام و نان طفر و فالوده فایده
دارد و سر را تراشیده بگل ارمنی یا گل مختوم

نفس آنست که صاحب او نفس نتواند بفراغت زد مگر وقتیکه سر خود را بلند
گیرد و میل به پس نماید تا مجاری نفس منفتح گردد و این چنین نوع
است **نوع اول** آنکه بلغم غلیظ که قصبه ریه را پر نموده و ممتلی ساخته علامت
او نفس شدیدی در بی منافع و خرخره در سینه و بلغم از گلو آمدن و تنگی نفس
خاصه در محل حرکت و اگر سرفه و بلغم بر آید متخبر میشود با ستسقاء **علاج** استعمال
ادویه ملطف منضج که بسیار گرم مباشد جهة آنکه اگر دارو دی که بسیار گرم بود
میل نماید ماده بتحلیل خشک شده بسیار زود رقیق تحلیل یافته غلیظ باقی میماند پس
مناسب آنست که ادویه معتدل الحرارت استعمال نمایند و سزاوار
آنست که بمفرد علاج نمایند و اگر بمفرد میسر نشود رجوع بمرکب نمایند و الحبه
ملطف و منضج و محلل است شربت زوفا با این طبیخ الحلبه و نعنع و تخم
و سپستان و برگ گاوزبان بجوشانند و تقید اختیار نمایند و اسهال بلغم بر بد
دعا ر لیقون و افتیمون و شحم حنظل و ایارج فیقرا و تخم ترب و بیخ سوسن
و تخم انیسون شربت سکنجبین ده مثقال نمایند و طریق القبض در امراض سینه
فایده گفته اند خصوصا اگر آب ترب بدو آمیخته باشند و حب غاریقون
اسهال نماید صفت آن غاریقون سه درم ارب سوس درم بر بد
بیخ درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل انزروت از هر یک درم نیم درم
کوفته مقدار دو درم تا سه درم حب نموده اختیار نمایند و حقنه جاد و حب
گرم در دهان گیرند فایده دارد و شش روباه فایده دارد و وقتیکه خشک باشد
نوع دوم

مقدار دو درم با آبی که در او مویز جوشیده باشند بعد از دو کوفت
تیهو و مرغهای و مرغ درد و باه و خرگوش شکم دهم کوفته تحته میل نمایند و
از ماهی مرغ بس نافع است و در غذا از حمو د حو بیجان و دراز خنی را لکاه فایده
دارد و غذا که بلغم حاصل شود شیر ماهی و فواکه وغیره ملاحظه نمایند **نوع دویم**
ربو که از امتلای سینه و شش که از حاره که از دل حاصل شود علامت او
عظیم نبض و نفس و سرعت و تواتر و خفقان و شدت عطش **علاج**
فصد باسلیق و تسکین حرارت دل شربت سیب و صندل و شربت
فواکه با شربت بنفشه و با شیره خرفه با آب کدو و جلاب که از عناب
و سپستان و پرسیاوشان و برگ گاوزبان و تخم خیار و تخم الی تعیز
ساخته باشند آمیخته میل نمایند و از مفرح که سرد بود شربت صندل اختیار
نمایند و استفراغ بما جبین با ایارج که از صبر معمول بود فایده میدهد و
اطراف را تمالید و در آب گرم گذارند و نقل بهوای سرد معتدل نمایند
و از اب خنک جو پاسبان و غذا از شوربای مرغ که در آن ماش مقشر و اوگرا و
اسفاناخ و کشنیز تر بود و قلیه کدو و ماست نشت **نوع سیوم** ربو که از باد
غلیظ که در مجاری نفس جهة هوا مستنشق شود و سبب او غذای نفخ دار
بود علامت او عدم تنفس در سینه و سرفه بغیر بلغم و زیادتی علت بخوردن
چیزهای بادناک **علاج** تحلیل باد و تنقیه شده برفق با آب بادیان و شربت
بزوری با شربت بنفشه آمیخته و ایارج بصر الفع دارد و در سینه موم روغن از

روغن بنفشه در روغن بابونه مالند و معجون فاده بحتوه و نوشدارو فایده
دارد و یک مثقال اخیار زمانید و جاورشیر و سکنجبین از هر کدام یکی با عسل در می میل نمایند
نوع چهارم ربو که از یبس ریه و خشکی آلات نفس شود علامت او عدم
نفث و عطش و باریکی صوت و نزار بدن علاج شربت بنفشه و شیر و شکر
و آب انار شیرین و آب شکر که در بهای آن ماش مقشر و اوگرا
اسفاناج و کدو با روغن بادام و حریره نشاسته با روغن بادام و لعاب اسبغول و
لعاب تخم الی و اسبغول و آب کدو و آب هندوانه و بنفشه بر کوفته
مجموع بر سینه طلا سازند و موم روغن از روغن بنفشه و موم و کلنجر و سازند
و در سینه مالند و ادرار آن که از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر ساخته باشند دارند
و غذا ماش مقشر و اوگرا و اسفاناج و گوشت مرغ اگر تب نبود نوع پنجم
ربو که از برودت که از جهت هوای سرد یا بسبب آب سرد خوردن بسیار سرد
غالب شده ربو و بیشتر این احوال عارض میشود و سرا ابتدا اندک بود
و در آخر محکم میشود علامت او حرارت در سینه و عدم التهاب علاج
طبیخ حلبه جهت آن حلبه پنج مثقال بنفشه دو مثقال بادیان زبیب چهل عدد
بجوشانند صاف نموده بقند شیرین ساخته هر روز چهل مثقال اختیار نمایند
و سینه را از روغنهای گرم مالند مثل بابونه و قسط و غیره و غذا گوشت کبوتر و
و زرده تخم بخت دیگر ربو که بسبب حرارت غالب شود در بس علاج او
شربت نیلوفری دهند دیگر ربو از جهت بحران در امراض حاده میشود علاج همان مرض نمایند

دیگر

دیگر بسبب ورم طحال پیدا شود شربت از سیح کبیر و سرکه عسل و بعرق گاوزبان
دیگر ربو از جهة انصباب ماده در فضای سینه پیدا شود علاج استسقا مانند است
نوع ششم از انواع سوء تنفس نام میکند از بد تقلص حجاب یعنی بر کشیدن حجاب
که در سینه و در قرقره که اضلاع میگویند پیدا شود و در ترجمه کتاب معالجات خود او فرموده
و هیچ کس از اطبا ذکر این مرض نکرده و حالت این مرض آنست که صاحب او قادر نیست
بر آنکه راه تواند رفت و کتفها بر داشته و چنانکه پنداری فرمیکند عطسی می آید و نفس او
باریک و چشم بیرون رفته و تب لازم و در غایت تندی و در عقل او خللی بجهة
آنکه در غشا رسیده و این حرارت موجب فنای رطوبت و تقلص و
انجذاب شده علاج شربت بزوری فا عرق گاوزبان و عرق بید مشک و گلاب
و عرق گاوزبان و تخم ریحان و قند شربت خشخاش و انار شیرین و غذا گوشت
مرغ و در شوربای آن او گر اندرو اسفاناج و روغن بادام و در تمامی جیزها مالیدن
هر گاه تسکین یابد و حریره کشکش و قند دیگر ربو از جهة امتلای معده مناسب علاج هفتم
معده نماید بحسب ایارج فصل چهارم در ذات الریه یعنی ورم شش که ریه گویند پیدا شود و این
چهار نوع است نوع اول ذات الریه که از صفرا پیدا شود و علامت او تب دایمی و
تنگی نفس و گرانی در سینه و درد عضو و در میان هر دو کتف و حلقه در جگر گرفتن
و سرفه کف و مواد آنکه بر قفا خواب رود و بر زبان رطوبت سرخ غلیظ دور اجرام
سیاه با سرخ و سر و کف ناک گاهی سفید باریک بین و نفس عظیم موحی الیف و تشنگی و
میل بهوا که خواهد بیرون رود از حرارت بحسب مقدار ورم علاج فصد باد سلیق جانب

و چنانکه ورم در نواحی ریه بود علامت او آنست که معلوم شود علیل را الم
در زیر قوه یعنی حس کردن تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر و اگر احساس کند الم در زیر سینه
نماید مسهل از بنفشه ده درم سنا مکی پنج مثقال عناب بیست عدد سپستان
سی عدد انگور منقا ده مثقال گل سرخ پرسیاوشان ده درم بجوشانند و ترنجبین
پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال در آب آن حل نموده میل نمایند
و حقنه لین فایده دارد و از اشربه معتدله مثل آب هندوانه و آب سیب و ملاحظه نمایند
و کذا آش کشک جو حریره گندم روغن بادام و شربت بنفشه و نیلوفر و اگر
حرارت قوی بود آب هندوانه و خیار و آب کدوی مشوی و سکنجبین و فتیله
بسیار بزنس نمود و اصلاح وسعه هرگاه حرارت ثابت گردد موم روغن
که از روغن بادام یا روغن نیلوفر و موم سفید ساخته باشند در سینه و پهلوها مالند
مغز ساق قلم گاو و پیه ران و چربی مرغ اضافه نمایند و لعاب حطمی و بنفشه دارد
جمله داروها باقلی و اکلیل و بابونه هر یک از اینها اضافه میتوان نمود و در آخر مرغ و
نخود آب میل نماید نوع دوم ورم که از بلغم بود علامت او ضیق
نفس و کثرت حرارت کمتر بود و بسیاری آب دهان و رنگ
روی سفید و تب نرم و سرفه لین و آنچه بسرفه آید سفید بود علاج در ابتدای
تدبیر ورم گرم که چون چند روز بگذرد و تب ساکن گردد علاج سرفه بلغمی بالصاح
قی و اسهال و ماء العسل و غذا آب باقلی و کشک جو و
کشک گندم و شیره سبوس با عسل و روغن بادام و اگر طبع قبض بود
نرم کنی

مغز فلوس بهشت مثقال در آبی که در وی بنفشه دو مثقال و مویز دانه بیرون
کرده پنجاه عدد جوشانیده باشند حل نموده احتقان نمایند و اگر طبع نرم شربت
حب الآس و رب آبی و آب انار ترش نوع سیوم ذات
الریه که از جهت ورم صلب بود علامت او ضیق نفس و اشتغال خشک
ملیف و احساس مریض بضیق نفس اندک بر مرور ایام و ادراک
گفته اند علاج آب عسل رقیق و در دهان روغن بادام اندک اندک
و شیر تازه و حریره از آرد نخود با آرد گندم و چربی مرغ و دوم روغن بلعاب
حلبه و لعاب تخم کتان مالیدن نوع چهارم ذات الریه که از جهت صفرا بود علامت
او ضیق نفس و التهاب و حرارت در غایت شدت تشنگی علاج ا
ستفراغ به هندی و آلو بخاری و گلاب و شیرخشت و آب انار و گلاب
و شیرخشت فایده دارد و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و گلقند و آب
کاسنی که در وی مغز فلوس و شیرخشت یا ترنگبین حل کرده باشند و فصد
نمایند اگر امتلاء خون بود و سینه را بروغن بادام یا روغن نیلوفر و موم کافور ضماد نمایند
فصل پنجم در نفث الدم یعنی خون بسرفه بر آمدن و این چند نوع است نوع اول
در آنکه خون از دهان آید علامت او آنست که با آب دهن برآید و در دهان
و آب تازه بود علاج مضمضه بگلاب و سماق و رب غوره و رب ریواج
و رب انار نمایند و بر جراحت کندر چون سیاووشان پاشند و در دهان
گلاب که گلنار و نشاسته بلوط جوشانیده باشند نوع دوم در بیرون آمدن

خون از لهات حنک علامت او آنست که تنحنح بیرون آید و علامت
غلبه خون از حمرت وجهه معلوم گردد علاج فصد قیفال و حجامت بر سر
سر و میانه دوش نه و غرغره با آب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق
با گل ارمنی و صندل و گلاب و سرکه بر سر گذارند و گاهی بسبب رطوبت باشد
علامت او کرب و اندوه و خون سرخ لطیف علاج او علاج دیگر از
قصبه ریه است چرا که از جرب با سرفه نبود و قی با و غرغره مباشد علامت
او آنست که بسرفه یا تنحنح اندک بیرون آید و چون کف ناک بود علاج فصد
قیفال و غرغره بر آنچه مذکور شد و امساک قرص نقف الدم صمغ عربی دو درم
کثیرا یک مثقال گل ارمنی دو مثقال بلعاب تخم ابی قرص سازند و در دهان گیرند و
غذا از زرده تخم مرغ یا مرغ در شوربای آب سماق و اگر حرارت بود آب کشک جو و
کدو با آب لسان الحمل و آب خرفه با لعاب اسبغول و شربت خشخاش و
طباشیر و گل ارمنی و فیلیه کدو و قلیه اسفاناج و تعلیل غذا و منع از باد و کثرت
کلام نوع سوم از مری و معده علامت او درد در میان کتفین و برآمدن خون بقی
و اتفتم چون خلم بسیار خطرناک نیست علاج اگر بسیار آید و چند گاه بر دارد فصد
اکحل و قرص کهربا و قرص گلنار با آب لسان الحمل که در و سماق بود و ضعف بود قرص
گلنار گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و خون سیاوشان و کندر اجزا برابر نیم درم
قرص سازند یک مثقالی یکی را اگر قوی بود دو نیم مثقال اگر ضعیف بود با آب
ابی یا آب سیب میل نماید و آب بی ترش و گل ارمنی با کندر خوردن نفع دارد

در نوع

و بر معده ضماد بلوط و جوز بویا و گلنار و صمغ عربی با آب آبی طلا سازند و از چیزهای سرد دور
بلا حظ و خفته جهت آنکه ماده بجانب مخالف میل نماید و محجمه بر ساق نهند و در انتها مدد و این نوع از
درجمیع اقسام این مرض نفع دارد و غذا او کرامات شن مقشر با کرنج و سماق و برگ ریباس با جوجه کوکنار غذا ساخته
یا همچنان ساده که بر وی صمغ عربی و کهربا پاشیده و در غذا نیز مطبوخ سازند نوع چهارم آنکه
چون که از جگر بود علامت او آنکه نفعی آید و بیشتر در اسهال کبدی بیند و در این علامت
است علاج فصد فایده کلی دارد در اول و خوردن قرص ریوند فایده دارد صفت
این ریوند چینی دو مثقال لک مغسول مثقال تخم کرفس نیم درم صمغ عربی دو مثقال گل
ارمنی دو درم انیسون درم همه نرم کوفته در آب [illegible] ان یا آب [illegible] قرص سازند شربت یک
مثقال و نیم مثقال شربت الجبار یا شربت زرشک یا آب انار ترش اختیار نماید و طلاها
که تقویت جگر بود از صندل و زرشک و آب جو [illegible] کاسنی ساخته بنهند و باقی
علاج در امراض کبد خواهد شد ان شاء الله تعالی نوع پنجم برآمدن خون که از نفس بود بعلت
شق شدن عروق بجهت ضربه و سقط و فریاد شدید یا بسبب کثرت اخلاط و چیزهای
تیز خوردن سرهای رگ گشوده گردد یا بجهت [illegible] که غالب گردد علامت او آن است
که بقیه خون سرخ ناصع بکف برآید و بی درد آید و اگر بسبب جراحت عروق بود آن رگ
اندک برآید علاج فصد باسلیق و قرص نفث الدم صفت آن کنند چون [illegible] نشاسته
از هر یک سه درم کهربا پنج درم [illegible] گل ارمنی از هر یک ده درم حب رمان دو درم گلنار
سه درم و نیم افیون و دار چینی از هر یک دو درم نرم کوفته قرص سازند هر یک دو مثقال
اگر تبی بود [illegible] و اگر ضعف بود مثقالی با شیره خرفه و اگر [illegible] بود یکی در صباح و یکی در شام

به شربت الحماض و خرفه مناسب است و بستن بازو و ران‌ها و مالیدن اطراف
فایده دارد و اسهال خلط غالب بحقنه و مسهل نمایند و این طلا که از ند اقاقیا و کندر و
مازو و گلنار و مر و صمغ عربی و گل ارمنی و افیون از هر یک برابر بگیرند و قرص‌ها زنند و
بوقت حاجت بر سینه طلا نمایند مع نفث الدم نمایند اما علاجه و در زرده تخم مرغ و
عدس در شیره نشاسته که در رب عناب و آبی چون بیره باشند و سرکه
بسیار چون بیره تجربه نمایند و چون تا چون بیره فایده دارد و آس که از اراق و
خاورس متغیر چون را زیاده سبب رد و درو ع کاو در وقتی گفته اند صمغ عربی فایده دارد
و آس که از ارزن و خاورس متغیر که در رب الحیة باشند اختیار نمایند و ماهی سفید که
در آب بند بود فایده دارد و اگر تب بود گوشت نخورند و از میوهای آبی و سیب و
عناب تر و حب الآس میل نمایند و این علت را سل گویند اگر چه گفته‌اند علاج پذیر است
اما انچه این بنده در معرض تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی ممکن است نوع ششم بر آمدن
خون که از سینه بود علامت او است که سرفه شدید بر آید و چون اندکی بدو با الم
سینه بوده باشد علاج نفث الدم که از نفس بود نمایند و از عرض نفث الدم و طلا بر سینه
نمایند فصل سیم در سل یعنی جراحتی که در شش بود و این درد دو نوعیست نوع اول قرحه به
که با تب بوده حدوث او بعقب ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم باز
کام و از اول بسیار با سرفه شود که دیر خانی شده علامت این جراحت تب دائمی
مثل تب دق بجمیع علامات جهت نزدیکی دل و زیاده شدن در محل خوردن
غذا و خلط بدبوی و چون در آب گذارد بته آب رود و با این خلط خوردن سرفه بر آید
دلرحارزه

و سرخی رخساره و لاغری بدن و برگشتن پلکها و بالیدن موی اگر ضعف قوی غالب
گردد و در شکم قراقر و سرما در دندانها و پهلو مثل برزنانید و استداد عطش و میل طعام بسیار
و اختلاف بطن از جهت سقوط قوت و برآمدن استخوان گلو و وقتیکه در اخر سل حرارت زیاده شد
دلیل انست که چهار روز مهلت زیاده نمیدهد و اگر در اخر حرارت زیاده از مقدار اید و
دلیل قرب موت بود و اگر در اخر این مرض ورم شود نیک شدن او ممکن نیست
سیلیق
علاج انست که پیش از انکه ورم نماید رگ باسلیق بزنند و بحسب دفعه چون ابتدا کند
بزدارند تا چون از نواحی نفس جدی نماید و اطراف را بمالند و بستن فایده دارد
و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و جهت پاک ساختن نفس انبید و افایده دارد مربد
ابیض مثقال حب معمول با آب باران ورم رب السوس درم بکنیز بت بود کوفته حب ساخته
میل نمایند و اگر ضعف بود این مطبوخ دهند صفت ان خارشتر که از چوب سبز و اورده
با نشف بنجدرم بنفشه خشک سه مثقال مغز بردانه پنبه دانه ده هفتاد عدد عناب سی عدد
سپستان شصت عدد در یک کاسه آب بجوشانند و در بالا ابست مثقال ترنجبین
حل کرده اختیار نمایند و اگر ترا له بسیار شود شربت خشخاش مثل ان مرفع نمایند و غذا
کشک جو در روبانچه و حب الاس و اگر بچه باشند و اگر قوت قوی بود و ترا اراده باقیه
دارد نخود و سوس گندم با روغن بادام و عسل اختیار نمایند و اگر تب تند بود در آب
کشک جو عناب و حب نحم الی و سپستان بجوشانند و اختیار نمایند و جهت
نوازل خشخاش نیم کوفته و اگر سرفه قوی بود تخم کاهو کوفته و اگر ضعف غلبه کند گوشت
مرغ و کوشت بالخه فایده دارد و اگر طبع نرم بود شربت حب الاس و شربت

و بحکم آب ابی و غدا اسوتین جو که در و کریح و مالس معشر و اگر تب ظاهر بود دفع حرارت بیز
از شیر بست اول شیر بخورت و شیر زرد سر خار بنان بخوردن شیر بود بالعمل
و اگر غدا از باده احتیاج شود گوشت طیور و گوشت کوسفند جوان و حمام معتدل فایده
دارد و شراب امیخته بعرق گاوزبان و بید مشک اندکی افیون فایده گفته اند
و آب باران میل نمایند و از جماع و تعب و چیزهای گرم محلاحظه نمایند صفت قرصیکه
در بیمرض فایده دارد مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم خرده و بیخ سوسن از هر یک
۴ درم کثیره و نشاسته از هر یک دو درم گل سرخ چهار درم طباشیر و سرطان
سوخته از هر یک دو درم قرص سازند یکی مثقالی و یکی ثقیل نمایند و اگر علت علیحق
از نش و سینه بی حرارت ظاهر گردد علاج شربت زوفا و طلا العطف بر سینه و
تبخیر بکی و صعتر و پودنه و کندر فرنیج برابر بگیرند کوفته حل بوده بوزنند در آتش
نبی دارند لوعدوم در سل که بعد تب بود علامت او بلغم غلیظ برج سینه بسم
ماهی یا سرخه خشک علاج شربت زوفا و این مطبوخ فایده دارد
انجیر بعت عدد زوفا پنج مثقال عناب سپستان از هر یک شصتی عدد بیخ سوس
سه مثقال مویز دانه بیرون کرده بجوشانند و نصف حل مثقال با ترنجبین قوام
آورده بعت روز میل نمایند و حریره که از آرد گندم یا از آرد حلبه و نشاسته از حلبه
بکرد وارد و نشاسته سه حریره پخته با عسل یا قند و روغن بادام شیرین میل نمایند
لعوق اب ریز حلبه دو مثقال تخم کتان پنج مثقال مغز پسته دانه سه مثقال
بیخ سوسن سه مثقال صمغ عربی و کثیره از هر یک دو مثقال با بی که در و نفشه

دو مثقال

دو مثقال جوشانیده باشند یا لب مثقال قند یا نبات بجوشانند و بر زبان
اندکی در دهان کیرند که موسات غلیظ را بفعل آرد و از بیرون ادویه محققه طلاء سازند چون دو
مثقال جو و سرد سه مثقال سنبل روس دو درم در روغن مورد یا روغن گل سرشته
بر سینه گذارند و آب کرنب بعلل محروق سازند و میلها نهند **فصل هفتم** در ذات
الجنب یعنی درد پهلو و این ورمی بود در غشاء مستبطن یعنی پرده اندرون مر اضلاع
با حجاب حاجز علامت او تب لازم از جهت نزدیکی دل و درد و دو با لموس
در زیر دندانه پهلو از جهت ملامست این غشاء و تنگی نفس از جهت فرو رفتن ورم بمجاری
نفس را و سرفه و نبض منشاری و این چند نوع است **نوع اول** ذات الجنب که
از خون بود علامت او سرخی روی و عظم نبض و ضیق نفس و سرخی آنچه برآید از مجاری
ورم **علاج** فصد باسلیق و سزاوار آنست که در روز اول فصد نمایند یا روز دوم پیش از
قرار گرفتن ماده و بعد از فصد تلیین طبیعت بمطبوخ بنفشه و برگ گاو زبان از هر یک
سه مثقال بیخ سوسن و تخم خیار از هر یک دو مثقال عناب و آلوی بخارای
از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد فلوس چهار سیر و ده درم شیر خشت
هر ده مثقال ادویه را بجوشانند و در آب آن شیر خشت و مغز فلوس
حل نموده احسار نماید و این مطبوخ فایده دارد انجیر ده عدد و عناب و سپستان
بیست عدد بیخ سوسن سه مثقال بجوشانند و با سکنجبین شکر سفید ده درم اختیار
نماید با اندکی روغن بادام و سزاوار است که غذا در این حالت ملینات نماید یا
تنک بود و اگر سرفه خشک بود دو درم چهار درم شربت سکنجبین باید پرسیاوشان

و بیخ سوسن از هر یک دو درم در مطبوخ اضافه نمایند و حقنه لین نمایند و بعد از
حکیم در حصول آورده هر گاه طبع نرم بود ذات الجنب و ذات الریه و رم ضعیف گیاه
ملتهب نشود و در ابتدای شرب شربت بنفشه و شربت نیلوفر و آب کشک جو بنوشد
از فصد و اسهال سزاوار است که میل نمایند جهت آنکه از معده و روده ها میگردد و
نفخ و بخارها بر سینه و نواحی آن میشود و بعد از استفراغ فایده دارد و بعد از
چهارم روز اول شربت بنفشه و نیلوفر ممزوج با آب جو دو اسپ مطلقا
بخورد و آنچه تسکین عطش میشود آب هندوانه با شیره تخم خرفه و آب خیار و شربت
سکنجبین و چیزی که در میل نمایند با مرور بیست سود جهت آنکه مخدر بالغ نضج میشود
که چیزی برای از بلغم و سزاوار است که چیزی دهند که باسانی بلغم را بر آید و
موجب نضج گردد مثل سکنجبین با عسل و شربت زوفا و این مطبوخ فایده دارد
عناب شش عدد و انجیر ده عدد و سپستان دو مثقال تخم خیار و دو مثقال تخم
کتان کرده بیخ مثقال نجوشانند چنانچه مذکور شده و بقدر بیست مثقال با ترنجبین
لب زنند و بخیر و خیار نمایند و اگر آنچه بیرون آید غلیظ و بر جمیت بیرون آید و
هم بیخ سوسن کبود دو مثقال و تخم حلبه بیخ مثقال در این مطبوخ اضافه نمایند و این لعوق
نیز نافع است لوبیا و کتیره و مغز بادام مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک برابر بگیرند
کوفته بیخته و با عسل کف گرفته لب زنند و روغن بادام اضافه نمایند بیست مثقال تا
دو مثقال شربت زوفا با شربت بنفشه با همچنان میل نمایند و اگر باقلی با شیره مغز
بادام و عسل فایده دارد و موم روغن از روغن بادام و موم لب زنند بعد از آن چیزی

را ولغ

مرغ و مغز قلم گاو زبان و لعاب تخم ابی و لعاب تخم کتان در اجزا اضافه سازند
و اگر حرارت کمتر بود بدل روغن بادام روغن سوسن یا روغن نرجس سازند و اگر
حرارت قوی بود بدل تخم کتان ورق نیلوفر و گل سفید و صندل سازند و اگر درد ازید
بود در مثانه اب گرم نموده و روغن گل اندکی گرم بر موضع الم گذارند و اگر سرفه باشد سپستان دهند
کثیرا و ترنگبین و سایر حبوب سعال و زردآلو کثیر ندهند و انار شیرین و عناب تر میل نمایند
و موز طالقی و بادام شیرین و اگر استطلاق شود شربت حب الآس و اگر در پهلو ورمی یا سرخی
ظاهر گردد و چون دست بر وی گذارند در گرد محجمه بر وی گذارند یا ضماد از انجیر و مویز بهم گرم
کرده گذارند تا جراحت نرم گشته شنک شود و علیل را در حمام در آورند بر وی
مالند و اب بر سر او کم ریزند و اطراف او با ... گرم مالند و در ابتدای بر
رفع آن شیر لقند و روغن بادام و بعد از آن گندم کشک کرده و چون کشک نموده با مرغ
بچه و ماش مقشر و او غذا او نیز خورانند با ماهی سفید که در آب فندق گرفته باشند
و سکنجبین با نان ... یا آن خوردن فایده دارد و باری دهنده است بر اصلح و برادن
جبری از بلغم از گلو و فرخ یا القاباح فرزده تخم مرغ بهم بجنب اگر حرارت قوی
بود جریری از آرد گندم و کره لب سازند و روغن بادام اختیار نمایند نوعی دیگر ذات الجنب
که از صفرا بود علامت او شدت خلیدن درد و صعوبت و سوزش و زردی ...
رابود و سرعت نبض و تشنگی و خشکی زبان و شدت تب در روز ...
برسور علت **علاج** فصد در ابتدای از دست که محاذی درد بود و ملین طبیعه علت حقنت
مسهل مطبوخ زوفا و حقنه گرم که از خطمی بنفشه خیاری و بابونه و اکلیل الملک از

هر یک دو مثقال و سنا مکی و لسان الحمل از هر یک سه مثقال و کشک جو تخم حلبه
خشک کوفته از هر یک پنج مثقال بید و کاسه آب بجوشانند تا بربع آید
در او در وقت پنج مثقال شیر خشت پانزده مثقال با ترنجبین بیست مثقال و مغز
فلوس هفت مثقال حل کرده روغن بادام دو مثقال با روغن کاهو دو
مثقال اضافه نموده چهار روز بست عمل نمایند و لیکن لعاب تخم ماش ای
تخم اسپغول در آب هندوانه نمایند و در پهلوها روغن بنفشه و آب حی العالم
بمالند و غذا ماش مقشر با کدو و اسفاناج بروغن بادام و اگر تحوالی غالب
اید شربت سکنجبین و بعد از انکه تسکین یافت حمام فایده دارد و غذا
مرغ در شوربای آن او کرا نخود هم کوفته و واجب است که از حرکت عنیف
و از چیزهای گرم و از دود و حمام او احتراز نمایند تا سبک شود چه اگر کسی
در این مرض مهلک است **نوع سوم** در ذات الجنب که از بلغم بود علامات
او درد گران و سعدی انچه از گلو اید و تب اندک باشد لیکن نیس و
التهاب واین اسلم انواع بود **علاج** حقنه حاد و شربت زوفا و این مطبوخ
عناب و سپستان از هر یک سی عدد انجیر و سیاه دو درم انجیر هفت
عدد زبیب دانه بیرون کرده سی عدد پنج انیسون دو مثقال قند سی
مثقال شربت ساخته چهار روز اختصار نمایند غذا احریره ارد جواری با از
ارد گندم و روغن بادام شیرین و عسل با نان اسفیدباج باشد و بعد از ان
شوربای مرغ که در وی گوشت چغندر و سبب و نخود هم کوفته و شیره

چهار دانه

حلبه و کشنیزه ارد باقلی سازند و در پهلو روغن بادام و موم بهم امیخته بمالند
و در حمام علیل را در آورند و بر موضع الم حلبه هفت مثقال و خاکستر کرنب سه
مثقال نرم ساخته و زفت سه مثقال بحربی مرغ گداخته با روغن گل یا روغن
بابونه ضمن بر موضع الم گذارند و بعد ازان غذا مرغ و تیهو و گوشت کبک بریان
یا مطجنه سازند نوع چهارم ذات الجنب که از سودا و در بر آمدن چیزی از
دهان و لون انچه اید مایل بسودا و کمودت بود و اشتداد تب و بیشتر کشنده
بود علاج فصد و حقنه نرم و اسهال و جلاب و شربت افتیمون و در ابزن
در آیند و بعضی از حکما گفته اند هر گاه درد در حجاب اسفل در فوق یعنی جگر ازان
بود واجب است که مسهل میل نمایند جهت انکه خلط مایل باحتراق است
و غذا انواع شوربای مرغ که در و نخود پخته باشند و حریره از سبوس گندم و روغن
بادام اختیار نمایند دیگر ذات الجنب بسبب ورم عضلات و غشائی که بر اضلاع
را واسطه است میشود و انیرا ذات الجنب مغالط گویند علامت او
خلیدن و نبض منشاری و ضیق نفس و ظاهر شدن ورم در خارج و الم
و فشنکه دست بر وی گذارند الم یابد و بسیار است که از بیرون سر میکشد و گاهی
احتیاج بشکافتن میشود و اگر رنگ ان سیاه گردد مهلک است انجا طلاهای
برنده از تخم کتان و بنفشه و بابونه و گل خیر و دانه خرمای هندی سازند و دیگر نوع
ذات الجنب ورمیست که حادث میگردد در پرده بر اضلاع جانب پشت علامت او انکه
علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت بر هیچ شکل از اشکال علاج

نماید اگر ماده ضعیف بود و اگر علل قوی و رگ باسلیق کشایند و این ضماد
که معروف بضماد سوخته است بنفشه خشک و بابونه و شبت و تخم کتان و تخم حلبه
دار و جو همه را نرم کوفته با آب بجوشانند و به روغن کنجد آمیخته بر موضع الم
گذارند شیر گرم و اگر خاکستر کرنب و چربی مرغ با چربی بز و مغز قلم گاو
نماید و ورد در آن شکن بیدهد و باقلی علاج ذات الجنب نماید دیگر ورم که در
پرده که در سینه بود قسم میشود اگر جانب درست مایل است ذات الصدر و اگر
جانب دیگر ذات العرض نام گذاشته اند علامت ذات الصدر آنست که علیل
درد بر درازی معلوم نماید تا بر معده و قفا در نباشد که نظر کند بر بینی و نتواند که سر
خود را بالا دارد و راحت از خواب پهلو یابد اما علامت ذات العرض آنست
که درد در میان هر دو کتف معلوم نماید و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب
چپ میل است نتواند نگاه کرد و اگر سرفه آید بعلق و اندوه بسیار بود علاج ذات الجنب نماید
و ضماد بر سینه و بر کتفها گذارند دیگر ورم عارض میشود میان جگر و معده و این را
برسام نام گذاشته اند علامت او کشیدن مراق یعنی زیر شکم مایل ببالا
و صلابت ورم او ظاهر نماید و دشواری نفس و سرفه با فراط و حیری بدانکه از علو
نماید و زوال عقل و بیدخوابی و آب رفتن چشم و سرخی آن و هر گاه این اعراض
جمع گردد اندک از و خلاصی یابند علاج باسلیق و اسهال و آب کشک جو
و علاج ذات الجنب دموی و حمیات گرم و برسام نماید دیگر ذات الجنب سبب
جراحات سینه میشود علامت او گرانی و تب و درد و ضیق نفس و سرفه علاج

الکفو

اگر استفراغ نمایند و لعوان نموده شود که چیزی برآید بسرفه زود دیر و اگر در ماند شود
و چیزی بسرفه بر نیاید و طبیعت بسوی شکم باشد نه باید که گاه که فضول را
بسوی جگر در روده می برد باسهال داد و را دفع نمایند تا سبب خلاصی شود بامر الله
تعالی **باب یازدهم** در امراض دل و اسباب و علامات آن و مشتمل
است بر چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج قلب که گاه سوء مزاج دل مستحکم
گردد و علاج آن مشکل است و این چند نوع است **نوع اول** در سوء مزاج گرم
غیر مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت فکر و هم بسیار توقف کردن در حمام
گرم و هوای گرم و خوردن شربتها و داروها گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق النفس
و اصدار ممالک هوا بدل علامت او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بی‌تابی
اندوه در سینه و سوزش و شدت عطش و ساکن شدن بهوا بیشتر از آب خوردن
بود و گاهی مبتنب بود و گاهی بغیر سبب **علاج** فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و
قوت بود و وقت مناسب دانند شربت لیمون و نارنج و شربت سیب و صندل
و شربت فواکه و ریباس و سیب و آبی و شربت انار و شیره خرفه و اگر طبیعت نرم
بود و اگر قبض و یبس غالب بود آب هندبای تبریدی و آلوی بخاری و شربت سکنجبین
بگلاب آمیخته و اگر حرارت قوی بود قرص کافور صفت آن طباشیر و مغز
تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گل سرخ و صندل سفید از هر یک مثقالی
و نیم کافور ربع مثقال نرم ساخته برب سیب قرصها سازند و هر روز یک مثقال
افشار نمایند با رب سیب و اگر فصد نتوانند نمود حجامت نمایند میان دو شانه

و مسهل صفرا دهند از آب تمرهندی و آلوی بخارایی و گلاب و شیرخشت و نبات
سپستان و امثال اینها اگر تب بود و اگر تب نبود مطبوخ هلیله زرد با سقمونیا
بشوی و ایارج فیقرا اگر ضعیف بود و مجال مسهل نداشته باشند حقنه نرم
و آب تمرهندی شربت بنفشه و نیلوفر و آب هندوانه فایده دارد و اگر
نباشند لبن اتن و شیر گاو و شیر بز و دوغ گاو که روغن آن گرفته باشند
و درو طباشیر باشند سفوفی که دل را قوت دهد و حرارت آن کم سازد گشنیز
خشک دو درم طباشیر و گل سرخ از هر یک دو درم کافور بمقدار سر جو نرم کوفته
با آب سیب میل نمایند یا شربت لیمون یا بدوغ گاو و اگر حرارت اندک بود
این سفوف فایده دارد گل سرخ طباشیر از هر یک دو مثقال گشنیز خشک مثقال
صندل و مروارید ناسفته و کهربا از هر یک نیم مثقال کافور ربع مثقال کوفته بعرق بیدمشک
و گاوزبان و شربت صندل نیم مثقال اختیار نمایند و در موضع خوش هوا که
در و برگ بید آب پاشیده باشند منزل سازند و بر سینه صندل و گلاب سوده
و آب آبی و کافور اندکی دارو حل گذارند و موم روغن از روغن گل و روغن
بادام و موم که با آب خیار و آب خرفه و گلاب و عرق بیدمشک آلوده
نموده کنند و آب انار منجوش و لعاب اسپغول با گل ارمنی و طباشیر در وقت
خواب میل نمایند و اگر حرارت قوی شود و بیم آن شود که ورم پیدا خواهد شد
محتاج شود بحبی سکی افیون یکجو لفاح ربع درم کافور و جو مشک و زعفران از
هر یک دو جو نرم نموده برب سیب یا رب صندل اختیار نمایند و اگر تب بود غذا

کلدکی

زبان‌گاو ماش مقشر و کدو با آب انار و غوره و لیمون مرق ساخته در آب آن او کرا
و نخود و اسفناج و کدو و اگر معده ضعیف بود قاقله و کبابه با پوست اترج در
آش کرده از گوشت بزغاله و مرغ و کبک و بره ساخته باشند استخبه نمایند و انار
و سیب میل نمایند و نان با گلاب و زیت صندل و فواکه فایده دارد و اگر مریض
ضعیف بود بفرمایند تا در آب شیر گرم در آید بعد از آن مسکه با روغن بادام مالند
و احبابه از بیدار خوابی و غصه و تعب و جماع و غم و هم و جمیع آنچه موجب حرارت شد
گردد ملاحظه نمایند نوع دوم در سوء مزاج عارض گردد در دل علامات اولین بعض
ولطوداو و ضعف تنفس و بیدلی و سردی ملمس بدن تا دقت عطش و کاهی
علامت دق شیخوخی علاج شربت بلیه که در و مشک و قرنفل و کبابه و هلیله و
قاقله جوشانیده باشند و سینه بروغن ناردین و روغن بابونه و گل چرب
سازند و دوا المسک حلو و کوارش مصطکی و مفرح یاقوتی که بابل بگرمی بود
با این معجون نقع کهربا از هر یک سه مثقال بید و هیل از هر یک مثقال قرنفل
دو درم همه را کوفته بشربت فواکه با عسل سازند شربتی مثقالی و ماء العسل
بر همو جب سازند عسل دو جزو گلاب یک جزو بشراب مقدار گلاب و عسل استخبه
نمایند و با آتش نرم و این ادویه قرنفل و سنبل و عود از هر یک مثقالی و زعفران
نیم مثقال نرم کوفته در رشته کتان بسته در دهان وی گذارند و در روزی که
میل نمایند بیست مثقال تا سی مثقال بشاید و این ضماد بر سینه گذارند سنبل و
قسط و ابهل و سعد و دارچینی و قرنفل بشراب و آب سیب و آب آبی نرم نموده

گذارند و موم روغن بر سینه گذارند و غذا نخود آب بگوشت کبک و مرغ و کبوتر
و عصافیر که درو دارچینی و زیره و زعفران باشد و حلوا عسلی بر عصر و زرده
تخم مرغ و قلیه خشک با ادویه گرم و از اطعمه سرد و آب ملاحظه نمایند نوع سیوم سوء
مزاج که از یبوست در دل شود و علامتش لاغری بدن و بیخوابی و صلابت نبض
و سرفه خشک علاج اگر تب بود آب کشک جو با روغن بادام که در و قند بگدازند
لعاب اسپغول و عرق گاوزبان و قند و تخم ریحان شربت نمایند و قلیه کدو و
اسفاناج میل نمایند و سینه را بموم روغن که در و لعاب آبی بود بمالند و اگر تب نبود
شیره فایده کلی دارد و حریرا از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند و در
ابزن در آیند و علاج تب دق نمایند نوع چهارم سوء مزاج رطب که عارض شود
در دل علامتش لین نبض و اختلاف او و سرعت انفعالات با سرعت
زوال آن علاج تقلیل غذا و شربت سکنجبین عسلی و شربت انار ربود بنه اگر در
دهان آب بسیار جمع شود و استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب صبر و حمام فایده
دارد و کهربا سوخته بشربت سیب اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت بریان
سازند فصل دویم در اورام که عارض میشود در دل و پردهای او ورم دموی
و ورم صفرائی در نفس دل آن قاتل است در حال جهت آنکه دل از سرعت
خود احتمال این ورم ندارد و ورم سرد و صلب را خوشتر است که در حجاب
دل واقع شود و بکلی ورم مجال بدهد اما ورمیکه در غلاف و غلاف او شود جلی
مهلت بدهد همچنانچه جالینوس گفته اما علامات صفرائی و دموی التهاب

موی را ابتدای اختلاف عجیب در نبض بود و اندوه در بدن خصوصا در نواحی سینه
و خفقان و ثقل و تمدد در نواحی صدر و غشی متواتر و سقوط قوت و موت
فجاءة **علاج** ورم حار هر چند خطیر است و فیکه خفقان عظیم و التهاب شدید
ظاهر گردد رگ باسلیق گشایند و سینه به برف یا یخ و کافور و صندل و آب گشنیز
سرد سازند و جرعه جرعه آب و یخ دهند و رگ پای گشودن فایده دارد
دیگر اگر سده در دل شود علامت او اختلاف نبض و ضعف قوة و تمدد
علاج فصد از دست چپ دیگر تفرق اتصال بمنزله جراحت است خصوصا
در جانب چپ که در ساعت هلاک میسازد و اگر جراحت در تجویفات بود
در یک روز یا دو روز میسازد **فصل سیوم** در خفقان یعنی طپیدن دل و اسباب
و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر چند نوع **نوع اول** خفقان
که از سوء مزاج گرم بی ماده در دل شود علاج آنست که مسکن او سرد سازند عرق
بید و گلاب و صندل در پیراهن پوشانند و بر سینه صندل که با گلاب و عرق
بیدمشک سوده باشند مالند و دوغ گاو بدین صنعت ساخته دهند گل ارمنی
مثقال گشنیز خشک درم طباشیر یکی با از هر یک نیم درم کافور چهار جو اجزا را
نرم کوفته به روز بدوغ که روغن از او گرفته باشند آمیخته اختیار نمایند و شربت
سیب و صندل فایده دارد و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک بمقدار
یک درم ربوند با آب سرد و خیار زه نفع دارد و تحلیح از صندل و گلاب و آب گشنیز
و آب سیب در پیش بینی دارند و این قرص جهت خفقان که از حرارت باشد

فایده دارد بسد و کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاوزبان و گل ارمنی و صندل
سفید از هر یک یک مثقال قند هفت مثقال همه را کوفته قرصها سازند شربتی یک
مثقال با آب سرد میل نمایند و شربت لیمون بگلاب آمیخته با چوب صندل اورا
بر طرف سازند اضمادها نمایند و اگر قوت ضعیف بود و سبب آن
سرد و غیره از زبان دارد و غذا آن شربت کبابه و قرنفل و قاقله نرم نموده
نمایند دیگر خفقان از سردی تنها میشود و از رطوبت میشود **علاج** که از خفقان که
از بلغم بود دیگر خفقان از پوست سادج می ماده میشود بخبرهای سرد و تر
علاج نمایند **نوع دویم** در خفقان که از امتلای خون بود علامت او حرارت و
التهاب و ثقل در نواحی سینه و دل و عظم نبض و سرعت وی و نفع از حجامت **علاج**
فصد باسلیق و حجامت و جالینوس حکیم گفته که شخصی را خفقان هر سال زحمت
میداد علاج بفصد نمود سه سال پیاپی از و خفقان زایل شد و در سال چهارم
پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد دیگر معاودت نکرد و شربت سیب و صندل
و شربت لیمون و نارنج و آب انار بن و آب تمرهندی و آلوی بخاری و
شربت بنفشه و شربت نیلوفر بلعاب تخم ایلی **نوع سیوم** در خفقان که از ماده
صفرا شود و این کم واقع میشود علامت او اندوه و بیخوابی و تشنگی **علاج** فصد
نمایند و اندک خون بردارند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و شربت بنفشه و
لیمون و آب تمرهندی و آب انار بن و غذا مزغ حبق بسماق و آب غوره و
زرک و آب لیمون نارنج **نوع چهارم** خفقان که از بلغم شود و بیشتر از رطوبت

مایه

ماتیه که در غشاء دل بسته شده میشود علامت او ضیق نفس و گرانی و سرفه و لین
نبض و حالتی شبیه بغشی بحبس در محل حرکت و احساس نماید صاحب او که گویا دل
او در مثانه است علاج اسهال بحب ایارج و حب صبر مانند این حب غاریقون نیم
مثقال تربد در مثقال ربع درم مشک و زعفران از هر یک د و عود هندی ربع
درم نمک هندی بقدر آنکه این مکتوبات حب نموده میل نمایند اگر باسانی قی تواند
کرد قی فرمایند تخم ترب و تخم شبت و بیخ سوس نحو را سانند و در آب آن هفت مثقال شربت
سکنجبین حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از آن بقی مشغول شوند و دوای المسک
و نوش دارو و تریاق کبیر با شربت سیب فایده دارد و این دوا بسازند پوست
اترج و مصطکی و کبابه و عود و دارچینی و قرنفل و سنبل و جوز بوا و قاقله و سیل از هر یک
مثقالی مشک و انکی همه را نرم کوفته قرص سازند هر روز بمقدار یک مثقال با شربت
فواکه و غیره میل نمایند و در سینه غالیه و صندل و چیزهای خوشبوی مالند و مشک
و عنبر و عود و بوی نمایند و پیراهنی که بگلاب و مشک و صندل آغشته باشند بپوشند و غذا
نخود آب سطنجات و کباب مرغ و گوشت عصافیر و کبوتر و ماء اللحم بقرنفل و دارچینی
میل نمایند و اباز ربر سل زیره و بادیان رومی و کرد با در طعام اندازند نوع پنجم خفقان
که از خلط سوداوی در رگهای دل شود علامت او طپیدن دل هر زمان و غم و ترس
و فکر فاسد و صلابت نبض و حالتی قریب بمالیخولیا علاج اگر خون سودائی غالب بود
فصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود مسهل سودا بر همین حب دهند افتیمون غاریقون اسطوخودوس
هلیله کابلی از هر یک مثقال ایارج دو مثقال عود هندی نیم مثقال نرم کوفته حب سازند

شربتی دو درم بود اگر خفقان تولد شود از صفرا بود اسهال بدین حب دوا نمایند تربد و افتیمون و سناء مکی و شاهتره از هر یک جزء هلیله زرد جزو نیم صبر زرد و حجر لاجورد مغسول گل سرخ مصطکی ثلث کوفته با آب سیب حب سازند شربتی دو مثقال بود و اگر خفقان از فضل سودای سوخته شود اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و حب غاریقون و اسهال با ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا فایده دارد و اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین افتیمونی و شربت سیب و صندل جهت خفقان که از ضعف دل بود ماء عرق بید مشک و گاوزبان فایده دارد و زرنباد و برگ گاوزبان و درونج عقربی از هر یک مثقالی نرم کوفته ممثلث با شربت فواکه در باقی به نوبت هر بار یک مثقال در ابتدا و وسط و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب شیرین داشته باشد فایده دارد و غذا گوشت مرغ و طیهو و اسفاناج اطعمه و علاج مالیخولیا مناسب است نوع ششم در خفقان که از درد کار حس دل از اذی ریح و بخار سوداوی گردد در نفس دل یا در عروق از کیفیت بارده یا حاره و بیشتر این حال کسانی را شود که تاثیر انفعالات نفسانی از غصب یا غم یا فرح و غیره واقع گردد در رحضاره این آن علاج تقویت دل با دویه قلبیه از مفرح یاقوتی و غیره نیم مثقال لسان الثور کوفته با شربت فواکه یا لیمون میل نمایند و چند دانه قرنفل نرم نموده با رب مثقال شیر تازه بر نهار اختیار نمایند و صندل و عنبر بوی نمایند و چیزهای خوشبو که مثله عود و غالیه باشد دود نمایند و خفقان که از بخارات گرم و سرد بود علاج آن نمایند نوع هفتم در خفقان که از اسباب

قوی شود

خون بفصد دفع شده باشد بسبب تدبیر مخالف که در خوردن و آشامیدن
موجب کمی خون گشته علاج اکثر اسباب خون محمود اغذیه مثل ماء اللحم و زرده
تخم مرغ ها و اندکی مثلث که بعرق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب امیخته باشد
دیگر خفقان بجهة اخلاط بد که بمعده بود بشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال ایست گذشت
که خفقان بسبب بهوع یعنی صفرا از بسیار که قی نموده در عقب مرض بشود علاج شربت
انار بود منه و کشک جو که در و قند باشد بمقدار ده درم و اگر قند نخواهد بدل ان آب
انار که با دانه آن کوفته باشند فیض بسازند و حرق کتان بصندل و کافور امیخته بر سینه کذارند
دیگر خفقان بمشارکت ریه میباشد علامت ان است که صاحب او را
عارض شده ربو و بسیاری رطوبت در سینه علاج ربو با تقویت دل نوع سیم در خفقان
بمشارکت روده بشود جهت آنکه در روده کرمها و حیات حصول شده علامت او
لعاب دهان و دفع درد در سر معده علاج قتل کرمها و حیات و اخراج با دویه او
تقویه بدانچه مذکور شده دیگر خفقان بسبب درد قولنج که با فراط بود بشود لیکن
درد تقویت دل دیگر خفقان بسبب لسوع و سموم میباشد علاج ازاله سبب و انچه در
علاج بر کیرند مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت
جمیع بدن بشود چنانچه در حمیات و بحرانها از جهة بدل رسد علاج سبب تاثیر
فصل چهارم در غشی معطل شدن قوت حس و حرکت بواسطه ضعف دل و
سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در بیماریهای نوبت و از گزیدن جرار
زهرناک و از خوردن زهرها و از رسیدن بخارات بدبو انچه در اختناق رحم با لوی ضعف بدن

و از جهت غم و حزن و از لذت مفرط مثل لذت جماع و از جهت وجع معده که وجع الفؤاد
گویند علامت این غشی سردی اطراف و ضعف و جنبش نبض و زردی لون دل القراط
حکیم گفته که هر کس را غشی بسیار شود و سببی ظاهر نباشد بفجاه خواهد رفت علاج در وقت نوبت
آب سرد بر رو پاشند و بوی خوش از صندل و گلاب و عنبر و مشک و غیره در بینی
دارند و طعام لطیف که در او زعفران باشد و دوا المسک و مفرح یاقوتی و شربت فواکه
سیب و مالیدن اطراف و حرکت دادن و در وقعه نوبت سبب امرا
معلوم باید و بعلاج آن مشغول شوید و بدانکه غشی صعب و علاج آن گفته اند
و علامت غشی صعب است که چشمها نتواند گشود و اگر رنگ روی صاحب
این غشی کبود گردد و سر و گردن مثل سنگ باید و نتواند برخیزد لکه هر آن علامت
بد است و دیگر غشی بسبب اذی القلب یعنی گوشت دل بشود و بسبب بهار
امراض حاده و بی پاید شده علامت آن بیشتر است که لعاب از دهان و احساس
آنکه دل شوریده میشود و پس غشی شود و غشی آید که علاج استفراغ خلط شود و تقویت
آنکه دل رحور رون برباد دیگر تغیر و قلب این علتی است که می باید ایشان را
که گویا دل او مقعر میگردد و بسبب غشی میگردد و حادث میگردد کسی را که اسهال صفرائی
دور دراز بوده و رطوبت بسیار رفع شده دیگر خذف دل این مرضی است که
١ احساس میکند آن که گویا دل او از سینه بقذف بیرون می آید و از اعراض دلایل
او آنکه هرگاه مندفع گردد دل رنگ علیل تغیر میکند بحسب خلط موذی علاج فصد باسلیق
و تنقیه بدن و اصلاح غذا دیگر احتواء رطوبت بر دل این علت تر وضطا ظاهر گردد و صاحب

احوال

او خیال کند که دل او در آب است و احساس میکند سردی رطوبت بر دل و
این علامت بمشارکت ضم معده بود علاج ریاضت و استفراغ و طلا کردن بر سینه که از
از سنبل و کلمرخ و زعفران با آب با درنجبویه و شفت فایده کلی دارد و دیگر خفقان
دل این علتی است که صاحب او خیال می برد که دل او کشیده میشود بزیر و سبب این
خلطی است که در معالیق جگر حاصل شده و در دل حس کشیدن و اندک الم
بیابد مثل کسی که غشی کرده باشد و مداومت این مرض تنقیه بدن و استفراغ
خلط و غذا لطیف و مداومت بگلاب و عرق بید مشک و شربت صندل
باب دوازدهم در امراضیکه عارض میشود در مری و مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در سوء مزاج مری و این چند نوع است نوع اول که از گرمی مری بود
علامت او عطش و اندوه و نفع بخوردن آب سرد علاج شیره خرفه و شربت
خشخاش و لعاب اسبغول و طعام بخم الی جرعه جرعه مثل نامیه جهة انکه مری بمرور ادویه
نفع می یابد در میانه کتفها صندل بگلاب سوده و آب حی العالم و آب کاهو
و آب کشنیز گذارند و سوم روغن در سینه گذارند و غذا انگور بای مرغ و سماق
اب غوره سازند نوع دویم در سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامت او
عدم تشنگی و کثرت آب دهان و لعاب و بسیاری رطوبت علاج تنقیه معده
از رطوبت و خوردن گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و هلیله پرورده و اطریفل
و خائیدن مصطکی و قرنفل و گوشت عصافیر و کباب بریان با لکامه و زیره
و کرد یا و غیره نوع سیوم سوء مزاج با در و مری علامت او قلت عطش و نفع

خوردن آب گرم علاج آب عسل و مثلث دابی که در وی مصطکی و انیسون
جوشانیده باشند و غذا نخوداب بدار چینی و گوشت کبوتر نوع چهارم سوء مزاج
که از یبوست در مری شود علامت او خشکی دهان و یبوست ثقل علاج شربت بنفشه
و نیلوفر بلعاب تخم الی و اسپغول و خوردن شیر تازه و قند و شوربای چوزه مرغ
و زرده تخم مرغ نیم برشت و موم روغن در میانه شانه و سینه مالیدن و چربی
مرغ و بط و مسکه و حریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشند میل نمایند فصل دوم
در اورام مری و این دو نوع است نوع اول ورم که از گرمی بود و علامت او
درد شدید در میانه کتفها و اندوه و تب و تشنگی و بدشواری چیزی فرو بردن
و هر گاه سر گذشت تسکین باید علاج فصد اکحل و شیره خرفه و رب شاهتوت اکحل
که در وی آب گشنیز حل کرده باشند و در میانه کتفها صندل و گلاب و اگر ورم
در تحلیل باید منو فلوس حل نموده با آب اندکی روغن بنفشه بدر انجبینه
میل نمایند و در میان شانه و میانه کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی که در وی
اندکی روغن باشند بگذارند و اگر درد به شیر و روغن بادام جرعه جرعه فایده دارد
و حریره از آرد گندم و نشاسته و روغن بادام و قند سازند و از اشیاء گرم احتراز
نمایند نوع دوم ورم سرد که در مری بود علامت او عدم حرارت و عطش و ثقل
و بدشواری چیزی فرو بردن علاج آب عسل و شربت بنفشه و [illegible] بمیان
کتفها روغن زیت و زنبق و بابونه و نخوداب که در وی زنب و شبت بود [illegible]
در گردیا فصل سوم در تفرق اتصال که حادث میشود بمری و این دو نوع است

نوع اول

نوع اول که از امتلای عروق بود علامت او قی خون بر آمدن بعد از کثرت طعام
و شراب و استحمام **دیگر** سبب جراحت که حاصل گردد درو علامت بعدم جراحت حادث
و درد در موضع جراحت یا اکل از خلط تیز شود علامت او گزیدن شدید در موضع
تفرق **علاج** صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی نرم کوفته برو پاشند و آب بخورند
و غذا از زرده بیضه نیم برشت و علاج نفث الدم نماید **نوع دیم** تفرق اتصال که از ضربه یا سقطه
شود **علاج** نفث الدم باید کرد **فصل چهارم** در امراضی که عارض میشود در مری و آن
انضغاط یعنی بهم فشرده شدن مری خناق در علل خوانیق علامت او اشکال
چیزی بگلو فرو بردن **علاج** او علاج خوانیق **دیگر** عسر البلع سبب او سستی سوء مزاج گرم
علامت او آنکه چیزی بد بگلو رود و نتواند فرو برد و اگر فرو برد در بر ریگذارد
و اگر از حرارت بود آب سرد و اگر از برودت بود نفع ندارد و اگر از رطوبت
بود کثرت آب دهان **علاج** تبدیل مزاج بحب ایارج و غرغره بالکامه و عسل
و فلفل و در میانه کتف موم روغن و طلا گذارند **دیگر** جراحت مری سبب او
جوشش و اورام و اخلاط گرم در معده وغیره بود علامت او درد در وقتیکه
چیزی فرو برد از لقمه و مثل آن **علاج** از کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام لعوقی
سازند و هر زمان در دهان نگاه داشته باشند مرهم ابیض که از زرده تخم مرغ و مرهم
رصاص ساخته اند نهند **باب سیزدهم** در امراض معده و مشتمل بر یک فصل است
فصل اول در سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات و علاجات
آن و این **نوع اول** سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات که هیچ یک

از اخلاط سبب آن بوده باشند علامت آن جشاء دخانی و حرارت
و اندوه و خشکی دهان و فاسد شدن غذاء لطیف در معده علاج شربت لیمون
و نارنج و شیره خرفه و آب غوره و آب انارین و اگر حرارت قوی بود قرص
کافور بسایند که با آب سرد حل کرده باشند و بدهند صفت قرص کافور طباشیر
صندل ابیض مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال گلسرخ چهار مثقال
کافور ربع مثقال زرشک و گل ارمنی از هر یک پنج مثقال کوفته با آب الی قرص
سازند هر یک مقدار مثقالی یکی بدهند با دوغ گاو و یکی روز دیگر با آب غوره و یکی
دیگر با آب لیمون و با آب ریباج روز دیگر میل نمایند و بدین ترتیب اگر معده
و تب و تشنگی را ساکن میسازد و معده را بصندل و گلسرخ و آب کشنیز و کاهو
و آب سرکه و اگر ضرورت شود اندک کافور در آشه کرده و آب غوره علاج سازند
و غذا مرغ که در شوربای آن قدری آب غوره و لیمون و آب انار کرده باشند
و گوشت بزغاله و بره در شوربای آن اوراق کشنیز و سیب و امرود و آلو و خیار
فایده دارد نوع دیگر سوء مزاج بارد بی ماده علامت او ضعف هضم و دیر گذشتن
طعام از معده و لاغری بدن و تصحح و قراقر و نفخ بخورند چون چیزهای گرم علاج گلقند
که در و بادیان رومی و تخم کرفس بود و سکنجبین عسلی و قرص ورد صفت آن
مصطکی و قرنفل از هر یک مثقال و نیم نرم کوفته قرص سازند مقدار درمی
و یکی را بدهند با شربت خواه اختیار نمایند و جوارش عود و عنبر فایده دارد و اگر
در سرما و هوای خشک بسیار کشند تریاق کبیر وزن درم میل نمایند و دواء المسک

ماعبه

نامیه و اطریفل و غذا شوربای مرغ و نخود آب و گوشت کبک و عصافیر و این
غذا معده را قوت میدهد گوشت مرغ فربه یا گوشت گوسفند جوان در آب
آن نخود نیم کوفته و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و سعده
سنبل و قرفه و عود و قرنفل و صبر و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران
درم نرم کوفته بشراب یا آب الی طلا سازند و در معده روغن مصطکی و
سوسن مالند **نوع سیوم** در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا بود علامت او تلخی
دهان و بیرون آمدن صفرا بقی و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام
و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او **علاج** قی بشربت سکنجبین و
آب گرم و بعد از قی شربت لیمون و آب انارین و آب غوره و شربت
سیب و اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون یا تمر هندی و آلوی
بخاری و اگر ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آنست که دل بهم بر آمدن
دایم باشد ایارج فیقرا دهند چنانکه جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند
که معده را از اخلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی
دو مثقال و گل سرخ سه مثقال بیک کاسه آب بجوشانند و آب آن بگیرند برین
ساخته یا به نیم مثقال صبر در وحل نموده دهند اگر از جهت حرارت جگر صفرا
بمعده آمده علامت او آنکه غثیان ساکن نشود ساعتی پس از آن عود
کند **علاج** فصد و اسهال بماء الجبن یا بسفوف مسهل یا بحب صبر که در و محموده موئی
باشد یا با آب انارین معصور و تقویت معده بیه و گل قند کرده با آب لیمون ساخته

باشند نمایند و غذا امراق حمق و آب غوره و آب لیمون و تقویت معده سکنجبین جلاب
وگلقند که درو مصطکی دارد و سماق و طباشیر و ریوند جهت قوت جگر اندازند
احتیاط نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج که از ماده بلغم شود علامت عطشیان(؟)
و دیر طعام هضم شود و آب رفتن از دهان و کثرت خواب **علاج** شربت
ماء الاصول و سکنجبین عسلی و اسهال ما یارج فیقرا و حب تربد صفت آن
تربد سفید نیم مثقال محموده دانگی غاریقون نیم درم زنجبیل دانگی حب بلسان
و عود بلسان و دارچینی و زعفران و سنبل و قرنفل از هر یک نیم دانگ با آب
کرفس حب نموده اختیار نمایند و ترید ابیض ده درم و زنجبیل نیم درم قند
پانزده درم شربتی سه درم بود و معده را هلیله مربی و اقراص ورد در [illegible]
بود بلکه قند که از بادیان رومی و مصطکی ساخته باشند قوت دهند
و اصلاح معده معجون کمونی و جوارش عود و عنبر و معجون سفرجلی [illegible] اسهال
بود نمایند و خاییدن مصطکی فایده دارد و این سفوف نفع دارد گل سرخ
دو درم فلفل درم زیره و تخم شبث از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی
نیم درم تا درمی و غذا عصافیر بریان کرده و گوشت مرغ و کبوتر و [illegible]
قوت معده فایده دارد **نوع پنجم** در سوء مزاج که از ماده سودا بود علامت او
بسیاری میل بطعام با وجود ضعف هضم و کثرت نفخ و شورش معده و ترشی
در دهان و بیرون آمدن سودا احیانا نار و غلظ سبزی **تنقیه** تنقیه معده از
سودا الفی با آب شبت و ترب شربت سکنجبین و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون

علاج

دانگی غاریقون

حب غاریقون یا حب افتیمون و مداومت حمام و غذا نخود آب و گوشت مرغ
با آب سماق و آب انار و اگر انخود نکوفته سازند **فصل دویم** در اورام معده و این
چند نوع است **نوع اول** در ورم دموی که نام او در فلغمونیا و بعضی گویند علامات
او تب و حرارت و اندوه درد معده و ظهور ورم و سرخی زبان و خشونت و شدت
عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف با درد قوی در معده **علاج** فصد و آب
انارین و اگر طبیعت قبض بود آلو بخارا دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقال تمر هندی
ده مثقال حل کرده دو درم بخورانند و در آب آن مغز فلوس هفت مثقال
شیرخشت دوازده مثقال حل کرده دو درم ملین نمایند و قرص طباشیر با آب غوره
و اگر ورم و درد تسکین یابد مزعفر و کدو و غذا سازند و جلاب و آب انارین و آب
آلو ملین نمایند و بر معده بنفشه و عنب الثعلب و آرد جو با لسان الحمل گذارند و ضماد
از اکلیل الملک و بابونه و گل سرخ و سنبل و صندل نرم کوفته بر معده نیم گرم نهند و
اگر تشنگی غالب بود آب هندوانه و اگر قبض بود حقنه نمایند و آب آلو و آب انار
اگر طبع نرم بود شربت لیمون و یک درم مصطکی و یک درم عود و افتیمون دو درم کوفته
با گلقند یا گلاب چهار روز اختیار نمایند و ورم معده را فایده دارد **نوع دویم** در ورم
صفراوی علامات او تب تیز و اندوه و تشنگی و کرب و درد **علاج**
فصد و اندک خون بردارند و اسهال صفرا بجهار شربت حقنه و گلقند و گلاب خورند
و عرق کاسنی و گلاب و عرق بیدمشک و عرق بادیان و عرق گاوزبان
فایده دارد **نوع سوم** در ورم بلغمی که در معده بود علامات او تب نرم و کثرت آب دهان

[illegible]

وسقوط شهوت و لعج در بعد صلابت **علاج** آنست که در اول عرق بادیان و گلاب تا آکر شفا

و روغن بادام دو درم یا یک ساله از عرق ها میل نمایند و تریاق فاروق و تریاق

اربعه فایده دارد و بگلاب و ماء الاصول اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطکی

در معده مالند ضماد جهت رفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک هفت درم

بیخ خطمی و حلبه و بابونه و شبت و تخم کتان از هریک پنج درم بنفشه عنبر لادن مرار

هریک شش درم صبر چهار درم زعفران سه درم مقل و کثیره و کندر و افسنتین از

هریک دو درم پیه مرغ و مخ قلم گاو از هریک یازده مثقال موم هفت مثقال صمغها

و زعفران بگلاب حل نمایند و چربی مرغ و مخ قلم گاو و موم بروغن گاو و موم

بروغن سوسن یا روغن گل اسنجیده و باقی ادویه را نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده

بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بروغن سنبل و ناردین چرب سازند

و اگر تحلیل باید اسهال رفیق بحب صبر که در و سقمونیا منتوی باشند اختیار نمایند و غذا

اگر تب نباشد شوربای مرغ که در و چقندر و کرنب و بدل آب نخود آب میل نمایند

نوع چهارم در ورم صلب سوداوی علامتش او صلابتست و فکرهای فاسد و خشکی در

جسم **علاج** شربت از ماء الاصول بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هریک ده مثقالی

بجوشانند و بقند شیرین ساخته چند روز مداومت نمایند و اگر قبض طبعیت بود مغز

فلوس هفت مثقال حل نمایند و روغن بادام مثقالی بدان اسنجیده اختیار

نمایند و این ادویه بر معده گذارند بنفشه پنج مثقال گلسرخ و سنبل و سعد از هریک

سه مثقال مصطکی دو مثقال تخم حلبه هفت مثقال کوفته بلعاب تخم کتان کما زند

بادام

بر معده گذارند و سزاوار انست که گاهی بچیزهای محلل و گاهی بچیزهای ملین که در این طلا
[illegible] و روغن مثل قیلم کاو و غیره امیخته نمایند محلل گردد و اگر دیر ماند سود و ورم قرص
سنبل فایده دارد و این ضماد بر معده گذارند سفل و تخم کرنب از هر یک چهار مثقال
اشق و سنبل از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال موم سه مثقال روغن ناردین
با گل یا زرده مثقال صمغها را بشراب حل نموده و باقی ادویه را کوفته و موم در روغن
حل ساخته همه بهم امیخته طلا سازند دیگر در معده صلابت مایه ورم پیدا شود ضماد
از زعفران و مصطکی و اکلیل الملک و سنبل و سفل و موم و روغن گل یا کنجد و گفته اند
که در ورم صلب معده سه مثقال روغن بید انجیر مطبوخ خیار شنبر با ماء الاصول
اگر سه روز میل نمایند فایده دارد و ایارج فیقرا با تریاق اربعه میل نمایند

نوع پنجم دبیله معده یعنی ورم عظیم که انرا اخراج دو نام گذاشته و گاهی قرحه
عظیم میشود علامت او لاغری بدن و شدت تشنگی و درد و صلابت در معده
و قلت بول و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی ورم گرم در معده حادث
میگردد و ریم یافته خراج میشود علامت او تب و تشنج [illegible] و اختلاف
جگر و خوف **علاج** دبیله در ابتدا فصد نمایند و اگر ورم صلب بود تخم حلبه و تخم مرو
خارخسک از هر یک ده مثقال نرم کرده بشیر بجوشانند و روغن کنجد یا
گل بر ورم گذارند دوای مجرب طلی [illegible] پنج مثقال حلبه و تخم مرو از هر یک
ده مثقال نرم کوفته بشیر بجوشانند و طلا سازند هرگاه اثر ریم ظاهر گردد [illegible]
تا معده را بر چیزی گرم مثل نان و غیره گذارند تا معده بعصر ورم را گشاید و اگر

بنی مده ورم بیرون اید بآب کاسنی صبر حل نموده بیلنمایند واین دارو جهت انکه حرارت
معده را اندک ساکن سازد اختیار نمایند کندر زهر با خون سیاوشان گل ارمنی از هر یک برابر
کوفته اندک فایده دارد **فصل سیوم** در درد معده واین چند نوع است **نوع اول**
به سبب نفخ شود و یا بسبب غذا مثل امرود و عدس یا بسبب حرارت وغیره علامت او
تمدد و فشار و فواق و هیجان درد بعد از قرار گرفتن طعام در جانب چپ بالا رسیدن
و فراغ هر گاه که دست بر شکم گذارند **علاج** ارزن و سبوس و نمک گرم گذارند و جوارش
کمونی و خائیدن کندر و کرویا و گلاب و گلقند و عرق بادیان نفع دارد و اگر سبب طعام
سودی واقع شده تنقیه معده بقی مناسب است **نوع دویم** درد معده که بسبب ضعف او
واقع شود علامت او انست که هیجان درد بعد از خوردن غذا و ساکن شود مگر بقی یا
باسهال **علاج** تقویت معده و تنقیه بحب ایارج و حب عارالقوی واین دوای فایده
دارد صفت ان چند بید ستر سنبل سلیخه زعفران قسط از هر یک دو مثقال انیسون
بزرالبنج میعه تخم کرفس از هر یک دو درم ادویه را نرم کوفته بعسل قرصها سازند هر یک
مقدار درم یکی از ان بگلاب یا عرق بادیان اختیار نمایند **نوع سیوم** درد معده
که بسبب صفرا شود علامت او تلخی دهان و بیخوابی و شدت درد **علاج** اسهال
صفرا و قی و مطبوخ هلیله زرد و گلقند که در و مصطکی و انیسون باشد و اگر به لیمون گلقند
ساخته باشند نفع تمام دارد دیگر درد معده از بلغم شود **علاج** قی به تخم ترب و شبت
وجوز القی بشربت سکنجبین عسلی نمایند و زنجبیل پرورده و معجون [illegible] [illegible]
کامه و تحسین غرغره نمایند و اسهال بلغم و روغن مصطکی در معده مالند دیگر از [illegible]

معده دارد

معده درد عارض میشود علاج اخراج او نمایند و در یک کابلی مقشر دو مثقال و درمنه
ترکی مثقالی بشکل قند انبخته نمایند **فصل چهارم** در جوع بقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده
پس اعضا بغایت بغذا محتاج بود و ماده بمعده غیر راغب و این چند نوعست **نوع اول**
از جهت برودت فم معده بود علامت او ضعف قوت و لاغری بدن و احساس
سردی در سر معده و غشی و بسیار است که عارض میشود این حال مسافر را که در سرما و
گلی گشته باشند **علاج** در حال غشی آب سرد بر رو پاشند و بویهای خوش مثل
عود و عنبر و گلاب و صندل در پیش بینی دارند و این دارو بر معده گذارند گلسرخ
مثقال سنبل سه مثقال مصطکی و عود از هر یک دو مثقال شراب یا گلاب طلا سازند
و غذا سریع الهضم میلمانند **نوع دویم** جوع کلبی که از بلغم شود فاسد سازد مزاج معده را
علامت او آنکه اعضا هم گرسنه و غشی و ثقل معده **علاج** استفراغ بلغم و تسخین معده
وانبقسم خالی از اشکال نبود زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی
مانع استفراغ گردد **نوع سیوم** از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع
بدن میباشد علامت او تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و غشی در وقت
گرسنگی **علاج** در حال غشی معلوم است و بعد از آن غذاهای سرد مثل آب سیب
دالما و شربت زرک و شربت لیمون و نارنج و ریواج و غوره که بیخ خنک کرده باشند
فصل پنجم در شهوت کلبیه یعنی حرص و زیادتی آرزوی طعام بر ماکولات
بود چنانچه از طبع کلاب آید و این چند نوعست **نوع اول** که از خلط حامض که
در فم معده بود علامت او جشاء حامض و قلت عطش و سرعت آنچه از طعام میل نمایند

بقی بر آید و بعد از آن میل طعام غالب گردد علاج تنقیه معده با ایارج فیقرا یا حب

جرجند ازث و غذا مرغ فربه و شوربای چرب که در داروهای گرم باشند و گوشت

کباب و بط و معجون کمونی و اگر لین بود خورد نوع دوم جوع کلبی که از سودا بر سر معده

از سپرز بود و علامت او زردی بدن شدید در سر معده و با کثرت خوردن و کثرت براز

علاج فصد باسلیق یا اسیلم بعد از آن اسهال شود با مطبوخ افتیمون و ماء الاصول

و معجون افتیمون و محجمه بر سر گذارند و برند و این ضماد بر معده گذارند تا در بحونه هفت

مثقال بر سیاوشان پنج مثقال نرم کوفته بگلاب گذارند و گوشت بزغاله و بره

و مرغ فربه که در شوربای آن دارچینی و خولنجان و عود بود نوع سوم جوع کلبی که از

استفراغ بسیار یا گرسنگی طویل یا شب بسیار کشیده حادث باشد پیدا میشود علامت او

لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی علاج غذا قوی مثل کلس و با کحر و گوشت گوسفند

با آب غوره و سماق و شربت لیمون و شربت فواکه و آب انار این دیگر اگر حرارت

مفرط که در معده بود جوع کلبی میشود علامت او تشنگی و تلخی دهان علاج اشربهای قابض

مثل رب آلی و سیب و آب غوره و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم بخت و

ضماد معده بگلنار و گلسرخ و صندل و جوارش و اطریفل و تضمید معده بعنبر لاذن و

روغنهای در معده مالند مثل روغن مصطکی فصل ششم در وحم فساد شهوت

وحم میل اطعمه رویه مثل شهوت گل و انگشت و کچ و اسفیداج و غیره و اکثر این علت

زنان حامله را در ابتدای حمل میشود و این دو نوع است نوع اول که از خلط

بلغم که در سر معده بود علاج قی به تخم شبت و تخم ترب و بیخ سوسن آسمانگون

و اگر قوی

و اگر قوی تر خواهند جوز القی اضافه نمایند و بعد از قی ربند و اسهال نمایند شاه
بلوط سه مثقال مویز دانه بیرون کرده مثقال افتیمون دو مثقال پوست
بلیله و هلیله سیاه و آمله هر یک سه مثقال نرم کوفته بعسل سه مثقال از ادویه
ساری نشر بتی مثقال اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب افاویه نمایند
شهوت استیار از طرف میسازد و بعد از تنقیه و اسهال نمایند فاقله صغار و کبار
و خیار زار هر یک جزو قند مقدار همه نرم کوفته مقدار مثقالی خورند و بعد از آن مثلث
و فواد العسل و تخم کرفس و بادام با عسل و خائیدن مصطکی پیش از طعام و بعد از
طعام فایده دارد و معده را شربت ابی و سیب و معجونها که مقوی معده بود
قوت دهند و غذا امراغ و نخود آب بدارچینی و زیره سازند و کباب از گوشت
کبوتر و فرخ و زیره و فلفل و پیاز و دارچینی با سپیده مرغ نمایند سیر و کشمش و عسل العل
نمایند شراد ارالبست که در علاج این مرض بکار نماید جهته آنکه خوردن این اشیاء مزاج
بدن را فاسد میسازد و منجر باستسقا میشود **نوع دوم** ف در شهوت که از
خلط بلغمی و شور در معده بود علامت او عطش شدید و تلخی دهان و شوری
علاج تنقیه معده بقی سکنجبین و آب گرم چند کرت باسهال با ایارج
فیقرا و تقویت معده شربت سیب و صندل و مبالغه در خوردن
ادویه گرم و اگر در این احوال زنان حامله را شود قی و اسهال نمایند جهت آنکه
موجب آن میگردد که بچه ساقط میگردد بلکه تقویت معده بقرص عود و شربت
سیب و آب انار نمایند و این سفوف زیره کرمانی و افتیمون از هر یک

دو درم سعد و پودینه و سعتر و نانخواه از هر یک مثقال هلیله و بلیله و املج از هر یک [illegible]

دو مثقال و به مقدار مجموع قند کوفته شربتی دو درم با آب سرد و غذا مزوره آب

غوره و آب انار و در شوربای آن اوگرا و اسفناج و از فواکه بهی و سیب و انار

فصل هفتم در وجع فواد یعنی درد سر معده و این را وجع فواد جهت آن گویند که

نزدیک بدل است و اکثر مردم درد دل میگویند علامت او شدت درد

و غشی بشدت و سردی اطراف و کرب و اندوه **علاج** قی به سکنجبین و آب گرم و

استعمال آب تمر هندی و آلوی بخاری و گلقند و علامت شدت زردی و شربت

دینار و حقنه باید و غذا مزوره در آب آن نخود آب نیم کوفته و سفوف از این

ادویه انیسون دو مثقال سنبل و دارچینی و گلسرخ و تخم کاسنی از هر یک

مثقالی ریوند دو درم قند مقدار همه نرم کوفته روز دو درم میل باید **فصل هشتم** در

عطش این چند نوع است **نوع اول** تشنگی که از سوء مزاج گرم و از حرارت

شود علامت او خشکی دهان و لبها و اندوه **علاج** شربت سکنجبین و شربت

لیمون و شیره خرفه و آب غوره و آب انار و آب تمر هندی و آلوی

بخاری و اگر صورت غالب بود بادرنگ و آب کشک جو با شربت

نارنج بلعاب اسبغول و لعاب تخم آلی شربت نعنع و آب انار شیرین

میل باید ازین قرص لب زرشک مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه از هر یک دو درم

صمغ عربی نشاسته کتیره طباشیر صندل از هر یک درم کافور ربع درم قرص

آب خرفه و آب غوره کدو [illegible]

کما الالاز

بشود بردارند و باز خنک نموده گذارند و گلاب و صندل با روغن بادام بالیته
کتان بر معده نهند تسکین عطش نماید و دیگر از آنجمله تسکین تشنگی که از غلبه
یبوست شده نماید این حب است مغز تخم خیار کتیره صمغ عربی از هر یک درم بگلاب
سرشته باشند بصمغ آن صاف نموده بجوشانند و بقند بقوام آورند تسکین
دهد عطش را غذای مرغ و قلیه کدو و اسفاناج و کشک جو بگوشت گوسفند جوان
و گوشت بزغاله و تمر هندی و آلوی بخاری و سماق و آب هندوانه ورزی فایده
دارد و نقره و یاقوت در دهان گرفتن عطش را از طرف بنشاند نوع دوم که از
صفرا که جانب معده ریزد عطش شود علامت او لذع و تلخی دهان و قی تلخ و اندوه
و خفقان علاج قی و شربت لیمون و نارنج و شیره خرفه و غذاهای بارد دیگر تشنگی
از بلغم شور غلیظ در معده شود و اینرا عطش کاذب میگویند علامت او شوری دهان
و قی و بلغم و غثیان و کربت و تشنگی یافتن بخواب علاج قی با آب گرم و شربت
سکنجبین و اسهال بحب ایارج و خوردن آب با دیان میکند ازاله بلغم را
و عطش را تسکین می یابد و غذا گوشت مرغ بریان کرده و نخود آب نوع سیم
تشنگی از گرمی سینه و دل و شش پیدا شود علامت او حرارت این اعضاء و تسکین
یافتن عطش بهوای سرد بیشتر از آنکه آب سرد خوردن علاج آنست که در مواضع
خوش منزل سازند و بر معده صندل و گلاب و کافور گذارند و آب هندوانه
و آب خیار و شربت صندل و شربت سیب و دواء المسک بارد و شراب ابیض رقیق
کنند و آب کاهو آمیخته باشند تسکین عطش میدهد و اگر سبب تشنگی حرارت

آفتاب یا آتش یا دی گرم بود پاها را در آب سرد نهند و روغن گل بر سر ریزند
و در دهان اندکی تمر هندی یا قند زرد آلو گیرند دیگر سبب خوردن شراب
و اشربه و غذاهای گرم مثل سیر و پیاز و آب دریا و طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی
شور و غیره عطش عارض میشود علاج اشربه و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود
فصد نمایند و دوغ و شیره خرفه فایده دارد دیگر بعد از استفراغ و دوای مسهل تشنگی
میشود علامت او خشکی دهان علاج شربت لیمون و نارنج و آب غوره و لعاب
تخم آلو آبی و لعاب اسپغول و مالیدن اعضا بروغن بادام بعد از حمام دیگر
بجهت خوردن برف و یخ عارض میشود و روح و خون بمعده متوجه میگردد
و حاصل میگردد حرارتی موجب تشنگی میشود و جهت دیگر آنکه بسبب خوردن یخ
و برف سردی در معده میشود موجب گرفتن بلغم و رطوبت که معده از وی ابا
نماید و موجب حرارت گشته تشنگی غالب میگردد یا آنکه سردی قوی از خوردن
یخ عارض گشته چون سردی عارض زایل گردد بسبب گرمی معده گشته عطش پیدا
شود علاج شربت سکنجبین و جرعه جرعه آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله
پرورده و شربت لیمون فصل نهم در غشی و قی و تهوع غشی حالتی باشد معده را
که بآن حالت اقتضای حرکت قی کند و تهوع حرکت معده بود و چیزی از وی دفع
نشود و قی حرکت معده بود بدفع چیزی از طریق دهن و این چند نوعست نوع اول
قی که از ماده صفراء گرم که در معده بود عارض گردد علامت او تشنگی و تلخی دهان
و اندوه و گزیدن معده علاج قی بشربت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت انار
و لیمون

ولیمون و نارنج و آب غوره و اسهال با نارنج فیقرا اگر در و محموده تنقوی یابد
یا شربت گل مکرر که مقوی بصبر و محموده بود و بعد از آن مواظبت بر شرب
که از گلاب و سرکه و آب انار و قند با شربت زرشک و گاهی سفوف از سماق
و غوره خشک و زرشک و طباشیر و پوست پسته از هر یک برابر قند مقدار مجموع و یک درم
طباشیر تا دو درم با آب انار ترش یا سیب ترش منع قی نمایند و مرغ بریان
که با آب غوره آغشته نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم یا شیاف
که از خطمی و بوره و قند ساخته باشند و اگر ماده دیر مانده شده علامت
آنست که در معده اذا باشد علاج آنست که گلسرخ و طباشیر را با آب او
اسفنجه نمایند یا طباشیر با آب سیب یا رب دانه انار دارد که از نان که در تنور
بریان نموده باشند بهم اسفنجه اختیار نمایند رب ربیب ای یا شربت انار بود نیز
دفع قی و غثیان مینماید و محجمه بر شکم بر دو یک ناف نهند و اگر بدین نشود محجمه دیگر
بریان کتفها نهند و بنزیند و حیله نمایند که بخواب روند بدین طریقه که بربری ساخته
برفق حرکت دهند و اطراف دست و پا را نرم بمالند و اگر تشنه بود نیز آب
سیب ترش و امثال این شربها تسکین قی شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
یا فصد باسلیق نمایند و شربت بدین طریقه بسازند آب انار میخوش یک من قند
صد مثقال بود نیز یک دیگ آب انرا بگیرند عود خام و مصطکی کوفته از هر یک مثقالی
اسفنجه هر روز پنج مثقال اختیار نمایند دوا دیگر گلسرخ و سماق از هر یک پنج درم نمک
دارچینی نرم کوفته مثقالی با آب انار ترش یا آب آبی بپالایند و غذا شوربای مرغ

و گوشت بزغاله به سکباج کوفته مثل خیار و آب کشیده نوع دویم قی که از بلغم بود علامت
شوری و نفخ و قراقر و کثرت آب دهان علاج قی به تخم ترب و شبت و شربت سکنجبین سازند
و قی با آب گرم و عسل و روغن زیت و تنقیه ماده با یارج فیقرا یا حب ایارج و تقویت
معده به شربت انار و دینه و هلیله مربی و زنجبیل پرورده یا جوارش عنبر و دواء المسک و
شربت قابض و دوا و طلاء قابض بکنند ما دام که تنقیه معده بکرده باشند و اجتناب
از غذاهای غلیظ که از و بلغم حاصل شود مثل فواکه و شیر بکار نمایند و روزه و ریاضت
و غذا سریع الهضم که از گوشت مرغ و تیهو و کبک سازند و زنجبیل و هیل و فلفل و دارچینی
و قرنفل از هر یک دو درم با مجموع الجمله مصلحت دانند در شوربای اسفناج نمایند و اگر طبیعت
قبض بود و یبوست غالب گردد حقنه و شیافه فایده دارد نوع سیوم قی که از ماده
سودا بود علامت او ترشی دهان و بیرون آمدن سودا که از و زمین بجوشد
و مگس نزدیک او نشود علاج آنست که بحقنه ماده را به ثقل میل نماید و بر معده
اکلیل الملک و گشنیز و مورد نرم سوده با شراب اسفناج گذارند و هیچ چیزی در دفع
قی بهتر از قرص ابلاد و نسخه صنعت آن تخم کرفس انیسون افسنتین از
هر یک دو مثقال سلیخه مثقال و لادن مثقال جند بید ستر و افیون از هر یک ربع مثقال
عسل مقدار آنکه قرص سازند شربتی مثقال بود و غذا گوشت مرغ بریان کرده طبخه
سازند و دیگری قی بسبب ضعف غذا آنست و کیفیت با آنکه معده بر شد واقع
گردد و میشود علاج تنقیه معده خوردن آب شیر گرم و روغن گلسرخ در سر مالند و بر شکم
و پهلوها خرقه گرم گذارند و پایها و دستها را بروغن زیت چرب سازند و حمام فایده
دارد

دهد وجوارش سفرجلی مقدار یک مثقال میلیانید **نوع چهارم** قی که در بحران بود و این
قی خوب است یا قی‌ها خوب است که با آسانی بر آید و غلبه نباشد و قی بد آنست
که بسیار بود و رنگ او زنگاری یا کراثی بود زیرا که این قی دلالت بر خلط بد دارد
علامت قی بحران درد سر و درد معده و رفتن آب دهان و غثیان و تحیر
علاج معده را در شربت شربت نیلوفر تسکین دهند و در باقی اقسام شربت انار
بود بنه دهند و دیگر قی بسبب گرم معده شود علاج آنست با دویه که مذکور خواهد شد
در علاج او اخراج نمایند و دیگر اصحاب معده ضعیف را غشی و قی علاج میگردد
علاج شربت لیمون و خاشیدن مصطکی **نوع پنجم** در قی که خون زاید از معده
و نواحی او و از جگر و از مری میباشد بسبب قی هر در پی اعضای مذکور گشاده شدن
رگی بود بجهت ضربه یا فریاد زدن یا افتادن چیزی یا رطوبتی که سست سازد دهنه
عروق را یا از جهت امتلا که از خون پر شده یا از سبب اکل ادویه گرم بسیار خوردن
خون گرم گشته یا بجهت ریختن خون بمعده مثل جگر و سپرز و قی که خون بینی
واقع شود در روان گردد بمعده که بر شته شوربان نداشته باشد علامت آنکه
خون از معده بود درد و اگر از فم معده بود درد زیاده تر بود علامت آنکه از
کبد و سپرز است عدم درد و بیشتر این علت در پی اعضا بود و بسیار است
که خون سیاه از سپرز دفع میشود بمعده و قی میکنند بحالم و بکروبی **علاج** شربت انار
و فصد نمایند باسلیق بکنند دفع آنکه اندک خون گیرند و قرص کهربا صفت آن
حب نحاس سفید و مصطکی و کهربا از هر یک دو مثقال زعفران نیم درم صمغ عربی و گل ارمنی

زر هر یک مثقالی نرم کوفته قرص سازند شربتی درم بیلیانند با آب لسان الحمل یا شیره خرفه
و آب سیب یا بهی در بواسیر با آب لسان الحمل یا طباشیر فایده دارد و این دوا باز زند
گلنار و روناس و گل سرخ کهربا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم کوفته
شربتی نیم درم بود و این دوا خون آمدن سینه را دفع دارد و بستن اطراف بود
قرص طباشیر و گلنار و قرص کهربا خوردن و دیگر معجون‌ها که خون آمدن بسیار اقاقیا و تخم
گل سرخ و گل مختوم و گلنار و روناس و افیون و بزر البنج و صمغ عربی و زعفران از هر یک نیم مثقال بود
و اگر از جهت ادویه گرم بود شربت سکنجبین و شیر دوغ دهند و اندکی بیلیانند فایده کند
اند و بر معده طلا از مازو و اقاقیا و گل ارمنی و اندکی افیون با آب حی العالم سایند
گذارند و غذا کرنج و فتق سماق و اگر ضعف غالب بود در آب مرغ کرنج با آب و اقتق
زرک با سماق یا رب انار و اگر خون بقی باد و ادرار اید خود حال به بندد و بکر و قبیه
اسراف شود نوع ضعف گردد و اگر ابتدا وقتی بسیار نشود اطراف بستن و اطراف و
کهربا و گلنار خوردن نفع دارد و دیگر خون در معده بسته میشود علامت او غشی و
عرق سرد بود علاج آنست که آب گرم که در و تخم شبت بود بنوشانیده باشند
شربت سکنجبین خورند و قی نمایند و پنیر مایه خرگوش یک درم خوردن فایده دارد
و اگر شیر در معده بسته شده مرو قاتق آب بود نیم یا دو درم نمک بدهد و قی نمایند
و اگر از جهت رطوبت بود معجون فلونیا فایده دارد فصل دهم در فواق حرکتیست
هم معده بود برای دفع موذی و اینرا فواق جهت آن میگویند که قوت معده یک بار
حرکت نماید و این چند نوع است نوع اول در فواق که از چیزهای گرم و

موجب بدرد

فواق

صفراوی

وصفرا دکرانی و زنگاری شود علامت او تلخی دهان و تشنگی شدید و قی صفرا زرد
و کبود و سیاه علاج آب تمرهندی و آلوی بخاری و شربت سکنجبین و آب انارین
و آب ارم و روغن گل یا روغن بادام و سکه خوردن دفع نماید دهان در آب
انار میخوش تر ساختن یا آب سرد یا آب شیرین آغشته بوده بلیماید و اگر ساکن
نگردد یکدرم هلیله زرد یا یکدرم ایارج فیقرا اختیار نمایند و بستن انگشت دست و پا
فایده دارد و غذا مرغ از آب بجوشد در شوربای آن آزاد و سفاناخ و کدو و حمق
آب انار و غوزه و زرده تخم مرغ نیم برگشت فایده میدارد نوع دویم در فواق از بلغم
علامت او انشار دهان از رطوبت و ثقل معده علاج تنقیه معده بقی و شربت
سکنجبین و مصطکی و ماء العسل که در وی فلفل و دارچینی و مصطکی و اندک جندبیدستر
جرعه جرعه هر زمان بلیماید و بجهت تسخین معده اقراص بسازند قسط زعفران
گل سرخ مصطکی از هر یک دو درم اسارون درم صبر چهار مثقال افتیمون نیم درم
همه را کوفته بلعاب اسپغول بسازند شربتی نیم درم و قرص محمد ذکریا جهت قوت
معده و باد غلیظ فایده دارد سنبل و دارچینی و جوانی و گلنار و افیون اندکی
و تخم کرفس از هر یک مثقالی نرم کوفته بعسل بسازند یکدام بلیماید و در شکم طلا از
جند بیدستر که بر روغن زیت حل کرده باشند لدارنی و این سفوف بسازند تخم
کرفس و سعد و زیره کرمانی از هر یک برابر نرم کوفته یک مثقال بلیماید دار
شراب نعناع یکدرم با آب عسل فایده دارد و غذا آب نخود و بعد از آن
گوشت کبوتر که بیکر پخته باشند و مطبخته با ادویه گرم مثل دارچینی و زنجبیل نوع سیوم

فواق که از باد غلیظ که در فم معده و طبقات یا در مری بود عارض گردد بسبب
کثرت سودا علامت او ثقل و حشاء ترش و کثرت اکل بود و تدبیر و بسیار
است که این فواق صبیان را میشود از بخچه علاج شرب شراب و تناول اندکی با
از سداب با مثلث و تریاق اربعه یا سب بودینه و خاییدن مصطکی و بودینه
و زیره و زنجبیل و صبر بر عطش نمایند نوع چهارم که از جهت سردی مزاج معده شود
علامتش او قلت عطش و بسیاری عارض میگردد و بیشتر از او کسانی
که امراض دراز کشیده اند علاج معده را گرم سازند از داخل و خارج باغذیه
و ادویه دیگر فواق از جهت خشکی و بیشتر کسی غالب میشود در فم معده و این فواق
بد است علامت او آنکه بعقب استفراغ کثیر و تبهای طویل و جوع مفرط شود علاج
کشک جو بروغن بادام و شربت خشخاش و شیره تازه و حریره سبوس گندم
بروغن بادام و ماء اللحم و آب انار ربا کثیره و شوربای و این طلای معده گذارند
آرد جو و گل خیرو و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن گل یا روغن بادام آمیخته
نمایند دیگر فواق بسبب ورم حلق میشود علامتش او تب تیز و غثیان مفرط علاج فصد
باسلیق و آب عنب الثعلب و آب کاسنی که در و خیارشنبر حل کرده باشند و
شربت انار و شربت انار و شربت و نبات فصل یازدهم در ضعف هضم و فساد او
و تحقیقه ضعف هضم است که طعام از معده چنانچه باید بگذرد و ملک زمانی طویل و ستیم
از عادت نماید اما سوء هضم و فساد او آنست که طعام هضم نشود در معده بهضم جوب بیاید
ملک هضم بد بگردد و بوی بد و حشاء ترش و دخانی و سوزش در معده شود اما تخمه آنست

طعام

که طعام هضم نگردد و باقی ماند اسباب این هر یک سبب اگر معده ضعیف بود هضم و اگر
ضعف قوی بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که هضم بقوت معده میشود
نه بقسم معده چرا که جرم معده از عصب است و قوت معده کلمانی و میل و شهوت طعام تعلق
بقسم معده دارد و این چند نوع است **نوع اول** که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست
که تعقب قی بسیار رود در آخر مرضها دراز یا ضعیف هضم ضعیف شهوت و لاغری بدن
و زیر شکم **علاج** شربت حب الآس و میبه و اطریفل صغیر غذا گوشت مرغ یا گوسفند
که درو دارچینی و زیره و زعفران بود و سریع الهضم بود مایل بقبض چون سماق
یا آب لیمون یا آب انار بسازند و معجون خوزی فایده دارد و این طلا نیکوست
گلنار و مصطکی از هر یک سه مثقال افسنتین و صعتر هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال
قرنفل و سعد و سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند **نوع دوم**
در حادث شدن ضعف قوی در معده چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
اما علامت ضعف جاذبه یعنی قوتیکه غذا را میکشد آنست که غذا در سر معده مدتی
دراز بماند و خفقان و غثیان و اندوه بود علامت ضعف ماسکه یعنی نگاه میدارد در بن
معده و گمان میبرد هر گاه حرکت خواهد نمود طعام رو خواهد شد علامت ضعف هاضمه
آنست که غذا نشود بدن را آنچه تناول نماید و بیرون آمدن براز غیر متغیر و منهضم نگردد
یا استسقا علامت ضعف دافعه آنست که در تهی گاه و زیر ناف نفخ و الم بود علاج
هر یک مذکور کرده آید ان شاء الله تعالی **العلاج** ضعف قوت جاذبه شربت لیمون و شربت
فواکه و سیب و صندل و میبه و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان

کرده یا شوربای یا بدار چینی و زعفران و زیره و ثلث بعد از آن آنقدر مانند که چند قدم
برفق روند و اطراف را بمالند و طلای مذکور بر معده نهند علاج ضعف ماسکه
از ماده مزلقه و گزنده و شربت لیمون و رب آلی و رب سیب و گشنک جو و جاودر
و برنج و عدس مقشر و گوشت برغ و تیهو و کبک بریان کرده فستق آب غوره و انار
طلا از صندل و گلنار و طباشیر و گلسرخ و دو ورق حب الآس با آب آلو یا آب
سیب و شربت حب الآس و فستق و ثلث علاج ضعف هاضمه در مزاج سرد جوارش
عود و اطریفل کبیر و صغیر و شربت سکنجبین سفرجلی و شربت فواکه و غذا آش سماق یا
لیمون و طلا از یاسمین و صندلین و عود و مصطکی و سنبل و بر معده روغن مصطکی
مالند علاج ضعف دافعه تلیین طبیعت با آب جبن و گل قند و گلاب و مطبوخ خیار
شنبر و عرق کاسنی و گلاب و بادیان نوع سیوم در ترش شدن طعام در
معده اگر اندک بود مصطکی و بادیان رومی و قند کوفته سازند و الا کوارش
عود و عنبر و قرص عود و اطریفل کبیر و معجون سفرجلی مسهل و شربت لیمون و غذا
قلیه خشک و مطنجنه و از شوربای و از سکنه پرهیز نمایند و گوشت که مایل بسرخی
بود اختیار نمایند و خواب طویل و قی و اسهال و خواب بعد ساعت و خوردن
فلفل یاری دهنده است بر هضم طعام و خواب بر دست راست بر از
معده نگذارند نوع چهارم در فساد غذا در معده از قلت موافقت
از اعتدال در کمیت یا در کیفیت یا در جوهر یا در ترتیب اما آنکه در کمیت
بسیار ملیکاید در معده گران گردد و قوت هاضمه از و عاجز آید و نیک

ودر معده

و در معده متحرق گردد و چنانچه غذای لطیف در معده گرم اما آنچه در کتب
زرده تخم مرغ و عسل بمعده گرم برسد که فاسد گشته لیکن و حامضیت و حرارت
و انار بسیار بود مثل گوشت گاو و کماة و نان فطیر اینها فاسد میشوند از
جهة غلیظ در برگشتن از معده و مثل خربوزه و شفتالو و سرکه اینها زود فاسد
میشوند در معده اما آنچه بجهت ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارند غذای غلیظ بر غذای
لطیف پس دوم هضم شود پیش از هضم اول و دیگر آنچه غذا را فاسد میسازد بی
ترتیبی غذاست مثل آنکه مقدم دارند بر لقمه الانهضام جا پس مثل آبیکه بر بالای
گوشت و خربوزه واقع گردد و آنچه غذا را فاسد میسازد حرکت قوی است بعد از
طعام مثل جماع و سواری قوی و حرکت عنیف و فصد و هضم ام الامراض و تخمه
هم در دماغست **علاج** اگر این علت از کثرت غذا واقع شده نمایند با آب
شبت و تخم ترب و شربت سکنجبین و بعد از آن گلقند و مصطکی اشتها نمایند و
جوارش کمونی و قرص عود فایده دارد و اطراف را در آب سرد گذارند تا
حرارت متوجه باطن گردد و غذای لطیف از مرغ و تیهو و کبک و عصافیر که
در عرق بود بنه و ثلث یک پیاله میل نمایند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا واقع
شده تنقیه معده بقی و اسهال و اگر اسهال نمایند آبی که در وی عود و گلسرخ و
مصطکی بود و قید میل نمایند و آب آلی و آب سیب میل نمایند و اگر از سوء ترتیب
غذا واقع گشته جلنجبین عسلی و معجون شهریاران و بعد از تنقیه امر نمایند بریاضت
و بعد از حمام و آب گرم بر معده ریزند و غذا گوشت مرغ با آب غوره **فصل دوازدهم** ۱۲

در هیضه ... ت مواد فاسده غیر منهضم بود که او بار معده و شدت قی و
وفساد
اسهال بدفع میگردد و گاه باشد که قی نیاید اما از غثیانی که
آن بصفراوی باشد و بسیار است که افراط اسهال بمرتبه میرسد که نبض ساقط
میگردد و اطراف سرد میشود باید که طبیب بترسد و اهمال بعلاج نکند و این چند نوعست
نوع اول در هیضه که از صفرا شود و علامت او کرب و غثیان و تشنگی و قی تلخ و درد معده
و سردی اطراف علاج است که بفرمایند که آنچه بقی مانده بقی یا باسهال دفع
گردد قی باب گرم و شربت سکنجبین و جلاب دوار و سلیمانیند مگر وقتی که در معده
لذعی یا گزندگی باشد و اگر اسهال ضعیف و قی قوی بود بسیار مناسب است
که اندکی محموده با آب تمر هندی یا آب کاسنی دهند و حقنه فایده تمام دارد
و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد چنانچه در نبض اثر ضعف
ظاهر بود شربت حب الآس و ریباس و شربت انار بود که منع قی و اسهال
نماید و طلا از صندل و گلنار و گل سرخ و ورق با آب آلو آمیخته بر معده گذارند
و آب لیمون و شربت او دفع قی بنماید و بمقدار دو درم طباشیر با آب انار ترش
آمیخته بخیند دفع سلیماید در دفع اسهال و قی و تشنگی مینماید و آنچه تجربه شده گذاشتن
اطراف در آب سرد یا گذاشتن خرفه با آب برف یا یخ سرد ساخته بر معده
نهند فایده دارد و اگر ضعف غالب بود در آب انار ریباس سماق یا با لیمو
و ماء اللحم از گوشت مرغ یا کبک یا گوشت بزغاله مناسب است و بر معده عنبر لاذن
و صندل و اندک زعفران طلا سازند و اندک گوشت مرغ و ... سماق و

اسفاناخ

و آب غوره و آب لیمون سازند و حیله نمایند که بخواب روند و از صندل و گلاب
و آب کشنیز لخلخه سازند و در بینی دارند و اگر اسهال بود غذا از کرنج و جاورس
بجزی کو سفند نخینه فتق سماق سازند و حمام فایده تمام دارد و اطراف را
مالیدن و بستن ساقها با آنکه گل ارمنی با سرکه و حب الآس با هم آمیخته خرقه
بدو تر ساخته هیچ یا برف سرد ساخته بر پایها گذارند و اگر قی و اسهال تسکین
نیابد مجمره بر معده گذارند و بیزند و اگر تشنج در دستها و پایها ظاهر گردد خرقه بر دو غن بادام
و آب گرم تر ساخته بر معده گذارند **نوع دویم** در هیضه که از فساد و برودت
بلغم بود علامت او آب رفتن و غثیان و قی بی مزگی دهان **علاج** آنست که
انیسون و عود و مصطکی و زیره را و آب انرا تیلما نمایند و قی باب ترب و سرکه و شت
سکنجبین نمایند و روزه فایده کلی دارد و ایارج فیقرا و حب تربد مناسب است
و تریاک مسیه و انیسون جهت دفع اسهال بسازند کبابه قرنفل سنبل عود افیون از
ادویه هر یک مثقالی و از افیون نیم مثقال همه را کوفته با آب اسبغول قرص
سازند هر یک نیم مثقال و یکی را اختیار نمایند و این نیز مناسب است صفته
آن کیدریح مثقال کبابه قاقله از هر یک مثقال کافور دانگی مشک نیم دانگ قرنفل
درم بلعاب تخم الی بسازند شربتی درم بود و اطراف را به بندند و معده و بندها
را با زعفران و مشک و عود تر ساخته با آب الی آمیخته بمالند و غذا نخود آب و گوشت
کبوتر و آهو که در وادویه گرم باشد مثل دارچینی و زنجبیل و فلفل و زیره نمایند
و حیله و اصل در علاج هیضه کم خوردن غذا و خواب رفتن و بحمام در آمدن و

وخوردن جوارش حب الرمان وجوارش سفرجلی واندک شراب گفته اند
و دست و پای را بروغن سوسن بمالند واین جوارش جهت هیضه فایده
دارد پوست بیرون پسته چهار مثقال عود دو مثقال ورشک دانگی نرم ساخته
به پست مثقال عسل اسپغول مشربه مثقال بود **نوع سیوم** در هیضه که از سودا در معده
غالب بود علامت او تقدم تخمه و بسیاری نفخ و باد در شکم و درد در ناف
و تجشی و ترشی دهان **علاج** تنقیه معده بمطبوخ افتیمون و قی باب گرم و عسل
و در معده روغن مصطکی بمالند و قرص عود فایده دارد و اگر دردی ولاغر
بود در معده تخم اسپغول در جلاب که با ب انار ساخته باشند دفع کنند
معده و خلطی که موجب آن بود دفع نماید و اگر معلوم نماید که غذا در معده فاسد
گشته است غسل اختیار نماید قی نماید و این قرص بسازند قرنفل و کبابه از هر یک
درم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود هندی چهار درم قند بمقدار مجموع و قرص
کمونی نفع تمام دارد **فصل سیزدهم** در ذرب یعنی که شکم دایم نرم بود این
علتی است که دیر ماند بشود ولازم اوست لاغری بدن و این چند نوع است
نوع اول شکم روان که از جهت سستی معده و سردی و تری آن بود علامت
او اندک تشنگی و حبشا و ترشی **علاج** معده را از بیرون و اندرون
گرم سازند از بیرون بشل بروغن مصطکی و روغن سوسن و این طلا سعد و کندر و
مرو گلنار و خور سرد و اقاقیا نرم کوفته بشراب اسپغول گذارند و از اندرون جوارش
خودی و سفوف حب الرمان و این دوا جوانی و کندر و گلنار از هر یک برابر

موا کدام

موبر که دانه او گرفته باشند سائیده شربتی دو مثقال تا سه مثقال و اندکی
از اقاقیا کوفته شربت حب الآس با شراب بلیمانند صفت سفوف حب الرمان
مصطکی زیره کرمانی از هر یک مثقال حب الرمان پنج مثقال نشاسته بلوط دو
مثقال عود درم سماق هفت مثقال نرم کوفته شربتی مثقال بود و غذا گرنج
با جاورس نخود با کوکنار سفید قلیه سماق و دار چینی و چوبنجان و زنجبیل و ادویه نرم لازم و ازید
در غذا دانه انار کوفته و تخم ترفیس و پودینه و زرشک اندازد و علاج دوم و ریشه از
ملاثت معده و ضعف باشد شود و علامت او بیرون آمدن طعام از معده زود همچنانکه
خورده هیچ تغیری در وی ظاهر نشده علاج جوارش خرنوب زیره کرمانی لسرکه پرورده دو
مثقال سماق پنج مثقال حب الآس و نشاسته بلوط از هر یک سه مثقال تیره نرم کوفته اند
در آن عسل انبجه سرشته مثقال میل کنند و بر معده زعفران و عود از هر یک مثقال سعد
نشاسته بلوط و حب الآس از هر یک دو مثقال نرم کوفته با آب پودینه با آب بالنگ انبجه
طلا سازند و اگر ضعف معده عظیم باشد با سماق با آب لیمو با آب انار رب زرشک نر کوفته
رب الی با ریواج با شربت حب الآس با شربت فواکه مقدار دو مثقال
تا سه مثقال انبجه مناسب است و شربت فواکه از رب الی و رب آلو و دو دانه و سماق
و حب الآس و اندکی زعفران که حبه باشد میل نمایند و شیرمایه خرگوش بهمدانم قابضه
دارند و صفت این قرص شیرمایه خرگوش بهمدارم قاره دو درم کندر دو درم نرم کرده
بحب سازند دهند و در شربت اسهال که با حرارت بود سفوف معی دانه موبر
استخوان دندان سوخته و نشاسته بلوط و شیرمایه و کشنیز خشک و سماق و خرنوب و تخم ترفیس

و زیره و زرشک پرورده و نان خشک و کندر و خولنجان از هر یک برابر بکیرند درم نموده
در روز چند نوبت میلیسانند چنانچه جمله آنچه اختیار نموده باشند ده درم نبود در روز
سلیم به بیند نوع سوم در آنست که از حرارت و شور معده بود علامت او گزیدن
و خلیدن معده و بسیار است که بر روی زبان و دهان جوشش و لوی پدید آرد دهان
و سوزش در وقت خوردن غذا خصوصاً اگر طعم شور یا ترش باشد و تشنگی و حرارت
و خشکی و گاهی تب بود علاج فصد باسلیق و اگر مانعی بود حجامت بر ساق و
تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و تخم اسپغول لعاب داده و شربت حب الآس با لعاب اسپغول
و اندک روغن گل یا تخم اسپغول و تخم زرد و تخم ریحان در آن بجوشانند بمقدار
که اما سیده شود و اندک روغن بادام یا روغن گل بر رو باشند بلیسانند و حب الآس سه
مثقال و خشخاش چهار مثقال و صمغ عربی دو مثقال و کوفت رب الانبعا بلوری
فایده دارد صفت آن قرفه و ساذج هندی و مصطکی و هلیله کابلی و زرنباد [illegible]
و دارچینی و اشنه و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و قرنفل از هر یک دو درم عنبر یک درم
قند برابر مجموعه شربتی از یک درم تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد و بر
معده اینها که بجوشانند و حب الآس و گلسرخ و گلنار و صندل سفید و مازو از هر
یک برابر بگیرند و با آب انبجه محلی که نرم کوفته باشند بهم انبجیه طلا کنند یا حب الآس و گل ارمنی
و اقاقیا و لادن و افیون بر معده طلا سازند و دوغ فایده دارد و دهان در دهن
الی وارد سنجد باشد و غذاها ورس شفتالو با چربی بر دارش سماق و زرشک و نخود
نوع چهارم در آنست که از کثرت صفرا معده در وده ریزد عارض گردد و اسهال صفراوی

علامتش

علامت او آنست که در عقب تبهای تیز و بعد از خوردن غذاها و داروهای گرم و بعد از
شرب شراب باشد **علاج** اگر اندک اندک تبریدی دهند با آب انار مزین و قند یا شربت
گل مکرر یا بلیله زرد و قند و اگر قوت قوی باشد مطبوخ بلیله زرد و بعد از آن قرص
طباشیر با شربت حب الآس یا رب زرشک یا رب انار یا رب آبی و دانه انار و طباشیر
و گل ارمنی با آب آبی یا شربت لیمون اختیار نمایند و حب الآس و دانه
سوق از هر یک دو مثقال مازو درم نرم کوفته برب آبی یا رب سیب آمیخته بخیسد
دفع اختیار نمایند و حب الآس بر روی سرکه طلا سازند و آرد جو بریان کرده صمغ عربی
و طباشیر برابر برب انار یا سیب فایده دارد و دوغ که با آهن تفت داده باشند
با نمک سماق فایده مند است و عدس را پخته و شیره کشیده با سماق و آب آبی
پخته و آش غوره و زرشک و انار که در شوربای مرغ که در بارهای آبی و سیب پخته
باشند یا ضماد المعده از کندر زیره و جاورس تفته تنها یا با ... بلوط بکرده خرفه
بر طلا سازند و فتیق سماق نمایند **نوع پنجم** در ذرب که از رنجش سوء المزاج معده
حاصل شود علامت او آنست که هر گاه میل طعام شود گرسنگی و شورش در سر معده
و ترشی در دهان بود **علاج** فصد باسلیق یا اسلیم و تنقیه مطبوخ افتیمون یا ماء الجبن
و اگر کفایت نکند این دوا سازند دانه انار بریان کرده پنج درم بهمن سرخ بریان
کرده ده درم زرنباد درم کهربا دو درم تخم ریحان تف داده یا کوفته سه درم شربتی
از آن درم با شربت حب الآس یا آنکه جگر بزرگ کباب کرده باشند و دیگر باید مجمره بر سینه نهند تا
سوء المعده از وی زایل **نوع ششم** در ذرب که از رطوبت بلغم از دماغ و ضعف قوت

ماسکه بمعده میریزد و قی بسیار از غذا او و اگر در معده بماند ترش شود و تبخیر میشود و بعد فساد معده علامت
او آنکه بعد از خواب چند مجلس بیاید و بعد از آن تسکین یابد و باشد علامات گرمی و فساد
دماغ و این علامت هم در نزله حار و هم در نزله بارد میباشد و فرق میان آنکه
از گرمی بود قلت خواب و تشنگی بسیار و تلخی دهان و صداع که از حرارت بود
علاج تنقیه معده بحب صبر و اخراج ماغم تقی و صبر نمودن بر عطش و مالیدن بخرقه
درشت و شستن بصابون و طلا نمودن بتخمین و انجیر و غرغره بآب عسل که در او
کبابه و سنبل و زعفران جوشانیده باشند و اندکی مشک اضافه سازند و بعد
زهره گاو را بسرکه امیخته در سر مالند و پاشویه گذارند و بعد از آن بشویند بآب چغندر
و سرکه و این تدبیر بعد از آنکه سر را تراشیده باشند اقوی و بهتر است و در علل
بآب پودینه و سنبل در سر مالند و روغن جند بیدستر و روغن فرفیون در سر مالیدن
فایده دارد و صبر و مر و حضض از هر یک برابر کوفته بآب سلق امیخته بر سر طلا سازند
و کندس کوفته در پیش بینی دارند تا عطسه اید و سیاه دانه تف داده بر لته دوخته
بسته در پیش بینی دارند و قسط و کندر سوخته بینی بر دود آن دارند و غرغره بالنکام
با سکنجبین اگر ضرورت شود صبر با ایارج بقدر فقره امیخته نمایند و عصاره ریحان یا افیر بریان ساخته
نمایند و معده بسفوفات مثل سماق بلوط و مازو و پودینه و دانه انار و امثال اینها
قوت دهند دیگر ذرب که از صفرا نازل شود از دماغ بمعده میباشد **علاج** او فصد و حجامت
و طلا از صندل و اقاقیا و گل سرخ و پوست خشخاش کوفته بر سر گذارند و اگر نف
ماسیشا و حضض و ربن طلا اضافه کرده بگلاب سازند اعلی بود و غرغره بابدش

دکنند

وکشنیز و گلاب نمایند و معده را قوت رب ابی و رب به هندی اگر تب باشد غذا مزوّر که
در و انار یا دانه کوفته باشند و تنقیه معده بمطبوخ هلیله نمایند و غرغره بعدس پنج مثقال و
رب سوس سه مثقال و گلسرخ دو درم بجوشانند و شربت سکنجبین مرو امیخته با سرکه ممزوج
نموده بگلاب غرغره سازند و منع نزله کنند شربت خشخاش نمایند و شربت سکنجبین سفرجلی
نمایند و در وقت افراط الهیلان این طلا بر معده گذارند گل ارمنی و اقاقیا و صندل
از هر یک دو مثقال سماق و حب الآس از هر یک چهار مثقال مازو دو عدد کوفته
باب ابی یا گلاب گذارند **نوع هفتم** در ذرب که از جمیع بدن ماده بمعده ریزد
علامت او امتلای بدن و احساس علیل بدانکه چیزی بمعده از بدن میریزد **علاج**
زرده تخم مرغ نیم بخته بسماق و حب الآس و اندک مازو و گلنار و دانه انار ترش
کوفته اختیار نمایند منع ماده میکنند از ریختن بمعده و اگر طبیعت قوی باشد و ماده
کم دفع میمایند گذارند تا مواد فاسد دفع نماید و از انجمله منع ماده مینماید از ریختن
بمعده کاسنی را بسرکه بجوشانند یا کرفس را یا بیخ او بخته در اب یا باقلی را بخته
در اب و سرکه و کرنب بخته است و اگر بعد از اسهال امساک در طبیعت بود و ضعف
بوده باشد اقتصار بر گوشت عصافیر نمایند **نوع هشتم** در ذرب که بعد از دوای
تسهیل شود علامت او خوردن دوای تسهیل **علاج** اگر حرارت بود اسبغول لعاب
داده و عسل و روغن بادام یا روغن گل چرب نموده با این سفوف لباب زنند
اسبغول لعاب داده درم تخم زوف تخم کرفس لعاب داده تخم خرفه و تخم ریحان
از هر یک پنج درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک چهار مثقال تخمها را بجوشانند

ویگویند وگل ارمنی و صمغ عربی را بگویند و آنچه برسالی سه درم بشام
وصباح اختیار نمایند و غذا الشیر سماق و مزوره و دوغ خشک ساخته در [illegible]
طبیعت را قبض میسازد و اگر یحتبس بوده باشد حقنه بروغن گاو و حوان سیاوشان
نمایند دیگر ذرب ازین ترتیبی غذا میشود مثل خوردن شیر برلای غذا یا خوردن
آب بسیار برلای طعام یا حرکت عنیف دیگر ذرب از قلت تحلیل و امتلای
بدن میشود علاج تقلیل غذا و ریاضت و مالیدن سفوف از باد و بال رومی
و حوالی و مصطکی سازند تا نفع بکنند و در حمام روند تا عرق آید دیگر حرارت
وحلقه که نام کذاشته اند دور البطن یعنی آمدن شکم باد و دوار معلوم و علامت
او انست که اول درد در موضع گیرد و بعد از ان شکم آید و خفت حاصل گردد
و شناخته میشود نوع خلط از انچه باسهال و ادرار می آید اگر بطرایقه غب
یعنی روز می آید و روز نمی آید پس از صفرا بود و اگر بدستور ربع بود از سودا بود
و اگر پیوسته بود از رطوبت و بلغم بود و اگر دور او را حدی معلوم نبود بلک
در دوام و استبداد و در بعضی اوقات بود علامتش او انست که چون
فاسد باشد علاج تنقیه بدن از خلط فاسد بدوای ملایم و تقویت اعضا و تقویت
احشا دیگر ذرب سبب بحران در وقتی که طبیعت مواد موذی فاسد را بعد
دفع مینماید علامتش او انست که در روز بحران و علامات بحران بود علاج آنست
که اسهال را بر طرف نسازند مگر وقتیکه اسراف شود و موجب ضعف گردد
هنگام قبض باید نمود بر انچه مناسب داند **فصل چهارم** در جشا و نفخ و قراقر

درالحره

در معده و تثاوب و عطش جشاء آنست که بادی دفع شود از دهان و تثاوب آنست که از بخارات غیر منهضم از طعام در وقت تقصیر هضم و طبیعت را دفع نماید مثل نفخ در عضلات و تسکین ظاهر گردد و عطش آنست که بخارات و نفخ در عضلات سینه و غیره باشند و انواع جشاء و نفخ مذکور میگردد **نوع اول** جشاء و نفخ که از سردی مزاج و ضعف حرارت غریزی بود و هرگاه در معده گرمی نبود و سردی غالب گردد آنچه غذا بدو رسد موجب نفخ گردد **علاج** تقویت معده بگل قند و شربت از بادیان مثقال گلسرخ دو درم انیسون و تخم کرفس از هریک دو درم پوست بیخ بادیان دو درم تخم خبر و مثقال پرسیاوشان و انگور شفا از هریک دو مثقال بجوشانند و بسی مثقال قند سه روز میاشامند دیگر جشاء و از غذاء بسیار که رطوبت بر وی غالب بود موجب نفخ میگردد **علاج** آنست که غذا کمتر سازند و آنچه میاشامند سریع الهضم بود و مطبخ مربع و حمام فایده دارد و بخواب که در روز بره و دار چینی بود **نوع دوم** جشاء که از بلغم شود موجب نفخ گردد **علاج** اسهال بحب صبر و معجون شهریاران و تقویت معده بگل قند که در وی مصطکی و بادیان رومی بود سفوف که نفخ معده را دفع نماید جوانی و انیسون و تخم کرفس از هریک دو درم زرنباد درونج عقرب قرنفل از هریک درم همه را نرم کوفته بیزند و وزن آن قند نبات آمیخته نمایند شربتی مثقالی تا دو مثقال اختیار نمایند و بعد از آن گلاب و عرق بادیان فایده دهد و ارباره العسل سفوف را میاشامند روا بود **نوع سوم** جشا که از گرمی معده و ضعف بحمی حاصل شود علامت او جشاء سوخته و تشنگی و اندوه **علاج** تنقیه معده

بمطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و آب انار بن و
اگر اندوه قوی بود شیره خرفه با آب غوره یا لیمون و غذا مزعفر سماق و غوره دیگر
از سودا میشود علاج بمطبوخ افتیمون که در وی افتیمون وزیره و بادیان و تخم کرفس و تخم
کاسنی اضافه نماید فایده دارد فصل پانزدهم در انقلاب معده تشبیه کرده بانکه نه
معده از زیر بالا برگشته آنکه فعل معده آنست که زیر چیزی دفع نماید هر گاه عکس
آن شود انقلاب را گفتن هم جهته آنست که آنچه دفع نماید تمام منهضم شود و سبب آن
سحج و تحبس در روده بواب که نام کدا گشته اند یا کشتی عشری یعنی برابر دوازده انگشت
صاحب او بود یا روده صایم هرگاه غذا بدین روده‌ها رسد منهضم یافته بواسطه
المی که عارض شده این روده‌ها را بگرد و لذعی پیدا نماید و آن غذا که منهضم یافته
باز بمعده آید و معده او را مکروه دارد و باز از طریق دفع نماید و فرق این علت
و ایلاوس آنست که آنچه در ایلاوس بر آید بوی ناک بود جهته آنکه در روده دقاق
مکث او بسیاری بوده علاج شربت لیمون و شربت انار بود به که در وی مصطکی و
کندر امیخته باشند و باقی علاج آنست که در سحج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
فصل شانزدهم در کثرت و قلق معده علامت آن روا است که علیل با این کرب
عمگین و محتاج باشد که از تنگی و حالتی که دارد بتنگی دیگر انتقال نماید و گاهی
غثیان بود علاج تنقیه معده و شربت لیمون و نارنج و شیره خرفه و آب انار بن
وقتی فایده دارد فصل هفدهم در اختلاج معده گاهی در معده حرکتی اختلاجی
واکر این حرکت در سر معده یا جزو اعلی بود خفقان یا غشی میشود از جهت آنکه اما

دل اکر بود

دل بر معده و این اختلاج از خلط بادی میشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال
دیگر بسبب گرمی معده این اختلاج عارض میگردد در وقتیکه صفرا برورده بریخته
و طبع قبض بود علامت او درد روده و دغدغه در معده علاج شکم را بحقنه یا
بجلاب نرم سازند و حل دیدان و اخراج کرمها نمایند فصل هژدهم در حرقت
معده بلغمی سوزش که در معده حادث بود از خوردن غذای خام مثل نان
فطیر و فواکه خام جهت اینها از معده زود و نمی گذرد علاج قی نمایند مالی که در دو تخم
ترب و تخم شبت جوشانیده و عسل آمیخته نمایند و غذا اسپاناخ سریع الهضم اختیار نمایند
دیگر سوزش معده بسبب آنکه رطوبت خام در معده بسته شده می باشد علاج
رگ سلیم بگشایند و شربت سکنجبین بزوری و آمله پرورده اختیار نمایند فصل
نوزدهم در حکاک معده و دغدغه آن بسبب این خلطی بر بود که موجب حکه معده
گشته چنانچه موجب جرب میگردد در سبیل ترشح از بعضی اعضا چنانچه در سر که
از سر موی میریزد و موجب حکه میگردد در بینی علاج تنقیه معده بمطبوخ شاهتره
یا شاهتره را آب او بگیرند و بآب سرد بدهند دیگر این حکه از جوشش
که در سطح معده ظاهر گردد می باشد علامت او آنست که در بثور معده مذکور شده
و علاج آنچه در ذرب مذکور است فصل بیستم در استرخاء معده و تحلیل شنج
او اما سستی معده بسبب آنست که معده خود سست شده باز با طعام را و سست گشته
علاج این دو قسم علاج فالج و استرخاست اما تحلیل الیاف و جرم معده
بجهت مرض و در بسیار از سست کثرت اسهال و قی موجب ضعف جمیع افعال

معده که قوت ماسکه و جاذبه و دافعه و هاضمه بشود علامت او آنست که طعام منهضم نا
شده بیرون آید و گاهی بصعوبت بیرون آید و گاهی چنان باشد که بدو ابا
بجفنه بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده تمام گسسته
و قوت نمانده و علاج این خالی از مشقت و کلفت نیست جهت آنکه با علاج گفته اند
فصل سی و یکم در تشنج معده گاهی در معده تشنج از امتلاء و از شکم رفتن بسیار
بسبب اسهال همچنانکه سایر اعضا را میشود در لیفها و عصب معده عارض میگردد
و تشنج علاج آنست که شربت بروری دهند و گلقند که در و بادیان رومی و مصطکی
بوده باشد و گلاب و عرق بادیان و عرق اگر فایده دارد و باقی علاج تشنج نماید

باب چهاردهم در امراض کبد و علامات و علاجات آن و مشتمل است
بر هفت فصل فصل اول در سوء مزاج جگر که از ماده باشد یا بغیر ماده و این
چند نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم که در جگر بود علامت او حرارت و اندوه
و التهاب در زیر شراسیف در جانب راست و تشنگی بخوردن آب بر طرف نشود
و درشتی زبان و زردی روی و تب و سرعت نبض و اگر حرارت غالب
بود خون را میسوزاند و موجب مالیخولیا و دنبل و جرب و جراحت میگردد و ثقل ثقل
درد شراب یا زرداب گوشت و سقوط شهوت دلالت بر ضعف جگر میکند
و ثقل سیاه دلالت بر عفونت کبد میکند و میباشد و ثقل خشک سوخته نیز
که حرارت سوزاند خون و جگر را و این هنگام ثقل ثقل دردی شراب بود علاج
شربتهای سرد مثل شربت لیمون و آب انارین و شربت سکنجبین با آب

و اگر حرارت

واگر حرارت قوی است شربت زرشک و قرص انبرباریس و قرص کافور با آب هندوانه یا با آب
غوره در سحر میل نمایند و بعد از آن آب کشک جو که در وی تخم کاسنی و دربه بخته باشند
هم تبرید بیمار نمایند تا سده جگر نگشاید و اگر سده فهم نماید شربت بزوری
اختیار نمایند و در دیگر حرارت بسیار روغن سرد کرده و آب جو که در وی سرطان نهری
پخته باشند و خوردن شیره خرفه با طباشیر فایده دارد و آب تمر هندی و آلوی بخارا
و شربت دینار و آب کاسنی که در وی فلوس حل کرده باشند و آب کاسنی
تر زید جهت جگر نفع کلی دارد و اگر از حرارت بود با سکنجبین و گر از حرارت نبود
با مثلث و این ضماد بر جگر گذارند گل سرخ چهار مثقال صندل دو مثقال کافور اندکی
کوفته خرقه بگلاب اسفنجه گذارند دیگر این طلا نفع کلی دارد صندلین و گلسرخ از هر یک
دو مثقال فوفل و رساف مامیثا از هر یک دو درم کافور نیم دانگ با آب
عنب الثعلب و اندک سرکه وار وجود ده مثقال بر جگر طلا نمایند و غذا گوشت مرغ و گوشت
بزغاله و طعامیکه در وی قبض بود ضرر دارد مگر زرشک و آب انار که فایده کلی دارد
نود و دوم سوء مزاج سرد بی ماده علامتش اوفساد رنگ زردی و تهیج و جبهه و
میل رنگ بسیاهی و تیرگی و سفیدی زبان و لبها علاج شربت از ماء الاصول سازند
با روغن بادام و گلقند که در وی بادیان رومی بود و جوارش و معجون گرم میل نمایند
و قرص با ربوند و دواء الکرکم مناسب است صفت قرص ربوند که مزاج جگر سرد باشد و رنگ
سفید و انتفاخ در پشت جسم و اطراف و بعد تنها دراز و قیکه در بشره فساد بود و سل و
مصطکی و افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک دو درم ربوند چینی ده درم قرص سازند

و انتفاخ

هر یک بمقدار مثقالی و یکی را سکنجبین عسلی دهند و این ضماد بر جگر نهند سنبل و مصطکی
و زعفران و مرمکی مورد الشراب حل سازند و باقی ادویه را کوفته بهم آمیخته گذارند
و قرص افسنتین سازند صفت آن افسنتین و انیسون و بادیان و مغز بادام برابر
بگیرند و قرص سازند شربتی مثقال بود در وقت خواب با گلقند و جگر گرگ
یکدانگ تا دو دانگ الونده با نخود رم گلقند چند روز میل نمایند گفته اند جگر گرگ را
نفع کلی است در جمیع علت کبد و یکدرم تا یکمثقال با آب کاسنی میل نمایند
و بابونه و اکلیل الملک و تخم کشوث با آب بجوشانند و آب آنرا بر جگر بزنند و تفل آن با
صندل و سنبل آمیخته طلا سازند و شربت اسکنجبین عسلی بحال قند اخلاط سرد را
باسهال و ادرار بیرون می آرد و سده را میگشاید و غذا گوشت مرغ و کبک
و تیهو و عصافیر و مطبخه که در و دارچینی و فلفل و زیره باشند و حلوا که از عسل
و روغن بادام یا روغن جوز یا روغن زیت ساخته باشند و غذا آب کامه بیش
سازند و موبرد بسته جگر را فایده دارد و احتراز نمایند از خوردن آب بسیار
خصوصا اگر سرد باشد و غذا سرد زیان دارد دیگر سوء مزاج رطب بی ماده
علامت او بهیج روی و چشم و بسیاری آب دهان و نرمی طبیعت علاج گلقند
با مصطکی و بادیان رومی و ریاضت و حمام بر ناهار و شراب کهنه و مثلث
فایده دارد دیگر حادث از سوء مزاج خشک بی ماده در جگر علامتش لاغری
بدن و خشکی دهان و تشنگی و صلابت نبض علاج تدبیر مرطبات از شربت
غذا آب انار شیرین دهند دانه و با درنک و لعاب تخم ابی و لعاب اسپغول

و لغز قند

و شیر و قند و گوشت بزغاله و بره علاج بعلاج مرض و سنجوجه و سکه و عرق بید
مشک و کاسنی و گلاب و گاوزبان و دیگر بکنند علاج این مرض را اگر منجر نشود
بدق و افراط نکنند در چیزهای رطب که مقتضی میگردد لسوء القنیه و استسقا نوع سیوم
در سوء مزاج گرم تری ماده که در کبد شود علامت او ثقل بدن و رنگ روی مایل
بسرخی با تهیج و لهیج علاج فصد باسلیق و شربت عناب و سکنجبین و شربت ریواج
و تلیین طبعت بآب کاسنی و آب عنب الثعلب و خیار شنبر بآب فواکه دیگر شود
مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر بشود و علامت او خشکی دهان و زبان و
تشنگی و زردی رنگ علاج تبرید و ترطیب بشیر گاو و بز و شیر عورت و لبن
اتن و آب کشک جو با روغن بادام و آب هندوانه و لعاب الی و اسپغول
بقدر و رشتن کند و اسفاناخ و زرده تخم مرغ با سفیده او اختیار نمایند نوع چهارم
در سوء مزاج که از خون فاسد در جگر شود علامت او گرمی جلد و سرخی زبان
و گرانی اعضا علاج فصد نمایند و الا حجامت و غذا اندک دهند و داشتن
فایده دارد و آب انارین و مطبوخ هلیله و آب عنب الثعلب و آب کاسنی
مقدار پنجاه درم با دو درم ایارج فیقرا اختیار نمایند و اطریفل صغیر فایده دارد
دیگر سوء مزاج سرد خشک در کبد علامت او علامت دق شیخوخت و قلة بول
و خشکی بدن علاج شربت ماء الاصول و موم روغن از روغن نرگس و خیری
و یاسمین و سوسن یا روغن بادام روغن ده مثقال و موم دو مثقال سازند
و در بدن بمالند و بعد از حمام روغن بادام فایده دارد و در ماء اللحم دارچینی اندازند

نوع پنجم در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامت او گرمی و خشکی
و تلخی دهان و زردی رنگ **علاج** اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا بآب تمر هندی
و آلوی بخاری و کشنیز و تخم کاسنی و آب جلن سفوف هلیله در روز اول آب
جلن چهار درم و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا بهفت روز صفت
سفوف هلیله ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم کرفس درم اگر بدین
تسکین نیابد شیر خشت با این آش یا این سفوف هلیله زرد ده درم لک مغسول
و گلسرخ و طباشیر از یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان درم سنبل هندی یک درم
و اگر گرمی قوی بود دوغ با قرص طباشیر برب آلو و شربت حب الآس **نوع ششم**
در سوء مزاج سرد که از ماده بلغم در جگر شود علامت او رخاوت رنگ و سردی لمس و
قی و بلغم و سفیدی قاروره و غلظت آن **علاج** اسهال بلغم با یارج یا حب صبر یا آنکه
در وقت خواب این حب بسلیمانید ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک درم لک
مغسول و انکی ریوند چینی پنج درم افتیمون و مقل از هر یک نیم درم آنک نرم کوفته حب
سازند و در وقت خواب فرو برند بکشربت تمام بود و مطبوخ هلیله فایده دارد
و ماء الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت بریان و مثلث و معجون مادة
الحیوة و اطریفل کبیر یا صغیر و مبالغه در دفع ماده ننمایند چرا که منجر به ذبول میشود **نوع هفتم**
در سوء مزاج سرد خشک از جگر از ماده سودا بود علامت او تشنگی و لاغری بدن و
ترس و اندوه و فکرهای فاسد **علاج** اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا بحب افتیمون
یا بایارج شیر و شربت ماء الاصول **فصل دویم** در اورام کبد و این چند نوعست **نوع اول**

در ورم

در ورم گرم از خون در جگر علامت او تب و تشنگی و حرارت و اندوه و ورم محسوس
و سرخی روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی بود فواق و سردی اطراف و اگر
ورم در جانب مقعر بود قی مراری سوخته گرائی و حبس بول و غشیان در وی قوی زیاده
از آنکه ورم در جانب محدب و اگر ورم در جانب محدب بود ظهور ورم ها بیشتر و ورم کند و
ذات الجنب و در اول تب و سرفه و ضیق نفس بود علاج با سلیق الحل بکشند و فصد و رادع
نگذارند بسیار جهت آنکه ورم را صلب بسازد و محلل نیز ضرر دارد و پس آن الی گذشت
که در ابتدا فصد نمایند و تاخیر جایز ندارند و با رادع محلل آمیخته نمایند و آب میوه ها که
قبض دارد بخورند مثل آب انار و سیب و انار جهت آنکه قابض دهان عروق را تنگ
میسازد و مزیل صفرا و ورم زیاده میشود و اگر ورم در جانب مقعر بود چیزی که ادرار
کند بدهند مانند مسهل فایده دارد و اگر ورم در جانب محدب بود مدر دهند و طبیعت
را قبض نگذارند چرا که بوجه زیادتی الم میشود و در ابتدا آب عنب الثعلب و کاسنی
و آب لسان الحمل با سکنجبین تا چهارم و بعد از آن تدبیر ایها مغز فلوس هفت مثقال
در هیچ فاتق از این آب حل ساخته میل نمایند و آب خرفه با تربکبین که در وجه شد
قطره روغن بادام بود جهت قوت جگر و این نقوف جهت تلین طبیعت دهند
هلیله زرد هیچ مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث و مغز تخم خیارین از هر یک مثقال گل
بنفشه و لیونداز هر یک درم محموده بخبر دم گرمی دو درم در آب تخم خرفه که در
خیار شنبر حل کرده باشند و اگر ورم در مقعر بود هفت مثقال مغز خیار شنبر در آب انار
یا آب چقندر حل ساخته دهند و اگر ورم محسوس گردد این نقوف مدر دهند مغز

تخم خیار بن مغز تخم خربوزه از هر یک پنج درم زرک چهار مثقال ریوند مثقال نیم
دو درم تا سه درم با آب بادیان یا آب کاسنی و شیخ بوعلی گفته اند که مکروه
میدارد هلیله زرد را در این مرض چرا که خلط رقیق را بیرون می برد و غلیظ باقی میماند
و در ابتدا این ضماد نهند آب کاسنی و آب ترو تراشه کدو با آب عنب الثعلب
که با اوراق او کوفته باشند و برگ آن یا گلاب و صندلین و آب لسان الحمل و
روغن گل و موم و بعد از چهار روز بابونه و گل خیرو و اکلیل الملک و ارد جو اضافه
نمایند و بعد از انحطاط از قابض کم سازند و محلل اضافه نمایند و بهترین ضماد
انی یا ارد جو گلاب یا بالی بجوشانند با صندل و روغن گل و مصطکی و بابونه
و اکلیل الملک و ارد جو و تخم حلبه طلا سازند و حقنه نمایند و اگر با علت اسهال
بود این قرص دهند تخم حماض و طباشیر و گل سرخ و زرک از هر یک پنج درم لک و ریوند
از هر یک درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هر یک مثقال و ربوب ابواج یا
زرک یا انار اختیار نمایند یکی را و در ابتدا کشک جو و کاهو حریر گندم میل کنند
و ای را بجوشانند و با گل سرخ طلا نمایند و چون ورم تسکین یابد آش غوره و
اگر ضعف شود مرغ با آب غوره و انار و خیر دکمتر دهند تا ورم صلب نشود و بسمت استسقا
باز نگردد نوع دویم ورم صفراوی در کبد علامتش زردی رو و حدت و زبان و شدت
اندوه و تشنگی و سرعت نبض و در روی بول و سیاهی زبان در اخر اسهال
صفرا مطبوخ سرد منضج بر شده و شربت بنفشه و نیلوفر و شربت دینار و کشک
سکنجبین و تمر هندی و آب سبز یا برگ بنفشه و آب عنب الثعلب و بعد از هفت روز چهار شیر

و آب

در آب لبلاب با آب کرفس و اگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محمود در سکنجبین یا
شربت بنفشه حل ساخته بیاشامند و حقنه فایده دارد و اگر التهاب و اندوه بسیار
بود آب کاسنی با سکنجبین و آب لسان الحمل با صندل و اگر ضرورت شود اندک کافور و
چون تب زایل شود گوشت مرغ بسماق مناسب است نوع سیوم در ورم بلغمی که در جگر
بود علامت او سفیدی زبان و ردی فلت عطش و رقت دم و سفیدی بول
علاج استفراغ حاد و بحب ایارج و حب غاریقون بر نهج حب ایارج فیقرا یکدرم
و نیم غاریقون درم حب نمایند و در محل خواب در شب بیاشامند و صباح مطبوخ
هلیله کابلی بیاشامند و قرص افسنتین یا قرص ریوند بشربت سکنجبین بزوری و ماء
الاصول اختیار نمایند و سنبل و زعفران از هر یک اندکی بروغن گوشن حل کرده
بر جگر گذارند و غذا نخود آب بگوشت مرغ و اگر تب نبود و ضعف بود نوع چهارم
در ورم سودای صلب که در جگر بود علامت او آنست که جانب راست در زیر
انتهای پهلو چیزی صلب بود و درد نه اشته باشد و تب نبود و در رنگ را فاسد
سازد و بدن لاغر گردد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و شربت سکنجبین بزوری
و حقنه معتدل و این شربت فایده دارد مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر
خشک پانزده عدد و عناب بیست عدد و پوست بیخ کرفس سه درم بادیان
و اصل السوس از هر یک دو درم تخم حلبه و خار خسک از هر یک پنج درم بجوشانند و پنجاه
مثقال قند بقوام آورند یک فاشق شربت با سه ساخته روغن بادام مخلوط
نموده اختیار نمایند و بعد از آن حب ایارج و یا غاریقون با نمک هندی و افتیمون

باب کاسنی با آب عنب الثعلب ساخته میلیانند وطلا از جربی مرغ ومغز قلم گاو
که درو سنبل وصندل کوفته باشند نمایند وماء جبن با سکنجبین وهر دو اگر حرارت
نبود شیر شتر بمقدار یک پیاله با این سفوف که مذکور میگردد هلیله کابلی وهلیله سیاه
از هر یک سه مثقال تخم کرفس وانیسون وبادیان از هر یک مثقالی کوفته شربتی
دو مثقال تا هفت مثقال قند واین ضماد بر جگر گذارند مصطکی وسعد وبیخ خیرو وبابونه
وبنفشه واکلیل الملک وصبر وبسباسه ورد روغن کنجد ادویه را کوفته وبا روغنها آمیخته
بر جگر نهند وغذا نخود آب وگوشت کبک وتیهو سازند نوع پنجم در ورمیکه حادث
گردد در جگر از ضربه یا سقطه علامت او کوفتگی والم که از آن ملم شود علاج فصد
نمایند وشربت از گل ارمنی با لعاب اسپغول سازند وریوند چینی وفوه هر یک
مثقال ودارچینی درم درم کوفته یکدرم شربت بنفشه اضبار نمایند صفت دوای
دیگر ریوند گلنار جون سیاوشان شب یمانی از هر یک ۱/۲ مثقال رب ابی ایل
نمایند دوائیکه شیخ ابوعلی تجربه کرده ریوند چینی وگل ارمنی وحب الآس واین ضماد
فایده دارد عود وزعفران وحب النار ومقل ومصطکی وسنبل از هر یک برابر
بگیرند وبروغن سوسن یا روغن سوم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات
که بر شکم است بسیار است که اشتباه میان ورم او وورم جگر میشود وفرق میان
ورم کبد وورم عضلات شکم آنست که ورم کبد هلالی ومحسوس کمتر بود واز ورم عضلات
وورم او ظاهر ودو سر او باریک وورم کبد گاهی ظاهر نبود وخصوصا اگر در جانب
تقعر کبد که مقعر گویند علاج او مثل علاج ورم کبد در اول فصد واسهال وجبرهای رادع

با سقوط

وبعد از آن

و بعد از آن طلاهای محلل المجرب در ورم کبد مذکور شده **نوع هشتم** در دبیله کبد بیشتر
پیدا شدن دبیله از عقب ورم گرم که در کبد بود عارض گردد همچنانکه صلابت
اکثر از عقب ورم بارد بود و علامت ورم ورم از سه بیرون نیست یا تحلیل میابد
یا آنکه جمع میگردد دبیله میشود و یا صلب میگردد و علامت تحلیل آنست که اعراض ورم
برطرف گردد و مریض سبک شود و علامت صلابت آنکه محسوس شود چیزی محکم
یا صلابت و علامت جمع دردی و قشعریره و حرکت و اگر ز دبیله خفی حاصل آید
یا بطریق قی مده و چرک و ریم ظاهر گردد و گاهی بطریق مثانه و گرده دفع شود و اگر
ورم محدب کبد و دبیله از روده اگر دفع گردد علاج دبیله فصد و حجامت و تلیین
طبیعت و طلاء رادع و شربت بوری و گلاب و گل قندی و اگر علامت
آنکه ماده جمع شده سعی نمایند در نضج آن از ادویه لطیف و اگر نضج یافته سر کرد
بجانبی مثل روده مدار سهل سهل دهند و اگر بجانب مثانه و گرده راهی دارد
ادویه مدر مثل شیره تخم خیارین و خربزه مدد دهند و بعد از آنکه سر داد و منفجر گشت
هر روز ماء العسل یا شربت قند از گلاب یا سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت
دوا اگر گوشت بروباند صفت آن مصطکی و تخم کاسنی و گل ارمنی از هر یک مثقال
کندر و خون سیاوشان و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال نرم کوفته
کپرها که تا از جگر رساند مثل تخم کاسنی و گرفتش با سکنجبین و ماء العسل مقدار
دو درم اختیار نمایند و طلاء قابض بر جگر گذارند و غذا زرده تخم مرغ و مرغ نمایند
فصل
در بیان سده کبد بسبب سده تنگی رگها و باریکی عروق بود در اصل خلقت

ولسیار است که بسبب غلیظ ماده وتناول غذای غلیظ ریح وحرکت بعد از ناهار
وحمام وخوردن شراب عقیب طعام وبسیار است که بسبب سده خوردن ابهار
پدید شود و صفت قوت دافعه واین چند نوع است نوع اول در سده که حادث
گردد در کبد از ماده غلیظ ریح علامت آن گرانی در کبد بی درد اگر سده جانب
محدب بود بول اندک رقیق واگر در جانب مقعر بود سده و براز بسیار و سفید دیگر
آنکه خون در بدن صاحب سده کم بود ورنگ او مایل بزردی مثل بول آنک
کسیکه یرقان شده وبسیار است که ضیق نفس بود جهت مشارکت کبد با اعضاء
نفس علاج اگر سده در جانب محدب بود داروهای مدر دهند واگر حرارت و
گرمی غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی یا آب لسان الحمل سکنجبین
وشربت سکنجبین بزوری صفت سکنجبین که سده باز کشاید پوست بیخ کرفس
وتخم خرفه وتخم حماض وتخم خیار همکوفته از هر یکی [illegible] در سرکه وگلاب وآب بجوشانند
وبقند وبقوام آورده بیل نمایند وآب کرفس وآب ترب وآب کاسنی از اینها
اینچنین سکنجبین وآب بادیان وکرفس واگر سردی غالب بود شربت از تخم کرفس
وانیسون وبادیان سکنجبین عسلی اختیار نمایند صفت ماء الاصول بادیان
وپوست بیخ کبر از هر یک چهار مثقال انیسون وتخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ
وتخم حلبه وپرسیاوشان از هر یک سه مثقال مویز دانه بیرون کرده [illegible] عدد
انجیر ده عدد بجوشانند وهفتاد مثقال قند بقوام آورند وقرص امبرباریس وقرص
لک ودواء الکرکم فایده دارد وغذا آب نخود واگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ و تیهو

باسهال

و مسهل بعد از نضج ماده و مناسب است که مسهل خفیف دهند بر این موجب ایارج فیقرا
درم غاریقون و لفاح از هر یک نیم درم انیسون دانگی حبی دیگر ایارج فیقرا
مثقالی ریوند و نمک هندی از هر یک نیم درم صفت مطبوخی که سده را بگشاید و رطوبات
دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افسنتین و کشوث
و انیسون و زراوند و لفاح هم کوفته از هر یک دو مثقال زبیب منقی پنجاه عدد
عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بجوشانند و به ده مثقال شیرخشت اختیار
نمایند و ایارج فیقرا و غاریقون بعد از آن اختیار نمایند و اگر مطبوخ افتیمون دهند
و آب حب و حقنه فایده دارد و بعد از عمل و مسهل معجون که تقوی جگر بود
مثل جطانا یا دواء الکرکم و این معجون نفع دارد پوست بیخ کاسنی و دارچینی
از هر یک سه درم افسنتین و انیسون از هر یک دو درم مصطکی و نرجس از هر یک مثقالی
زعفران درم نیم کرده عسل سه وزن ادویه مثقالی میل نمایند و غذا گوشت عصافیر
فایده دارد و ضماد بر این موجب سازند کندر و اشق و انیسون و زعفران بروغن
ناردین یا روغن گل و چربی مرغ و بط بسازند و بر جگر گذارند نوع دویم در سده که از
اشیاء قابض حادث شود علاج او آنست که چیزهای مرطب دهند مثل شیر و شکر
و حریره بروغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیه کدو و امثال آن دهند و اگر سده
از جهت ضیق رگهای جگر بود باشد چیزهای منضج و شربت بزوری که در او ریوند باشد
حب ریوند دهند فصل چهارم در علاج صغر جگر در بعضی از میان جگر انسان
خرد باشد علامت او گرانی و نفخ و باد بسیار و لاغری بدن و کوتاهی انگشتها

در اصل خلقت و ضعف قوی در بدن علاج زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت
مرغ و بره و کباب و شربت زوری و ماء الاصول و ایارج فیقرا فصل پنجم در نفخ
و باد کبد گاهی در کبد و پرده‌های او بخارات جمع میشود موجب باد و نفخ میگردد
از جهت سده یا از جهت بسیاری بخار که از غذا غلیظ که قوت هاضمه در او عاجز
گشته و موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست بر او گذارند
قراقر حادث گردد و علامت آنکه در پرده‌های کبد نفخ است احساس تمدد و کشش و
بعد از هضم طعام و چون دست بر وی مالند و یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد علاج
آنست که شربت دینار و ربداوست به گلاب و عرق کاسنی و بادیان
نمایند و معجون ریوند و حمام بر ناهار و مالیدن باعتدال و مثلث و اندک
شراب گفته اند که بر ناهار با عرق کاسنی باشد و آب سرد کمتر میل نمایند و خرقه
گرم و نمک گرم و از آن گرم گذارند و اگر درد میل بجانب معده دارد مسهل دهند
بعد از آن محلل گذارند و اگر کشش تحجب و تمدد دارد با میل بجانب پس وارد علاج
شربت زوری و کشیره و تخم خیارین اختیار نمایند فصل ششم در ضعف کبد علامت
او قلت شهوت و نحافت بدن و براز شبیه به آب گوشت تازه که گوشت شسته باشند
و رنگ صاحب او مایل بزردی و سفیدی و گاهی مایل بکبودی بود و درد
ورم و پیچ در روی و چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت براز دلیل او و
سفیدی و لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و قلت
رنگ آنها و مانع است در بعضی اوقات قولنج یا استسقا یا یرقان زرد

بالماه

یا بسیاه و ار بعضی حرب و حکه و قو یا ضعف کبد چند نوعست نوع اول ضعف جگر
که منشا جهت معده بود علاج معده نمایند و گلقند که در و مصطکی و انیسون باشد بگلاب
و عرق کاسنی بیلمانید دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه و آلات تنفس و مباده اگر
بود علامت او انست که رنگ یرقان داشته باشد و سوء تنفس و سرفه خشک علاج
سینه بشربت بنفشه و علاج انکه رنگ او زرد باشد علاج یرقان نمایند و شربت
سکنجبین بزوری بیلمانید دیگر ضعف جگر بمشارکت کرده بباشد جهت انکه
مائیه را نمی تواند کشید ازین جهت در کبد ضعف عارض میشود و رنگ تیره میل کند
الغبنه یا استسقا پیدا رد و علاج او انست که در کلیه اگر خدا خواسته باشد مذکور
گردد ان شاء الله تعالی نوع دویم ضعف کبد که بمشارکت رحم علامت او انکه هرگاه
حیض بسته گردد یا با فراط خون آید ضرر او بجگر برسد و ضعف جگر اکثر اوقات
سردی و رطوبت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس ازینجهت سزاوار انست
که علاج بادویه گرم نمایند مثل زعفران و آب انار منجوش و مویز بیدانه او دا اگر بجا آید
فایده دارد و اگر در جگر خون فاسد بود فصد نمایند اگر مواد دیگر بود اسهال بحب
غاریقون نمایند بر موجب حب غاریقون درم ریوند چینی درم مغاث درم معجون ساخته
بیلمانید صفت دوای که جگر را پاک سازد لک مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم
بادیان و افسنتین رومی از هر یک درم تخم کاسنی و کشوث از هر یک سه درم
تخم کرفس چهار درم قرص یا یعقوب سازند شربتی دو درم و اگر ضعف جگر
بسبب حرارت بود و این کمتر میباشد آبی و سیب و امرود و انار منجوش

خورند و اگر مده بود آب کاسنی و شربت سکنجبین و غذا نخود آب و گوشت مرغ و کوبهند جوان در آب آن کشنیز و دارچینی و پودینه اندکی و زعفران فایده دارد و اگر ضعف جگر بسبب ضعف قوه هاضمه باشد تریاق اربعه و سنجر نا مامل نمایند و این طلا بر جگر گذارند صبر و گلنار از هر یک درم پوست انار چهار درم لادن و سواد از هر یک درم نرم کوفته بگلاب بیخته طلا سازند در طعام موز و دانه کوفته و انار کوفته و دارچینی و سنبل و زیره و جوز بوا و مصطکی و خواه طلا سازند و خواه بپاشند نفع تمام دارد دیگر ضعف حادث کبد با دویه گرم مثل دارچینی و زعفران و ادویه قابض بکار برند مگر بحیث حرارت جگر و ضماد نمایند برای آنکه برموجب افسنتین و مصطکی و گلسرخ با آب مورد سازند و غافل از تفتیح سده نشوند و غذا کبک و مرغ و تیهو با آب غوره دیگر ضعف ماسکه کبد علاج آنست که جوارش خوزی و رسالی یا بجبینه میلنا نهند و ادویه قابض زیاده نموده گرم کمتر سازند و ضماد از غوره و زیره با سیب گذارند دیگر ضعف قوت دافعه جگر علاج با ب... و سکنجبین و هلیله پرورده و قصد اسلیم و گوشت کباب فرزند و تخم مرغ نیم بخته و در غذا دارچینی و فلفل و زنجبیل اندازند و کسی را که ورم باشد و در جگر باشد در خبزهای شیرین و حلوا اجتناب نمایند ولی ترشی غذا او و خال طعام و خوردن آب سرد بر ناهار و بعد جماع و در حمام و عقب بیرون آمدن او و بعد از خوردن ریاضت بسیار می‌شود جگر و سبب استسقا میگردد و این برودت عارضی و اسباب رنج تمام بجگر ضرر دارد **فصل هفتم** در قسام کبد و این چند نوع است

است **نوع اول** در قیام کبد نام گذاشته‌اند اسهال را از جهت برخاستن
مریض تسمیه ملزوم باسم لازم و نیز باشد صحیح و سبب او دبیله است که منفجر شده باشد یا علتی
بود و سبب او ضعف کبد است و حادث میگردد از امتلای عروق از خون و نام دیگر این
ودسنطاریا کبدی و معنی ودسنطاریا در لغت یونان جراحت روده است
و علمای اطبا اطلاق کرده بر اسهال دموی و سبب او امتلای خون است که محتبس
شده از رعاف یا خون حیض یا قطع عضو مثل دست و پا و این خون در جگر
جمع گشته و سبب ثقل کبد شده و دفع نموده خون را بسوی روده علامت او آنست
که خون دفعة بمقدار کثیر بیرون آید و ماده قوت شاعد بود و احساس نماید مریض
بگرانی و الم و نواحی کبد و نباشند علامات سحج و مغص و آنچه کبدی بود در اول
امر مثل آب گوشت بود پس زیاده گردد و چیزی غلیظ آید کدر و شبیه
بدردی شراب و آنچه آید هر چند بگذرد بوی آن زیاده شود و آنچه از جراحت
امعا چون بسیار آید نه فتراتش بود **علاج** آنست که خون را در حال نه بندند حتی تشنه گردد
و قبله ضعف شود او را بجهتی دیگر میل دهند و اگر سحج متولد گردد فصد در اول فایده کلی دارد
و بعد از آن قوابض دهند و در ابتدای اگر تب بود مریض را از غذا منع نمایند و اندک غذا
خورد و قرص طباشیر و قرص کهربا با رب آلی و شربت انجبار و اگر حرارت بود شیره خرفه
نبات و طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم فایده دارد سفوف طین صفت آن
گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی لف داده و حب الآس از هر یک پنج مثقال خون
سیاوشان و کندر از هر یک مثقال شربتی دو درم تا دو مثقال شربت حب الآس

اختیار نماند و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل دردی شراب می‌باشد و از آن بوی
بد و لیف تاک و کمان می‌برد که خلط بود او سیاه و این نوع اسهال گرم مزاج و سنگ
در سفر انسکی و گرما مر مه باشد می‌شود و علاج به چیزهای سرد مثل شربت خرفه و شربت
خشخاش و سکنجبین و آب سرد در اینها نفع دارد و صندل و گلاب بر جگر گذارند
نوع دوم در قیام صدیدی سبب او سوختن خون در کبد و تابع اوست احتراق اخلاط
دیگر باشد اسهال و گاهی جگر سوخته می‌شود و بعد از اخلاط پاره گوشت سیاه می‌افتد
و فرق میان سیاه که از اخلاط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آنست
که آنچه جگر بود سیاه و غلیظ بود و آنچه سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد ندارد و علامت
او بول و گرمی جگر باشد علامت تشنج و تحبس **علاج** تبدیل هوا و تسکین حرارت
شیره خرفه و الخیار و قرص کافور و قرص طباشیر و گذاشتن صندل و گلاب بر دل
و جگر و این اسهال به تدریج باید بست صمغ عربی و نشاسته لت داده بریانی و علا
کرنج و حریره سازند بحری لو شغند و شیره که به باب سماق و صمغ عربی و نشاسته کشیده
باشند شیره بادام لت داده اختیار نمایند **نوع سیوم** در قیام صفراوی علامت او
گرمی جگر و سوزش و صفرا مخلوط بر از و رفتن شکم بیشتر در وقت خلای معده بود
و چون غذای میل نمایند تسکین بود و برخاستن بیشتر در آخر هاضم بود **علاج** آنست
که این اسهال را حبس نمایند و قوا الطف بدهند که سحر بهلاک می‌شود و زردی و شیر آدارا
که تنقیه کبد نمایند و شربت لیمون و الخیار به تخم خرفه و بو ستانیده دهند و گاهی مخلوط
بدم بود و گاهی بی خون بود و گاهی سبب در رفع والم بسر حد غشی رسد **علاج** جگر گیرها

گومی لابه

موی نماید یعنی چیزی که جگر را بهم چسباند صفت سفوف تخم خیرو تخم خبازی مقشر
از هر یک سه مثقال نشاسته وصمغ عربی از هر یک پنج مثقال گل ارمنی چهار مثقال
نرم کوفته شربتی دو درم بشربت حب الآس وگاهی در اسهال کبدی خراطه
یعنی بلغمی یا چیزی ظاهر میشود که مظنه انست که از روده باشد باید که تامل کنند
و ترک علاج اسهال کبدی نکنند **نوع چهارم** در قیامیکه مشابهه دردی بود و سبب او
سده است که سر داده یا افتراق شدید واقع شده علامت او انست که
هیچ حس ندارد **علاج** انست که حبس نکنند و چیزهای قابض ندهند و معجون بودینه
فایده دارد و گاهی درین اسهال عمل فایده دارد ودلتراب انکور وعلت
جایز داشته اند بعد از هضم غذا و مالیدن اعضا بخرقه درشت نمایند و غذا اجاورس
مقشر و انچه نفع گفته اند کباب جگر راست و بعضی اطبا گفته اند اسهال
عالی بخوردن سوز مثقی زایل میکرد و شیخ ابوعلی فرموده اند که به سرد
و فایده یافته ام دیگر حصاة در جگر متولد میگردد علامت او بر انداختن
دایم که در اخر هضم و احساس درد در جگر می ورم و صلابت و اگر فصد نمایند
در خون مثل ریگ بود **علاج** شربت بزوری و چیزهای مدر دهند و انچه در
حصاة کلی مذکور گردد اگر حق تعالی توفیق دهد عمل نماید **باب پانزدهم** در امراض
طحال و مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است
نوع اول در سوء مزاج گرم علامت او تشنگی و التهاب در جانب یسار و میل
قاروره بسرخی که بسیاهی نزدیک بود **علاج** فصد باسلیق یا اسلیم و اسهال مطبوخ

بلبله و شربت سکنجبین باب کاسنی و اگر اندوه و تشنگی بسیار بود قرص طباشیر از شربت
بزوری و این قرص را سازند طباشیر دو درم زرک چهار درم پیچ سوس سه درم تخم
والک اسپغول و ریوند و پوست بیخ کبر که در سرکه یکشبانه روز گذاشته باشند از هر یک
مثقال غاریقون و رهبان [?] اطراف در سرکه بجوشانند قرص سازند شربتی مثقال
بسکنجبین میل نمایند و آتش مثقالی اختیار نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف
تعداد کلسرخ و طباشیر و مغز تخم کدو و مغز تخم خربوزه و تخم خرفه و الک و ریوند
از هر یک مثقال زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقالی بسکنجبین اختیار نماید
و آب انار و اگر طبع قبض بود تمر هندی و الوی بخاری و سبوس را با سرکه بجوشانند
و طلا سازند دیگر ترب با سرکه سوده و سرکه با ورق کز یا انجیر با سرکه جوشانیده
این مجموع جدا طلا سازند و سرکه کبیر فایده کلی دارد **نوع دوم** در سوء مزاج سرد علامت
او قراقر و سقوط شهوت **علاج** شربت سکنجبین عسلی با بزوری و شربت بادیان
صول [?] و تریاق اربعه و گلقند و دیگر افسنتین و پوست بیخ کبر از هر یک برابر بگیرد
و با سه وزن آن عسل انگبین [?] نمایند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال بود و
خوردن مثلث بر نهار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در دارو به آرام بود
و قلیه [?] سرکه کبر سازند **نوع سیوم** در سوء مزاج خشک در طحال علامت او صلابت
سبزی و لاغری بدن و غلط خون **علاج** شربت بنفشه و عرق گاوزبان و گلاب
و تخم ریحان دیگر سوء مزاج سرد و تر و سبزی علامت او ثقل و رنگ روی مایل رصاصی
یا سفید **علاج** شربت بزوری و سکنجبین غذا مرغ و سرکه کبر فایده کلی دارد دیگر سوء مزاج

ام دز [?]

سفوف تعداد و تخم [illegible] سپول [illegible] و سکنجبین [illegible]

گرم و تر در سپرز علامت او ثقل در جانب چپ و سستی در بدن علاج مرکب نمایند
از سوء مزاج مفرد و سوء مزاج رطب مفرد و شربت بزوری و طلاها که مذکور شده
دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز می‌باشد علامت او قبض طبع و گرمی و دردسرها
و تبها و صفای قاروره و شربت عطش علاج مرکب از سوء مزاج گرم و خشک مفرد
نمایند از چیزهای سرد و تر و شربت از گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند
و طلا از ثمره کدو و یا ورق کدو و عنب الثعلب یا ورق او و حی العالم و اسپغول
نمایند دیگر سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامت او صلابت و غلظ در طحال علاج
شربت بزوری و پوست بیخ کبر و غاریقون طلا نمایند بعمل فایده کلی دارد فصل دوم
در ورم سپرز اکثر ورم طحال صلب می‌باشد جهت آنکه خون غلیظ بدو می‌آید و این
چند نوع است نوع اول در ورم گرم و سوی علامت او درد جانب سپرز و حرارت
والتهاب و ثقل و تشنگی و تب مشابه ربع علاج فصد باسلیق از جانب دست
چپ یا رگ حبل الذراع یا رگ اسلیم و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله صفرا
پوست هلیله چهار مثقال شاهتره سه مثقال پوست بیخ کبر و کرمازو از هر یک
دو مثقال تمر هندی بیست درم تخم کاسنی نیمکوفته و کشوث از هر یک ده درم بجوشانند
و شیرخشت بر ده مثقال در وی بسرشته اختیار نمایند و اما رج فیقرا و غاریقون جهت سخته
بیش از مطبوخ اختیار نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک مثقالی
و پوست بیخ کبر دو درم بجوشانند و نقید شیرین کرده بیلمانند و قرص طباشیر و
قرص انبرباریس بگلاب که از بنفشه و افسنتین و گلسرخ و پوست بیخ کبر سازند

فایده دارد و آب تمر هندی و شیره خرفه و اسهال بمنجفلوس نمایند و بر سپرز طلا
از آرد جو و برگ گز و گلسرخ و صندل و ماء حی العالم و آب عنب الثعلب گذارند
و غذا گوشت تیهو و کبک و مرغ سازند **نوع دوم** در ورم صفرای در سپرز علامت
او حرارت و گرمی و تب شبیه به غب و زردی چشم و زبان و یرقان و شود **علاج**
اسهال صفرا با آب تمر هندی و آلوی بخاری و شربت سکنجبین و شیره خرفه و قرص
ریوند که در وی غاریقون باشد یا با آب پنیر با آب کاسنی اختیار نمایند و دو درم
الخبیر خرفه با سرکه بتحلیل ورم میدهد بخاصیتی که در دست سفوف نافع جهت گوی
فراخ گرم در سپرز را اب زرک تخم خرفه و خیار از هر یک سه درم گل سرخ دو درم
طباشیر درمی چوب صندل بندرم تخم کاسنی چهار درم ادویه را نرم کوفته بیست
قسمت نمایند و هر یک حصه هفت روز هر روز با شربت سکنجبین با آب کاسنی
اختیار نمایند و طلا بارد بر سپرز گذارند **نوع سیوم** در ورم بلغمی در سپرز علامت
او زیادتی در طحال با قلت درد و سفیدی زبان و روی و چشم **علاج**
اسهال بلغم بحسب قوت باید و حقنه و مطبوخ هلیله که در وی تربد و غاریقون
اضافه نموده باشند و بعد از تنقیه شربت سکنجبین و ماء الاصول فایده دارد است
صفت قرص نافع ابرسا چهار درم فلفل ابیض و اشق و سنبل هر یک دو درم
بسرکه حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته ادویه را بدو و ابنخته سرشتی دو درم
و از طرفی از چوب گز و نیز اسپند در روغن و آب و نان خورند سپرز را مبلا ارد
تجربه شده و شیخ بو علی گفته که تجربه نموده بسیار و کتان ورد فاغنک و تخم

فمجکنند اجزا برابر تربدی سه درم سکنجبین و از انجیر طحال را پاک بسازد و
پوست بیخ کبر و افتیمون سلیخه برابر بگیرند و کوفته بعسل معجون سازند شربتی دو درم
و شربت سکنجبین و قرص کبر و سکنجبین بزوری و افتیمون و بسفایج و پوست
بیخ کبر همه با مجموع میل نمایند و بیخ سوسن کبود و ورق سداب در بوند و در او ند
طویل و افسنتین همه را کوفته تعالی نما و دو مثقال لشربت سکنجبین یا آب ترب
میل نمایند سپرز را پاک بسازد و این حب بسازند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد
از هر یک چهار مثقال غاریقون سه مثقال کزمازج دو مثقال افیثمون و مقل و نمک
هندی از هر یک مثقال تربدی دو درم حب ساخته میل نمایند و این طلا منافع است
خاکستر چوب از ما روغن گل و سرکه یا انجیر در سرکه پخته و بوره و سداب و اکلیل
الملک نرم کوفته بعسل و سرکه طلا سازند و بگذارند بمقدار که طاقت داشته باشد
بعد از آن بردارند با آب گرم که در وی شبت و سبوس گندم جوشانیده باشند
بشویند دیگر خاکستر سرگین بز سه جزو خاکستر بیخ کبر یک جزو بسرکه طلا سازند و
غذا نخود آب و گوشت مرغ و کبک و تیهو کباب نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب
سوداوی در سپرز علامت او انتفاخ شکم و صلابت قوام سپرز و بیرون
از بدن از جای خود و در پاخش آن بحس و تغیر لون و فساد هضم و لین طبع و لاغری
بدن و اعراض مالیخولیا **علاج** فصد باسلیق و اسلیم و شربت سکنجبین بزوری
و اسهال بمطبوخ افتیمون و آب جبن یا سفوف مسهل سودا صفت آن هلیله
زرد کابلی و سیاه از هر یک سه درم تربد و گل سرخ از هر یک درم تخم کاسنی چهار

درم کشوث و افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک مثقال افتیمون دو درم بکوبند
دو مثقال حجر ارمنی درمی همه را نرم کوفته شربتی دو درم شربت بزوری با پنجدرم
قند اختیار نمایند و بعد از آن یک ساعت آب سیر مسهلی نمایند و جهت دفع صلابت سپرز
ابند و آب بندند لک مغسول و زراوند از هر یک مثقال افسنتین و طباشیر از هر یک
دو درم زعفران نیم درم شربتی یک مثقال سکنجبین مسهلی نمایند و قرص کبر فایده دارد
و الحرو اشق و قسط و بادام تلخ بسرکه کهنه طلا سازند و در شوربای مرغ زعفران
و کرفس و چغندر و فجیس و الکانه فایده دارد و اگر صلابت باقی ماند و بطلان تحلیل نیابد
داغ نمایند و اگر تحلیل و داغ ندانسته باشند طلا از فجیس و پوست کبر و بوره و اخر و سرکه
کهنه گدازند و باب گرم بشویند و باز طلا کنند **نوع پنجم** درد ورم که از باد حادث گردد در زیر
طحال سبب او شربت سودا و سردی طحال بود علامت او صلابت کند و باد ورم
غیر صلب و هر گاه دست بر و گذارند قرار نماند **علاج** شربت جلنجبین با انیسون و بادیان
و شربت ماء الاصول و اندکی تلیث فایده دارد و سبوس گندم با سرکه بجوشانند
و سپرز را بروغن گل اول چرب سازند بعد از آن سبوس بر گذارند و ضماد از
بوره و بودونه و سداب بسرکه و عسل گذارند و محجمه با آتش بر سپرز نهند و این سفوف
فایده دارد تخم کندنا و زیره مدبر بسرکه و تخم کتان و مصطکی و هلیله از هر یک
مثقال ریوند دو درم نرم کوفته بخورند با شربت سکنجبین دو درم تا دو مثقال اختیار
نمایند و سپرز را بروغن کنجد یا روغن بابونه نمایند و سداب را بسرکه بجوشانند
و پارچه نمد را بر او گذارند و بزور ببندند و نشاسته اشق بسرکه حل کرده بر او نهند **فصل سیوم**

در سده طحال علامت او ثقل بغیر ورم اگر سده در مجری که مره سودا از
کبد بطحال میرود حادث گردد یرقان سیاه و بهق سیاه و سایر علتهای سوداوی
و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا بسر که معده میرود حادث میگردد بطلان و
اضعاف و ورم صلب از جهت محتبس شدن فضله روی در سپرز علاج آنست
که دفع سده نمایند بشربت بزوری و حب بزوری فصل چهارم در ضعف قوی طحال
و علامات و علاجات آن اما ضعف قوت جاذبه علامت او فساد لون
مایل بسودا و تکدر و سفیدی چشم علاج او ریاضت و سواری و مالیدن سپرز
و گذاشتن حجامت بر وی بانس و بعد از آن ضمادهای مقوی و باقی علاج
یرقان نمایند دیگر ضعف ماسکه سپرز علامت او استفراغ خلط سوداوی قی
سوداوی علاج اسهال سوداوی و لعوق سپرز بطلاها و ریاضت و مالیدن
دیگر ضعف قوت هاضمه سپرز میباشد علامت او زیادتی شهوت اگر سودا بمعده
ریزد یا اسهال سوداوی اگر بروده ریزد یا ورم سوداوی اگر بعضوی دیگر ریزد
علاج آن آنست که اگر زیادتی شهوت بود علاج جوع بقری نمایند و اگر اسهال
بود علاج او سازند و اگر سایر اعضا بود علاج آن نمایند دیگر ضعف قوت دافعه
سپرز میباشد علامت او ورم سپرز و عظم او علاج علاج ورم سپرز نمایند
دیگر ورم صلب در سپرز اگر بود علامت او آنست که رحیم آید و در بول او دردی باشد
و بوی ناک و درد سپرز علاج شربت کوری و شیره تخم خیارین و شیره کشنیز و شیره حمار
و ماء العسل و طلاها از سوسن و اشق و سرکه دیگر سنگریزه و ریگ در سپرز میباشد علامت

او انست که در محل فصد بیرون امیر یا با درازه یا بخون لو اسپر با جلیدن و ورود
طحال علاج تنقیه بدن بحب ریوند و شربت بزوری و انجیر زرد که حل نموده طلا نمایند
باب سانزدهم در امراضیکه در جگر و سپرز متولد میشود و اسباب و علامات و علاجات
ان و مشتمل است بر دو فصل فصل اول در یرقان بیشتر اوقات یرقان
زرد و از تپیده مراره بود و اگر حدوث یرقان سیاه از سپرز میشود یرقان تغیر
فاحش است در رنگ بدن بزردی یا سیاهی از جهة خلط زرد و علامات او
زردی سفیدی چشم و زردی جمیع بدن و زردی رگها و بول بسیار رنج
یا بالا واو کف زرد یا سیاه جهت شدت احتراق و هرچند بول و کف او بیشتر
رنگین بود دلیل سلامت و قوت جگر و قوت دفع او بود و این چند نوع است
نوع اول در یرقان زرد که حادث از سوء مزاج گرم شود علامات او حدوث
یرقان دفعی انکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست که انچه از سوء مزاج گرم
بود رنگ جمیع بدن زرد بود و سوء روی که مایل بکبود شده بود و بدن لاغر و انچه
از مراره بود یکبار رواج گردد و انچه بسبب سده شود اندک اندک عارض شود بعد
از ان بکمال رسد علاج شربت سکنجبین و لعاب اسپغول و لعاب تخم الی
وانار بن و شربت بزوری و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله زرد و آب تمر هندی
و الوی بخارای و شیرخشت و ترنگبین مقوی بالصبر و محموده و اگر از خوردن مسهل
مانع بود آب الو و شربت بنفشه با گلاب و عرق کاسنی و قند و نبات و غوره
و لیمون و زرک و شوربای مرغ نوع دوم در یرقان که از ورم زهره شود علامات

او تب و قی و تهوع و درشتی زبان و گرانی در ناحیت کبد نبود و اگر اکل بود
اندکی بود علاج منع علیل از غذا و خلط قوت از شربت مفرح یا مطبوخ خیار
سبز بگلاب و آب انار منجوش و شیره خرفه و شربت سکنجبین و شیره تخم خیارین
و طلا از صندل و گلاب تا جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و کشنیز و از چیزهای
گرم پرهیز نماید فرع سیوم در یرقان که از سده حادث شده در مجری که میکشد
مراره صفرا را از کبد و جدا نمیسازد صفرا را از خون و با او در عروق میرود
و پراکنده میگردد در بدن و یرقان زرد پیدا میشود علامت او آنست که دهان
تلخ بود و گرانی اندک در جانب کبد بود و بول رنگین زردی که مایل بسودا
بود و شکم اندک اندر و سفید بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا و تفتیح
سده باب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلقند و سکنجبین عنصل و اسهال
بقرص بنفشه و آب هندوانه شربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخوداب که
در وی زرشک و چغندر و زرشک بود و از غذاهای غلیظ پرهیز نماید فرع چهارم در
یرقان که حادث گردد از سده که مراره صفرا را بمعده مى ستد علامت او
آنکه شکم آنچه اندر سفید بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث گردد و
قی باشد علاج شربت بزوری و فلوس خیار شنبر با ماء الاصول و حقنه فایده دارد
دیگر یرقان زرد حادث از قولنج میشود بسبب آنکه راهیکه صفرا بروده میریزد بسته شده
علامت آن پیدا شدن قولنج علاج او علاج قولنج عمل آنچه نفع تمام دارد دیگر
یرقان از ضعف جرم مراره از کشیدن صفرا میشود علامت او غشی و قی صفرا

علاج او شربت زوری **نوع پنجم** در یرقان که از گرمی و خشکی در کبد شود علامات او
تشنگی و تلخی دهان و زردی و سفیدی چشم و روی و لاغری بدن و از ادویه
حاره که در وی قوت سمیت بود **علاج** سکنجبین شیره تخم کاسنی و گلاب و آب تمر هندی
و آلوی بخاری و قرص کافور اگر حرارت قوی بود و قرص زرشک صفت آن
زرشک بیدانه و طباشیر و گل سرخ از هر یک سه درم تخم کاسنی و خیار و
کاهو و کدو و خرفه و صندل سفید از هر یک دو درم قرص سازند هر یک مقدار درم
و اگر حرارت بسیار قوی بود بکافور دهند و الا با آب انار و آب کاسنی یا
سکنجبین و بعد از آن بچهار ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از صندل
و گلاب و کافور سازند یا طلا از آرد جو و جیر و برگ خرفه و طحلب و گل سرخ
و صندل و گلاب و اندکی سرکه نمایند و غذا گوشت بزغاله یا مرغ با آب غوره و آب
انار اختیار نمایند دیگر یرقان حادث میشود از ورم گرم جگر علامت او تب
و ثقل در جانب راست **علاج** ورم کبد نمایند و از سده کبد میشود علاج دفع سده
نمایند **نوع ششم** در یرقان که حادث از سده میشود که از تعفن اخلاط در اعضا
از جهة لسع حیوان زهردار و از جهت شرب دوای گرم قتال علامت او
کبار از گزیدن حیوان و اندوه و سرخی روی و تشنگی و بوی دهان **علاج**
فصد باسلیق یا اکحل تا بکشند زهر را از نواحی دل و جگره تا پراکنده نشود در
بدن و استفراغ بمطبوخ هلیله زرد یا بآب شیر و نقوع هلیله زرد با آب
عنب الثعلب و آب کاسنی یا خیار سبز و آب انار و لعاب اسپغول و قرص کافور

بقدر ارد

نفع دارد و آب جو با روغن بادام دهنی و ملیّن طبیعت لب خیارشنبر و شیره خرفه
باطباشیر و غذا مرغ با آب غوره **نوع هفتم** در یرقان که حادث شود از سوء مزاج
در جمیع بدن و تیره گرداند خون را در رگهای صفراوی علامات او گرمی ملمس بدن و
و خارش دانها و حکه در بدن و بول و براز رنگین و بسیاری تشنگی و قلت شهوت
و میل رنگ رو گندم گون و تیره مایل بسودا و قبض طبیعت و سفیدی زبان و گاهی
تب و اگر حرارت غالب بود صفرا میسوزد و رنگ روی مایل میگردد بزردی که مخلوط
بسودا بود **علاج** اگر ماده بود فصد نمایند و اسهال صفرا مطبوخ هلیله و چهار شربت
و شربتها سرد از قبیل شربت سیب و صندل و چهار عرق با لحم ریحان و قند شربت
سازند و شربت لیمون و غوره و آب انار این فایده دارد و دوغ جو
کرد و سرطان نهری سوخته باشند و آب هندوانه و آب کدو که در زیر آتش
کرده باشند و لعاب تخم ... ای و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و آب انار و شربت
نارنج و حمام و آبزن در آیند که در او بادرنگ و کدو و بنفشه و خبازی و گل خیرو
و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر در بدن
بمالند دیگر یرقان از آن شدّ مسام بدن میشود و سبب آنکه در هوای گرم گشته
و غبار رو کرده در سفر برو نشسته **علاج** حمام و در آمدن در آبزن که در او بنفشه و اکلیل
الملک و بابونه و گل خیرو جوشانیده باشند و شستن بدن با آبی که در او نخود و سبوس
و گندم بجوشانیده باشند نمایند دیگر یرقان بسبب تشنگی پیدا میشود و علامت فی مراری
و تشنگی و این یرقان کودکان و درمان را جهت آنکه بدن ایشان در غایت

نرمی است عارض میشود علاج در مواضع خوش هوا مسکن سازند و شربت نارنج و ترنج
و لیمون و شیره تخم کاسنی و شیره خرفه اختیار نمایند نوع هشتم در یرقان که زهره صفرا
را در ظاهر بدن در روز ان دفع کرده علامت او غشیان و تلخی دهان و سستی طبیعت
و میباشد در روز بحران او هضم بود بد است علاج شربت سکنجبین اختیار نمایند
و اگر تب بود دو حصه و گشنه باشند شربت عناب و در بدن روغن بابونه و روغن
بنفشه و روغن سوسن بمالند جهت آنکه مسام را بگشاید و غذا مزعفر که با آب غوره
و سماق و آب انار پخته باشند میل نمایند و بعلاج تب و حرارت کبد مشغول شوند نوع نهم
در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که مولد صفرا بود عارض گردد علامت او
غشیان و قی صفرا و تلخی دهان و سرخی بول علاج فصد باسلیق یا اسلیم از دست
راست و حجامت و زرد ملک کند و مسهل از تمر هندی و آلوی بخاری و شیر خشت
که در دو چهار شیر خشت در آب کاسنی یا عنب الثعلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ
هلیله فایده دارد و ماء جبن با سفوف که در وی صبر پنج درم و غاریقون درم و
سقمونیا دانگی حب ساخته باشند مناسب است و شیر خشت نفع کلی دارد خصوصا در این
مرض جهت آنکه سده را بگشاید و اگر چهار درم افتیمون و پنج درم برگ گاوزبان
بجوشانند و آب آن قدر سی مثقال سه روز اختیار نمایند و هفت درم از ورق حضض
خشک کرده بعسل یا سکنجبین عسلی میل نمایند سده را بگشاید و آنچه یرقان را
مادر را از زایل میسازد و یک درم از سکنجبین شراب میل نمایند یا با آب ترب فایده دارد
و آب زدن و حمام فایده کلی دارد و اگر نیک نشود مسهل قوی و منضجات قوی

نماید

مناسب قوت دهند و دیگر آنچه زردی چشم را زایل میسازد استنشاق سرکه
کهنه نمایند در حمام چند نوبت و غرغره بآبی که در وی افسنتین جوشانیده و سکنجبین
ممزوج نموده نمایند و عطسه با آب بودینه که در لب جوی میروید و بشیر عورت
سازند و در چشم سرکه و گلاب یا آب انار ترش چکانند و در بینی روغن
زیت که در وی آب چغندر ریخته باشند چکانند و اگر ماده غلیظ باشد بحسب احتیاج
وجب قوقایا دفع نمایند اما یرقان سیاه علامتش سیاهی رنگ بدن و سواد
رنگ بول و قلت او و درد پهلو چپ و این چند نوعست نوع اول در یرقان
سیاه که از سده که سودا را میکشند از جگر بسپرز یا سده که دفع میکند سودا را
از سپرز بسر معده و سرایت میکند با خون در بدن علامتش درد و تمدد و
ثقل و غلط در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسیلم از جانب یسار و
بمطبوخ افتیمون اسهال نمایند و افتیمون را بهفت درم کوفته با سه مثقال
شربت سکنجبین آمیخته سه روز بیاشامند و اگر اغاریقون مثقالی آمیخته نمایند در
عمل قویتر بود و اگر حب سکنجبین بزوری یا شیر شتر یا هلیله سیاه و افتیمون
و اغاریقون و تخم هندی بحسب قوت بیاشامند و آب کاسنی با سکنجبین دهند و غذا
گوشت بزغاله با سرکه کبر اختیار نمایند نوع دوم یرقان که از شدت حرارت جگر
خرا بود و بسبب سودا مبتلی شده رنگ او سیاه گرداند و فرق میان یرقان
کبدی و یرقان طحالی آنست که طحالی را رنگ روی سیاه و بول و براز مایل
بسیاهی بود و الم در جانب چپ بود و در کبدی رنگ روی زرد و براز زرد و درد جگر

افت بود و سبز رسالامت بود و اگر یرقان بمشارکت کبد و طحال بود
علامات مرکب بباشد علاج خون فاسد از رگ باسلیق و اسلیم و شربت
افتیمون و طبیخ افسنتین و اصلاح کبد بشربت بزوری و دیگر یرقان سیاه از ورم طحال
میباشد و یرقان سیاه در بحران امراض میشود و دیگر یرقان سیاه از شدت
سردی کبد میشود جهت آنکه خون در رگها در بسته شده و سیاه گشته و دیگر یرقان
اسود از حرارت کبد و تمامی بدن اگر شود خون را بسوزد و در تمامی بدن پراگنده
نموده موجب سواد گردد اما یرقان زرد و سیاه علاج هر دو فصد است از هر دو
دست و در میان هر فصدی سه روز فاصله باشد و این مسهل بدهند پوست
هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال افسنتین و پوست بیخ
کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر دو
مثقال آلوی بخاری بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال افتیمون دو مثقال
بجوشانند چنانچه رسم است و هفت مثقال مغز فلوس و پانزده مثقال افتیمون
دو مثقال بجوشانند چنانچه رسم است و هفت مثقال مغز فلوس و پانزده مثقال شیر
خشت حل ساخته شیر گرم سحر اختیار نمایند و یک درم ایارج و نیم درم غاریقون
و دوا انکی محموده مشوی اختیار نمایند و بعد از ان آب نیز بشربت بزوری و آب
ترب و آب گز و آب برگ بید و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و
آب ورق کراز پرک بمقداری بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم
مغز فلوس در و حل ساخته اختیار نمایند اگر سودا بیشتر باشد علاج طحال نمایند

داوارن

و اگر حرارت اکثر بود علاج جگر نمایند و چیزهای سرد که حرارت کبد را تسکین دهد
مثل شیره تخم کاسنی و آب انارین و شربت لیمون و فواکه ریباج و زرشک

فصل دوم در سوء القنیه و استسقا ضعف مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه
استسقا بود و علامت او آنست که رنگ روی بدن زردی یا مایل به سفیدی بود و
ورم اطراف و روی و جفن و در شکم نفخ و قراقر و سستی در بدن و گاهی
جراحت در لب علاج شربت بزوری و اگر صفرا غالب بود ایارج فیقرا دهند
دفع و دهند و اگر خلط غلیظ بارد بود استفراغ به صبر و شحم حنظل و لفاح و غاریقون
و سقمونیا بحسب قوت و ماده دهند و سزاوار آنست که تفاریق ماده را دفعها
نمایند و فی فایده دارد و سزاوار آنست که در مسهل ادویه خوشبو مثل عود و مصطکی
و سنبل جهت قوت معده اندازند و بعد از استفراغ داروی مفتح و مدر بول
دهند و احتیاط نمایند در باب فصد و خون برندارند مگر آنکه خون حیض و
خون بواسیر بسته باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند و سزاوار آنست که خون
را صاف نمایند پیش از فصد مسهل خفیف مثل ایارج فیقرا و طبیخ
افتیمون و سنبل بعد از آن اندک خون بردارند و معجون ملایم دهند مثل
تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء اللک و امثال اینها و
وقتیکه سوء المزاج مستحکم گردد در سوء القنیه هم استسقا بود شیر شتر اعرابی و بول
شتر یا دانگی تا دو دانگ سکنجبین یا نصف درم نقشه اندر اختیار نمایند و اگر صفرا
غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کبک و گوشت

گوسفند جوان و نخود آب و دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و قمحیین با گوشت
احتیاط نمایند و از میوه‌ها انار و سیب فایده دارد و بر جگر سلیخه و سنبل و دارچینی
و بوره و زراوند مدحرج بگلاب طلا سازند و روغن مصطکی و سوسن و شبت
در معده مالند و آب تا ممکن باشد نخورند **دیگر بیان استسقا** استسقا در لغت
آب خواستن بود و در اصطلاح اطبا مرضیست مادی که سبب او ماده غریبه
بارده که در اعضا در آمده و موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و
زقی و طبلی لحمی آنست که در جمیع اعضا ورم بود و استسقاء زقی آنست که اجتماع
آب در احشا میان پرده که در امعا و شکم و مجره واقع گردد و سبب ورم شود
و این بدترین اقسام استسقا بود و طبلی آنست که بادهای غلیظ در مواضعی
که آب استسقاء زقی جمع میگردد که ما بین صفاق و ثرب است گویند اندکی
رطوبی ماده او بود و سبب استسقا ضعف قوی کبد بود که نتواند خون را
چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت بوجود استسقا
دارد ورم بدن و تهیج روی و پایها و اما علامت مخصوص هر یک علامت
لحمی ترهل بدن و انتفاخ جثه آنکه غذا از خام نفوذ میکند بجمیع بدن و او را اثر
میدارد و میل داند سرد و سست شکل بدن مثبت و با دوام و وقتیکه دست برو
گذارند و انگشت برو فشارند مثل خمیر فرو رود و چون انگشت بردارند باز عود
کند و بحال خود آید و علامت استسقاء زقی آنست که وقتیکه حرکت دهند
بدن را آواز کند مثل مشکی که در آب باشد و چون دست برو مالند و از پهلو

بپهلو

بپهلو گردد اوازی معلوم کردد مثل اواز موج اب و علامت طبلی انست که هرگاه
دست بر شکم زنند اوازی اید مثل اواز طبل از جهت باد که محتبس گشته علاج این
قسم از ان دو قسم سهل تر بود و این چند نوعست نوع اول در استسقاء لحمی که از ضعف
جگر و سردی ان شود و سبب سردی از   آب سرد که در غایت خنکی بوده
باشند ما خوش رفتن بسیار با انکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک هضم
نگردد و قوه هضم در کبد و اعضا در آید و خون نتواند گردانید و در خلل گوشت در اید از جهة
استسقاء لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت او بیاض بول و نرمی
طبع و انتفاخ بدن و قلت عطش و ترشی دهان و بعض بوحی عرایض این علاج
تنقیه بدن با سهال و قی و اگر خون حیض بسته بود و پیش اب سرخ بود فصد جایز است
و الا در این مرض ضرر دارد و اگر تب بود اسهال نکند و فصد نماید و معده را با یارج فیقرا
و دافع را التوغره که از شربت سکنجبین و آب کامه و عسل و قحمین نرم دنماید و دوای الکرکم
بجای الاصول فایده دارد و بول شتر و فرفیون نیم درم با یک قاشق بول شتر
عظیم النفع گفته اند نوع دوم حرانی و یا دیان رومی از هر یک مثقالی بجوشانند و اب
انرا اشاماند و کلکلانج جامع النفع گفته مسهل نافع مر این مرض را و جمع مراین اسرا
بابرده را تربد پوست تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرفیون نیم درم انیسون
نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و اسهال بحب ریوند که درین مرض بکرات تجربه شده
نمایند ریوند نیم درم غاریقون درم تربد دو درم زراوند مدحرج دو دانگ مقل نیم درم
انیسون و امکی بید و پوست ساخته اختیار نمایند و اینمرض مناسب است الک نسقی دو درم

قوه الصبع وانیسون وبادیان وتخم کرفس وتخم کاسنی وکشوث از هر یک دو درم
برگ عنب الثعلب دو درم نرم کوفته با آب مقل بسازند ودر سایه خشک نموده
یک درم مثل نماید بشربت سکنجبین وبزوری ودر آنجه باستسقاء لحمی فایده دارد
تریاق فایق بجای الاصول واگر تریاق فاروق یا فت شود تریاق اربعه بمقدار
مثقالی کم وزیاده بسازند بیلیا نند ونشستن در آفتاب ودر ریگ گرم ودر حمام در اندازند
تا که عرق کنند وآب بریزند وبر تابه گرم نشینند تا عرق آید وعرق بر دهان برآرند
ودر آمدن در تنور گرم فایده دارد وجاهائیکه آب تلخ داشته باشد وچشمهائیکه بو
گرد آب برد ودر آمدن فایده دارد ونمک را در آب حل ساخته چند روز در
آفتاب گذارند قایم مقام آب دریا است ویر شکم سرگین گاو وبر آب کاسنی
وخاکستر چوب انگور سرشته بشتر وسرکه تر نموده طلا کنند وغذا گوشت مرغ
وعصافیر وتیهو بریان نموده بزعفران وادویه گرم مثل دارچینی ونخود یا مرغ
که در آن نخود وزیره ودارچینی باشد وزبان خشک که دراز دل انیسون باشد واز
غذا اعلیظ وسرد واز آب سرد ملاحظه نمایند واز آب خوردن چاره نباشد
دفع هوام وصبر نتوانند نمود کوزه که بالشوره او در غایت تنگی باشد از آن آب خوردن
در استسقاء لحمی که از سوء مزاج بود علامتش اول شدت عطش وسرخی بول
وقی زرد وتلخی دهان وسرخی ولاغری بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله
وشربت گل مکرر وشیر شتر باشد وآب کاسنی که با شربت بنفشه واگر سرد بود شربت
زود فایده دارد ومداومت شربت زوری وآب کاسنی نمایند وغذا گوشت مرغ

باکولفه

بر پا کوبنند جوان ورا آب آن نخود بیم شکسته فستق سماق و آب انار بسیار فایده دارد
و از اطراف ورم گیرد و بر غذا اکتفا **نوع سیوم** در استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود و دهد کبد
علامت او گرانی شکم و چون دست بروی زنند او از آب آید و ورم در اطراف و زیر
جسم و گاهی در ذکر و خصیه و چون مستحکم گردد و تنگی نفس این علامت است عام
میان استسقاء زقی که از حرارت و برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت
است عدم تشنگی و سفیدی رنگ و بول و حاجت بسردی **علاج** اول تنقیه بدن
از فضول و رطوبات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج است این هر دو
اسهال برضرب و قی و ادرار و گشودن مسام و عروق و ریاضت و عطش آوردن
و خوردن شربت سکنجبین که در دو آب بودینه باشد و سکنجبین بزوری با آب ترب و بول شتر
و آب کاسنی و استفراغ بحب غاریقون صفت آن غاریقون **چهار درم** ریوند
درم و نیم قند سفید هفت درم شربتی درمی بود تا دو درم و این حب فایده کلی دارد صبر
افسنتین از هر یک پنج درم غاریقون چهار درم سکبینج دو درم محموده دو درم مصطکی
و انیسون از هر یک یک درم شربتی دو درم و استعمال شیافات و حقنه در این مرض نفع زیاده
از مسهل دارد خاصه وقتیکه قوت ضعیف بود و شیر شتر و تریاق فایده دارد
و از ادویه که ادرار بول نماید بر این موجب سازند مصطکی دو مثقال سنبل مثقال فلفل
و زنجبیل و سعد از هر یک مثقالی قند مقدار همه در غایت نرمی بکوبند تا اثر آن زودتر
بجگر رسد و غذای او از شوربای مرغ و خروس و دراج در آب و آنچه مذکور شد از دخول
حمام و تنور و پرهیزها که در استسقاء لحمی مذکور شده که از برودت بود و بر شکم ضماد گذارند

رطل اقیمیکه مذکور شده و به سرگین بز که به بول صبی باشد و از انچه نفع دارد نطرون
و نمک هر دو بریان کرده بر شکم باشند و روغن ناردین و کبریت مالند و کبیب
استسقای اگر ورم صلب کبد بود اندکی از وی خلاصی متصور است جهت انکه اگر ماده
با استفراغ کم سازند بار دیگر عود نماید و علیل هلاک گردد و نان خشک بوق
بادیان و آب بادیان و آب کرفس و حوالی نجبه از ان ببال نمایند و آب نخود
بر روغن زیت و روغن لسبنه و روغن بادام نفع تمام دارد **نوع چهارم** در استسقای
زقی که از حرارت بود علامات او تشنگی بسیار و زردی کبودی و چشم و زردی
بول و سرخی ان و سوزش در مجاری بول **علاج** مرکب از علاج زقی جگر و از علاج
استسقا نمایند و شربت سکنجبین بزوری و عرق کاسنی و عرق بادیان و بلا آنکه
عنب الثعلب که در خیارشنبر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب به کاکنج حل نموده
با هفت مثقال خیارشنبر انچه اختیار نمایند و اسهال دایم ضرر دارد و بعضی اطبا
زرداب که بسبب استسقای زقی گشته بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و آب شاهتره
نفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقای که از گرمی باشد نفع کلی دارد و خیارچنبر
سکنجبین بهترین مسهلات است در استسقای که از برودت بود و در روز تنقیه اهل
خورند و احتیاط ان است که از غذا و آب منع نمایند و در روز بعد از مسهل جهت
قوت کبد شربت لیمون و شربت سیب و صندل و فواکه و شربت زرشک و لیموی
رمانی و قرص زرشک فایده دارد و شیخ بوعلی فرموده که عورتی را دیدم استسقا
داشت و ضعف و مستولی شده بود از انار بسیار خوردنی به شوربت خلاصی یافت

دلفن

وگفته‌اند بسیار کسان بخوردن آب عرق ترب ازین مرض خلاصی یافته‌اند
واین بغیر آب انار و آب ترب را بشربت سکنجبین اینچنین گمانی که مداومت آنی
درین مرض کرده‌اند نفع کلی ملاحظه نموده و تا ماده مستحکم نشود مناسبست که شربت نشتر نمایند
ومعجون کلکلانج فایده دارد صفت آن هلیله زرد دو مثقال پنج درم غاریقون سه درم
بیخ سوسن کبود و گلسرخ و تخم کاسنی و مغز تخم خیار و رب سوس از هر یک درم نرم کوفته
بسه وزن عسل یا قند بسازند شربتی دو درم تا سه درم بود و برای این قرص بنفشه دارد
ورق مازریون مدبر در سرکه دو درم گلسرخ و رب سوس از هر یک هفت درم قرص نموده
شربتی درم بمقدار او قند یا نبات اینچنین نمایند و ورق مازریون و تخم او از اقوی
ادویه است در دفع ماء اصفر اگر یک مثقال با عسل میل نمایند و اگر نصف وزن از
قرنفل و پوست بیرون پسته از جهت دفع مضرت او بمیده مخلوط سازند شاید و سه
درم از بیخ سوسن کبود کوفته بشربت سکنجبین میل نمایند و غذا مزعفر با گوشت تیهو و فستق
زرک با سرکه بسازند و سرکه تشنگی مستسقی را تسکین میدهد و سده را میگشاید
و استسقا ورم را نفع دارد نوع پنجم در استسقاء زقی که مهر ورم کبد بود علامت او سرفه
لطیف یا با لقیه اندک و تنگی نفس و امساک طبع و صفرا بعضی و تواتر و صلابت
و بول اندک سرخ در اکثر اوقات و ورم در جانب راست احیاناً ظاهر گردد و درد
بسیار بود و اسهال طویل از جهت آنکه صدید بر روده میریزد و موجب سحجی می‌د
لین بگردد علاج او علاج ورم کبد و تبدیل مزاج و شربت سکنجبین و آب کاسنی
و شیره تخم خیارین و تخم خربزه و گاهی اگر حرارت بود شیره خرفه بقند و گل سرخ و عناب

وکشوث نرم کوفته سفوف سازند بقدر یا بیاشت مقدار دو درم و آب انار با طباشیر
و زرشک و سکنجبین ضروری و اگر قرص بود شیر خشت و فلوس بگلاب و اندک روغن بادام
و غذا گوشت مرغ و تیهو قلیه سماق و آب انار سازند و استفراغ بحب ایارج و
حب سکبینج و امثالی که در وی افسنتین و تخم کرفس جوشانیده و مصطکی فایده دارد و دواءالکرکم
بعد از اسهال نمایند **نوع ششم** در استسقاء طبلی که از سوء مزاج سرد کشیده شود علامت او
آنست که هرگاه که دست بر شکم زنند آوازی مثل آواز طبل آید و تهیگاه برآمده
باشد بسیار و صلابت سبز باشد **علاج** استفراغ بایارج فیقرا و مبالغه در اسهال و ادرار
نمایند و اگر افراط نمایند موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب سکبینج و حقنه
و شیافه جهت آنکه باد و نفخ نماید و بعد از استفراغ جوارشن زیره و آب بادیان
و افسنتین ماءالاصول و معجون اثر و معجون حب الغار و فلافلی و کندر و مصطکی
و زیره نمایند صفت شیاف سکبینج و زیره و کزو بادورق سداب از هر یک دو جز
نرم کوفته به عسل شیاف سازند و بر شکم نمک و سبوس و ارزن گرم کرده گذارند
و محجمه با آتش گذارند و مداومت شربت سکنجبین و گلاب و عرق بادیان
نمایند و گوشت مرغ و کبک که با ادویه پخته باشند میل نمایند و نان خشکه
که در وی افسنتین و تخم کرفس باشد اندکی میل نمایند و غذا که نفخ داشته باشد نخورند
نوع هفتم در استسقاء طبلی که از گرمی کبد و سردی معده شود و غذا چنانچه باید هضم
نگردد و موجب نفخ گردد در احشا علامت او گرمی جگر و تشنگی و خشکی دهان و سرعت
نبض **علاج** اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلوی بخارایی و شیر خشت

بادرنجبی

هر یا ترنگبین و ریوند چینی با آب انارین واب کرفس وانیسون و گلاب وعرق
بادیان و شربت سکنجبین که در و صندل سوده سفید صاف کرده باشند و طلا از عود
دو مثقال و صندل سه مثقال و ملسرخ هفت مثقال و لادن سه مثقال و سنبل دو مثقال
نرم کوفته بگلاب طلا سازند و تقویه جگر بقرص زرشک نمایند و خوردن انار فایده
دارد و غذا گوشت مرغ در آب آن نخود نیم شکسته بسرکه کبیر و عرق بودینه و سرکه
واب غوره و معجون لمونی و کامرات نفخ و مصطکی و کندر مناسب باشد دیگر استسقا
بضعف سپرز میشود علاج تنقیه بدن از سودا و ضمادی که خداوند استسقا را سود
دارد افسنتین سنبل کرد با از هر یک سه مثقال مقل و اشق و سعد از هر یک دو
مثقال صبر و مر و کندر و حب الآس از هر یک دو مثقال و تخم عنبر اده دو مثقال سلیخه
و قسط دو درم ملسرخ و زراوند و اکلیل الملک از هر یک سه مثقال و تخم صمغها را بگلاب
حل نمایند و باقی ادویه را نرم کوفته بدان بسازند در جمیع استسقا این طلا فایده
دارد دیگر استسقا بمشارکت جگر از عروق ماساریقا سست مرض او میشود
علامت او زردی ضعیف و بیرون آمدن فصول از رودها علاج شربت کوری
واب انار و تقویه جگر دیگر استسقا بمشارکت گرده میباشد و بمشارکت معده
از جهت جراحت او اگر بود علاج هر دو نمایند از گرده و معده نوع ششم در استسقا
که بمشارکت رحم بسبب اختناق یا حبس شدن خون بواسیر و خون حیض
علامت او درد رحم و بسته شدن خون حیض علاج احتباس خون حیض نمایند
دیگر استسقا از جهت کثرت خون که بفصد رفته یا بغیره میباشد علاج آنست که تربیت

وبعد املیلها بدهند که چون زیاده شود مثل شربت سیب و شراب و زرده تخم مرغ
و گوشت دیگر استسقای از جهت سردی باسیر میشود علامت او سرفه خشک دایم و ورم
در پایها علاج شربت زوفا و گلقند دیگر استسقای از سوء مزاج گرم جگر جمیع بدن میشود
علامت او تب و تشنگی با تبها و دراز شدن سبب قلت هضم و بقراط گفته که هر
استسقای که بسبب امراض حاده گرم شود رد نیست دیگر استسقای از جهت مغص
و پیچش میشود علامت او الم دایم در نواحی و بقراط گفته که اسهال و درد ناف
دایم و بیرون آمدن رطوبتها زایل نشود کار او باستسقای طبلی منجر میشود علاج اول آنست
که مغص را تسکین دهند بعد از آن علاج استسقا نمایند دیگر استسقای تابع الم
میباشد علامت او درد دایم در پشت علاج درد پشت نمایند دیگر استسقا از
حجاب صدر میشود علامت او تنگی نفس و سرفه علاج حجاب نمایند شربت
بزوری که در او بنفشه و زوفا و پرسیاوشان باشد باب هفدهم در امراض
روده و مشتمل است بر هشت فصل فصل اول در زلق الامعا یعنی آنکه طعام در
روده نه چسپد و زود بیرون آید و این چند نوع میشود نوع اول زلق که از
بثور ریگی در باطن روده واقع شود بجهته آنکه این بثور امعا را و دفع کردد و آنچه
در دست غیر منهضم و سبب او کثرت صفرا بود و گذشتن بر روده علامت
او اندوه و تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و زردی بول و از بن مقعد
در وقت خروج براز و طعام غیر منهضم یا اندک منهضم یافته باشد و صدا بی قبض
و در وقت گذشتن درد در روده علاج فصد و اسهال صفرا و نمک جوکه

و در روده

در روغن بادام و دوغ ترش کرده و گلنار و گلسرخ از هر یک درم نرم کوفته دوغ
را با هم چند بار زنند یا سنگ تا ترک آب شیر باید بر پرده‌ی بالسرخی و آب
سماق و کشنیز بریان آب بجوشانند تا صافی بماند و آب انار بدو اسفیوس نمایند
با اندک قند و میل نمایند و آب انار و طباشیر و تخم حماض و گلسرخ دهند و اگر تشنها
نتوانند خورد سفوف طباشیر با آب انار فایده دارد صفت آن طباشیر و صمغ عربی
و گل ارمنی از هر یک برابر یکبیز نرم کوفته و شربت سمو با حب الآس یک
مثقال و تخم اسفغول بریان نمایند و غذا از جاورس مقشر نقف داده بر روغن گل
دلعیر و احتیاط نمایند و غذا گوشت مرغ و یا بجز یسماق و احب الرمان و این فصاد
گذارند طحلت وار و جو و گلنار و گلسرخ و صندل و پوست انار از هر یک قدری نرم
کوفته با آب سیب ترش و آب حب الآس بسازند و بر شکم گذارند و موم
روغن از روغن بادام و روغن گل موم بسازند و بر شکم مالند و اگر ماده بسیار
بود و با سانی قی نمایند گرد بهم پیاله دوغ ترش سفوف طین میل نمایند صفت آن
طین ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ از هر یک نرم کوفته شربتی
مثقال بود **نوع دوم** در زلق امعا که از بثور خارج او بود علامت او آنست
که بنا بر علیل دغدغه و لذعی در احشا یا ابجر اید لعج تا با فته و غیر منهضم مختلف
نوع اول با درد گاهی بالای ناف و گاهی در زیر ناف و در پهلوها **معالجه**
فصد و تسکین حرارت کشیره خرفه و طلا از صندل و گل سرخ با آب سیب یا
آبی بسازند و در مواضع خوش هوا ساکن شوند **نوع سیوم** در زلق الامعا

که از رطوبات فاسد شود علامتست او بیرون آمدن رطوبات با طعام غیر منهضم و این
اسهال که از معده در روده باشد بسیار بجهت ضعف قوه ماسکه و هاضمه است علاج
که در اسهال معدی مذکور شده تنقیه معده بایارج فیقرا و حب صبر و قی نمایند اگر قوت
و ممکن بود و شربت افسنتین و سکنجبین و مبرد دارنش خرنوب رب آبی و شربت حب
الآس و این طلا بر شکم نهند صفت آن سماق نیم مثقال حب الآس هفت درم
مازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران مثقال اشنه چهار مثقال مصطکی نیم مثقال
همه را نرم کوفته برب آبی یا آب سیب یا گلاب لسازند و شربت فواکه فایده
دارد و اگر تب نبود غذا مرغ کباب کرده با گوشت عصافیر و گوشت کبک
و زرده تخم مرغ و در غذا دارچینی و زیره و قشر سماق و زرک نمایند و اگر اسهال
قوی بود جاورس و ارزن و قشر بریانی بر غذا سازند و دارو آنی دارد خرنوب
و حب الآس و ارد سنجد همه را نرم کوفته شربت لیمون و شربت حب الآس
یک مثقال آمیخته اختیار نمایند و گرسنگی و تشنگی نفع کلی دارد و باقلی در سرکه اگر جوشانیده
و میل نمایند شکم به بندد نوع چهارم در زلق که از رطوبت و سستی امعا شود علامتست
او آنست که رطوبت با طعام مخلوط نبود علاج قرص طباشیر و شربت حب الآس
و رب آبی که در دو شاه بلوط کوفته انداخته باشند و در کردنافد روغن
گل مالند نوع پنجم در زلق امعا که از خلط صفراوی شود علامتست او آنکه با طعام
خلط صفراوی بیرون آید و رنگ براز زرد یا کبود یا تیره بود علاج تنقیه
بدن باز خلط صفراوی بمثل هلیله زرد و آب انار مزین معصور بپخته کرده

درم

وقرص کلنار وسفوف معلیانا مقدار سه مثقال برب آبی واگر الم قوی گردد این
ترکیب بسازند کلنار و مازو وتخم روفت واسبغول لقت داده وگل ارمنی وخرنوب
شامی وطباشیر از هر یک برابر آرد طباشیر برابر مجموع استخوان مویز ربع مجموع ورداد
وتخم روفت همه را بکوبند و با رب آبی بمقدار دو مثقال اختیار نمایند واین طلا گذارند
افاقیا وگلنار وزرد چوبه ... وپوست سرون پسته و مازو واز هر یک کفی نرم
کوفته با رب آبی یا رب الی مازو بر شکم نهند وغذا با کچه کو عنب وگوشت مرغ
نیم کباب سماق که مویز کوفته ... کرده باشند نمایند وجا در کس وارزن
مقشر وبرنج لقت داده ... کرده بر فایده دارد نوع ششم در زلق امعا که سبب
قوت دواء مسهل در سطح امعا شود علامت او آن است که اگر دواء مسهل واقع
گردد بیشتر از آن شود که چیزی ترش یا اسپ بسیار با ادویه قوی که بی مصلح
خورده باشند یا چیزهای محموده غیر مشوی علاج چهار تخم لقت داده بروغن گل چرب
ساخته وسفوف گل ارمنی واگر مرطوب مزاج شود حب الرشاد بروغن گل انجمه
یا بروغن زیت و با آب سرد بمقدار سه درم اخبار نمایند واگر حب الرشاد بروغن علاج
در دوغ بجوشانند تا بسته شود بهتر است تا لحسن مغارنش کردد علاج حقنه نمایند
وحقنه بروغن گاو وهفت مثقال در یک پیاله آب کلانش امیخته ویک مثقال
خون سیاوشان نرم کوفته وچربی تر قدری اضافه نموده مرر نوبت عمل
نمایند نوع هفتم در زلق امعا که از بلغم وصفرا شود علامت او براز زرد
مخلوط به بلغم وقراقر وگاهی غثیان بود واکثر سبب خوردن میوه‌ها واقع شود علاج

خوردن این سفوف مبتلا زر و دو مثقال حب الرشاد و حب الآس و کاکنج و
گزمازج و از هر یک مثقال و نیم همه را نرم کوفته بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم
احشا را نماید صفت دوای دیگر لسان الحمل دو درم افیون درم پوست انار
و خون سیاوشان از هر یک یک درم و پوست کندر و شربت لیمون با آب الی
یا آب سرد میلسمانید و پیش از غذا و گر اما که بالی یا آثار نمود فایده دارد
و سفوف حب الرمان یا خایید حب الرمان مناسب است و غذا
که تخم حب الرمان سازند و اسهال صفراوی را مسلم انواع اسهال است
و برودی علاج می باید اگر تدبیر الصواب نماید و طبیب در معالجه خطا نکند
در اسهال خون و سحج بتحقیق ذکر کرده شده بسیاری از انواع و موی دیگر
و موی در امراض کبد و معده و زلق الامعا حال آنچه باقی مانده اسهال
نفس امعا که خواه خون باشد یا مده و یا بلغم و می مانند دوسنطاریا و
خون که از روده آید چند نوع است نوع اول اسهال خون صرف سبب آنکه
سر رگ معده شده و خون الی سحج اید نزد او راست که بدانند که هر خون می آید
کدام موضع است اگر از امعا از جهت ضعف کبد است مثل آب گوشت بود
بعد از آن زیاده میگردد و بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه بدردی گز آب
و بما نشد یا او بلغم خراطی و بیرون می آید پوست و جراحت با ثفل دیا شد
او را او دار درد در ره در پاسه روز عود میکند و این نوبت بوی بد از براز
می آید و آنچه از روده بود بیکبار گسسته گردد و منقطع میگردد و فترات ندارد که بعد از

دو روز

دو روز معود نماید و با بلغم میباشد و گاهی بسبب دواء مسهل از امعا خون روان
میشود مثل شحم حنظل و غیره و این سبب اگر در امعا بود علامتش آنست که غایط
با خون آید پس از آن غایط آید بی خون و میباشد با او علامتهای زحیر از
درد مقعد و ثقل و درد و خارش یا در امعاء دقاق بود علامتش آنست
که غایط با خون آید کف مانند رقیق و باریاح و قراقر بود و علامات دو سطار
با کبدی اینجو بود علاج فصد نماید اگر قوت بود و خون بسیار بود و آب ابی
وار سیب در نواح و شربت حب الآس و نشاسته بلوط کوفته و شربت لیمو
و شربت حب الآس فایده دارد و سفوف مغلیا با اینست اسبغول تخم مرو
تخم خرفه تخم زدوف تخم گل تخم حماض تخم خرو تخم کتان از هر یک دو درم طباشیر
و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار درم کهربا درم تخمها را
بکوبند و نشاسته و صمغ و باقی ادویه سوای اسبغول کوفته آمیخته نمایند
شربتی سه درم بود و شربت حب الآس و شربت عنبر اینست که او را منع نمایند یکروز تا دو روز
و سه روز و قوت او را نگاه دارند بماء اللحم و گوشت کبک و دراج و تخم مرغ و اگر قناعت
نتواند کرد بایخنی گوسفند که بر او صمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تیهو و کبک بریان کرده
فایده گفته اند که ربوب انار و ریواج و سماق و زرشک باید و نگذارند که دوای مخدر
استعمال نمایند مثل افیون جهت آنکه در و خطر کلی است مگر از جهت ضرورت خواب
بوده استعمال او درست نه بهتر است از آنکه در دوا بود تخصیص کسی را که نبض ضعیف بود
دارد ضرورت کلی بود افتیمون یا حبه بکشند و زعفران بخورند و لسان زنند و خوردن گل ارمنی

درین مرض مقدار یکدرم شربت حب الآس و شربت الجبار نفع عظیم دارد حب
مجرب پوست انار زرد و مازو و گل ارمنی از هر یک برابر شربتی دو درم حب دیگر مازو و گز
مازو و افسنتین از هر یک برابر حب سازند با آب جمع شربتی ثلث مثقال و از حب
پنیر مایه خرگوش هست ثلث درم از دواء الکهربا یکدرم اخر رسانند و ازانچه اسهال
اسهال مینماید کند اشیش محجمه بر شکم است و چهار حقنه گذارند و اگر الم در روده
بالا بود حقنه نمایند صفت آن گلنار گل سرخ نشاسته بلوط از هر یک دو مثقال کرنج
مسلول نیکو فته و جاورس مقشر و کنگر خوار از هر یک هشت مثقال در کاسه آب بجوشانند و گل
ارمنی مثقال و خون سیاوشان و خاکستر بردی از هر یک درم از زرده تخم مرغ بریان
کرده و روغن گل هشت درم این مجموع عمل نمایند و حقنه از اسباب الحمل
و این ادویه که گل ارمنی و خون سیاوشان است لقمه را دکه در روغن گل
و زرده تخم مرغ باشد **نوع دویم** سحج اسهال در مرار را هیئه سحج و سحج در کشیدن
سطح امعا بود و این انواع است اول ماده صفرا که نازل گردد با امعا علامت
او زردی لون و تلخی دهان و تشنگی و آمدن خلط مخلوط بصفرا و خون د
اسهال صفراوی در مدت یکهفته سحج سحج شود و اگر این سحج در امعاء علیا بود
علامت او انست که درد در ناف بود و انچه بیرون اید از خون و خراشات
امنجنه بیز باشد و با کرب و تشنگی و اگر در روده پایین بود سحج علامت او درد با
زیر ناف و خون و بلغم بیش از برار و اندک امنجگی با برار را دانسته باشند
و اگر در روده وسط بود علامت او امدن خون و اگر در ابتدا بود علامت او

بیرون

بیرون امدن جسم روده واز پوست یا گوشت پاره بیرون اید دلالت میکند
بر انکه روده جراحت گشته واگر چیزی شبیه برادی تراب بیرون اید دلالت
میکند بر هلاک واسهال دم که بعد از اسهال صفراوی بود و یا در دو تحجیش
دلالت بر افت امعا دارد دوای این پیداست علاج انست که نظر کنند در اعضاء
رئیسه اگر در دو ماده باشد تنقیه نمایند واگر ضعیف بود قوت دهند اول بتقویه
دماغ بمشمومات اگر سرد خواهند مثل صندل و بادرنگ واگر گرم خواهند مثل مشک
و عنبر پیش بینی دارند و بعد از ان رعایت دل نمایند بسبب اشربه و شربت قند یا
و فواکه و مفرحات یاقوتی قوت او نمایند واز غذا منع ننمایند که موجب ضعف
و سقوط قوت گردد و بعد از ان مراعات جگر نمایند چرا که منشاء این مرض
از ضعف کبد و سوء مزاج او واقع میشود و رعایت حال معده نمایند جهت انکه
هرگاه معده قوی بود در وی خلط فاسد متولد نمیگردد واگر خلطی بود در معده
بقی واسهال دفع نمایند انچه ملایم ان بود و بسیار است که بسبب شفا
ترک علاج پیدا بود و خاصه درین مرض سقوط قوت اعضا است تخصیص
قوت معده و روده چیزی که از غذا باشد کثیر القوه مثل ماء اللحم و زرده تخم
مرغ نیم بخت و سزاوار است که ادویه قابضه مثل گلنار و خرنوب و حب الاس
و زرمازو و غیره کوفته بود و رب ابی با طباشیر واگر تشنگی غلبه شود شیره تخم
خرفه با اب لسان الحمل و رب سیب و غذا اگر با جاورس مقشر بجای گروه
برنج شیله پیل نمایند فتق سماق و زرشک سازند واگر اروغ نبود گوشت مرغ نیم کباب

و نهوفریان با آب غوره و مطلق گوشت در سحج و چون شکم فرو دارد و اگر ناچار باشد
گوشت طیور کباب و با آنچه رب غوره و ریواج و آب لیمون میل نمایند و از سحج بس
در رودهٔ سفلی بود حقنه که از برنج و جو کشک کرده از هر یک هفت مثقال زرد چوب نمایند
با یک کاسه آب مالصفی نمایند از سفیده درم و از روغن گل دو درم و از کاغذ سوخته
یک درم نرم کرده تخم مرغ آمیخته نموده عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود با آب لسان الحمل
و لعاب اسپغول که در دو دو درم حب الآس دو دو درم تخم خشخاش کوفته باشند
حقنه نمایند **نوع سیوم** در سحج که از ماده بلغم شور واقع گردد در مدت یک هفته موجب
سحج میگردد و از بلغم ترش لزج لطخ امعا چسپیده باشد سبب سحج میشود علامت او کثرت
ریاح و قراقر و درد و ثقل و بسیار است که بعضی گاه و نوازل واقع گردد علاج شربت
از هلیله سیاه و مویز و خیار شنبر و شربت بزوری و حقنه و شربت بهیه و شربت حب
الآس و اگر قراقر و نفخ و مغص و تحبس بود قرص کاکنار و هند زیره زیره کرمانی و کرویا و تخم گشنیز
و شاه بلوط همه را اگر یک شب تر سازند و خشک کرده و بریان نموده با شیاف سماق
یا لعاب اسپغول مقدار یک مثقال افشار نمایند و حقنه از حاورس و تخم گشنیز و شاه
بلوط و برنج با دو زرده تخم مرغ و دو مثقال روغن گل و از گل ارمنی و اقاقیا
و کاغذ سوخته و خون سیاوشان از هر یک درم اضافه نمایند و اگر در دفوی
بود و سحج بسیار بود مقدار نیم نخود افیون آمیخته نمایند و قدری چربی بر مخلوط
سازند اگر احتیاج زیاده بود مازوی سوخته و کهربا و سندروس و کندر نشسته
تف داده صفت که نافع بود سحج را تخم ریحان و تخم زوف و تخم مرو تف داده

از هر یک

از هر یک دو درم کشنیز خشک و نشاسته مقلو از هر یک درم ترم کوفته بیخته شربت حب الآس بمقدار
دو درم اختیار نمایند **نوع چهارم** در سحج که از ماده سوداوی باشد در مدت چهل
روز بسبب مخصوصیت سودا موجب سحج میگردد علامت او بحس دایمی دردناک براز
سیاه بسبب بردی شراب بالیابت وانده و گاهی تنحیر بهم میشود علاج شربت
حب الآس که در او اندک افتیمون باشد و تقویت جگر و سفوف از صمغ عربی
و گل ارمنی با تخم زوفن و اسپغول نیم داده و طلا کشنیز و کندر با فایده دارد و
شیره تخم خرفه بر شربت آلو داده اندک روغن گل و غذا گوشت مرغ نیم داده عمق
سماق در آب آن برنج یا چاودار مقشر و قرص طباشیر با گلاب یا رب آلو
و غذا اندک اختیار نمایند تا موجب سحج نگردد **نوع پنجم** در سحج که از ثقل غلیظ حس شود
علامت او نگاه داشتن شکم و از موضع بحس خون و بلغم و از قوابض دهند موجب
هلاک گردد علاج تلیین طبیعت که بچیزهای نرم مثل لعاب اسپغول و تخم آلو
و تخم خیر و شیره تخم خیارین و در شربت تخم مرو و تخم ریحان اندازند و شربت قند
درین تخمها که بروغن گل چرب ساخته اندازند یا از خیارشنبر در گلاب حل نموده
اختیار نمایند و دیگر سحج از خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و توتیا در ذخیره میشود
[علاج] شیر دهند و آنرا از زن تشنه زنند دیگر سحج که از جهت خوردن دواهای مسهل میباشد
[علاج] سفوف طین و سفوف مقلیات و دوغ ترش و شیر آهن داغ نموده
دیگر از ریاح غلیظ اگر بود علامت او قراقر و لحج و حشا والم در سر جهت بخارها [علاج]
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم شربت بزوری میل نمایند اگر ماده دیگر گیت

که از امعا بود و این دو نوع است **نوع اول** مده یعنی چرک که از ورم یا دمل بدبیله حادث شد ببیله
و علامات آن درد شکم و ثقل و تب هرو ناقص و بیرون آمدن خون و چرک
خصوصا وقتی که تناول غذای ترش یا شور اختیار نمایند و فرق میان مده و بلغم آنست
که مده در شست ابتدا نشیند و بوی ناک از بلغم یکجا میگردد بخلاف بلغم **نوع دویم** در
که خارج گردد از امعا بسبب جراحت که در امعا بوده باشند و قرحه گشته علامت
او دیر ماندن ذوسنطاریا و سحج و ضعف شهوت طعام و اسهال اگر باقی مانده بود بیشتر
لذع باشد از قروح معده بود اگر در امعا سحج نبود از روده بود **علاج** هر دو نوع عسل
موضع باشیای جالبه بود از ان معالجه جراحت بانکه برو بر دارد و اگر بسبب مرض ماده
تیز کاشور بود و از جمیع بدن آید و موجب دوام گردد معالجه دق نمایند و اگر جراحت
تازه بود لعاب تخم ابی و لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و مرو باکتیره فایده
دارد و اگر بسبب سحج جراحت یا عبور خلط شور گلاوی بود مطبوخ هلیله زرد و سیاه
نیلوفر و خیار شنبر و حقنه جلابه از آب آملک و شربت نبات و ایارج فیقرا حاجت الحقن
اینها غسل قرحه دامات ... بود چند نوبت دهند و در دویم شیر با آهن یا سنگ داغ
کرده نفع دارد و اگر تب نبود شربت حب الآس و رب ابی و اب سیب با
چهار تخم و اگر غذا زیاده خواهد ارزن و اشیر کشیده شیر نجیه سیلمانند و با لحم تو گفند
بلطف عربی نفع دارد و اگر رطوبت و مده بسیار بود قرص زریج مقدار درم حقنه
نمایند جهت آنکه از داخل کردن دارد و در ابتدا علت این عمل نکنند و در ...
و موی و صفراوی خصوصا اگر مریض تب و تشنگی داشته باشند بلکه اشتغال ... دوقی نماید

لم ماده

که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه بیرون آید چرک بود و اگر از استعمال آن نوع شربه پیدا
آید بروغن گل حقنه نمایند و اگر آن نوع نشود باز اعاده سازند و اگر تحمل نه دارد و اول
مخدری دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقنه گل ارمنی و صمغ عربی و کثیرا خرقه
فایده دارد **فصل سیوم** در زحیر و آن حرکت از روده مستقیم بود بجهت دفع براز و اضطرار
او به بیرون نیاید مگر چیزی اندکی از رطوبت مخاطیه مخلوط بخون نا هموار و این چند نوع است
نوع اول زحیر که از رطوبت شور لذاع که بر روده مستقیم گذرد و میل نماید بدفع براز
علامتش او به بیرون آمدن رطوبت و اسهال بلغم و اندک خون و نفخ و قراقر
و قلت عطش و سوزش نبود **علاج** شربت حب الآس که در ورد و تخم ریحان
و بروده کسنبول و ورد باشد و ثلث فایده دارد و این سفوف فایده دارد
سبو حبار موم مشوی دو مثقال جوانی درم کندر نیم درم همه را نرم کوفته با آب
شیر گرم میل نمایند و اگر تقاضی غلبه باشد و چیزی نیاید و الم تمام بود گوارد با آجر نو
بر کوفته و در زیر خود دود نمایند و سر کوزه بر آنجا راست دارند و نیز آنچه که ته تغاری
سوراخ سازند و بر بالای آن نشینند تا دود بالا رود دیگر بابونه و قیصوم
و بنفشه و کلرخ و اکلیل الملک و مرزنجوش در دیگ کرده آب و ثبت بجوش سازند و در
آب آن نشینند و سعد و بادیان رومی از هر یک مثقالی نرم کوفته یک شبانه
روز در آب تر سازند و آب آن از الشربت میده ما ثلث اختیار نمایند
اگشتان زحیر فایده دارد و صفت آن کندر دهرو زعفران و ثبت از
هر یک برابر کوفته و بیخته بوقت حاجت یک شاه بر دارند و از شکوفه آب تا سینه

که با حب الآس و روغن نار دین یا روغن بابونه اپنجته باشند طلا نمایند و حجامت
بر تهیگاه زنند و غذا عصافیر و کبوتر بچه بریان کرده یا نخود پخته کوفته و او را و امثال آن باید

نوع دویم زحیر که ماده صفراوی حاصل شود علامت او بیرون آمدن خلط صفراوی و سوزش
مقعد با حرارت بود و درد و تشنگی و خون با خراطه و راحت یافتن از آب سرد علاج
منع از تناول غذا یک شبانه روز این علاج انواع زحیر است و اسپغول بروغن گل
یا روغن بادام یا رب آبی یا بالنیر رب اختیار نمایند و اگر تب نباشد کشک جو
یا شیره ارزن و گندم و حب الرمان و گل ارمنی در وی حل کرده باشند و آب آبی یا
طباشیر و آب خرفه یا طباشیر نیز و اگر پیچش بسیار بود و حرارت غلبه باشد حقنه با آب
لسان الحمل و گل ارمنی و اسفیداج و نشاسته و عدس و آب خرفه و زرده تخم مرغ و
اندک سرکه صفت حمول زرده تخم مرغ را بروغن گل اپنجته و مردار سنگ و شب الوده
فتیله ساخته بر دارند صفت شیاف بگیرند کندر و زعفران و حضض و صمغ عربی
از هر یک برابر افیون نیم جزو شیاف ساخته بردارند و استنجا مالی کرد و بازرد
و حب الآس و گلنار و خرنوب و نشاسته و بلوط جوشانیده باشند نمایند و عدس و سماق
و عنب الثعلب کوبیده جوشانند و در آب آن نشانند و عدس و گلسرخ هر دو کوفته بروغن
گل اپنجته بر شکم طلا سازند و بر سفره اگر سوزش بسیار بود و اگر مریض تسکین یابد
غذا گوشت مرغ در آب آن ازگیل یا او را با جاورس فیق سماق سازند نوع سوم
زحیر که از ورم گرم عارض گردد و درد روده مستقیم و خیال میکند که در روده او ثقلی است
و هر زمان تقاضا میشود و علامت او درد و ثقل در اسافل علاج فصد باسلیق

واگر مانعی بود حجامت نمایند وقی فایده دارد و طلا از آب انگور تنها و روغن گل واگر
حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید با آب کاسنی و کافور نمایند صفت طلا
نافع بنفشه و نیلوفر و ورق کاکنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسپغول از هر یک
قدری با آب بخته بروغن نیلوفر یا روغن گل بر مقعد گذارند صفت ضماد منضج
تخم حلبه و اکلیل الملک و کرنب بخته و پیاز بخته در زیر آتش و اندک مقل بر مقعد گذارند
و گل خیرو و تخم کتان و خبازی نیم کوفته شانند و آب آن را بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده
تخم مرغ و اندکی مردار سنگ بر مقعد گذارند و پنج خیرو و برگ کرنب و آب حی العالم
با روغن گل اگر درد قوی باشد بر مقعد طلا نمایند و از بخور کاو بخته ضماد نمایند فایده
دارد نوع چهارم در زحیر که از زبل خشک بسته شده در روده دقاق و به دشواری
بیرون می آید و ظاهر میشود از و بادی غلیظ و دردی عظیم و موجب زحیر میگردد
و خراط و رطوبت از روده می آید و جهال اطبا خیال میکنند که اسهال است
و حبس ها میدهند که زیاده شود و چون طبیعت قبض کرد علیل هلاک میشود علامت
آن علامات قولنج بود و در بعضی حالات علاج تلیین طبیعت و بیرون آمدن
ثقل نشاف یا حقنه یا شربت خیار شنبر یا شربت بنفشه و تمر هندی و انوی نجاری
و شیر خشت و معجون شهریاران و هر گاه درد شکم تسکین یابد مرغ و نخود آب
بلخایند نوع پنجم در زحیر که از جهت سردی که بمعده رسیده باشد و موجب عقد روده
مستقیم گردد علامت او رسیدن سرما و برد مقعد و راحت یافتن از آب
گرم و بوضع گرم علاج آنست که دو درم از حب الرشاد بریان نموده با کوفته با

بر پهلوها را اختیار نمایند و بر مقعد ارزن و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم و حمام فایده
دارد دیگر زحیر نمی سبب آنکه بر حجرهای سخت نشسته باشند یا سواری کلی کرده باشند
موجب این الم میگردد علاج آنست که بروغن شبت و موم روغن در مقعد مالند.
فصل چهارم در نفخ و قراقر که در امعا بود و حادث میگردد بسبب غذا انفاخ علامت او
انتقال درد از موضعی بموضعی و سکون او بخروج نفخ علاج تقلیل غذا و گلاب و گلقند
فایده دارد و اگر از ضعف امعا بود غذای لطیف و معجون کمونی و فلافلی اگر اسهال بود
فصل پنجم در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است نوع اول مغص که از ریاح امعا بود
علامت او نفخ و قراقر بود و ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول
طعام و میوهای سرد و ضعف حرارت غریزی بود علاج تنقیه امعا از خلط خام بحب
ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفع دارد و این سفوف جهت دفع
نفخ فایده دارد صفت آن انیسون درم حوالی تخم کرفس زرانباد از هر یک دو
درم حب بلسان درم دیگر ادویه که جهت نفخ فایده دارد حب الرشاد و
انیسون و ارز و فودنا یا کرفس و زیره و جوانی از هر یک مثقالی در یک کاسه
بجوشانند و آب آن را بقند بقوام آورده چند روز میل نمایند یا انیسون و تخم کرفس
و بادیان و حب بلسان و عود بلسان و حب الغار و زراوند از هر یک [illegible] درم
کوفته بمقدار مثقالی با آب عسل یا شربت حب الآس اختیار نمایند مغص ریحی
را فایده دارد و بود بنه گوی یا شربت سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد
معجون کمونی و معجون حب الغار بمقدار مثقالی میل نمایند و غذا نخود و ماش بقدر
که درد

که درو زیره و سعتر بود و آب سرد بیاشامند مگر بعد از دو ساعت و شراب کهنه
فایده گفته اند و حقنه که کاسنی نقیع بود نفع دارد **نوع دویم** در مغص که از صفرا شود
علامت او درد با سوزش و تشنگی و براز زرد و سوزش در مقعد **علاج** تنقیه امعا
از صفرا مثل خیار شنبر که در آب عنب الثعلب یا در آب کاسنی یا شیرخشت
اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسپغول بروغن گل چرب نموده با آب سرد یا آب
انار ترش میل نمایند و اگر طبع قبض بود آب انار شیرین بقند و اندکی روغن بادام
و آب کشنیز یا جو با روغن گل و بادام مقشر و اسپغول و تخم ریحان و تخم زرد و طباشیر
با شربت لیمو یا شیره خرفه و شربت زرشک و اندکی روغن گل بهترین معالجات است
و طباشیر و گل ارمنی و رب ریباس نفع دارد و غذا از جنس بسیار نباشد مزوره سماق
با زرشک یا آب انار رقیق سازند **نوع سیوم** در مغص که از خلط شور بورقی شود
علامت او خروج بلغم در براز و گزیدن مقعد **علاج** تنقیه امعا بحقنه که درو تربد و بسفایج
و بنفشه و سپستان باشد و حب ایارج و شیرخشت با آب انارین و روغن گل در گرد
ناف مالند **نوع چهارم** در مغص که از بلغم غلیظ که در روده متمکن شده عارض
گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد و بیرون آمدن بلغم لزج با براز
و از دست بر موضع الم گذارند سرد بود **علاج** تنقیه روده بقی یا حب ایارج کی در آب
بادیان و انیسون نجیته باشند حل نمایند و حقنه نفع دارد و گلقند که درو مصطکی و
انیسون و بادیان و عود باشد و معجون سفرجل و حب افاویه صفت آن
مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و مارسک از هر یک جزو مقدار ده درم

دار محموده ده درم همه را کوفته حب نمایند بمقدار دانق یک حب دو مجلس شکم
می آرد و بعضی بر آن تسکین پدید و خوردن این حب بر ناهار و بر بالای طعام
نفع دارد و غذا شوربای مرغ پیر و شوربای عصافیر به فلفل و قرنفل و زیره
و دارچینی و گوشت خارپشت بریان کرده درد ریحی و بلغمی فایده دارد
و یک درم از حب بلسان و حب بان نرم کوفته با آب گرم در شام و صباح جهت
درد ریحی و بلغمی و این حب نفع دارد صفت آن جوانی درم حب بلسان سه
درم نرم کوفته با آب گرم هر بار نیم مثقال اختیار نمایند و بعضی بسبب ریاح خشک
که در امعا بسته شده میشود **علاج** شربتها و دیگر مسهل و حقنه و بعضی بجهت ورم
و جراحات و حب القرع میشود **علاج** آن مذکور خواهد شد از خدای تعالی توفیق

فصل ششم در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این
مرضیست که در روده قولون بیشتر واقع میشود و بدشواری چیزی بیرون می آید
و این قولنج حقیقی است و بعضی ذاتی است و بعضی عرضی اما ذاتیه هفت باشد

نوع اول قولنج که از بلغم غلیظ زجاجی مختلط بثفل که مانع شود از خروج و روده
اعور را پر ساخته بعد از آن قولون را پر سازد و درد او در یکجا بود و علامت او
سردی اطراف و اسافل و درد ناف و سقوط شهوت طعام و احساس درد
در مرتبه که گویا بنحو الدور سوراخ میکند روده او را و بسته شدن نفخ که مطلقا باد
بیرون نیاید از جهت غلظ کیموس و نفخ در شکم و میل بچیزهای شور و در کشش درد
پشت و ساق از سبب امتلاء عضلات و عطش غالب و حمرهٔ قاروره منطبع

نشود

شناخته نشود که از حمرت قاروره منطفه نشود که از حرارت است جهت آنکه
درد قولنج بدرد مغص و فرق است که درد مغص با لذع و نخس میباشد و شکم
درو نرم بود خاصه محلی که آب گرم میل نماید و درد قولنج ثقل بود و درد گرده از مغص
او نخار و زمیکند و جای درد او اندکی میل به پشت میدارد و درد قولنج منبسط و
با کشش سوی بالا و بجانب راست بیشتر اوقات زردی عظیم و درد گرده
ایستاده الی حسته اند با آنکه بول درو باشد نمی آید در یک لای در بول درد باشد
و بر گاه می کند و درد تسکین می یابد بخلاف درد قولنج که او با اطلاق طبیعت
راحت میباید و درد گرده با اطلاق طبیعت راحت نمی یابد و گاهی مشتبه میشود
قولنج بر جمیع درد رحم و درد کبد و درد معده و درد دیگر جهت دیدان یعنی کرم
معده واقع شود فرق میان آنها ظاهر است از درد آن عضو و مقدار درد و سایر
اعراض و بسیار است که قولنج منتقل گردد و بفالج و بدرد مفاصل و درد پشت
سست او و به محلله تصعید ماده را حرکت می آرد بر یک شق بدن میریزد
حادث میگردد فالج یا بجانب پشت و بندها میریزد و درد پشت و درد
مفاصل ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد به سر آسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا بسبب
حدوث سوء مزاج کبد و قولنج از شخصی بشخصی دیگر گفته اند میگذرد مثل علت و باگیر
از بلدی ببلدی دیگر منتقل میشود **علاج** آنست که لیف و حقنه شکم بیارند چرا که
دوا از سهل با وام کرده و راه را بگشاید بدن ممتلی شود دوا اخلاط و نبادف
را اسهال از بالا بر آورده و نباید منفذی موجب الم و خطر عظیم بود و صفت شیافیکه

قولنج را نافع باشد و درد انگشت را تسکین دهد بوره ارمنی حار و نیم مثقال صابون
زنجبیل نمک هندی سداب تخم سپندان محموده اجزا برابر بگیرند و شیافه سازند
شیاف دیگر شحم حنظل جزء مغز بادام دو جزء برگ سداب و بادیان و سنا مکی
و بنفشه از هر یک سه جزء نرم کوفته با شکر با آب فرو بیخته شیافه سازند مقدار
چهار انگشت و بعضی گفته اند مقدار شش انگشت و بوقت حاجت مکی را
بردارند صفت حقنه که در بن قولنج نفع کلی دارد زیره کرمانی و تخم کتان
نیم کوفته و تخم حلبه و تخم معصفر نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و برگ
سداب و سنا مکی و شاهتره نیکوفته از هر یک سه مثقال عناب و سپستان
از هر یک سی عدد و پنج بوکس و گل خرو و خبازی از هر یک چهار مثقال تخم شبت
و بادیان نیم کوفته از هر یک ده مثقال برگ چغندر دسته سبوس گندم نخی
در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده چار و سیر نمودیم
چند سیر شکر و آنگاه نمک هندی دو مثقال الکامه یک قاشق شیر خشت بزده مثقال
با زنجبیل سی مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال روغن
زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت قاشق شیر گرم عمل نمایند و اگر ورمی
بود در روده شحم حنظل و ادویه قوی استعمال نکنند دیگر از انجره قولنج بلغمی و ریحی
برطرف میسازد در حال نشست کرم پنج مثقال بوره با نمک با آب سداب
با آب برگ چغندر و روغن با هفت مثقال روغن زرد گاو و با چهار مثقال
روغن بادام آمیخته گرم عمل نمایند و از یک قاشق آب گاه بهترین اجزا آمیخته نماید

قولنج را

قولنج را فایده دارد حقنه معتدل آب برگ چغندر هفت قاشق روغن کنجد
یا روغن گل دو قاشق بوده دو مثقال ایکابه یک قاشق قراقروت سه مثقال نمک
قند نیم مثقال عسل تمام کنند صبر مثقال سکبینج نیم درم حب ساخته میل نمایند صفت حب دیگر
دیگر که قولنج را نافع بود صبر پنج مثقال محموده مثقال نیم درم مقل مثقال افیون و گل
سرخ درم حب نموده در هر شب تا دو درم اختیار نمایند و محموده دانگی در آب
نخود آب یا در گلاب حل کرده نفع دارد و اگر درد قوی بود و بیم هلاک
بود فلونیا جهت تخدیر نفع فایده کلی دارد زعفران دو مثقال فلفل و بزرالبنج
از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل و تخم کرفس از هر یک دو درم و درونج
سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون از هر یک درم زرنباد و درونج
عقربی از هر یک نیم مثقال دارد کوفته و بیخته با سه وزن آن عسل بسازند
شربتی درمی بود یا یک نیم درم مناسب بود و معاجین که نفع کلی گفته اند
معجون شهریاران و معجون تمری و سفرجلی و سنجبینا و این معجون که مذکور میگردد
فلفل دارفلفل زیره سداب خولنجان قرفه از هر یک ده درم سقمونیا هفت
درم عسل صاف نموده چهل درم چنانچه رسم است بسازند شربتی نیم درم تا درمی
میل نمایند صفت ضماد دیگر قولنج را اطراف ناف سازند شونیز و مویزج از هر یک قدری
بگیرند نرم کوفته بزهره گاو آمیخته بر ناف طلا سازند ضمادی دیگر شونیز و ترمس و
حب الغار از هر یک برابر بگیرند و بزهره گاو طلا سازند و چادر سیر با تخم کرفس و حوایج
و حلبه گرم ساخته در خریطه گذارند و بر ناف گذارند و مالیدن شکم بروغن شبث

وروغن خردل فایده دارد بتخصیص که بروغن فرفیون وجندبیدستر اندکی ازفرفیون
امیخته باشند وحمام فایده دارد وازین درانیده که درد کرنب وبابونه وبنفشه
وقیصوم وشبت وسداب بجوشانند ودرآن نشانیده باشند وازین وکمادات بسیار پیش ازانکه
طبیعت نرم شود ضرر دارد وشربت ماء الاصول ومرق بادیان وکاکل ونخود برای
نخوداب ازگوشت خروس پیر ویاگوشت کبک وعصافیر یاگوشت گوسفند
جوان که درو دارچینی وزنجبیل وزیره کرمانی وسنبل وپودینه باشد سازند
وانکامه وحبی فایده دارد باطعام وبعد ازطعام جوارش انکابه فایده دارد وسیر
سکوس که درو جوانی وکردیا وشونیز باشد با روغن زرد گاو نفع دارد وحرکت
بعد ازطعام وسواری باعتدال وتقلیل غذا فایده دارد واب بخورند وبدل
آن اب عسل مل باید **نوع دوم** درقولنج که ازبادی غلیظ که درطبقات
روده ها پیوسته شده بجهت بسیاری بخار وابی سرد وبسیاری اکل بقول وفواکه
مثل کشمش وانگور وخیار وغیرها واقع کردد علامات او تقدم نفخ وقراقر وخوردن
طعام که بسیار پیش بوده وانتقال درد وگاهی درد قوی وگاهی ساکن کردد
واگر دست بروی گذارند یا چیزی گرم بر شکم نهند درد تسکین یابد وآنچه با قراقر
انتقال درد بود علامت تری رود وازانکه شکم ورم دارد علامت او زرد دارد
دیدی قولنج ثقلی وعرق سرد وزردی دست وپای ازانکه بیشتر درد روح وخون
میل بباطن مینماید واز سنجر تقواق وکرار واختلاط عقل کشد این هلاکست
علاج نبات وحقنه شکم را نرم سازند ودرین قولنج درحقنه کاسرات :

نفع انداز

نفخ اندازند و حقنه نیز بموجب سازند سنا مکی پنج مثقال بابونه و قنطوریون و شبت و
و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس و سداب از هر یک سه مثقال خارخسک نیم کوفته
و تخم معصفر نیم کوفته و انگور سفا و خبازی و گل خیرو از هر یک چهار مثقال عناب و
سپستان از هر یک سی عدد و انجیر ده عدد در دو کاسه آب بجوشانند و صاف
نموده شیرخشت هر دو ده مثقال و مغز فلوس ده مثقال و قرا قروت پنج مثقال و جاوشیر
مثقال و جند بیدستر نیم درم در آب ادویه حل ساخته روغن زیت یا روغن بادام
از هر کدام باشد سی مثقال و روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت
قاشق شیر گرم عمل نمایند یا واریره دواها سکند و مزاج اگر گرم سازد حقنه که در قولنج
راتسکین دهد سداب پنج مثقال و زرابنج دو مثقال جند بیدستر دانگی تا دو دو دانک
و افیون دانگی با سی مثقال روغن زیت یا روغن زرد گاو در یک کاسه آب
بجوشانند و صاف نموده بدو نوبت عمل نمایند صفت حمولی که قولنج را فایده دارد
سداب و زیره و جوانی و بوره از هر یک برابر بکیرند نرم کوفته بعسل آمیخته بر ماسوره
تخفه مالند و چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالند و رشته بر دلیته و اندرون
فرستند و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید صفت شیافی که درد را تسکین
دهد و خواب آورد و ماده را النضج دهد در روز چند بیدستر و زعفران و مر و سکبینج و
افیون از هر یک برابر بکیرند و شافه سازند و ضمادات و حقنات بر طریقی که در
نوع اول مذکور شده فایده دارد و گذاشتن محجمه بالای ناف نفع کلی دارد و در درد تسکین
میدهد و حبوب مسهل و حب سکبینج که در نوع اول مذکور شده و معجون حب الغار

وجوارشن کندر و جوارشن انجدان درین مرض فایده دارد و اگر با قولنج غثیان
بود حب افاویه و معجون راحت و اگر درد صعب بود فلونیا مقدار دو نخود بگیر
اختیار نمایند صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فایده دارد زیره کرمانی ورق و بادرنجبویه
و انیسون و بادیان و تخم کرفس و انگور شغا و گل سرخ از هر یک مثقال بجوشانند
و صاف ساخته در وی طبرزد و عسل حل نموده روغن بادام دو درم انداخته
بیاشامند روده را گرم بسازد و اگر با این دو دوا پوست بیخ کرفس و پوست بیخ
بادیان اضافه سازند شاید و حمام بر ناهار نفع دارد و ازین بر موجب فایده
دارد صفت آن انیسون و زیره و شبت و صعتر و مرزنجوش و خیدبید کشتر و بنفشه
و بابونه بجوشانند و عسل را در آب آن دارند و از این آب در مثانه گاو
کذارند و بر ناف نهند و در محلی گرم بود و در ناف و شکم روغن کنجد و سداب
بمالند و از فرفیون و عاقرقرحا و قسط و خیدبید کشتر زم ساخته برین روغنها آمیخته بمالند
صفت روغنی که در شکم مالند یا در ابریشان بیمار زد روغن سداب ده درم خیدبید کشتر
ده درم فرفیون درم و صواب است که درین علت اجتناب نمایند از کثرت طعام
و خوردن آب و شیر درین مرض فایده دارد و جهت آنکه بادرا می شکنند و تشنگی نمی آرد
گفته اند و بهترین غذا شوربای عصافیر یا شوربای خروس پیر که در اندرون او انیسون
و بادیان و شبت و نمک و فلفل و سیر درکرده باشند و بدل آب گفته اند از شراب
رقیق سفید کهنه متفاریق بر ناهار اندک اندک مقدار شصت مثقال بیاشامند فایده
دارد و بعد از آن ماء اللحم با اندک حنک بیاشامد و غالیه اگر بر ناف گذارند فایده دهد

دیگر فی

دیگر قولنج ریحی از سودا که ریخته در امعا و موجب نفخ گشته علامت او ترشی دهان
و نفخ شکم بتغیر درد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون نوع سیوم در قولنج که از ورم در معی
حادث گردد و تنگ سازد مکان خروج ثفل و باد را علامت او تب و تشنگی و
برآمدن رگها و حرکت آن و درد روده ها و الم اعضا مثل کبد و کلیه و سپرز و مثانه
و از درد عظیم بود مقعد و بول تنگ می سازد و حبس بول میشود و سردی اطراف با
سوزش درون علاج آنست که بتعجیل نمایند در علاج این قسم که اگر تاخیر نمایند
منجر میشود بهلاک و پس بنا بر آنست که اگر خون فاسد باشد فصد باسلیق یا اکحل
نمایند از دست راست اندک اندک بگیرند و فی الفور بردارند و فصد صافن نمایند اگر حبس بول
بود و تشنگی هر روز از آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاکنج و آب انار
با مغز فلوس که در روغن بادام شیرین اندکی آمیخته باشند و در قانون گفته
که نیم پیاله از این اشیا مذکوره شیرین اندکی آمیخته باشند در قانون گفته اند که نیم پیاله
از این اشیا که مذکور شده با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن بادام دفع قولنج مینماید
و حقنه که مذکور شده در نوع اول فایده دارد و جلاب از بنفشه دو مثقال و
عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بادیان و انیسون و تخم کرفس و گل سرخ
از هر یک مثقالی در یک گالن آب بجوشانند و بقند شیرین ساخته چند روز بیاشامند
و اگر مرض بر طرف نشود در آب این ادویه پانزده مثقال شیرخشت و یک دانگ
محموده حل نموده بیاشامند و اگر بنادق و رگها بیرون آید اعاده نمایند عمل و دارو را
و ده درم صندلین بگلاب آمیخته بر شکم نهند و بعد از آن این ضماد گذارند بنفشه و گل خیرو

واکلیل الملک و بابونه با روغن بنفشه یا بادام طلا سازند و اگر روغن بادام نباشد
روغن گل یا کنجد یا روغن زرد گاو شاید که اسفنجه کشنیز گرم کرده ارند و شوربای مرغ و گوشت
گوسفند جوان و در آب نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از ورم صفراوی بود علامت او
زنبوره و سوزش و تشنگی و درد در موضع شکم و تلخی دهان علاج حقنه و شربت زوری
و شربت بنفشه و شربت گل یا آب و آب تمر هندی لبعد اسفنجه و گلقند و گلاب با هوف
با هویان و باقی علاج ورم و موی دیگر ورم بلغمی رنج باد در باشد گاهی علامت او
سستی و براز بلغمی علاج حقنه و معجون ترید و این مطبوخ یک هفته تا دو هفته اختیار
نمایند انجیر پانزده عدد و مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد بنفشه سه مثقال بادیان
نیلوفر دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خیار و ابنون و تخم کرفس از هر یک مثقال
بجوشانند و لبعد چهار مثقال بقوام آورند هر روز یک قاشق شربت ما یج مثقال مغز
فلوس و یکدرم روغن بادام اختیار نمایند و این ضماد که از اکلیل الملک هفت
مثقال و خطمی چهار مثقال و شبت پنج مثقال نرم کوفته با چربی بط و کوهان شتر
طلا سازند دیگر ورم صلب که بسبب قولنج ماده سودا بود علامت او ثقل و قلت درد
و تشنگی علاج حقنه که از چربی مرغ و روغنها وادویه کاسره نفخ بود و نشستن در
آب در مطبوخ افتیمون و شوربای چرب نوع چهارم در قولنج که از جهت کرمها
زهره که روده را گرم سازد و انجه در رود بود سنجر اند و مانع خروج گردد علامت او
خشکی دهان و سوزش بول و تشنگی و درد شدید و تب گاهی علاج فصد اگر مانع نباشد
و حقنه و شیاف بنفشه و اسهال با آب تمر هندی و آلوی بخاری با اندک محموده لعاب

مغز فلوس حل نموده باشند یا با آب کاسنی و دانگی محموده حل نماید و مطبوخ هلیله
زرد و از پی این ادویه مسکّن بخاید یا قرص بنفشه صفت آن بنفشه خشک
ده درم تربد هفت درم محموده دو درم رب السوس درم کثیره و مصطکی از
هر یک درم قرص سازند یکی را با جلاب بنفشه اخیثا نمایند و معجون بنفشه و
معجون خیارشنبر بر موجب تربد سفید مجوف پوست تراشیده بروغن بادام چرب
ساخته بیست درم بنفشه خشک ده درم بسفایج و رب السوس از هر یک سه درم
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده مشوی پنج درم عسل خیارشنبر
پنجاه درم روغن بادام یازده درم کوفته و بیخته بعسل سرشته مثقال آمیخته
نماید شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال غذا ماش مقشر و اسفاناخ و نخود نیم
شکسته با روغن بادام و اندک شکر و بالجمله فایده دارد و حمام در آیند
و غذاها گرم و شربت بزوری میل نمایند نوع سیوم در قولنج التوائی و تعقّی
اما قولنج التوائی آنست که روده که در اعور روده دقاق است از موضع خود رفته
و سبب او حرکت بادهاست که در روده باشد علامت حدوث او آنست
که ضربی گران برداشته باشد یا از جای جسته یا کشتی گرفته یا جهته ضربه و سقطه
و غیره واقع شده و در اثر آن قولنج شده و بیشتر این کس را قولنج عادت
نبوده علاج آنست که علیل تکیه نماید و برفق شکم و خاصره او بمالند تا روده
بهموار گردد و بر وضع طبیعی و اگر اصلاح نیابد او را بر پشت تکیه دهند و چهار
کس دست و پای او را بگیرند و بردارند تا پشت او دو تو شود و شکم او

در قعر افتد او را ایدان شکل از هر جایی بجنبانند تا روده او بموضع خود در رود و تنوریهای چرب
دهند و اگر درد باقی ماند مقدار درمی سیماب زنده بشویند و تنوریهای چرب ملیّنها بندند
و شکم و خاصره از بالا بزیر برفق بمالند تا سیماب بیرون آید و بعد از آن تنوریهای
چرب دهند و چند قدم بفرمایند که برفق برود اما قولنج فتقی آنست که روده بکیسه
خایه فرود آید و هرگاه دست بر وی نهند بموضع خود در رود علاج او علاج فتق و روده را
بموضع او برند و نشاندن و حقنه فایده دارد و شکم او را برفق بروغن قسط بمالند و الا
چهار کس دست و پای او را از نشه چنانچه مذکور شد بجنبانند و موضع فتق محکم به بندند
و دادویه قابض گذارند و علاج فتق خواهد آمد ان شاء الله تعالی نوع ششم در قولنج که
حادث از ضعف روده و قوت علامت او آنکه براز بیرون نیاید مگر باستعمال شیافه
یا حقنه علاج ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و زیره و جوز بوا و سنبل و زرنشه و تخم
کرفس با روغن بادام و معجون سیحبلبشا و شرو دیطوس و روغن ناردین و روغن
بابونه و سوسن بمالند و اندک شراب فایده گفته اند و غذا نخود آب و اقشاب
از چیزهای ترش قابض و آب سرد نمایند نوع هفتم در قولنج که حادث گردد از
جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت استعمال چیزهای سرد از غذا و شربتها
و تناول مخدرات و از خارج مثل طلاها علامت او آنست که نفخ شکم بسیار
و درد قوی شود و لیکن در شکم بود علاج این حال با یارج نوعاربا و طبیخ سلیخه و معجون
بلادر و سیحبلنیا و تریاق کبیر دارو و مینه و بادشها بمالند و حقنه نفع کلی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه
گفته اند

گفته‌اند فایده دارد **نوع هشتم** در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفلی است که خشک شده
و بمثل بندق گردیده یا از جهت یبوست طعام یا از کمی طعام یا از گرمی روده یا
از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت ورزش گرم سوده که
رطوبت سجور و ثفل خشک میشود یا از جهت آنکه سده شده است در منفذی
که صفرا از مراره بروده میریزد علامت قولنج ثفلی باد و ثفل و الم بمرتبه که گویا روده
شق میگردد اما آنچه از بیش طعام شود علامت او طعام خشک مثل دره و جاودرس
و برنج و غیره **علاج** حلاب از بنفشه و سپستان یا بادیان یا ده مثقال قند سه روز
میل نمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر شیر با عسل آمیخته میل نمایند و اگر درد دامی
بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیره از هر یک سه مثقال بجوشانند و آب آنرا با مغز فلوس
هفت مثقال حل نموده یا قند ده مثقال اضافه نمایند و شوربای گوشت مرغ فربه
و حقنه فایده دارد و شافه از بوره و نمک و بنفشه و انجدان محموده و کشک و قراقرت
سازند و شربت بنفشه و آب که در و الخیبر جوشانده باشند و پس از طعام سه
زرده تخم مرغ فایده مند است دیگر از جهت قلت طعام قولنج میشود **علاج** تنقیه
امعا از ثفل و غذاهای چرب و نخوداب و گل قند و گلاب دیگر از جهت گرمی روده
قولنج عارض گردد علامت او شدت عطش و التهاب در مراق و نبض برازد
بنسبت ثقل **علاج** تنقیه روده از ثفل و تبدیل مزاج با آب فواکه و شربت بنفشه
با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر و بنفشه دو مثقال و سنا مکی چهار مثقال و بادیان یا
مثقال و انگور شفا فیه مثقال بجوشانند و آب آنرا با شیرخشت ده مثقال و مغز فلوس هفت

مثقال و روغن بادام درم بیاشامند و بعد از آن اسهال بتخم ریحان و قند و گلاب
شربت بیاشامند و غذا آش شوربای مرغ دیگر قولنج از جهت یبس امعا میشود علاج حقنه
چرب لعابدار سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جهت تناول ادویه
و اغذیه مدر شده باشد علاج شربت بنفشه با تخم ریحان و اسپغول و قرص کاکنج
و حلاوی که در وی الخبز [illegible] حل کرده باشند و غذا آش مرغ فربه سازند دیگر
قولنج بسبب سردی هوا و نوشیدن آب یا خشت و کثرت عرق میشود علاج از جهت دور
جای معتدل منزل سازند و در بدن موم روغن اندر روغن گل و روغن اسا ب
و روغن [illegible] بدین نوع که آب برد و با روغن گل بجوشانند تا آب برود
روغن بماند این روغن با موم گداخته در بدن بمالند دیگر قولنج از جهت
گرم معده و گرده و مثانه می باشد علاج آنست که یکدرم در هفته ترکی و یکدرم حب السلاطین
و دو درم و نیم زرنک کابلی کوفته بخورانند یا مویز [illegible] زنیانید و انها نه بربهار فایده دارد دیگر
قولنج بجهت آنکه سده شده است در معده که صفرا از زهره بروده میریزد علامت
او آنکه براز سفید و لعج در شکم و ظاهر بود علامات یرقان علاج شربت بزوری و
شربت ادویه مفتحه که مذکور شده علاج یرقان و [illegible] فایده دارد تمام شد
انواع قولنج دانسته اما قولنج عرضی انواع است نوع اول آنکه قولنج بسبب زکیت
ورم مثانه عارض شود علامت او امتناع بول و صلابت و تب و ورم
در عانه علاج ورم مثانه نمایند نوع دویم آنکه قولنج حادث گردد بسبب ارکیت و ورم
گرده علامت او الم در ظهر و احتباس بول و اگر سنا پیدا نمایند طبیب آنکه بول

رقیق

رقیق و در رو سوب در ریگ نیست حقنه نمایند و ذکر کرده شده است فرق میان ورم
کرده و میان قولنج دیگر مثانه رگیست ورم کبد و طحال و صاحب قولنج عارض شود
علاج آن اقسام نمایند **نوع سیوم** قولنج که حادث گردد مثانه رگیست رحم علامت
آن احتباس حیض و عدم حبل یعنی حامله نشود **علاج** ورم رحم نمایند کما بیان ان شاء الله
تعالی **نوع چهارم** از قولنج عرضی ایلاوس است و معنی او در سیار رحم و این بدترین
اقسام قولنج است و اندک کسیست که ازو خلاصی یابند خاصه وقتی که زبل و گندگی
قی نمایند و بوی بد از جشای او و از بدن او و نیز مبرز بد ظاهر باشد و این شود
الیست که در روده دقاق واقع شده و سبب او سوء مزاج گرم خشک یا سرد
خشک با ماده یا ورم و ریح که منفذ ثقل را تنگ نموده و در طبقات امعا
نشبه شده ان نفخ یا التوا در امعا نیست حرکت عنیف و از خوردن آب سرد
که بغیر وقت میل نمایند و از جهت ادویه گرم و طعام سرد قابض که در و سمیتی بوده
و گاهی قولنج منتقل میگردد با ایلاوس و علامت او آنست که درد در بالای
ناف بود و از ما بین خیری النیه بیرون میاید و حقنه فایده بسیار نیاید
و ورم او بسیار شود وقتی نفس و قلبه عظیم شود الم زبل و درد و جستن القوع و
جشا و عرق بسیار روی ماند و کرب و غشی و بحرانی دهیچ وجه و کردی اعراف
و از سبب صفرا شده حمی محرقه و غلبه عطش و تلخی دهان و برانداختن صفرا و اگر
از جهت کثرت خون واقع شده تب مطبقه دموی و امتلاء عروق و شیرینی
دهان و از سبب بلغم و نفخ شده دهان بی مزه یا شور باشد و اگر از جهت سودا

التواء

واقع گشته دهان ترش نره و درد خفیف و اگر بسبب ورم بارد یا از سوء مزاج
گرم یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء روده‌ها عارض گشته قولنج ایلاوس
علاج حقنه است در جمیع انواع ایلاوس و پیش از خوردن دوای مسهل
بدین دو طریقه که مسهل و حقنه است باید نمود و اگر ورم حار باشد فصد باسلیق
نمایند بلکه صواب است که در ابتدای این علت فصد نمایند و اگر ورم بود فصد
واجب است و اگر ورم نبود لیکن بسبب شدت درد بیم است که ورم شود و از اعراض
ایلاوس است که از جمیع بدن بوی براید از جهت آنکه خلط بد در تمام
بدن پراگنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط ردی منتشر گردد واجب
فصد و ضماد بر موضع الم از ورق عنب الثعلب و خطمی دارد و جو یا بونه و اکلیل الملک
همه را نرم کوفته بر روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل و شراب طلا نمایند و انگور شفا
سه مثقال و کاکنج و لبلاب از هر یک دو مثقال بجوشانند و در آب آن
مثقال مقل و لوس حل کرده با یک مثقال روغن بادام و ده درم قند اختیار
نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از جهت ورم گرد واقع گشته این
قولنج علاج حب کسیح و حب صبر و حب منتن قولنها که مذکور شده و مانند آن
صول با روغن بید انجیر و بابا ارج فیقرا انفع دارد مگر در ورمی که در جگر
باشد و معجون کمونی شربت بود به و شیرین کر اهس تا بس کرده باشند یا
اندک محموده یا صبر و معجون راحت زنجبیل حب مصطکی و قرنفل و زنجبیل و فلفل
و دار فلفل و جوز بوا از هر یک پنج مثقال محموده چهار مثقال با رب آلبی یا قند

یا عسل

با عسل تا سه وزن ادویه بسازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و در ازان
که در و بابونه و اکلیل الملک و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی و بیخ سوسن و سوس
جوشانیده باشند درآیند و اگر بسبب وارد ملایم شده باشد قولنج ورمی زیر
ابزن [illegible] کنجد با روغن بادام تا انوشند که قی آید فایده دارد و دود
ثفل بیرون آید پس از آن طبع را نرم سازند **فصل ششم** در دیدان یعنی کرمها
که بسبب رطوبات بلغمی که متعفن در امعا حادث میگردد و انواع او سه است
نوع اول کرمهای دراز که حیات می‌نامند و تولد او در روده دقاق میباشد
و یکی دو با دو میشود و علامت او ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک
و گاهی سرخی چشم گاهی و در محل دیگر با کدورت بود و صریر اسنان در خواب
و زردی رنگ روی و بسیاری آب دهان و خشکی لبها در صباح و سر عشت
جوع و قلت براز و خشکی طبع و خلیدن روده و دغدغه در معده و انتفاخ بطن
چنانچه در استسقا میشود و احساس بحرکت او در محل گرسنگی و از حرکت او حالتی
شبیه بصرع و سوء خلق و مکروه داشتن طعام و خواب پریشان **علاج** بیرون
آوردن و کشتن او بدین طریقه که سه روز بجای شیر یک پیاله با شیر گاو ملیما بید
و بروز چهارم برنگ کابلی تخمر دو مثقال و درمنه ترکی مثقال و تمر دانه بیرون
کرده دو عدد و میوه خورشته مثقال نرم کوفته در محل خواب ملیما بید و اگر علیل
خوردن دارو مکروه دارد حقنه نمایند و این ضماد در معده گذارند سماق و
اقاقیا و گل مختوم بشراب اسفنجیه طلا نمایند و اگر عمل مکروه دارد ادویه قاتل دود

بر شکم نهند مثل بادام تلخ و قنبیل و کبر و ترمس و کرنب بسرکه طلا سازند دوا اگر کرم
دیگر درمنه ترکی و صبر و قسط و سیاه دانه از هر یک دو مثقال نرم کوفته با برگ شفتالو
بر ناف طلا سازند ضماد دیگر مثلث طرائشیح کاکوتی اشنه سه مثقال درمنه
ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یک دو مثقال بسرکه کهنه و اب برگ شفتالو بر ناف
طلا نمایند و ادویه که اگر حیات دود مرده باشد از شکم بیرون اورد شیح ارمنی
و برگ کابلی و افتیمون و زربد و غاریقون و ابهل مجموع یا تنها با آب عسل
یا اب کامه و شربت سکنجبین یا شیره تازه و اگر حبکه اگر چهار را ابهایند
و بیرون می آورد روغن زیت الفانفست و اگر فراخ کرم بود ادویه کرم
مناسب نیست ادویه سرد مثل اب کاسنی و خرفه و خوردن گشنیز و شاه
توث و خرنوب یا مثلث و گشنیز خشک سه روز هر روز مثقالی بمثلث
یا شربت سکنجبین و خوردن اب برگ شفتالو و پوست درخت شاه توث
و پوست درخت انار ترش را و بیخ انرا بجوشانند و آب انرا میل نمایند کرم معده را
بکشد و بیرون اورد و سماق را در اب بمالند و آب انرا میل نموده معده را
بکشد و بیرون آورد دواء سماق گل مختوم با شراب گفته اند کرم معده را دفع نماید
و اگر چند روز انجیر خشک و جوز و خرما میل نمایند بعد از ان دوا اختیار نمایند تا بهتر
شیح قسط مر زنگ کابلی هلیله زرد و سیاه و املج هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه
از هر یک مثقال ترید دو مثقال غافث چهار مثقال سرخس و سنکطر اشیح سه
مثقال همه را نرم کوفته به وزن ان عسل امیخته نمایند شربتی سه مثقال تا

چهار مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن دوا صبر نمایند تا نیک گرسنه گردد صفت
دوای مجرب درمنه ترکی و ریگ کابلی از هر یک درمی بخورند بکوفته بریزند چهار مثقال نمایند
بعد از آنکه سه روز شیر شتر خورده باشند و در شب ثانی از مقدار یک مثقال
ایارج فیقرا استعمال نمایند و بعد از استفراغ چهار درم الکامه نفع کلی دارد حقنه که
نفع دارد مزاج گرم را پوست درخت شاه توت و پوست درخت انار ترش را
یک شبانروز در آب گذارند و بعد از آن در تنور نهند تا پخته گردد صاف ساخته
آب برگ شفتالو و [illegible] آمیخته دو قاشق بعد از آن عمل نمایند و از این آب
ادویه صاف نموده عمل نمایند فایده دارد صفت حقنه که فایده دارد مرطوب
مزاج را سیاه دانه ترمس بابونه از هر یک پنج درم افسنتین رومی هفت درم
همه را بجوشانند در یک کاسه آب تا نصفی بماند صاف نموده الکامه و روغن
زیت با نفط سیاه آمیخته عمل نمایند و مشکطرامشیع سه مثقال بجوشانند و در آب
تریاق کبیر حل ساخته و قسط و شیح از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند
و [illegible] با آب برگ شفتالو بر ناف گذارند و غذا اسفیدباج و قلیه با ادویه گرم
الکامه و زیره و تخم کرفس و بادام تلخ و جوز نفع دارد و نخود آب شور
و آب شور و کوکرد آب گرم را دفع مینماید و اجتناب از غذا که از و بلغم شود
مثل شیر و پنیر و [illegible] و غذاهای مرطوب غلیظ نمایند و بیش از غذا الکامه و تخمین فایده
دارد نوع دوم دیدان عراضی یعنی کرمها که حب القرع میگویند و در روده
غلاظ میباشد علامت او بسیاری میل طعام و بیرون آمدن او از نقل ثفل دانه

کدو دانه علامات او آنست که در حمام گرم در آید و صبر نماید که بیرون آید کرم از او و
و تشنگی بر وی غالب گردد و بعد از آن پاره یخ بر شکم علیل گذارند و بمالند آن ظاهر گردد
بالای ناف او بلندی و حرکت کرم در او است و اگر در زیر ناف معلوم شود و بنمود
بلندی کدو دانه است **علاج** اخراج و قتل آنها که مذکور شده و ادویه حب
اختیار نمایند باید که قوی تر باشند بر موجب نسخه کابلی سه مثقال و درمنه ترکی مثقال
حب النیل درم قنبیل درم افسنتین درم همه را کوفته سه روز پیش از شیر مسهل نمایند و دوا
و قنبیله ادویه که شیر خواهند اختیار نموده اول کیاه را بخایند ... و آب آن
روده و بعد از آن دوا را مسهل نمایند و غذا رطب نخورند و البته از بسیار نفع دارد **نوع سیم**
دو آرم خورد و سپید مدور که در سرین و جنبش می‌باشند و در روده مستقیم می‌شود علامتش او حکه
و دغدغه در مقعد و بیرون آمدن بالفعل **علاج** حقنه و شیافه و قتیله که روده را پاک
سازد و این کرم بیشتر صبیان را واقع می‌شود و از مردم کلان را بود و در زیر لب می‌شود
و نیز او را آنست که زود وی علاج نمایند اگر دیر مانند شود علاج آن مشکل است
روغن زیت یا روغن دانه زردالو یا روغن شفتالو یا آب سداب یا
یا آب افسنتین یا آب برگ شفتالو به پنبه آلوده در مقعد مالند یا حقنه نمایند
و اگر سیاه دانه و بابونه و ترمس بخوشانند و البته نفط مخلوط نموده حقنه نمایند
و شیافه از قطران و شحم حنظل و سیاه دانه ترکوفته با صبر که قتیله آلوده بردارند
و از حبه صبیان درمنه ترکی و سیاه دانه شیر کوفته بردارند و از غذای رطب
و غلیظ اجتناب نمایند **باب هژدهم** امراضیکه عارض می‌شود در مقعد و اسباب

وعلاجات آن مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در بواسیر و منقسم میشود
بر دو نوع **نوع اول** در بثرات و زوائد بعضی آدمیان را در بینی و بعضی را
در رحم و این گوشت هفت شکل میشود اول آنست که در سر بثره فرجی شود و چیزی
ترشح کند و سیاه‌دانه‌ای بر نشانند دوم آنکه شاخها و پنج دارد و نام سبلداریه کلی و سوم
بباشد مدور و لبان دانه انگور رومی ماند او را عنبی و چهارم مدور مشابه انجیر
انجیر را تینی خوانند پنجم صغیر و محکم مشابه عدس و نخود و نام سبلداریه ثولولی ششم
بباشد دراز و صلب مشابه دانه خرما و این را تمری گویند هفتم مشابه توت و
مانند این شکل توتی و هر یک از این اقسام میباشد یا نقبه یعنی سوراخ دارد که
از او زرداب و خون میرود و در اندک یا آنکه درد ندارد یا آنکه بی سوراخ بود
که از او چیزی ترشح نماید و این زوائد که بر سر مقعد است سر او میل بالا دارد یا آنکه
سر او و بلندی او در میل زیر باید داخل اندرون مقعد یا به بیرون مقعد دارد
و بدترین جمیع اقسام بواسیر نخلی است پس از آن تینی بعد از آن بلند بود و سر او
بر زیر باشد پس داشته باشند و گاهی حبس بول شود و موجب درد شدید گردد و
سبب او خون سوداوی که از ازدیاد او اکثر به غذاء گرم متولد شود و موجب
... خون را گرم ... زیاد غذاهای غلیظ مثل گوشت گاو و گوشت آهو
و بادنجان و عدس و ... خون متولد گردد و از اسباب این مرض آنست
که بر سر چاه متوضا خصوصا جاهائی که صاحب این مرض نشسته باشند و استعمال صبر در
تابستان و جلب زمستان موجب ... مقعد است و انبیره در بلاد گرم ... با هوای

شعف واز بسیاری خوردن شیر وتمر وماهی شور وفواکه میشود علامت انکه از خون
صفراوی بود انست که با سوزش ودرد شدید بالذع بود علامت انکه از خون غلیظ
است خلیدن وثقل بیشتر بود ولذع اندکی علاج انست که منع نمایند از غذای
غلیظ وشور واگر از خون غلبه بود فصد باسلیق نمایند بعد از ان مطبوخ هلیله اختیار
نمایند وبعد از ان اسهال بهلیله پرورده واملهٔ واطریفل مقلی بر موجب هلیله کابلی
واملهٔ وبلیله از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم همه را با سه وزن ان
عسل بسازند شربتی سه مثقال اختیار نمایند واگر درد بود این مرهم فایده دارد
موم وچربی بط وروغن سرد گاو وسفیده وزرد بیضه همه را برابر بهم حل کرده بر بستر سوده
گذارند مرهم دیگر که درد وورم را تسکین دهد کندنا با روغن گاو یا روغن جوز
بخته نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد نهند دوای دیگر مقل را با روغن تخم کتان
حل کنند تا بخته در دهان نرم شود ومرهم سازند ویا زیر روغن گاو بخته بر مقعد گذارند
درد را تسکین دهد تخم کندنا وپوست بیخ کبر وکشنیز وهر انه وسپند وکندر وبرنج
ومقل اجزا برابر بگیرند ونرم کوفته قرص سازند ویکی بسوزانند ودود ان بمقعد برانند
واگر خواهند که گشاده گردد واز ماده بیرون اید تا درد تسکین یابد در اب
گرم دارند علیل را وروغن دانه زرد الو وشفتالو بمالند یا روغن کوهان شتر
بانرم کنند وفصد صافن وباسلیق نمایند وبسیار است که سبب این فصد خون
روان میگردد واز خون روان شود اندک بشم یا اب پیاز الوده بردارند
بازده گاو یا اب بخور مریم بردارند بول اسیر بگشاید ومجرب است صفت سنافه

تخم حنظل سه درم مغز بادام چهار درم نرم کوفته شیافه سازند و در هنگام حاجت
هیچ شیافه بردارند پاک شاینده و بدن بمطبوخ افتیمون پاک سازند و آب کنند تا
دو قاشق با دو درم روغن جوز فایده دارد و اگر خون که از بواسیر میرود دو سیاه
غلیظ است بستن آن روا نیست که به بندند مگر وقتیکه افراط شود و رقیق گردد و رنگ
علیل زرد و ضعف در ساقها شود و اجتناب در بستن وقت حبس آن در حبس
ماخولیا
این خون امراض سوداوی مثل مالیخولیا و خفقان و درد سر و درد گرده و درد
ورک و انتقرس و موت فجاه و ذات الجنب و ذات الریه و بهق سیاه و غیره
دفع میشود باذن الله تعالی و قرص کهربا و حب مقل محکک زینو حب بلیله کابلی
سی درم بروغن گاو بپزند و کهربا درم مقل بوزن همه حب سازند باب گندنا
شربتی دو درم و معجون حب الحدید و شیاف کحلی صفت آن کندر و جلنار
و مازو و سرب و کتیرا و اقاقیا و صمغ عربی اجزا برابر شیافه نموده بردارند و دو آلی
گرو دو مازو و پوست انار و مورد و تخم گل و اقاقیا و غیره جوشانیده باشند و دانید
بر سر سوده ریزند و اگر خواهند که بواسیر خشک گردد ضعیف شود دو دخنه زرنیخ احمر
بمالند و کندر و مرد خون سیاوشان نرم کوفته بر وی پاشند و غذا نخود آب
زیره با گوشت مرغ و کوکنار ورد زرده تخم مرغ دهند تا و روغن گاو و روغن جوز
و برگ مورد و پودینه و کاچ و پوست بیخ کبر و مرو و شحم حنظل و مقل و پوست
انار و مازو و امثال اینها دود نمایند و حقنه دارند و آن وارند بدانک بالطریقه
که طغاری شاید که سوراخ نمایند و در زیر آن دو دو کرده بر بالای آن نشینند

تا دود بالا رود و از آنچه در دوران شکیس سپید هر این ضماد است و اکلیل الملک
خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان در زرده تخم مرغ و چربی بط و مقل و سیوم و ستورق
گاو و گوسفند اشتر همه را نرم کوفته مرهم نمایند و علاج تمام بعضی گفته اند قطع است تا
ضرورت نشود منع کنند که بریدن خطر عظیم دارد و باید بر دیگ قلقطار و افیون و زرنیخ
سرخ و زرد از هر یک اندک [illegible] تا ساقط نمایند و اگر بواسیر پر بود مقعد را بر دارند تا حجم تا
ظاهر گردد بعد از آن علاج نمایند ملین روغن خون سیاوشان و کهربا و زعفران
و سفیده ارزیز و افیون برابر یکدیگر کوفته با زرده تخم مرغ بسرشند [illegible] ساخته روغن
گل چرب کرده بر دارند نوع دویم ریح بواسیر و این بادی غلیظ است که حادث
میگردد الم میل در قولنج گاهی [illegible] می آید و نواحی گرده یا فرو گاه
زمان پشت و سر دندان و پهلو و نواحی جگر و گاهی موجب زحیر میشود و نازل
میگردد مانند حصیه و خصیلت علامت او آنست که از خلط سوداوی که باده [illegible]
و بسبب حرارت که در گرده است بخار غلیظ در نواحی گرده حاصل میگردد علاج
این تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و [illegible] جوارشها که گاه
نفخ بود اجتناب از فواکه و شیره ها صفت حبی که باد بواسیر را فایده دارد
زرنباد و درونج عقربی و هلیله سیاه و بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و دار فلفل
و دار فلفل و تخم گندنا و مقل از هر یک برابر [illegible] در اندکی همه را نرم کوفته با آب
[illegible] گندنا حب سازند شربتی دو درم سفوفی که باد بواسیر را دفع نماید
پوست بیخ کبر [illegible] انیسون [illegible] نصف جزو [illegible] شربتی دو درم بود صفت

حقنه اسفیت آب کند ماسی درم عسل و روغن کنجد و روغن حبة الخضرا
از هر یک بیست درم قاسیند بیست درم همه را بجوشانند بعد از آن عمل نمایند
در ناسور و این جراحتی است که حادث میشود در مقعد در نواحی روده علامت
او آنست که سیلان چرک و زرد از روده برود و این دو نوع است
نوع اول که گذاره بود علامت او آنست که باد در نحو یعنی کند بی
بالا راده بیرون آید و میل و انگشت بدو در آید علاج او عسر گفته اند
با وجود بیرون ای جاد و گوشت را فانی سازد و گوشت تازه برویاند تا
دست کاری نمایند درین هر دو علاج خطر است اول آنست که مدت
عمر تحمل نمایند اداران را نوع دویم که غیر گذاره بود علامت او بیرون
نیاید و یم یا دو میل در نیاید علاج آنست که بگوارند و از شاف عرب
قطره در رو چکانند صفت شاف عرب سرد کنند دوا زرد وت و خون
سیاوشان و سرمه و کشت بیانی و گلنار را از هر یک جزو اندک [illegible]
سازند سه قطره هر روز بچکانند تا خشک شود و غذا اندک خورند و از غذا
غلیظ اجتناب نمایند فصل سیوم در اورام مقعد و آن چند نوع است نوع اول
ورم گرم که در مقعد بود علامت او درد و التهاب و تقطیر بول علاج فصد
باسلیق و نشتر بهای سرد کردن و تخم ریحان و اسبغول بود و تحلیل عظیم دارد و مرهم
اسفیداج و سفیده تخم مرغ با روغن گل بر وی نهند یا اکلیل الملک و خطمی سفید
و عدس مقشر و برگ عنب الثعلب و بنفشه و زرده تخم مرغ و آب کاسنی و آب حی العالم

طلا سازند و اگر ورم سرخ بود دیگر عدس و گل سرخ با آب عنب الثعلب و روغن گل
طلا نمایند و نان تنور را کفشه اند که با آب بکوشانند و با زرده تخم مرغ و روغن گل
طلا سازند صفت طلائیکه بیرون آمدن مقعد و درد از آن تسکین دهد برگ
چغندر را نرم کوفته با روغن گاو بخته با آرد حلبه انجنه ضماد نمایند بعد از آنکه حرارت
تسکین یابد نوع دویم در ورم بلغمی علامات او سستی و رنگ او هم رنگ بدن.
علاج فصد و قی و مرهم محلل و هرگاه ورم بود و چرک جمع شده باشد بشکافند و
اگر ورم صلب در مقعد عارض گردد علاج تحلیل با نکه چربی بط و مرغ و زرده تخم مرغ
و روغن گل و زفت و اگر ورم دیر مانده شده مقل اضافه نمایند و بخیه انجیره محلل
در آن بند و مرهم داخلیون با روغن یا مرهم باسلیقون یا زرده تخم مرغ فایده دارد فصل
چهارم در شقاق مقعد و این خشکی است در سفره میشود مثل شقاقیکه در دست
و پا از جهت یبوست عارض میگردد و این دو نوع است نوع اول در شقاق که از ورم
گرم در مقعد شود علامات او درد و سوزش علاج فصد باسلیق یا صافن و مالیدن
و حجامت بر قطن و مرهم از سفیداج و تخم مرغ و روغن گل و مرهم کافوری صفت آن موم
سفید دو درم و نیم روغن گل ده درم سفیده ارزیز ده درم مرداسنگ و نان سوخته از
هر یک دو درم زیتون درم کافور نیم درم همه را نرم خورده روغن را گرم کرده
موم را در او گداخته بعد از آن ادویه بیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر
ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد صفت آن موم روغن کنجد و پیه بط و مغز ساق
گاو با آرد جو مرهم سازند و روغن خیری و نرگس و شفتالو و روغن دانه زردآلو خصوصا

دقبله

وفتیله در روغن مقل گداخته باشند و اگر علت سردی بود ورق کرنب را کوفته با چربی گاو
ومقل وکوهان گاو دود دهند نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه
ومغز فلوس تلیین نمایند صفت معجون مقل که طبع را نرم سازد و بواسیر را فایده
دارد مقل ده مثقال کشنیز پنج مثقال انجیر با مویز دانه بیرون کرده بیست مثقال
شیرخشت سه مثقال وغذا آنکه شیربرنج ارزده بخورند نوع دوم در شقاق که حادث
گردد از غرور صفرا یا از خون سوخته علامت او سوزش و گرمی مقعد علاج استفراغ
صفرا بمطبوخ هلیله و مطبوخ خیارشنبر صفت آن تمر هندی بیست مثقال عناب
والوی بخارایی از هر یک بیست عدد بنفشه ده مثقال بجوشانند و پانزده مثقال
از مغز فلوس در وی حل نموده احتیاط نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با
تخم اسپغول و قند و شیره خرفه وغذا آنچه دانسته و مرهم بر سر سوره گذارند نوع سیوم شقاق
مقعد از جهت گرمی علامت او غلبه گرمی حرارت و سوزش علاج شوربا در جو ب
و شربت بنفشه و نیلوفر و گلقند و گلاب و مرهم مناسب دیگر شقاق از جهت بواسیر
وانسداد عروق مقعد که از خون بود و از کثرت شکم روش بشود و مرهم کافوری
ومقل وروغن شفتالو بمالند فصل پنجم در حکه مقعد وانچه در وی هست نوع اول
که از جهت کرم و کدو دانه شود و مذکور شده علامات و علاجات آن
دیگر این حکه در فتیله مقعد بواسیر بود عارض میگردد علامت او سوزش علاج
فصد باسلیق یا حجامت بر ساقین و رگ [illegible] و اسهال بمطبوخ افتیمون و
وانه روغن زردآلو که در وی مقل حل کرده باشند و فتیله از شب یمانی و زروفا

بجز پی لیطا ساخته بردارند **نوع دویم** حکه که از جهت اخلاط بورقیه شود **علاج** تنقیه بدن از
منضج و ماء البدن مقعد بروغن گل و سرکه نفع دارد که حب الرمان یا روغن شفتالو
یا صبر بشراب آمیخته بموم و روغن گل یا روغن دانه زردالو طلا نمایند **فصل ششم**
در بیرون آمدن مقعد و این دو نوعست **نوع اول** که حادث گردد بسبب ورم
و مذکور شده علامات آن **علاج** آنست که در اندرون اگر زرد و علیل را در آب
گرم و آبی که در وی مازو و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم گل جوشانیده باشند
و استنجا نمایند و ثفل از اکوفته با مثل مرهم کشته ضماد نمایند بر مقعد و این دارو به
بپاشند اسفیداج رصاص و گلنار و مازو و سبر و قشر اقاقیا از هر یک برابر نرم
کوفته مثل غبار و بر مقعد پاشند اول بروغن گل چرب سازند و محکم ببندند
و در شرابی که در وی عدس و گل و عنب الثعلب و سماق جوشانیده باشند فایده
دارد و اگر مزاج سرد بود دارچینی و شاه بلوط و مرزنجوش و مازو و زیره در شراب
کهنه تر سازند [illegible] وصاف نموده در آن نشینند و در بیرون روغن دانه
شفتالو بمالند و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باندرون نبرد و بنفشه
و گل خیرو و بابونه بجوشانند و آب آن را بر مقعد بریزند و موم روغن از زردی
بابونه و بنفشه سازند و فالقبات بپاشند **نوع دویم** استرخای مقعد که بغیر ورم
بود و علامت او آنکه هر گاه دست بر وی نهند اندرون رود **علاج** آنست که
سر مقعد بروغن گل بمالند بعد از آن سفیده و گلنار و مازو و قشر سرو و پوست
انار و صدف سوخته و تخته الشیش و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و

محکم ببندند

محکم ببندند و دوائی که در وی اقاقیا جوشانیده باشند در رانند و روغن
قسط و بابونه که در وی فرفیون و چند بیدستر حل کرده باشند بمالند و اگر مقعد بیرون
آمده و جراحت بود درو را بار و گل سرخ و سماق از هر یک دو مثقال و مرد دو درم
نرم کوفته بر وی پاشند و بشراب بشویند و بجای او برند و ببندند و روغن شفتالو
دائم بمالند در مقعد **فصل هفتم** در استرخاء مسرج که ثقل و باد بی اراده بیرون
آید و این دو نوع است **نوع اول** سبب آنکه بعضله مقعد رسیده علامت
او آنکه بعقب ضربه یا سقطه یا سوء القنیه واقع شود و لا علاج که گفته آید **نوع دوم**
استرخائی که حادث گردد از جهت سردی عضله مقعد علامت او آنست که
اندک اندک عارض گردد در رطوبت و سردی مزاج بود **علاج** فالج نمایند و روغنهای
گرم بمالند و دوائی که در وی سنبل و قسط و مرد و جوز سرد جوشانیده باشند در رانند
و در ان نشانند **باب نوزدهم** در امراض گرده و مشتمل است بر چند فصل **فصل اول**
در سوء مزاج گرده و این چند نوع است **نوع اول** در سوء مزاج گرم بی ماده
در گرده بسبب او ریاضت مفرط و ادویه و اشربه گرم علامت او سرخی بول با
زردی آن و بوی ناک و سرعت برخاستن بول و قادر نباشد بر حفظ
بول و گرمی در موضع گرده و بالای بول روغن از جهت گداختن پیه گرده
و تب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد علامت ذیابیطس **علاج**
آنست که لعاب بارتنگ و دوغ ترش و شربت صندل و نیلوفر و شیره خرفه و اجتناب
از چیزهای مدره مثل تخم خیارین و آب سرد و کافور را در سردی کرده تا [illegible]

عظیم است وضماد از اسبغول وارد جو و آب کشنیز و اندک سرکه و روغن گل و
حقنه یا بسبب خیار و آب لعاب بقلة الحمقا و عنب الثعلب و روغن گل و غذا
آش غوره و اسفاناخ و عدس **نوع دویم** در سوء مزاج سرد در گرده سبب خوردن
آب سرد و بسیار و اشربه و ادویه سرد میل نمودن علامت او بیاض بول و سفیدی
رنگ روی و سردی در پشت و ضرر جماع **علاج** گلقند عسلی و گلاب و آب کشنیز گرم و
فندق و پسته و حبة الخضرا و بادام بشکر و معجون کمونی و روغنهای گرم مثل روغن
قسط و جوز که در روغن فرفیون حل کرده باشند و اگر حاجت قبض بود شربت نرگس
در دوا المسک و مفرح فایده دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان و مطجنه و گوشت
کبوتر و عصافیر با ادویه گرم **نوع سیوم** در سوء مزاج گرم که از غلبه صفرا و خون شود
علامت او غلبه خون ثقل و حمرت در نواحی پشت و در گرده **علاج** فصد
باسلیق و اگر ماده صفرا بود علامت او سوزش و زردی قاروره و تشنگی
علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه و آب انار بین شیر خشت و فلوس
دیگر سوء مزاج گرده از جهت بلغم بود علامت او ثقل و سردی در پشت **علاج**
قی و حب قوقایا و حقنه که در قولنج بلغمی مذکور شده و مالیدن روغن فرفیون
و غیره و غذا نخود آب که از گوشت کبوتر و عصافیر و غیره با ادویه گرم باشد **فصل دویم**
در لاغری گرده سبب لاغری گرده بسیاری جماع بود و بسیار خوردن چیزها و
داروها که بول بسیار آید علامت او آنست که کمرگاه و پشت سرد باشد و هرگاه
به گرده کم شود چشم ضعیف گردد و زرد گردد و بول نگاه نتواند داشت **علاج**

آن

است که مغز فندق و پسته و بادام و خشخاش سفید کوفته بر سیل بمالند و نان
به پیه بخته و بادیان و زنجبیل و اندک کشنیز و خولنجان نرم کوفته بیامیزند
یا ازه گوسفند و پیه بط و پیه مرغ سود دارد و حقنه از پیه کبوتر بچه و روغن دنبه
و پیه گرده سازند و غذا هریسه و با بخم و تخم مرغ نیم برشت و حلوا از تخم خشخاش
و مغز تخم خیارین و خربوزه و غذا ها که گرده فربه سازد و باید که مایل بخشکی باشند

فصل سیوم در ضعف گرده و علامت و علاج آن سبب ضعیفی گرده بسیاری
جماع و پیاده رفتن و اسب تاختن و بیرون از عادت و برخاستن و
نشستن بسیار و رنجها و مرضها علامتش آنکه بول غسالی بود مثل آبی
که گوشت تازه در وی شسته باشند و گاه رطوبتی داشته باشد و اگر زمانی
نگاه دارند رسوب کند و بر سر بول ها همچو کف دریا پدید آید علاج رگ
باسلیق و دارو کار و زوری نه نهند و این هر دو علت مجاری بول
می آرد و سبب سحج در کشش بکرد دو شربت لیمون و شربت غوره و سیب
و صندل و رب آبی و رب ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار فایده
دارد ضماد دیگر گرده و پشت نهند گل سرخ صندل سفید خرنوب برگ مورد
از هر یک سه درم پوست انار و شاه بلوط دارد جر و شب از هر یک چهار درم
نرم کوفته با آب مورد و یا رب سیب آمیخته بمالند و بر خرقه طلا کنند
و بر گرده و پشت نهند اگر جو و سر دو بار پوست و آب سیب و گل سرخ و خرنوب
بجوشانند و در آب آن نشینند و قی کردن در جمیع امراض گرده نفع دارد

و فلونیا رومی و فارسی نشبیر شتر نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو
و زرده تخم مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخوداب بریان و از میوه‌های الی
و غیره و خرما و محمد ابن زکریا که اگر اطراف زر را بپزند و در آب آن اندکی
نمک برافکنند و نه روز بخورند همه بیمار بهای کرده را ببرد **فصل چهارم**
در باد غلیظ که در نواحی گرده بود و از آن باد دردی در پشت و درد
گرده باشد حاصل گردد و علامت او آنست که درد در نواحی کمرگاه پیدا گردد
علاج حقنه محلل و شربت بزوری و تخم بادیان و سداب و گل بابونه و انیسون
و پوست بیخ بادیان و کبر بجوشانند و بقند شیرین نموده میل نمایند و روغن
قسط بمالند و از سنبل و قسط و مرو و جوز سرو طلا سازند **فصل پنجم** در درد
گرده از باد میباشد دیگر بسبب ضعف گرده **علاج** تقویت گرده نمایند دیگر
بسبب قروح و بجهت حصاة درد پیدا شود علاج خواهد آمد و از بن در تلطیف باد
محلل مابین و مسکن درد بکار دارند **فصل ششم** در اورام گرده که بجهت
انواع و اسباب و علامات و علاجات آن مقدمه در ورم گرده که
بجهت ضربه یا سقطه یا چیزی گران مثل همیان یا بسبب حبس بول
یا خون صفرا یا سودا یا بلغم ورم صلب ظاهر گردد بجهت علاج با صواب
و درین ورم در گرده یا مایل لحم و گوشت اوست یا در مقعری که میان
گرده و جگر است یا در مجاری بول ورم شود و گاهی دفع میکند طبیعت
ماده که رحمت نکرده بقضای شکم و دفع میکند ماده و بیله را با امعا **نوع اول**

کم باشد

که بهم باشند و ورم دموی در گرده علامت درد و گرانی در قطن و حرارت
و تب مطبقه و بول رقیق بیرون آمدن او بدشواری و عظم نبض علاج
بنهد یا باسلیق یا صافن و اگر ورم دیر مانده شده رگ مابض و شربت
بنفشه عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی مثقال کشنیز خشک ده درم عدس
مقشر صد درم بجوشانند و با دویست مثقال قند القوام آورند شربتی ده درم
و از شیره خرفه با تخم خیار رب ریباس نمایند شاید و وقت سحر تخم خیار و خرفه و تخم
خرد و تخم کاسنی و خشخاش اجزا برابر بگیرند نرم کوفته برابر همه قند اسفید هر روز
دو مثقال خشک سفوف نمایند و بعد از آن شربت بنفشه یا آب سرد بیاشامند
و غذا آش با سماق یا عدس و اگر قبض بود حقنه نمایند و ضماد از صندل
و مامیثا و آرد جو در اول گذارند و در آخر اکلیل الملک و خیرو و تخم حلبه و تخم
کتان اضافه نموده طلا سازند صفت ضماد منضج اگر دیر بماند با نخچه داود حلبه
و برگ بنفشه و بیخ سوسن کبود و خیرو و شبت و بابونه نرم کوفته بروغن
کنجد و عسل شیر گرم طلا نمایند و جهت نضج این شربت سازند تخم کتان نقف
داده دو مثقال نشاسته مثقال با سکنجبین بیاشامند و اگر الم باقی باشد جهت آنکه
شکافته شود سر کین کبوتر و غبار آسیا به آب بیاز با نخچه گذارند لیس و قتیکه
جراحت روان گردد و در بول مده بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم خیارین
بکنجبین قرص کاکنج و گل ارمنی و بنهد نوع دویم در ورم صفراوی در گرده
علامت آن تب تیز و شدت عطش و زردی بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل گوشت

علاج فصد باسلیق و مطبوخ هلیله بر موجب هلیله زرد پنج مثقال تمر هندی
پانزده مثقال عناب و سپستان و آلوی بخاری از هر یک بیست عدد منقی
ده مثقال تخم کشوث و تخم کاسنی مکوفته و انگور شفا از هر یک سه مثقال
یا ده مثقال مغز فلوس و پانزده مثقال شیرخشت و روغن بادام درجی در ده روز
در ده نوبت اختیار نمایند و بعد از و شربت سکنجبین یا شربت بنفشه و شربت
عناب و آب کشک جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انارین و شیره
تخم خیارین و در ورم را حقنه لین که از لعابات گرفته باشند و لطوخهای مذکور
بر ورم سازند نوع سیوم در ورم سرد که از بلغم بود در گرده علامت او ثقل
محسوس در گرده و کمرگاه و تهیج وجه و چشم و بول وی دراز سفید و راست نتواند
ایستاد و ثقل مثانه و منی سرد و نبض بطی علاج قی و گلقند عسلی و شربت الجبر
مغز فلوس و عسل و در آبزن که در وی بابونه و اکلیل الملک و شبت ارمنی و تخم
جوشانیده باشند در آیند و حقنه نمایند و اگر غلیظ بود چند شب [illegible]
بگیرند ایارج فیقرا اختیار نمایند و بعد از آن چهار روز آب گرم در گلاب
کنند این حب سازند جاوشیر و زیره از هر یک یک درم مصطکی درم صبر درم
با آب بادرنجبویه یا گلاب حب نمایند بدن را از روغن سوسن [illegible]
ورم با آن کمک سازند و ضماد از بابونه و حب الغار و مرزنجوش با آب گرم نمایند
و غذا نخود آب و گوشت طیور بریان کرده که در وی [illegible] و کرفس و شبت ریزه کرده
باشند نوع چهارم در ورم صلب سوداوی در گرده بسبب خطایی که در علاج

واقع شود

واقع شده علامتش آن ثقل شود و کبودی بول و رفتن آن بسبب شده
و بسیار است که عارض میگردد استسقا علامتش او ثقل و بسیار است که گذشت
تخم بنمایند صاحب او اما در پشت گرانست اشد علاج مطبوخ افتیمون و شربت
بنفشه و خیار شنبر دارد اما اگر مالیخولیا باشد فصد باسلیق باید و قوت ضعیف
بود آب بیر سنگ نخود افتیمون و اطریفل بیرون و ضماد در شربت از تخم کتان و
حلبه و بابونه و کشنیز و صبر و ضماد باشد و اندک چون شربت خشخاش و شربت
بنفشه دهند و روغن بنفشه مربع و ضماد روغن منفعت کما با مقل حل کرده در آب گرم
غذا شیره سبوس با روغن بادام و اگر حرارت بسیار بود و مسکه و عسل و
غذا نخود آب و قرص کاکنج با مشروب و در ورکه مذکور شده و قلیله اسقاط با تخم
فایده دارد **فصل هفتم** در قروح گرده سبب او بود انفصال میل مواد در خلط
تیز سوخته یا جهت عضوی که جراحت شده یا آنکه سر رگ گشوده و چون روان
گشته علامت او درد پشت و گرده و حرکت و نادل و فرق میان
آنکه جرب از گرده است یا از اعضای عالیه است که اگر از اعضای بعید بود مخلوط
به بول و اگر از گرده بود ممیز با رسوب در ته با درد و درد در ناحیت گرده
تا زانو ها و گاهی درد در کشف و غالب بود تشنگی و فرق میان آنکه جراحت
در گوشت گرده است یا در پرده آن اگر در عضا بود درد قوی و بسوزش و اگر جراحت
اندرون بود درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح گرده و مثانه آنست
که در قروح گرده بیشتر اعراض بعد عسر بشد و مواد او سرخ بود و در قروح مثانه سواد

سفید و عسرت البول لازم او بود علاج فصد باسلیق از جانب الم بود و اگر در هر دو
جانب الم بود فصد باسلیق از هر دو دست نمایند و تنقیه قرحه بدین مطبوخ
نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان بجوشانند
و بعسل میل نمایند و این سفوف فایده دارد تخم کرفس و بادیان و انیسون
و زوفا از هر یک دو درم کندر چهار درم شربتی دو درم با سه درم آب
عسل و غذا گوشت ماکیان و تیهو و عصافیر و آب تب بود و شیره تخم خیارین و تخم کتان
با عسل کوفته با ملایمت باید و کسی تخم کرفس نفع دارد و دوا اگر حرارت بسیار بود [illegible]
از ثقل در آن که از خار خسک و بابونه و پرسیاوشان و خیاری باشد
دارند و اگر درد قوی بود در سفوف جهت تخدیر بزرالبنج و لعاب و افیون آمیخته
نمایند و در این صورت خشخاش اضافه نمایند و در احلیل شیاف
ابیض که در رمد مذکور شد به شیر دختر سوده چکانند و دوام روغن
گل بکار برند و اگر احتیاج شود با ستفراغ قی و شیاف فایده دارد و لبن
اتن و شیر بز قرحه را پاک میسازد و تسکین درد گفته اند باید که
موافق اگر میل نمایند اولی داشت و یا دویه مدمله مر قرحه را [illegible] بعضی نوشته
مثل کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و ارده مثل مغز تخم خیارین و [illegible] اگر قرحه را
نیک باید مثل قرص کاکنج بر [illegible] گل ارمنی و صمغ عربی [illegible] کندر و روغن
سیاوشان و تخم خشخاش و تخم بادام و رب السوس [illegible] کتیرا [illegible]
از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک درم کاکنج [illegible] هفت درم

بالم از آنکه بی

همه را بکوبند و با لعاب بارتنگ دانه حبها بسازند هر یک دو درم بشربتی یک قرص بود با آب تربت
بنفشه **فصل هشتم** در جرب گرده و سوزش آن اسباب وی آنست که چیزها که خورند
گرم نماید یا مولد صفرا و بلغم شور بود و میل بوده باشند علامت آنکه بثره در گرده
است درد و سوزش و اگر در مجاری بول بود در محل آمدن درد و سوزش و بعد از
آمدن تسکین درد و اگر تعجیل نمایند در علاج آن برود و پاک شود و اگر اهمال نمایند
بدشواری علاج پذیرد و علامت جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم و از
هر سه اگر مجاری قضیب بود و حکه در اصل قضیب و عانه و کشن ران **علاج** فصد باسلیق
یا حجامت بر موضع کرده و حقنه و قی در هر سه روز نمایند و بعد از قی شربت
از گلاب سازند و در احلیل شیاف از روغن بادام چکانند و نخود آب جو آب
و آب سماق و غوره و شیاف بزور یا گل ارمنی در آب خیسانیده شور و گوارد
آب در آرند و اندکی میل نمایند و آب آهن داغ فایده دارد **فصل نهم**
در ذیابیطس علامت این مرض آنست که آب را هر چه بیاشامند در زمان
اندک بیرون آید و سبب این مرض بیشتر سست زلق الامعا است معده که
هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این دو نوع است
نوع اول که از سوء مزاج ورم گرده که بکشند آب از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از
از معده آب میخواهد و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب را
ابتدا از بلد ... بلغت یونان ذیابیطس میگویند یعنی دولاب ... این گاهش
تن و گداختن تولد کند علامت او بول دایم بی سوزش مشابه با آب **علاج**

فصد باسلیق اگر ماده گرم بود کنند چون شربت معجون و آب انار و غوره
و قرص طباشیر و قرص کافور و شیره تخم خیارین با اسپغول در آب آلو و شیره
خرفه و اقراص و یا [illegible] برین موجب طباشیر و تخم خرفه تخم کاهو از هر یک رب ترش
پنج مثقال تخم حماض کثیرا خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از
هر یک سه مثقال کافور نیم درم نرم کوفته با آب انار ترش یا با آب خرفه
سازند هر یک بمقدار مثقالی و یکی با شربت بنفشه یا خرفه اختیار نمایند و
ضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی دار و جو برگ سیب و آبی برگ [illegible] گذارند
و خرقه بگلاب سرد آمیخته با اقاقیا بر گرده نهند و سفوف و یا قرطش اینست
صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق پنج مثقال نشاسته و
کثیره و تخم کاهو و خرفه و صندل سفید از هر یک مثقالی شربتی دو درم با آب انار
ترش یا گلاب یا شربت لیمو و عدس مقشر سماق یا از آب انار و
غوره و چیزهای سرد قابض سازند **نوع دویم** و یا آنکه از سبب برودت
که مستولی شده بر بدن یا بر گرده از جهت خوردن آب سرد و غیره علامت
او عدم حرارت و تشنگی **علاج** تنقیه بدن بحقنه لین و قی و گلقند عسلی و
گلاب و آب شیر گرم و روغنهای گرم بر گرده و پشت مالیدن و در آب چشمه
گوگرد در آمدن و مسهلهای گرم مثل [illegible] و [illegible] صفت
آن کندر شاه بلوط سعد خولنجان قرفه از هر یک برابر [illegible] بعد از آن
ممزوج شربتی دو مثقال غذا گوشت عصافیر و مطجنه و قلیه [illegible] طیور

فصل [illegible]

فصل دهم در بول الدم و این چند نوع است نوع اول که از کثرت دم
و پاره شدن رگی و گشاده شدن رگ بجهة ضربه یا صدمه یا چیزی برداشتن
واقع گردد علامت او امتلاء عروق و بیرون آمدن و قطعه خون بسیار علاج
فصد و شربت الخیار و ضماد از گل ارمنی و صبر و حصص و اقاقیا در سرکه و
گلاب و قی نفع کلی دارد و قرص کهربا جهت دفع بول خون در جمیع
اقسام فایده دارد صفت آن کهربا بسد درم صمغ جوز گلنار لحیة التیس
از هر یک دو درم کندر سه درم تخم کرفس و افیون از هر یک درم قرص
سازند هر یک بمقدار مثقالی و یکی اختیار نمایند و در احلیل آب مورد
و گلاب و لعاب اسبغول چکانند و شاخ گاو گوزن سوخته با شیره
خرفه و گلنار در احلیل چکانند فایده مند است نوع دوم در بول الدم
که از کثرت جماع یا کثرت رطوبت یا بسبب نفخ که در حوالی گرده یا بسبب
هوس که از ضعف خون روان گردد علامات او آنکه باد در حوالی
گرده بود و از خون از گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه گوشت و الم
در بر و بدان پهلو و پشت و اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و اگر
الم از بالای و تهی گس گاه بود علاج فصد باسلیق از هر دو دست و منع از
غذا غلیظ و از ادویه مدر و غذا آش سماق یا انار و غوره و یا کچه زرده تخم
مرغ و بعضی در مجاری بول بسته شود علامت او عسر البول و احساس ثقل
در آلات بول و تمدد علاج پنیر مایه خرگوش با آب نخود با مثقالی از غاریقون

یا مثقالی از مرده باب کرفس با سکنجبین بزوری و یک مثقال کرد با آب
کرفس و حب بلسان دو درم با آب گرم و شربت سکنجبین بر دوام
مجاری بول را پاک سازد و حقنه از کله و پاچه و اندک بادیان
و صمغ عربی و گل ارمنی نمایند بر گرده اقاقیا و انار و سماق نهند و شیر تازه
خورند و در گرده روغن سوسن و یاسمین مالند **فصل یازدهم** در حصات
گرده یعنی سنگ گرده فاعلی سنگ گرده و حرارت خارج اعتدال است
و سبب مادی سنگ گرده خلط غلیظ منحجر شود اگر ماده کم بود ریگ گردد
و اگر بسیار بود سنگ گردد علامت سنگ گرده گرانی پشت و قطن و حجاب
نماید که او تخته است خاصه اگر در روز تکیه کند و هر گاه امعا از ثقل ممتلی
گردد در موضع گرده درد پیدا آید و صفای بول و رسوب او سرخی و زردی
منذر بود سنگ گرده و در خصیه که جانب گرده بود دردی پیدا شود و
خدری و درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه شود و فرق آنست که درد قولنج
منبسط گردد بسوی بالا و جنب و درد اش میل کند در گرده بر یک جای لازم
بود و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب قولنج بر اخلاط معده ضعف یابد
و صاحب سنگ گرده شدت و بیشتر آنکس که طفل شیر او بسیار فیماید
اگر صفرائی بود احشاء طفل را گرم سازد و سنگ گرده پیدا شود و اگر
بلغم غلیظ بود بول منعقد سازد و بحرارت گرده بسنگ حصاه تبدیل یابد
تنقیه بدن بقی و اسهال و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر حرارت

بود بها

بود مسهل قوی نباید دهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل برون نماید و حمام و ابزن
نفع دارد و داروهای سرد در میان طعام احیانا منع تولد سنگ کرده باشند و
بر بستر ابریشم خواب بروند که گرده را گرم میسازد و مالیدن بستر کتان اسباب
نباشد و چیزهای مدر گرم مثل تخم خیارین و خسک و هندوانه و خربزه و مدر
معتدل مثل پرسیاوشان و فوه را رو ناس گویند و خربزه مجرب مزاج مریض
الحجر لایق دهند و چون از این بیرون آید روغن شبت و بنفشه در مجاری
و مواضع مالند و گویند که از بلندی فرو جهانند اگر حصاه بیرون آید بهتر و اگر در
مجاری بماند بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر مواضع که زیر آن باشد گذارند
تا بانجا کشیده روغن بادام و قلونس چهار شیر هفت مثقال دهند و لعابها
و روغنها در وحلها بند و دست بمالند تا بیرون آید و اگر درد غلبه کند شیرخشت
دهند و از اشربه سکنجبین که از شکر کنبر باشد و آب ترب و شراب ابیض
و طبیخ خطاطیف حل سنگ را از حصاة و دشواری بول خلاص داده‌اند
صفت طبیخ خطاطیف آنست که رورا پاک سازند و بدیک اندازند
در روغن بادام پخته سازند و آب کرفس بروریزند و کشنیز و دارچینی
و خولنجان بر وریزند بعد از تنقیه بدن فایده کلی دارد و الحجر در معاجین
و اقراص که سنگ را برآرد میلها نهند و تریاق فاروق درین مرض نفع دارد

باب [illegible] در امراض مثانه و مشتمل است بر چند فصل **فصل اول**
در اورام مثانه و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد از خون

یا ضربه و سقطه یا جماع حسه از کرده و آمدن بمثانه و موجب الم او گشتن
علامت او درد شدید و تب و تشنگی و سردی اطراف و نفخ عانه و اگر ورم
عظیم بود حبس بول و بر آرد امواج خاصره و عانه و اگر ورم عظیم نبود بیرون آمدن
بول قطره قطره و اگر در مدت یک هفته منحل نگردد هلاک است فصد باسلیق
بقدر قوت و اگر ورم تجاوز نماید از ابتدا رگ مابض کشایند ضماد ملین با رادع گذارند
چراکه عضو عصبانی است اسفیدانه با صوف بروغن بنفشه گرم گذارند و بنفشه و گل
خیرو و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب و بعد از یک هفته تخم کتان و آرد باقلا و حلبه
طلا سازند و ضماد شلغم پخته و یا پخته بید سنجد و رو فاخته کلیه و مرهم روغن اسفیداج
نمایند و ابزن که در و حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر و سعد و سنبل جوشانیده باشد
و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در و مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه لین فایده
دارد و در مجری قضیب لعاب اسپغول شیر عورت چکانند و آب کشنیز با روغن
مغز فلوس تسکین درد شدید دهد و ماده را النضج دهد و مثانه را دائم بروغن بنفشه
با اندک بابونه بمالند و شیره تخم خیارین و خرفه شربت بنفشه و غذا گوشت
مرغ و ماش و مغز و اسفاناخ سازند **نوع دویم** درد ورم مثانه که از ماده صفرا
حادث گردد علامت او درد شدید و عطش و تب **علاج** فصد و حقنه لین و ضماد
از رادع و در ابتدا مثل انگور شغال و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم
و صندلین و مامیثا و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک وغیره اضافه سازند
و اگر درد قوی بود محذر استعمال نمایند از کاهو و افیون تا دائکی و زعفران بمد ا

ادو

بروغن بادام طلا نمایند یا خرفه آلوده بردارند و اگر بول منحبس بود آب تخم خیارین و
آب کدو و شهد هندوانه و تخم خرفه نرم کوفته یک مثقال سفوف سازند فایده کنند ایضا
وقرص خشخاش با شربت بنفشه و باقی علاج آن است که در نوع اول مذکور شده
نوع سیوم در ورم مثانه که حادث گردد و از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت
او ثقل در مثانه و بدشواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها و قی **علاج**
حقنه حاده و نشستن در آبی که در و مرزنجوش و تمام و بابونه و ورق غار و
جوشانیده باشند و شربت بزوری و مدرات با سبب عسل و خیار سبز و گر بدشواری
بول بیرون آید تخم کرفس با تخم خربزه و رب سوس و قند بمقدار بقالی
هر روزه سفوفی سازند و بعد از آن شربت سکنجبین با جلاب بنفشه با آب سبز
گرم و در مجری قضیب روغن و ادویه محلله چکانند و غذا [illegible] بریان **نوع چهارم**
در ورم صلب که در مثانه بود علامت او بدشواری بیرون آمدن بول و براز
علاج شربت بزوری و مدرات و پرسیاوشان با مغز فلوس با روغن
بادام و این فایده دارد و ضماد بر گرده گذارند چنانچه در ورم جگر و گرده
مذکور شد **نوع پنجم** در انفتاح مثانه و این مثانه ورم است هرچند ورم سبب
و حدوث از باد که متولد از رطوبت بود **علاج** شربت ماء الاصول [illegible]
روغن بید انجیر و اجتناب از آنچه به ریاح متولد گردد و ناف و عانه را بروغن
سوسن یا روغن بان و بابونه که در وی جند بیدستر و حلتیت و مشک و غالیه
حل کرده باشند بمالند و آب سداب با نمک نیز بمالند و ضماد از سداب و بوره

وچند بید بستر سازند و پوست خربزه خشک اگر بول بدشواری اید اندکی نرم کوفته
بقیند نفع دارد و در ابزن دراینند و اگر رطوبت غالب باشد قی [illegible] شوا تر فایده
دارد و از تریاق وسنجرنیا و مثرودیطوس والجبر [illegible] نمایند فصل دویم
در قروح مثانه سبب او سحج یعنی جراحت از خلط حاری یا از مادهٔ [illegible] تجبه شود و ریم
بیرون اید یا بجهته سنگ ریزه که از مثانه بیرون اید [illegible] گرداند علامت او
سوزش بول و بیرون امدن چرک [illegible] مثل سبوس [illegible] شربت بنفشه و
قرص کاکنج یا شربت خشخاش [illegible] اجتناب از [illegible] ترش و تیز و بسیار
ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذا نخود اب و کشنیز فایده دارد و در
الات بول خصوصا شیرالاب و اب غسل و ادویه مدره میل نمایند و در احلیل
چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب الجبن با خاکستر شاه بلوط با دارنیه
ترکی در اسب حرکت دهند و یک شبانه روز بگذارند و صاف نموده از
اب ان دو قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش بالا برگردد شیر عورت
با روغن بادام و روغن گل فایده دارد و اسبغول بروغن گل و شیر
جهار و شیر زن و قمیز نفع دارد و شربت حب الاس و اب [illegible] مع الاس و اب
[illegible] چو [illegible] باشید و شیاف ابیض در احلیل چکانند فصل سیوم در جرب
مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی با حکه و رسوب مثل سبوس و لاغری
بدن گاهی با بول رطوبت مثل لعاب و گاهی خون علاج شربت ماء الاس ماء العسل
و اب [illegible] جو و فصد باسلیق و حجامت [illegible] و جهار بندی [illegible] خته و تخم

خیارین شربت خشخاش و بنفشه و بادرنگ بزوری بجلاب دهند و در احلیل لعاب
تخم الی و کتیرا و گوشت و روغن بادام و روغن بنفشه و سیاف ابیض چکانند
و گاهی قی نمایند و ابن عسل و کتیره تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و ثلث
فایده دارد و غذا ماهیچه و نخود اب جو و هریسه بگوشت مرغ و تخم مرغ نیم
برشت و برنج بشیر و شکر و مرغ و کشک گندم و روغن بادام و مغز بادام
نفع دارد فصل چهارم در بسته شدن خون در مثانه بسبب ضربه یا سقطه
و غیره علامت او سردی اطراف و صغر نبض و عرق سرد و غشی است علاج
سکنجبین بزوری یا با عسل یا کنز الجبیر و بنزیا یا به خرگوش بمقدار دانگی
باب سیب و خشک بجوشانند یا با اب نخود سیاه یا خاکستر چوب
از یا خاکستر چوب انجیر و بدل اب شربت سکنجبین بزوری با اب انجدانه
و بعد از طعام اب ساده و اب ترب و پودینه هردو بجوشانند و در اب
ان درانید و در حمام زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار اید و مثانه
را بروغن بابونه و روغن ترب و شبث و غیره چرب سازند و الی که در سداب
جوشانیده باشند نیم گرم بر مثانه ریزند و غذا نخود اب سیاه و دارچینی در اب
مرغ و مدر است داده و به که سنگ مثانه بیرون اید میل نمایند فصل پنجم در درد
مثانه و این چند نوع است نوع اول که از سبب ریاح مثانه بود و جهت خوردن
غذاهای ریاح دار باشد علامتش انکه در مثانه علاج شربت بزوری و سکنجبین بزوری
و شربت ماء الاصول بروغن بید انجیر و در مثانه روغن سداب که در فرفیون

و روغن جندبیدستر حل کرده بمالند و در احلیل چکانند و ضماد از مدرات [illegible]
و شبث و خیاری و غیره سازند و غذا گوشت کبوتر و یا گوشت گوسفند بطبخچه
و شراب کهنه گفته اند و مثلث فایده دارد و دیگر درد مثانه از جهة ورم او
و از جهت قروح آن و از سبب درد مثانه در [illegible] شود و دیگر درد مثانه بطریق
نجران که بول را از راه مثانه میراند علاج آنست که بر مدرات ایداد نمایند
نوع دویم درد مثانه که از سوء مزاج گرم بود علامت او درد در موضع مثانه
و تشنگی و گزیدن بول مجاری را و زردی آن علاج شیره خرفه و شیره ارتخم
خیارین و شربت خشخاش و سماق بزور [illegible] و آب کدو با
سکنجبین فایده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم و آب انگور شغال
ای که در و بنفشه و نیلوفر و تخم خرد و عنب الثعلب جوشانیده باشند در ابزن
و در مثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه
اسفاناخ و زرده تخم مرغ یا گوشت مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم
اجتناب نمایند نوع سیوم سوء مزاج مثانه که از جهة سردی شود و سبب او خوردن
اشربه و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی بول علاج کلقند عسلی و
صبر و تریاق و خوردن مدرات و الخبر و مویز فایده دارد و روغن سوسن
و روغن نرگس و فرفیون در مثانه مالند و آب شیرازم ریختن بر مثانه و در
ابزن درآیند که در و بابونه و قیصوم و اکلیل الملک [illegible] و برنجاسف جوشانیده
باشند و غذا نخود آب و مطبخه و گوشت کبوتر بچه میل نمایند فصل ششم در سنگ

وبا

مثانه

در سنگ مثانه این علتی است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ
و مردم فربه را در گرده افتد و ادمی لاغر را در مثانه واقع گردد و عورات
را در سنگ مثانه افتد و سبب تولد سنگ در جمله رطوبت لزج است از طعام
غلیظ تولد کند علامت او انکه بول سفید و رقیق و صافی بود و رسوب خاکستر
گون یا سفید و رسوب گرده زرد یا سرخ و جهت فرق اینست هرگاه درد در
گرده و بغوله ران بود پس ساکن شود نشان ان بود که سنگ مثانه فرود
رسید و سنگ مثانه درد نکند مگر انکه درد شرمگاه مثانه افتد و بول را باز دارد
هرگاه خداوند سنگ مثانه پیوسته دست بقضیب خویش برد علاج مثانه بجا الطریقه
علاج سنگ گرده نماید این ادویه قوی بکار برند مثل تریاق کبیر و شرود
یطوس و معجون نقشت که سنگ و ریگ از مثانه بریزد صفت روغن
عقرب که فایده دارد و در عانه مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند
زراوند مدحرج و خطیانا و پوست بیخ کبر از هر یک اوقیه بگیرند کوفته یک
رطل روغن بادام تلخ پرورش کنند و یک هفته در افتاب گذارند بعد از ان
صاف نموده ده عقرب دو هفته در وی گذارند و بافتاب گذارند بعد
از ان صاف استعمال نمایند و خاکستر عقرب بمقدار نیم دانگ تا یک دانگ
با اب حار کنس یا بدین اب صفت ان برسیاوشان سه درم کوفته سائیده
روباه اخشیا ... صفت خاکستر عقرب که سنگ بریزاند عقرب را در
دیگ گلین سر پوشیده در تنوری که بسیار گرم نبود بنهند ساعتی بعد از ان

بیرون آرند و بکار برند و زجاج سوخته بمقدار دو دانگ نفع کند گفته اند و اگر
زجاج سوخته با کندش دو درم و زراریح نیم درم بشراب یا آب ترب
سیلمانیند و خولنجان و سیاه دانه از هر یک درمی با عسل یا آب ترب
یا آب گرم فایده دارد و اگر سردی غالب بود و مثانه را بروغن حقنه
ناردین یا نفط سفید یا آب سداب یا روغن عقرب و آب بادیان
و آب چغندر رنجانید چنانکه سنگ و ریگ از مثانه بیرون آورد و از ادویه
حب بلسان و تخم ترب و پوست بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار و انزرود
و سعد و سنبل و قردمانا و اشق و مردسنگ و مغز تخم خربزه و نقل و فلفل و تلخ
و حرمل و زراوند مدحرج و خطبا و اسارون و اگر اجزا برابر گرم کوفته بود
بلسان با روغن بنفشه حب سازند شربتی درم بود و این شربت نیز بعد از
و تخم کرفس و بادیان و پر سیاوشان را بجوشانند و قند سیلمانیند و
آب چغندر و صمغ بادام و حب البلسان و با بیت بادیان و آب ترب — جج
و آب کرفس و آب نخود سیاه یا ناب بود تیریزی فایده دارد و مسقی
علاج از حصاة کلی جو نید فصل هفتم در سوزش بول و این دو نوع است — کلیه
نوع اول سوزش بول که سبب گزیدن یا بجهت جراحت شکستن مثانه بود
علاج آنست که مذکور شده نوع دوم سوزش بول که سبب حدت و بورق
علامتش آن گرمی مزاج و قاروره رنگین و اشتعال ادویه و اغذیه گرم علاج
اگر [illegible] بسیار رنگین بود قی یا [illegible] حور و قصد باسلیق اگر مانع نباشد

باجابت بر نشست و شربت بنفشه با لعاب اسبغول و نبادق بزوری یا
شربت خشخاش و اب کشک جو و روغن بادام و در محل خواب
دو درم روغن گل یا با دو درم اسبغول یا تخم ریحان با اب انارین
و شربت کاکنج نفع دارد و از چیزهای شور و ترش و سیر اجتناب نمایند
و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفاناخ با گوشت مرغ و زرده تخم مرغ و فالوده
از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل شیاف ابیض
بشیر عورت حل کرده با روغن گل یا با بادام امیخته نموده چکانند صفت
نبادق بزور تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه تخم خشخاش از هر یک پنج درم
نشاسته و کتیره و رب السوس از هر یک سه مثقال بزر البنج مثقالی تخم خربزه
و کندر و صمغ عربی و خون سیاوشان از هر یک شش مثقال تخم کرفس
درمی گل ارمنی دو درم شربتی مثقالی تا دو درم میل نمایند و اهتمام نمایند علاج
در سوزش بول اگر دیر ماند شود منجر بقروح مثانه و قروح احلیل میشود
دوای دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام شیرین بقشر
[illegible] و نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده
بمقدار دو مثقال شربت میل نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود اب و گوشت
[illegible]غاله و اگر دردی عظیم اندکی از افیون و بزر البنج مخلوط نمایند با دوائیکه
مذکور شده **فصل بیستم** در احتباس بول که اسر و عسر گویند که یعنی گرفتگی
[illegible] دشواری بول و این چند نوع است نوع اول دشواری بول که از جهت

استرخاء عضله که عاصر است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را میبندد و
و بستن آب بیرون می آید علامت او آنست که صاحب او بآسانی بول
کند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بول آید علاج آنست که معجونها و امثال
سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون ماده الحیوة و مثرودیطوس با آنکه دارچینی
و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و ترباز از هر یک برابر بگیرند و بجل بپزند
با آنکه نیم کوفته نموده بجوشانند و آب آنرا باهستگی میمالند و بر مثانه
از ران آب گذارند و مثانه بروغن ناردین و روغن قسط بمالند و
اگر خواهند بید ستر و فرفیون در این روغن آمیخته نمایند نفع دارد **نوع دوم**
در احتباس بول که از جهت گوشت زیادتی که در مجری بول شده باشد
علامت او آنست که از بعد قروح واقع شود و ثقلی در مثانه و در عانه دارد
بود علاج آنست که در ابزن درآیند و ضمادها ملین از بنفشه و خیری و بابونه
بحرزلی مرغ و بط گذارند و روغنها بمالند دیگر دشواری بول از جهت ورم کرده
در مثانه و بسبب بسته شدن خون و چرک در مجاری بول و بواسطه ماده غلیظ
در مثانه حبس بول میشود کاسرات نضج گلقند و کلابسر نفع دارد **نوع سوم**
دشواری بول که از جهت خلط لزج که چسبیده در مجاری بول که از مثانه
بقضیب می آید و متوجه شده میگردد علامت او آنست که غذاهای لزج
مثل پاچه و بره خورده باشد و در احتشا اوقات بگذرانیده و بول
کم رنگ و خام بود علاج قی و حقنه و خوردن شربت بزوری و مدر ابشه

و در آبزن نشستنش و روغنهای مالیدن و در احلیل چکانیدن و سنگ
دان مرغ خشک کرده مثقالی یک درم نمک هندی با آب گرم یا شیر حمار میل نمایند
و ضماد که در بسته شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس و
آب ترب و بروغن بادام اگر در آبزن میل نمایند فایده آن بیشتر است
و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فایده کلی دارد
و مجربست دیگر بسبب خلط حاد لذاعی در مجاری بول حادث میشود و موجب
حبس بول میگردد علامتش او تدبیر غذای گرم و سرخی بول و سوزش در
احلیل و اگر بر درد صبر نماید بول بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد
و کشک جو و شیره تخم خیارین بقند و اسپغول **نوع چهارم** در دشواری بول
که از جهت حبس آب در مثانه شده و ضعف ساخته قوت دافعه را دایم میگذارند
ابتدا اموت قوت علامت او حبس بول بعذری از جهت کثرت شغل و غیره
علاج شربت ضروری و بیرون آوردن بول با ناوک در لوگ داب و آبزن
در آیند و ضمادهای ملین بر مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و از
مجالس کاتبر و آنچه موجب حبس بول میشود منع نمایند دیگر حبس بول از جهت
بثور و قروح که در مجاری بول واقع گردد میشود علاج آنست که در احلیل که
جراحت منع نماید و الم برطرف سازد چکانند **نوع ششم** در حبس بول که از جهت حرارت
شدید چنانچه در تبهای گرم و غیره میشود علامت او حرقت بول و التهاب و بول
اندک بیرون نیاید و اگر بسیار بود با آسانی بیرون آید علاج تدبیر رطب و روغن

نفشه و شبت در روغن خشک و ازین از بنفشه و خیری و بابونه سازند و آب
گرم بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه بشود علاج تشنج نمایند دیگر
بسبب آنکه خصیه بالا رفته دشواری بول بشود علاج آن مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی **نوع هشتم** در دشواری بول که از حس مثانه بسبب او بند شد
از سوء مزاج سرد علامتش آنست که محسوس نشود دیگر بدین بول علاج نمایند
اگر بدن امتلا بود و در مثانه روغن یاسمین و سوسن و نرگس و زعفران
و روغن بلسان بمالند و ضمادهای خوشبو گذارند و تریاق کبیر و حبی یا
و معجون ماده الحیوه و ماء الاصول و روغن بیدانجیر دیگر دشواری بول
از جهت ورم مثانه و رحم و روده مستقیم و ریاح غلیظ میشود علاج ادرار
بول و این نسخه نهادند و حب و سلیخه و سنبل و دارچینی و حب بلسان و ارس
و تخم کتان و بلادر و خرنوب و افسنتین و بودنه و انیسون و کرویا و تخم کرفس
و حرالی و تخم زردک و تخم شلغم و نخود سیاه از هریک برابر بکیرند و به وزن
آن عسل بسازند شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل
میل نمایند بول را براند و در ازان که در دو برگ کرنب و اقحوان جوشانیده
باشند در رانند و اگر ابر اقحوان ضعیف کرده و در احلیل آب نمک میچکانند
دوای که بول را براند بیعر تخم خربزه ده درم تخم کرفس سه درم رومانس دو درم
قند بورت مجموع دو مثقال پیش از طعام و یک مثقال بعد از طعام بدو باشد
میل نمایند و غذا نخود آب که در وی زردک و شلغم و پیاز باشند و اشباه

که شکم ببندد مثل حب الآس و الی و با دام و حبة الخضرا و خیار و کاهو
فایده دارد **فصل نهم** در تقطیر بول و این دو نوع است **نوع اول** در تقطیر
که از جهة حدت در مجاری او سوزش بود علامت او سوزش و زردی بول
و هر لحظه برخاستن و از کثرت جماع و ادویه گرم و تعب و ریاضت و بیشتر
جوانان و در زمان گرم و کسی را که مزاج گرم داشته باشند واقع گردد **علاج**
شیره خرفه و شیره تخم خیارین و ماسک البول سرد و شربت بنفشه و شربت
خشخاش با آب غوره و آب کدو و لعاب بزر و اسپغول و نبادق بزور فایده
دارد و حمام و عرق نفع دارد و غذا گوشت مرغ با آب انارین و سماق
نوع دویم در تقطیر بول که از ضعف جرم مثانه و سردی مزاج و ضعف قوه ماسکه
شود علامت او بیرون آمدن بول سفید و بی سوزش و گاهی بی اختیار
بیرون آید علاج معجونهای گرم مثل تریاق کبیر و سنجرنیا و اندک شاه بلوط
یا کندر و حب الآس و زیره از هر یک برابر کوفته هر روز دو درم بیلمانید
و ماسک البول گرم نفع دارد صفت آن شاه بلوط بیست مثقال
کندر پانزده مثقال گشنیز خشک و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک هفت مثقال
دو درم صباح و دو درم در شام احتیاط نمایند و ماسک البول دیگر بلوط کندر
از هر یک ده درم سعد و عاقرقرحا و خولنجان و دراسن و کهربا از هر یک مثقالی
نرم کوفته بشراب کهنه یا مثلث دو درم بیلمانید و یک مثقال از قاقله هر روز
بیلمانید و سعد و سیاهدانه از هر یک برابر نرم کوفته بقند آمیخته هر روز مثقالی سفوف

سازند و شونیز و تخم سداب فایده دارد و روغن بیدانجیر خوردن
و مالیدن نفع دارد و کمونیای بروغن زنبق و یا روغن بادام حل ساخته
در احلیل چکانند و ورد زیر دارند و روغن جوز فایده مند است و نخود آب
که در وی ادویه گرم باشد و سیر و بادرنگبویه و اطریفل کبیر و صغیر و سنجرنیا
نفع کلی دارد و گاهی تقطیر بول از جهت حبس بول اگر بود علاج عسر البول
نمایند **فصل دهم** در سلس البول و بول در فراش و این چند نوع است
نوع اول در سلس البول که بغیر اراده از جهت سردی مثانه و سستی
عضله بود علامت او سفیدی بول و بیرون آمدن بغیر اراده و بی سوزش
علاج ادویه گرم مثل کندر و سعد و خولنجان از هر یک ده مثقال بکوبند و با نه
مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول
گرم صفت آن شاه بلوط و سعد و مرو خولنجان و قرفه و راسن از هر یک
برابر بکوبند و بعسل و رب الی بسازند شربتی سه درم صباح و سه درم
شام میل نمایند و شراب و مثلث گفته اند فایده دارد و آب کم خورند
تا ممکن بود و معجونهای گرم و معجونهای لبوب در سلس البول نفع دارد
و حب الخضرا و مویز و کنجد بقشر و گوشت روباه بریان نموده این علت را
و ورد نیست را بخاصیت فایده مند است و زرعا قرقرها و تخم کتنت و جوز
و تخم کرفس بکوبند شربتی مثقالی فایده دارد و باب سرد و بیخ خرگوش انزران
بریان کرده مجرب است و قی و در آب معادن و آب دریا که شور باشند
وزیره

درزیره کوفته خوردن وطلا کردن وروغن بابونه وشبت وسوسن که در وی مشک
حل نموده باشند وشیاف بلوط ومصطکی وسعد وهلیله سیاه نقفه سفوف سازند
وغذا گوشت بریان ساخته وطبخته **نوع دوم** سلس البول که از جهت زوال
فقرات که در برابر مثانه است منقطع گردد رباطات مثانه سست گردد از این
سبب قوا در مثانه شد ضبط بول علامت او بالا آمدن فقرات یعنی مهره
پشت علاج این عسر الی دارد فقرات بجای او بردن وطلا قابض گذارند
دیگر سلس البول از کثرت شرب شراب وادویه مدره میشود علاج منع آنها نمایند
ودماسک البول منع نمایند دیگر جهت ورم احشا که از جهت او مثانه ورم رسد
سلس البول میشود علاج آنست که دفع ورم نمایند وروغنهای محلل مالند دیگر
بسبب حرارت مزاج سلس البول واقع میگردد علامت او ضرر از چیزهای
گرم وصبغ بول میشود علاج قرص طباشیر وقرص که از گل ارمنی وطباشیر وگلنار وتخم
خرفه وتخم کاهو ساخته باشند وکشنیز را در سرکه گذارند وتقف داده ماستکه بلوط
دهن باو عدس مقشر از هر یک دو درم قند سفید هم مثقال سفوف سازند بول در فراش
بی اختیار ضعف عضله مثانه است وبیشتر این مرض کودکان را از جهت رطوبت
مزاج ایشان واقع میگردد علاج آنست که از خواب بیدار سازند تا هستکی
وگلقند عسلی وانیدرا میلنمایند وپرهیز کنند وحب الآس از هر یک نیم مثقال
با جهل سفال عسل بسازند شربتی دو درم وبازوی کبود کوفته با تخم ریحان با
میلنمایند وعلاج نوع اول در سلس البول نمایند ودوزعانه روغن گوسفند مالند

که در و مشک و فرفیون آمیخته باشند و عود و مصطکی و خوردن شراب کهنه و نبات
اندکی گفته اند فایده دارد و فتیله خشک و سطبخته و منع از طعام شب خوردن و آب
نمایند **فصل یازدهم** در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** که از
جهت گشاده شدن رگی از گرده یا شق شدن عروق گرده شود و علامت
او آنست که اگر از اسهال اندک اندک آید و اگر از جهت اتفاق شود بسیار
آید و اگر ضربه بر گرده دار خوردن دوای تیز و طعام گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق
و فصد صافن و شربت عناب بکشنیز خشک و شربت خشخاش و ارواح و کاکنج
و قرص کهربا و قرص نفث الدم بیلهمانید و بر خاصره و عانه محجمه گذارند و اگر سبب
حدت دم بود علاج دیابیطس نمایند و ضماد از گل ارمنی و اقاقیا و صندل
و گل سرخ و حی العالم و آب سرد بر مثانه ریزند نوع دوم در بول الدم که از
ضعف گرده و ضعف کبد شود و علامت او آنست که بول غسالی بول آن آب
گوشت که شسته باشند اگر از ضعف گرده بود سفید رنگ و غلیظ فی بول که از
ضعف کبد بود مایل بسرخی و رقیق بود و بر مثانه بخون علاج آنست که در ضعف
گرده مذکور شد و بول الدم از جهت جوره شدن عروق که بعد از جراحت
شود علامت او آنست که اندک اندک آید و بوی ناک و با حرقت بود علاج گرده
گرده نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فایده دارد و بعضی گفته اند گشاده شدن
عروق شود خون صرف و در انتفاع المعده بشود و جوی که از خارج مثانه
آید و خونیکه از خارج گرده آید بسیار بود در همه اقسام کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر
فایده دارد

فایده دارد و باقی علاج نشانه کرده نماییم باب بیست و یکم در امراض عصب
و خصیه مشتمل است بر نه فصل فصل اول در نقصان باه مهیج باعث کاری
طبیعت همه انواع جانوران را از جهت بقای نوع بدین سبب عصب و اوعیه منی
را از اعضای رئیسه شمارند پس اعضای رئیسه چهار است دل و دماغ و جگر
و عصب و اوعیه منی است بقای شخص بقوت آن سه عضو وابسته است و گاه از آن
سه عضو یکی ضعف گیرد در قوت مجامعت ضعیفی پدید آید و این چند نوع است
نوع اول در نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود و علامت او
زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن و زیادتی غذا و نوم و فراغت
و سرور و سازهای دلنغمه‌های دلنوازی و ترک جماع کنند تا تقویت آید و گوشت
گوسفند جوان و شراب و ثلث گفته اند نخود از دو کباب و گوشت و مرغ فربه
و زرده تخم مرغ و هریسه که در دو دارچینی و خولنجان و زنجبیل و فلفل بقدر آنکه مزاج بر
دارد و معجون لبوب نفع کلی دارد نوع دوم نقصان باه از جهت یبوست که
غالب بود بر آلات منی علامت او قلت آب و زود بیرون آمدن
و غلیظ منی و نفع از حمام و غذای مرطب مثل گوشت مرغ و بره و زرده تخم مرغ
و نخود آب و شراب و دوا از ترنگبین بگیرند یک درم شیر گاو و دو درم صمغ مثقال
ترنگبین حل کرده بخورانند ما علک بطم شود چند روز میل نمایند و ماهی تازه فایده
دارد و این حقنه باید زدن کله گوسفند و پاره‌ای دنبه و کنجد گندم و جو و نخود و برنج
از هر یک درد یکی کنند و در تنور گذارند یک شبانه روز بعد از آن شود و روغن کنجد

و روغن جوز از هر یک دو مثقال اضافه نمایند اول باب حقنه عمل نمایند
بعد از آن این حقنه نموده بخواب روند تا یک هفته مداومت نموده و در هر
یک شب و در یک شبی حقنه نمایند صحبت بدارند بسر در و هوا بد او پیش حمام مشغول
نمایند و روغن بنفشه و بادام و گل که در موم حل نموده باشند استعمال نمایند
و از مکر و تعب اجتناب نمایند فوع سیوم نقصان باه که حادث گردد از جهت
سردی که غالب بود آلات منی علامت او قلت منی و بدشواری بیرون
آمدن و نفع از گرمی و ضعف قضیب و خصیه و در هوای گرم قادر نباشد بر جماع علاج
زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صفت آن حلتیت الطیب بعسل بسازند
و یک مثقال هر یک با شراب میل نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد منی را
زیاده میسازد صفت آن مغز بادام و فندق مغز نارجیل و حب صنوبر و حبة الخضرا
و حبة الزلم از هر یک جزو زنجبیل و دار فلفل و مار زنگ و خصیة الثعلب و خولنجان
از هر یک ثلث جزو فانند و عسل مقدار آنکه از و بسازند شربتی دو مثقال و آب
نار و عسل بخورانند و ادویه گرم بدو آمیخته میل نمایند و شیر گاو تازه یک گان
و دارچینی نرم کوفته ده درم بدو آمیخته یک ساعت بگذارند گشته بجوشد دفع اختیار نمایند یک هفته
مداومت نمایند و جماع نکنند و معجون گرم مثل تریاق کبیر و لوکس دارد و عسل زبره
گاو و عسل و بوره در وجود بمالند و جربی گاو و یا مرغ و بیخ نرگس و عاقرقرحا یا خردل
نرم کوفته در روغن گل یا با عسل ساخته بمالند و به شیر نفع کلی دارد و قضیب را
میسازد و روغن زنبق ده مثقال بگیرند و در دو مثقال حل کرده و دو درم
زرنبول

شنبلیله

فرفیون و سه درم عاقرقرحا نرم نموده در وجود مالند بمثل غبار کرده بروغن انجیره
داکلی مشک اضافه نموده در وجود مالند یا فرفیون تنها در روغن زنبق انجیره بمالند
و چند بید ستر و دارفلفل و بوره و حلتیت مفرد یا مجموع بروغن انجیره در جاهای قطن
و کشتهها و ران و قضیب و حلیه و مقعد بمالند و نیم درم از حلتیت با پنج ده تخم مرغ
نیم برشت فایده دارد و غذا قلیه بدارچینی و کباب و خولنجان و نخود آب با ادویه
گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذا اگر صالح است باه را باید که در وی صفت یا کثرت
غذا و تولد ریاح و گرمی که ملایم جوهر منی بود آنچه این هر سه حال دارد نخود و جزر و
شلجم و باقلی و گوشت گوسفند جوان و شراب اندک و مثلث و در غذا خولنجان
و دارچینی و بسیار لازم دارند نوع چهارم در نقصان باه که حادث گردد از
سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات منی علامتش و غلظت منی و زردی آن
و برون آمدن بسهولت و عظیم حصیین در کهها ظاهر و برآمده بر قضیب علاج
شیره خرفه و دوغ و شیر اسب و گاو و دیر یا ترنگبین و گوشت گوسفند جوان و بزغاله
و اسفاناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و مغز سر او و قلیه زردک و زردک مربی و
شقاقل مربی و شیر را جوشانیده و اندکی زنجبیل بدو آمیخته نمایند و خصیه را بروغن
بنفشه یا بادام چرب سازند و احتراز بلیغ نمایند از غذا و دوای حار و تعب و غضب
نوع پنجم در نقصان باه که از سوء مزاج رطب که غالب بود بر آلات منی علامتش
رقت و کثرت منی و قلت در نباشد بر جماع و در حمام و در هوای رطب و در حالت منی
و وصف او سست و ضرر آب خوردن علاج شربت سکنجبین بزوری و انجی که درد

عود جوشانیده باشند بلیمانید و دوا نافع خبکی بی ده درم زنجبیل و عاقرقرحا
از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی مثقالی عند الکوفت مربع و عصافیر و بیل اب
شیر بلیمانید منی زیاده شود و انعاظ نیک آورد و دائم بر روغن قسط که در و فرفیون
و سعد حل کرده باشند بر قضیب طلا کنند و طلاء که در وی جند بیدستر و فرفیون و شیطرج و عاقرقرحا
و فلفل و سعد و اهل و دارفلفل از هر یک برابر بکوفته بشراب یا گلاب اسفنجه در قضیب
مالند دیگر بوره مثقالی نرم کوفته در شیر اسفنجه شب گذارند و در سایه خشک نموده برابر
کاو و عسل حل نموده بوقت حاجت در قضیب و حوالی او مالند و از چیزهای تر
پرهیز نمایند **نوع ششم** در نقصان باه که از برودت و یبس شود علاج مرکب نمایند
از معاجین و طلاء و اشربه و اغذیه دیگر از جهت سردی و رطوبت مانند دیگر
بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه بشود و از حرارت و یبس نیز اگر بود
علاج این اقسام نمایند و روغن فرفیون که در وی جند بیدستر و عاقرقرحا اسفنجه
باشند در قضیب و حوالی او بمالند **نوع هفتم** در نقصان باه که از جهت قلت
حرکت و سکون منی شود علامت او غلظ منی و کثرت آن **علاج** الجزئی
را گرم سازد مثل زنجبیل مربی در معجون مادة الحیوة و حقنه گرم و شیافه از شحم
معصفر و حرلی لطیف عاقرقرحا و این حقنه کرده را گرم سازد و با دیوار سیر را
بمقدار در روغن کنجد و روغن حبة الخضرا و آب کنند تا و تخم کتان نیم کوفته
و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و بادیان دو مثقال شبث
سه مثقال ادویه را کوفته سازند در روغنها بد و انچه نمایند بمقدار دو مثقال
عمل دارچین

عسل و سه نوبت علم نمایند و غذاها ء گرم با هیبه اختیار نمایند دیگر نقصان باه از
جهته آنکه ترک جماع نموده باشند مدت مدید و خود را الگاه داشته باشند علاج
آنست که کتاب الفیه و غیره که دران باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایات
که دران باب گفته اند بخوانند و در قضیب روغنها و طلاها که مذکور شده بمالند
نوع هشتم در نقصان باه که از جهت زهر یا از سبب بعض مجامع یا احتلام یا
از جهته امروهی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند و او را بسته اند در حولیت و قدرت
او بر جماع نمانده علامت او نقصان حرارت در جمیع بدن و لیس بعض علاج
تقویت دل و بدن به معاجین و مفرح یاقوتی که دل را قوت دهد و نشاط تمام
آورد و خفقان و وسواس زایل کند صفت آن مروارید ناسفته و لعل و یاقوت
و بسد از هر یک دو مثقال قرنفل مثقالی بهمن سفید و سرخ و کبابه و ساذج هندی
از هر یک سه مثقال درونج عقربی و پوست بیرون پسته و صندل سفید و زرنباد
از هر یک دو درم دارچینی و گل سرخ و املج از هر یک چهار درم خولنجان و
خصیة الثعلب از هر یک پنج درم زعفران مثقالی مشک نیم درم ورق نقره
و طلا از هر یک مثقالی جواهر را با سنگ سماق سوده باقی ادویه را نرم کوفته
شربت فواکه دو صد و پنجاه مثقال با نبات و عسل از هر یک صد و سی مثقال
بسازند شربتی مثقالی یا دو مثقال اختیار نمایند و این معجون بسیار فایده دارد
مجرب است گل سرخ و گاوزبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمنین و
خصیة الثعلب و شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یک پنج درم

یا دو و نیم مثقال قند و عسل بسازند شربتی سه درم بود در روغنها و ادویه که
مذکور شده در قصب بمالند فایده دارد و از معجونهای مشهور دبیدکوس و دوا المسک
و نوشدارو و از ادویه باه اینست شقاقل و دارچینی و کره شقنقور و لسان العصافیر
و زنجبیل و تخم جزر و فلفل و عسل بلادر و مغز چلغوزه و مغز بادام
و مغز فندق و خشخاش سفید و خصیة الثعلب و اکر و خولنجان و تخم کرفس کوهی
مجموع با مغز بادام و الحق اختیار نمایند بخصوص خصیة الثعلب و خولنجان که تجربه
نموده شده بوزن آن قند آمیخته نمایند و هر شب بیش از صحبت مثقالی استعمال نمایند.

نوع نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت با
شود علامت او خفقان و ضعف دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و
بطوء انتشار قضیب و ضعف او و قلت اصدار جماع علاج تنقیه بدن از
خلط فاسد و تقویت قلب بمفرح و دوا المسک و معجون فلاسفه اگر معتدل با
باید و اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب دانند بدل الطالقون بسازند و شراب [illegible]
با عرقها فایده دارد اندکی بسازند و از خورش معمول دارند و از فکر فاسد
و غم و اندیشه دور دارند و غذای لطیف میل نمایند و از غذای غلیظ پرهیز
نمایند دیگر ضعف باه از ضعف کبد بود علامت او قلت منی و ضعف
شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده سازد
اختیار نمایند دیگر نقصان باه از ضعف معده و ضعف گرده بباشد علاج
تقویت گرده و معده نمایند و ادویه باهیه فایده دارد نوع دهم در نقصان باه

که از ضعف دماغ بود علامت او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و انتشار
قضیب و عدم انتشار و اگر ضعف از برودت دماغ بود و عدم قدرت صاحب
او بر جماع در هوای سرد و اگر از جهت رطوبت مزاج نقصان بود علامت او
غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع در هوای گرم و ضرر یابد از اشیای
گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت او بیخوابی و خشکی چشمها و
بینی و ضرر از جماع و نفع از مرطبات علاج تبدیل مزاج بالجمله چون بود نمایند چهار
بارد و یابس رطب و اگر ماده بود استفراغ نمایند و اگر خون غالب بود فصد
نمایند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب حب قوقایا و ایارج
فیقرا و غیره و تخلخه بخورهای خوشبوی مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود
و باقی علاج امراض دماغ نمایند نوع یازدهم در استرخاء آلت و ضعف عصب
و قلت نفخ در اسافل بدن علامت او سلامت بدن و اعضا و عدم
نفخ و کثرت منی و قوت انتشار در محل جماع و از ادویه گرم علاج ماده
الحبوه و شیر و دارچینی و ادویه باهیه و زرده تخم مرغ دیگر استرخاء آلت
منی از ضعف بدن و از جهت بسیاری از جماع شود علامت او نقص عضو
و لاغری قضیب علاج آب زرهم برو زنند و بشیر و زفت طلا سازند
و فرفیون و عاقرقرحا طلا نمایند دیگر استرخاء آلت از جهت برودت
عصبها قضیب و ضربی از جنس فالج بود علامت او آنکه منی رقیق بود و بآسانی
بیرون آید بی انتشار و ضعف و لاغر و کم حس و حرکت و اگر در بر ماند گردد

ولاغر شود علاج آن اشکالی دارد علاج فالج نمایند وحب مسهل وقی وحقنه
ها فایده دارد وروغنهای گرم که در وی فلفل وجندبیدستر وفرفیون وشیطرج
هندی حل کرده باشند واگر رطوبت غالب بود ابهل وسعد ودارچینی ودارفلفل
واگر وجوز سرو امثال اینها اضافه نموده در قضیب مالند فصل دویم در سرعت
انزال واسباب وعلامات وعلاجات آن واین چند نوعست نوع اول
که حادث گردد از کثرت منی وغلبه خون علامت او اعتدال قوام
وکثرت منی وقوت آلت تناسل علاج جماع بسیار فایده دارد و
تقلیل طعام وگوشت وشراب وفصد نمایند وشربت سکنجبین وآب انار
وآب غوره وشربت نارنج ولیمون میل نمایند نوع دویم سرعت انزال
که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت وسردی شود علامت او منی
بسیار وسفید ورقیق بیرون آید بلعوط علاج تنقیه بدن از رطوبت بقی و
اسهال وادویه گرم قابض مثل اطریفل کبیر وصغیر ومعجون خبث الحدید
وناف ودانه را بروغن السایس نرگس وقسط چرب سازند وغذا
قلیه خشک ومطبخه بدارچینی وشقاقل وشهدانه را بجوشانند وبعسل میل نمایند
دیگر سرعت انزال بسبب حرارت وحدت منی بشود علامت او از بدن
در وقت بیرون ورزدی آن علاج شیره خرفه وشربت لیمون وسکنجبین
وکماهو وضمادهای سرد وگردد نیز از ضعف اعضای رئیسه اگر بود نقصان باه
علاج آن مذکور شده فصل سیوم در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود

علامت

علامت تندرستی و توانائی بود و ضعیفی نیارد و این شهوت سه گونه است
و این چند نوع است **نوع اول** که از امتلاء بدن و کثرت خون و منی بود
علامت او قلت ضعف بر کثرت ماده و احتلام و قوت بدن و حمرت لون
علاج فصد و تقلیل غذا و مسهل نمودن با آب غوره و سماق و زرک و ریواج و
شربت نیلوفر و نارنج و ضماد بر پشت از طحلب و گشنیز و برگ بید و در طعام
گشنیز این اشیاء کثرت شهوت و حدت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت
شهوت از کثرت منی و حرارت او باشد علامت او سوزش بول خصوصا
در محلی که منی می آید علاج شربت نیلوفر و شیره خرفه و شربت عناب و دوغ
ترش و در آمدن در آب سرد و خواب بر کتان دیگر بسبب کثرت رطوبت
میشود علاج ادویه گرم که منی را کم میسازد مثل کمونی و بودینه و سداب و صعتر
و دارچینی دیگر کثرت شهوت از جهت حکه و شوری که در اوعیه منی بود میشود
همچنانچه عارض میگردد عورات را حکه در رحم علامت او آنکه هرگاه جماع
کند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال ماده حاد مثل مطبوخ هلیله و افتیمون
و در آب سرد در آمدن فایده دارد **نوع دوم** در کثرت شهوت که از
نفخ و قراقر که از خلط سودائی که در معده شدت الفاظ شود علامت او تناول
چیزهای نافخ در مزاج سودائی علاج اگر نفخ بسبب حرارت شده چیزهای سرد مثل
هندوانه و کاهو و خیار و اگر بجهت رطوبت در حرارت ضعف شده ادویه مجفف
محلل ریاح مثل سجرینا و حب ایارج نفع دارد و اگر از کثرت برد ابود استفراغ

سودا نماید **فصل چهارم** در درد منی و مذی و ودی و کثرت احتلام
در ودی مذی رطوبتی بود که روان میگردد در ابتدای شهوت جماع و ودی
سیلان منی بود و بیرون آمدن او بغیر اراده و این چند نوع است **نوع اول**
که حادث گردد کثرت منی در قلت جماع و کثرت تناول چیزها که از و
منی حاصل گردد علامت او کثرت منی در وقت جماع علاج فصد نماید
و غذاها که منی کم سازد میل نماید دیگر درد منی و مذی از حدت منی باشد
علامت او احساس حدت او در محل خروج و حرقت بول علاج از شربت
سرد و ترو و از سرد از خرفه و کاهو و کاسنی و خیار و کشنیز و نیلوفر دیگر آمدن
مذی حادث میگردد از استرخاء اوعیه منی و سردی مزاج و ضعف قوت
ماسکه علامت او رقت منی و انزال بی التذاذ علاج دواها که منی را
کم سازد مثل سعد و بودینه و شونیز و زیره و شاهدانج و گلنار و سداب و سبعه و
معجون کمونی دیگر از تشنج میشود و عضله را روان میگردد منی از جهت عصبه که عارض
میگردد علاج تشنج نماید و روغنها در عانه و خایه مالند دیگر از ضعف گرده که حرارت
او گداخته از کثرت جماع میشود علامت او ضعف گرده و از مجامع چیزها سیلان
این علامت بد است و ضعف قلیل ... سازد علاج ضعف گرده نماید
و معجون لبوب نفع کلی دارد **نوع دوم** که حادث گردد از کثرت نشوذ
و مکر در جماع علامت او آنست که اعضا منی بحرکت آید اگر ضعف بود تمددی
در قضیب ظاهر میگردد و اگر قوی بود موجب انزال گردد علاج معجون مادة الحیوة
و لبوب

ولبوب و مالیدن روغن فرفیون در قضیب و انثیین بیشتر قوت ماسکه و حقنهاست
وحدیث آن کمتر نمایند دیگر سیلان منی گاهی حادث میگردد زمان را
علاجهایی که مذکور شده نمایند و این رد آب رقیق که بعد از بول بیرون می آید
وذی میگویند نفع دارد تخم لبلاب و تخم فنجنکشت و گلنار از هر یک برابر شربتی
دو درم شربت سکنجبین و شاهدانج بریان کرده بعسل بانوی بندی ذودی بود
دیگر احتلام سبب او اسباب فزودن منی است علاج او آنست که صباح اکثر
یعنی شربت بارتنگ بذر مجازی کرده و جواب برو اسفیوش کتان و برگ
بید و گل سرخ و بیخ و فنجنکشت و امثال اینها روند و اجتناب نمایند از
خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرمی گرده و گرایش میگردد در وروح و خون
را اید میکنند **فصل پنجم** در قرعوس بیونانی اسم یعنی بود قائم الذکر که اهل
روم در بحروسی مدد بعت نمایند و بعضی گفته اند که نام ولد شیطان است و بعضی
گفته اند صورتی بود در حمام که امروسطان سیاه گویند که قائم الذکر که بدست خود
گرفته او را بدین نام مانده و این الفاظ قضیب لی شهوت جماع بود یا بی شهوت
و دراز میگردد و گشند بواسطه شدت و صلابت مانع فرزندی شود و در عشق
رحم در منی آید در رحم را ضرر میرسد و این را اگر دوا نکنند ورم گرم پیدا گردد
و بسبب شدت مشارکت مدماغ و دل موجب هلاک گردد و این چند نوع است
نوع اول که حادث گردد از ریح غلیظ که در مجاری قضیب و اعضای جماع بود
علامت آنکه متولد نفس قضیب بود و آنست که بالفوطا اختلاج نباشد علاج قی و حقنه

و تنقیهٔ بدن و خوردن ادویه که باد و نفخ را دفع نماید مثل تخم سداب و زیره
و تخم کرفس و صعتر و تخم رشاد از مجموع یا بعض بقدر دو درم با آب عسل میل نمایند
و در قضیب روغنهای گرم مثل روغن یاسمین و سوسن و غیره مالند و این دوا
بعد از استفراغ مناسب است نمایند و اگر صاحب این علت ادویه سرد مثل
گشنیز خشک و گل و بزر البنج و گلنار و حب الرمان و عدس و تخم خرفه و تخم
کاهو و کاسنی و جوز و منع تولد ریاح ننماید و ذکر را بروغن گل و آب کاسنی و
و آب کاهو و گشنیز تر و صندل و کافور و افیون طلا نموده افراط نمایند که بمرور
زمان حس و حرکت قضیب برود و علاج مرض با آب غوره و نارنج و سماق
سازند و اگر سختی ذکر از خلط غلیظ شود علاج تنقیه بدن بدواء مسهل و قی و
منع از غذای مولد بلغم و مالیدن قضیب بروغن مرو و سنبل با آلی که در و بنفشه
و جندبیدستر و جوشانیده باشند **نوع دوم** در انعاظ قضیب که از بسیاری منی
بود در اوعیه بسبب ترک جماع مدتی حادث گردد علاج اگر حمرت و حرارت
بود فصد باسلیق و خوردن مبردات مثل کشک جو و شیره خرفه و آب انار ترش
و بادرنگ و خیار و سکنجبین و شربت بنفشه و حقنه با آب جو و روغن بنفشه و کافور
و شیره خرفه و آب نیلوفر و ضماد بر پشت از اسبغول و باقی علاج کثرت
شهوت و سیلان منی که از حرارت و رطوبت و کثرت نفع نماید **فصل ششم**
در عدم ربط و این چنان بود که هرگاه جماع نماید زیل او در وقت انزال
بغیر اراده بیرون آید و بعد او مواد که برار را احتلاط نماید و گاهی این علت
مورث اشالا

عورات را عارض میگردد و اکثر این علت کسانی را بود که از جماع لذت کلی یابند
و منی ایشان در غایت رقت و حدت بود و طبع لطیف و لذت محسوسات
لمسی بیشتر و فرزند او ناقص العقل بود بخلاف جمعی که سهر باشند از جماع مثل حکما
و غیره فرزند ایشان کامل العقل و فکر و سایر قوی در غایت خوبی بود و بیشتر
این مرض کسانی را عارض گردد که خون ایشان رقیق و عصب ایشان سست و از رواح
اندک و عضلات در غایت لین قوی و ضعف علاج آنست که بر نهار جماع
ننمایند و اشیاء قابض که شکم به بندد مثل اقاقیا و کندر و کهربا و مفرح که
مقوی دماغ و دل بود اختیار نمایند و شافه از گلنار و مازو و کندر و اقاقیا
و صمغ عربی ساخته در محل جماع بردارند و روغن آس و روغن ابهل و روغن
ناردین در مقعد مالند و مرهم این انواع بر سفره فایده دارد و غذا قوابض
قلیه خشک زیره و گشنیز خشک فایده دارد **فصل هفتم** در ورم قضیب و خایه و انواع
و اسباب و علامات و علاجات آن **نوع اول** در ورم گرم که سبب او خون
یا صفرا یا حبس منی در محل جماع موجب ورم گرم در خصیه میگردد علامت او سرخی
رنگ و درد و اندوه و گرمی ملمس و گاهی ورم در نفس حصیه و گاهی در پوست
خصیه بود آنکه در پوست بود بلمس معلوم میگردد و آنچه در نفس خایه باشد باید
بلمس و جهت انضاج او بدل علاج فصد باسلیق یا صافن اگر مانعی نباشد
و الا حجامت بر ساق و نشب و خرفه و برگ کدو و گلاب و آب گشنیز تر یا آب
عنب الثعلب بالند و یا کاسنی و اگر ضربان و درد شدید بود برگ کاهو و

برگ خشخاش فایده دارد و بعد از اشتداد آرد جو و باقلی و آرد نخود و اندک
زعفران و روغن گل و در آخر ادویه محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرده
تخم مرغ و روغن گل و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه با عسل و مثلثه
طلا نمایند در ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود علامتش لینی و سفیدی رنگ نوع دویم
و قلت درد و سردی ملمس و اگر علاج بصواب ننمایند صلب گردد و علاج بجهت
دفع نمایند و اخراج بلغم مجرب قوقایا و غیره و ضماد محلل از آرد گندم با حبه
و زیره و اکلیل الملک و بابونه و مقل و موم و روغن خیری و زرده و تخم مرغ
و مثلث و از ضماد ها که نفع دارد آورده با عسل و روغن کنجد طلا سازند و گل
قند اختیار نمایند و غذا نخود آب **نوع سیوم** در ورم سرد صلب که در خصیه و
قضیب شود و از سودا علامتش او صلابت و کمودت و عدم درد علاج و
ضماد ملین محلل مثل بابونه و سنبل و اکلیل الملک و برگ کرنب و مغز قلم گاو
و چربی مرغ و اشق و پیه و مثلث و حلبه و کوهان شتر از این مجموع بالبعض بر
ورم طلا سازند دیگر عافونا یعنی اصلاح ذکر در حال ورم‌ها در رحم دیمد
در او عصبه نمی از جهت ورم گرم و انقطاع شدید از واسطه نجار بسیار و اگر صحاب
این علت را عارض گردد تشنج و تشکلم او نفخ تیز دو عرق سرد شود و هو موت
گفته اند علاج فصد و تلیین طبیعت بجهت های سرد مثل ترنگبین و شیرخشت و مطبوخ
خیار شنبر و طلا سرد بر اعضا از صندل و اسفیداج و گل ارمنی و افیون
و گلاب و کاهو و آب کاهو و خوردن آب شعیر و شیره خرفه سکنجبین و اگر ورم

باقی ماند

باقی ماند مجمره زیر قضیب گذارند و بر او گذارند نشستن بقعدار و دیگر عارض میشود خصیه را ورم
بر سبیل آنکه فربه شده مثل آنکه در کیسه عورات را ظاهر میگردد در علاج هر دو بلیت
بخیرهای سرد مخدر مثل افیون و بنج و آب کشنیز و زیرکی سرب در آب کشنیز و اسفیداج
و پوست خشخاش و گرد آسیا و آب کاهو و کشنیز **فصل هشتم** در درد خصیه و قضیب
و این چند نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم شود علامت او حرارت
والتهاب علاج آب کشنیز و کاهو و کاسنی و آب عنب الثعلب و افیون
و اگر درد و سوزش قوی بود کافور و افیون بقعدار دو شربتها و غذاهای سرد
میل نمایند و دیگر بسبب سردی مزاج حادث میگردد درد خصیه و قضیب علاج
ضمادهای گرم مثل روغن گرم بیدانجیر که در و جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند
و گلقند و زنجبیل و دارچینی و غذا نخود آب و دیگر از باد غلیظ این درد عارض میشود
علامت او انتقال درد از موضعی بموضعی و تمدد علاج طلاء گرم محلل مثل بابونه
و اکلیل الملک و بودینه و سداب و روغنهای گرم که در و جندبیدستر حل کرده باشند
مثل روغن یاسمین و سوسن و سداب **نوع دوم** درد خصیه و قضیب که از ضربه
یا صدمه شود علاج فصد و تلیین طبیعت و طلاهای سرد رادع و قابض مثل بنفشه
و خطمی و نیلوفر و کدو و کرنب و عنب الثعلب **فصل نهم** در ارتفاع خصیه یعنی بالا
رفتن خصیه از جهت استیلاء برودت و ضعف غالب میگردد و یا میرود و بوی
راق و بدشواری بول بیرون آید و موضع نیاید درد کند و لتغاشی که حاصل میشود
تقطیر بول و گاهی بسبب رد خارجی میشود گاهی در اخر امراض حاد اکر بود و علامت

نزدیک سوخته گفته اند ولا علاج اما علاج اصحاب روغن فرفیون و مرزنجوش
و بابونه و حلبه و اکلیل الملک بعسل طلا نمایند و مداومت حمام و ابزن که در و
بابونه و تخم کتان و اکلیل و سبوس جوشانیده باشند و ادویه باهیه در غذا فایده
دارد **فصل دهم** در دوالی صفن و صلابت او صفن جلد خصیه بود گاهی باد و نفخ
از جهت سودا غلیظ در عروق ظاهر شود و بیشتر این صلابت در دوالی در خصیه
جهت از ضعف و نقصان حرارت و عروق زواید که سوا بود و بپرد علاج
دوالی که در پای نمایند و ضمادهای محلل بکار برند **فصل یازدهم** در استرخا
صفن بسیار باشد که پوست خایه سرخی شود و فرود آویزد بوقت بول نگاه
باید داشت که بر زمین نیوفتد و گاه باشد که آن پوست زیر پای آمدن
محل بر خاستن بکشد و درد کند علاج طلا از سرد و ضماد قابض گذارند
مثل مازو و آس و گل سرخ و عدس و کرمازو و گلنار و پوست بلوط **فصل دوازدهم**
در قروح ذکر و خصیه و حوال آن ریشها این جایگاه همین شود اثر قروح
ساعیه گویند و بیشتر اوقات گرم و از عرق تر بود بدین سبب زود عفونت
بپذیرد علاج اگر ریش تازه بود صبر و مرداسنگ و قلیمیا مغسول بشراب
و توتیا و مروارید و کندر و رومی سوخته و مازو سوخته و ساذج و گلنار و ضماد یا
مرهم یا ذرور سازند اگر دیر مانده شده مکیند و کاغذ سوخته و پوست درخت
موز سوخته و مرعلاج نمایند و این مرهم فایده دارد کندر و خون سیاوشان
و مرار هر دو یک مثقال صبر و مرداسنگ انزروت از هر یک دو درم دا اگر از
حسن الحکم

حبس اگله بود قلقدیون یا خاکستر موی مردم سوخته وصبر وکندر وخون
سیاوشان وانزروت نرم کوفته برو پاشند واگر جراحت در اندرون قضیب
وخصیه بسبب آن ماده تیز بود که بدانجا فرود آید علاج فصد باسلیق وحجامت بر
ساقها وزانوها وازدرار مسهل ومنع از غذاهای گرم تیز وشور وآش غوره وسماق
ولیمو فایده دارد وطلا بسرکه وروغن گل واندک مامیثا وآب کرفس نمایند وآب
گرم نشویند بعد از آن بسفیده تخم مرغ نمایند واگر خارش بسیار بود بر آنها حجامت
نمایند وزالو گذارند وبدین ادویه طلا سازند مامیثا واقاقیا از هر یک درم
نوشادر ربع درم صبر درم ونیم زعفران دانگی اشنان برابر مجموع نرم کوفته
بروغن گل مرهم سازند وهر روز در حمام بسرکه وروغن گل که در وی اندک نوره
وزرنیخ حل کرده باشند بشویند وبعد از بیرون آمدن از حمام سفیده تخم مرغ طلا
نمایند **فصل چهاردهم** [14] در شقاق قضیب علاج مثل علاج شقاق مقعد نمایند واز
قلیمیا وتوتیا وحنا وکثیره بموم روغن گل مرهم سازند وزرده تخم مرغ وروغن و
مرداسنگ فایده دارد **فصل پانزدهم** [15] در اعوجاج قضیب بسبب [illegible]
که عارض میشود قضیب را علاج گلقند وگلاب وغذا لطیف وقضیب را بچیزهای نرم
از چربی مرغ ومغز قلم گاو وموم وچربی بط دائم چرب سازند وبآبی که در وی اکلیل
وبابونه وبنفشه جوشانیده باشند گرم قضیب را بشویند چند نوبت **فصل شانزدهم**
در ثالیل وبثور که بقضیب ونواحی او بود علاج ثالیل نمایند وطلا بنوره محرق وخاکستر
چوب انگور نمایند وسیاهدانه وسرکه بچربی مرغ طلا سازند واگر نیک نشود [illegible]

فصل [illegible] نبود ... در [illegible] ... در اول ... فصل ... یکبار ... حاجت فصد

نمایند و بر وی زنگار بپاشند **فصل هفدهم ۱۷** در سده که در مجری قضیب شود از جهت
شور رطوبت او سوزش بول و دشواری بیرون امدن علاج فصد باسلیق
بشربت بنفشه یا لعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین و شیره تخم خربزه از بسا
خشخاش و ضماد از اسپغول و روغن بنفشه یا بادام بر قضیب گذارند و در احلیل
شیاف ابیض افیونی بشیر عورت و روغن گل یا بادام حل نموده چکانند و اگر
در مجری بول سوزش و حدت بود فصد نمایند دیگر سده در قضیب بسبب خلط غلیظ
اگر بود علامت او دشواری بول علاج گلقند و گلاب و سکنجبین دادو و به دارو در احلیل
الی که در وقت قضیب و حوالی و مرز بجوشش هم بود و نیز چون شانیده باشند در قضیب ریزند
دیگر سده از ریگ و بول اگر بود علاج اگر بود بول نزدیک بود دو داشته شود صبر و روغن گل
و سفیده از زر حل نموده چکانند سده را بکشاید و اگر در قوی بود فصد صافن
نمایند و اگر مانع بود حجامت نفع دارد **فصل هژدهم ۱۸** در فتق و قیله فتق علتیست
معروف گاهی در حوالی ناف افتد بر زیر یا فراقر پراز افتق راق گویند بر گاه
بر عشا صفاقی یعنی پوست اندرون شکم از ان در مجری که گوشتهای غدد ان
بلکه کشاده شود بسبب رطوبت که رخی با حمل بار گران یا رفع صوتی یا از جای
جستن یا با دغلیظ یا ضربه دارین کشادگی از ریسه اگر ز سب یا محالت باد ده
مد و فرو داید و بکیسه انثیین رسد ان قیله الامعا گویند اگر باد فرود اید قیله الریح
گویند و اب فرود اید قیله الماء گویند و قیله را ادره و فرو دنیز گویند و باشد که
ماده غلیظ فرود اید و غلیظ تر گردد و انرا فرد اللحمی گویند و فتق الاربیه و فتق مراق

البطن

ابطن زنان را بسیار افتد و حادث میگردد رتق صبیان را از جهت
کثرت رطوبت و این فتق و قیله انواعیست **نوع اول** قیلة الامعا علامت
او آنست که اندک اندک پیدا گردد و بایستادن بجای زود و در وقت که بپشت
تکیه نماید و چون دست بر او گذارند بعرت بجای زود و فراخ در ناف هو کاهی
مثل زردی و نفخ ظاهر گردد علامت ثرب آنست که بعسر بجای رود و ما فراخ
بود علاج هر دو آنست که برفق بر محل او برند و او بجای نرود علیل را در آب
گرم در آرند و بعد برفق گذارند تا بجای رود ضماد از مصطکی و از زروند
کنندر و جوز سرو و برگ او اقاقیا و گلنار و مرد خون سیاوشان و صبر و ابهل و
رسیس نرم کوفته بسریش ماهی که به طلا نمایند بر لته و بر موضع گذارند و محکم به بندند
بر ماده بموار پس از آن باز نمایند و بر موضع چند روز بگذارند تا بخود باز گشود
و اگر بخسبد چند روز بسته دارند و طلا دعاده سازند تا مقدر آنکه سازد این
ضماد چند صفر مراق البطن و صفی بود بعد فایده دارد و واجب است که حذر نمایند
از امتلا و جماع و چیزهای باد ناک در ایام بسته دارند **نوع دوم** صفی و قیله که از
باد بود علامت او آن است که بایستادن بجای رود فراخ شود و اگر باشد
علاج آنست که او را بسته دارند و منع از چیزهای باد ناک نمایند و از چیزها که باد بشکند
مثل معجون کمونی و شحر نیا و معجون حب الغار و مادة الحیوة فایده دارد و
ضماد سداب و صحکست و کزبره و بودینه و مرزنجوش و شبح نمایند و روغن قسط
و زنبق و غار در ین بمالند و تخم کرفس و انیسون و حرمل و مصطکی و زعفران

از هر یک دو درم هلیله کابلی و بلیله از هر یک سه درم سکبینج و مقل از هر یک
درم و نیم و بودینه و قسط و زرنبا دو درم و شحم اساروان از هر یک درم حب الغار رسم
است حب سازند شربتی هر روز مثقالی بود و مداومت معجون کمونی و سنجرینیا نمایند
و روغن سداب که در وی چند بیدستر حل نموده باشند بمالند و روغن بان که در وی
غالیه حل ساخته باشند در احلیل چکانند و بمالند **نوع سیوم** قیلۀ مائیه که بآب
شود و تخصیص آب و رطوبات علامت او آنست که املس و براق و کلان شود
و بول اندک باز رود و آلتیه علاج اگر بسیار بزرگ بود موضعی که بزرگ میکنند
داغ نمودن فایده کفته اند و اگر آب بسیار بود به نشتر بدر سه روز آب را بیرون
آرند و تا سوراخ منسد نشود و قوت نگاه دارند و اگر صغیر بود ادویه که در استفراغ
بخشند دفع رطوبات مائیه استعمال نمایند مثل خاکینه کرنب و خاکستر بلوط در روغن
زیت و سعد و آرد جو و سرکین گاو طلا سازند و اگر فلفل و حب الغار و بوره
و زیره بزیت طلا نمایند یا لبن آب و سرکه سایند ضماد نمایند باقلا و آرد جو و نخود و گل
ارمنی و زیره و برگ مورد و سرکین گوسفند کهنه اجزا برابر به رزم ساخته با آب
مورد و سرکه طلا نمایند و اگر زیت را بجوشانند تا غلیظ گردد بعد از آن خاکستر
چوب بلوط با خرنوب بمقدار که خمیر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر
بیخ کرنب نفع دارد **نوع چهارم** در فرو اللحمی حدوث این از ماده غلیظ شود
که نازل گردد و تخصیص علامت او غلظ و صلابت و نمو و علاج استفراغ بود بمطبوخ
افتیمون و سایر الخبر در ورم صلب از محللات طلا سازند و چند بیدستر در فیون
بروغن

روغن یاسمین و بابونه هم درد احلیل چکانند و بمالند و گلنار و برگ مورد و مازو
و صبر و مر و کندر و جوز سرو و رفت و مقل و اهلیل یا ابریشم ماهی طلا در جمیع فتق
فایده دارد و معجون کندر و مادة الحیوة از ادویه است نمایند در بهتر اقسام فتق
و قیله نفع دارد **باب بیست و دوم** در امراض رحم و دشواری حمل و کثرت
الحیض و یا قند و ساقط گردد و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد دشواری
حبل بسبب سردی مزاج رحم و خون او را سرد سازد و خشک گرداند علامات قبل از
طمث قلت حمرت خون و اندک بدبوی در ابتدا و قلت حیض و دراز مانی بسیار
حیض تسکین باید جهت آنکه چون بلغمی هیکل باز و رود دفع گردد و تنقیه بدن از خلط
بلغم با ایارجات و حقنه و معجونهای گرم مثل سنجرنیا و دواء المسک و قرصهای گرم که رحم
را گرم سازد و از زعفران و سنبل و اکلیل الملک و ساذج هندی و کروبا و چربی مرغ
و بط و چربی زرار بر کدام که خواهند با موم روغن ناردین و زرده تخم مرغ آمیخته فرزجه
بر ابریشم کنند ساخته چون از حیض پاک شود بر دارد و دائم این بخور در زیر
رحم بود در زیر مرغ و مر و حقنه زرد و بیعه و قند و حب الغار صمغ های را از آب
حل نموده باقی ادویه را بدو آمیخته بعد از آن بخور سازند و در فرزجه که عجیب
و باری و مفید است بر حمل زعفران و حمامه و سنبل و اکلیل از هر یک سه درم
ساذج هندی و کروبا از هر یک چهار درم چربی مرغ یا بط ما زامقدار که آمیخته
گردد یا زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن ناردین یا بابونه فرزجه ساخته بعد از
پاک شدن حیض بر دارند و بعد از آن صحبت دارند تا حامله شود بإذن الله تعالی

و اسباب و علامات و علاج ... فصل ... (حاشیه)

و غالیه و روغن بلسان اگر بردارند بچه شود و دواء المسک بعد از ان میل نمایند
فرزجه که حمل را آرام سازد مشک و خیربید سفید ستبر از هر یک برابر به پشم ستبر
اسفنجه بردارند یاری دهنده است فرزجه دیگر که معین است بر حمل خیربید سفید
و سعد و قسط و بروبزر دو جاوشیر و فلفل و سک و زعفران و عنبر بشراب سازند و بسایند
و بردارند تا فرزجه سازند و از انچه یاری دهنده جهت حبل زهره شغبر یا زهره
گرگ یا زهره خرگوش هر کدام که باشد ربع درم بروغن ناردین یا شیر یا به
خرگوش بمقدار دانگی بشربت کهنه بعد از پاک شدن از حیض بردارند و دایم
شحم حنظل برادراست بخور سازند و قبل را بدان بشویند نفع کلی دارد و حقنه
گرم نفع دارد و محجمه یا تیش بر رحم گذارند و غذا اغلبه و مطبخه که در دوا و دیه گرم باشد
و زرده تخم مرغ نیم بخت که بر و تخم الجبره پاشیده باشند نوع دویم سوء مزاج گرم
که غالب بود بر رحم منی را فاسد سازد علامت او لاغری و زردی رنگ
و غلظ و تشنگی خون شربت نواکه و سیب و صندل و لیمو و شربت بنفشه
و خشخاش و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و قلیه کدو و اسفاناخ
و فرزجه بچربی مرغ و بط و از ادویه که مذکور شده بردارند نوع سیوم که از جهت
یبوست که غالب بود بر رحم منی را خشک و فاسد سازد و آنچه در رحم
رود محکم و غلیظ گردد علامت او لاغری زن و خشکی فرج دایم علاج
اشربه و اغذیه رطب مثل نخوداب که در و اسفاناخ بود و شیر تازه و پالوده
و شربت نیلوفر و بنفشه و مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و چربی بط
دران

و مرغ و فرزجه که از مسواکی و عنبر سر آهو و مرغ از هرکدام که میسر شود بشیر عورت
و لعاب تخم الی سازند نوع چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم
قوت ماسکه را ضعیف سازد و در رحم ملاستی پیدا گردد و منی توقف نماید
و بیرون آید علامت او آنست که از رحم رطوبت دایم آید و اگر رحم گیرد ساقط
شود تا سه ماه یا ده قرار نگیرد علاج تنقیه بدن از بلغم با یارجات و
استعمال قی و غذا با دویه گرم و فرزجه از شحم حنظل و انزروت و زعفران
و عود و سعد و سماق به پشم و عسل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبوی
مثل گل و سعد و سنبل و سک و سلیخه نمایند دیگر بجهت نا شدن از ماده خلط بلغمی
و صفراوی و سوداوی در رحم حاصل گردد میشود و فاسد سازد مزاج رحم را
و منی را علامت او بیرون آمدن رطوبتیه سفید یا زرد یا تیره رنگ است علاج
تنقیه و تقویت رحم شاید و حقنه و ضماد قابض نوع پنجم در عقر و اسقاط
که حادث گردد از باد که در رحم است پس حایل گردد میان حیض و میان
متعلق و پیچیده است علامت او باد و نفخ دایمی و رادی یا حیض از علامات
القاح و اسقاط او بیش از آن که کلان شود و در وقت مجامعت آواز باد
که مقعد بیرون آید علاج شربت ماء الاصول و جمیع الجنس نفخ را دفع نماید مثل
گلاب و عرق بادیان و گلقند و غیره صفت جوارش که باد را دفع نماید
زرنباد و درونج و جوز بوا و ابیل قاقله و قرنفل جوانی زنجبیل تخم کرفس از هر یک دو درم
زیره بدبرد در سرکه بجد درم خید بید سنجر بجد درم نرم کوفته برابر مجموع قند آمیخته شربتی

مثقال بود با آب شیر گرم **نوع ششم** در آنچه از سبب فربهی زن بچه نشود علامت
او ارتفاع و کلانی شکم زیاده از مقدار مزاجی با ضیق از جهت قبض و بادی
که در شکم بود و تنگی قبل و اگر حامل گردد از جهت تنگی مکان حبس جنین کلان
شود و بیوفتد علاج بدن را لاغر سازند و فصد و استفراغ بحب و اسهال مطبوخ
هلیله و غیره و حقنه حاد و تقلیل غذا و اطریفل صغیر و معجون لمونی مداومت نمایند
معجون لک را خاصیت عجیب است در تهزیل و لاغری بدن و دیگر از جهت حرارت
و از برودت و بسبب بسیاری رطوبت و از غلبه سوداوی که بر مزاج منی مرد حادث
گردد مانع آنکه بچه شود میگردد علاج مزاج را با شربه و اغذیه مناسب باعتدال آرند

نوع هفتم که حبل نشود از جهت آنکه سر قضیب مایل بسوی خصیه بود و از جهت
کوتاهی رباط او پس آن منی بیرون بنهایت رحم نمیرسد علامت او کجی
ذکر بول راست ناکردن بود میل سر سوراخ قضیب باسفل بود و آن منی بیرون
آید بر بالای رحم یا بزیر رحم ریزد علاج آنست که آن رباط را بخبزهای ملین از
چربی مرغ و بط و قلم گاو و غیره پرورند تا راست شود و دیگر بسبب میل سر رحم
که از جهت ورم یا صلابت یا چیزی مثل ثؤلول بر آمده باشد موجب شده فم
رحم گردد و منع کند منی را از رسیدن بر رحم علامت اینها ظاهر است علاج از
سبب آن نمایند و گاهی بر رحم از محاذات قرح میل پیدا نماید و در نیوفت منی
بر رحم نمیرود یا آنکه فم رحم صلب میشود علامت او آنست که زن در وقت
جماع الم یابد در آن به شناسد سل او را بلمس یا بانگشت که از صلابت یا از انسداد

و تقلیل

عروق یا از جهت عروق و الیاف شده و شده علاج فصد صافن و حقنه
از انجیر و بابونه و حلبه و مغز تخم کاجیره و تخم کتان بخته با کنجد در قبل و مروخات
از چربی مرغ و بط و روغن بابونه بمالند و حمولات از ورق کرنب بخته
با چربی بط و مرغ و روغن کنجد و ریشم رفته بردارند و حمام فاتر دیده دارد
و اگر رطوبت غلبه باشد استفراغ بحب ایارج و دواء بابند با انگشت
که بموم و روغن آلوده ساخته باشد بجای مرغ سر رحم را محاذی فرج
سازد دیگر بسبب سرعت برخاستن بعد از انزال یا از جهت حرکت
عنیفه که از ضربه بر جستن از جای بسی قرار نمیگیرد و بیرون می آید و بجهه
نمیشود و بسبب الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه یا خوف یا بجهت
الم بدنی مثل تب یا جوع شدید و استفراغ خلط که بسبب گرسنگی او بردارها
ضعیف در رحم میشود و موجب اسقاط میگردد و یا از کثرت جماع و بسیار
حمام در آمدن موجب گرمی دل میگردد و جنین بحرکت می آید و می افتد
علاج محافظت نمایند ازین اسباب و سوختن گل و صندل و عنبر و بوهای
خوش که رحم را ابران دارند بیش از مجامعت موجب حبل میشود فصل
دویم در علامات حبل از فرق میان ذکر و انثی اما علامات حبل خشکی
فرج و تنگی آن و قشعریره بعد از جماع و قلت شهوت جماع و برطرف شدن
حیض بار و سیاهی بر سینه و نمودن بیاض چشم و غثیان و میل بچیزهای بد
گل و انگشت و غیره علامات ذکور خوبی رنگ زن و صفا و خفت حرکت

وسرخی بر سینه و احساس تحرک کردن جنین در جانب راست و سینه راست
کلان تر از سینه چپ بود و حدوث حرکت جنین و بول رنگین بود در
اکثر اوقات و برامدن شکم و اشتهای زن بخبرهای لطیف. اما
علامات انثی شاخصه بول و ظهور حرکت و احساس تحرک جنین
در جانب چپ و سیاهی بر سینه و سینه چپ کلان تر از راست و قاروره
سفید در اکثر احوال و عدم برامدن شکم و اشتها بر حامله باشیاء ردیه مثل
گل و غیره و اشتهای کاذب این علامات زال است برانکه انثی شده.
و بقراط حکیم گفته که اگر ملک داشته باشند که زن حامله است یا نه عسل را
باب سرد امیخته مقدار پنج مثقال در محل خواب بدهند و اگر مغص در
ناف و درد شود حامله است دیگر روزه فرمایند یک روز و بخور بعود
یا غراد از چیزهای خوشبوی نمایند بقمع اگر بوی در بینی خود نماید حامله است
و اگر بوی آن نیاید حامله نیست و اگر دانه سیر تر دارند همین حکم دارد
و از جمله حیله که خواهند معلوم نمایند که فرزند ذکور است یا انثی انست که زراوند
را بکوبند و بعسل خمیر نموده بصوف کبود بردارند صباح بر نهار و تا میانه
روز چیزی میل ننمایند و اگر در دهان خود مزه شیرین یابد پسر است
و اگر مزه دهان تلخ بود دختر بود و اگر در دهان ظاهر نشود طعم پس غیر حامله است
فصل سیوم در تدبیر حبالا یعنی زن که بچه دارد و واجب است که منع نماید
از جستن بعد از جماع و از امتلا و غضب و خوف و غم و از خوردن اشیائی
که ادار

که ادرار طمث نمایند و از فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه و بعد از آن
اگر ضرورت بود میتوانند که چیزهای که باد بشکنند از جوارشات مثل کمونی
وغیره و اگر حامله را غثیان بود فرمایند شبت و تخم ترب اگر آسان تواند
قی کرد بعد از آن ریاضت معتدل فرمایند مثل سواری اندک و مقویات
معده و مسکنات قی دهند مثل شربت ناربودینه و شربت انار و لیمو و
الی سوی که در قطع از غوره بود و جوارش از غوره و سرکه و بادروج و همچنین
غثیان را تسکین میدهند دوا از نانخواه و قرنفل و قسط و جوزبوا و مصطکی و سک
و قاقله و عود هندی اجزا برابر بگیرند بقند یا عسل سه وزن آن ادویه بسازند
و اگر رب الی یا سیب بسازند قی را بر طرف میسازد مقدار یک مثقال
تا دو مثقال اختیار نمایند و گاهی حادث میشود خفقان حامله را از خلط که
در سر معده بود از خوردن آب گرم و ریاضت معتدل بر طرف میشود
و اگر خون طمث آید علاج نمایند بجلوس در طبیخ عدس و پوست انار
ترش و گلنار و مازو و بلوط و جرم اینها بر عانه طلا سازند بعد از آن که
کوفته باشند و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سایر آنچه در اطراف طمث
از غذای خواسته باشند مذکور گردید علاج نمایند و اگر قدمهای او ورم نماید
قیمولیا و نمک کوفته بسرکه طلا نمایند و حضض در آب گشنیز حل نموده طلا سازند
و صبر و صندل و فوفل نرم کوفته یا آب عنب الثعلب طلا نمایند بقدر دو جاشنی
بروی یا سرکه بنیز گذارند و اگر وقت ولادت نزدیک رسد فرمایند که در حمام

و آبزن که در وی کرنب و حلبه و شبت و تخم کتان جوشانیده باشند
در آیند و در شکم و پشت روغن شبت و بابونه بمالند و حقنی چرب
و حلوا افکند بروغن بادام فایده دارد و گفته اند که حامله را در ماه نهم هر روز
سه درم روغن بادام بر ناهار دهند و غذا آبکش و قالیه و ملیطه بخورند
ببید رود و رحمت فرزند آوردن در غایت پاکیزگی و اگر در زادن ظاهر
گردد پشت و پهلو و عانه و ناف بروغن شبت و غیره چرب سازند
و کندش کوفته در بینی دارند تا عطسه آید و شوربای مرغ فربه و جوجه
مرغ و بط و حلبه و تمر پخته بروغن بادام شیرین بدهند و نوبت باسلیق اختیار
نمایند تا موجب قی نگردد و یک مثقال غالیه در شراب حل کرده گفته که
چهار مثقال از پوست خیارشنبر نرم کوفته پخته بشربت با نخود آب بیاشامند
ولادت آسان گردد و در حال در حجر مقناطیس در دست چپ گرفتن و بسد و
مرجان آنست بر سر زانوی راست بستن بخاصیت باسانی فرزند شود لکن
اما بیرون آوردن جنین آنست و شیمه کندش را کوفته با صبر در بینی
دارند تا عطسه آید و بخور مرد با بزرد و جاوشیر و زرنیخ زهره گاو خمیر نموده
قرصها سازند و زوری آتش یکی را بگذارند چون بسوزد دیگری بر روی
آتش و خمیر نهند و زیر تغاری که سوراخ کرده باشند زن فرج خود در آن
سوراخ نهد تا دود آن بدو رسد جنین مرده بیرون آید دود دهند از قطران
و عود و سداب و شحم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرزجه سازند و بر دارند
جنین ساقط

جنین ساقط گردد دیگر وقتیکه بزاید وخون روان گردد خون را نفاس گویند
ومدت نفاس در روزگار واشخاص مختلف بود در ذکر پانزده روز تا سی اکثر بود
بیست ودر انثی سی و پنج روز تا چهل روز نشود واگر فرزند زاید وبعد از ان خون نفاس
نیاید بیم است که امراض احتباس طمث شود واگر از ضعف قلیل الدم بود که ضرر نکند
یا اندک ضرر کند ونخود آب وکیر وکشنیز ودارچینی فایده دارد واگر بعد از ولادت
درد رحم بود شربت ماء الاصول وشوربای کشک جو ونخود سودمند است واشترماهیه
وماهی شور **فصل چهارم** در رجا گاهی عارض میشود زن را احوال شبیه باحوال
حاملی از احتباس طمث وبزرگی شکم وسقوط شهوت وانضمام فم رحم وانتفاخ سینه
وبسیار است که احساس میکند در شکم حرکتی مثل حرکت جنین وچون دست
بر نهند بجانب راست وچپ حرکت نماید بسیار است که تا آخر عمر بنماید وعلاج نمی یابد
وگاهی صحیح میگردد یا استسقا ودر بعضی اوقات دردی مثل درد زائیدن ظاهر بیارد
وازو پاره گوشت یا رطوبت وفضلات جدا میشود ویا باد بسیار دفع گردد ویا هیچ
چیز نگردد وفرق میان این علت وحمل آنست که درین علت شکم با صلابت
بود وسستی پستانها وپایها ونباشد حرکت او مثل حرکت جنین بلکه هرگاه دست
بر شکم او نهند انتقال از موضعی بموضعی نماید بخلاف آنکه بچه بخود حرکت نماید واین چند نوع است
نوع اول در رجا که از اخلاط بسیار که در رحم ریخته شود علامت او گرمی در نواحی
رحم علاج فصد باسلیق وصافن واگر حرارت وامتلاء خون بود وبعد از ان استفراغ
بدن بحب ایارج وحب نیش وحب سکبینج چند دفعه واخلاط بشربت ماء الاصول

بصحح دهند و مسهل و ایارج کبار بنیل ایشان دهند و بعد از استفراغ قرص مر باشد اهل نفع دارد

و اگر وزن دو درم ابهل یا یک قدح آب از یک هفته بسل مالند سقط نماید

حیض و رجا و خوردن زراوند الکرم یا سکنجبین بزوری و تریاق اربعه فایده دارد

دوا که اسقاط مشیمه و دشواری زائیدن و ادرار حیض را فایده دهد ابهل نیت مرد

قنه جاوشیر از هر یک برابر شیرینی دو درم با آب کرفس یا آب بادیان اختیار

نمایند و مقدار دو درم از تخم کرنب یا شکوفه آن زن بردارد جنین بیرون آورد

خواه زنده خواه مرده اگر مرد لوز آن دو درم زراوند مدحرج و حب اسرسا دو

نشر خس بیخ و یا هر یک کوفته نخود در زن خود قطران طلا کنند و صحبت کرد جنین

زنده یا مرده بیرون آورد شافه جهت دشواری زادن و اخراج جنین زنده خواه

مرده مرملی جاوشیر خربق از هر یک برابر زهره گاو بسازند و بردارند و بعد الخود آب

بدار حیض سازند دیگر رجا از ورم صلب که عارض میشود در رحم با حم او را علامات

و علاج او ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی **نوع دویم** رجا که از باد غلیظ که در رحم

بسته امده علامت او انتفاخ و تمدد و علامات استسقاء طبلی علاج شربت

بزوری و ماء الاصول و استعمال کاسرات نفخ از قفا دریحون و حقنه و شافه

و علاج استسقاء طبلی و قولنج ریحی و بعد الخود آب با بازیر گرم و مطبخه از گوشت

با کبوتر **فصل پنجشم** در سیلان و بسیاری طمث و انواع و اسباب و

علامات و علاجات آن **نوع دویم** بسیاری حیض که از خون علامت او

امتلاء بدن و روی و سرخی هر دو و برامدن عروق و بیاشد بدن با سیلان

ا د قوی درنک

ادثوی ورنگ بحال خود تغیر ننهد و عارض میگردد کسی را که در تنعم و فراغت
بوده باشد و خفت در بدن از سیلان طمث علاج آنست که قطع نمایند مگر
وقتیکه افراط و ضعف در بدن و تغیر در رنگ شود درین حال فصد باسلیق
اگر طبیعت یابس بود حریره نماید اگر قوت باشد و شیافها بنهند محجمه بالای پستان
در زیر سینه نهند قرص کهربا بر بموجب بسازند کتیره و نشاسته و صمغ عربی و مغز
تخم خیارین از هر یکی سه درم گلنار دو درم اقاقیا و کهربا از هر یک درم نرم
کوفته با آب لسان الحمل بسازند شربتی مثقالی بشیره خرفه یا شربت الخیار میلها ببند
و بردارند این شیافه که حیض را باز دارد بموجب سر به گلنار شب یمانی تکار
و مازو کندر اقاقیا برابر بگیرند و بسازند و بردارند و مازو را کوفته بجوشانند و پشم
بر دو آلوده و بسرپنبه برده و اسفنجه بردارند نفع دارد غذا عدس سماق و عدس و غوره
سازند **نوع دویم** بسیاری طمث که از حدت و رقت خون شود علامات
او ضعف بدن و تغیر رنگ مایل بزردی و رقت آنچه بیرون آید با حدت
و سوزش و نحافت بدن علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره جهت
آنکه درین هر دو ماده وجود قوت اسهال قوت فالقبض هست و خون را
سرد سازند بشیره خرفه و آب زرک و آب سیب با طباشیر و گل ارمنی و انار
منجوکش و الی ترکش نفع دارد و دانه مویز کوفته با کندر و خبث الحدید و سنگ
حیض طمث و خون بواسیر را دفع مینماید و اگر خون آمدن تسکین نیابد قرص
طباشیر کهربا با رب ریباج یا شربت زرک و انار و معجون لسد مجرب است

و در نجنه آب قابض که از گلنار و رس و گل سرخ و سماق و پوست انار و مورد
مسحوق آن برابر کوفته بگذارند و فلونیا و مورد باب لسان الحمل بردارند
صفت شیاف که حمل گلنار شاه بلوط مورد باب لسان الحمل شیاف سازند
و بردارند و حقنه از آب لسان الحمل و گل و عفص و اقاقیا و عصاره لحیة التیس
و خون سیاوشان و شادنج نفع کلی دارند و غذا اسماعی یا زرک یا آب غوره
را و اگر عدس یا نخود آب که بگوشت مرغ یا کبک یا گوشت صید و گوسفند
بزغاله بریان ساخته باشند خشک اگر ضعیف بود زرده تخم مرغ با سرکه جوشانیده
و از فواکه آبی و آب انار ترش در هر حالا به و غیره نوع سیوم در بسیاری خون
حیض از خلط سوداوی و صفراوی که سرهای رگ را گشاید علامت هر یک
آنست که زن لته پنبه بردارد و پس از آنکه خشک شود در رنگ آن خلط ملاحظه
نمایند علاج استفراغ آن خلط کنند اگر صفرا بود مطبوخ هلیله و اگر سودا است مطبوخ
افتیمون و بعد بستن مذکور از فرزجه و شیافه و عمل و غیره نوع چهارم در سیلان رطوبت
که از بواسیر رحم شود و علامت او آنست که بغیر ایام حیض بود و خون او قطره
قطره آید و خالی نبود از درد سری است مشارکت رحم بدماغ و از الم در
بعضی احشا و تسکین الم بعد از سیلان علاج فصد باسلیق و حجامت
بر رانها چهار بندد و استفراغ شود آب آش بسیار فایده دارد و قرص کهربا
یا حب مقل با آب کنند تا که نجته باشند و اگر در رحم جای شده شاید و لعاب
تخم کتان شیر گرم و روغن دانه زردالو و شعر درو مقل حل نموده باشند

دوارحم

و در رحم چکانند و مالند و واجب است که در وقت الم علاج ننمایند و در وقت
راحت علاج نمایند و حجامت بر دو ران و زیر سینه سازند دیگر سیلان
طمث از قروح رحم نشود علاج قروح نمایند دیگر بعقب ولادت بسیاری طمث اگر
بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشند بدان تسکین دهند و گاهی
حادث میگردد بسیاری طمث از جهت زایل نمودن بکارت علاج در شراب
قابض نشنبد ما انکه مازو و شاهبلوط و گلنار و گلسرخ بجوشانند و آب آن را
بردارند و بروغن زیت بر لخلخه یا روغن گل حرب سازند و میل یا فتیله برد
خرقه نرم پیچیده بمرهم الوده بردارند **فصل ششم** در قروح رحم و انواع و اسباب
و علامات و علاجات آن **نوع اول** که حادث گردد قروح رحم بسبب
ضربه علامت او درد و بیرون امدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت
و کندر و خون سیاوشان و مرو نیز بمانی و پوست انار و جوز سرو با آب
لسان الحمل یا آب آس بردارند و حقنه ازین اشیا فایده دارد و اگر جراحت
دیر مانده شده باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو در فرزجه و حقنه اضافه نمایند و
فرص کهربا اختیار نمایند **نوع دویم** قروح رحم از داخل بسبب دشواری ولادت
و شدت طلق و زفتن مشیمه یا جنین مست شود علاج فرزجه که مذکور شد بردارند
و انزروت و کندر و خون سیاوشان بر رو پاشند **نوع سیوم** قروح رحم که از خلط
حاد که موجب جراحت گردد علامت او بیرون امدن خون سیاه یعنی گنده و ناک
با درد شدید علاج تنقیه بدن و حقنه از کشک جو و عسل آب و امثال آن دانند

مال جراحت با دویه مذکور شده و اگر درد شدید بود اندک افیون و زعفران
بانزروت و خون سیاوشان اسپیده بر دارند و انچه در رحم زان تسکین میدهد
حنطی تازه را و بقلة الیمانیه مجوشانند و بعسل و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند
قبل را بشیر عورت و اب گرم و روغن گل **نوع چهارم** قروح رحم که درزی کرده داده باشد
یا بثور در رحم بود علامت او درد بیرون خیز بسیار سبب بدرد اگر ثقل اب گوشت
و یا درد بود دلالت میکند برانکه جرب ماقیمانده و اگر چرک سفید و اندک و با سوزش 1
بیرون اید و بوی ناک نباشد دلالت دارد بر بقای جراحت علاج حقنه
بروغن گل و بنفشه و قند و درد و سوزش تسکین یابد بعد از ان حقنه بمرهم باسلیقون
و روغن گل و رجوع بمعالجات که در قروح کرده و مثانه مذکور شده نمایند **فصل هفتم**
در شقاق رحم گاهی بسبب یبوست خاصه نزدیک ولادت یا از شدت
درد طلق و از جهت قرب عهد نمی شود بعد از ان اندک اندک معلوم
میشود گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود علامت روان است
که تحسس هرگاه باز کشایند معلوم میشود چون انگشت برو گذارند درد زیاده
گردد **علاج** مرهم باسلیقون با اندکی از چربی بط و مرغ و روغن بنفشه
یا روغن مغز قلم گاو یا روغن زفت یا روغن سوسن و زفت و علک
الانباط بر دارند یا طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق مقعد نمایند **فصل هشتم**
در حکه رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارشی بسبب خلط تیز صفراوی یا
سودائی یا بلغم شور مانند حاد و در بعضی اوقات بمنزله میرسد که فوت

ساقط

ساقط میگردد و عارض میشود مر این زن را اگر از جماع سیر نمی شود هر چند جماع زیاده
شود شره او زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم گردد که کدام خلط غالب است **علاج**
فصد و مسهل و در فم رحم طلای سرد از صندل و مامیثا فایده دارد و آب کشنیز
و آب خرفه و کاهو بمالند و روغن بنفشه از اکثر مجرب است و ورق بود پنبه و پوست
انار و عدس مقشر بمثلث بجوشانند و صوف بردارند و آن دوا که حدت نمی
نشکین و هر چه چنانچه مذکور شده و در کثرت شهوت مداومت نمایند **فصل نهم**
در بواسیر رحم حدوث او از خلط سوداوی میشود چنانچه در مقعد و شناختن او
بدیدن و لمس معلوم است هرگاه دهان فتیل باز کشایند اگر در وقت هیجان بود
رنگ او سرخ و یا الم از جهت امتلا پر از خون و اگر در وقت سکون بود در طوبت
اید شبیه بزردی و در یاکسبتاه **علاج** تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون
و غذاء مرطب از گوشت بره و بزغاله و روغن نرگس و سوسن بمالند و مرهم از قلیمیا
و زردچوبه و مردارسنگ برابر بگیرند و بموم روغن دانه زردالو یا شفتالو بسازند
و باقی علاج بواسیر مقعد نمایند و قطع بحدید و ابریشم نمایند و اگر ظاهر بود و اگر غایر بود
داروها مجفف بر او پاشند **فصل دهم** در بثور و ثالیل و ناصور رحم اما بثور تولد او از
خلط سوداوی یا از صفرا که مخلوط بخون بود و بیشتر در فم رحم عارض میگردد و
شناختن او بانگشت و لمس و بصر در محلی که فتیل را بکشایند فم رحم را ملاحظه نمایند
معلوم میشود **علاج** فصد باسلیق اگر قوت بود و شربت نارنج و سکنجبین و شیره خرفه و
کشک جو و غذا آش غوره و سماق و بثور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مردارسنگ

وگل ارمنی و اقلیمیا برابر بگیرند و اندک کافور بروغن گل و مرهم سازند و در
جوشیدن مالند و اگر ظاهر نشود این دارو ها را با آب لسان الحمل و روغن
گل و شیر عورت استعمال نمایند اما ناسور شناختن او بهمان طریقه شناختن
ناسور بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ یا بحب ایارج و اجتناب از غذائی که
از و خلط غلیظ حاصل و غذا لطیف از گوشت بره و بزغاله و مرغ و روغن
سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد دایم بمالند و بالی که درو بابونه ۱
و اکلیل و حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند بشویند اما ناسور رحم اطلاق
ناسور وقتی میکنند که بر جراحت مدتی بگذشته باشد علامت او لزوم درد
و رفتن صدید از جهت فضول که رو بدان عضو دارد علاج قروح نمایند و استعمال
ادویه منقیه و مجففه چنانچه مذکور شده و رستگاری نتمانید بجد باید که منجر باز
و اختلاط عقل و غشی نگردد **فصل یازدهم** فصل یازدهم در سیلان رحم و اسباب
و علامات و علاجات آن گاهی عارض میشود عورات را که از رحم
ایشان رطوبات بسیار میرود و سیلان منی مثل رجال عارض میگردد
و این رطوبات در نفس رحم میباشد وقتی که قوت غاذیه ضعیف بود
و این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میتواند بود و استدلال
برنگ آنچه از رحم سیلان میکند باین طریقه که خرقه بردارند و بعد از خشک
شدن خرقه معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شهوت طعام و تغیر
رنگ روی و ورم و کلف در چشم علاج تنقیه بدن اگر خون غالب بود
فصد نمایند

فصد نمایند و اگر صفرا و سودا و بلغم فاسد مسهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بفرزجه
و حقنه که حبس سیلان نماید از آنچه در افراط طمث مذکور شده اما سیلان منی
باقسام خود مذکور شده **فصل دوازدهم** در احتباس طمث و انواع و اسباب
و علامات و علاجهاش و آنچه این علت بدان بازبسته گردد **نوع اول** احتباس
طمث که از قلت خون در بدن شود علامتش لاغری و نحافت بدن و ضعف و زردی
رنگ و بعدم جوع و تعب و استفراغ مثل سیلان خون بواسیر و رعاف **علاج** بدن
را قوی سازند و غذاهای لطیف و خوب و راحت و حمام و آبزن و زرده تخم مرغ
نیم برشت و شوربای مرغ فربه و گوشت اردو گوشت گوسفند جوان **نوع دوم** احتباس
طمث که از غلظ خون حادث گردد علامتش کشی بدن و سفیدی او
کبودی رگها و کثرت بول و بلغمیت او از جهت قصور هضم معده و گرانی خواب
و از علامات برودت مزاج رحم است قلت شهوت و رقت خون **علاج** فصد
صافن یا فصد باسلیق و حجامت بر ساق پیش از نوبت او بدو روز خصوصا
کسی که فربه و لحمانی بود و استفراغ با دویه ملطفه مثل ایارج و قرص مرمکی
که در وی ابهل دو مثقال و افسنتین نیم مثقال جوشانیده باشند و یک مثقال مرمکی
اب اگر بیاشامند فایده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و انیسون و بادیان
و بودنه و شکر تیغال و مشتاع با عسل یا قند بعد از تنقیه بدن از خلط غلیظ و دو درم از
سیر خس با یک مثقال مشک او را از طمث بگشاید دوا الکرکم یا شربت سکنجبین
بزوری که تخم کرفس و انیسون و بادیان الی بعد از فصد صافن ادرار حیض نماید

ونیم درم اهر خیدبید ستبر و دو درم بنج کوس با دو قاشق اب بودینه و نهفت
مثقال عسل هر دو نوبت بیلنما بند ادرار حیض بنماید و سعد و فوه و اسارون
و سلیخه و دار چینی و افسنتین و مشکطرا مشیع خواه بمفرد خواه مرکب با آب .
فوه دو مثقال بیلنما بند ادرار حیض بنماید و قرص مر کلی را در ادرار حیض حاصیتی
کلی است در ماه سه نوبت که هر ده اررمک نوبت واقع شود و جوز و سداب
از هر یک سه مثقال و لوبیا دو مثقال و تخم کرفس مثقالی و قیصوم مکوفته مثقالی ١
در اب بجوشانند و اب انرا بیلنما بند نفع دارد و اب نخود سیاه بازیت .
و طبخ حلبه با تمر و زنجبیل مربی همه اینها ادرار حیض را فایده دارد و نشستن در
ادویه ملطف مثل سداب و بابونه و مرزنجوش و بودینه و اکلیل و سعتر ادرار
طمث نماید و طلا از دار چینی و سنبل و سلیخه و حب بلسان و جوز بوا و میل و قسط
از هر یک برابر کرفته بجوشانند و در خریطه از صوف کذارند و بر ناف و عانه نهند
بعطریت این ادویه سده رحم را باید صاحب کامل و ابن ابی صادق
در شرح فصول حنین کفته اند دیکر آنچه ادرار طمث بنماید این طلا است که فقیر جمع
نموده و بسیار کسان فایده یافته اند صفت ان کرمچه بانزده مثقال سلیخه
سه مثقال شاخچه کبیر هفت مثقال و اکر نباشد بدل ان پوست بیخ کبر دو مثقال
حیازی هفت مثقال با افسنتین دو درم همه را نرم کوفته با سی مثقال شیرا میخته بجید دفعه
بر بالای رحم طلا سازند و فرزجه بردارند و این حمول قوی خیدبید ستبر و مرو تلخ
شافه سازند و بردارند و بعضی حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدت هفت سال

لم نزاده

لبنه شده بود و این فرزجه برداشت چون حیض او گشاده باشد صفت آن مرد قونیسیح
از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب ده درم مویز داته بیرون کرده شش
درم نرم کوفته بزهره گاو بسازند و بردارند چند روز دیگر احتباس طمث از جهت حرارت
که دهان رگهای رحم را محکم بسازد علامتش او التهاب و خشکی بود رحم علاج شیر خشت
و سماق و نباشته و مغز تخم کدو و خیار زی و بادیان کوفته فرزجه بعسل ورده تخم
مرغ چند روز بردارند و شیره خرفه فایده دارد دیگر احتباس طمث بسبب برودت
که غالب شود در مزاج رحم و دهان و عروق او بسته شود علامت او سفیدی لون
و تفاوت نبض و سردی عروق علاج حرص مرد او ویه گرم دیگر احتباس طمث
از بیوست حادث میگردد علامت او بوست رحم و هزال بدن و خلای
عروق علاج چیزهای مرطب و باقی علاج الخ در باب عقر مذکور شده دیگر از
جهت ورم رحم اگر بود ازاله ورم نمایند و اگر از جهت قروح که مرد دل شده دهان
عروق را گرفته علاج فصد و تنقیه بدن بمسهل دیگر بسبب رتق یعنی بر فم رحم
در رحم چیزی پیدا شود که مانع جماع بود و مانع طمث میگردد و گاهی بعد او می باشد
تا فایتی که نزد رشیدا حیض الم شدید یابد و بعد عظیم علاج بحدید نمایند و شق سازند
در هم بدارند و بگذارند که دهان او زودی بسته شود نوع سوم ۳ در احتباس طمث که
حادث گردد از افراط سمن و بازکی و مسالک او را تنگ سازد و بر احمت علاج
فصد و لاغر ساختن و ورزش که او را رنجانید و ریاضت محل لوبث میانمایند و حرکت
بس از طعام و حمام و زیرها روسداوست اطریفل صغیر و معجون کمونی و طعمه با دیان رومی

ساخته باشند فایده دارد و بدن را ضعیف میسازد بخور بحنظل تنها و جاوشیر و
حلتیت و سکنجبین است درین علت چیز گرم استعمال ننمایند که علامت حرارت
رفته باشد و اگر نه بود علامات حرارت او درد سر و غثیان و تلخی دهان
البته از چیزهای گرم احتراز نمایند اگر حرارت بود اکسن سماق و غوره مناسب است
دیگر از جهت میل رحم و سیلان رطوبت اگر در اخر حبس طمث شود **علاج** او آن است
که در فصل عقر مذکور شده اما از سبب احتباس خون طمث امراض بد
علت ظاهر میشود هرگاه مقدی نماید اختناق رحم و اورام رحم و اورام
احشا و امراض معده از سوء هضم و سقوط شهوت و غثیان و تشنگی و گزیدن معده
و بعضی از امراض دماغ مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر مثل
سعال و ضیق النفس و امراض گرده و امراض کبد و استسقا و درد پشت و عشق
و حمیات محرقه و درد چشم **فصل سیزدهم** در بثور رحم و این دو نوع است **نوع اول**
بثور رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت گرفتن فرزند مرده و مشیمه
بر عسر یا بسبب یا از جهت جهت افتادن عذرت بر موضع از سقوط قوت یا از جهت قرع
شدید که عارض میگردد مر این عورت را وردی شد بد درمانه مستعد و چهار بند و
بثبت و کرار و رعشه و ترشح بلا سبب و بسیار است که مخفی و پوشیده است بر جهار اطبا
فرق میان مشیمه در رحم و فرق میان هر دو اینست که مشیمه تنگ و باریک است اگر در رحم
بضیدان بود **علاج** تنقیه برود او لا از ثقل بحقنه و ادرار بول تا غایتی که نشانه یاب
شود و در رحم روغن زنبق و با گل که در روغن عالیه حل کرده باشند حقنا نند بعد از آن زخم

را بموضع

را موضع او بر بند بفرزجه که از پشم کرب که در آب و شراب و کرمازو و اقاقیا
و مازو و خرنوب جوشانیده باشند و ضماد بر عانه و نواحی وی ج از ادویه
قابض بگذارند و بویهای جوشش در نشیمن دارند و اگر عارض گردد این عورت
را حکم رحم با آب بود بنه و پوست انار کوفته مثل غبار بمالند نوع دوم که حادث
گردد سور رحم از رطوبت بلغم برص علامت او بیرون آمدن رطوبت از رحم
و ثقل علاج تنقیه بحب ایارج کنند تقوی تمد بدین بود و فرزجه از فوفل و مازو و
اقاقیا و کرمازو نرم سوده به پشم که بشراب آلوده باشند چند روز بر دارند
که تا رحم که پیش آمده بجای خود رود فصل چهاردهم در اورام رحم و انواع
و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول ورم رحم که حادث
شود بسبب ضربه یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین یا خلت بالعکس
کثرت جماع علامت او حمرت و حرارت و ورم و تب تیز مثل برسام و درد
سر و سواد لسان و درد معده و غثیان و فواق و ضعف هضم و قلت شهوت
و درد در قعر چشم بسبب مشارکت و درد عنق و بعد از آن منتشر در تمام بدن
و درد پشت و تهیگاه و چهار بند و کشیدن ران و نفخ عانه و دشواری بول و
براز بیرون آمدن و پیدا شدن ضعف نفس و غشی و عرق اطراف اگر ورم در قعر رحم بود
درد در قربان در ناف بود و اگر در رحم رحم بود درد عانه پیدا شود علاج اول قی
نمایند اگر ممکن بود پس از آن فصد باسلیق و فصد صافن فایده دارد و آب کشنیز با
روغن بادام و قند و آب انار منجوش و کشنیز خرفه و شربت بنفشه یا لعاب تخم الیا

و اسبغول و در آب خوردن تا امکان بود ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض
بود ملین از بنفشه دو مثقال سپستان سی عدد عناب بیست عدد آلوی بخاری
سی عدد بجوشانند و در آب آن شیرخشت پانزده مثقال مغز فلوس بیست
مثقال حل نموده روغن فلوس مثقالی اضافه نموده مبلنمایند با مغز فلوس ترتیب
بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب فایده دارد و در حمر ز بلعاب اسبغول
و آب حی العالم یا روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه سازند و اگر حرارت
غالب بود اندک کافور اضافه نمایند و بر ناف و چهار بند و مثانه و تهیگاه از
صندلین و مامیثا و طحلب و گلاب طلا نمایند و ضماد ناف و عانه از آرد جو
و باقلی از هر یک پانزده مثقال گل خیرو بنفشه از هر یک چهار مثقال با آب
کشنیز و کاسنی بسازند و سزاوار است که با رادع محلل امتزاج نمایند تا ورم
صلب نشود و در ابتدا در آب ریاحین بارد در آرند و بعد از آن از باد
و بخار در اواخر پخته آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل نیابد علامت او آنست که
درد شدید و انتفاخ و حدوث تبها و مخالف و قشعریره و خلیدن و
مناسب درین محل حقنه که از لعاب حلبه و تخم کتان و خیرو ساخته باشند
نیم گرم نمایند و ضماد مسطح از تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلی او دیه
را کوفته با آبی که در آن اکلیل جوشانیده باشند و روغن گل از ناف تا عانه
طلا نمایند و در آب گرم نشستن فایده دارد و استعمال حمولات از ملک الرطیم
و مارزو و زوفا و روغن زرد کهنه گاو و چربی بط و تخم مرو و کتان آنچه مجموع یا بعضی نمایند

داادام

واگر ورم تر و بلغمی بود مسهل شود بحدید بشکافند اگر دور بود علاج بحدید نمایند
و در دست کاری با دوام که نضج نیابد تعجیل نمایند از جهت آنکه این عضو با عضاء
اشرف نیل دماغ مشارکت دارد و اگر مسهل شود زرداب روان شود باب
غسل حقنه نمایند و شیره تخم خیارین و شربت نیلوفری جهت ادرار دهند و اگر
زرداب بجهت سوی روده روان گردد حقنه از لعابها نمایند تا سحج حادث
نگردد **نوع دویم** ورم رحم که از بلغم بود علامتش او ثقل و درد در نواحی عانه
علاج قی نمایند اول علاج ورم سرد که در مثانه گفته شده نمایند **نوع سیوم**
ورم صلب که از خلط سوداوی در رحم شود میل رحم بجانب شود این ورم
سرطان باز میگردد و اگر علاج نمایند عارض میگردد استسقا علامات او صلابت
و ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت و کاهلی از حرکت و اندک
درد **علاج** در ابتدا فصد باسلیق و مسهل سودا بر قی باب بکر دو شربت
افتیمون و گل قند و شربت سکنجبین بزوری و روغن شبت و بابونه که در وحر
بط و مسکه که از مغز پیش گرفته باشند بدو آمیخته نمایند و مقل در روغن حل نمایند و مرهم
واحلیون مخلوط نمایند یا باسلیقون هم خلط نموده بر عانه گذارند و نشیم یا بزر
بدو الوده بردارند و آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و حلبه جوشانیده
باشند در انید و بر عانه کماد نمایند و در عانه لعاب حلبه و لعاب تخم کتان
بزو غیر کنجد آمیخته بمالند و غذا نخود آب سازند **نوع چهارم** سرطان رحم اکثر
حادث حرارت نگردد و سرطان در رحم بعقب ورم رحم گرم وقتی که تحلیل نیابد و سر بزند

علامت او صلابت و حرارت و ضربان و خلیدن شدید و درد تا حجاب
سینه که بسیار است که عارض میشود در رحم درد و تشنج و ضعف و لاغری جاهم
در ساقها و ورم در پشت پای و ورم شکم مثل استسقی و گاهی منجر بسکردد یا استسقار
و ورم سرطان ظاهر میگردد و رگها برآمده و رنگ او مایل بکبودی و در صلابت د
گاهی سرطان یا جراحت میشود و علامت او درد شدید و رعشه چون کشش ران و زیر
شکم و پشت و بسیار است که از رطوبت بوی ناک مایل بماهی یا سودا اما کرخ
مرود و لا ارو است که گفته اند سزاوار است که ابتدا بمرهم مسکن و لعابات بارده در
شدت درد و حرارت نمایند و در وقت تسکین درد باشیاف لین که تحلیل
دهد مثل روغن بابونه و چربی بط و داخلیون و مقل و مطبوخات گرم مثل طبیخ
حلبه و برگ کرنب و تخم کتان و بابونه و فصد باسلیق و مسهل سودا و ترطیب
مزاج و اگر جراحت بود علاج جراحت و درد آن که در روغن گل خیرو و بنفشه و
کرنب و تخم کتان جوشانیده باشند و جهت تسکین درد در فتیل حقنه از
شیاف ابیض و افیون و اندک زعفران بشیر عورت سوده نمایند و منع از
غذا که مولد سودا باشد نمایند و غذا قلیه اسفاناخ و مرغ و ضبق سماق سازند
و شهدين اسپانه در علاج سرطان سرب و اسوده باب کشنیز یا اب کاسنی یا
اب کاهو مالیدن است و حقنه نمودن رحم با فایده دارد و مرهم و گل
خاصیت عجیب دارد در این مرض و از ادویه بارد مرهم خشخاش و کشنیز تر و عنب الثعلب
و سفیده تخم مرغ در روغن گل و شراب صلابه کرده نفع تمام دارد و اگر ضماد سازند و
حقنه نمایند

وحقنه نمایند باب لسان الحمل و شیر عورت و روغن گل را و شربت از الجبیر
ده عدد و از عناب و سپستان از هر یک سی عدد و از مغز فلوس پنج مثقال
و روغن بادام درم اختیار نمایند و اگر خون بسیار رود رب لحیة التیس و گل
ارمنی و سفیده و آب لسان الحمل حقنه نفع دارد **فصل یازدهم** در اختناق
رحم این علتی است که عارض میگردد یا در ادوار نوبت و شبیه بصرع بود و فرق است
که صاحب آن چون بهوش آید اکثر آنچه گذشته باشد حکایت نماید و میان
رحم و دماغ و دل مشارکت قویست بعروق صاعده و حجاب و شبکه از ین جهت عارض
میگردد ضیق النفس و غشی و صرع و خفقان و بسیار است که نفس منقطع شود و هلاک
گردد علامت او آنست که هرگاه نوبت او نزدیک آید اختلال ذهن و فکر باشد
و رای خطا و دردسر و خفقان و تاریکی چشم و دوار و دهان و بینی حرکات
غیر ارادی و ضربان پستان و اختلاط ذهن و حادث غشی و باطل شدن
حس و حرکت و منقطع شدن صوت و اگر خطاب کند فهم نکند و آنچه خطاب
کرده اند و از دهان صاحب این علت کف روان شود چنانچه در
ساکن شود آواز نکند و فریاد نبرد و این علت دو نوع است **نوع اول**
اختناق رحم که حادث گردد از کثرت منی که پراگنده شده در رحم و تحلیل
کنند بکیفیت سمی بخار ازو بدل و دماغ میرسد علامت او آنکه چند گاه
از زن حیض بسته باشد مدت طویل و آمدن رطوبت رحم در حال حرکت مجامعت
و خفت یافتن از خروج رطوبت و اگر قابله رحم زن را بمالد تا رطوبت بیرون آید

فایده کلی دارد **علاج** در وقت نوبت و ابتدای حدوث این علت پایها را
محکم به بند بندند و کف پای را محکم بمالند و بعجین و نمک و آب گرم پا در طبیخ
بابونه و محجمه بر ناف و زانوها و بر ساق گذارند و ببرند و در گوشها فریاد و آواز
های و آواز بلند نمایند و دایه فم رحم او را که بانگشت که روغن زنبق یا بان
یا روغن بادام و گل که در و مشک و عنبر حل نموده باشند بمالند و حقنه
بدینها نمایند تا بینی جامد و رطوبت بیرون دمد و بخور نماید رحم را ببوی های
خوش مثل عنبر و مشک و چیزهای ناخوش بوی بینی دارند مثل جندبیدستر
و کندش و نفط و چاوشیر و سوختن مثل یا سوختن گوگرد یا پشم تا تحلیل دهد
بخارات سر را و تلطیف نماید آنچه از زن میشود بر رحم حیث آنکه از شأن رحم
آنست که از چیزهای بدبوی گریزد و مشتاق اشیای خوشبوی بود و ازین
سبب مالیدن روغنهای گرم که در و عنبر و مشک حل کرده باشند فایده
دارد و دایه را بفرماید تا اندکی از فلفل و عاقرقرحا و روغن حب الغار انگشت
خود آلوده اندر رحم مالد تا میل بسفل نماید و خلاص شود از آن زحمت و دیگر بعد از
نوبت اگر ماده غلیظ بود و علامت او آنست که زن را حرکت ثقیل و خواب
غالب و گاهی اسبات و نسیان **علاج** تنقیه بدن بحبوب و ایارجات
کبار و حب ایارج و حب منتن و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و
امثال اینها در هفته یکبار مناسبست و معجون نجاح در هر دو روز میل باید
و بعد از استفراغ معجون کمونی و مثرودیطوس و سنجرنیا در دو الکرکم و فلونیا دارد

در طبیخ

در طبیخ انیسون و غافریقون مقدار درمی یا نیم درم و بدواء المسک با عسل اختیار نمایند
و حمام فایده دارد و در کوکرداب در آیند و بعد از تنقیه روغن کنجد و روغن بید
انجیر بمای الاصول بدین موجب پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بادیان از
هر یک دو مثقال اذخر و انیسون و مصطکی از هر یک مثقالی تخم حلبه و خسک و
بادیان نیم کوفته از هر یک سه مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند بقوام
آورده هفت روز اختیار نمایند و کل قند شش مثقال تا پنج مثقال فایده دارد
و اگر حرارت بود یا اختناق رحم علامت او احساس بحرارت قوی که
مرتفع میشود از رحم بسر و سرخی رخسارها و درد ارو غثیان و کاهی تب علاج
فصد باسلیق و حجامت بر ساق و بعد از آن اسهال بمطبوخ افتیمون
و قی کنند در بعضی که طعام بسیار خورده باشند و در وقت بوی کافور
و صندل و نیلوفر بوی نمایند و در حالتی که بهوش آید اشیاء بارده که مقلل منی
و کاسر شهوت بود مثل شربت نیلوفر و شربت خرفه و اگر حرارت بود غذا
قلیه اسفاناج و کدو دهد و اگر اسا زند و اگر برودت غالب بود غذا از گوشت
کبک و عصافیر زیره و دارچینی نوع دوم اختناق رحم که حادث گردد
از احتباس طمث مدت طویل چرا که بطول زمان عارض میشود از منی
علامت او تغیر لون و بول و میل بهرد و بسواد و انقطاع حیض مدت مدید
علاج فصد و مسهل و ادویه که ادرار طمث نماید مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین
ساده یا سداب سکنجبین و شیره تخم خیارین و اگر این علت زن حامله را

واقع شود فصد و اسهال نمایست بیست یا کث غذاء لطیف در روغنها بمالند و باقی علاج نوع اول از حرارت و برودت و بیبس و رطوبت و هزال و قوت و ضعف نمایند

فصل شانزدهم ۱۶ در نفخ رحم سبب او آنکه فراخ گردد یا بد شواری زادن یا سرما رسیدگی که رحم را سرد کند و ماده بادها اندر اقصای رحم یا در لیفهای او گره در آید و بادهای حیان غلبه کند که صلابت و درد آن بر کشش های ران و معده و ناف بر آید و حالتی مثل استسقای طبلی پدید آید و باشد که از جای بجای بگردد و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند و علاج نپذیرد **علاج** از زن کرم و معجون مادة الحیوة و کموشی و سنجر نیا و بای الاصول و نزوری یا یارج فیقرا و شراب کهنه گفته اند اندک یا ثلث به تخم کرفس و انیسون و بادیان و روغن سداب یا قسط و زعفرانه مالند و حقنه نمایند و فرزجه بردارند و حما وات که با درابر اکنده سازند

باب بیست و سوم ۲۳ در امراض ثدی و مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در اورام سینه گاهی حادث میشود انواع اورام مثل آنچه حادث میگردد در سایر اعضا و خوانند مذکور شد علاج اورام اگر خدا تعالی توفیق دهد و ورم سینه بسبب بسته شدن شیر می باشد و این دو نوع است **نوع اول** در ورم گرم ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و درد و حمرت رنگ و تمدد و تب باشد علاج آنست که برگ اسفیدج شیر گرم بگدازند یا آب زال بر آن اندکی ممزوج ساخته شیر گرم فایده دارد و از حرارت بسیار بود و اگر جو وارد

با قلی

باقلی بسفیده تخم مرغ یا زرده آن یا با آب حی العالم یا آب کشنیز یا آب خرفه طلا
سازند و سوم روغن از روغن بنفشه یا بادام و سوم یا آب کشنیز اسفنجه نمایند و آب غوره
سکنجبین و آب اسفنجه طلا سازند و سرطان که کشکان نیز بسکوبند و حراطین بلغمی
کرم سرخ که در کنار جویها می باشند هر دو را نرم کوفته بر سینه بستن فایده دارد و فمان
جوزی یا آب عنب الثعلب و روغن گل بمالند و اگر اینها نباشند تخم کتان نرم
کوفته با سرکه اسفنجه ضماد کنند و اگر حرارت تسکین یابد بر روغن گل و سوم طلا نمایند
و بابونه و بنفشه و اکلیل نرم کوفته بدین سوم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند شاید
و اگر مایل بصلابت شود ورم آرد باقلی و اکلیل بر روغن کنجد کدازند و آب ریاحین
گرم بر و ریزند و اگر در یکی جمع شود ورم تخم حلبه و کتان و خیرو و آرد جو و روغن زرد
و لعابهای گرم و تخم مرو و اگر پخته شود و شکاف شود بشکافند و روغن بسله و مرهم
اسفیداج و اگر ورم حادث گردد دانه مویز نرم کوفته بمغز کله و آب سورد و آب
برگ سرو اسفنجه طلا سازند **نوع دوم** ورم سرد که حادث گردد از جهت لثه بزنان
شیر در سینه علامت او ضد علامت ورم گرم در سینه **علاج** الی اگر در و بابونه
و قیصوم و نمام و بنفشه جوشانیده باشند گرم بر سینه ریزند و روغن نرگس
و روغن قسط یا از روغن خیرو و سوم روغن ساخته در ورم مالند و اگر بود بنه
اضافه نمایند شاید و زیره کوفته یا با کرفس طلا سازند و نان پیده وارد
باقلی و آرد حلبه و گل خیرو و تخم کتان و برگ کرنب کوفته و پخته مجموع طلا نمایند
و اگر خون منعقد شود در سینه بار دیا باقلی و عسل تحلیل دهند یا آب گرم که در و تخم

تخم کتان جوشانیده باشند سینه را بشویند وطفل را از شیر خوردن اگر ممکن
بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر وجذب او الم زیاده نشود واگر عذر وصلابت
سینه را فایده دارد روغن بنفشه وزرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند ودردی
روغن کنجد وسرکه اندکی وبوره وسداب نرم کوفته مجموع اگر گذارند ورم سینه
را فایده دارد **فصل دویم** در قلت شیر واسباب وعلامات وعلاجات
وانواع آن **نوع اول** قلت شیر که بسبب کمی خوردن واقع شود علامت
او قلت چیزها که از و خون متولد شود کم خوردن شود یا سوء مزاج بدن یا سینه
علاج اگر بسبب کمی خون بود غذاهای لطیف که از و خون متولد شود دهند واگر از جهت
سوء مزاج بود تبدیل نمایند اگر مزاج سرد بود قدر کاوزبان وبادیان واندک
تخم شبت ونخود آب ونان کشک که از آرد نخود وگندم وحلبه که در آن بادیان
وگوشت مرغ فربه وزردک وشلغم باشند وزرده تخم مرغ نیم برشت وکباب
وآب بادیان را در زیادتی شیر خاصیت تمام است وشربت ما الاصول
شیر را زیاده میسازد ونخود وبادکه در دردن طفل بودن تسکین بسیار دهد صفت
آن پوست بیخ بادیان وپوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی وپوست بیخ کبر
از هر یک سه مثقال بادیان وانیسون وتخم کاسنی نیم کوفته وتخم خیار از هر یک
سه مثقال قند هشتاد مثقال بجوشانند وصاف نموده بقند قوام آورند شیر دهند
واگر طفل یکساله اورا نیز دهند دیگر دوا که بیفزاید شیر را زیاده میسازد تخم کرفس
وبوزیدان وجوانی وتخم شبت وبادیان وانیسون مفرد یا مرکب نرم کوفته

بعسل مخمر

بعسل آمیخته نمایند و ادویه که منی را زیاده میسازد و شیر را هم زیاده مینماید
و در غذا که از گوشت گوسفند باشد در او شبت و بادیان اندازند و از
آرد جو و شیر و تخم بتو خیارین و خرفه و تخم خشخاش و کنجد بقشر و قند غذا
سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب تند بود که او را اهراضی گویند
و شوربای مرغ و تریکبش که بقوام آورده باشند با شیر میل نمایند در زیادتی
شیر فایده دارد **نوع دویم** کمی شیر که از فساد خون بود حادث گردد
آن یکی از اخلاط ثلاثه علامت صفرا زردی رنگ شیر و رقت آن
و حرارت و حدت **علاج** تنقیه بدن بحبها شربت و شربت سکنجبین
و لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب انارین و آس سماق و غوره علامت
بلغم شدت سپیدی شیر و سیلان و حموضت و لی نره **علاج** تنقیه بدن از
بلغم و شربت سکنجبین بخوری و قی بعد از خوردن طعام با آب شبت و غذا
نخود آب که در او دار چینی بود و انگبانه فایده دارد و علامت سودا کموات
رنگ شیر و غلظ و قلت او **علاج** تنقیه بدن از سودا و تناول اشربه و
اغذیه رطب مایل بحرارت و شوربای چرب از گوشت مرغ و گوشت گوسفند
جوان ساخته باشند **فصل سیوم** در بسیاری شیر و حفظ سینه از آنکه بزرگ شود
علاج آنست که آرد باقلی و آرد حلبه بگلاب و روغن گل طلا سازند
یا اسفنج بسرکه و روغن گل در سینه مالند و غذا که خون را کم سازد مثل
آش سماق و غوره و آب لیمو و غیره از ترشیها و طلا از گل ارمنی و عدس

لسبرگ و گلاب و خوردن زیره و سداب مفرد یا مرکب و با کم و عدس
اگر میل نمایند کشنیز و شی را کم بسازد و دیگر آنچه را از کلان شدن باز میدارد
اسفیداج و گل مرشوا از هر یک دو مثقال شوکران دو درم افیون نیم درم
اقاقیا سه مثقال پوست انار پنج مثقال عدس مقشر پنج مثقال کشنیز بجای
مثقالی همه را نرم کوفته با آب تیک با آب لسان الحمل بسازند و بر سینه
گذارند **باب سی و چهارم** [۳۴] در امراض خفقان و مشتمل است
بر دو فصل **فصل اول** در خفقان و این اختلال پرده است از جای خود
جنبش از شوق شدن و حدوث این علت از حرکت مفرط مثل جستن
و فریاد زدن خصوصا بعقب طعام یا چیزی گران برداشتن یا ضربه
بر شکم رسیدن یا بجهت نفخ که در امعا واقع شود علامت او آنست که در وقت
حرکت واقع ظاهر گردد در وقت نگاه داشتن نفس نیز چون بر سبب
تکیه کند غایب شود و اگر دست بر وی گذارند ناپیدا گردد و این دو پرده است
که ظهور این خفقان ورود سبب یکی را خفقان داخل گویند و دیگری را مراق
و اطبای هند گفته اند اگر حادث شود در کودک که مادری علاج می باید و ترک معالجه
ننمایند تا زیاده نشود و چیزهای نفاخ و حرکات قوی خصوصا بعقب طعام
و جماع نیز ضرر دارد و از میوه ها حذر نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند و معجون
کمونی و شربت زوری و معجون حب الغار نفع دارد و مداومت بر لبن ماعز
فایده نماید و ضماد از صمغ عربی و اقاقیا و سورنجان و اشق و تخم گل و کندر و جوز لسبرد

از انک

از هر یک پنج درم مقل و صبر و مصطکی از هر یک سه درم مازو پنج درم همه را نرم کوفته
بر پشت و سر بیم ماهی طلا کنند و محکم ببندند بر فافه که هر دو طرف او محکم شود **فصل دوم**
در بیرون آمدن ناف و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد از گشاده
شدن صفاق یعنی پرده که در موضع ناف است و خروج ثرب و پاره ده علامت
او آنست که رنگ او برنگ بدن و چون دست بر وی نهند بجای خود رود و درد
نداشته باشد و جماع زیاده بسیار زند و اگر ثرب یعنی پرده که بیرون آید پاره ده
بود اندکی درد داشته باشد و بقراقر بجای رود **علاج** آنست که مازو و گلنار و
و اقاقیا و شاه بلوط و کلنار و تخم ارچه از هر کدام برابر بکیرند در آس و برگ جبر مورد
بر ناف گذارند خصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد و دیگر از رطوبت مائی حادث
شود و تنوفات علامت او آنست که هرگاه دست بر وی گذارند بجای خود
رود و رنگ او برنگ بدن بود **علاج** فتیله الکار نماید و دیگر حادث میگردد
بیرون آمدن ناف از ریاح علامت او آنست که بلمس او نرم بود و
همرنگ بدن **علاج** شربت بزوری و طلا از برگ زیب پخته با انجیر سازند
نوع دویم بیرون آمدن ناف که از جهة پاره شدن رگی یا از جای
رفتن شریان که از جای او است چون از و بیرون آید و در زیر جلد اشکل
ورم که نام میگذارند انواع علامات آن آنست که رنگ موضع از سرخی یا سیاه
بر بیرار از گوشت رسته صلب بود و زیاده و کم نشود علاج آنکه هر دو نوع قطع نمایند
و پیوند اما حفظ کلی دارد باید که رگ آن نمایند و طلا از مغز ساق گاو و سوم سفید

و روغن گل و پیه بط طلا سازند و این طلا نیز فایده دارد و موثر دانه بیرون کرده و سه
کرده نیز وار در باقلی و روغن گل با زرده تخم مرغ لسا(?) سازند و بر ناف گذارند و دایم
روغنهای محلل نمایند **باب بیست و پنجم** ٢٥ در حدبه و ریاح افرسه و درد پشت
و مفاصل و نقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل و درد عقب و مشتمل است بر
چند فصل **فصل اول** در حدبه و ریاح افرسه و انواع و اسباب و علامات و
علاجات آن حدبه زوال فقار بود به پیش یا پس و یسار و این است که زوال فقار به پیش یا
از جانبی بشود و آن را اشواکو(?) گویند **نوع اول** ورم گرم که حادث گردد در عضله که در
پهلوی فقار که مهره پشت و یا سینه بود و آن را از موضع او زایل کند علامت او درد
و ثقل و عظم نبض و شدت حرارت و لزوم تب و بعد از آن آماس پیدا شود و گرانی
در پشت علاج فصد باسلیق و ضماد قوی که از لعاب حلبه و تخم کتان و چربی مرغ و مغز
قلم گاو و بنفشه و گل خیرو و روغن قسط و کوکنار و بابونه سازند و مغز بلوس(?) هفت مثقال روغن
بادام میل نمایند **نوع دوم** ریاح افرسه که حادث گردد از باد غلیظ که در زیر فقار سینه
شده و آن را از موضع او زایل ساخته علامت حدوث او درد پشت یا
ورم یا درد گاهی و نقصان او و در آخر علاج روغن بیدانجیر مثقالی تا هفت مثقال
شربت ماء الاصول و شربت زوری(?) فایده دارد و گلقند که در او مصطکی و انیسون بود
و بزور(?) که دفع باد نمایند و اگر تسکین نیاید حب سکبینج یا حب سورنجان یا حب منتن
و در ایام راحت سکنجبین بزوری با آب گرم و ضماد قوی که باد را پراکنده سازد
و از سعد و قسط و قصب الذریره و اکلیل و فرفیون به عسل یا آب بادیان و سداب
و روغن

وروغن سداب بابونه با ناردین گدازند دوائی که مرزنجوش و بابونه و قیسوم و بابونه
جوشانیده باشند بر موضع الم ریزند و محجمه بر ناتش بران موضع فایده دارد و صفت
معجون نافع وج و ناردین و اسارون و دارچینی از هر یک پنج درم مرده درم
زرنباد و درونج از هر یک سه درم تخم کرفس و جرجیل از هر یک دو درم با سه وزن
آن عسل نمایند شربتی درم باب گرم ضماد قوی بسود و قسط و مازو و کزمازو و شاه
بلوط از هر یک دو مثقال فرفیون درم و نیم روغن ناردین بقدر حاجت جداگانه
بریان کرده سازند **نوع سیوم** ریاح اوست که از خلط غلیظ زح شود علامتش او
سفیدی رنگ و سردی ملمس و درد اندک **علاج** روغنهای گرم و ضماد از مازو
و شاه بلوط و کندر و اقاقیه و جوز سرو و گلنار و گل سرخ داشته و روغن سداب
و عاقرقرحا فایده دارد **نوع چهارم** جذبه و ریاح است که حادث گردد از ضربه
یا سقطه علاج بردن فصار موضع بمالیدن بدست و کشیدن بمحاجم با محجمه باشد گذارند
وطلا که خون بدان موضع کشیده از رفت و ثقل و اندک عاقرقرحا و ضماد قابض
چنانچه مذکور شده دیگر سبب تشنج و یا طاث فصار حادث شود و این اندکست
و با خطر بود علاج مسح نمایند و روغن بمالند **فصل دویم** در درد پشت و انواع و
اسباب و علامات و علاجات آن **نوع اول** درد پشت که از سوء مزاج
و بارد شود علامت او درد بی ثقل و احساس سردی و نفع از چیزهای گرم و سکون
و بود از حرکت و رفتن و مالیدن **علاج** شربت مار الاصول و گلقند و روغن بید انجیر
شربت بزوری و سنجر تباد و تریاق اربعه و مثرودیطوس از هر یک بنیم مثقال تا دو مثقال

بود در دلنبث روغن سداب و فرفیون و قسط و بابونه و غذا نخود آب و مطبخه سازند
واد و به گرم در غذا فایده دارند **نوع دویم** در دلنبث که از اخلاط خام در عضلات
و فقرات ظهر بود علامت او ثقل و دبر و محسوس و امتناع از حرکت در ریاضت و درد
اندک بود و بعد از آن قوی گردد و این درد دیر ماند شود علاج قی و نضج بادیه ماء الاصول
با روغن بید انجیر و نخود آب که در وی وج و زیره و عسل باشند هم نضج بدهد و در ماک مفتیه
درد زایل نماید و بعد از نضج حب سورنجان و حب منتن فایده دارد و حلبه و حب الرشاد از
و تخم کرفس و جرانی و زنجبیل از هر یک برابر سکنجبین مقدار مجموعه شربتی هر روز دو درم
بماء الاصول صفت شافی که بردارند و نفع تمام دارد سکبینج و جاوشیر و مقل دارشیشعان
و زنجبیل و سورنجان و شقاقل و شحم حنظل و تخم کرفس و انیسون و بادیان و نمک هندی
و ابزرود و جند بید ستر و زرنباد و قسط و میعه و ماهی زهره و ورق سداب
اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته ساخته سازند و موضع درد بروغن فرفیون و قسط
و سداب و بابونه بمالند و از گوشت ملاحظه نمایند و اگر ضرورت شود گوشت
طیور رحیلی و ابهوبره و گوشت خرگوش و بدار امر درین علت و معالجه بتقلیل
غذا بود **نوع سیوم** در دلنبث که از تعب و ماندگی حادث گردد **علاج** راحت
و حمام و روغن خیرو و بادام بهم آمیخته بمالند با روغن شبت و بابونه و غذا
لطیف دیگر از کثرت جماع درد پشت بود علاج ترک جماع راحت و حمام
با بست سرین و روغنها که مذکور شده و غذا ماء اللحم و زرده تخم مرغ دیگر از
ضعف گرده درد پشت بود و علامت او آنست که وادجها رنید و ضعف جماع بود

بالله المغیث

علاج ضعف کرده نمایند **نوع چهارم** در درد پشت که از امتلای عروق که بموضع برده
است و تمدد او بسبب خون بود علامت او درد با ضربان و حرارت در درازی
پشت و زیاده شدن او بواسطه حرکت و سایر علامات و امتلاء خون علاج
فصد باسلیق یا با ابض در ابتدا و شیره خرفه و تخم خیارین با شربت سکنجبین و آب
انارین و شربت لیمون و آب کشنیز چون زرد بموضع بصندل و گلاب و
روغن گل با اندکی سرکه بمالند و در آب سرد در آیند و بر پشت ریزند و در موضع
سرد هوای معتدل خواب روند و غذا از عدس سماق و غوره سازند دیگر درد پشت
از ریاح حادث شود علامت او درد باشد و انتقال از موضع بموضع علاج
شربت بزوری و گلقند و روغن شبت و فرفیون و معجون کمونی **نوع پنجم**
در درد پشت که بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض شود بعضی عورات را نزد
حرکت حیض علاج آنست که شربتی که ادرار حیض نماید از تخم کرفس مثقالی
تخم حلبه هفت مثقال تخم خیارین نیم کوفته چهار مثقال بادیان نیم کوفته و هیون
و جوانی و تخم شبت درزد ماش از هر یک دو مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند
بقوام آورده هفت روز اختیار نمایند دیگر درد پشت از تعب و حرارت که از عصب
شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت می آرد شود علاج روغن فرفیون و قسط
معجون ماده الحیوه و باقی آنچه مذکور شده از خلط بلغم بود دیگر بیان درد خاصره
یعنی تهیگاه درد آن بدتر از درد پشت سینه بود و اکثر آن بلغمی و ریحی بود و احتمال
سنافاست نسخه که از شقل و اشق و انجدان و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و بورق نجان

و ماهی زهره ساخته باشند بروارند چرا که تاثیر سمامات را دران لسعات
سوری و علاج رحی و تلخی از درد پشت نمایند **فصل سیوم** در اوجاع مفاصل
و انواع و اسباب و علامات و علاجات ان درد مفاصل دردیست که
حادث میشود در مفصل اعضا و سبب ضعف او ضعف بندها و رگها میشود و است
اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب و انگشت ابهام نقرس گویند و اگر در مفصل
ورک باشد و تجاوز نکند از ان وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند و اگر از جانب
وحشی ممتد که راست امتداد یابد تا زانو کعب بحسب کثرت و قلت مسعده
عرق النسا نام نهند و از خواص این ورم است که تجته نشود و کسر بند نهد مثل اورام
دیگر و اسباب او اصلی باشند و عرضی اما اصلی انست که مفصل گشاده بود
تا سر استخوان بندها در وقت حرکت کند بالحتا و متحرک و در زیر اعضا ماده
را جذب میکند و قوت هاضمه ندارد بسبب قلت گوشت از برای انکه ترکیب
از استخوان و عصب و غضروف و وتر و رباط است و اینها سرد اند و در اصل خلقت
و برودت و یبوست غالب و هضم بحرارت رطوبت می باشد و لابد است
که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد از خشکی رباطات و اوتار را
بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل یابد از رطوبت میرود
بدل او اعاده میکند پس مفصل ذاتا جذب میکند رطوبت را و در بعضی مردم
وسع ترا واقع گردد موجب این مرض میشود **و اما اسباب عرضی اول** انکه ترک
ریاضت نموده و فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت
و تحلیل

و تحلیل یافت واقع میشود دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط خام متولد میشود و
میریزد بمفصل سوم از بی ترتیبی مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر
موافق بغیر ترتیب و کثرت شراب متواتر و مجامعت و ریاضت عقب طعام
و خوردن آب بر ناهار و حمام بعد از طعام و خوردن درد چهارم کثرت زکام
و نزلات پنجم ترک استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون
حیض و بواسیر ششم معالجه قولنج بر وجهی که روده قوی گردد و فضلات
باطراف رود هفتم حرکات عنیفه در وقت غضب مواد بواسطه حرارت
غضب که انگیخته میشود بمفصل میریزد هشتم کثرت هم و غم و بیخوابی و اعراض
نفسانی و غیره نهم تعب از سواری دایم که موجب ضعف گردد خصوصاً
در پایها و انواع درد مفاصل هیچ است نوع اول درد مفاصل که از کثرت
خون واقع گردد علامتش احمرت رنگ موضع و گرمی و انتفاخ و ثقل
و تمدد و ضربان شدید و راحت یافتن از غذا و سرد و دوای از طلا گرم و بودن
مزاج گرم و تر دیدن او بنجم و سن او بمثابه شباب و فصل ربیع و تناول غذا او اکثر که
مولد خون بود علاج فصد اگر درد مفاصل پای راست بود از دست چپ و اگر در پای چپ
بود از دست راست و اگر در دست راست بود از دست چپ و اگر از دست چپ بود
از دست راست خون گیرند و اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند و اگر
درد در جمیع بدن بود فصد باسلیق بزنند یا فصد اکحل و آب کشک جو با آب
انارین و اگر حرارت و التهاب شدید بود با یک درم روغن بادام و

آب تمر هندی و آلوی بخاری نفع دارد و سکنجبین ساده نیز و داری بعد از فصد
ببرد و در قی نمایند و با آب برگ خیار با دو درم هیچ حریره و شربت سکنجبین یک
کاسه آب گرم قی نمایند و جلاب برای بنفشه و عناب و سپستان و انگور شفا و برگ
گاوزبان و تخم خرفه و بنفشه با ترنجبین ساخته تا سه هیچ روز میل نمایند و بعد از آن این
مطبوخ هلیله زرد پنج مثقال ریزه نیم کوفته و سنای مکی نیم کوفته یک مثقال و نیم تخم کاسنی
و انیسون و بادیان و تخم کرفس و گل سرخ از هریک دو درم سنا مکی پنج مثقال
بجوشانند و در یک کاسه آب سه بهر ده مثقال شکر خشت اضافه نمایند و اگر
مطبوخ را اکراه دارند این حب فایده بخشد اشق صبر درم سقمونیا ربع درم
گل سرخ دانگی سورنجان نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هریک نیم
دانگ حب ساخته شربت بود و در بعضی اوقات حقنه نمایند برین ترکیب
سنا مکی تخم حلبه تخم معصفر خیاری از هریک پنج مثقال لسفایج نیم کوفته تخم خرفه
انگور شفا تخم شبث بابونه بنفشه از هریک سه مثقال آلوی بخاری پانزده عدد
سورنجان نیم کوفته دو مثقال عناب و سپستان از هریک سی عدد خار خسک
نیم کوفته هفت مثقال بجوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شکر خشت
رب مثقال مغز فلوس دوازده مثقال شکر قلم و قرافوث از هریک هفت
مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال اضافه نموده یکبار
نوبت حمل نمایند شیر گرم و مسهل بعد از بحران دهند و بحران فاصل چهار درم
بود و بعد از اسهال شربت از آب کاسنی و شیره تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت

سکنجبین

سکنجبین ده مثقال و ابدان نحیف احتمال شرب اسهال و او را ندارد آب
تمر هندی و آلوی بخاری و اشق از هر یک بیست و پنج مثقال و کشنیز خشک هر ده مثقال و
گلاب چهار اوقیه گلاب و کشنیز خشک اول اختیار نمایند و بعد از آن آب تمر و
آلوی بخاری مردم ضعیف را فایده دارد و در ابتدا طلا دارد که در د قبض بود
مناسب است طلا مسکن گل سرخ هفت مثقال صندلین و گل ارمنی از هر یک
دو مثقال شاف ماشا سه مثقال فوفل و اسفیداج و لوس دارسندی از هر یک
مثقال نرم کوفته با آب کاهو یا لعاب اسبغول قرص سازند و خشک ساخته
بسرکه و گلاب سوده نمایند در مفصل و اگر درد قوی بود چیزی از مخدر مثل
بروح و بزر بنج و افیون آمیخته نمایند و اسبغول بسرکه و گلاب مخلوط نموده طلا
سازند درد را در حال تسکین دهد دیگر آب تره شده و کاهو گرفته بدو
ضماد نمایند و همچنین طحلب و کشنیز و آب او را گرفته طلا سازند صفت طلا
مسکن زعفران افیون از هر یک برابر نرم سوده بشیر گاو و روغن گل
در عضوی که درد دارد بمالند و اگر علت از ابتدا بگذرد و درد تسکین یابد
با ادویه رادع محلل آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب و آرد
جو اندکی از بابونه و اکلیل ... اگر مرض غالب گردد موم روغن از آب کاسنی
و روغن بنفشه و موم صفت ضماد محلل که اصحاب درد مفاصل حار را فایده دارد
لعاب تخم کتان و حلبه و آرد زرد با روغن بابونه و موم زرد ساخته سازند و غذا
آش سماق و غوره و نخود آب و ماش مقشر و اگر خواهند آب تمر هندی و گوشت

طیور جبلی و آهو بره و خرگوش و از گوشت منع نمایند خصوصاً گوشت گاو و بز و از شراب
و حلوا و عسل و روغن ناب و خرما و گوشت گوسفند جوان و مرغ و اگر ضعف غالب بود

نوع دوم درد مفاصل که از کثرت صفرا بود و علامت او درد شدید و سوزش و سرخی
مایل بزردی و قلت انتفاخ و ثقل و تمدد و حرارت که گویا که دست را
بسوزد و هرگاه که بر او گذارند و میل درد بظاهر جلد و بعضا سرعت نبض و قول فاری
یا احمر تا صبح و در حست یا فش از کنند انتفاع از اشیای بارد و بیشتر این درد
کسانی را شود که بدن او ضعیف و مزاج او گرم و خشک بود و اگر بهت عارض
گردد و اگر طبیعت تقویت عضو ملاحظه نکنند مواد بغیر محل دفع نماید از مفاصل سبب
هلاک گردد جهت آنکه مواد بعضو رئیسه که دل است متوجه گردد و از استعمال
برداشت بسیار علاج اگر صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اگر مدافعه فصد توان
نمود فصد نمایند و بتصحیح جلاب دهند و بدن اگر ممتلا بود جلاب خورند که دو
مجلس تلیین نماید مثل انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی بملوفته دو درم گل سرخ
مثقالی تخم خرد مثقالی بجوشانند و در آب هفت مثقال مغز فلوس با نیم درم
روغن بادام اختیار نمایند یا حقنه لیّن نمایند جواب عمل بود وقتی که شربت
سکنجبین و آب گرم فایده دارد و بعد از آن شربت گل مکرر استعمال
نمایند که بید و شربت سکنجبین به برف مایح برو ساخته باشند یا مطبوخ
خیار سنبر که قوی نباشد و هرگاه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و اگر در
ابتدا طبع نرم بود و تحریک ننهند و اقتصار بر منضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدا

استعمال

استعمال نمایند طلای سرد قابض واگر اذی یابد علیل از بارد قابض انچه اجزا
نماید مثل روغن گل و بنفشه و امثال اینها و از مجربات است اب اطراف
تره آب کاسنی و عنب الثعلب و حی العالم و اب خرفه و خیار و کدو و
امثال اینها وقتیکه زیادتی درد و تمدد مواد نفع دارد ضماد از اسپغول که او را
بسرکه زده باشند درد وقتیکه درد قوی بود و حرارت اب کاهو و کافور و اگر
کفایت نکند ضماد به بزر البنج و افیون و اسپغول و اقاقیا و منافث لسنبرکا دا آمیخته
طلا نمایند و بیروح را لشعیر کاد شیر طلا نمایند و از انچه تجدید میکنند و نجش اب سرد
بسیار است و اسپغول در اب گرم گذارند تا نیک اماسیده شود بعد از ان
بروغن گل که سرد ساخته باشند طلا سازند تسکین درد میدهد و از سرو باب
که تسکین درد شدید میدهد عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان است و
سورنجان را درین علت خاصیت کلی است سزاوار است که مسهلات
اصحاب درد مفاصل خواه گرم خواه بارد از جهت اختصاص سورنجان بدین
مرض تسکین درد قوی مفاصل و تنقیه او از مواد و تفتیح مجاری میسازد تا
نمایی که زبر برد مواد بعضو و اکثر مسهلات مسام را گشاده میاید اما سورنجان
بمعده ضرر دارد و باید که زیره و فلفل و زنجبیل از جهت دفع مضرت او آمیخته نماید
و سقمونیا و صبر از جهت استعمال داند دافع ازار معده بع و سورنجان مفاصل را
صلب میسازد باید که بعد از ادویه ملین مثل حرمی لیلا و ... استعمال نماید
صفت روان مسکن استخوان سوخته و سورنجان از هر یک درم عدس دو درم

نرم کوفته و بیخته هر روز درمی بگلقند یا با شربت بزوری اختیار نمایند و شربت
سکنجبین که اندک حموضتی داشته باشد با آب سرد و آب انارین و شیره تخم
خیارین و خرفه از هر یک که سازند تناول کفایت بود و شربت سکنجبین با تخم
و شربت بنفشه و آلو با اندک گلاب تا دفع صفرت او از معده نماید و اگر طبع قبض
بود شربت از تمر هندی و اگر طبع ملیّن بود شربت زرک و سکنجبین سفرجلی و غذا
عدس مقشر و اندک او کرادنق آب تمر هندی یا آب انارین یا زرک و اندک
روغن بادام و مزیع جوان و اگر تب بود و باقی الجه در قسم دموی مذکور شد
نوع سیوم در وجع مفاصل که از بلغم شود علامت او درد متوسط لازم با ثقل باشد
و عدم حرارت و التهاب و عدم تغیر در موضع الم و اگر تغیر یابد رصاصی رنگ
بود و راحت یابد از ضماد گرم و ورم او اندک و در خود منبسط و در عمق
در عرض مایل بود و نبض بطی متفاوت و قاروره سفید و مزاج علیل بارد
رطب و رنگ اجاصی مایل بخضرت و اگر وقوع این مرض پیران را یا کسانی
را که تولد بلغم از اشربه و اغذیه اختیار نمایند از لبنیات و نان فطیر و حبوبات
ترش و کثرت از نبش و قلت ریاضت و ترک حمام علاج انضاج خلط نمایند
بگلقند و گلاب و بادیان تر یا آنکه بادیان را و گل سرخ و انگور شفا و بیخ
سوس جلاب سازند یا آب نخود بروغن گاو یا چهار روز بدین طریقه مداومت
نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر شود شربت ماء الاصول بروغن بید انجیر دو
بیشتر از ماء الاصول یک مثقال ایارج یکمثقال تربد بعسل ملیّنا بند و بعد از آن
شربت

شربت ماء الاصول سه روز بر همین حب مداومت نمایند و در روز چهارم
ماء الاصول تنها خورند و چون اثر نضج ظاهر گردد بحب سورنجان یا حب
منتن یا حب شیطرج صفت حب سورنجان صبر درد پوست هلیله و
تربد و سورنجان از هر یک نیم درم محموده دو زنگی و نیم تخم کرفس و بلهندی
از هر یک دانگی زنجبیل و فلفل از هر یک نیم دانگ اینهمه یک شربت
بود و بعد از اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول یا ماء العسل و
تریاق کبر یا سنبادیان یا آب کرفس و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس
و بعد از اسهال و آخر علت و در خریف و تابستان و اول
بهار و اگر ماده تقیه مانده باشد معجون سورنجان و تربد مسلما نیند معجون
صفت سورنجان سورنجان نیست مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و
برگ حنا از هر یک ده مثقال زیره و شیطرج از هر یک دو درم پوست بیخ
کبر و نمک هندی و کف دریا از هر یک دو مثقال و نیم تربد سفید بروغن بادام
چرب کرده بیست و پنج مثقال زنجبیل و پوست هلیله از هر یک پنج مثقال
بوزیدان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال اگر گاهی مداومت نمایند و اگر اسهال
خواهند شود پنج مثقال با آب گرم اختیار نمایند با دهای نقرس و مفاصل و عرق
النسا و درد پشت را عظیم سودمند بود و اگر زمان ضعف بود امر فرمایند
علیل را که قی نماید به تخم ترب و شبت شربت سکنجبین یا عسل آمیخته

بلغم را فانی سازد و حقنه حاد نمایند که اخراج صفرا نماید چراکه ماده این علت
می صفرا می‌باشد و ایارج هرمس بسیار نفع دارد و هر کس در بهار رگ خود را فصد
نماید مفصل را قوی نماید و اخراج فضول العرق و ادرار کند و عرق النسا را نیک
سازد ضماد نافع تخم بید انجیر بمقداری بکوبند و با نیمه آن روغن گاو و عسل
آمیخته طلا نمایند و اگر سرکه و سرگین گاو مخلوط نمایند و ضماد نمایند نیکو و طلای دیگر
که تحلیل دهد تقیه مواد را و عضو قوی گرداند بعد از استفراغ تمام ابهل جوز سرو
استخوان سوخته از هر یک برابر زفت یمانی و زاک سرس ایمار سریشم ماهی بقدر
کفایت ضماد دیگر تخم حلبه را در دیگ سنگین بسرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن
عسل بدو بجوشانند و طلا نموده دو روز در پا بسته روز بگذارند و تدارک حنا کلی
او بروغن گل و بروغن خروع و یاسمین و قسط و بید انجیر که بمقوی فرفیون و
جند بیدستر ساخته باشند بمالند و روغن زیت که در وامی که سر و زبان آن یکبار
زده باشند بجوشانند و در عضو علیل بمالند فایده کلی دارد و روغن بابونه و موم
بهم آمیخته در مفصل بمالند و بابونه و شبت و اکلیل و پوست بیخ کبر و سداب و پودینه
و مرزنجوش و ورق غار بسفته بجوشانند و آب آن را بر عضو ریزند و سرکه بکوبند
سبوس خیار کوفته نمک را گرم ساخته گذارند و پاها باد دست و بر عضو که درد در گرفته
باشند بر بخار آن دارند و چیزی پوشیده دارند بر آن عضو که در زیر آن سرکه
و سنبد کرفته اند و اگر علت سنگین گرفت و غلط در مفصل باقی ماند ضماد از
بابونه و خردل کوفته بسرکه و آب گرم سازند و بموم روغن که در و فرفیون و غار فرجا
باشد

باشند بمالند و باب گرم بشویند و در ابی که در وی ضبع عرجا یعنی کفتار در دباه یا حمار
وحشی جوشانیده باشند در ایند و بر او نیک بمالند و در آفتاب سازند همچنان
بجوشانند یا کبریت و نمک صاف نموده بر روز در اب او در ایند و حمام گرم که آب
آن کبریتی بود ضرر دارد و حمام یابس که در وی نطرون و نمک مالند نفع دارد و در
ریگ گرم در ایند تا عرق اید و در حمام که آب شور باشد در ایند و ریاضت
معتدل پیش از طعام مثل سواری اندک و کمان کشیدن و غیره فایده دارد و غذا
شوربای مرغ و نخوداب و زیرباج که در وی زعفران و دارچینی و کشنیز بود و مطجنه
و انچه کثیر الغذا بود اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اختیار زیر شوربای
اکنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کبک و عصافیر و اهو بره و خرگوش یا
و انچه قایل الفصول بود نمایند نوع چهارم درد مفاصل که از ماده سودا شود
علامت او قلت درد و کمودت که مایل بکبودی باشد در رنگ و قلت
انتفاخ بعلاج و ملمس سرد و صلابت ورم و انتفاخ از استحالت رطب
دلیل الطعام بسیار و سایر علامات سودا علاج مطبوخ افتیمون و اگر خون
غالب بود فصد نمایند و حقنه که اخراج سودا نماید و تنقیه از انچه از سودا با قیماره
معجون افتیمون و جوارش کمونی نمایند و شربت ماربودینه و جوارش عود اختیار
نمایند و بابونه و اکلیل و مرزنجوش و گل سرخ بجوشانند و در آب آن در
ایند و پایها را بشویند و طلا از بنفشک و غالیه و سادج کوفته بر روغن نرگس یا
روغن بان بسازند و از چربی مرغ و بط در روغن نرگس و یاسمین و بابونه

و ذخیره و موم هرکدام ازین روغنها که میسر گردد گداخته بر عضو علیل بمالند و ازانچه
نفع دارد لعاب حلبه و تخم کتان و روغن کنجد است و غذا شوربای گوشت
مرغ یا گوسفند جوان سازند و در ترک اکل و شراب بغیر ترشیها و نمک سود
و گوشت گاو و غذا که سورد سودا باشد خود دار نگاه دارند و حمام مفید دارد
و ریاضت پیش از طعام بغیر عنف و اهتمام نمایند باصلاح طعام و فی الجمله اخراج سودا و
ترطیب بدن و شکم باید که قبض نباشد و نرم باشد و افراط ننمایند در غسل و
تلبیس بسیار فایده دارد **نوع پنجم** درد مفاصل که حادث گردد از ماده
ریحیه واقع گردد و علامت او بند در شدید و انتقال درد از موضعی بموضعی علاج
گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری و گاهی ماده و ریاح است
حدت و حرارت نباشد بمرتبه که نفوذ میکند در استخوان و فاسد میسازد
و میشکند و نام میگذارند این را ریح الشوکه **نوع ششم** درد مفاصل که حادث
گردد از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع بمعالجات
گرم و سرد تنها و اختلاف اوقات گاهی نفع یافتن بدوا و وقتی برانچه
ضد ان بود فایده دهد و ازینها رفض کرده کسی را که مزاج گرم و صفراوی دارد
و استعمال تدابیر رطب سرد که از و بلغم حاصل شده مثل لبنیات شده و نان
فطیر و فواکه رطب و کثرت شراب و حرکت بر امتلا و جماع امتلا میگردد
هر دو خلط میشود و بند دفع میکرد و تغلیظ بدر رقت صفرا با خون اعضا مفاصل و انجا فاسد
گشته سبب درد و الم میشود و بسیار است که مفاصل یابیدن باعتدال برگشت

بسیار ماده

بسیار ماده تحلیل سازد و موم روغن‌ها تسکین میکند و علاج این نوع آنست که اگر سبب
بود و اگر بلغم غالب بود داروئی که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب بود
اکثر مسهل صفرا و اگر سودا غالب بود اهتمام باخراج سودا نمایند و اگر برابر بود در ترکیب
مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین سایر تدابیر از سکنجبین و ضمادات
و روغنها و غذاها و دوا نیز از قبیل رفع کنند و مسهل ندهند و جلاب دهند تا ماده نضج یابد
و اگر سبب کثرت امتلاء احتیاج اخراج ماده شود حقنه لین و مسهل خفیف دهند
و مسهلهای شدید الحرارت ضرر دارد و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع دارد
صفت آن پوست هلیله زرد هفت مثقال تربد و بسفایج نیمکوفته از هر یک دو مثقال
شاهتره چهار مثقال سورنجان نیمکوفته و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک
دو درم بادیان و تخم کرفس از هر یک درم در یک آثار آب بجوشانند و هفت
مثقال و یا ده مثقال شیرخشت در وی حل کرده میل نمایند شیر گرم و باقی علاج از
نوع صفراوی و بلغمی جوینده دیگر درد مفاصل از سوء مزاج نماند یا استفراغ چیزی
از جنس صفرا اما مزاج سرد گرداند علاج تبدیل مزاج و شربت لیمو و سکنجبین رمانی فایده
دارد دیگر درد مفاصل از سوء مزاج سردی ماده شود علامت او برد ملمس تغیر ورم
و ثقل علاج تبدیل مزاج با دویه گرم و اخراج بلغم بحقنه یا مسهلهای خفیف از جهت
یبس مزاج دیگر درد مفاصل بسبب یبوست میشود علاج آنست که روغنها مثل
روغن بادام و کدو و گل بمالند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم هم
آمیخته موم روغن ساخته بمالند **فصل چهارم** در نقرس و این دردی است

که حادث میشود در مفاصل انگشت پا خصوصا در ابهام و گاهی ابتدا از عقب
میکند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از ان تمام پارا
میگردد و بالا می اید تا زانو و گاهی ورم میکند و درد نقرس شدید و صعب میباشد
جهت انکه مفاصل ابهام تنگ است و ماده غلیظ که در وی در اید تحلیل نمی یابد
و تمدد او در غایت شدت و حس او بواسطه کثرت اعصاب قوی گردد
و بسبب صلابت او انچه بدو رسد زود باسانی نگذرد و نقرس از جمله بیماریهاست
که از پدر بمیراث بفرزندان اید و بسیار باشد که نقرس را ابتدا رودهای برد
از اشربه و طلا علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب علت صفرای
مزاج بود و فضله که بمفاصل می اید باز گردد و باعضای رئیسه که دل و دماغ است
متوجه گردد و هلاک کند و ماده این علت بعضی را خون و بعضی را صفرا بود
و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا این کمتر بود و تولد این
ماده بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث که در عروق بود میشود
از ضعف قوت هاضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذاهای غلیظ و شرب باده و ادخال غذا بر غذا
و شراب و جماع بر امتلا علاج اگر خون غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اسهال
بمطبوخ هلیله زرد نمایند بدین موجب پوست هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک هفت
مثقال افسنتین سه مثقال شاهتره دو مثقال تمر هندی بیست مثقال انگور شفا
دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی بجوشانند در یک کاسه اب بالنصف بماند
صاف نموده مغز فلوس هشت مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخته

با شکر درم

بایک درم روغن بادام میل نمایند و اگر حرارت بود ده درم پوست هلیله و صد
درم گلاب تر کنند پس بمالند و صاف نموده اختیار نمایند چون تب
زایل شود عنب الثعلب دو مثقال تخم کاسنی نیمکوفته دو درم تخم کرفس درم
نیم بخیسانند و در آب آن مثقال ایارج فیقرا سرشته سازند تا یک شبانه روز
پس صاف نموده بدهند و اگر مزاج سالم بود اسهال بمطبوخ سورنجان
و بوزیدان و حب سورنجان نمایند صفت حب سورنجان که خداوند صفرا و
بلغم را سود دارد سنا مکی پنج مثقال پوست هلیله هشت مثقال بسفایج نیمکوفته
و سنا هنده از هر یک دو مثقال تخم کاسنی و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس از هر یک
مثقالی گل سرخ دو مثقال تربد نیمکوفته ده درم همه را در یک من آب بخیسانند
تا هشت درم باقی ماند تشیرخشت ما زیکس سه مثقال اختیار نمایند صفت
حب سورنجان صبر درم سورنجان چهار دانگ مثقال محموده دانگ و تخم گل سرخ
و مصطکی از هر یک دانگی جمله یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله درم
سورنجان چهار دانگ ماهی زهره و بوزیدان از هر یک چهار دانگ محموده
دانگی مجموع یک شربتی بود ضماد قابض که در اول علت بکار آید اقاقیا حضض صبر
صندل سرخ پوست درمندی مامیثا زعفران گل ارمنی از هر یک
برابر با آب عنب الثعلب طلا سازند ضماد دیگر اماس را تحلیل دهد و حرارت
بکند بگیرند سوبها را و برگ ساخته بکوبند و طلا نمایند و ضماد دیگر در آخر فایده دارد
بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند و یک زرده تخم مرغ و اندک دردی

سرکه و بمقداری ارد جو با آن بیامیزند و روغن گل خیری و قطره انجنه نمایند و
طلا کنند صفت ضماد دیگر بگیرند بگیرند تخم حلبه را و در دیگ سنگین یا سفالین لبریز کرده آب
ریزند تا مهرا شود و بعد از آن بعمل انجنه نمایند و طلا سازند و در روز بگذارند و هر روز که
خشک میگردد بروغن گل یا سوسن تر سازند ضماد دیگر بعد از خوردن ... بگذارند
استخوان سوخته و جوز سرو و ابهل از هر یک خردل نشت یا ثانی فراخ و کوس از هر یک
جزء همه را کوفته نرم و بیخته با سرشیر یا دهی بسرشند و بر جایگاه درد نهند طلا که نقرس گرم
را سود دارد اسبغول هفت مثقال گل خیرو نرم کوفته پنج مثقال زرده تخم مرغ شش عدد
ارد جو با نعنع مثقال بیدری سرکه و روغن گل انجنه گذارند طلای دیگر که نقرس گرم را سود
دارد صندل سفید گلسرخ سماق با ... شش در بندی فوفل از هر یک جزء
وافیون ربع جزء و با آب بیزند و طلا کنند ضماد دیگر که نقرس بلغمی را سود دارد بگیرند مویز
دانه بیرون کرده ارد باقلی و اندک آب انجنه با آتش نرم بجوشانند و طلا سازند
و طبیخ کفتار و روباه هم فایده دارد صفت طبیخ کفتار ماده بر ارضیع عرجا کوبند و بدین
طریقه بگیرند کفتار نر را دیگ بکشند و پوست باز کرده و شکم باز شکافته قدری نمک
در دیگ افکنند و بجوشانند تا مهرا شود و بیمار را سه روز دران اب صاف
نموده نشانند و هر روز یک بار یکی بامداد و شبانگاه و هر بار دو ساعت دروی
صبر کنند و چون از آب بیرون آید انرا بآب گرم بشویند و اگر ایش علاج اول ماه
کرده باشند در میان ماه این طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم درین ترتیب
بکار دارند و اگر کفتار بدست نیاید روباه کوهی و مردکش بجای آن بود

و صحرادند

وخداوندان نقرس وعرق النسا واوجاع مفاصل را شراب نشاید خوردن
تا علت تمام زایل نشود و چهار فصل نگذرد و هم نشاید خوردن و کسانیکه عادت
کرده باشند بتدریج احوال باز باید داشت و انواع نقرس مثل انواع اوجاع
مفاصل و علاجات نقرس مثل علاجات مفاصل است اما معجون اخلاقیت
اسم با جلالت موضع ماده بود و این معجون درد مفاصل و نقرس و درد پشت
وعرق النسا را فایده عظیم دارد صفت آن پوست هلیله هشت مثقال فلفل
دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله از هر یک پنج مثقال آمله ده مثقال شیطرج
زراوند مدحرج از هر یک چهار مثقال خصی الثعلب یازده مثقال سورنجان هفت
مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بادیان
پنج مثقال زرباد ده مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل مثقال ادویه را نرم کوفته
و بیخته بسه چند مثقال عسل یا قند بسرشند و مقدار یک مثقال تا دو مثقال گاهی
میل نمایند فصل پنجم در وجع الورک و وجع النسا درد ورک یعنی سرون
الی بود تا بجایی که از انجا تجاوز نکند مگر وقتیکه مثال شود بعرق النسا اما وجع النسا
دردیست که ابتدا میشود از بندگاه ورک یا از ران میشود از جانب وحشی ران و گاهی
تا زانو و کعب و انگشت خورد پای رسد و نام آن رگ است هر چند دیرتر علاج
نمایند ماده او زیاده میگردد و پای و زانو بسبب الم او سست میشود و گاهی پای
و زانو بر میگردد و اگر عرق النسا علاج نمایند ماده او زود یعنی عود میکند بخلاف سایر
اوجاع مفاصل که ماده آنها دیرتر عمل میکند و اسباب وجع ورک و عرق النسا

اسباب درد مفاصل و نقرس و ماده عرق النسا همان ماده متفرقه است که
درد رگ و عرق النسا از مواد خام و گاهی سبب باشد از مواد حار که مستولی بود
و فرق آنست که بر از صاحب وجع النسا خالی نیست از رطوبت مخاطی و بصعوبت نتواند
قامت خود راست گرداند سبب خاص درد رگ آنست که بر جرمهای صلب نشسته
باشند و سبب از مان سواری بشود علاج انواع عرق النسا درد رگ
علاج انواع درد مفاصل است بغیر آنکه رادع درین هر دو رگ ضرر دارد چرا که
ماده در عمق مفاصل بود و رادع ماده را محتبس سازد و بعد از تحلیل باید در حجامت
در ابتدا موافق است حقنه لین و در عرق النسا در وجع الورک در ملینه د
و مکان سرد مشکل بود و گوشت تازه و فربه را خصوصا اگر ماده بلغم خام بود
و درد در جانب چپ باشد و در نوع دموی فصد باسلیق انفع است از ان
از دستی که محاذی علت بود و بعد از آن فصد رگ پا و در وزا زرده
دارند و بعد از آن فصد نمایند انفع بود و اگر درد از جانب انسی باشد اگر فصد
صافن مناسب بود بعد از آن فصد میان خنصر و بنصر نمایند از پا و از مجربات است
در نوع دموی باستعمال آب گرم در حمام و غذا مرطب و مالیدن عضو به روغن
رطب مثل روغن بط و مرغ و غیره ملیهعقشه بمالند بعد از آن ملتفت عرق النسا مهان
خنصر و بنصر رجل نمایند بعد از فصد باسلیق و جالینوس گفته که فصد مابض
انفع از فصد عرق النسا و صافن است و اگر درد قوی بود روغن شبث و گل بابونه
گرم نموده بمالند و در نوع بلغمی ادراقی نمایند به تخم ترب و تخم کرفس و شربت سکنجبین
با عسل

با عسل وحقنه حاد و در وجع الورک فی السار وحقنه وشیافات وضماد محلل وجلوس
در طبخه آب وروغن فرفیون وخندبیدستر وقسط واسهال بحب سورنجان کبار وایارجات
مثل ایارج هرمس وبتبدیل مزاج بمعاجین واگر بدین علاجات نیک نشود ودر ماند
گرد در دویم ترتیب که در رگ بیرون آید ومیل بسر طریقه علاج نمایند طریقه اول شیافات
وحقنه حار طریقه دویم استعمال محجمه بر ورک بسر طرد وبعد بردن ماشی وغیره ولذاعات
ضمادات که سرخ سازد وآبله کند مثل تخم کرفس وشیر تیزک وفجین وغیره طریقه سوم
داغ کردن است وآنچه بداغ میکند مثل دایره که بر سر زانو است باید ساخته
واین علاجات عنبه العروزه وبعد از استفراغات بفصد وحقنه وقی ومسهل
وسایر علاجات اگر زایل زایل نشود علت بدین تدبیرات پس از آن
از بعد اسفید بگذرم تا مسهالی هر روز چند روز بدین طریقه مداومت نمایند واگر سنبلی
وبعسل عجز افایده دارد واخلاط را کم بسیار زد **فصل ششم** در دوالی این مرضی آنست
که رگهای ساق بزرگ وسبز می شود وگره گره بدید آید وبیشتر این علت بپیکان و
حمالان وپیاده باو کسانی که پیش ملوک بسیار به پا ایستند واقع گردد وحدوث
این علت از خون بلغمی یا خون سوداوی بود واز تناول غذاها که مولد
سودا بود وگاهی بعد از امراض حاره بسبب انتقال مواد عارض گردد واگر دیر
ماند شود علاج مشکل باید وگاهی جراحت شود وسبب حرارت مزاجی
از عارضی علاج فصد باسلیق واستفراغ سودا بمطبوخ افتیمون وقی بسیار واجتناب
از غذای غلیظ وحرکات مشعر در هر هفته شربت از ایارج فیقرا یا اندک گل ارمنی

و شربت سکنجبین با آب و ترک حرکت نمایند و اگر احتیاج ضرورت شود ادویه
قابض مثل مازو و گل مازو و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم بندند و بپیچند لفافه
از پاشنه تا زانو و بعد از تنقیه بدن ضماد از خاکستر کرنب یا از مازو و گل
بردار و حلبه و تخم ترب نرم کوفته با روغن زیت طلا سازند و قیر و عسل را الحجه ضماد
سازند یا در آب آن درآیند و گاهی از آن رگ بگشایند و خون سودای
غلیظ بگیرند و هم آنجا مالند **فصل نهم** در داء الفیل این علتی است که ظاهر شود
در ساق و قدم و سطبر گردد پای شبیه به پای فیل می باشد اول مزاج و بعد از آن
سیاه می باشد و احمر بسیار است تر بود و سبب او کثرت امتلا و ضعف هضم
و این دو نوع است نوع اول که از خون سودای غلیظ بود علامت او ورم صلب و بسیار
ملمس و رنگ او مایل بکبودی و گاهی ریش شود و منجر گردد علاج فصد باسلیق و مسهل
سودا بعد از آن فصد مابض رکبه و حجامت ساق و منع از غذاهای مولد
سودا بود و طلا ساق کنند و از اقاقیا و لحیة التیس و منع از رفتن و تردد نوع دوم
داء الفیل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او غلظ ساق و قدم و ملمس سرد
و ورم نرم علاج مداومت بر قی هر هفته دو بار و ترک نمودن رقص و برخاستن
و حب مسهل بلغم مثل حب سورنجان و بعد از اسهال قی نمایند غذای لطیف و گرسنه
بودن نفع دارد و ضماد از صنوبر یا مرهمی از کندر و مقل و زنجبیل و زرنب
احتیاط نمایند و طلا با صبر و مر و اقاقیا و جوز سرو و شراب و آب گرد آب
لحیة التیس که کهنه تر بعضا محکم به بندند و بعد از قی به تخم کرنب و ترمس و نطرون
دبیرلبن

و سرگین بز و آرد حلبه و خاکستر چوب رز طلا نموده یکروز یا دو روز بگذارند
و دار الفلفل قوی را الحال او گذارند و اگر اذیتی برسانند و اگر حرارت
کرد دو بیم اکله بود پس علاج برابر قطع نیست و ممکن است که مسهل بلغم و
سودا و قی و فصد اگر اختیار شود این علت برطرف شود و اگر مبالغه نمایند
فصل هشتم در درد عقب و این دو نوع است نوع اول که بجهت صدمه یا سقطه
یا رفتن متورم شود علاج با آب سرد بسیار ریزند و طلا از ماميثا و گل ارمنی
نمایند نوع دوم که از نازل شدن ماده شود تقدم علاج اگر خون بود فصد
نمایند و روغن گل بمالند و اگر ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا
و روغن بابونه و فرفیون و قسط فایده دارد فصل نهم در درد ناخن سزاوار
است که بورق مورد و سرو کوفته طلا نمایند و انار نارسیده بشراب بجهت
ضماد نمایند و مرهم شحوم یا سرگین بز و سرگین گاو گذارند و اگر ناخن میباشد
ورم دارد زیره و نمک و مغز جوز نرم کوفته بجهت طلا نمایند و خون در زیر ناخن
آرد گندم و زرنیخ هم آنچه بر ناخن طلا نمایند و اسقاط ناخن و خاریدن
او باب دریا بشویند و آب عدس که با کرسنه جوشانیده باشند بشویند
و ضماد از زرنیخ و انجیر جدا هم آنچه گذارند تمام شد مقاله اول که در امراض
خاص بود بتوفیق الله تعالی و تقدس مقاله دوم در امراض غیر مختص بعضو
و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل بچند نوع مذکور میگردد باب اول
در حمیات و اجناس و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن تب

حرارت غریبی است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و ارواح و شرائین
در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که افعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه
است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطیه حمی یوم که اول ارواح گرم گردد
و پس و بعد از آن گرمی ببدن رسد پس با اعضا و اخلاط و حمی دق است
که حرارت غریبه اول در اعضا اصلیه تاثیر کند بتخصیص دل پس با ارواح
و اخلاط باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی است که اول اخلاط گرم گردد
پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و انبساط بحسب اخلاط چهار است
و مرکبات بسیار و بعض اخلاط خارج عروق و داخل عروق باشند پس
اقوی که گرمی آن نعلیان سری عفونت نباشد و بباید دانست که مایه
ترکیب تن مردم چیست کلی بنیاد اندامهای اصلی است که بنیاد
تن است چون استخوان و گوشت و غیر آن و دویم رطوبتهای که اندر تجاویفهای
تن است چون مغز و خون و دیگر اخلاط سیم روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت
تب هر جنس را گرم میسازد و اقسام تب در سه فصل بیان میشود فصل اول
در جنس تب یوم اما علامات تقدم اسباب بادیه است که در ابتدای این
تب قشعریره و ناقص و سردی در اطراف نباشد و ثقل نبود مگر اندکی که زود
زایل شود و نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار نباشد بلکه متواتر و قوی و عظیم
و در بول تغیر بسیار نبود در بول و قوام و نفس از حالت طبیعی تغیر بسیار نداشته باشد
و اعراض قوی مثل خشونت زبان و نبض متواتر نباشد و اگر بر طرف شدن

بود

بعرق یا رطوبتی شبیهه بعرق بود و تسکین او چنانست که اثرانرا در بدن و در
مرض و در بول باقی نمیماند و انواع این تب بیست و دو گشت **نوع اول**
حمی یوم که حادث شود از غم و حدوث او بسبب کثرت حرکت روح و حرکت
بداخل بود علامت او سرخی بول و حدت نزدیک خروج در رنگ محموم
مایل بزردی و نبض صغیر و ضعف و گاهی مایل بصلابت بسبب یبوست
علاج شربت از چهار عرق و مفرحات فایده دارد و در سینه طلا از صندل
و گلاب و لخلخه خوشبوی و مالیدن بدن فایده دارد و بعد از تسکین تب
بحمام معتدل الهوا که آب عذب بود و آمدن در آیند و در بدن روغن
بنفشه و امثال آن بمالند و بمفرح کرد و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر
و آو گراو کشک جو و شراب گفته اند اندکی از ازاله غم مینماید بسیار او ضرر
دارد و شراب کهنه اگر محموم نماید شاید و در موضع معتدل خواب روند
و نیکو فته غذا بسیار میل ننمایند تا بحال خود آید **نوع دویم** حمی یوم که از هم
شود از جهت کثرت اهتمام شئی مطلوب حرکت نفس فرق میان
غم و هم آنست که مطلوب صاحب غم فوت شده و عاجز است از ادراک
آن و مطلوب صاحب هم فوت نگردد و عاجز نیست از ادراک آن لیکن
بجهد و کدورت حاصل میشود علامت او غور چشم و نبض متخلخل و ضعیف
رنگ روی مایل بزردی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید مشک
و گاوزبان و غذا مطنجنه و از میوه‌ها انار میل نمایند **نوع سیوم** که از فکر بسیار شود

علامت او قریب بعلامات ناغسم وهم علاج شربت صندل و فواکه و چهار عرق
نوع چهارم که از افراط غضب شود و جهت حرکت روح میل بخارج نماید علامت او
حمرت عین دردی تواتر نبض علاج شربت لیمو و نارنج و تسکین غضب بحکایات
لایق که موافق عضو بود و ادخال علیل در حمام و ازین و آب قی [illegible] بر سینه
و سر ریزند و طلا از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود و اندک
کافور مخلوط سازند و آب کشک جو و آب انار ریز و آس غوره و سماق بعد از
گذشتن تب نفع دارد و گوشت ماهی صغری یا گوشت مرغ و بالجمله [illegible]
و خواب درین علت فایده دارد و حرکات عنیفه مثل جماع و غذاء گرم و شرب
شراب ضرر دارد نوع پنجم حمی یوم که از کثرت بیخوابی و تحلیل روح و جفاف
شود علامت او زردی روی و صغر نبض و ضعف او و کدورت بول از جهت
عدم هضم علاج آنست که حیله سازند که خواب آید بانکه روغن بنفشه و کدو در بینی
مالند و آبی که در و خشخاش و جلاب بنفشه و شراب ممزوج و آبی که در و خشخاش
جوشانیده باشند و چون اثر تسکین یابد حمام نفع دارد بعد از و یک ساعت
غذاء اندک میل نمایند نوع ششم حمی یوم که از کثرت خواب واقع شود علامت او
امتلاء و کثرت خواب و عظم نبض و ثقل احساس بخار علاج عرق در حمام و مالیدن
و غسل آب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از راحت نوع هفتم که از
فرح بسیار حمی بود و واقع گردد از جهت کثرت روح بداخل علامت او اختلاف
در نبض بیشتر غمینه علاج شربت سیب و صندل و عرق بیدمشک و شراب اندکی گفته اند

روح را

فرع را را ابل بیکر داند **نوع هشتم** تب یوم که از کثرت تعب بود علامت او زیادتی
گرمی مفاصل و کراهیت حرکت از جهت افراط جفاف و نبض بدن و صغر نبض
و زردی روان علاج راحت و خواب بسیار و شربت لیمو و جهار عرق و آب انارین
و چون تب [illegible] تسکین یابد حمام و این فایده دارد و آب گرم بر مفصلها بسیار
ریزند و روغن [illegible] بنفشه و خیری بمالند و غذا العیدار تب گوشت مرغ و باچه
و زرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیز که تحقیق حاصل گردد خصوصا از
جماع **نوع نهم** حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسبب ادویه مسهل که
جفاف در بدن حاصل گردد و روح را گرم سازد علامت او آنست که
از اسهال قوی عارض گردد علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و
گل و اقاقیا و سک بگلاب و آب مورد گذارند و غذا کرنج قنبی زرک با سماق
سازند یا حب الرمان با صوفی بروغن الی اسفنجه بر معده گذارند و روز دیگر
بحمام روند و ماء اللحم و شراب ریحان فایده گفته اند **نوع دهم** حمی یوم که بسبب
درد شود علامت او آنست که درد سر و دندان و درد گوش و غیره ظاهر گردد
بعد از آن تب پیدا گردد علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداوات مرض بعد
از آن معالجه تب از اشربه شربت بنفشه و راحت و حمام و مالیدن روغنها
و غذا لطیف و شراب ممروح **نوع یازدهم** حمی یوم که از عشق از جهت اضطراب
حرکت روح و گرمی او شود علامت او سقوط قوت و ضعف نبض و اختلاف
او علاج تقویت دل مفرح یاقوتی و شربت صندل و فواکه عرق گاوزبان

و بیدمشک و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و مطجنه نوع دوازدهم حمی یوم که از جوع مفرط
بود که موجب گرمی روح بود علامت او ضعف و صغر نبض و ذبل او لصلابت علاج در
وقت تب کشک جو و بعد از تسکین تب غذای لطیف و حمام و بالیدن روغن کدو
و بنفشه یا بادام نوع سیزدهم که از مفرط عطش حمی یوم حادث گردد که بسبب آن تری جگر گردد علاج
شیره خرفه و آب تمر هندی و آلوی بخاری و آب انارین و شربت سکنجبین برنج
ساخته و آب سرد اندک در محل تب میل نمایند و تسکین یابد بعد از آن
در آب سرد در آیند اگر هوا خوش بود و آب هندوانه و تخم بادرنگ اختیار نمایند
و غذا آب غوره نوع چهاردهم حمی یوم که حادث گردد از سده که در مسام جلد
و فوهات عروق سائده از جهت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث حرارت
مفرط جمع شده و حدوث این سده از کثرت اخلاط و خون و از سرمای شدید
میشود علامت او حمرت وجه و برآمدن رگها و نفخ در بدن و تمدد و صغر نبض اگر سده
بسیار بود علاج فصد و مسهل اگر بدن ممتلی بود بعد از آن استعمال بگشودن سده
شربت بزوری و گاهی حادث میگردد بعد از فصد و بود در جانب مخالف واجب
الکشت که باز فصد نمایند و اگر درد باقی باشد مسهل ملین نمایند و شربت دینار فایده
دارد و گلقند و گلاب و عرق کاسنی و بادیان و بعد از حمام و از بدن روغن مالیدن
بدن بارد و جو و سبوس گندم و غذا نخود آب یخنی مرغ شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار
بود کشک جو فقط و تمر هندی و آب انارین و غوره نوع پانزدهم حمی یوم که از جهت
تخمه و امتلاء موجب ابخره بد که روح را گرم سازد علامت او فساد طعام در معده
دیگر

و تغیر حیا و حالی بد بود و علیه عطش و چیزی علامات تب بطیقه مثل حمرت وجه
و غیره علاج اگر اسهال و قی بود این اسهال اگرچه لقا دفع نشود طعام فاسد بود
علاج نکنند مگر بر زمان جرعه جرعه آب گرم دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه بماند
بحمام در آیند اگر ضعف نبود و بعد از بیرون آمدن از حمام معده را قوت دهند
بشربت سکنجبین سفرجلی و هندوانه آب و آبی و آب شبت را که حب بکوبند و بکوبند
روغن گل بجوشانند تا روغن باقی ماند صوفی بدان روغن آلوده کنند گرم بر سر
معده نهند و ببندند و اگر آنچه قی و اسهال می آید خلطی دیگر بود و حادث میگردد
ضعف سفوف حب الرمان و سماق فایده دارد و اگر چیزی از طعام بی
مانده دفع نماید و خوردن و خواب نفع دارد و بعد از مفارقت تب غذا ضعیف
اختیار نمایند نوع شانزدهم حمی یوم که حادث گردد بسبب ورم علامات او حمرت
وجه و عظیم نبض و سرعت و حرارت لازم و ممتد و بیاض بول علاج فصد و اسهال
طبیعه بماء فواکه ضماد سرد رادع در ابتدا بعد از آن مرکب بعد از آن تحلیل و غذای
لطیف نوع هفدهم حمی یوم که بسبب حرکت و بخارات و حالی که در بدن جمع شود
علامت ترک حمام معتاد علاج دخول حمام بعد از آن و بابونه اگر بدن
بشویند و بوی خوش فایده دارد و تحلیه دبوزه و مالیدن باعتدال و سبوس
گندم بدن را بشویند نوع هیجدهم در حمی یوم که از حرارت مفرط بود علامت او
کثرت توقف در حمام و آفتاب و گرمی در سر درآمدن او شدت عطش و صغر عشق
نبض علاج تحلیه از صندل و گلاب و سیب دانی و کشنیز تر منی دارند و روغن کدو

و بنفشه با آب سرد اسفنجه در سینه و سر مالیدن و شکم با آب تمر هندی نرم سازند
و شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت نارنج و لیمو فایده و بعد از تسکین تب
بحمام در آرند و آش سماق و غوره میل نمایند نوع نود و دوم که از برودت باشد باید که آثار
دخانی در جلد محتبس گردد و علامت او رعشه نبض و عدم حرارت [illegible] در جسم علاج
در خانه گرم در مالیدن بدن تا تب تسکین یابد و بعد از آن بحمام در آرند و در
گرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و آبی که در وی بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده
باشند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را ملین سازد مثل روغن
شبت و فرفیون و غیره بمالند و پس از آن امر فرمایند که بخواب روند و چون
بیدار شوند مردود نمایند و اگر میل تمام داشته باشند غذا از مرغ یا گوشت جوان
یا نخود آب سازند نوع [illegible] در حمی یوم که از شرب شراب و ادویه گرم شود و علامت
او حرارت و جمره بود علاج شربت سکنجبین و شیره خرفه و خیارین و لیمو و سایر برودات
و ملک در موضع معتدل و مالیدن اطراف تا تب تسکین یابد و فصد یا
حجامت وقتی فایده دارد و آب تمر و آلوی بخارایی و چهار شربت و اگر
حرارت قوی بود نوع [illegible] و یکم در حمی یوم که از ادویه و اغذیه گرم شود علاج چهار
شربت و شیره تخم کاسنی و سکنجبین و املاج جگر با آب انارین و ضماد از صندل
و گلاب بر جگر گذارند چرا که این تب از گرمی جگر میشود و در روح طبیعی و آنچه از گرمی
آفتاب بود دماغی میباشد و در روح نفسانی میشود و آنکه تب از گرمی حمام عارض
گردد در دل میشود و در روح نفسانی میشود حیوانی و بعد از تسکین تب غذا
از مزوره

انش غوره وسماق وليمو وناربج سازند **نوع سيوم** در حمى كه از نزله وزكام شود علامت
او ضعف دماغ وزكام علاج فصد يا حجامت وتليين طبيعت بمسهل خفيف و
تسكين سرفه وسعال شربت بنفشه وشربت عناب وسپستان ودنباله فرو خوردن
اب كشنيزاحتياط نمايند از گوشت وشراب وبعد از تسكين تب بحمام درايند و
اشمال يسيط نمايند در علاج اين تب كه منجر ميگردد بسرسام **فصل دويم** در حمى خلطيه
واين تب كه از خلط بودمى باشد حمى كه از عفونت شود وانواع واسباب و
علامات ومداوات ان **نوع اول** در حمى مطبقه اين تبى است كه از
خون شود واين تب مطبقه راسونوخس نيز نيز گويند وسبب اين تب امتلا وسده باشد
واكثر اين تب عارض ميگردد كسى راكه معتاد برياضت بوده وترك رياضت كرده
خصوصا كه معتاد باستفراغ بوده وترك ان نموده واز انچه موجب عفونت خون است
كثرت است انست كه از ميوه هاى متولد گردد واين واين تب مشتعل ميگردد وبسيارى بسرسام
ومحرقه وحصبه وجدرى از جهة رقت خون وغليان او علامت او لزوم
تب ودعروض لعنز نافص وقشعريره وحمرت وجه وخاريدن بينى واريد وموضع
فصد وعارض ميشود بيش از تب كسل وتمدد دربدن وكسل وحالتى شبيه
باعيا وخواب گران وثقل در سر وپيشانى واكثرى اين تب بسيار ميشود مثل
حرارت حمى محرقه ونبض عظيم لين قوى ممتلى كثير الاختلاف وبول احمر غليظ
كه او عارض ميشود بسيار مردم جوان را در وقت بهار واز جنس ها كه از وخون متولد
گردد ودر دق نبود مگر دربحران ودر عفونت خون حرارت اين تب عارض گردد

و اعراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق نفس و بدشواری سخن گفتن و ورم حلق
و لهات و سیلان و سموع درین تب پیداست و این تب شبیه است بمحرقه و سونو
خس و در ابتدا مثل حمی یوم بود اما حرارت این تب اندک باشد و حادث
میشود درین تب ها سبب ور بو ملاح فصد نمایند و خون بردارند تا نزدیک غشی
اگر قوت قوی بود و سن و وقت مناسب بود و اگر مانع باشد از فصد حجامت
نمایند یا رگ پیشانی کشایند و در روز بحران فصد نمایند و اتفاقست بدانچه در
ایام گذشته بکنند و در دهم اگر قوت باقی باشد و امتلا و خون فصد مناسب و بعد
از فصد شربت عناب و نظر کنند بخون اگر رقیق بود و مائی بود با صفراوی ترید
و تغلیظ آن لازم دارند و اگر غلیظ بود تصحیح دهند و بعد از فصد قوت ملاحظه نمایند
و اگر قوت قوی بود غذا ماش مقشر و اندک اوکرا و اسفاناخ و کدو و در اقلیم سیوم و
چهارم کشک جو و شیره بادام فقوس سازند و ماسیوم آب نارنج و غوره و لیمو و غیره
و اگر ضعیف بود شوربای مرغ و آب انار ترش و شیرخشت یا چهار شربت اختیار نمایند
و شکم را ابتدا فتیله از بوره و بنفشه و خیرو و شکر ساخته باشند نرم سازند یا حقنه نرم
نمایند و اگر مرض حاد بود و از چهارم تجاوز نماید شربت عناب و نیلوفر دهند و اگر
قوت ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز نکند در اول بهار انار میخوش بقند آمیخته
میل نمایند و بعد از دو ساعت بمقدار چهل درم آب جو بده درم قند و بعد از چهار
ساعت پانزده درم سکنجبین با آب سرد و لعاب اسپغول ممزوج نمایند و تخم ریحان
و اگر علیل معتاد بود بخوردن بسیار با دل بنار اب کوکنار جوش بقند دو نوبت دهند
دارا برین

واگر بدین مقدار تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کشک یا نان از جو حاشه
بشربت و آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهل روز هم تب بود بایستم
کند بعد از آن شربت سکنجبین بزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و ریواج
و امثال این نوع شربتها مسلما بند تا حدت و عفونت خون را تسکین دهد و
آتش عفونت و فساق بعد از ستم فایده دارد و اگر خون رقیق و صفرای بود
مزوره از عدس و سرکه سازند و اگر غلیظ بود مناسب نیست و اگر بعد از نضج انضاج
مسهل شود مطبوخ هلیله زرد و شاه تره و خیار شنبر دهند اما تب مطبقه که سبب
او عفونت صفرا بود فصد نمایند و خون اندک تر بردارند و بیانه در شربتها دهند
مثل شیره خرفه و آب کدوی مشوی با سکنجبین و آب هندوانه و رب کشتج
و آب انارین و شیره خرفه تخم خیارین و اگر ضرورت شود قرص کافور معده
و جگر را سرد سازند بخرقه کتان که آلوده باشند بآب کاسنی و عنب الثعلب
و صندل و اندک کافور و گل را بسرکه بید و خیار را اگر تابستان بود سرد
سازند و غیر تابستان باعتدال دارند و غذا او را دیگر عدس با آب
انارین و اگر قبض بود مثل شیرخشت و آب تمر هندی و امثال آن نرم سازند
و از آنچه بر وی اختلاط مرض نفع دارد و پاک سازد و لطیف عروق را آب
کاسنی معصور بمقدار بیست درم بجوشانند و کف از آن گرفته با پانزده درم
در سکنجبین سه روز یا پنج روز میل نمایند و چون در بعضی نیک شود غذا مرقی و تیهو
سازند و از غذاهای گرم و غلیظ منع نمایند و از تب یا موجب آنکه

تب ما را عادت کند نشود **نوع دویم** در غب خالص تب حاده صفراوی
که تعفن شده ماده در خارج عروق یکروز بود و یکروز نبود و مدام که مرکب نشود
در غب که از زمان هر روز می گردد زمان گرفتن او تا گذاشتن تب چهار
ساعت اگر کم بود و نهایت آن دوازده ساعت بود بر طرف شدن
او بقی و اسهال یا عرق باشد علامت او آنکه ابتدا بلرزه نماید چنانچه گمان
برد که سوزن در اعضای می زنند و قلت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی
و خشکی و تلخی دهان و بیخوابی و عرق بسیار در محل تسکین تب و گرانی و درد سر
عصب و بعض کلام و نبض گرم سریع غیر مستوی و بول احمر ناری مشتون پدید آید
و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک بود و در سن شباب
باشند و بهوای گرم و تناول اطعمه و اشربه گرم و تعب شدید و زمان طویل روزه
داشته باشند و قصه که باید این قراین را معلوم باید که غب خالص است علاج
اگر طبیعت نرم بود در ابتدا و هر روز و سر نوبت احتیاج مسهل ندهند و آب کشک
جو پیش از گرفتن تب سه ساعت دهند بعد از آن سکنجبین با آب سرد و ضماد
بر جبهه [illegible] صندل و آرد جو و آب کشنیز و امثال اینها گذارند و در وقت نافض
اگر تشنگی غالب بود سکنجبین با آب سرد و قشره خرفه سکنجبین سرد ساخته تسکین
عطش میدهد درین حالت و در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خوردن
آب جو کشک و پاها را در آب گرم گذاشتن و مالیدن او تسکین بقیه حرارت
و در روز یکه نوبت نبود شربت سکنجبین با آب سرد یا شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین
و شربت انار

و شربت نزوری فایده دارد و بعد از دو ساعت آب کشک جو بقند
و بعد از چهار ساعت سکنجبین قندی و بعد از یک ساعت فروکه از ماش مقشر
و کدو و اسفاناخ و اندکی اوکرا سازند فتق آب غوره و آب نارنج و آب تمر
تمرهندی و لیمو هرکدام که اصلاح دانند با شیره بادام و در ابتدا اغذا مایل بغلظ
مثل نخود جو و زرد بک اخر مرض غذای لطیف فایده دارد و اگر طبیعت قبض
بود و یبوست غالب گردد و ابتدا صواب آنست که بآب فواکه ملایم سازند
و اوفق اشیا در مثل این احوال مقدار دو درم اسپغول شربت آلوی بخارایی
یا آب تمرهندی بقند میل نمایند یا آب تمرهندی چهار مثقال سنوفلوس حل
ساخته با شراب گل بکر ده مثقال برنج ابنجه یا هفت مثقال شربت سکنجبین
یا آب انار ترش معصور شربت بنفشه هریک از اینها که حرارت غریبه را تسکین
میدهد و مزاج باعتدال می آرد و طبع را نرم میدارد و ماده را کم میسازد و اگر
صداع بود حقنه لین سازند و سزاوار آنست که در روز نوبت مریض را
مسهل ندهند و بحرکت تحریک ننمایند و اقتصار بر مبرد است بدر مثل سکنجبین
بزوری نمایند و اگر دهان مایل بتلخی بود بیش از آنکه جو و غذا شربت گرد
مثل جلاب بارد یا آب آلوی بخاری و اگر دهان رطب بود و لعاب
مزمنه باشند بیش از آنکه جو و غذا شربت لیمو و غوره و افراط نمایند در
تبرید خصوصا در ابتدا مگر التهاب و اندوه شدید بود و اگر ظاهر شود نضج
و احتیاج اسهال شود مسهل صفرا دهند و اگر طبع قبض بود و مایل به یبس باشد

بگیرند بیست درم هلیله پوست او را در یک پیاله آب یک شبانه روز تر سازند
و بعد از آن بمالند و صاف نموده بیست درم ترنجبین خشت و یکدانگ محموده
در روز راحت صبح اختیار نمایند و اگر غثیان عارض گردد اندک محموده
باب انار مخوس یا رب سیب نفع دارد و اگر مریض ضعیف بود بگیرند بیست
مثقال تمر هندی و بیست عدد آلوی بخاری در آب اغشته نمایند یا جوشانند
صاف نموده با ده مثقال قند در دو سه نوبت میل نمایند یا ده درم مغز فلوس
در آب کشنیز حل با یکدرم روغن بادام و روغن گل و بعضی از حکما مثل
شیخ ابوعلی و محمد زکریا گفته اند که در ابتدای مرض اگر احتیاج بتلیین شود بمقدار
یازده مثقال ترنجبین در آب حل نموده رغبت نمایند و اگر طبع ملایم نشود بیست
مثقال تمر هندی در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با ده درم
قند اختیار نمایند جهت آنکه قند در معده تب دار مستحیل بصفرا میشود در روز نوبت
بسیار اولی است که هلیج دارد و بلند الا شربت سکنجبین با آب عسل میل نمایند بمصلحت
آنکه قی آید و سکنجبین صفره برد و در آخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت مفرد
و اندوه عظیم بود استفراغ فرمایند علیل را و مسکنات حرارت دهند مثل
قرص کافور در صبح و حمام بعد از استفراغ و در غیر روز نوبت روند و غذا در آخر
مزوره زیرباج یعدس و کدو و برگ چقندر و اگر بعد از آن جزوی حرارت مادّه
باشد شربت سکنجبین شیره کاسنی یا خیارین دهند و وقتی که تب مفارقت
نماید سه روز ملاحظه نمایند بهمان دستور و در روز چهارم گوشت مرغ باب

نخوده

غوزه یا نارنج و اگر قبض بود آب تمر هندی فنق سازند و بتدریج غذا ابتدا

دهند **نوع سیوم** در غب غیر خالص این تب غیر خالص حادث میشود از

صفرا که مختلط میباشد در رطوبات اختلاط محکم و این تب گاهی شش ماه

باقی ماند و عظیم طحال و تهیج و سستی ظاهر میشود علامت او آنست که زیاده بود

مقدار نوبت او بر دوازده ساعت و گاهی میکشد نوبت او تا سی و

چهار ساعت و نوبت لرزه او درازتر میباشد و حرارت او در غایت

حدت نبود و او را او زیاده بر هفت نوبت بود و گرانی بسیار در سر بود

و خالی نبود از کرب و کاهلی و بیخوابی و ضعف فم معده و بی مزگی

دهان و بر طرف شدن او بعرق بسیار و در بشره ضعف کم بود

و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و رنگین گاهی سفید به سبب بخار

و حرارت که متوجه بود علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالب بود

علامت او آنست که مدت نوبت او کمتر میباشد و ناقص او شدید بود

بسیاری عرق و زردی بول و براز و شدت عطش و تلخی و خشکی

دهان شربت لیمو و نارنج و سکنجبین علاج نزدیک بغب خالص نمایند

و اگر جانب بلغم بسیار بود علامت او ضد آنچه مذکور شده شربت سکنجبین

عسلی و بزوری که در و بزور گرم و کاسنی بلغمی و استعمال بکنند در دوار

مسهل مادام که نضج خلط ندهند مگر آنکه خلط مسهل بود از موضعی بموضعی

وجع و اضطراب بود مریض را در آن محل مسهل میتوان داد و اگر

تهیج

طبیعت قبض بود و بالسن مبخر فلوس در ترنگبین تلیین نمایند تا حقنه نرم
و اگر قاروره غلیظ و سرخ بود فصد فایده دارد و اگر رنگین بود بسیار و نبض
سریع و آب کشک جو بقند و بعد از چهار ساعت شربت سکنجبین با آب
سرد و غذا در روز نوبت نبود شوربای مرغ یا آب غوره یا آب تمر هندی
و اگر قبض بود در روز نوبت ماش مقشر و اگر اشیره بادام خورد و اگر نوبت
از ده بار بگذرد گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن و اگر نخود نیم
شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و نخود نیم کوفته در شوربای
مرغ و اگر تب حاد نبود و بول بسیار رنگین نباشد اندک با دهان چشته
نضج و سکنجبین که از عسل ساخته باشند و در وقت لرزه آب گرم
در زیر حمام نهند و دست و پای را در درد نگذارند و قی در ابتدای نوبت و آخر
نوبت خصوصا اگر دهان تلخ بود و غثیان داشته باشد نفع کلی دارد
و سکون درین تب فایده دارد و حمام بعد از نضج مناسب است و پیش از
نضج ضرر دارد و شراب کهنه اندک سفید و رقیق باشد نفع دارد و اگر کهنه و
نارسیده باشد ضرر دارد و چون عوارض نضج ظاهر گردد و مسهل قرص
بنفشه بر نموجب بنفشه خشک دو درم تربد سفید درم محموده دانگی رب السوس
نیم درم قند نیم درم همه را مخلوط نموده با آب گرم میل نمایند و دوای دیگر تربد نیم درم
غاریقون نیم درم محموده دانگی شربت سکنجبین خمیر سازند یا گلاب
و سزاوار است که مسهل در روز نوبت میل ننمایند مگر قی که در وقت لرزه
فایده دارد

فایده دارد و مسهل قوی تا چهار روز نکنند و نخورند و شربت سکنجبین
درین تب و در سایر حمیات کهنه بعد از دو قرص ورد نیز فایده دارد
صفت آن گل سرخ هفت درم بیخ سوسن چهار درم سنبل درم طباشیر
دو درم کوفته و بیخته قرص سازند شربتی مثقالی بود و بعد از استفراغ و انکسار
حرارت شود اگر مادّه بالای جگر که محدب میگویند باشد علامت آن است
که مریض یابد در سر استخوان پهلو از جانب راست ثقل درین وقت شربت
مدر که بسیار قوی نبود و گرم بسیار نباشد مثل تخم کرفس و بادیان و تخم خیار
و تخم خربزه مقدار دو درم با شربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا در روز که نوبت
نبود شوربای مرغ و تیهو دهند و اندک از گوشت او و در روز نوبت اقتصار
در شربت که تسکین دهد مثل آب انار و قند یا آب شعیر و قند و ترک غذا اگر
قوت بود در روز نوبت و اگر نتوانند نمود شیره سبوس گندم بقند و اندک
روغن بادام میل نمایند و بعد از تسکین حرارت و انحطاط نوبت غذا و شربت
نفع دارد و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و اهتمام بقوت معده فایده
دارد **نوع چهارم** در تب محرقه و این تب دو صنف است اول آنکه حادث
شود از عفونت صفرا که داخل عروق بود در جاهایکه بیشتر از عروق نواحی
دل و معده و جگر باشد دوم آنکه این تب محرق از بلغم عفن در نواحی
سینه و دل متولد گردد از بلغم مالح و صفرای حادی اندک عارض میشود
این حمی محرقه پیران را و اگر عارض شود مشایخ را هلاک سازد و بیشتر مردم

جوان و صبیان را عارض میگردد و علامت او لزوم تب و حرارت او زیاده
در تشنگی زبان اسلم بود و خشونت زبان متوسط و سیاهی زبان بد بود
و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط عطش و سرفه اندک و حرارت در باطن
بیشتر از ظاهر رود و شدت با ضیق از هوای سرد و سوزره بدن و اگر از صنوف محض
بود اعراض شدید رود بی مثل سهر و اختلاط عقل و ضیق دراز سرد و خون
بینی و غور چشمها و کرب و تشرق زبان لطف و سقوط شهوت و حرارت در
نواحی سینه بسیار بود و فرص بیان محرقه و مطبقه آنست که شدت غب
در محرقه زیاده است و حمرت در ذی کمتر از مطبقه بود و همه در بدن بنود
و ضیق نفس در بد بنود و حرارت حاد و خشک ظاهر باشد علاج آنست
که نظر کنند در حرارت و ماده و اگر حرارت راجح بود بر ماده تسکین حرارت
بشیره خرفه و شربت نارنج و امثال تنها نمایند بعد از ان منضج دهند پس
از ان مسهل و حرارت منضج ماده اول دهند بعد از ان مسهل اختیار
نمایند در آخر تسکین حرارت نمایند و سزاوار آنست که مسهل قوی در
ابتدای این تب ندهند و اگر حاجت تلیین بود آب هفت میوه با آب
تمر هندی و آلوی بخاری با شربت گل مکرر و سکنجبین با شربت بنفشه و حقنه
نرم نمایند و آب تمر هندی و خیار هر روز فایده دارد و اگر بتش آب علیط
در تلیین بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع بردات بالفعل در این مرض
نفع دارد و اگر در شکم ورمی نبود و در معده و جگر ضعف نباشد و حرارت

غرایی

غریزی ضعیف نبود خصوصاً بعد از نضج و آب سرد میل نمایند تا حرارت تشنگی
را تسکین دهد و غذای دهند علیل را وقتیکه بیم سقوط قوت بود و هر چند
میل نداشته باشند و خرفه و صندل و گلاب و اندک کافور سرد سایند بر سینه
گذارند چند کرت و هر گاه حرارت قوی بود و قرص کافور با سکنجبین
کاز بزور سرد ساخته سحر دهند و بعد از دو سه ساعت آب کشک جو با آب
انار سکنجبین و دو روز هر ساعت آب هندوانه یا بادرنگ یا آب کدو
یا اندک قند یا با شربت ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجبین و شیره
تخم کاسنی و خیارین نفع دارد و علیل را در وقتیکه حرارت تسکین یابد
ماش مقشر و کدو و کشک جو و شیره بادام دهند و فتیق آب غوره و امثال
ان سازند تا در معده مستحیل بصفرا نشود و فرمایند مریض را تا اندک روغن
بادام در دهان گیرند تا آنچه از سواد و زردی و خشونت باشد چون شویند
زایل گردد و اگر در خرقه کتان اسبغول گذارند و از ان روز و زبان را آب
سازند بهتر بود و اگر دانه آلو که در وی اندکی از گوشت بود در دهان گیرند
فایده دارد و اگر گرانی در سر بود بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بخار ان دارند
و پاها را در و گذارند و اگر تشنگی مفرط بود و مانعی از نزله و زکام و سعال نباشد
گرانی در سر یا بخاری که متصاعد شود از اشربه و اغذیه ترشی فایده دارد
دیگر تشنگی که حادث از بلغم شور بود علاج سکنجبین بزوری نمایند و دوا آب
کشک جو نخود و تخم کوفته و اندک بادیان را که ماده شود در حوالی معده بود

علامت او کرب و غشیان بخر قذف سبق نمایند سکنجبین و آب گرم و اگر
ماده غلیظ بود ایارج فیقرا که صبر ادر آن سرشته باشند و نزد آنکه حرارت صبر
باب انار منجوش نمایند و در ابتدا مریض را غذا لطیف دهند و در وقت
انحطاط شدید باقه و معالجه بهمان طریق سازند و حمام که مایل بسردی
داشته باشند درین وقت نفع دارد و کسی را که تب او از بلغم شور بود **نوع پنجم**
در غب دایم و حدوث او از صفرای متعفن که در تمامی عروق بدن در
آمده باشد بسیار است که در یکهفته بر طرف شود علامت او نیز از
علامات غب خالص بود درین تب باید بنگرند که سبیل بحران و
در تب غب خالص که روزه با حمی لرزه بود و هر بار بعرق و در تب
غب دایم عرق نبود مگر در آخر یا در بحران و فرق میان حمی غب دایم
و محرقه از وجوه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه شدید بود از آنکه
در غب دایم دویم آنکه فترات در غب دایم ظاهر بود سیوم آنکه حمی
محرقه با کرب و غشیان و اختلاط عقل و ذهن و سعال و غشی بود
چهارم عطش و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود پنجم آنکه زبان
در محرقه سیاه بود در غب دایم نبود و بدن در غب دایم لاغر بود علاج شربت
لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عرق بید مشک و کاسنی و گاوزبان و قند
و لبی قند اختیار نمایند و مسهل قوی در ابتدا ایمرض نشاید نشست علک
اختصار بحقنه خفیف و شربت لیمو با تخم تنهی دا الوی بخاری و اکچه
اند ان البلبلی

اندک تلیین و اگر تشنه باشد نمایند و مبالغه در تبرید بسیار نمایند علاج قوی‌تر از غشی
خالص نمایند نوع ششم در تب غشیه حدوث این تب که غشی ظاهر میگردد از بخورات
صفرای سمی که در غایت رقت باشد میشود علامتش آنست که حادث
میگردد این تب در بدنهای که مزاج ایشان در غایت حرارت و یبوست
بود و ساقط میگردد نبض و قوت در نوبت واحد یا در دو نوبت و این از
علامات تلف بود خصوصا وقتیکه در معده و جگر ورم باشد و اگر این تب
بسبب هم و غم و بیخوابی یا استفراغ بسیار غشی واقع شود این اسلم بود علاج تبرید
مسکن و بوی خوش و پیراهن مصندل و طلا از صندل و گلاب و عرق بید
و اندک کافور سازند و در صفینه گذارند و برگ بید و گلاب پاشیده در خانه
فرش اندازند و ریاحین خوشبوی و فواکه مثل آبی و لفاح در نواحی او گذارند
و غذا هر ساعت اندکی نان در آب انار بن آمیخته و مثل آن آب
لیمو یا ریواج در نوبت نزدیک میل نمایند دفع غشی نماید از جهت تسکین نوبت
معده میشود از زور دمی گذارد و صفرا آید و میبرد در هر تخته یا مجوزه پس
از نوبت آب شعیر و آب انار میخورند تا شربت سلیمانی شربت فواکه
فایده دارد و از غشی شدید بود کعک با نان با آب سرد یا شراب یا فقع
میل نمایند و حقنه با آب شعیر و آب کدو که رو ساخته نمایند و اضماد از بهار
کرم و لعوق و بهر دو نوع کافور با قرص کافور و عسل با آب سرد اگر ناتوان بود
و الحیه تناول نماید علیل اگر هوا رخوش بود و حرارت دا تشنه باشد هیچ با رف

سرد ساخته اختیار نمایند **نوع هفتم** در حمی مواظبه این تب بنوبت هر روز و حدوث
این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد و زمان زمن او هژده ساعت بود
و وقت گذشتن او شش ساعت علامت او آنست که ابتدا بلرزه و سردی
اطراف و پشت و بدن زود گرم نشود و نافض در تبی که از بلغم زجاجی و حامض
بود شدیدتر است و ظاهر نشود در برودت او اندک اندک و قشعریره پس از آن مثل
برف سرد بیارد بعد از آن بتدریج گرم نشود باز عود میکند لرزه از جهت غلیظ
خلط و گاهی با این سردی و قشعریره می باشد از علامات اوست غثیان و سقوط
شهوت و طعام هضم ناشدن و حرارت او قوی نشود و تبی که از بلغم شور
حادث گردد بیشتر از قشعریره بود و نافض و سردی نشود و کرب و اندوه
و کمتر بود و میل بهوای سرد و آب بسیار داشته باشد و از خواص این مرض یا شدت
قلت عطش و عرق نکردن چه بلغم بسیار متعفن بود عطش غالب و بسیار بود
و انتفاخ و زردی در رنگ صاحب این تب مایل بخضرت و زردی و
و گاهی مثل رنگ رصاص بود و نبض ضعیف منخفض صغیر متفاوت و
بول او در اول رقیق از جهت سده و برودت بعد از آن سرخ بسبب نضج
عفونت و براز او رقیق بلغمی باشد و قی اول بدن از بلغم پاک نگردد دیگر در نوبت
دوم و این بواسطه غلیظ ماده و لزوجت بود و این تب عارض نشود اکثر
صبیان و عورات و خصیان و کسانیکه رطوبت بر بدن ایشان غالب
بود و مردمی را که چیزی بسیار میل نماید و کمتر استفراغ و درد در بلد و زمان
سرد که رطوبت

سرد که رطوبت و برودت غالب بود در زمان نوبت اگر در حاجت بود
بعد از ان میان روز رسد علاج در ابتدا ربلیت طبیعت باعتدال و قی
بسکنجبین و اب گرم که در و تخم ترب جوشانیده باشند و تلطیف نمایند
بقی بسیار ضعیف و استعمال ملطف و چیزی که قطع بلغم سازد موافق
است که در ابتدا شربت و گلقند تا روز هفتم اختیار نمایند بعد از ان مصطکی
و افتیمون نوبتی و نوبت دیگر با اب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی
نفع دارد و در و فا بعسل اب نموده میلنمایند و اگر طبع باعتدال بود
شربت بلیتی که در و کمی بسیار نباشد مثل گلرنج دو مثقال و بادیان
بنفشه و انگور شفا از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
تخم کاسنی بنفشه دو مثقال با کاسنی مثقال قند جلاب ساخته چهار روز اختیار
نمایند و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال بنو فلوس و پنج مثقال فانید یا قند و
یک مثقال تربد اضافه سازند و اگر قوت ضعیف حقنه لین نمایند بعد
از ان حقنه حاد و قی بالی که در و تخم ترب و شبت و بیخ سوسن جوشانیده
باشند با سکنجبین عسلی فایده دارد و بعد از قی گلقند شربت سیب و صندل
و غذا نخود بنفشه و اگر استا زند و اگر زمان طویل کشد بود و سیم ضعف بود
شوربای مرغ یا تیهو یا اندکی از گوشت این طیور از مطبخه یا بریان
نموده اختیار نمایند و اگر طبع قبض بود دوا بشبدبر شب دهند صفت ان زرده
درم زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درم قند برابر مجموع شربتی هر شب مثقال یا کمتر از مثقال

اگر بیشتر سازند بحسب قوت شاید و صباح پنج درم گلقند با هفت مثقال
شربت بزوری با سکنجبین عسلی بیاشامند و اگر احمر و ملتهب بود فصد فایده
دارد و اگر احتیاج بملین شکم شود در وی تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر احتیاج
استفراغ بود سکنجبین با آب گرم حل نموده دهند و قی فرمایند و اگر ضعف
و اگر این حمی از چهل روز تجاوز نماید و در روی و اطراف تهبج ظاهر گردد
قرص ورد و شربت ماء الاصول و شربت بزوری با قرص افسنتین و سکنجبین
بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود قرص لک و شربت بزوری و اگر ماده از
خلط سرد و ملتهب بود علامتش او دیر کشیدن علتش و بیاض قاروره
و زمان زمستان و سن شایخ و بلد و مزاج سرد و تریاق کبیر بمقدار دانگی
روزی دهند و روزی دیگر ندهند یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر
این تب حادث بلغم شور استعمال نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر
تب تند و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و نبض مایل بسرعت
علاج غب غیر خالص نمایند و زیاده و نقصان بحسب حرارت ملاحظه
باید کرد و غذا از لطیف نخود و نیم کوفته و ماش مقشر زیره و کنند شربت خصوصاً
اگر بلغم حامض زرج بود و اگر غذا قوی تر خواهند گوشت تیهو و مرغ و کبک
و امثال اینها سزاوار است و در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید مثل
محلب و ابکامه و سرکه باشد و وقت غذا بعد از عبور نوبت
در طرف شدن و پیش از نوبت بچهار ساعت و اجتناب از
غذا

غذا اگر درد و بلغم حاصل شود مثل شیر و حبوبات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره
آب سرد که به برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فایده شود

نوع هشتم

در تب بلغمی دایم حدوث این تب از بلغم عفن که داخل عروق بود علامت
او تب لازم در ابتدا و نافض و برودت و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره
و سرما بود اما لرزه ندارد و عرق نباشد مگر در وقت مفارقت کلی و این
تب مشابه اندکی بدق دارد و حرارت این تب زیاده بود و نبض مختلف
در زمان اشتداد این تب هر روزه ساعتی است بعد از آن بحقیقت باید
و بسیار است که حادث شود از این تب تشنج و سکته بسیار باشد بلکه اول علاج
نمایند از استفراغ ماده بمسهل و قی و تسکین حرارت و شربت سکنجبین و گل
قند و جلاب از عسل و آب بادیان و تقویت بقرص ورد و مصطکی و انیسون
و گلقند و اگر امتلاء خون بود فصد نمایند و اگر علامات نضج ظاهر بود استفراغ ماده
بمسهل کنند دو بار و سه بار ایارج با هلیله اصفر و گلقند بصلاح آورند و قرص
ورد بر نمونه حب گل سرخ ده درم سنبل سوسن از هر یک پنج درم مثلث قرصها
سازند و شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری اختیار نمایند و اگر
در سینه خشونت بود با جلاب بنفشه و سپستان و پرسیاوشان فایده دارد

نوع نهم

در تب غشیه غلطیه حدوث این تب از بلغم خام بسیار که بدل
ریخته چیزی از وحشتی عارض میکرد و علامت او آنست که دور صاحب او مثل
دور تب بلغمی یا هیچ وجه و لاغری بدن و رنگ صاحب او صاحبی در اکثر

اوقات و تب او مثل تب کسی که شبانه نوبت خورده باشد و جسم او درد و خشت
هیجان کبود رنگ شده رفته و در زیر غضروفه که اسراسیف میگویند قیح بود و اگر قی
اید ترش شود و گاهی عارض میگردد این تب در بعضی اوقات از صفرا غلیظ
مخلوط به بلغم و باد و سوزش در احشا بود و ادوار مثل بلغمی باشد علاج این
مرض صعوبتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی میشود و اگر غذا استعمال نمایند
ماده تب زیاده میگردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف
بود و اگر ورم در احشا ظاهر گردد و مشکل بیک طبابت گردد صواب در علاج آنست
که ابتدا بحقنه لین نمایند و بتدریج حقنه قوی کنند خصوصا اگر طبع قبض بود اول
باب چغندر و بوره و عسل حقنه سازند بعد از آن ادویه اضافه سازند
تحلیل نمایند و مالیدن بدین طریقه که ابتدا در ساقها نمایند از سر زانو تا اسفل قدم
نمایند بعد از آن رانها را بالا بر و پس از آن بر دستها را بمرتبه که سرخ گردد
جلد بعد از آن پشت و سینه را در رجوع باز بیا نمایند و بعد از مالیدن روغنی که
در و قبض بود و اگر نباشد مثل روغن زیت و کنجد و گل خیری و قسط در بدن
مالیدن و شربت سکنجبین عسلی با درد ورم بخم کرفس و همچنین آب عسل بابکلرم
زوفا و اگر آب کشنیز تعقید با عسل یا بان که در جلاب آمیخته نمایند دفع غشی میکند
و اگر ضعف ظاهر گردد نان تملیت با شراب کهنه ممزوج نموده و اگر ورم
احشا نبود وقتی اگر با مسهل وجوه اید نفع کلی دارد نوع دوم در بنها گاهی اندرون
سرد باشد و بیرون گرم یا بر عکس و این تب از قسم است اول بنی که

اندرون گرم بود بیرون سرد و این حمی وقتیکه حرارت قوی بود بباشد سواد
زبان و شدت عطش و عظیم نبض و اندوه و ظاهر بدن بسیار سرد و این
علامت بد است و اگر نباشد تب بد نیز به و حرارت در بدن قوی نباشد
و سرعت نبض و نفس کمتر بود و در اکثر این تب بلغمی بود و علامت آنکه تب صفراوی
بود لزوم او بر طریقه غب و علامت آنکه از بلغم تب عارض شده ثابته بول
خام و نبض بطی و متواتر قسم دوم تبی که اندرون سرد بود و بیرون گرم
در ظاهر بدن و درین وقت احساس نیابند سردی اندرون جهت آنکه این
خلط تا غایت القدر گرفته بود بدان عضو ساکن بود و حالا برودت او معلوم
نمیکنند علامت او آنست که خارج بدن گرم بود و باطن سرد و نبض سریع نبود
و نفس عظیم و تشنگی نباشد و نمیباشد این حال مگر در اواخر امراض که قوت
ساقط شده و قسم سیوم تبی که حرارت و سردی ظاهر و باطن گرم شده
علامت او نبض بطی متفاوت و بول خام و شدت او هر روز قوی‌تر بود
و گاهی از جهت غلظ ماده مستحیل بغب و ربع گردد و از زمان خارج میشود
تب بلغمی و مدت نوبت او چهار ساعت تا بیست و چهار ساعت
بود علاج سکنجبین عسلی هفت درم را در آب گرم و بعد از دو ساعت
شربت سکنجبین و شربت ماء الاصول و شربت بزوری و حب صبر
رهنو حب صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی درم گلسرخ و
انیسون و زعفران و کتیره با نفل از هر یک درم ترشی دو درم و حب النجار

و ایارج فیقرا فایده دارد و قرص ورد و نقوع صبر و فی به تخم ترب و سکنجبین عسلی و مسهل
از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و تربد و حقنه که با بل بحدت بود و صفت مسهل
که نافع است در حمیات بلغمی تربد درم غاریقون درم شربت سکنجبین در سحر
مسهل نمایند با آب گرم و سزاوار است که معده را قوی دارند بکمال قند که
در و مصطکی و انیسون باشد و بعضی که از صفرا غالب بود علاج مرکب از بلغم
و صفرا نمایند از جنس حمیات بلغمی تب نهاری و لیلی اما تب نهاری
آنست که نوبت او عارض میشود در روز و فتور او در شب و تب
لیلیه در عکس این بود و هر دو بد است و نهاری اطول بود جهت آنکه
او عارض میگردد در وقتیکه مسام گشاده است و تحلیل یافته بخارات
و این دلیل بود بر کثرت ماده و بسیار است منجر میشود بدق از جهت
بیخوابی و سقوط قوت و گرمی هوا از روز و غیره و تب لیلیه بسبب بیخوابی
در هوا و سردی شب موجب دق گفته اند علاج تب بلغمی نمایند و گاهی حادث
میشود تب نهاری و لیلی از بلغم زجاجی که پراکنده شده در بدن و بدرزه ندارد
و عفونت او کمتر بود علاج تلطیف تدبیر و منع از آنچه از وی بلغم میتولد گردد
و تقلیل نوم و رفتن در وقت با رص و استفراغ و ادرار به تخم خیارین و
شربت بزوری و عرق در حمام فایده دارد و اگر دیر ماند شود دوا از حلتیت
بر نموجب سازند تب ربع و خداوند تب سر در اسود دارد خاصه که مدت
دراز شده باشد و شنوت زهر ریتلا و کدم باز دارد و اخلاط آن حلتیت
و فلفل

و فلفل و برصافی و دار فلفل و برگ سداب از هر یک برابر بگیرند و با سه
وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی مثقالی تا دو درم و از جهت نفوط
زهرها شراب گرم یا ماء الاصول اختیار نمایند بعد از لرزه و لحافها بپوشند و
در جامها و نگاه دارند تا بخواب روند و در حالت تب نفع دارد و روغن قسط
بمالند و سر بر بخار آن دیگ گرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید
بدین تدبیر امید است که لرزه تب تسکین یابد **نوع یازدهم** اندر تب
ربع دائر این حادث شود از سودا عفن خارج عروق و نوبت او
در اکثر اوقات بیست و چهار ساعت بود و مدت گذاشتن او چهل و
هشت ساعت بود و درازی مدت او اگر خطای از طبیب واقع نشود
و مخلوط نشود مریض از چیزهای نامناسب امید است که در یک سال
خلاصی یابد و وقتیکه علاج چنانچه باید نمایند تا دوازده سال بماند و منتقل
نشود یا استسقا حمیات مرکب در تابستان بجهت آنکه رقیق تحلیل می‌یابد
یبوست و استفراغات و باقی بماند غلیظ بواسطه عفونت منتقل میگردد در ربع
علامت او آنست که سردی اندک ظاهر شود پس از آن زیاده گردد
و در محل انتها کم بود و سردی چنانچه در بلغمی می‌باشد با برد او لرزه شدید
تا غایتی که دندانها بر یکدیگر میخورد و در استخوانها و مهرها انست و در وقت
ابتدا حرارت اندک و التهاب گرمی سودا از حرارت بلغمی بود و قوی بود
بیشتر از تبهای ترس یا امراض سوداوی و نبض مایل بصلابت و بول

در ابتدا سفید و بعد از ان تیره لون و در آخر سیاه رنگ و انچه دلالت دارد
برین حالت عادت بلد و سن و تدبیر مزاج علیل است و اکثر عارض میشود
و کسی را که مزاج سرد بود و خشک بود و در سن کهول و در فصل خزان و هوا
سرد و خشک و اکثر از تناول غذا که از سودا متولد شود مثل گرنب و گوشت
اسب و اهو و تره و غیره و بسیار است که در تابستان غب بود و چون زمستان
و خزان شود متحیر بربع گردد و علامت نضج ماده این تب انست که زیاده از
لمس بود و اصناف تب ربع پنج است صنف اول که حادث میگردد از
عفونت سودا طبع علامت او انست که مذکور شد صنف دویم که از احتراق
خون بود علامت او غلبه دم و تیزی دهان و سرخی و گرانی در بدن صنف
سیوم تب ربع که از احتراق صفرا حادث گردد و علامت او قصر نوبت
و بسیاری و تلخی دهان کثرت عرق و میل باشیاء ترش و نبض سرعت
و متواتر در ابتدا القشعریره و سردی گوشت نباشد بالتهاب و عطش
و در اکثر حدوث این تب در حمی صفراوی صنف چهارم که از احتراق
بلغم بود علامت او سفیدی بول و غلظ و سردی ملمس و کاهلی و بطوء نبض
و بول سیاه که سفیدی زند و قلت عطش و کثرت خواب و بسیاری اب
دهان صنف پنجم حادث گردد از سودای محترق علامت او بودن افکار
ردی و خواب پریشان و وسواس و سرخی بدن مایل بسودا و کبودی
و لاغری بدن و کمودت لون و کثرت شهوت علاج مشترک میان جمیع

اصناف

اضافت فصد بود مگر وقتی که خون سرخی بود صافی که از زمان گرفتن او
ضرر دارد والبته بگیرند و استفراغ ماده که تب از و حادث شده جلاب
بخشند نرم منع از غذا و شربت آب کرد در روز نوبت و در غیر روز نوبت
شوربای خفیف یا اندک از گوشت تا سه روز و در آب گرم نشستن پس
از غذا روز نفع دارد و حمام که عرق شود و بسیار گرم نبود فایده دارد و
باید که اندک زمانی توقف کند در راحت و آسایش و غذا او گرم
با اعتدال که رطوبت او زیاده بود و قی پیش از نوبت و تب ربع که حادث
شود در تابستان بزودی زایل میگردد و آنکه در خریف و زمستان عارض
گردد مدت او دراز بود و تدبیر لطیف نمایند و دیگر تب ربع که حادث
از سودای دموی شود صواب آنست در علاج او فصد بود تا روز سیوم فایده
مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در شوربای آن
ماش مقشر و اوکرا و نخود نیمکوفته فیق الکابه و آب تمر هندی و آب انار ریز
و مسهل مطبوخ هلیله که در و بسفایج و افتیمون و غاریقون و پوست بیخ
بادیان و کاسنی و عناب و آلو و شاهتره بود لازم دارند در سایر
ایام آب کاسنی با شیره تخم او و شربت سکنجبین و در زمان قشعریره آب
گرم با سکنجبین و اگر التهاب و حرارت بسیار باشد آب هندوانه از
مفردات الخ مناسب دانند و اگر ماده تب غلیظ بود و زمان طویل شده
در غیر روز نوبت پنج مثقال گلقند با شربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات

ظاهر شود اسهال بدین مطبوخ نمایند پوست هلیله پنج مثقال شاهتره ده مثقال
عناب و آلو و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشنیز و در پوست
بیخ بادیان از هر یک ده درم مجوشانند و صاف نموده در وی فلوس و ترنجبین از
هر یک پانزده درم حل ساخته بدین حب ایارج فیقرا دو درم پوست هلیله
و افسنتین از هر یک نیم درم محموده دانگی اول این حب اختیار نمایند بعد از این
دارو را و سکنجبین و افتیمون و آب جبن با افتیمون اخراج سودا نمایند
دیگر تب ربع که از صفرای سوخته حادث گردد مسهل نبود در شیر بید و ترطیب نمایند
و آب کشک جو و شیره خرفه و شیره تخم خیارین سکنجبین اختیار نمایند و در
اشتداد طبع نرم را شربت بنفشه و لعاب با آب جبن و شربت گل مکرر و خیار
شنبر و امثال اینها نرم سازند و بعد از گذشتن بیست روز چون وقت
نضج ماده شده مطبوخ هلیله که در وی افتیمون و سنا مکی و تمر هندی و شاهتره
و بنفشه باشد مسهل نمایند و غذا آب غوره سازند و در روز راحت اگر قوت
ضعیف بود گوشت سبک و حمام بعد از نضج فایده دارد دیگر تب ربع دایر
که از سودای بلغمی حادث گردد هر روز ده درم جلنجبین عسل با آب کرفس آب
بادیان و سکنجبین بزوری و عسلی با آب گرم و طبع را با آب لبلاب با
پنج درم شکر و تخم کوفته و ده درم قند یا با آب هلیله کابلی یا سوز گلقند نرم
سازند بعد نضج از شیر بید و بسفایج و زنجبیل اضافه نمایند یا در آخر غاریقون
نموده ادویه را قوی سازند و در روز نوبت قی نمایند به تخم ترب و شبت
دانک

و نمک و عسل در ابتدای ماء قرص و بعد از ان گلقند و در غذا چغندر و اسفاناخ
جهت تلیین بشود با مزیع و کبیک و بیهو و الکابیه و اگر طبع نرم بود در خمیر
الکشک بود یا با نخود و عمکوفته اگر با روغن جوز و در انتها مرض غذا لطیف
و طجنه و مریض بهم گذارند چون نضج بکمال رسد مطبوخ افتیمون با آب
افتیمون دهند و در روز دوم نوبت مسهل اختیار نمایند و بعد از اسهال
قرص کل زرک از جهت قوت جگر و قرص ماقت از برای تقویت
سبز رو و اگر ما قوی بود در وقت ابتدا نوبت در زیر دامن مریض
آب گرم که در و بنفشه و بابونه و جو و گل سرخ جوشانیده باشند گذارند
و غذا نخود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر لا بود شاید و اگر ضعیف بود
در هر ز را حمت مزیع و بیهو و دارچینی و اگر مرض بدیر کشد و اثر نضج ظاهر
بود معجون حلتیت که ورق سداب و فلفل و حلتیت و مر از هر یک
برابر به وزن عسل بسازند شربتی نیم مثقال تا ورم بود در هر سه
روز یکبار استعمال نمایند و جالینوس گفته که خلق بسیار دیدم که به مسهل
از ربع خلاص شده بعد از ان افسنتین و تریاق خورده اند و شیخ ابو علی
فرموده اند که حلتیت و فلفل نافع اند و شراب ابیض رقیق و نو که کهنه
نباشد دیگر ربع و ابرار سودا که از دود خون حادث شده میباشد علاج
در ابتدا تقلیل ماده باب بلاب میفرمایند نضج و گلقند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله زرد و سیاه بعد از نضج فصد باسلیق و قی بر طعام نفع دارد

واستفراغ بادویه قوی مثل افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس
و حجر ارمنی و لاجورد نمایند و حقنه قوی فایده دارد و سزاوار است که در عقب
یکدیگر اسهال نمایند چرا که خلط سوداوی بیک مسهل و دو مسهل دفع نمیشود
پس دفع او بمرات تواند برد و بعد از تسکین قشعریره و لرزه و ادرار
و عرق مناسب است که اهتمام نمایند بتقویت سبزرو کنید و در ابتدا سکنجبین
و در وسط علت قرص زرشک و عافث و اگر قوت ضعیف بود مزعفر ماهو
و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماهی رضراضی و اگر از علت بسیار وقت گذشته
باشد گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و بزغاله که در و ادویه گرم بود
۱۲ نوع دوازدهم در ربع دایم حدوث این تب و اشتداد و رفع و صعوبت
اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافض باشد
فصد باسلیق و نقیع گلقند و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب افتیمون دهند در اعتدال بگرمی و سردی و سکنجبین با آب کاسنی
و آب بادیان و شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه
شدید بود و تشنگی غالب کشکاب جو و جلاب و آب تمر هندی و آلوی
بخاری و آب انار میخوش و غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته
مسهل قوی و حقنه در ابتدا لین و در آخر قوی علاج و ایارج نمایند و مبالغه
بسکنجبین ننمایند و تدبیر حیله در تب دقیقه با حرارت و در تابستان
بود سزاوار است که ادویه گرم ندهند و اقتصار بر آب جبن که در وقند
حل نموده

حل نموده باشند نمایند و مسهل از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون
و امثال این اختیار باید کرد و ترتیب بدن از حمام که آب شیرین
داشته باشد و غذا قلیه کدو و اسفاناخ در اواخر مرض وقی بروز نوبت
به سکنجبین و آب گرم و بعد از قی تقویت معده بگلقند و شربت غوره و شربت
سیب و صندل **نوع سیزدهم** [۱۳] در تبهای ربع و سبب حدوث ماده تب
ربع باشد اما کمتر و غلیظ‌تر بود و مقدار او کمتر و اکثر از سودای بلغمی حاصل شود
علاج تب بلغمی نمایند بچیزهای گرم و سیری کمتر باید نمود مسهل دهند و شربت
سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و کاهو کاسنی فایده دارد و غذا
نخود آبکوفته و گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شب و پس از روز نوبت
بدو روز نخوداب و این حب بسازند تربد درم غاریقون نیم مثقال
محموده دانگی لاجورد مغسول درم کثیره نیم درم نرم کوفته اختیار نمایند در صباح
و بعد از آن آب گرم با جلاب از مطبوخ افتیمون بیاشامند و اهتمام بدفع
سودا نمایند در تبهای مختلط باید دانست که تبهای مفرد را از آن معلوم باشد
و درهم آمیخته بود از امرکب گویند و گاه باشد که دو تب از پس یکدیگر اند
هنوز یکی تب برطرف نا شده نوبت دیگر آید و طبیب باید که نشان هر تبها نیک
ملاحظه نماید تا بر حقیقت هر یک واقف گردد و اگر بسبب ورم بعضی اعضا
شده علاج ورم باید کرد و اگر از جهت بی ترتیبی علیل در خوردن
و آشامیدن واقع گشته علاج اصلاح تدبیر و اگر کفایت نشود مسهل در

روزیکه نوبت نبود و فیکه نوبت بود سکنجبین و گلقند و منع از غذا در روز نوبت
و اگر از جهت احتراق بود علاج استفراغ نمایند و گاهی و بعضی اوقات
تسکین دهند و غذا و شربه لطیف اختیار نمایند تا خلط محترق نگردد
و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا و تدبیر تب ربع نمایند
و قرص غافث و بزار بهار سبز و جلو و شهار اهن را سود دارد و بسازند صفت آن
عصاره غافث با افسنتین و صبر از هر یک پنج درم پوست هلیله زرد درم
زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم با آب کاسنی مرکب
ارند و قرصها کنند شربتی یکدرم و نیم سکنجبین اختیار نمایند و در تبهای
و حمیات و سدس و غیر آن اول آن بود که استفراغ نمود تا اخلاط
کم شود و حرارت باندامها اصلی نیامیزد و بدق ادا نکند و تاثیر
بر جای بود از درازی مدت بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی
بود قرص کافور و لعاب تخم آبی و اسبغول و تخم خشخاش فایده دارد
نوع چهاردهم در تب وبائی و با پدید شدن هوا باشد بفساد هم
چنانکه آب در ظرفی دیر بماند طبیعت او بگردد و عفونت پذیرد حال
لنیت انکه در میان درختان و خاکها دیر بماند بسبب بخارها رود و خالها
زند و شعفن شود علامت او حدوث دیالساری لسارها که دنبال
کشیده شود علامت او در کانون اول و در کانون دوم باد صبا
و صوب بیارد و هوا اکناک شود چنانکه مردم پندارند که باران شده
دنیاکند

دماشد و بسیاری حیوان و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت
هوا که روزی غبار بود و روزی بی غبار و دوام ابرها در روزها گرم و شبها
خنک و هوا روز تیره و گرمیش زیاده و حیوانات که در زیر زمین پنهان
باشند بر ظاهر زمین آیند و رفتن لقلق آشیان خویش را پیش از آنکه حادث
عب اوست غایب شود و اکثر فساد هوا در آخر تابستان خزان شود
علامت او تب وبائیست که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد و در باطن
اندوه و سوزش عظیم و مرارتی قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق
نفس و بوی بد از دهان و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غشیان
و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تمدد در زیر شراسیف و بیخوابی و سستی
بدن و صغر نبض و اشتداد تب در شب زیاده بود و برای بدبوی و
لعاب و مرارت و قی صفراوی و سوداوی و عرق بوی ناک و بثرها در آب
و باقی اعضا مایل بسردی یا اشقر و اگر علیل در شعور نباشد و قوت ساقط
گردد و مبرزی میل نکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود علاج فصد نمایند
و اگر خون غالب بود و اگر اخلاط بسیار غالب بود اسهال آن خلط
بدوا مناسب و شربتهای خنک مثل نارنج و لیمو و آب انار ترش و
غوره یا قرص کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب سکنجبین تا عطش
را رقیق سازد و ادرار بول شود و آب سرد بسیار بیکبار نباید نوشید
از آن اندک اندک هر زمان و مبالغه در تقویت دل و تلخلخه و بوی

خوشبو و استنشاق گلاب هر لحظه فایده دارد و طلا بر سینه از صندل و کافور
اندکی و کافور و گلاب نمایند و موضع علیل با عنبدان و در حوالی ریاحین
و برگ بید گذارند و در خانه و غیره گلاب و سرکه بپاشند و بخور از صندل
و کافور و پوست انار مورد و امثال اینها سازند و هر گاه تب دارد اگر ضعیف
و سردی اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل و سینه مرتفع باید که بپوشند
بجامه مناسب تا حرارت میل بخارج نماید و غذا عدس و اوگرا اگر تب
بود شاید با آب غوره و حقند و شیره بادام یا مزوره سماق و اگر
تشنگی کم بود و قبض بود آب تمر با آب آلو رقیق سازند و اگر قوت
ضعیف بود گوشت مرغ مع سماق با آب غوره یا گوشت مرغ بریان
کرده با زرده تخم مرغ و شراب ابیض ممزوج معرق کاسنی و بید مشک
و گلاب و گاوزبان مصلحت آنچه طبیب مناسب داند دهند و هر گاه که
قوت علیل کم شود میل بطعام نباشد مبالغه بد و چیزی باید داد تا به سبب
اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت و یا تاثیر نکند و از غذا غلیظ و کثیر المقدار
و دوا گرم و ماهی و سیر و شیرینی منع باید نمود و واجب است که در حمام در
نیاید اما اگر صحیح بود مناسب است که در بلدی که درد و با بود در نیاید و احتراز
بوی های بد نماید و هوای خانه ببوی های خوش معطر سازد و منع
عفونت نماید بعود و عنبر و مشک و کندر و گلاب و سیب و آبی و در
گلاب و سرکه و حلتیت حل نموده در خانه بپاشند و رطوبات زیادتی
نفی و مسهل

بقی و مسهل و فصد از بدن دفع نماید و تقلیل غذا و تدبیر مایل به تخفیف از
هر وجه و احتراز از ریاضتها و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سرد و یخ
خنک ساخته و اگر از خون اندکی حرکتی باید فصد نمایند و در حال و منزل
را سرد دارند و از گوشت غلیظ از طیور و چهارپا اجتناب نمایند و اختصار
بر گوشت مرغ و بزغاله و تیهو و کبک و ترشیها نمایند و آنچه از دواها خلاص
میدهد تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه پیش از زمان ابتدای او
نمایند و خوردن گل ارمنی بسیار نفع دارد و یکی از قدما حکایت کرده
که از صبر دو جزء و از مر و زعفران از هر یک جزء در زمان وبا هر روز
بمقدار دوازده حبه با پیاله شراب ممزوج ساخته اختیار نمودم از آن
زحمت اخلاص یافتم و بعضی از اطبا گفته اند بکیدرم مداومت نمودیم
فایده کلی داد و اگر هوا در آخر تابستان بسیار گرم شود و جریان در غایت
خشکی و غبار و باران و سردی دیرتر بود سزاوار است که غذای مرطب
استعمال نمایند چرا که خلط سوداوی بیک مسهل یا دو مسهل دفع نمیشود
الی مثل آن تک حم خصوصاً اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از تعب
در روزه و گرسنگی و تشنگی حذر نمایند و ملاحظه نمایند تا باران نازل گردد
و هوا سرد شود **فرع پانزدهم ۱۵** در سبب جدری که آبله نوکان میگویند و بثور صغار
که بر ظاهر بدن در جمیع یا بعض پدید آید ما بث لازم و سبب این حمی غلیان
خون بود در تسلسل عفونت بجوشد همچون شیره انگور آنچه کفک بود برآرد

وانچه ثقل باشد بنشیند وانچه صاف ورسیده باشد در میانه بماند خون در تن
مردم همچنین بجوشد واخلاط بد که از خون حیض تولد کرده وبخاران که ازبس
دلالت با خون امیخته جدا شود وبسبب فصول خصوصا بهار وربیع خون در بدن
غلیان ونقل هوا از سرد مشغل وبسیش در منازل که کسی انجا بلعوکان
براورده یا هوا که بخار جراحت مجدور بدو رسیده واز تناول غذا اکرم
تر غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت وخرما وغیرا اینها وبدترین اصناف او
که سیاه وکبود وبنفش صفا صلب وسرخ در نهایت بشری وتمام بدن را
گرفته ودر میان او مثل نقطه سیاه زنابسه بود وانچه در بیرون اید نبود ازان
وبدی زردی که متصل بود بعضی به بعضی ودیگر بهترین اصناف ابله
که نغزکان بگویند انست که بثور او صغیر واندک سرخی داشته باشد ومقدار
عدسی کلان نشود وگرد بود وزود سر دهد وپوست او جدا شود وسفیدی
او اندک بود باسانی ولی گرب واندک تپ ظاهر گردد واز علامات
نیک انست که تپ در روز سیوم تسکین یابد علامت جدری تپ
مطبقه وامتلاء عروق ودرد پشت وبندها وخاریدن بینی وسرخ روی
چشم وگرانی در بدن واضطراب ولرزش وضیق نفس وبحوحه صوت
وخشونت در حلق وشیرینی در دهان وعلظاب ان وترسیدن در
خواب وگرانی در سر دراب اورد سینه وحلق ولرزیدن پایها علاج فصد
نمایند در وقت ظهور او تا سه روز واگر از ده سال گذشته باشد ومانع
نباشد

نباشد که حامله یا ضعیف بود و اگر جی بود از یک سال باید که کم نبود در بعضی
تاره بود حجامت نمایند و فصد و حجامت پیش از روز فایده دارد و اگر زرور
نموده مانند ناشسته کرده فصد نکنند و شربت بر موجب دهند عناب بسی عدد
سپستان چهل عدد گل نیلوفر مثقالی تا نجم خرد که بدل نیلوفر اسپ و مثقالی
بادیان نیم درم قند سی مثقال اگر تابستان بود با آب سرد و اگر زمستان یک قاشق
شربت با هفت قاشق آب شیر گرم اختیار نمایند و بعد از فصد آنچه غلیان
خون از آن تسکین دهد مثل عدس و کشک جو و اگر سیوم و چهارم باشد و
الا او را عدس میل نمایند و در و عناب و سپستان از هر یک هفت عدد
اندازند و چهار دام شیره کشیده فیق سازند و بعد از بر آمدن که رد
بخشکی دهد شربت سکنجبین رمانی اگر قبض بود آب تمر هندی و آلو
بخاری گلاب و شیر خشت دهند تا ماده کم شود و اگر تنقیه بدن نشود
مبالغت در تبرید نمایند و اگر بثور کان ظاهر گردد و دیر شود بجا به نشوند
و هوای خانه باعتدال آورند و آب گرم احیانا دهند یا آب بادیان
ترو آب کرفس یا آب عنب الثعلب و قند اختیار نمایند تا بزودی بروز
نماید و اندکی زعفران و آب انجیر دهند ماده را بظاهر بدن می آرد
و بروز میکند و آنچه نفع کلی دارد لک مغسول چهار درم عدس مقشر
هفت درم کثیرا سه درم بیک کاسه آب بجوشانند و از آن آب صاف
نموده دهند و اگر هفت انجیر و دو درم بادیان اضافه سازند بهتر و غیره

شاید واب گرم و زر زیر مریض گذارند فرو ورا نفع دارد واستعمال این تدابیر
وقتی نمایند که ماده غلیظ و دیر بیرون اید و نبض و نفس متغیر باشد و غش
و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و اب سرد جرعه جرعه اگر دهند لیوکان
و حصبه بزور برکند و عرق می ارد خصوصا در وقت اندوه و کرب هوا را
سرد سازند با ستنشاق و سینه مریض را گشوده و از صندل و گلاب و اندک
کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینه مریض چیزی که سرد باشد
طلا نگذارند و در اخر اگر شکم نرم بود شربت حب الاس و بهی و [illegible]
و گل ارمنی فایده دارد و قرص طباشیر رب الی و اگر سرفه بود شربت
حب الاس قرص طباشیر یا سفوف طین و الخ فقی سماق یا چاورس
مقشر و سزاوار است که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم را اب
گشنیز تر یا الکابه و سماق که بگلاب ابخته اندک کافور بدو حل کرده
یا کافور بگلاب یا اب گشنیز یا سرمه خصوصا در روز اول اگر چکانند
منع لیوکان از چشم مینماید و شیاف ابیض اگر بثره در چشم ظاهر شده گشنیز
عصارت سوده فایده دارد و حفظ بینی بگلاب و اندک سرکه هر لحظه درد
چکانند یا صندل و شیاف مامیثا با اب غوزه در بینی مالند و در داخل
بینی و حفظ حلق بانکه انار را با دانه نخایند و اگر سماق و گل سرخ و عدس
مقشر در گلاب بجوشانند و بدان غرغره سازند یا اب انار و رب
شاهتوت فایده دارد و اب سرد غرغره نیز نفع دارد و حفظ مسلک الاست
نفس است

نقرس آید وسل و بثور و قیلته خشونتی بود عارض شود بلعاب اسپغول و
لعاب تخم الی دو قند اندک روغن بادام یا بادام کوفته در دهان گیرند
واگر بعد کان بیرون اید و آواز درشت و حرارت قوی شود اندک سکنگه
و نهند شاید و این لعوقی فایده دارد مغز بادام سفید کرده بلخ زرد و مغز کدو و خرد
و قند یا نبات سه جزو کثیره یک جزو بلعاب دانه الی یا اسپغول بسازند
واگر طبع نرم بود و خون اید و سحج قوی بود شربت الخیار و شربت حب الاس
ورب الی هر وقت که در شید نقصد ارد و تدبیر مفاصل انست که صندل و
سماق یا بیشاو گل ارمنی و گلسرخ بگلاب و اندک سرکه امیخته در بندها
مالند واگر بر بندگاه جراحت بزرگ براید زود بشکافند تا ریم بیرون اید بعد
ازان تدبیر جراحت نمایند و اگر جدری تمام بیرون اید و پخته شود تنقیه
نمایند انچه بزرگ بود بسوزن طلا یا سوزن نقره بشکافند و اب ازا
بر پنبه بگیرند و در تابستان گل سرخ و صندل و اس بسوزند و در زمستان
برگ سوسن و چوب گز مازو و اگر در خشک میارد نمک اب که در او
اندک زعفران بود و اگر بگلاب و گل و عدس و چوب گز به یا نمک
بجوشانند و اب ازا بر و پاشند شاید و دود نمودن اولی بود و اگر
موضع ریش کرد چوب گز نفع تمام دارد و اتش از چوب گز و چوب زرد
دود نمودن اولی بود و اگر موضع ریش گلسرخ و صبر و کندر و انزروت
و خون سیاوشان نرم کوفته بر ان موضع پاشند و اگر نقرگان بزرگ و بسیار

تصمیع جدید گل ارمنی و ...
وقتها اسهال ان ...
و از ...

باشد برگ گل خشک یا رد برنج و آرد جو برد باشند و اگر بر ریگ گرم
جوا مانند شفوت آن در روز بدید آید گل سرخ و سفید و مردار سنگ و عدس
نرم کوفته در جراحت باشند نفع تمام دارد و اگر اثر آبله‌گان باقی ماند
قی خشک و آرد باقلی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و بادام و آرد جو
از هر یک مثقالی مقداری نرم کوفته بسفیده تخم مرغ طلا سازند و هرگاه
حرارت تب زایل گردد تمام و شور برطرف شود شوربای مرغ دهند
بیش الثیه گوشت بندنهند نوع شانزدهم ۱۶ در تب حصبه شنبره سرخ رنگ و
پراکنده در ابتدا مثل دانه جاورس سر او در اندرون بود در رنگ زرین
یک بود و ریم و چرک بگیرد و ماده سرکان خون که بسیار تیز شده
و گرم گشته و ماده حصبه خون صفرای که میل بخشکی دارد و شیرهای
کوچک و از پوست برداشته شود لیکن حصبه کننده تر است جهت آنکه
از خون تباه تر شود گرده و هرد و از جمله بیماری وبااند یعنی هرگاه در
ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند علامت او نوع
کرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب و اندوه و درد پشت و زانو
و سردگاهی حادث میگردد میان حصبه و جدری خیری و او را حمیقا
گویند و او سلم از هر دو بود و رنگ او سفید بود و آنرا خارک و خشک
گویند و حصبه که رنگ او سفید یا زرد رنگ و سرخ و تیزی و کم دود و راز
یکدیگر است و سایر علامات تب و نفس از میده و شور بحال خود و میل

بعدا

بعد از آن شربت آب است و دلیل سلامت از مرض بود و بدترین اصناف حصبه
و ابو کان آنست که رنگ او سیاه صلب کبود و بنفش باشد و اگر دیر
بیرون آید بدشواری بنضج باید و مشوّش و غشی و اندوه بود قاتل باشد
و آنچه دفع غایت شود و بعد از دو غشی حادث گردد ردی بود علاج
پس از روز تا سیوم فصد و اگر مانعی بود حجامت نمایند و شربت نارنج
تا سیوم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت از تمر هندی و شربت
و پنج مثقال و آلوی بخاری سی عدد و با آب غوره آشته نمایند و بیست مثقال شیر
خشت سه یا چهار قاشق گلاب حل نموده اول گلاب و شیرخشت اختیار نمایند
بعد از آن آب تمر هندی و آلوی بخاری و آب انارین و شیرخشت
تا سیوم روز فایده دارد و بعد از سیوم شربت عناب و نیلوفر بدین ترکیب
عناب بیست عدد و تخم خبه دو درم گل نیلوفر مثقالی تخم کاسنی نیم کوفته
دو مثقال بادیان نیم درم و اگر حصبه دیر ظاهر میگردد و عرق نمی آید ده
عدد انجیر و سی عدد سپستان با این اجزا بجوشانند و سی مثقال قند
چهار روز هر روز یک پیاله میل نمایند چون تمام شود باز بسازند تا
دوازدهم و یازدهم بعد از آن باز شربت نارنج و لیمون و شیر تخم کاسنی
و چهار عرق و انار فایده دارد و اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش
و اگر سرفه بسیار بود شربت از عناب و سپستان و تخم خبه بود و الی اگر بلغم غالب
بود بیخ سوس و پرسیاوشان و انجیر اضافه نمایند و نبات شیرین سازند

واگر ماده حصبه صفرا صرف بود مبالغه در تبرید نمایند و مبالغه در تبرید نمایند و قرص
کافور زنند بلکه طبیعت را یاری دهند که ماده را بظاهر جلد آرد و باشربه که
مذکور شده و وقتی که تمام بروز نمایند شربت های سرد دهند بحسب حرارت و غذا
ماش مقشر و عدس و اگر او در اقلیم سیوم و چهارم گذشت جو در آب آن ماش
مقشر و کدو و اسفاناخ در همه وقت فایده دارد و در آخر حصبه خطر عظیم است
و اگر خون عظیم ظاهر گردد با عناب الجبار بجوشانند و اگر خون نبود شربت
حب الاس چهار مثقال و عناب سپستان عدد و تخم خرفه و ثعالی و بادیان
درم و قند چهل مثقال و غذا اگر تب با او کرا ازار دو نقف داده و در آخر
مرض مسیق زرک یا سماق و انار ما دانه کوفته سازند و اگر حرارت بسیار
بود شیره خرفه و چهار تخم در شربت نفع دارد و تمام و اگر خون منی نشود نه بندند یا خون صاف
و هرگاه سبب ضعف شود باید رست که افراط موجب خطر است اندکی کافور با آب
کشنیز یا آب برگ بید حل نموده در بینی چکانند یا مازو را نیم سوخته
فتیله از پنبه سرکه تر ساخته اندک از وی یا سنته در بینی گذارند و اگر فتیله در
سیاهی مرد انگشت داسیجنه در بینی نهند خون را می بندد و اگر اندک افیون
در گلاب حل به پیشانی مالند بعد از آن کشنیز سرکه اسفنجه بمالند خون
را امید است که به بندد و گل به سرکه حل کرده و آب برگ و آب کاهو و کشنیز
سرکه در پیشانی مالند و اگر قوت بود فصد بارنگ نمایند و اندک خون
بردارند تا خون بجانب دیگر میل کند و حجامت فایده دارد و لیسش پایها
و دستها

و دستها و پایه و در روغن خون بینی نفع دارد و آب یخ و برف در دهان
گیرند و ملیفار را تراشیده و در بینی گذارند و در شربت اطفال اگر اداد گرفته باشد

علاج لعاب تخم الی و لعاب اسپغول و اگر ضم نمایند مناسب بود و چون روز تب
مفارقت نماید اگر شوربای مرغ و اندکی از گوشت او میل نمایند بعد از آن
بحمام روند و چون اثر قوت ظاهر گردد ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود
و معنی نکس باز آمدن بیماری شود و نکس از اصل بیماری بدتر بود جهت
آنکه قوت ندارد که بیماری دویم بکشد بدین سبب طبیعت در علاج آن
شتاب نکند تا حال قوت بیمار مواجهی تحقیق نماید و علامت نکس حالها
باشد که نشان دهد و اگر احتیاط نکنند مرض باز آید و آن دوازده حال است
اول ضعیفی قوت دویم میل بطعام نابودن سیوم گرانی بوقت بر
خاستن چهارم طعام ناگوار بدن در معده و تباه گشتن و سر دندانه پهلو
ناگوارش پنجم حوالی جگر و سپرز را آماس گرفتن ششم درد روی و پشت چشم
پدید آمدن ششم بیخوابی و خوش ناخوش هفتم تشنگی بافراط هشتم
قبول غذا نکند و بردی پدید نیاید نهم آنکه بحران بجراحی و مانند آن کرده
باشند و باز باندردن کرده دهم اعراض در وقت نوبتهای بیماری
گذشته نو سر گردد یازدهم نبض منور نکرده باشد سریع و متواتر باشد دوازدهم
بول از حال خود تغییر نکرده باشد و بسیار بیماریها بود که نکس کند چون تبها
ورمی و درد سر و دم سرد و صرع و در جگر و سپرز و گرده و نزله و ضیق نفس و

درد چشم اما از مکس حصبه و جدری ملاحظه نمایند که هلاک کننده باشند در بیشتر
اوقات **نوع هفدهم** در تبهای مرکب و لیس تب بسیار بود و اگر وقوع
او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه ضرب بود مرکب از غب دایره
و بلغمی دایم یا مرکب از غب دایم و بلغمی دایم و این تب متوسطه بود میان
مرض و حاد و میکشد مدت طویل تا نه ماه و بیشتر نمیگذارد علیل را
که راحت نماید و سحر میشود بدق علامت او انست که مرکب از علامات
تب صفراوی و بلغمی بود و احص علامات ان روزی مثل در غبات
گرمی بود و مدت او کوتاه بود و روزی حرارت ساکن باشد و مدت
او طویل و قشعریره نیز واقع و گاهی بعضی از اعضا گرم گردد و قشعریره باقی ماند
و اطراف سرد باشد و وقتیکه معلوم نماید تب مطبقه که درد ناقص باشد
و عرق نبود یا انکه با ناقص بسیار رنگ نوبت عرق اید دلالت میکند
بر ترکیب هم چنین هرگاه که در تب لرزه قوی باشد و مدت سرما
سخت دراز گردد و پایها و دستها سرد گردد دلیل مرکب بود و از نبض
معلوم نمایند و اگر عظیم و مشوش گردد علامت صفرا و اگر بطی و نرم بود علامت
بلغم و قی اگر بلغم بسیار اید علامت او و اگر صفرا زیاده بود دلیل او و علامات
غلبه صفرا انست که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد
و تشنگی بسیار و قی تلخ و عرق مایل بلرزه و بول رنگین بود و اگر مرکب
از بلغمی دایم و غب دایره بود علامت او دوام تب و حدت او در روز

دیگر حدوث

دیگر وحدوث لرزه وحرارت احشا و شکم با سردی باطراف واگر ترکیب از بلغمی
دایره وغب دایم بود لرزه او شدید بود واندک قشعریره بود واندوه اندک باشد
واگر ترکیب از غب نایبه و مواظبه نایبه بود لرزه در هر روز باشد روزی قوی
وروزی ضعیف یا قشعریره برد وشدید در اطراف واگر ترکیب از غب دایم و مواظبه
دایم ولرزه قشعریره نباشد علاج آنست طبیب ملاحظه نماید علامت کدام تب
قویتر است بعلاج آن مشغول شود واگر یکی قوی بود علاج آن نماید واگر هردو مساوی
اکثر به مناسب آن دهند سزاوار آنست که اهتمام نماید که مسهل اختیار نمایند وقی
فرمایند وشربت بزوری که ادرار آورد وعرق کند دوائی که در او بنفشه وگلسرخ وخیرو
وبابونه بجوشانند وسر بخار آن دارند یا آب گرم در زیر جامه گیرند تا عرق آید و
مسهل قوی در ابتدا ندهند پیش از نضج که بیم بود منتقل بود بسرسام و در ابتدا مسهل
خفیف با آب تمر هندی وآلوی بخاری به ترنجبین و مغز فلوس وگلقند وگلاب
وآب انار بین وشیرخشت حل ساخته در آب یا دیان سرد وبعد از نضج مسهل
قوی دهند وقی در روز نوبت فایده دارد ودر ابتدا حقنه لین نمایند ودر روز
نوبت مالش بتقشیر ونخود وتخم کوفته واستنشاق با آب انار واگر تب او طویل گردد
اهتمام نمایند که قوت کرده بعدا واگر به لطیف ودر روز دیگر نوبت شود وبعد از
یازدهم شوربای مرغ وگوشت او دهند وبادیان وسعتر وکشنیز والکانه فمق
سازند واز ادویه مفرده افسنتین که فایده کلی دارد اگر کوفته بسرشته روزی
اختیار نمایند شاید وبعد از هضم وظهور نضج مسهلی که هر دو خلط دافع نماید چون

اما ریخ صفرا درم شحم حنظل نیم درم محموده ربع درم این یک شربت بود و از
مرکبات که نفع دارد قرص افسنتین و قرص غافت و قرص ورد است خصوصا
اگر زمان مرض دراز کشیده و تهیج در روی شده صفت قرص افسنتین که
سردی معده و جگر و سده انها را و تب بلغمی و عسر البول را فایده دارد افسنتین
رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و سنبل بادام از هر یکی ایر درم کوفته
با آب قرص سازند هر یک مقدار درم تا مثقالی و یکی را بقوت حاجت
میل نمایند سزاوار آنست که در این شب تقویت اعتبار نماید چرا که بطول زمان
مرض ضعیف شده و حمام بستن از نفع ضرر دارد و بعد از و فایده دارد
در اوایل علت تا پانزدهم در هر روز که از ماش مقشر و نخود و شیره بادام مخیر
باشند اختصار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه نمایند در غذا و اگر حرارت
نبود بعد از آن در روزی که تقویت نبود گوشت مرغ و تیهو در آب آن اوگرا
ماش مقشر یا نخود نیم کوفته و فشق آب کاسه یا آب انار یا گوشت مرغ
بریان سازند و مریض را امر نمایند که بر راحت و آسایش باشند پس وقت
که تب زایل گردد علیل بحمام درآید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان تدریج
که غذا فاسد نگردد و در شب تا ربع او دست نماید و در علاج جانب مساوی ملاحظه
نمایند خیر بلکه گرم بود یا سرد میل نکنند و سکنجبین ساده و شربت بزوری و شربت لیمو
و غوره نفع دارد و در غذا باید که اسفاناخ و کدو اندازند و فشق کشنیز سازند
اگر چه هر دو نازک اند اما چون در وزن سستی بود از عفونت دور بود و طبیب حاذق
باید که

باید که اضافت با ملاحظه نماید و علاج بساط یا مرکب نظر کند و بجهة فسادی
هر مرض آنچه مناسب آن باشد از شربت و غذا و مسهل و اقراص و سفوف
وحب ترتیب نموده دهد **فصل سیوم** در تب دق و این دو قسم است
قسم اول تب دق حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه با عضاء اصلیه
خصوصاً دل چسبیده تا فانی سازد در رطوبات بدن را و مراتب
او سه است اول آنکه رطوبات که در رگها و همه تن پراکنده است رسان
سیوم و در عروق صغار از اعضا بمنزله روغن که در چراغ اندازان بود مرتبه
دویم رطوبتی که مانند اجهاء اسفنجه و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله
باشد مرتبه سیوم رطوبتی که اندر اجزاء اصلی بدان پیوستگی دارد و هرگاه این
رطوبت نماید پیوستگی اندامها باطل شود و این رطوبتی بمنزله روغن بیه بود
هرگاه رطوبت بخشش ورش کم شود خاصه از نواحی دل همچنان باشد که روغن
چراغ کم شود بدین سبب تب دق تولد کند و اگر در مرتبه اول بود علاج پذیر بود
و اگر در مرتبه دویم بود قابل علاج بود و این را ذبول گویند در ابتدا و در وسط
علاج می باید اما مرتبه سیوم را آخر ذبول گویند امکان علاج ندارد الا باشاد
الله الذی لا یموت و اسباب او سابقه و بادیه میباشد سابقه مثل تبهای
محرقه هرگاه مدتی بردارد حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضای
اصلیه تاثیر کند مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد و در دل تاثیر کند
و مثل تنطر الغب و حمیه رایم بود و تب بوم و تب ورم مثل حرارت و حکم شود

وتشنج و گاهی بسبب اضطراب طبیعت و سقوط قوت و غشی بسیار ماء اللحم و دار المسک
و شراب میدهند و بسبب حرارت دل بشود و اسباب بادیه مثل غم و هم و غضب
و تعب و بیخوابی بسیار و جوع خاصه در وقت شباب و احوال این مرض در درجه
اول شناختن او صعب و علاج سهل بود و در درجه دویم معرفت او سهل و علاج
صعب و علامت او تب لازم و حرارت دائم و قوی نباشد و درین مرض
اعراض نبود مثل تبهای دیگر از عظیم نفس و اندوه و خشکی دهان و ملمس گرم
نبود مثل گرمی که در حمی عفن بود و در تب دق ملمس گرم نبود چون دست
بر وی گذارند بعد از ساعتی گرمی او ظاهر گردد و سوختن عروق و شرایین در دو گرم تر
بود و این تب دائم بیک حال بود و چون غذا میل نماید قوی تر گردد و این
حال از دلایل قوی او بود طبیب جاهل منع غذا نماید و بگذارد که بفراغت
غذا خورد و بزودی هلاک گردد و علامت او از وجه باید جست از نبض
که صلب و ضعیف و دقیق و متواتر بر یک حال باشد و از بول که در وی روغنی
پدید آید و هرگاه بحد ذبول رسد روغن بیشتر ظاهر بود و در وی مثل صفایح
سبوس پدید آید از کیفیت حرارت که بیمار از تب خویش خبر ندارد
او همچون مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبه اول درگذرد و بحد ذبول رسد
چشمها غور شود و در پوست خشک پدید آید و صدغها در نشیند و پوست پیشانی
کشیده گردد و در دق پوست زرد گردد و غباری در روی ظاهر بود و چشمها
خواب آلوده مانند و ابروها میل بگرانی دارد و ستبری بینی تیز شود و گردن او
باریک

باریک و حنجره او بیرون آمده بلند بود و آواز او ضعیف و باریک و
ناخنهای او برگشته و سوی برگشته و سوی باشیدن گیرد و پوست و استخوان
ماند و طبیعت او نرم گردد و پوست نزدیک بود و بدین حال که بود نیک
شدن او محال شود و مادام که بقیه از گوشت و خون و تازگی و قوت باقی
ماند و استخوانهای بگوشت پوشیده بود امید به شدن و صلاح پذیر بود و علاج
مرتبه اول شیر بدو و ترتیب با شربه و اغذیه بارده مرطب مثل آب جو و مرغ
جوجه و شربت عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و کاسنی و شیره تخم خیارین و
کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زردالو و قرص کافور و قرص طباشیر و اگر باحتیاج
بچیزی مرطب سخن بود مثل شراب و ماء اللحم که ترطیب قوی گفته اند دارد
و سزاوار آنست که چیزی سرد آمیخته دهند و شیب در علاج این مرض آنست
که چیزی سرد آمیخته نمایند و مناسب آنست که در سحر شیره تخم خرفه بیرون گاو
زبان بیکی در اشربه مثل نارنج یا سکنجبین یا قند یا نبات حل ساخته
بقرص کافور یا آنچه قایم مقام او بود اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب
با شعیر یا سرطان اگر مکروه ندارد یا جلاب یا آب انارین و ربت
حوسی بقال و قند یخ ثقال سازند گرم یا سرد هر کدام که میل داشته باشند
و نیم چاشت لعاب اسبغول یا لعاب تخم آبی بجلاب اگر ضعیف معده
نبود و از غضب و اندوه و جوع و تشنگی و از حرارت قوی و جمیع آنچه گرم و
خشک بود اختیار نمایند میل با سایش و راحت و سازهای و لطیف ب

و نعمهای خوش الحال و جمیع الجبه بدتر تازه سازد و نماید و اب شعیر که در دفع خناق
و عناب و روغن بادام بود و دوغ گاو و بادرنگ و ترها و بقول سرد فایده دارد و
شیر نفعدارد و اگر از شیرها عفص حبری همراه بنود و از خوردن زیادتی گرمی و نرمی
در طبع نبود و بهترین شیرهای شیر ردی بود پس شیر خر و شیر بز که فی الحال بدوشند
بدهند و در شیر خر شرط نگاهدارند اول باید که خر جوان بود و از وقت زادن
او چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل
و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بود و هر بامداد که خواهند دوشند نزدیک بیمار
ارند چراکه اگر دور بود شیر از دو قدحی با شیره اند طرقی نهند که برابر گرم بود
و شیر در ان قدح کنند و بدهند و شرط دادن انست که در روز اول پانزده مثقال
دهند و هر روز پانزده مثقال اضافه سازند تا روز هفتم قریب چهل مثقال
میشود بعد از ان هر روز پانزده مثقال کم میسازند تا اخر پانزده مثقال ماند
و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یک ساعت نبض او را ببینند اگر قوی تر شده
و بنوطم میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شده شیر فاسد گشته با خوانند
داد و در ان روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد
عفونت بود در رفع سیل دهند مثل حب بنفشه و شربت بنفشه و اب تمر هندی
و الوی بخاری و شیر خشت با مغز فلوس و اب الو و اب انار و اب
شیر خشت نفع داده و اگر فربه بود دیگر رم کتیره نرم کوفته سی مثقال شیر انجیده
سلیمانیه و اگر از شیر طبع نرم بود بدل شیر دوغ گاو که با اهن تفت داده باشند
دهند

دهند با طباشیر و موضع اضطجاع را بریاحین و فواکه خوشبوی معطر گردانند و کتانهای
کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته در نزدیک آب روان اختیار نمایند و
در تابستان در غایت گرمی روز خرقه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تر
و برگ خرفه تر گردانیده بر تن ایشان اندازند و چون گرم گردد تازه میکنند
سه یا چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان هوا
خانه معتدل دارند و اگر خواب نرود در پشت خشخاش و کاهو نقیع
دهند و در بینی روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و کدو مالند و اگر تن یابند
که در آنجا کدوی تر و چه نیلوفر و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیرو جوشانیده
و باید که آب بغایت معتدل و ملایم بود چنانچه حرق نیاورد و احداث
حرارت نکند اگر نه آن بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد
نشانیدن در آب سرد در آمدن نیکو علاجی بودی اگر زمستان
گرم تر باید و احتیاط تمام بجا آرد و از در حمام سحر باشد بعد از لحظه بیرون
آورند و روغن بنفشه یا بادام و روغن کدو در اعضا مالند و بعد از
ساعتی غذا خورد مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب خوش بوده یا آوای داشته
باشند و بزغاله و بره جوشانیده در آب آن با نان مقشر و اگر او
اسفاناخ و کدو و عدس و قلیه کدو و قلیه خیار زیاده دارد و از قوا کم
و انار و سیب و خربزه و هندوانه و شفتالو و خیار و ماء ذرت میل نمایند و گر اوار است
که بزوری غذا دهند آن مقدار که سیر شود دهند تا معده او ثقیل نشود و موجب قوت

شود در ایام او را از هوا نگاه دارد تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت نرم شود
در آب کشک جو یا آرد جو یا غیره چند قطره الی یا چند دانه حب الاس
یا جاورس که در و صمغ شراب کشته داده و قتق آب انار که یا دانه کوفته
باشند نمایند و اگر دعشیر و ملحان بسبب دکوارش حب الریان که در و
کرمانز و طباشیر و حب الاس و اگر سرفه بود صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته
ملبوط شربت حب الاس و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج به تبرید
و تبرید بسیار نیست و قتی که در مرتبه دوم ذبول و جفاف و زیادتی حرارت
بود محتاج میشود از شربت و باشربت مثل آب جو سرطان و مطبوخی که در و
خشخاش سیاه بود و آب کدو و شربت خشخاش و روغن مرطب مثل
بنفشه و کدو و مکرر در آن نشانیدن و شیر بریدن و دوشیدن و خوردن
شیر تازه و شیره مغز که کوفته باشند و لخلخه روغن کدو و بادام و استنشاق
کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک
آب بوده و حفظ نمایند قوت او تا خیر کاه زنده بماند با آنکه طعام دهند
از گوشت مرغ کبک و تیهو بریان کرده یا کوفته بروغن آب یا آب
سیب و الی باشیده نمایند و در شوربای این گوشت کبک یا از
نان میده سازند و منع از طعام تا اشتها دارد نه نمایند و چند مرتبه
طعام دهند بمقداری که معده گرفته نیاید و این تدابیر وقتی نمایند که در
مرتبه سیوم رسیده باشد تا در موت او تاخیر شود قسم دوم دق شیخوخت

ودق

ودق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت را براد این
ردیف دق جریان یافته مرسوم و صورت مدقوقان نمایند و بروزگار
بسری نا رسید و خالهاری پدید آید و استیلاء یبوست نبود مزاج بی
تب بود و حرارت بسبب و زیاتی برودت با ضعف بدن بود چنانچه
عارض میگردد و در اخر عمر و از شرب لذت سرد در غوزه غیر وقت یا در
ضعف بدن و در وقتی که ریاضت کشیده و زرد کرده واقع شود و بسبب
بخارات گردد که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده و منجمد
شده حرارت غریزی با افراط استفراغات با افراط در تبرید در حمیات
نموده و این علت و قتیله مستحکم گردد ممکن نیست برا د علامات او علامات
ذبول و برودت و عدم و اندوه و لاغری مثل حال مشایخ علاج ترطیب
و تسمین بحمام دراوردن و حقنه گرم و تخم مرغ نیم بخت هر روز بعد از ان
اندک شراب گفته اند فایده دارد و ساعتی مکث نمایند پس از ان
بحمام درایند و چون بیرون ایند بعد از یک ساعت غذا اسفیداج که
در ان دارچینی و زنجبیل و خولنجان ملکوشت کبوتر و بره و مرغ فربه
باشند و غسل نفع تمام دارد و اکثر اوقات اندکی احتیار نمایند و
مربیات مثل اترج و املج و سیب و معاجین کبار مثل تریاق و مثرودیطوس
و دواء المسک و نوش دارو میل نمایند و بخور از عود و عنبر سازند و در بدن
روغن نرگس و قسط و امثال ان بمالند و احتیاب از جماع و جمیع انچه رطوبت

را تحلیل و تسکین دهد نمایند و این حقنه فایده کلی دارد دیگر بزند سربره و دست و پای
او بکوبند و پاک کنند و بکوبند و بگیرند آب نخود و ده درم جو کنک و هفت درم
بابونه و ده درم خسک کوفته و ده انجیر در سه کاسه آب بجوشانند تا نصفی
بماند صاف نموده ده درم روغن گاو و هفت درم روغن کنجد هر روز
هر بار هفت وقیه شیر گرم عمل کنند بعد از حقنه اندامها بر روغن لطیف
چرب کنند مثل روغن خیری و سوسن **باب دویم** در اورام ظاهر
و بثور و آنچه از جنس او بود و مشتمل است بر چند فصل **فصل اول**
در اورام و انواع و علاجات و اسباب و علامات آنکه و این هفت
نوع است **نوع اول** در ورم بلغمونی ورم و خلط و اسفاح که حادث
گردد از خون علامت او اسفاح و شدت حرارت و سرخی یا کدورت
و تمدد و شدت درد و ضربان و عظم نبض و حمرت بول علاج فصد از کل
و در ابتدای صندل سرخ و سفید افوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و
و گلسرخ و کاسنی جهت تقویت عضو طلا کنند و اگر از این طلاها درد زیاده
شود در حال بردارند و این طلا را بر عضو که بالاتر است نهند و در آن
دیگر آرد جو و کشنیز تر و خیارزه طلا کنند و اگر ببینند که از آنچه هیچ زیاده نمی شود
طلا از آرد جو و آرد باقلی و خطمی و خیارزی و بابونه کنند و چون ببینند که کمتر نمی شود
از بابونه و اکلیل و کتان حلبه بسازند و در همه اورام از احوال اربعه
غافل نباید بود و در ابتدا رادع و مرخی در انتها مرخی و محلل در انحطاط
محلل صرف

بی صرف نهند واگر دانند که تحلیل نگرده و مده جمع شده بکشوده والجبر و بنفشه و کثیره
وامثال آن تجربه کنند و تدبیر کشادن بمثل سرگین کبوتر واشق مایه انست
نمایند و مطبوخ فواکه باقرص بنفشه بعد از فصد اعتبار نمایند **نوع دویم** شقاقلوس
یونانی اسم آکروح جبه گویند ورم عظیم بود از خون غلیظ تا غایتی که بنوارد
و عروق وشرائین را و منع بکند از ترویح مر حرارت غریزی را و عضو را
سیاه و فاسد بسازد و نواحی آن بلند بود از جمله علاج آن شکافتن
است و قطع و رونق جلد و نظاره از ابرو علاج استفراغ خون شرط
عمیق بعد از آن بار دیگر بسته و گل ارمنی و مازو نسب یمانی طلا سازند
و شربت از سکنجبین وامثال آن و ضماد از آرد جو که بسرکه واب کشنیز تر
گدازند و اگر عظیم بود در منفعت منع کبودی و سیاهی میکند باید که
استعمال در ابتدا علت بکنند و هرگاه رنگ ورم کبود گردد و نباشد
درد حرارت والتهاب گماد بابس گرم سازند پس از آن طلائی میکنیس
که مطبوخ نموده ورم کوفته مخلوط بعسل حل ساخته باشند واگر مایل بتجمع
دارد را تحته سازند چنانچه بشکافند مرهم بالبغره واگر بدهم او جلب
شود نیک شدن او مشکل بود علاج آن آنست که گاهی بکیس برو گذارند
و گاهی محلل و اگر بینند که محلل صلب میشود چند وقت ملیس نهند پس از آن
اعاده محلل نمایند تا تمام برطرف شود **نوع سیوم** در عانترا اماسی
بود سرخ در روی و پیشانی حادث گردد و گاه بود که ببرایند و اعضا

خارج و داخل اثر کند و سبب او غلیان گرمی خون بود در عروق بالا برود
دردی علامت او سرخی شدید در وجه و انتفاخ سرد درد و ضربان علاج فصد
قیفال و گرفتن خون بمقداری که بغشی رسد و اگر ممکن نبود فصد حجامت بر ساق
نمایند و آب انار بنجوشانند و شیره تخم خرفه و قرص طباشیر و غذا عدس مقشر
با مالش و کدو و اسفاناخ و درد در دویم نگاه کنند اگر مرض زبانی و قوت
بود از دست دیگر خون بگیرند و طبیعت بآب فواکه و خیار نرم سازند تلیین دهند
و بر حلق و سینه ضماد گذارند در وقت اسهال و صندلین و آب گشنیز و آب
کاهو و آب عنب الثعلب و اگر ضرورت بود اندک کافور بدینها آمیخته نمایند
و کشک جو یا او را ماش مقشر و عدس و گشنیز خشک غذا سازند و عناب
جو سبستی عدد بجوشانند و آب انار سکنجبین اختیار نمایند و شیره سبوس بقند
و روغن بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حمره سرخ باد بیان مشهور
است علامت او سرخی باشد که اگر انگشت برو مالند زایل شود و بزودی
سرخ گردد و در پوست بود و زیاده در دندانشه باشد و از موضعی بموضعی
و از جای بجای رود و ثقل و سوزش و شدت و التهاب اما درد اندک دارد
و نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا ناری و این دو صنف است صنف اول
که حمره خالص که از صفرا محض بود علامت او صفرت لون موضع باشد
علامات که مذکور شده صنف دویم که غیر خالص بود آن است که با صفرا خون
آمیخته باشد علامات او آنست که نبض سریع مایل بعظم و بول احمر کدر د ملاح

النقرانه

استفراغ بدن بمسهل صفرا از جهار شربت وآب انارین ومطبوخ هلیله ومطبوخ
سنوملوس وشربت بنفشه وعناب ونارنج ولیمو وشربت آلو وآب جو وآب
کدو وآب کاهو وخرفه وآب لسان الحمل وآب عنب الثعلب وصندلین د
فوفل وکشنیز تر وسرکه واین صنف از حمرت محتاج محلل نبود وغذا آش غوره
وکدو واسفاناخ بروغن بادام وعنبر خالص فصد اول بعد از ان مسهل صفرا
واستعمال طلا رادع ومحلل بحسب حاجت **نوع پنجم** طاعون اصل او در لغت
یونانیان طبقون بود وبعربی طاعون نام کذاشته اند شیخ ابوعلی میکوید
لفظی که ترجمه او بعربی طاعون بود وبعربی اطلاق میکنند نزد یونانیه بر هر ورم که
حادث کردد از کوشت غددی که حس واشته باشند مثل سینه واصل زبان
وخصیه وانچه جز حاس بود مثل پس کوشها وزیر بغل وکس را انها بعد از ان
اطلاق میکنند بر هر ورم که قتال بود وکبیره صغیر مثل باقلی یا ورم بزرک
سفید بمقدار جوزی یا بزرک تر از ان بود حادث میشود باشد وه بسیار رمزینه
که علیل کمان برد که پاره آتش است کرد او سیاه یا کبود بنفش یا کمد بود واکر
سرخ باشد سلامت بود حادث میکرد وصاحب او را قی وخفقان وغشیان
وحدوث او از ماده سمی فاسد میباشد عضو را وتغیر میدهد رنک نواحی او
را واز کیفیت بد بدل میرسد از طریق شرائین وحادث میکرد قی وخفقان
وغشی ودر اکثر اوقات کشنده بود ودر اکثر اعضا ضعیف که عاجز از دفع او بود مثل
کنش ران وزیر بغل وپس کوش وبدترین او انست که در پس کوش ودر زیر بغل

و سزاوار انست که فصد بکنند درین علت چنانچه ملسوع را فصد میکنند جهت انکه
زهر او در جمیع بدن پراکنده میگردد و بباید اهتمام بتبرید دل و تقویت
بدفع کیفیت سمی فاسد بطلا که از نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بر سینه گذارند
و از اشربه انارین و سیب ابی نمایند و غذا سرد مغلظه خون مثل عدس و مرغ
و ماهی که بآب غوره ساخته بعد از ان در سرکه گذارند و سزاوار انست که بر موضع
طلا بارد گذارند و مناسب انکه قشر ان ربود غسل نمایند بآب گرم تا بسهولت
خون او بیرون اید و هرگاه علیل در جانب خواب در اید حوالی او برف
و یخ گذارند و بر موضع ورم انچه مانع برودت بود گذارند از طلا که از برگ بادنجان
و خطمی و بابونه و کماد است که از طبیخ بابونه و شبت ساخته باشند و موضع شرط
را بعد از گرفتن خون او را اندک بگیر نوع ششم در اورام مغابن کاهی
حادث میشود اورام در مغابن مثل الابطین و اربیتین نه از جنس طاعون بلکه
از جهت دفع اعضاء رئیسه قبول میکنند این گوشت رخو غددی از جهت ضعف
و سخافت خود مواد را و کاهی بسبب قروح دیگر که بر اطراف دیگر بود می اید بمواد
بدین گوشت غددی و حادث میگردد ورم و بفارسی نام گذاشته اند باغره
علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و ضماد مرخی در ابتدا و رادع مناسب نیست و
تقلیل غذا و تدبیر لطیف نوع هفتم در دمامیل میشود زیر رگ صنوبری شکل سرخ
رنگ در اول و زائید در و عظیم دارد بسبب خون گرم نیز مخلوط برطوبت
غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و بسیاری غذا که مولد خون بود

فصد و اسهال

فصد و اسهال وقی و اگر حدوث او در اطراف باشد از اسهال و اولی بود
و تقلیل غذا و اگر ضرورت شود گوشت بزغاله و قلیه آب غوره و انار و منع از گوشت
و شیرینی و شرب شراب و خوردن میوات خصوصا اگر ترش بود و گذاشتن
چیزهای سرد و رادع مثل صندل و فوفل و برگ خرفه و کاسنی و اسپغول بگلاب
زود باشد تا سه روز و اگر خواهند که ماده او را جمع نمایند و تسکین جوش خون
دهند اسپغول کوفته تخم مرغ آمیخته بر وی گذارند و هرگاه جمع کرده و نضج از انجیر و
علک کوفته با تخم مرو و شیر و عسل با خمیر آرد گندم با اندک بوره و روغن گل
با تخم او مرهم سازند و ازوی دیگر موم روغن گاو و انجیر و تخم حلبه و تخم کتان هم
را با شیر بجوشانند و مرهم سازند و اگر دمل سخت بود و دیر پخته شود اول رگی
که بدان عضو پیوسته باشد خون از آن رگ بگیرند یا حجامت نمایند محجمه را
بر دمل گذارند و خون غلیظ بیرون آورند و اگر دیر رسیده خمیر ترش و تخم مرو و
سرگین کبوتر بر زرده تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در بجوش دمل احتیاج
بکند آنکس آهنک میشود بجهت آنکه زودی او را بشکافند و گاهی منج گشت مرهم
که گوشت برو بازند یا خشک و آرد ارگند و انزروت و خون سیاوشان
و مردار سنگ برابر بگیرند و بر وی پاشند و حمام فایده کلی دارد و سیاوشان
و مردار سنگ برابر بگیرد و حمام **نوع هشتم** در دمل و رمی بود بزرگتر از دمل
رنگ او مثل رنگ جلد بود و درد ندارد دیگر بسبب عفونت یا چیزی که
حدت داشته باشد برو گذارند منفذ برو بدگمانی در اکثر اوقات جهت آنکه از خلط

غلیظ سرد حاصل شده و قلت حرارت و سوء هضم و غذا بدو نرسد و ضعف حرارت
غریزی علامت او آنست که چون دست و انگشت بر او گذارند چون وریکه حرکت
دارد بالا را دفینه زود و چون او صلب بود علاج بعد از تنقیه بدن و تلطیف
تدبیر و ضماد از روغن گل و زیت و چربی ایل و چربی گاو نمایند و لعاب تخم کتان
و تخم حلبه و لعاب خیر و داخلیون نیز فایده دارد پس از آن اگر بگشایند و بخیه و قطع
مرهم آن را بگیرند به پنبه کهنه تا پاک شود و بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیک
گردد و اگر بعد از علاج بجهد و درد شکم نرمی ظاهر گردد و دراسب الی و گل ارمنی و صمغ
عربی دهند و غذا آش سماق با دانه انار کوفته آب انار و نعنع سازند و
بعضی از دملات شناخته نشود و نه دبیله بل گویند که در عمق او جمع شده بود بعد از
جلد در اثر او قوارت قابل بود و نضج نیابد و اگر بشکافند از وی چیزی بیرون
نمی آید غیر خون مگر آنکه نشتر را باستخوان رسانند شاید مده و ریم بیرون
آید علاج او سابقه در نضج و تلیین و ضماد محلل و داخلیون و دیگر گاهی عارض میگردد
دبیله در باطن خاصه در احشا علاج تحلیل و تلطیف و آنچه باز دارد دفع نماید
مثل تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و دوا رخفیف که الم او دارالم
سازند تخم مرو خیاری و کثیره از هر یک جزو نرم کوفته بروغن بادام زنبقی
صباح و شام در درد و مثقال با آب طرق شقوق یا شیر خر بمقدار دو
مثقال و اگر تب نبود خواسته باشند که زودی شکاف نمایند هر روز
زر صبر دو دانگ و از زعفران دانگی بگلاب یا شراب میل نمایند

بعد از آن

بعد از آن که منفجر گشته این دوا را دهند اسبغول پنج درم تخم مرو بهی هشت درم
تخم خرفه و خبازی از هر یک چهار درم صمغ و کثیرا و نشاسته و تخم خربزه
از هر یک چهار درم سه درم گل ارمنی دو درم همه را کوفته بغیر اسبغول
شربتی سه درم با آب سرد داده و بروغن گل یا روغن بادام اختیار
نمایند در صباح و شام و اگر درد و میله در اسافل شود حقنه بلعابهای
کثیرا یا صمغ عربی و زرده تخم مرغ و روغن گل نمایند و غذا بعد از انفجار شیره
کراز در برنج کشیده باشند از برنج دو جزو نشاسته و آرد جو یک جزو داده و اندک
سبوس نیز شیر کشیده تخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط
نمایند شاید **نوع نهم** در اخراج از آورام حاره کثیر اللحم که در و حرکت دائم
جمع زرد و حدوث این خروج از ماده غلیظ که دفع نموده طبیعت بمقصود
سعدی ندارد در جلد و گوشت و از آنجمله در نواحی اوست فاسد و
متعفن ساخته یکرمی که در دست تا غایتی که حرکت دهند راجع میسازد
پس از آن نفع میدهد بعد از آن منفجر میشود و علامت او اشتداد درد و نمود
و علامت نضج ماده سکون درد و زیر انگشت نرم شدن بقوام او فرمود
که هرگاه خراج صنوبری بود سر او باریک و سر او مدور را زیدن زرد
بصلاح نزدیک تر است از آنکه منبسط تر و بسیاری از بدن را بگیرد علاج
در ابتدا فصد و مسهل و اگر در اطراف بود قی بهتر از مسهل است و مرهم از
گل صبر و بنفشه و تخم کتان و خمیر مایه و انجیر و علک گذارند و اگر سر بند نگاه کنند

ونشتر در زیر موضع نازک تر و تنک شکاف زنند و چرک او بچکد دفع بگیرند و بعد از پاک
نمودن مرهم که جراحت را پاک نماید گذارند **نوع دهم** در ورم رخو نام گذاشته
اند او دیگر ورم سفید است که درد و درد نبود از سیلان رطوبت رقیق حاصل
شود علامت او رنگ سفیدی و سستی هر بشره که اثر انگشت در وی ظاهر گردد و سردی او
درد و نمد و نمدار دو گرانی و ثقل ان ورم و بول غلیظ و سفید و نبض نشاری
علاج اگر بسبب فساد مزاج بود اصلاح او و بعد از ان عضو را بروغن گل یا روغن
کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر بسبب ماده بلغم بود تسهیل بلغم بعد از نضج ایارج یا حب
ریوند و بعد از ان شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی و
بادیان و شربت سکنجبین بزوری و قرص ریوند و افسنتین نیم جزو عصاره غافث
نیم جزو لک مغسول جزو زرم کوفته منخل که بآب بادیان ترحل ساخته باشند
قرص سازند شربتی دو درم یا ربت درم شربت سکنجبین و ماء الاصول
فایده دارد و غذا نخود آب یا زیرباج مطبخه و گوشت کبک و عصافیر و گوشت
صیدی بریان سازند و اجتناب از لبنیات و چیزهای ترش نمایند و عضو را
بالی که در بوره ارمنی و شب یمانی جوشانیده باشند با قدری سرکه پاره
پشم ببدو تر ساخته بر وی گذارند و به بندند محکم و نمک و زیت مالیدن نفع
دارد و ضماد از برگ گز و برگ چنار و برگ آس فایده دارد و صفت طلا
دیگر صبر و مر و اقاقیا و سعد و شاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک
برابر بگیرند و کوفته بسرکه و آب کرنب قرص سازند بوقت حاجت بحل آب
یا کاسنی

یا کاسنی آب و اندکی کحل سوده اگر ورم در دنبث و خشم بود بگلاب بمالند
و اگر ورم در قضیب و خصیه بود ضماد و بورق ارمنی و کندر و اسفیداج سازند
و در بخش آب سرد نقوع دارد و کندر و سفیده و مرهم روغن زرد گاو فایده
میدهد **نوع یازدهم** [۱۱] در ورم ریحی بعضی از دانسته‌اند که از بخاری شود مشابه
شبیه و بعضی از بخار ریحی حاصل گردد و نام کذاشته‌اند نفخه علامتش آنست
که خفیف مثل مشکی که پرباد کرده باشند و چون انگشت بر وی نهند از زیر اندکی
فرو رود و زود رجوع کند و باقی نماند اثر او علاج از چیزهای بادشکن اضماد
نمایند و تلطیف تدبیر کنند از زیره و جو و چاورس و ارزن تا خاکستر چوب
انگور با آب سرد یا چوب گز با آب گرم ساخته باشند نمایند و آب ورق گشت
ملینه ضرر دارد و گلقند و گلاب و شربت نیلوفری فایده دارد **نوع دوازدهم** [۱۲]
در ورمی که حادث از صفرا و بلغم شود علامتش او سرخی رنگ مایل
به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و بطوء اگر صفرا غلبه شود نبض سریع گردد
و اگر بلغم غالب گردد نبض ساکن و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب صبر
و تقیع صبر با آب کاسنی و بعد از و شربت سکنجبین نیلوفری معتدل و غذا
نخود آب مازریاج و از میوه‌ها انار دانه و گلقند و گلاب و قند و عرق گاوزبان
و تخم ریحان و شربت دینار **نوع سیزدهم** [۱۳] در سلعه ورمی بود غلیظ از گوشت
بلند شود و گوشت نخشیده و حرکت بجواب نماید در محل حرکت و در کلان
بودن از نخود تا بقدر خربزه گفته‌اند و مرور آنکه بود که در گرد او در آمده

و تولد او از بلغم غلیظ بود و اصناف او چهار است سمجیه و عسلیه و اردهالیه و کلیسریه
یعنی پیه مثل زرین انواع بود سمجیه اصلب ترین این اقسام بود و احساس میکند
صاحب او با علم اندک در وقت مساس آن نشیر دیگر حس کمتر دارد و چون
دست بر آنها گذارند نرم تر بود و علاج سلعه بدان از بلغم غلیظ تجفیف فوقانی باد و غار آن و
کندانیدن ضماد محلل مثل داخلیون و امثال آن و ادویه که خاص است
بدین علت اشق را بسرکه حل ساخته ضماد نمایند یا خاکستر بیخ کرنب رفت
خمیر نموده بزیت انجیره طلا سازند و قوی مرهم اربعه که باسلیقون گویند
صنعت آن موم راتینج زفت چربی گاو اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته مرهم گذارند
و در ابتدا اگر امر عظیم گردد یکی از دو کار باید کرد ادویه گذارند که او منعفن ساخته
سر دهند مثل آنچه در دبیل گذشت یا شق نمایند و بیرون آورند پرده کیس
او را و نوع سیم او را شحمی گویند ادویه محلل و منعفن که او را انجیره سازند فایده دارد
علاج او آنست که او را بشکافند و بیرون آورند **نوع چهاردهم** در غدد و عقد غدد
غیر طبیعی جسمی بود صلب که متولد شده از فضله غلیظ که منعقد شده بسبب برودت
و فرق میان غدد و سلعه آنست که غدد زیاده نشود و غلاف ندارد و صلب
بود علاج ضماد بداخلیون نمایند و قطع از صلب بر بالا او محکم بندند
بسیار است که تحلیل می یابد و میرود یا نرم گشته و رنگ میگردد و بعلاج سلعه
علاج نمایند و از او را ام غدد نوعیست که نام گذاشته اند و صلابت او خاص
بدین اسم است و در پس گوش میباشد علاج او مثل علاج سایر غدد نمایند و
از آنچه

از انجمله مخصوص است خاکستر حلزون است بحری که نمک بی اشته باشند یا خاکستر
راسو بموم روغن که از روغن سوسن ساخته باشند طلا نمایند و گاهی عارض
میشود بثور عدسی خورد و علاج او آنست که او را بمالند با قطعه اسرب بر بالای
او بندند یا بگافند و آنچه فساد او بود بیرون آورند و اما عقد میباشد رخنه
و ظاهر میشود در مواضع بی حالی بود از گوشت مثل نسبت با دو پستانی بر ثالیل
بندق و جوز ماو غایت میشود و هرگاه انگشت بر و میگذارند و باز رجوع
میکند با الم میباشد اگر از ماده بثور بود دائی بود و بی الم باشد اگر از بلغم خام
حاصل میشود اگر بی الم بود علاج آنست که بمالند و بجوارش بکوبند تا جدا گردد
بعد از ان ضماد از صبر و حضض و اقاقیا و ابریشم ماهی بمالند و بر بالای او
قطعه از اسرب گذارند و محکم به بندند و اگر با الم بود بموم روغن که از مغز قلم
گاو و روغن گل و موم ساخته باشند و بابلی که در روغن سوسن کنند و بیخ خیرو
و زوفا و اکلیل و بابونه و تخم کتان و کماخیره بهم کوفته و بیخته جوشانیده
باشند بشویند و اگر این عقده و عقده لحمی بود یعنی در تجاویف گوشت حادث
شده در جمیع اعضا صلب باشد در وقتی که دست بر و گذارند تمام میگدازند
نا قابل میشوند یعنی در صلابت محکم بود علاج آنست که او را بیرون آرند
اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند بضماد چرا که از بریدن
او از بر جهته بر سم عظیم است که عصب بارده یا رگ شریان را آفت
رسد و گاهی منعقد میشود در اعصاب بجهت زحمت و الم که بر وی رسد و عقد

مثل سلعه ظاهر میکرد و فرق انست که او بجمیع جهات زایل میشود بالک بجانب
چپ و راست زایل میشود علاج انست که روغنهای محلل چند روز بمالند و
بعد از ان بحمام در آیند و اورا بمالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی حادث
میگردد بسبب شق شدن عصب صلابت در اعضا علاج روغنها و سحوم
و مثل قلم کار و بمالند و تا ایل را بحسب استفراغ سودا نمایند و مار و گوشت بمانی
با شحم حنظل ضماد نمایند و خرنوب برد برگ سوزد و برگ کرنب تر مالیدن
سود دارد هر روز سبز که و نمک مالیدن فایده دارد ضماد نمک با پیه سود یا
گوشت بکوبند و سه روز بسته گذارند پس بگشایند و اگر چیزی بماند باز
ضماد گذارند نوع پانزدهم[15] در چبار برایش علت را خوک گویند بپارسی از
جهت کثرت عروض او مر خنازیر را و حدوث بیشتر او سوز هاضم و
بحم شود و این اماس بود کوچک صلب از جا بنی بجنبد و پس و پیش رود
و از اندست توان گرفت و خنازیر برانه و ان خنازیر بود که بسیار
باشد و گاهی یکی بود پس بسیار گردد پس شیرین برگردن و زیر بغل
پدید اید و مردم کوتاه گردن برا رند و بعضی را سخت بزرگ شود و این
نادر بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بود بقی و اسهال و تقلیل غذا و از
ترشیها و از طعام خوردن شب بجائی پرهیز کنند و اجتناب از غذای غلیظ
نمایند و از بسیار گفتن و اواز بلند کردن و از خشم و مانند این باید داشت
وجهها که اخراج سودا و بلغم نمایند و حب حزران و حب اصلی سود ندارد

هفت جو

٢٠٠٧١

صفت حب اصلی لبغل و سلیخه و حب بلسان و اسارون و دارچینی و زعفران
و مصطکی از هر یک درم صبر شانزده درم محموده اسطوخودوس و تخم حنظل از هر یک
پنجدرم تربد هفت درم محموده چهار درم نمک هندی دو درم حب سازند شربتی دو
درم تا سه درم صفت حب عرعران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم
و نیم تخم حنظل درم نیم انزروت چهار درم تربد هفت جاوشیر مثقالی نوشادر
درم محموده مثقالی حب کنند با آب کنند تا شربتی مثقالی یا یک مثقالی و نیم حب بود ثبت
اختیار نمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت کلی است در تحلیل او
صفت آن بگیرند مرداسنگ سی مثقال نرم سوده و روغن زیت شصت مثقال
در پاتیل کنند و با آتش نرم بجوشانند و مرداسنگ را بکفچه در میان روغن همی
جنبانند تا بگدازد و روغن سیاه گردد پس شصت مثقال لعاب تخم کتان و
چهل مثقال لعاب اسبغول و سی مثقال لعاب تخم خطمی بیامیزد و بکفچه بزنند
تا سطبر شود و اگر بیخ سوسن کبود و زفت برابر کوفته اضافه نمایند در تحلیل
قوی گردد و مرهم رسل نفع کلی دارد و اطریفل عددی فایده دارد صفت
آن ورم افتیمون ده ده درم بسفایج و اسطوخودوس و سنای مکی از هر یک پنجدرم
شیطرج و زرنباد و غاریقون از هر یک سه درم افیون و مصطکی و جوزبوا
و قرنفل خیربوا اسنبل فرحه از هر یک دو درم نار دو درم عود دادن گوسفند
خشک نموده پنجدرم لیسه وزن آب عسل بسازند شربتی دو مثقال تا سه
مثقال و نیم بود و اگر هر روز پنجدرم ازین عدد و پنجدرم دارچینی نمایند یا بناث

اندکی اختیار نمایند نفع دارد و اگر ازین داروها فایده نرسد ضمادهای منضج
بگذارند دارویی که خنازیر را نرم کند بگیرند ارد باقلی و ارد جو و پیه و روغن
زیت بگذارند و داروها بدان امیخته نمایند صفت ضماد منضج تخم کتان
و تخم مرو و بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب بجوشانند و سرگین کبوتر
مقدار حاجت امیخته نمایند و طلا سازند و بعضی از حکما گفته اند که میانه
سماخ بزرگ تر آتش بکوبند بگیرند و بسوزانند و یک هفته هر صباح دو درم بدهند
این علت برود و نوعی از خنازیر باشد منبسط که از جلد بسیار بلند نبود
جراحت میکرد بصورت الخنازیر خام بود هرگاه بشکافند و این بدترین اقسام
خنازیر است علاج او انست که بشکافند احتیاط باید کرد تا رگها و عصبهای که نزدیک
اوست بریده نشود و بعد از بریدن داغ نمایند و ماده او بیرون ارند در کتب
آورده اند یکی را بشکافت و شاخی از عصب بریده او از جدا ند علت باطل
گشت و صواب انست که هرگاه بشکافند جانب سلیم تر را بشکافند و باقی را
بدواها و داروها ناپاک سازند و مرهم زنگار فایده دارد صفت ان زنگار
دو درم علک و موم از هریک پنج درم روغن زیت بیست مثقال مرهم سازند
چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم را نشادر زیاده زیاد بیش میکند
و بعضی خنازیر باشد که ماده او ماده سرطان بود داروهای گرم که در علاج او
بکار برند بیار و مشکل پیدا نیز بود و اگر دردی حرارتی بود ضماد از ارد گندم
و اب گشنیز باید ساخت و مرهم کافور و حضض و جوز نرم نوشته باب
خنازیر

کشنیز تر طلا سازند **نوع شانزدهم** در ورم صلب که نام گذاشته اند سقیروس
میباشد عدیم الحس وان نیک نشود وقلیل الحس اگر بود بدشواری نیک شود
و بسقم بشود بخیند صنف اول که از غلبه سودا بود علامت او انست که صلب
بود و چون دست بر او گذارند و سرد و درد و حس نشود و گاهی باد رد و حس و
قاروره رقیق و کبود بود علاج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون
و پرهیز از آنچه سودا افزون شود مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و نمکسود
و کرنب و امثال اینها و ملتاب محلل گذارند مثل داخلیون و اشق و مقل
و حلبه مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره و روغنها و لعابها ضماد محلل جهت ورم صلب
مقل و بارزد و اشق اجزا برابر بکوبند بروغن سوسن یا روغن بابونه و مثل او
لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و انجیر کوفته طلا سازند صنف دوم ورم
که از بلغم حادث گردد علامت او بیاض لون و سردی لمس و صلابت اندک
و اکثر بعقب اورام گرم که بود طلا قابض سرد گذارند عارض بشود علاج استفراغ
بلغم بقی و اسهال و بعد از ان طلاء محلل نرم کنند صنف سوم که از سودا
و بلغم و ورم ظاهر گردد علامت او مرکب بود علاج هر دو قسم نمایند از مسهل
و حب و طلا **نوع هفدهم** در ورمی که معروف که بسرطان بود نام گذاشته اند
بدین اسم جهت آنکه ماده در سودا بود که در عضو ریخته بعضی موجب ورم
گشته و بعضی نفخ در رگها مثل پای سرطان حادث گشته و تولد او از سودا
سوخته بود و اسباب حال ظاهر گردد و بعد از ان قوی گردد علامت او

که در ابتدا ورم مثل بادام یا خرفه تر بود و بعد از ان بسیار زیاده شود و با صلابت شدید
گردد کبود شکل و اندک حرارتی محسوس شود و چون بگیرند رگ او کبود و سرخ دیده شبیه
بپای سرطان و حدوث او در طورات در سینه و رحم بود و در مردان در
بیضه و در اوره و در احلیل در دی و بعضی از ان درد شدید میدارد و بعضی
ساکن و بعضی با جراحت و بعضی بغیر جراحت و انچه بجراحت بود ماده
ماده او سودا و صفرا بود و انچه جراحت بود ماده بلغم و سودا باشد و علامت
جراحت او انست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت غلیظ سرخ یا کبود
برگشته به بیرون زرد اب بدبوی از و بیرون رود و در دلیست که طمع در نیکی
نباید داشت مقصود از معالجه او سه عرض بود یکی انکه زیاده نشود و حفظ جراحت
و مداومت قروح و این اعراض با استفراغ سودا و فصد اکحل یا باسلیق و
اسهال بمطبوخ افتیمون یا اب سر تمام میشود و چند نوبت تکرار نمایند
مسهل تا بدن پاک شود و انچه تسکین حرارت کند و منع تولد سودا نماید
مثل کشک جو و شیره خرفه و اب خیارین و گوشت و مرغ و بزغاله جهت
انکه خون رقیق پیدا شود فایده دارد و در ابتدا علاج با انکه ماده را برگرداند
مثل عنب الثعلب و اب کاسنی و اب کاکنج نمایند و استعمال بکنند ادویه
که در حدوث بود چرا که ورم را بجکلیث می ارد و واجبست که معالجه بمرهم
مرکب کنند صفت ان اسفیداج و صاص و توتیا مغسول مرداسنگ
گل ارمنی از هر یک دو جزء شسته و صمغ عربی از هر یک سه جزء همه را کوفته
دبختم

و پنجه موم و روغن گل مرهم سازند و طلا نمایند و حوالی ورم بگل ارمنی آغشته
بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر بمالند و این ورم را اگر در ابتدا
علاج نمایند امکان بردارد و اگر دیر مانده شود و عظیم گردد نیک شدن او
ممکن بمشکل است و حفظ نمایند تا جراحت نشود که اگر جراحت گردد قبول
علاج نمیکند طلای نافع از جهت جراحت و غیر جراحت اسفیداج سرب با آب
خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسبغول و روغن گل طلا نمایند و توتیا و اسفیداج
سرب از هر یک دو درم گل مختوم و ارمنی و صبر از هر یک درم
نیلوفر بروغن گل طلا سازند و اگر جراحت نبود و اگر جراحت بود
خشک بپاشند و حوالی او را بدین ادویه و روغن گل طلا نمایند و
شقاق رحم و مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب با آب لحم خرفه یا
آب کاهو و لعاب اسبغول با روغن گل طلا نمایند اما سرطان که در
باطن بود علاج نکنند مگر باصلاح غذا با آب کشک جو و شیره خرفه و
امثال اینها **فصل دویم** در عروق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره
و مشتمل است بر بیست و چهار نوع **نوع اول** در عروق مدنی یعنی رشته
حادث میشود در بدن بثره و نفخ میکند و آبله میزند پس از آن سوراخ
میشود و از و بیرون می آید چیزی شبیه برگ و رنگ سرخ مایل بود ا
و باریکی سوزن در طول بمقدار یک گز یا باقی تمام بیرون می آید
و بسیار است که حرکت او مثل حرکت کرم که در زیر جلد بود و سبب او

فصول ردی که از خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته حادث شده در عروق
و گوشت و حرارت و منوط بر آن ساخته و خشک نموده و منعقد گشته در صورت
اندکی رگی و در اندرون عروق بود و اکثر این علت در پا و زیر ناف
تا قدم شود و در بلده گرم و خشک و از کثرت شلغم خصوصا کسی که معتاد نبود
باشد و بیشتر از خوردن شیرینی حلوا و غذا که نیک هضم نشده حاصل میگردد
و منسوب بمدینه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از جهت کثرت
حدوث آن در آن مواضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی بفصد باسلیق
و صافن از جانب مخالف و اسهال بحب قوقایا و طبیخ افتیمون و هلیله
و اطریفل صغیر که در و سنامکی آمیخته باشند و شاهتره و ترشیدن لعاب
مرطب و حمام و مالیدن روغن و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و
فواکه و مسکر کرد پس وقتیکه ظاهر گردد فصد و تلیین طبیعت و حرکت جهة فایده
کلی دارد مداومت نمایند و طلا نمایند موضع او را باب گشنیز و خرفه و غیره
با صندلین و کافور و اسبغول و گلاب و شیر فمادی نیکو و فایده کلی دارد
خصوصا از تخم مرو خیری آمیخته نمایند و اکثر تجربه شده است که اسبغول را
بسرکه و گلاب بجوشانند یا تخم مرو را بروغن گل چرب سازند بود از آن
بر آن موضع گذارند و اگر آتش یا آب در موضعی که بیرون آمده رشته سهل
از تفتیح صبر باب کاسنی ضماد چند روز احتیاط نمایند تا قطع او ظاهر گردد و موضع را
باب کاسنی و صبر مالند و چون ظاهر شود روز اول بندد رم صبر باب کاسنی و فصد

دارد زادم

وروز دویم یکدرم و روز سیوم یکدرم و نیم اگر بکرد دوا ابتدا کند به بیرون آمدن
سزاوار است که بکشند او را بپاره سرب مقدار یکدرم تا بگرانی و ثقل خود
رشته را بکشد و ملاحظه نمایند که پاره نشود و اگر قطع گردد ورم بدن متعفن
و قروح یا درد و الم پیدا شود و اگر رشته دراز گردد و پاره از او قطع نمایند و باقی
را بر قطعه سرب بپیچند و حوالی او را بروغن بادام و اسپغول ضماد نمایند
و هر روز ابتدا بعد از فصد علق یعنی زلو بر موضع الم بگذارند ماده او را کم سازد
و آنچه در خاصیت رومی نوشته اند او فایده دارد این معجون است هلیله کابلی
و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و غنیل از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته
سه وزن آن فانید یا قند معجون سازند شربتی دو درم اختیار نمایند
در نسبت او گفته اند ماده این علت را استعمال و برطرف میسازد

نوع دویم در جرب و بثوری بود صبر در ابتدا اگر خرج ما حارس شور بد و اگر زرد گشتها
عارض گردد و در سایر جسد پیدا شود و سبب حدوث او فساد خون بود لکه کبود او
صفرا سوخته با بلغم شور که آمیخته شده بخون و سبب فساد خون و احتراق او
بسیار خوردن ادویه گرم و چیزهای شور و شیرین و شراب که فاسد میسازد
خون را در عروق باریک و قبول میکند جلد از ضعف بحضیض بیان آنکه اشتها
پس حادث میگردد و جرب و گز دو نوع است تر و خشک و گز تر آنست
که از و زرداب و چرک رود و گاهی از و خون سیاه میرود و گاهی جوالی
مثل صبان شوله میشود و شور او مختلف میباشد اگر صفرا غالب بود در رنگ او زرد

وحکه و ورم پیدا دارد و اگر سودا غالب باشد رنگ شی او سیاه یا اندک در دور نگ
میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ میباشد و سیلان رطوبت از و ظاهر میگردد
و سبب غلط یابس غلط ماده بود و سبب جرب تر ضدان باشد علاج گر ز فصد و اگر
صفرا غالب بود مسهل مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیارشنبر و اگر
بدان کفایت نکند حب صبر اختیار نمایند و چهار ریب فایده دارد و دو کف
هلیله و حب بنفشه و نقوع صبر نیز و حب صبر یکدرم تا یک مثقال و در آب گشنیز
یکشبانه روز سه روز دیگر اساس بن نمایند تا نه درم یا نه مثقال خورده بعد
رگ کهین را ساحل کنند و غذا اگر آب جو و قلیه اسفاناخ و شوربای برنج
فربه و اسفیداج که داد داروی گرم نباشد و قت آب تمر هندی و آب غوره
و آب سکر نفع دارد و احتیاب از غذا مخور و ادویه گرم و مدس و
کرنب و بادنجان و نمکسود و گوشت صید و جماع نیز ضرر دارد و بعد از تنقیه
بدن طلا این دو جلا بود مثل آب چغندر و آب خیاری و آب
لیمو و سبوس گندم سرکه تر ساخته دارد مالیدن و میان خزیره و آب
انار بنجو نشستن در حمام بعد از عرق مالیدن و اگر خواهند آب
کرفس و سرکه در روغن گل نمایند و اگر سودا غالب بود فصد نمایند
و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون یا هلیله و حب صبر که در دا افتیمون و هلیله
و اسطوخودوس و تربد و لسان الحمل اضافه نموده بیاشامند و صبر و غاریقون هر چند
روز حب نموده یا اندک شاهتره و پوست هلیله اختیار نمایند مار و نجلی ارد
داب

داب حمص و صبر جرب کهنه را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان
نفع تمام دارد طلاء نافع کندش دو درم زراوند طویل بادروج چهار درم
خبث فضه هشت درم زرچوبه سه درم سیماب کشته دو درم ادویه را
کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب یا نزدیک آتش بمالند و اگر استفراغ
بسیار نمایند و تسکین نماید هر روز شیره سبوس گندم با آب بسیار بجوشانند
و بقند شیرین نموده اختیار نمایند و غذا آش سماق و آش غوره و لیمو و ریواج
و انار بی فتق سازند و دوغ ترش نفع دارد و روغن زرنیخ و روغن بوره و
روغن گوگرد فارسی و روغن گندش مالیدن فایده تمام دارد و علک الانباط
یا با آب پودینه و سرکه حل ساخته بمالند و اگر غالب بود بلغم مسهل از تربد و تخم
حنظل اضافه سازند و ادویه محلل و مجفف بلغم این است تخم حلبه و تخم
حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس و گل طرح با سرکه
و روغن گل طلا کنند دیگر جرب خشک علاج او مشکل تر بود علاج آنست که اول
غذا اشربه و اغذیه که درو رطوبت بود حمام با آب شیرین نمایند و شوربا که درو
روغن بادام بود و گاهی جهت گزکهنه یکساله که درو چهار رفانق روغن
کنجد با مقدار آن سکنجبین سه روز اختیار نمایند و مسهل فایده نبخشد اگر
و هرگاه علامات ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق نمایند و خون دفع نمایند و بعد از
یک هفته شربت شاهتره و هلیله و چهار شربت نفع دارد و بعد از آن
این طلا جهت مرض حکه و جرب عروق دموره و ملک فراخ و قطاو

کنند پس از هر یک درم سیوم سابیده بمقدار مجموع نرم کوفته بروغن گل آمیخته
در بدن مالند و بعد از آن باب گرم بشویند و بروغن گل و کافور در بدن
مالند دیگر حکه در جلد بدن بعد از جرب پیدا شود و سبب آن بخارات تیز یا اخلاط
حاده است اندکی که موجب حکه میگردد علاج فصد و اسهال اخلاط سوخته و آب جبن
و مداومت حمام باب عذب و مالیدن بدن بروغن و سرکه با اندک
آب گرفتن در حمام و از برای حکه شدید خشخاش را نرم کوفته بسرکه مخلوط
نموده در بدن مالند و از جماع منع نمایند چرا که بسبب حرکت جماع بسوی
جلد می آید و موجب بوی بد از بدن میگردد و از نیجهت مبالغه در مالیدن بدن
در غسل جنابت نمایند دیگر حکه گاهی عارض میگردد به مشایخ از جهت ضعف
جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور و سبب آن سوء هضم و ضعف قوی بود از
تحلیل بخارات که در زیر جلد محتبس شده و بدشواری دفع میشود علاج اصلاح
غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه و اگر خارش بدن
در خصیه عارض میگردد طلا از اقاقیا و مامیثا از هر یک جزو صبر نصف
جزو توتیا در ربع جزو زرنیخ ناشسته بمقدار مجموع بسرکه آمیخته نمایند دیگر حکه در
انگشتها عارض میگردد بروغن گل و سرکه و آب گشنیز طلا نمایند و در آب
چغندر ریخته گذارند و از [illegible] بدین دوا طلا نمایند بوره درم تخم حنظل
نیم درم صندل سرخ دو درم [illegible] نیم درم نرم کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته
مالند دیگر حکه در دبر و قبل یعنی آلت مرد و زن پیدا میشود و سبب آن نیز تف داده
و قطران

قطران از هر یک برابر زرم کوفته مقدار یکدرم یا نیمدرم با آب عسل انجیه
بردارند و بمالند و حلبه و تخم کتان را با عسل جوشانیده باشند الیه بدو
بدو آلوده بردارند و آب ازرا بمالند دیگر حکه و جرب و شری که حادث گردد
با طفال علاج آنست که اگر حبی نیش ما به شده حجامت نمایند و بالی که
در وی ملح و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته جوشانیده بشویند و روغن گل بدو
آمیخته یک تر سازند و شیر دهند را المطبوخ هلیله و شاهتره دهند و شربت
سکنجبین اختیار نمایند و از جماع منع نمایند و از غذاهای ردی باز دارند
و اگر دوازده ساله شده فصد نمایند و مسهل هلیله و خیار شنبر و آب
بادیان و شیره خرفه فایده دارد **نوع سیوم** در شری یعنی ججمه
و ورم بپارسی و شری الیکس گویند و شری ها باشند بعضی خورد و بعضی بزرگ
بسر پهن و پیرا دراز شری بود مایل بسرخی بود با خارش و کرب حادث
میگردد دفعه در اکثر امر و گاهی از رطوبتی ظاهر میشود از خون میباشد
علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با حرارت درد و ظاهر گردد در
روز بیشتر بود حکه و اختلاج او در وقت ارتفاع آفتاب علاج کنند در وقت
مهلتی که در میان او می باشد و تلیین طبیعت با آب تمر هندی و آلو یا
بخاری و کشنه زرد آلو در وقت ظهور آن آب گرم بر بدن اریزند و گرنه
و آب معوزه بروغن گل در خود بمالند و گلاب و آب برگ خرفه و روغن
گل طلا سازند و اگر ساکن نگردد باز فصد کنند بقدر قوت و بعد از آن

مسهل هلیله زرد و حب صبر و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود آب انار
میخوش یا دوغ ترش بقرص کافور یا شیره خرفه و شربت سکنجبین
یا سپغول و طلا از آب عنب الثعلب و گشنیز و ارد جو اندکی نمایند و بدن را
بسبوس و خربوزه و تخم اورم کوفته بمالند و غذا ماش مقشر و اندک عدس که
اگر آب تمر هندی و از میوه هندوانه و آلو و انار میخوش دیگر از بلغم میباشد علامت
او آنست که میل بسپیدی دارد و هیجان او در شب بیشتر بود و علاج مطبوخ هلیله
که قوی دارد و شیر بید بود و اخراج اندک از خون بفصد و اسهال و ایارج فیقرا
که در وغاریقون و افتیمون و شحم حنظل و نمک هندی باشد و اگر بدین نیک
نشود نقوع صبر با آب کاسنی و آب بادیان هر روز صباح پنج مثقال گل قند
با ده درم شربت سکنجبین با اندک افتیمون انجیده نمایند یا ارکیا به جز دار قند
دو جز رسه درم سفوف سازند چند روز و حمام نفع دارد و ارد جو و آب گشنیز
و سرکه در بدن مالند و غذا قلیه و مطنجنه سازند نوع چهارم در حفف و
ابن [illegible] شیره صغیر بود مثل زره یا حکه بسیار در جلد ظاهر گردد و اکثر در بلاد گرم
و بدنها که عرق بسیار کنند و کمتر شوند وقتی که هوا گرم یا سرد بود و رسد بیشود
و سبب او رطوبت رقیق و بخارات گرم غلیظ که حادث میگردد از وی گزه
یا عفونت در جلد با خارشتی و درد اندک علاج فصد و مسهل و بابونه که
در و بابونه و اکلیل و شبت و سبوس جو جوشانیده باشند بدن را بدان آب
گرم شویند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مالند و عسل ناب کرد

مع

منع تولد او می کند و نمک و سرکه و حنا در بدن مالند و طلا اندار جو و روغن
در حمام فایده دارد و از نافع مازو و زرد چوبه روغن گل و گلاب و سرکه
بهم آمیخته در حمام طلا نمایند که یک ساعت صبر نمایند بعد از آن بآب سرد و
سبوس بشویند و موضعی که درد و بثره بیرون آید بگلاب و سرکه و کثیره که در آب
حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند **نوع پنجم** در علت و این بثرهای خورد
باشند بیکدیگر نزدیک و درهم پیوسته میگردد و بهمین بار ریش شود و باز خارش
و سوزش و تلبس گرم و سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و بسیار بود که
علت یک بثره بود و باشد بثرات بسیار انگیزد گردد و علت نمله کله و حبا و رسیه
و ساعی میباشد و سبب علت صفراء تیز بود که در زیر جلد یا خون آمیخته
و در رگهای باریک پوست روان گشته نمله ساعی آنست که از
جلد بجا و زنکند علامت او سرخی رنگ موضع و جریان و اندوه علاج
اسهال صفرا بتمر هندی و فلوس خیار شنبر و طلاء مخفف ازما بنا
حضض و اقاقیا بآب کاسنی نفعی دارد و غذا مرغ فتق بآب غوره
دیگر علت نمله آنست که تا گوشت رسیده علامت او آنست که بزودی
قروح گردد علاج اسهال مطبوخ فواکه با آب هلیله زرد و تمر هندی و بعد از آن
حوالی رو از صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و اسفیداج رصاص
و گل ارمنی برابر بگیرند و بآب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب
و سرکه حل ساخته بمالند و مرهم اسفیداج بر جراحت گذارند و اگر قوی تر گردد

مازو مردارسنگ و زردچوبه از هر یک جزو گلنار رواس و اب لسان الحمل
از هر یک دو جزو همه را نرم سحق نموده مرهم نمایند و روغن کنجد با گل نمایند
و در جمله در تدارک و مبالغه در تخفیف باید نمود دیگر جمله جاورسیه بثره خورد شبیهه
بجاورس بود سر او سفید و بیخ او سرخ باشد لذع شدید و ورم و سیلان صدید
سبب او صفرا که مخلوط بود بدم و بلغم علاج فصد و مطبوخ هلیله که در وی ترنجبین باشد
نوع دوم وطلا از مازو و پوست انار و صندل و گز مازو و گل ارمنی بگلاب و سرکه
در جمره نجم بثره بود سخت گرم و با خارش صعب و پوست را بسوزاند و بگردد
و بگوشت در دود خشکی روی او سیاه بود همچون موضعی که داغ کرده باشند
و نرمی کمتر دارد و ماده او سودا مایل بود و گاهی باشد که بثره پدید نیاید
ان موضع بخار دود بسوزد و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رصاصی یا رمادی شود
و گاه باشد که تنها صعب گردد و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب باشد
تا نزدیک بغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را باید شکافت و خون
فاسد او را بیرون اورد و در طلا در جمله کافور اضافه نمایند و مخصوص جمره است
این طلا در روی سرکه و گل ارمنی با گل سرخ و اندک کافور نوعی دیگر انار
ترش را بشکافند و در سرکه بجوشانند تا نرم شود و بر بندند و بر بشه نهند و بر ان
موضع گذارند و در ابتدا از هشت یا ده روز در دو نوبت در یک شب یک نوبت
و اگر صفرا غالب بود سهل صفرا مطبوخ فواکه و انچه بسرد و اب تمر هندی
نفع دارد و طلا از گل ارمنی و اب لسان الحمل و اب گشنیز و گلاب نمایند

نوع هفتم

۷۲۹
360

نوع هفتم در بثور صغار تولد او از رطوبات روی که بظاهر جلد مندفع گشته
حادث میگردد علاج اگر ماده گرم بود فصد یا حجامت است و اسهال بمطبوخ هلیلج
اگر ماده صفراوی و اگر ماده غلیظ بود بحب ایارج یا بمطبوخ هلیله زرد و روز دیگر باشد
وحمام و آب گرم فایده دارد و جهت آنکه حدوث او بیشتر بسبب کثافت
و صلابت جلد میشود طلا بات کشنیز و سرکه در روغن گل نمایند و اجتناب
از غذای گرم و مزوره زیرباج سازند نوع هشتم در نار فارسی آتش فارسی
گویند بثوره باشند پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب و زرد آب رقیق
ظاهر میگردد علامت او آنست که حادث میشود حکه و لهیب بسیار که
طاقت نماند بعد از آن شبیه بآنکه بآبله زده و سوخته معلوم میشود علاج فصد
و شربت عناب و آب هندبی و آب انارین و آب کشک جو و آب
کدو و لعاب اسبغول و مطبوخ هلیله و طلا از سفیده و مرداسنگ و صندل
سفید و کافور اندکی بگلاب و اگر بعضی از و پر آب بود سوراخ نمایند
و زرد آب او بگیرند بعد از آن مرهم اسفیداج گذارند و اگر دارو را
بگل ارمنی و سرکه و گلاب بمالند اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلا
از حضض و زرد چوبه و کافور با آب کاسنی یا آب حی العالم گذارند
و غذا مرغ با آب غوره نوع نهم در بثور شبیهه گاهی بر بینی و پیشانی گشته
گویا نقطه از شیر است هرگاه بسوزانند از وی چیزی شبیه بروغن بیرون
می آید و سبب این ماده صدید بود که بسطح جلد بطریق بخارات مندفع گشته

و علاج استفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و نشستن موی بمجالبات
مثل ارد کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته و اگر با باقلی و اگر بدینها نشود
ضماد از خربق سفید و از تخم کتان با گل سرخ و سماق دانه بسرکه نمایند و اگر لعابت
بنود ضماد از خاکستر چوب رز که بسرکه حل ساخته باشند سازند نوع دهم
در نبات اللیل خاریدن و درشتی بثره خورد که عارض بشود و در زود
و سبب احتباس بخار که در زیر جلد است دمبلی بشام و حادث بود در بدن الیلت
در شب از اینجهت بنام گذاشته اند نبات اللیل علامت او شدت حکه
در شب و اندیشه نباید از خاریدن اول پس از ان موذی بدرد و بشود
و بیشتر عروض او در شب بود علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و توسع طعام
بحمام و مالیدن باب کرفس و دردی سرکه و باقی علاج حکه فایده دارد
نوع یازدهم در بطم بثره بزرگ که در ساق ظاهر گردد و بمقدار دانه پنبه
بزرگ از ینجهت بدین نام گذاشته اند جراحت گردد ازو صدید
سیاه روان شود بسبب انکه ماده او سودای سوخته بود و بدشواری
نیک گردد زیراکه ماده از تمام بدن بساقین می اید علاج فصد باسلیق
و قی بمرات بعد از ان تعلیق بساقین گذارند و بشکافند و زرداب
و خون فاسد او بیرون آرند و طلا بمرهم خاکستر قیشوم و ضماد خاکستر چوب
کز و راوند طویل و پوست بیخ کبر و خار سوخته و سرکه و اندک روغن زیت
و مثل سایر قروح علاج نمایند نوع دوازدهم در توته بثره سرخ که در عمق جلد و رخساره
بلندتر او باشد

بیشتر اوقات می باشد وگاهی این بثره در عقد فرج حادث گردد و سبب او خلط غلیظ
که در وی حدتی بود علاج بمرهم زنگار و دواء جاذفانی سازند و تا اصل منحل بعد
از آن بمرهم احمر و اسود **نوع سیزدهم** در داحس ورمی گرم که عارض میشود در بیخ ناخن
بدرد شدید و ضربان قوی و اگر ورم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن می افتد
و بسیار است که شب میگردد و سبب او ماده دموی بود علاج فصد و اسهال و تبدیل
مزاج بآب جو و طلا در ابتدا بآزوی سبز و سرکه یا باسفغول و سرکه یا در برف گذارند
تا نرم شود یا به بنگ و افیون که بسرکه حل نموده باشند طلا نمایند و اگر ساکن نشود در
روغن گرم نهند و اگر تحلیل نیابد ضماد منضج مثل تخم مرد و دانه تمر هندی و بنفشه و اگر
سر بدهد بشگافند و فساد و چرک او بیرون آورند بعد از آن مرهم که گوشت رویاند
گذارند **نوع چهاردهم** در ثالیل و این بثره خورد شدید با صلابت بود و بر چند
ضرب بود بعضی منکوسه و منکوس در ته رفته و بعضی متشقق بزرگ و متسند برو و بعضی
مسماری که بصورت سر میخ سر او بزرگ و ته او باریک بود و بعضی دراز و کنج
و بعضی منضج که از وی مده و چرک رود و سبب جمیع اینها خلط غلیظ خشک
بلغمی که در عروق صغار تحلیل یافته و خشک گردیده یا خلط سوداوی یا مرکب
از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره انداخته علاج اگر بسیار بود و خون غالب بود
فصد نمایند و مطبوخ افتیمون و حب ایارج که در وی تربد باشد و بعد از آن ماء الاصول
بروغن بادام و ترطیب مزاج بعد از ترطیب آنچه ساقط میسازد ثالیل را
بوره رادره مالند یا بورق خرنوب یا بورق گیر یا آس یا سیاه دانه

یا بسرکه بمالند و دایم بروغن گل و سموم مثل چربی مرغ و بط وغیره چرب سازند
وگاهی قطع و قلع بدو او حادث مثل زرنیخ و نوره و ذراریح و شبیره بنوعات نمایند
و بعضی مثل عدس و گندم بود و حادث میگردد بر پیشانی و روی و ملون به زرد
و پهن بود و حنطیه بر شکل گندم دراز بود و مایل بسرخی و بعضی بر عکس این
گفته اند علاج تنقیه بدن و طلاء قیروطی و صمغ بطم و صمغ الو و سورنج و تسطیح
صمغ بطم را بموم و روغن بگدازند و باقی را مخلوط نموده مرهم سازند و گندش
و گوگرد و بوره بسرکه طلا فایده مند است و مازو نرم کوفته و بیخته بسرکه تر کرده
بندند چند نوبت تا او را از بیخ برکند **نوع پانزدهم** در انیورسما ورمی بود که
حادث گردد از خون و ریح و حدوث او آنکه هرگاه ضربه بشریان رسد
از زیر جلد خون و ریح بصفای که میان او و میان جلد منفذی نباید یا جراحتی
که در موضع شریان واقع گردد و گوشت بر او جلد و اثر جراحت شریان
نماید و نیک التحام نیابد و نام گذاشته اند ام الدم و علامت این ورم
نه آنست که موضع او سفید بود و هرگاه دست بر او گذارند اکثر ورم برود
لون ورم مثال بادنجان و بنفش بود علاج آنست که ضماد از اشیاء
قابض مثل شاه بلوط و مازو و اقاقیا وغیره سازند تا موضع را محکم سازد
و فصاد او گشاده نگذارند و خون کمتر بیرون ریزد **نوع شانزدهم** در بثور جربه
که مشهور است بآبله فرنگ حکماء سابق در کتب خود بیان نکرده اند
الحمد این فقیر بتجربه و در کتب معتبره معلوم نموده نوع چونکه از اعلاج آن بر

۲۰۰۸۰

چهار قسم مذکور میشود قسم اول ابله فرنگ که از غلبهٔ خون بود علامت
او آنست که در سر گرانی تمام بود و امتلای عروق و در آمدن رگها و حرکت
عروق و تشنیر پیشی و گرانی کاسهٔ چشم و سرخی روی و گرانی اعضا و درد
بندها و رنگ دانهها مایل بسرخی و نشو او سرخ رنگ بود و خشونت حلق
و عظم نبض بود و سرخی قاروره و غلظ علاج آنست که رگ قیفال بگشایند
و بیانچه نمایند در بر داشتن خون بچند دفعه در رگ صافن فایده دارد
و اگر صبی یا حامله بود حجامت بر میان دو شانه یا بر ساق هر دو پای
و اگر جوشش در سر و روی بود رگ پیشانی نفع دارد و بعد از فصد اسهال
نمایند چند روز مداومت باب انار ترش و آب تمر هندی و آلوی
بخاری و شربت لیمو و آب ریواج و شربت زرشک نمایند و این
مطبوخ فایده کلی دارد سنای مکی پنج مثقال شاهتره چهار مثقال تمر
هندی بیست مثقال پوست هلیله سه مثقال و سه بیخ کبر مثقالی عناب
سپستان از هر یک بیست عدد انگور شش تخم کاسنی نیم کوفته و گل سرخ
و تخم خیار از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب در بالای
هر ده مثقال شیر خشت صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند تا امکان بود
دارو نکنند و اگر جراحت در وجود شود و بجهت سرایت کنند و از مشایخ
عدسی و کندر و انزروت از هر یک مثقالی کوفته بروغن گل دوازده
مثقال و موم دو درم مرهم سازند و اگر انزروت و سادج و اقاقیا و

گلنار و کندر و خون سیاوشان و زراوند از هر یک برابر بگیرند در غایت
نرمی کوفته برو پاشند فایده دارد و معجون شاهتره مجرب است صفت
آن شاهتره هفت مثقال سنای مکی سه مثقال پوست هلیله پنج
مثقال املهٔ مقشر هشت مثقال ریوند دو درم گلسرخ چهار مثقال همه را
نرم کوفته با کشمش یا مویز دانه بیرون کرده مقدار صد مثقال با آب
عناب که جوشانیده باشند اختیار نمایند در بیست روز ماده او را
خشک ساخته بصحت مبدل گرداند ان شاء الله تعالی و اگر مرهم و پاشیدنی
دارد تا خشک نگردد این سازند زراوند طویل دو مثقال کندش
مثقالی مغز زردآلوی تلخ ده مثقال سیماب کشته دو درم همه را
بسایند و بر کره کنند و در روغن گل حل نموده در حمام بمالند قسم دویم
آبله فرنگ که از خلط صفراوی شود و علامت او آن است که رنگ
روی زرد باشد و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی
و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و شدت
غضب و حمرت قاروره و رنگ جوششش مایل بزردی و با سوزش
و زرداب بسیار رود علاج آنست که شربت نارنج و لیمو و آب انار و
آب تمر هندی و شربت سکنجبین دهند و بعد از آن فصد نمایند و اگر مانعی
نباشد و الا حجامت فایده دارد و مسهل صفرا بموجب دهند پوست هلیله
زرد و سنا مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلوی بخاری از

هر یک

هر یک پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا و تخم خیرو و ریوند نیم کوفته
و گل سرخ از هر یک مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد شیرخشت
بیست عدد ده مثقال ترنجبین سی مثقال حل کرده شیر گرم میل نمایند و آب
تمر هندی مکرر ساخته با یکدانگ محموده جهت صفرای سوخته نفع دارد و از
چیزها که از صفرا متولد شده اعراض اختناقی و غم و اندوه و غضب و بیدار
خوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر طعام از وقت معتاد و احتیاط از غذای گرم و
شیرینیها و از چیزهای که بخار بسر رساند مثل جوز و سیر و پیاز و کندنا و مجنس و
امثال اینها ملاحظه نمایند و نفع صبر دفع جوشش بنماید بگیرند صبر یکدرم و در آب
کشنه یا تمر هندی شب تر سازند و صباح میل نمایند سه روز پیوسته و سه روز
آسایش نماید تا نه درم خورده شود و آبله دگر را استاصل سازد و از جوشش که
او در روی و سر عارض گردد گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور
نیم دانگ زعفران یکدرم مردارسنگ دو مثقال نرم کوفته بگلاب و سرکه
طلا نمایند و این ذرور جراحتهای تازه را بربایند و گوشت برآرد کندر و
مر و انزروت و خون سیاوشان برابر بگیرند نرم کوفته بر جراحت پاشند
و بیشتر بحمام روند و جراحت را پاک شویند و این دارو بر روی زنند نافع
گردد انشاء الله تعالی و حب شاهتره بسازند هلیله زرد و سیاه از هر یک پنج درم
صبر سبب درم محموده یکدرم شاهتره سه درم داروها بآب شاهتره بسازند
شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و اگر ضرورت شود این طلا بسازند ورق

خیارچنبر مثقال سیماب کشته سه مثقال کندر مصطکی از هر یک چهار مثقال زنگار
سه مثقال انزروت دو مثقال نرم کوفته بحریر بیز پانزده مثقال وروغن گل
ده مثقال مرهم سازند و سه روز بمالند و آب بخورند عوض آب عرق کاسنی
اختیار نمایند و اگر تخم ریواج هفت مثقال و مغز دانه زرد آلو دوازده مثقال
سیماب کشته ده درم نمک خمیر مثقال همه را کوبند و بسرکه تر کنند و با جوز
در زرده تخم مرغ در حمام بمالند بعد از آن در بدن آب لیمو و روغن گل
مالیدن فایده دارد قسم سیوم آبله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض
گردد علامت او درد بندها و سردی جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب
رفتن دهان و بینی و گرانی در سر و چشم و اذی یافتن از هوای سرد و چیز
های بارد و سفیدی بول و غلظت آن و عظیم نبض و رنگ جوشش مایل
بسرخی اندک بود و اگر جراحت سفید و شوره ناک بود و رطوبت و زرد آب
روان بود علاج آنست که تنقیه بدن از بلغم بحب اصطمخیقون یا بحب
ایارج فیقرا درم پوست هلیله و حب النیل از هر یک دو دانگ تربد دو
درم شاهتره شقاقل محموده و شحم حنظل از هر یک دو درم مقل درم
بآب انیسون حب نموده بدو نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا
چند نوبت استعمال نمایند نفعی عظیم بود و حب قوقایا سازند صفت آن صبر
پنج درم تربد چهار درم شاهتره سه مثقال شحم حنظل درم محموده دانگی درم
حب النیل شقاقل مقل درم بچهار نوبت استعمال نمایند و این مطبوخ مناسب آ
منادملی

سنای مکی شاهتره از هر یک مثقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک
سه مثقال ترید نیمکوفته دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال افتیمون مثقالی مویز
دانه بیرون کرده هفت مثقال بجوشانند و هر ده مثقال شیرخشت و پنج
مثقال نبات اختیار نمایند و غرغره سکنجبین و الکابه که در وی عاقرقرحا سوده
امیخته نموده باشند نفع دارد و این دوا فایده دارد مطرسلیون و گلسرخ و تخم حلبه و
بنفشه و خطمی در اب بپزند و ابیکرفس امیخته در حمام طلا نمایند و روغن بابونه و گل
در روغن مغز قلم گاو و پیه بط از هر یک برابر کوفته موم در روغن گداخته عاقرقرحا و
قسط از هر یک دو مثقال مثل غبار سوده از این روغن در بندها بمالند و اگر جراحت
بود کندر و مرو انزروت و مردار سنگ و خون سیاوشان و صبر از هر یک
برابر نرم کوفته برو پاشند و در هفته یکبار قی فایده دارد و از ... ورم بلدواز
چیزهای که از و بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند تخصیص گوشت گاو و طلا دیگر کنندش
دو درم زراوند مدحرج دو مثقال ارد جو به سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج
مثقالی بسایند و بسرکه و روغن گل در حمام بمالند قسم چهارم ابله فرنگ
که از ماده خلط سودا بود علامتش اورانی و خشکی وجه و بیخوابی و تیرگی رنگ
روی و بدن و باریکی نبض و لطوران و سفیدی اب بس و خشکی چشمها
و بینی و خیالات و فکرهای فاسد و وسواس و رنگ جوشش مایل سیاهی
و خشکی غالب بود برین واجب و دیرینگی و علاج انست که اسهال سودا
نمایند بمطبوخ افتیمون و بشیر حب افتیمون دو مثقال بسفایج نیمکوفته سه مثقال پوست

هلیله زرد چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال بنفشه و انگور شفا و گل سرخ از هر یک
مثقالی برگ گاوزبان دو مثقال بادیان درم شیرخشت بیست مثقال
در یک کاسه آب بجوشانند با شیرخشت صاف نموده شیر گرم میل نمایند و این
حب نافع است افیمون درم سنا شاهتره دو درم غاریقون درم صبر دو درم
شحم حنظل دانگی مصطکی درمی افسنتین نیم درم محموده دانگی نرم کوفته در وقت
سحر اختیار نمایند و غرغره سکنجبین عسلی که در وی پوست بیخ کبر با ایارج فیقرا
که بعسل حل کرده باشند با آب گرم فایده دارد و مطبوخ و معجون شاهتره
بسازند برین موجب افیمون ده درم شاهتره هفت درم سنا مکی
پنج درم مامیران مثقالی پوست هلیله زرد پنج مثقال افسنتین و گل سرخ و تخم کاسنی
هم کوفته از هر یک دو مثقال مغز فلوس ده درم شیرخشت هژده مثقال و حب
شاهتره برین موجب پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و محموده از هر یک
دو درم صبر پنج مثقال با آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم تا دو
مثقال بود دواء دیگر کندش قلیا قیقیه مرداسنگ از هر یک ده مثقال
سیماب کشته دو درم نرم کوفته بسرکه و روغن گل در حمام طلا نمایند و
مرداسنگ و کندر و گل ارمنی و گل سرخ و انزروت نرم کوفته بر جراحت
باشند فایده دارد تا امکان بود داروی قوی نمایند و در تنقیه بدن
کوشند و اگر صبی بود یا حامله و نتوانند که دارو خورد بدین معجون مداومت
نمایند و در مدت بیست روز ماده را از اقل نکس دهند و تجربه کرده شده

صفت آن پوست هلیله کابلی و بلیله و امله و تربد و زنجبیل و شاهتره از هر
یک پنج مثقال قبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته لعقه دو دست
مثقال فانید با کشمش دو چهار یک بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال
اختیار نمایند و اگر آبله هر یک از اخلاط مرکب بود و از علامات او معلوم شود
علاج آنست که جانب اخلاط اربعه از مسهل و حبوب و اشربه و غذا ملاحظه
نمایند   در بثور غریبه دیگر جوششی بود سفید رنگ شاه و صلب بود
سر او نرم و از اندک زرداب برود و سبب او خلط سوداوی که از احتراق
بلغم متولد شده علاج آنست فصد و اسهال مطبوخ افتیمون و ضماد از
اسبغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی و حضض را که بروغن بنفشه و گاهی این
بثور غریبه از انجارات خون بشود بثره سرخ و باقی ماند زمانی طویل علاج او
مثل علاج شری نمایند   در سلیم این بثوری بود که در پیشانی و روی
ظاهر میشود صلب و حوالی آن بمقدار ورمی سرخ گردد از خون فاسد تیز
شود علاج فصد و اسهال و نرم نمودن کشراب و اصلاح مرهم اسفیداج و مرهم
رصاص و مرهم حل   بثور اصداع و از این سبب که در صدغ شود
بدین نام مذکور میگردد و آن بثره بزرگ شبیه به دل خورد بود سرخ رنگ
بصیح بیاید هر گاه بسوزانند غیر خون چیزی بیرون نیاید و سبب او خلط
رطوبی مخلوط بخون فاسد شده علاج فصد قیفال و تنقیه کرده ضماد از شعیر
آرد باقلی و موشک معجون سازند بسرکه و آب بادیان و مالیدن موم

روغن   در بثور قفا آنچه در پس گردن عارض میگردد شبیه
بدمل با الم شدید بود سبب او خون تیز بود که در مجاری بخارج در آمده
علاج فصد و اسهال و ضماد بورق اسپغول و لسان الحمل با جنک در بلغمیه
این بود که در بلده بلخ بسیار شود و از وی زرداب شود جراحتی باشد
با حده که زن ناشد و از جنس سوده و قروح ساعیه و بسیار است که سبب
او گزیدن کشته بود و گاهی با تب و خفقان و غشی باشد و حدوث
او سودا سوخته بود علامت او آنست که گرد او خورده شود و شبیه سوده
بود علاج فصد و مسهل سودا ساخته و اصلاح مزاج شربت از ماء فواکه
و آب انارین و تقلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک
کافور بر سینه گذارند و بر جراحت مرهم کافوری و مرهم اسفیداج و گل ارمنی
و سرکه دائم بمالند تا جراحت خشک شود و طلا از زراوند مدحرج و زنگار
و اشق و خردل و مقل و زاج و سرکه و روغن گندم و اندک عسل بسازند
و گاهی حک نمایند تا گوشت فاسد او زایل گردد و بگوشت صحیح رسد
بعد از ان کافوری از خون سیاوشان و کندر و مردار سنگ و سفیده
ساخته باشند علاج نمایند   در سعفه این جراحتی بود که حادث
میگردد در روی و گرد و سعفه و شبیه بر ظاهر تن بر آید و غایر نباشد و قروح
او خشک و ریشه نایل بحمرت و این دو صنف بود اول سعفه رطب که از و
زرداب رود این را شهد بنه گویند و سبب او فضلات حاد و رطوبات
فاسد بود

فاسد بود واکثر فته حادث بود این سعفه وسبریه صبیان را از جهت رطوبت
وکثرت بخارات وضعف اعصاب ایشان علاج فصد قیفال و فصد
رگ پس گوش وخون آن بر سر مالند و فصد پیشانی واگر مانعی بود که صبی
بود یا ضعف حجامت نمایند بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله وحب قوقایا
وغذا قلیه اسفاناخ و زرده تخم مرغ سازند علاج بطلا بدین طریق سازند اول
روغن کنجد و ورق سوسن سفید کوفته طلا نمایند دوم آنکه جالینوس گفته این
علت را بکاغذ سوخته وسرکه طلا نموده اند نیک شده سیوم بیخ سوسن کبود
با عود بلسان کوفته بر وی پاشیده اند چهارم عدس واقاقیا کوفته بسرکه و روغن گل
گذارند پنجم بادام تلخ و مازو نرم کوفته بسرکه طلا نمایند ششم طلاء مرهم احمر نمایند
صفت آن مردارسنگ وخون سیاوشان از روت و زرد چوبه هم کوفته
بسرکه و روغن زیت بسازند هفتم زرد چوبه و پوست انار و مردارسنگ و
حنا بروغن گل وسرکه طلا نمایند خصوصا در بدن صبیان واز آنچه سعفه مرا بر
طرف بسازد السنشر کبریت و نمک واسپان کبود چند گرت بمالند سعفه
رطب را دیگر نمک جزء واز شوره هشت دو جزء نرم کوفته بسرکه طلا
نمایند و هرگاه این علت باطفال عارض گردد پشت گوش او را حجامت
نمایند و سر او را بدان خون بمالند و دو ضعوه از النقوف از هلیله و افیون بشکر
گذارند واگر بدن ممتلی باشد فصد نمایند وحب ایارج دهند و جماع خرده دار و گاهی

جراحت برطب وره حادث گردد سوی گشر بنه علاج مردار سنگ جز صبر
نصف جزو کر به روغن گل طلا نمایند و گل ارمنی و اندک زعفران و کافور لبر که
و گلاب انبخته بمالند صفت دویم سعفه خشک کی شبیه شوره و پوست او سفید
بود سبب او خلط سوداوی که انبختن بر طرف شور بود که بشند فع بجلد شد هرگاه
احتراق بسیار باشد سعفه خشک ظاهر میگردد و اگر احتراق کمتر بود و عفونت غلیظه
سعفه رطب بود علاج مطبوخ افتیمون و هلیله و شاهتره و شربت و غذا مرطب
و آب گرم فایده دارد و موم روغن و چربی مرغ و بط و روغن کدو و بادام
و زنبق بر او گذارند و دوا سعفه خشک آنست زاگ و نمک از هر یک جزو گوگرد
و سیماب و مازو و زرد چوبه و زراوند و مردار سنگ از هر یک برابر سرکه
و روغن گل طلا نمایند در سوختن از آتش و آب گرم آنچه سزاوار است
که بجراحت پاشیر از طلا نمایند تا آبله نزند با روغن گل و سفیده تخم مرغ با هم آمیخته
بر روی پنبه بر او گذارند یا بگل و اندک سرکه و تنبع نمایند از آن که جراحت
شود بدین دوا عدس مقشر و گل سرخ بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن بارد
جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند همان زمان که سوخته باشد نهند
و چون گرم گردد باز سرد سازند چند نوبت دوا دیگر ورق خطمی و حنای
با آب بجوشانند و در دهان با سفیده و آب گشنیز تر بکوبند و مرهم سازند بر او
خرقه و در ابتدا طلا نمایند تا منع ورم و آبله شود و سوزش و دفع حرارت را
تسکین دهد

تسکین دهد و اگر سوختگی بسیار بود و بدن ممتلی و قوت قوی فصد نمایند و جراحت
را بمرهم اسفیداج علاج نمایند صفت آن موم سفید جزو روغن کنجد پنج جزو اسفیداج
دو مثقال و اگر درد قوی بود سفیده تخم مرغ اضافه نمایند و اگر سوزش و التهاب بسیار
بود اندک کافور مخلوط سازند و اگر در دالم تسکین نیابد بمرهم نوره علاج نمایند
صفت آن نوره سفید در خرقه تنک سفید بندند و در آب حرکت دهند چندانکه آب
تا اسفل بته نشیند بعد از آن آب برود بریزند چهار بار تا هفت بار بعد از آن خشک
نموده بروغن سوری و روغن گل که موم گداخته باشند بدین روغن همه را جمع نمایند و
بر روی پنبه طلا سازند. در جذام و اسباب و علامات و علاجات
آن اما جذام علتی بود در غایت بدی در وراثت حادث میگردد از انتشار
سودا در تمام بدن و فاسد بسازد مزاج و اعضا را و هیئات و شکل را و اعضا
در اجزای آن خورده میشود و ساقط میگردد و گاهی جراحت میشود و گاهی جراحت نمیشود
و سبب او حرارت و یبوست است که خون را سوخته و سودا نموده و تولد فرزند
در ایام حیض از اسباب او بود و مصاحب مجذوب و سودا اگر بسیار بود و رقیق
اول در اعضا که حادث میگردد و اگر غیر رقیق بود بظاهر بدن دفع گردد از و بهق
سیاه و برص اسود و قوبا و خشن و سرطان و خنازیر و اورام سوداوی حاصل
میشود و اگر ممکن نبود دفع او باعضا از حرکت حرارت بقیت و بسط میگردد
در تمام بدن جذام حادث میشود و سودای که از وی این مرض حادث میگردد
بر دو نوع است نوع اول سودای که از دردی خون و ثقل حادث شود

این بابت ساقط اعضا نباشد بلکه حس اعضا زایل نشود و غلیظ میگردد
و ضیق نفس و بحوحه صوت و حدقه گرد گشته و بوی بد پاشیدن میگیرد و این
جهت دار الاسد میگویند و در ابتدا علاج میپذیرد نوع دویم سودا که از بخره
صفرا متولد گردد و این نوع با تاکل اعضا و تساقط ما باشد و مشکل نیک
بشود و بعضی گفته اند که این قسم زود تر قبول علاج میکند قسمی که از سودا
حادث گشته از جهت آنکه صفرا لطیف تر از سودا است این قسم
وقتیکه مسلم بود که در ابتدا و پیش از جراحت بود اما بعد از جراحت
قبول علاج نمی کند علامات ابتدا جذام حدوث رنگ روی و جسد
مایل بسودا و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورت بیاض چشم
و بسیاری عطسه و بوی از بینی و عروق سینه و کریه بوی و اجسام
و حلق مدد و محبت خواب پریشان و بحوحه صوت و باریکی موی و
پاشیدن و شق شدن ناخنها و رنگ او مایل بسواد و غلیظ لبها و قبح
صورت و در اعضا عدد و بثرات صلب و اگر حدوث جذام از
سودای سوخته که از صفرا متولد شده مفاصل او جراحت کرد و بینی
او تاکل و خورده شود و در این وقت طبع نیک شدن نیاید و انشا علاج
در ابتدا فصد قیفال از دست راست دهند روز راحت نمایند بعد از ان
رگ اکحل از دست چپ گشایند و اگر احتیاج شود از پاها و پیشانی
و پس گوشها و اگر در حلق بحوحه ظاهر شود در رگ ودجان که در گردن است
نفع

نفع دارد آن مقدار خون بردارند که نزدیک بغشی رسد و در بیان فصدها
بحمام در آیند تا خون رقیق گردد و در بدن روغن بادام و روغن مسکه
که از گاو باشد شیر عورت اسفنجه در بدن مالند و در بینی چکانند و در بدن
آبی که بنفشه و بابونه و گل خیر و نیلوفر جوشانیده باشند ریزند و از فصد و اسهال
قوی مثل حب قوقایا و آنچه در مالیخولیا مذکور شده مداومت نمایند و
اگر قی باسانی آید نفع کلی دارد به تخم ترب و قیحین و امثال آن و تخم
شبت و بیخ سوسن و جوز القی و بعد از قی و مسهل روغن بادام یا کنجد یا آب
اسفنجه با عصیر اگر از اهل شرب بود و الا بچهار عرق اندکی روغن بادام
ممزوج کرده اختیار نمایند روغن دو مثقال شراب یا عرق تا چهل مثقال
باشد و خاکستر چوب انجیر و بوره در آب گشنیز تر سازند و بدن را
بشویند هر روز از آرد باقلی دارد حلبه و بوره و اشنان برابر بگیرند و بدن
را بدان طلا نمایند در حمام و طبیخ حلبه که در واندکی صابون بود نفع دارد
و در آبی معتدل الحراره در آمدن بعد از آن شربت افسنتین و غذا ماء اللحم
جو آب و نخود آب که از گوشت مرغ و گوسفند جوان بود و بط و زرده
تخم مرغ نیم برشت و ماهی رضراضی و اقتصار بر شیر گوسفند تنها بهترین چیزهاست
در این مرض و نان گندم منخل نمایند و از غذا که از و سودا حاصل گردد
مثل گوشت گاو و نمک سود و عدس و کرنب و از هوای سرد و خشک اجتناب
نمایند و ریاضت پیش از غذا فایده دارد و بعد از استفراغ اگر لعوق و بیخوابی

ملاحظه نمایند شاید نوعی در جذام که از صفرا سوخته حاصل گشته اکثر علاج او ترطیب
بدن و تسکین صفرا بماء جبن یا سفوف اسهال سودا دیگر از امراض که مشابه ابتدای
جذام است از باد شمام نام گذاشته اند علامت او حمرت ادری و احراق
حمرت مدور شبیه بجذام علاج فصد و اسهال سودا و تدبیر ابتدای جذام و دلوا کشش
زلو تراشیدن تا خون بسیار بیرون اید بعد از ان نمک مالند و مرهم احمر
و مرهم حل فایده دارد و بعد از ان طلا سازند بعد از ان باب گرم بشویند چند نوبت
مکرر سازند   در امراضیکه برظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد و اسباب
و علامات و علاجات و انواع ان و مشتمل است بر یازده فصل
در کلف و نمش و برش کلف تغیر رنگ روی بود بسواد و نمش نقطه سیاه مایل
بحمرت مثل برها حادث میگردد از جلد و گاهی قد از بیشود مثل کلف و حدوث
او اکثر در روی بود و برش نقطه خورد سیاه و اکثر در روی عارض شود و بسیار است
که مایل بسرخی و کمودت بود و خلاف مثل این انار رد در رنگ بود اما او بلندتر از
سطح جلد بود و این گاهی مولود با طفل و گاهی بعد از ولادت ظاهر گردد و کلف
دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون سوخته از خلط سوداوی که در معده است
حادث شود علامت او فساد معده و چون کلف مایل بحمرت و زردی
علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا انچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف
که از بخارات خون سوداوی از غلظ او که درمیان جلد و گوشت است و اکثر
این علت عارض میگردد کسانی را که تب ربع دیر پاید باشند و زبان هو ابل را

از جهت

از جهت فضله خون انسان علامت رنگ کلف سرخ مایل بسودا علاج فصد
باسلیق از جانب راست و عورات و رگ اسیلم بردارند و اسهال بمطبوخ
افتیمون و هلیله و حب غاریقون و ایارج فیقرا یا بحب نقوع دهند و شربت
از تمر هندی و آلو و شربت عناب ما خون را صاف نماید صفت نقوع
افتیمون ترید مثقالی افتیمون هفت مثقال غاریقون مثقالی بدو نوبت شربت
سکنجبین اختیار نمایند هر نوبت عمل کنند و بعد از تنقیه طلا از بوزه و فلفل مغز تخم
خربزه و تخم ترتیزک و باقلی و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام
تلخ و تراب سیماب و بیخ سوسن کبود و فحبین و شیره انجیر و زراوند راست
که در اوایل بعضی از قوابض مخلوط سازند مثل مورد و گلاب و آرد عدس
جهت آنکه ادویه تیز دهن رگها را می‌گشاید و علت زیاده میکرد طلای
دیگر ریوند چینی بعسل آمیخته گذارند دیگر تخم کرفس یا آب باقلی یا نخود
خرگوش بمالند طلای دیگر از بیخ ناف گشنیز تر یا مغز تخم خربزه و تخم ترب
بزرداب معصفر یا شیر طلا سازند یا زرداب معصفر را مجوش سازند تا غلیظ
شود بعد از آن دارچینی و قسط نرم سوده بدو طلا سازند و این طلاها بعد از آن
که از حمام بیرون آیند بر بخارات گرم دارند و ملاحظه نمایند که جراحت
نشود دیگر بهق سفید و برص سبب بردو بیرون آمدن خون سودایی باشد که
از دهان عروق باریک و زیر پوست متحصن شده و رنگ او از آن بود
و فرق میان او و بهق اسود آنست که او ملس بود و بهق با خشونت باشد

وسبب خال نیز خلط سوداوی یا خون محرق که از رگ بیرون آمده در موضع او محتبس شده مثل صمغ عربی که از درخت می اید و بمواضع روی خیزد علاج فصد و اسهال و طلا کردن بچیزی مثل بادام تلخ و کرنب و تنبول و درخت انجیر با طلا الصابون نمایند و اگر سوزش پیدا کند روغن گل بمالند و برای کل بسیر که حل نموده طلا سازند زرنیخ زرد دو جزو کنند تنکار یکجزو یا دو نوع طلا سازند دیگر فحیس و لسان العصافیر و قسط و برار هر یک برابر باب انجیر بمالند دیگر علاج حلان انست که بسوزن او را بکاوند و بر کره بشویند و بموم و روغن طلا نمایند و چیلان تخم که رنگ سیاه خوش بود بقرص رسانند و غذا نخود اب و انجه غلیظ نباشد فایده دارد

در قوبا و انواع و اسباب و علامات و علاجات ان قوبا خشونتی بود که در ظاهر بدن جلد عارض گردد و اثر اگر نون و سبب ان خلط ردی بود در بدن طبیعت بنفع خلط ردی نماید از اعضای شریف و دفع نماید به بشیره علامت او سرخی جلد با کمودت بود این دو نوع بود نوع اول که از خون رقیق و یا حاصل گردد بجهت مره سوداء علامت او لذع و رص زرداب نوع دوم از بلغم شور که مخصوص بخون شده حادث گردد علامت او ان است که در قعر جلد بود و پوست از جلد جدا سازد پوست مدور مثل پوست ماهی اکر و خشک بود و نیز خلیدن مشابه نبود بر بشن و زیاده میشود خبث و حدیث و حزن گفته اند علاج او بر سیر بینه

بود.

بود مرتبه اول آن است که بزودی پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده
و علاج چند دفعه نمایند اول بروغن گندم دویم بحری مرغ و بط سیوم بموم
روغن که در وکتیره یا صبر حل کرده باشند چهارم صمغ الو و غیره در سرکه
حل نموده بمالند تخم هلیله زرد بسرکه طلا نمایند ششم حصص بسرکه حل کرده
مرتبه دویم آنست که اندک تأثیری در گوشت دارد و باشدت اندک
علاج آنست که بر و علق که زلو است گذارند و طلا قوی تر از اول سازند
اول اقاقیا بسرکه حل کرده دویم اشق و کندش و زردچوبه نرم کوفته با آب
طلا سازند سیوم قرد مانا نرم کوفته بسرکه و روغن گل چهار درم مازوی
سوخته و صمغ بسرکه طلا نمایند مرتبه سیوم آنست که در غایت شدت بود و
در گوشت تأثیر کرده علامتش او خاریدن بسیار و شدت و خشونت و
پوستی غلیظ از و جدا شدن علاج فصد و تسهیل افتیمون با آب جبن چند
نوبت و حمام نفع کلی دارد و آب انارین و آب الو و تمر هندی بگلاب
و غذا مرغ فیش اسپغوزه و طلا با دویه حرب باشن نمایند الموضع را
و دوا حاد بر و باشند تا گوشت زیادتی او را برطرف سازد و گوشت
سرخ برسد بعد از آن مرهم اسفیداج علاج نمایند تا جراحت او پاک شود
و آنچه بر خصیه واقع گردد بدین دوا علاج نمایند سفیده هشت درم گوگرد دو درم
توبرج درم نرم کوفته و بیخته بر و باشند و آنچه در بدن صبیان واقع گردد با آب
دهن ضماد و طلا نمایند یا بصمغ الو و سرکه وقتی که علاج نمایند و نیک نشود طلا رادع

گذارند

در برص سفید و بهق سفید و اسباب و علامات و علاجات ان

و فرق میان بهق و برص انست که برص ابیض در ظاهر جلد بود در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا بشود تا غایتی که رنگ بدن را تمام سفید میسازد و بهق ابیض در جلد اندک غوری دارد و برص سفید در جلد غور دارد و در لحم و استخوان و فرق دیگر ان است که شکل بهق در اکثر مشید بود و بسیار سفید نبود و موی که بر وی بود سفید نبود چراکه جودت او در سطح جلد بود نه در قعر جلد و سبب برص سفید خلط بلغمی بود که غالب گشته بر خون از جهت ضعف قوت مغیره مر غذا را از غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب عارض بود مزاج گشته عضو است که مایل برطوبت و برودت گشته تا غایتی که گوشت او شکل گوشت صدف بود و خون در وی سرایت نکند و بلغم مزاج گشته سفید کرده و دیگر برص در موضع حجامت ظاهر گردد بر اثر او بسبب گشیدن خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد میماند و موجب بیاضی میگردد و علامات برص انست که رنگ او سفید براق املس و فرو رفته در جلد تا استخوان و موی که بر وی رسته سفید و اگر سوزن بر وی فرو برند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و بمالیدن سرخ نگردد و این علتی است که بمشکل علاج پذیرد خاصه اگر کهنه باشد و انچه او را بمالند سرخ گردد و با او خشونتی بود و موی که از وی رسته بسیار سفید نبود و اگر جلد او را با انگشت ابهام و سبابه گیرند

گوشت بردارند و سوزن در وی خلانند خون یا رطوبت بچون آنچه ظاهر
گردد و امکان دارد که بزودی بسحر شفا شود باذن الله تعالی علاج است
که فی فرمایند بکرات بتخصیص اگر تابستان بود و اسهال بحبوب سهل
حب صبر و حب سکبینج و حب ایارج و ایارجات کبار اگر زمان معتدل
باشد و واجب است که در استعمال این حبوب و مسهلات قوت کبیر
فراج و اخراج خلط برفق نمایند که اگر خلط بسیار بیکبار بیرون ارند
از خون روح کم میشود و موجب ضرر و کم میگردد و مسهلات اول صبر
سقاطی تربد ابیض دو درم و غاریقون و سکبینج با کتیره بدل سکبینج
و شحم حنظل از هر یک نیم درم کوفته و بیخته و حب نموده شربتی دو درم
تا سه درم دویم دو درم اطریفل صغیر و تربد و ایارج فیقرا از هر یک
درم شحم حنظل دانکی و اگر نباشد حب النیل نیم درم بدل آن این
بکرات بود و در ماهی چهار نوبت بیاشامند و در سایر ایام اطریفل
فایده دارد و شربت جلنجبین عسلی و هلیله مربی و معاجین کبار و این
معجون فایده دارد هلیله و بلیله و امله و افتیمون دو قوه از هر یک پنج درم
قرفه و دارفلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و شیطرج هندی
از هر یک دو درم به سه وزن عسل بسازند شربتی دو درم بود دواء
دیگر اگر دارفلفل و هلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاهدانه و حب الغار
اجزا را برابر بگیرند و به وزن قند انجیته نمایند شربتی دو درم بود

و مداومت بعد از تنقیه و اسهال وقی نفع دارد و نشر بیش پروری که درد
تخم خیار بین بود ببازند و گوشت افعی و تخم قرص اقاقی و زرباق کبیر و شرودیطوس
فایده دارد و ریاضت شدید که عرق نماید و حمام معرق فایده مند است
و گوشت مرغ و کبک و کوه سفید و طیور مطبخه با ادویه گرم نخجه و شراب کهنه
کهنه اند نفع دارد و ممزوج بیرها و احتساب از بیقایاث و ماهی و بقول بارد
و فواکه و جمیع مولد بلغم بود نمایند و جماع تر دارد و طلا عسل بلادر یا زرارنج
که اله سرکه نمایند دوا دیگر خربق اسود بر روی سوخته و زراوند که اله کوسک
کوبند و زرنیخ سرخ از هر یک برابر قطران و سرکه طلا نمایند و بشویند در حمام
یا در آفتاب یا نزدیک آتش دوا دیگر خون مار سیاه طلا نمایند
نفع دارد بخاصیت عسل بلادر طلا نمایند تا جراحت شود و گوشت ابرص
را بخورد و بعد از آن علاج نمایند طلائیکه برص را ببرد شیطرج و عاقرقرحا
و حمص و خردل و سیاهدانه و زرنیخ و گل مساقح بیخ و خون سیاوشان
و مردقوه از هر یک برابر بخون ترانجبینه طلا نمایند طلائیکه برص را نکس کند
شیطرج و مرد و روهی خمیره و قوه و کست سیاه طلا سازند و چند کرت
تا بیست روز زنگ او باقی ماند دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود
از مرداسنگ و قوه بسرکه نمایند اما برص سفید آنست که از ظاهر جلد و عمق
باشد و این تقدیر برص سفید باشد علامت او آنکه بسیار سفید نبود
بلکه قریب بود برنگ جلد علاج او آنست که خفیف تر از علاج برص
نمایند

نمایند مسهل از تربد و شحم حنظل وقتی بر نهار و در ماهی رود بار و خوردن اطریفل
و گلقند و قرص ملکی فایده دارد عاقرقرحا و اطریلال و پوست بیخ کبر و شیطرج از
هر یک دو مثقال بسازند سرکه و عسل سرشته مثقالی بدهند و یک ساعت در آفتاب
نشانند چندانکه عرق کند همان روز یا روز دیگر صحت یابد و آبله زند و زرد آب
رود و صحت یابد مکرر است تجربه نموده و ضمد اطلا نمایند بخردل و ترمس و
اصل کبر و شیطرج و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه در آفتاب یا در حمام بمالند
فصل چهارم در برص و سود و بهق بدانکه بهق سود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد
و نسبت او مخالطه مره سودا بود بخون علامت او آنست که رنگ جلد
مایل بسواد بود و هرگاه بمالند از وچیزی شبیه پوست و مواضع او سرخ گردد و بیشتر
جوانان را عارض میگردد از جهت احتراق صفرا علاج فصد اکحل و مطبوخ
افتیمون چند نوبت و آب پنیر شربت افتیمون یا مطبوخ هلیله و سفوف
افتیمون هر روز دو مثقال با آب پنیر افتند در هر روز یکبار با آب پنیر فایده دارد
و در روز راحت این معجون دهند صفت آن هلیله کابلی و افتیمون و هلیله سیاه
برابر بگیرند و مویز کوفته بمالند شربتی دو مثقال و معجون نجاح درین علت
فایده دارد و احتیاط از غذا که سودا باشد نمایند مثل عدس و گوشت
گاو و حلوا و غذا گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و حمام و شراب
رقیق و روغن زیت یا بادام بمالند و طلا از وجوه سازند اول تخم
ترمس و تخم ترب و کندش بسرکه طلا نمایند دوم شیطرج هندی و فوه و خردل

و مرداسنگ و زاج یک جزو در املج چهار جزو بسرکه طلا نمایند سیوم تخم ترب ده درم
کندش و قسط از هر یک دو درم بسرکه طلا سازند چهارم خربق سیاه و عاقرقرحا
بسرکه بمالند یا برص اسود عارض میشود در جلد با حکه و خشونت شدید و پوست
بر آمدن مثل ماهی و این را نام کرده اند قوبا مقشر و سبب او خلط سوداوی
بود از مقدمات جذام علاج او مثل علاج بهق سیاه یا زیادتی قوت
مسهلها و حمام بسیار روند و ترکیب غذا او طلا از زراریح و زرنیخ و گوگرد و قسط
و کندر و کندش و تخم ترب و آنچه مذکور شده در بهق **فصل پنجم** در فساد لون
و این چند نوع است **نوع اول** فساد رنگ که از اخلاط فاسد در روی
حادث شده علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن
کبود و مغز تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیره و بوره مجموع با سرد
آمیخته شیر نمایند و بمالند **نوع دوم** از غلبه صفرا که غالب میشود و بدن
مثل یرقان زرد و سیاه علاج مسهل صفرا و حماضات مثل ارد باقلی
و قسط و کتیره **نوع سیوم** فساد رنگ روی که از جهت ضعف معده و کبد و سپرز حادث
شود علاج ازاله الم آنها نمایند و تقویت آن اعضا بشراب و غذای موافق
نوع چهارم فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد هرد و کرد و قلت استحمام
که رنگ مایل بسواد گردد علاج عناب و مغز بادام در روی مالند و حمام
فایده دارد و سر بخارات گرم دارند و استعمال خمر خالص نمایند بر روی حب
مغز بادام شیرین دارد و نخود دارد باقلی و کتیره با آب جو طلا نمایند شب و روز
بشویند

بشوند نوع پنجم که از کثرت خوردن نمک حوالی وزیره دان مشغص السباده
واز کثرت خوردن سرکه و گل فساد رنگ روی حادث گردد علاج
ترک این اشیاء و نخود آب نخود خوردن و ماء اللحم و تخم مرغ نیم برشت
و شراب ریحانی و انجیر و شیر و املعل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران
در غذا اندک اندازند نوع ششم زردی که در تشیره از درازی امراض و ناباضی
غذا و غموم و کثرت جماع و دردها و شدت گرما حادث شود علاج فرق نوع
پنجم مذکور شده و شرب شراب ممزوج و این طلا فایده دارد و فرق زرنیخ زعفران
و قوه و کندر و مر و مصطکی کشنیز اسفیده در روی مالند فصل ششم در کثرت سیلان
عرق که از امتلای بدن از طعام و قیئ شود چنانچه بقراط در فصول گفته یا امتلاء
از اخلاط بدن علامت حدوث او عقب کثرت اکل بود علاج تنقیه بدن
و تقلیل طعام و جوع و ریاضت نمودن کثرت عرق که از سبب التهاب مسام
و عجز قدرت از هضم و استرخاء قوت ماسکه بود علامت او آنست که ضعف
حادث گردد علاج بدانچه ضعف رو نماید از شیر و باشد برنج نخسته که در سماق
و کشنیز خشک بود بدفعات بمالند و این روغن حابس عرق و مقوی
بدن ضعیف و مانع غشی که در زمان گرم حادث میشود صفت آن
بگیرند یک کاسه آب سیب و یک کاسه آب آلو و گلاب یک پیاله و آب
یک کاسه و روغن گل یا کنجد یک کاسه و نیم با آتش آهسته بجوشانند تا
روغن باقی ماند و اگر از مخلصات مازو یا سفیده رصاص یا کندر یا گل ارمنی

با سورد یا گلسرخ یا گلنار یا مرداسنگ یا اقاقیا و حضض یا گزمازو و از آنجمله
مسام را تنگ میسازد و مسدود است نرم کوفته منفرد یا مجموع بروغن گل
یا گلاب استعمال نمایند و در بدن یا زیر بغل بمالند نفع دارد و لعاب
اسبغول یا نشاسته یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه یا بادام یا اغبار یا
اسفیداج یا موم گداخته در چربی بط یا چربی مرغ یا میرفلم کاو در هر یک و از اینها
مالیدن دفع عرق نماید و مسح بدن باب زر و مورزه و صندل و کافور
و غذای غلیظ مثل هریسه و گوشت نمکسود و امثال ان نمایند دیگر کثرت
عرق که از خارج بدن شود در حمام باشیا که مصحح مسام بود مثل اب کرفس
و گلاب و اندک سرکه و روغن گل که باهم امیخته باشند و مثل بابونه
تنها یا بوره ارمنی یا سقاقل یا چربی گاو و یا نمکسوده یا روغن غار یا
بلسان یا روغن سوسن یا اب ترب یا زراوند و اما از داخل باشربه
مثل سکنجبین ساده یا بزوری یا اب کاسنی یا شربت ورد یا سیب
و از غذا نخوداب و قلیه زردک و الی که در غایت سردی بود در
تابستان مسرف بود دیگر عرق خون از ضعف قوت و حدت خون
و رقت او بمخالطت صفرا از عروق و بیرون می اید از مسام علاج فصد و
اسهال و خوردن شربت عناب و آلو و زرشک و سماق و کشنیز و اب
کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل شاه بلوط و اس و پوست انار و جوز
کرد

سرو و گلنار تا شام محکم بازد **فصل ششم** در شقوق اطراف و وجه و لب
سبب شق شدن جمیع پوست در جلد بحرارت مجفف باشد و بکثف
و غسل باب شور و قابض یا بسبب یبوست مزاج یا اخلاط تیز مجفف علاج
موم روغن و روغن بادام و چربی مرغ و بط و شراب کتیرا و روغنها مثل
روغن بادام دو درم و از عصیر چهل درم هفته میل نمایند بعد از آن مطبوخ
افتیمون و یکهفته دیگر روغن و عصیر مداومت نمایند و بدن را موم روغن
طلا سازند و غذا لطیف و حمام نفع دارد و دیگر شقاق در دست و پشت
دست و پا حادث شود این مرهم نفع عظیم دارد موم و روغن گل و [illegible]
و چربی بط و کتیره و لعاب تخم [illegible] موم را در چربی و روغن بگدازند و باقی را آمیخته
نمایند بعد از آن در حمام در آیند و چون موضع شق نرم شود کتیره بر او پاشند و
بشویند دیگر شقاق آب وقتیکه بسیار شود علاج آنست که بازو را نرم کوفته
بعسل یا روغن زیت یا علک البطم و چربی بط طلا نمایند یا بازو و علک
و مصطکی و زوفا و سلیخه در آن سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب
شقاق شود که بود برده تخم برنج یا برده که در بنی است بر و چسبانند تا شقاق
دستها را که بعد از دمیده و بنفشه را کوفته با روغن و چربی طلا سازند شقاق
قدمها را برفت و بدرد زیت با علک که حل کرده باشند و زیت
و شقاق باشند چربی بزی نمک و اندکی بازوی نرم سوده در و جفا نبند
یا مرهم بر او گذارند و کاغذی بر و چسبانند تا خشک گردد یا بازو و صمغ یا جز

مرهم سازند و شلغم زرد آلو و بادام و کثیره از هر کدام که باشد کوفته در شق و
شکاف باشد و بر بالا آن لته کهنه تنک یا کاغذ بر ساخته گذارند تا خشک
گردد و روغن بانچه گرم ساخته در زد و کثیره با صمغ اسفنجه نفع دارد و اگر شقاق
اندک بود مرهمی که از برای سقاق وجه مذکور شده کافی بود و اگر شقاق
در گوشت تاثیر کرده این ضماد بر و گذارند مرداسنگ نرم سوده در روغن
زیت پخته تا غلیظ شود و بعد از آن چند قطره در و چکانند و شقاق را در آب
گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند و بعد از آن علاج نمایند و شوره بپوشند
و پا را از غبار و خاک نگاه دارند دیگر گاهی سقاق و رشته نصیص قی با
یعنی درد و جای سپیدی و رطوبتی بسبب خلط شود علاج فصد و مسهل
و غیره بسر کرده در و مازوج ساییده پاشند و طلا باب سماق و آب
انار بجوشش در روغن کدو و بادام و موم بهم آمیخته بمالند دیگر عارض میشود
در روی در تحت قدمها بخصوص و پا باشد که پا در رشته صاحب او
که بر زمین گذارد سبب او از خارج ضربه یا سقطه یا گوشت سوزد آب
سرخ بسیار برو ریزند و از ماهیزا یا گل ارمنی با آب حل ساخته بمالند
و اگر از داخل بود بسبب ماده تیزی که بدو نازل شده علاج قی و مالیدن
بروغن گل و اگر ورم کند و ماده در و جمع شود اخراج ماده و در دهان جراحت
را گشاده سازند و ضماد مازو و سرکه بجز لی مریخ برو بندند و خاکستر بلوط
بجز لی آمیخته برو گذارند و اگر چرک ملک شاد نماید و صلابت داشته باشد قطعه
و بینه برد

وبنه بر و بندند فصل هشتم در سحج جلد خراشیدگی و پوست رفتن عارض
بشود در سطح جلد و سبب او بر داشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی
خشن و درکوب است و یکی موزه و کشیدن ریسمان و از نعل میباشد
علاج فصد اگر ارشی عظیم بود و شبر بر موضع محرق که بیرون ساخته باشند و اگر
بر اطراف عقل میباشد بعد از ان مردار سنگ سوده بگلاب ارمنی
یا ارمنی بگلاب یا گلاب ساده نیز نفع دارد و گل و آس نرم سوده
بر و پاشند یا مرهمی از مردار سنگ و اسفیداج و زرد چوبه و موم روغن گل
و سفیده بحم مرغ دیگر اگر خراشیدن بسبب موزه یا از نعل کفش واقع شده
روغن گل و خاکستر پشم گوسفند و زرد و مازوی سوده و اقاقیا بسرکه کرده
سوخته فایده دارد و اینکه از موضع واقع شده عفص یا مازو یا گل
ارمنی یا اقاقیا یا سوده طلا سازند و اگر ورم کرده باشند پشش تازه
بر و بندند و این مرهم نفع دارد داشق را در شراب حل کرده و اسفیداج
بدو انجیش به موم روغن گل یا آس طلا نمایند دیگر خراشیدن که از جهت
کشیدن ریسمان بود دعا بها به تخ سرد ساختن بروغن بادام و اندکی
کافور بر موضع الم پاشند و پوست گوسفند تازه بر و گذارند تا خشک گردد
و بردارند و شربت از ریوند چینی و زنجبیل کوفته یکدرم تا درم و نیم و غذا
نخود اب و در تابستان اس که درد کند و باشد دیگر سحج و خراشیدن
که بسبب رکوب بود صاحب اورا اساس از رکوب و سر نمایند و در بهنه

سازند و هوای سرد بدو رسانند با خرقه کتان بگلاب سرد ساخته
و مرداسنگ بگلاب سحق کرده و مرهم اسفیداج فایده دارد و دیگر عارض میشود
سحج و خراش در عانه و کشاله ران بسبب عرق و لبس ازان میرسد
و هوای بارد و نفع میکند و مثل سحج که از سیلان رطوبت حاد در رنگ
زکام علاج تنقیه بدن از ماده حاد و مالیدن موضع بموم روغن که از
حنا سوخته و قنبیل با اسفیداج و مرداسنگ از هر یک قدری امیخته
بمالند و چاک که دار دار مرد کنند و روغن سیاوشان و مرداسنگ
برابر گرفته نرم کوفته بر موضع سحج باشند فصل نهم در فسخ جلد سر که گاهی حادث
میشود و فسخ جلد سر را از جهت بسیاری سبوست و طرایق مثل انها ظاهر میگردد
علاج روغنهای مرطب و سعوطات و سر را بحمام گرم و نشستن دایم بر سر گذارند و در وار
دستار عصابه محکم به بندند دیگر تسحج جلد پیشانی با حمرت و خصوص بیشتر در
زمستان عارض میگردد و سبب او امتلاء مقدم دماغ از خلط رقیق علاج
تنقیه دماغ و ضماد از زوفا و اسفیداج تخم مرغ و موم روغن از روغن کدو و بادام
فصل دهم در تعظم سر گاهی رطوبت و ریاح غلیظ در زیر کاسه سر جمع میشود و منتفخ
نفوق و کلانی سر میگردد علاج ضماد بموضع تحت الرشاد با آب با عرق حماض
و روغن بادام و سعوطات از صبر و کندش و زعفران به آب مرزنجوش دیگر گاهی جمع
میشود در جلد سر صفاق که بر کاسه سر است و بمکان او رطوبتی و موجب ورم
نرم میشود و رنگ او شبیه بلون جلد میبود و زود منع میگردد این ورم

فلله

۲۰۰۹۴

علاج ضماد از پوست انار و جوز سرو بسرکه اگر نیک نشود شق نمایند و انچه در وی است
بیرون ارند فصل یازدهم در علل اظفار که در ناخن بشود اول درشتی
واو مذکور شد دوم داء دیگر طبقه گویند سفید راق ماده سبب شکسته و سبب
او قلت خون بود در طبع یابس نفث میکنند و منحرف میگردد و درد علاج ماء
الاصول و گلقند و سکنجبین و روغن بادام بعد از ان اسهال بمطبوخ
افتیمون و ضماد برود و حب محلب و بادام شیرین و جری برد دیگر برص
ناخن و الخیان بود که سفیدی مثل برص در اظفار ظاهر گردد و سبب
او رطوبتی غلیظ فاسد بود که در زیر ناخن درآمده علاج استفراغ
بدن و تخم هلیله و تخم کتان کوفته بعسل طلا سازند و کبریت و عسل
و زراوند بسرکه طلا نمایند و زرنیخ زرد یا زرنیخ سرخ با دام یا سبب بعسل
یا جوز سرو و زرنیخ و زراوند مدحرج بسرکه و روغن گل طلا نمایند دیگر
جذام اظفار و بعض او جبان بود که مثل استخوان گشته و وقتی که حکه
نمایند و شیر آشند همچون ریشم ریزه ریزه میباشند و سبب او خلط سوداوی
حاد بود علاج استفراغ سودا و فصد و ضماد بروغنها و دهنها و سوم روغن
و داخلیون و بسیار است که ناخن بد ببرد بد بعد از یکهفته افتاده از محل رطوبت
او نمایند بر شکل بد بیرون می اید و در بیمار خالی نماند علاج انست
که بروغنها چرب نمایند و بربغ او را نرم سازند دیگر شق شدن ناخن
و او را السان فار نام نهاده اند و سبب ان خشکی بود غالب

غالب بر بدن و اجتماع خلط سوداوی علاج ترطیب و تنقیه بدن با حب
و ضماد از حربلی و لعاب حلبه و تخم کتان با سرکه و سرکه با مصطکی و نمک
کوفته طلا سازند و دائم نمک سوده بپاشند و حرف و نمک کوفته با سرکه طلا
نمایند و عنصل و روغن کنجد و سرکه و نمک فایده دارد دیگر تقلع اظفار
یعنی کنده شدن یا باشد از بلغم و بسبب حدث خون میباشد علاج
رگ صافن و حجامت ساق و تسکین خون بشربت عناب و یا بوت
خون در ناخن میشود و سبب او کشاده شدن شعبه رگ بود در زیر
ناخن بسبب ضربه و غیره علاج بتخم جرجیر و سرکه طلا کنند و بارد و رفت.
و سرطان نهری که تخته باشند در زیر سرخ و مملت هر روز چند دفعه بشویند
دیگر رص الاظفار ضماد بورق الشق و ورق انار با ارد گندم
و زیت و بجزی بزوائد کی کرنب دیگر از جراحت در میان انگشت
یا بری عارض گردد مرو کنند و از روث بزو باشند یا بربال اولو بول
کنند و بخرقه به بندند و بیل در رو مالیدن فایده دهند دیگر اگر ناخن فاسد
شود و اراده نمایند قلع او ضماد بزر اخلیون نمایند تا نرم گردد بعد از ان
زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ یا بگوگرد و زفت و زرنیخ و زرنب
طلا نمایند ناخن ز کنده شود ۰ فصل دوازدهم ۰ در انشقاق اصابع گاهی
حک و انشقاق عارض میشود در انگشتها در زمستان و سرما و در شبها
در روزها از جهت بسته شدن فصول درو علاج با آب گرم و آب کنگس

و طلیه

۲۰۹۵

وطبیخ چغندر و آبی که درو انجیر جوشانیده باشند و گرمابه با عدس مقشر و
ارکسنه و ترمس یا باقلی که درو شلغم پخته باشند و ضماد انجیرها که در شراب
پخته اند و بابونه که مسکن لذع و حدت و حکة اوست فصل سیزدهم در فساد
و اطراف سرد گردد پس باید دانست که اطراف تو چه حرارت و خون و بخارات
گرم بسوی او محض نشدن در زیر جلد بسوی اعضا و منجر اند و متعفن میسازد
و در علاج اگر فاسد نشده و ورم نکرده و ابتدا اکبود اورده بروغنهای گرم
مثل روغن زیت و زنبق و غیره بمالند و اگر ورم دارد و نهایت است که
آب گرم که بابونه و اکلیل و شبت و بخسوم جوشانیده باشند گذارند و گاه
گندم و شلغم در آب و تخم شعیر و حلبه و ارکسنه و ترمس پخته باشند و بر وی گذارند
و اگر سیاه و کبود گشته شق نمایند شکافتنی عمیق و در آب گرم نهند بعد از آن
گل ارمنی و اندکی سرکه و عسل طلا سازند و سرکه و آب یا شراب
چند نوبت شو بیند و اگر متعفن میشود برگ چغندر در آب پخته بروغن زرد
گاو و سکه بر وی طلا نمایند اگرچه از و سیاه و کبود شده ساقط شده
فصل چهاردهم در جرب نبثیر بثور یعنی بدان از جلد و زیر جلد و حبس بول و براز و عرق
عفونت اخلاط بدن بود و انچه سبب بر انست حرکات بسوی خصوصاً
حرکت جماع و ماجبر عسل حمامات و تناول سیر و حلیت و حلبه و
انجدان و تحیین علاج فصد و مسهل در شربه و غذا لطیف و نوشادر
و زرد دلو و ادار بقول کرفس فایده دارد و بعد از غسل بدن الس

و شب یمانی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند باب سیب و نمام و مرزنجوش
و مردارسنگ با آب مورد قرص سازند و بوقت حاجت سوده بمالند یا
مردارسنگ و توتیا با اندک کافور بگلاب بسازند صفت ذرور مرکب
اشق صندل سفید سعد پوست اترج مرزنجوش شاهسپرم اشنه گل سرخ
سنبل شب یمانی اجزا برابر نرم کوفته و بیخته استعمال کنند بر بغل و گاهی تعفن
میگردد زیر بغل و میان انگشت پای و زیر سینه بسبب عرق نشور یا بجهت عفونت
اخلاط فصد و استفراغ و اجتناب از حرکت در هوای گرم و غسل با آب گرم و
لمس در آب سرد اگر هوا معتدل بود و استعمال ذرور عرق صفت
آن توتیا و برگ مورد و مردارسنگ و گلنار و گل سرخ و گل ارمنی و حنا
سوخته و پوست انار و اندک کافور اجزا برابر نرم کوفته بسرکه بسازند و
خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت گردد مرهم
حل و سفیده بکار دارد و گاهی عفونت در جلد حادث میگردد و نشتر بتاخ
فصل پانزدهم [15] در جراحت وطاست کاهی عارض میشود در زنخ گاه جراحت
یا سرخ میگردد بسبب کثرت رطوبت تکیه دن خصوصا در مرض از جهت
ضعف قوت سزاوار آنست که هر وقت سرخ گردد ترک نمایند استقا نا
بهمکش و زراوند بر و پاشند حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار
و گلاب و سرکه بر و پاشند و در زیر او برگ بید و جادر گذارند و اگر
جراحت گردد و آبله زند مرهم اسفیداج ملاج نمایند فصل شانزدهم [16] در قمل که
در لنزه

که در بشره بود طبیعت وقتی که دفع نماید باذن الله تعالی رطوبتی به بشره
اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ بود متولد میگردد دشیح
و اگر غلیظ تر بود متولد گردد حصف و اگر رطوبت بظاهر بشره نشد دفع نگردد
و در زیر جلد بماند متولد شود داء الثعلب و اگر مختلط گردد با رطوبت جدید متولد
نشود از وقوبا و سعفه و اگر مختلط نگردد و مستعد گردد قبول صورت حیوانیه
متولد میگردد از وقمل و انچه یاری دهنده است بر تولد او تاخیر غسل حمامات
و حبس الجبر ماده را بظاهر بشره دفع میکند علاج فصد و اسهال و مداومت
حمام هر روز یا دو روز و جامه پاک بپوشند و پوشیدن حریر و کتان فایده دارد
و چغندر و بودینه کوهی و برگ زرد و ترش بجوشانند و آب آن در بدن
مالند و در حمام صبر و گل و زیره بر بمالند با روغن زیت سماق کوفته طلا نمایند
صفت دوا حصف محیض کندش و اندکی سیماب کشته طلا نمایند
فصل یازدهم
در تسمین بدن لاغر و لاغر ساختن بدن فربه بدنهای لاغر سزاوار است که
اهتمام نمایند به تسمین جهة آنکه عارض میگردد آفات و امراض از جهة
ضعف بدن و سبب هزال قلت غذا یا رداوت غذا یا قلت جذب
اعضا یا آنکه در اعضا علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا دیدان یا کثرت
تحلیل از غم و هم و کثرت ریاضت علامت هر یک ظاهر است علاج ازاله
سبب و حسب خوردن غذا از نیک مرطب قوی غلیظ مثل هریسه و گوشت
طیور مثل بط و مرغ کبک و گوسفند جوان بریان و کباب بهتر از جوشانیده
و سکون و راحت و مداومت بطعام آن مقدار که معده کوفت نیابد

و بعد از طعام حمام نفع دارد و از جوع و تعب و چیزهای تلخ و شور و آب سرد و بی اعتدالی اجتناب
نمایند ترکیبات نافع اول باقلی مقشر و تخم کدو هر دو نرم کوفته با روغن و آب
کشک و آب انار شیرین پخته میل نمایند دوم عناب و مویز هر دو با آب
بجوشانند یک و صاف نموده بروغن بادام و خشخاش و مغز کدو و صمغ عربی
همه نفت داده نرم کوفته اضافه نموده باز بجوشانند و روغن بنفشه و روغن
گل مربع اسفنجه نمایند و در محل بخش گلاب برو بپاشند سیوم مغز بادام مقشر
و خشخاش و مغز فندق و حب صنوبر و حب السمنه و حب الخضرا در روغن گاو
و شکر نرم کوفته شوربای که از ازد برنج و باقلی و نخود و گندم و شیر و قند
پخته باشند هر روز قدری اختیار نمایند و از چیزهای ترش و تعب بلا حفظ
نمایند و در حمام در آیند و بسیار توقف نکنند چهارم نخود سفید را در شیر اندازند
تا شیر را جذب کند بعد از آن خشک سازند و بگیرند نیم جز و برنج و کنجد
شیر و گندم نصف جز و نان میده خشک جز و قند ثلث جز و شوربای
بسازند همه را بجوشانند بعد از آن نان و شیر و قند مخلوط سازند و
چند روز مداومت نمایند و شربت بنفشه و حلاوات تمام سمن گفته اند و کراب
طیور و گوشت مرغ سر را زیاده بسازد و محسن رنگ و جسم است و ماهی
که در آب تند بود و شیرمایه خرگوش بمقدار سمن درم تا ثلث درم گفته
اند و خوردن مغز بادام تر و جوز و خربزه و خیار رین نقیند و مغز نان خشکه
و جواری نرم کوفته نقیند و مغز جوز و اندکی کشنیز خشک و کنجد مقشر سفوف سازند
در محل خواب و اندک آب سرد بعد از آن میل نمایند و بعد از حمام روغنهای
مرطب

مرطب در بدن مالیدن فایده دارد واندکی بنالند بسیار را و ضرر دارد
و پوشیدن لباس نرم واشتغال بسازها ولهو و سرور و نظر بر روی خوبان
و دوستان و بعد سمن مفرط صاحب او بر خطر عظیم بود چراکه هر روز طبیعت
خون را بر رکها نیز بستد و اگر در رکها اتساعی نبود حادث میشود تنگ شدن
عروق یا ضیق نفس یا بیرزد خبری لقفای دل و موجب هلاک بود پس
لاغر ساختن بدنهای فربه بهر حیله که باشد مناسب بود یا باسهال و ادرار
و عرق و تقلیل غذا و کثرت تعب و حمام بر نهار که عرق بسیار آید و آب
کمتر خورند و مالیدن روغنهای گرم مثل روغن شبث و قسط و تقلیل خواب
و مداومت بر اطریفل و ادویه گرم و خشک و معجون کمونی و الورد یا و سکنجبینا
و دوار لک و از مفردات کندر و کش و ثبت یمانی و لک و زراوند دحرجیا یا
و مرزنجوش بمقدار نیم درم و از آنچه قوی بود در بیابان نمک از گوشت افعی بگیرند
و سلیمانی نهند **باب چهارم در داء الحیه** این دو علت موی را ساقط بیارند — داء الثعلب
و بدین نام مذکور اند داء الثعلب در جهت عروض او بسیار مر ثعالب را او
ساقط میگرداند موی بر و بحث را السبب خلط ردی و داء الحیه آن است که موی
بریزد و پوستی رقیق مثل پوست مار جدا کردد و ماده داء الثعلب کمتر عفونت
و ماده داء الحیه عفونت از و زیاده است و داء الثعلب علاج اسهل بود
بخلاف داء الحیه که او مشکل علاج باید و انواع چهار است نوع اول داء الثعلب
و حبه که از بلغم شور سوخته عارض گردد علامت او آن است که موضع او ابیض و ورم نبود

علاج تنقیه بدن بدین مسهل ایارج فیقرا مثقال شحم حنظل به قرص حب
سازند و زیاده و لقصان نحیف قوت بود و حب صبر و حب قوقایا بود
و قی فایده دارد صفت دارو قی تخم شبت و تخم ترب از هر یک
چهار مثقال جوز القی نیمکوفته عدد پنج نمک سنگ یک مثقال در دو رطل آب
بجوشانند تا بالنصف بماند ده درم عسل بدو آمیخته نموده بیاشامند
و بعد از آن قی کنند و غرغره نمایند صفت آن پوست بیخ کبر و فجیل بجوشانند
و در وا ایارج یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند و شربت از ماء الاصول
گلقند نفع دارند و موضع را الجرف در نفت بمالند یا بالعنصل یا سیر بعد از آن
طلا بصمغ سداب و محیین یا سرکه کوفته بعد از آن شکافته باشند
اگر علت قوی بود و علامت قوت آن است که موضع بمالیدن سرخ
نگردد و اگر بعلاج نزدیک است آنست که بمالیدن سرخ شود و اگر بمالیدن
مطلقا سرخ نشود امید برو نیست طلا نافع فرفیون عاقرقرحا نیم زیره
آمیخته بمالند و سزاوار آنست که ادویه قوی که بسیار ارم و سوزنده بود
طلا نکنند جهت آنکه جلد را بسوزد و بوی نروید اگر داء الثعلب مزمنه
بود که بمالیدن سرخ نشود پیش بمالند موضع را الجر بوره یا بورق الخبز تا
مالیدن تا شیر کند و پوست او خراشیده گردد بر و حقنه ریخته شراب
یا انجیر خشک سوخته در شراب حل کرده طلا سازند و اگر از کثرت
ادویه جراحی بود مرهم که از روغن گل و موم و نشاسته بلوط داب
ورق کولی

۲۰۰۹۸

ورق سوسن و زرده تخم مرغ ساخته باشند فایده دارد و چربی مرغ و بکرات
بمالند و هرگاه تسکین نیافت از عاده کنند تا موی برآید و مرات بتراشند
تا قوی گردد نوع دویم که از ماده صفرای تیز حادث گردد علامت او زردی
رنگ موضع و نحافت بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا بدین حب
هلیله زرد نیم درم صبر درم گل سرخ نیم درم محموده ربع درم یک شربت بود
بعد از آن با سرکه گرم بر موضع گذارند و بروغن گل چرب سازند پس از آن بمالند
و طلا از کبریت و زیت و فندق سوخته با پوست در سرکه کهنه حل ساخته
یا هیچ نی سوخته یا بادام سوخته بیخ پوست با سرکه طلا سازند تا موی برآید
و الا شرط سازند موضع را و طلا از لادن که بروغن بنجد حل کرده یا شیح
سوخته و کف دریا و خضض بروغن بید یا روغن آس نمایند و بقل و خیرو
و سبوس و آب برگ بید بشویند و از چیزهای گرم منع نمایند و اشربه ترش
مثل لیمو و آب انارین و شربت سیب و آلو و سنه و غذا گوشت مرغ و [illegible]
حبان در اسپاان باشد بقشر و اوکرا و کدو و اسفاناخ نوع سیوم داء الثعلب
و حکه که از ماده سودا حادث گردد علامت او کمودت لون موضع با سودا و کثرت
بیش علاج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حب اوربیمو حب افتیمون و ایارج
فیقرا و غاریقون از هر یک درم محموده دانگی و حب ایارج و معجون نجاح
نفع دارد و از گوشت گاو و عدس و آنچه مولد سودا است منع نمایند و غذا گوشت
مرغ فربه و مطبخه و زرده تخم مرغ سازند و موضع را بشوم و بسیار غسل بمالند

و بخری شیر و خرگوش و لیط و غیره چرب سازند و طلا از گوگرد و صمغ سداب
و عاقرقرحا و فنجیین و اب ترب و زیت عتیق یا مرزنجوش بعد از تراشیدن
موضع نمایند و شرط موضع و غسل او باب حلبه یا باب تخم کتان و زرده تخم
لاذن و ناردین چرب سازند نوع چهارم که حادث از خون غلیظ
داء الثعلب می حیه شود علامت او سرخی رنگ موضع علاج فصد و مالیدن
موضع بخرقه درشت و زرنیخ و بوره و قاتر و پیاز و حنظل و سیر و فجین و طلا بصمغ سداب
و فرفیون و سایر تدابیر که در نوع صفراوی مذکور شده فصل دوم
در باشیدن موی که حادث گردد از نقصان غذا و قلت بخار که موجب رویدن
موی می‌باشد علامت یبس و هزال بدن و امراض محلل و قلت
غذا اکثر غذا از گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ و شراب و خواب و حمام
و استنشاق بنفشه و نیلوفر و انی و مشک بید و شستن سر بخطمی سفید و برگ
بید و روغن اس و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر باشیدن موی بسبب
اتساع مسام می‌باشد علامت او تاریکی و سرعت باشیدن
موی و نرمی جلد علاج روغن امله بمالند و هلیله کابلی و مانند اقاقیا
بروغن مورد یا زنبق و سان بمالند و فو زیر انست که سه درم لاذن
در شراب یا روغن مورد حل کرده در موی و سر مالند دیگر باشیدن
موی از سلی مسام است یبس می‌شود علامت او جعودت و غلظ و تندرش
سواد موی و قبیله موی را بکشند زود بیرون نیاید علاج ترطیب مزاج و حمام
دایم

دایم و چرب نمودن بروغن بابونه و گل و مالیدن حلبه و شیح ارمنی و قیسوم و
و بادام تلخ سوخته بروغن زیتیه نوع دوم پاشیدن موی که از
ضیق مسام متولد گردد و از رطوبت غلیظ علامت او آنست که موی دهنی
بود علاج حمام که بسیار توقف نمایند و مالیدن سر بشیح و قیسوم و بادام و
شستشو به بوره و زهره گاو و غذا گوشت بفلفل و دارچینی و روغن
از سر دور دارند علاج پاشیدن موی که بسبب امراض حاده حادث گردد
علاج غذای لطیف از گوشت گوسفند و راحت و حمام و تراشیدن
موی هفته دو بار و مالیدن بخرقه درشت و بروغن مورد و غیره که درو
بابونه و برشیاوشان پخته باشند و خطمی و خبازی و لعابات و
روغنها فایده دارد و دیگر گاهی حادث میشود این موی پاشیدن
بعلت ثعلبه و میگردد جلد سر مثل پوست طایری که پر او کنده باشند
و موی او نرم مثل حریر و رنگ بشره او برنگ زرد و این علت بسیار واقع
میگردد ثعالبه را ازین جهت اضافت بدو کرده اند و بعقب امراض حاده
نیز واقع میشود علاج تراشیدن سر دایم و استعمال روغن مورد و لادن و
املج و حب الغار نوع چهارم صلع گاهی حادث میشود صلع از جهت بر سر کشیدن
چیزهای گران علاج ترک آن نمایند و اگر بواسطه کبر سن بود و بسبب نقصان
ماده موی و قصور و استیلاء جفاف و یبس درینوقت رجوع الخضا و انیقسم
گفته اند کمتر علاج پذیرد اما تنقیه بدن و روغن مالیدن نفع دارد فصل سوم

در حزاز و ابریه سبوس که در جلد سر بود و حمام صنعا بر بادیک
شبیه سبوس که از جلد سر بپاشد بی جراحت و گاهی از جهت تیزی
ماده بجراحت منجر شود و حدوث او از بخارات بلغم شور و از خون
مخلوط بمره سودا و گاهی بسبب یبوست مزاج سر که در سایر بدن نباشد
و اگر خفیف بود روغن بنفشه و کدو و غسل بجالبات مثل آب چغندر
و آرد نخود و بوره و خطمی و برگ و آرد کرسنه و نرمش بلعاب اسپغول
و تخم خربوزه و آرد باقلی و لبوبش و اگر مزمن و شدید بود علاج مسهل
بلغم و سودا و تراشیدن سر تا اثر دوا زود تر رسد و روغن مالیدن
و حمام و غسل با دویه که جلد و بدن مثل حلبه و بوره و آرد نخود و خردل
و سوزج و برگ و بید و انچه از خشونت داشته باشد مثل روغن بنفشه و کتیره
و تخم خیری و عصیر انگور با روغن بادام مولد خون عذب گفته اند و حجامت
و فصد قیفال در قسم دموی و مطبوخ فواکه و در قسم سوداوی مطبوخ
افتیمون و در بلغمی صبر و حب ایارج و غذاء لطیف

فصل چهارم

قمل و صئبان حدوث قمل از ماده عفنه گرم تر که دفع کرده است
طبیعت بظاهر جلد و باقیمانده و متعفن شده و متولد شده قمل ازو
و با و بسیار بود اکثر حدوث او کسانی شود که بدن خود را پاک
نسازند و بحمام کم روند علاج هر گاه بسیار شود و در تمام بدن شود فصد
اکحل و مسهل و اگر در سر ظاهر گردد فصد قیفال و تنقیه سر و بدن بحمام باب
شود

شود و صبر و مرد و بوره در حمام طلا نمایند و بعد از یک ساعت بآبی که در او
گل و مورد و برگ صنوبر جوشانیده باشند بشویند و مویزج و خبث فضه
و بادام تلخ و قسط و زراوند نرم کوفته بسرکه و زهره گاو طلا سازند و حرف
ابیض و ترمس و اندک سیماب کشته تیز فایده دارد و کندش و کوگرد فارسی
از هر یک ربع بقالی نرم کوفته در بدن مالند در حمام و از غذای غلیظ
ملاحظه نمایند دیگر مقام نوعی از قمل است که چسبیده بمسام و منطبق میشود
که هیچ موی است که اندک ورم کرده پس وقتی که آب گرم بدو رسد بیرون
آید پس علاج مثل اول و شستن بطبیخ اشنه و دو قلی و نیمه فلفل سفید و بورق
زمار رود دیگر حالی جزئی سفید که در موی ادخنه میشد و علاج او گرفتن
سرگین آهو و نوشادر حل ساخته بسرکه بمالند و سبب و
علاج آن است سبب آن چنانچه جالینوس حکیم تصریح که از بخار بلغم بظاهر بدن
می آید بواسطه برودت منجمد میگردد و حرارت عرضی ضعف کشته موجب
بیاض میگردد پس خون از جرمی دارد و حرارت و زوجهت موی سیاه
بود و اگر خون مائیه دارد و برودت غالب است موی سفید میشود و
حدوث او از کثرت رطوبت و یبوست که رطوبات را تحلیل میدهد
چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردد و خون آفتاب یافت
باز تازه میشود علاج سبب که در هر وقت او بوده ارجند دفع نمایند اول
تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا که مقوی شحم حنظل و غاریقون بود دوم

دویم قی نمایند در هفته یکبار سیوم غرغره چهارم معجون گرم مثل ماده الحیوه و ثرود
یطوس و اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و تریاق و صفت معجون که در بوی مفید
گردد هلیله سیاه ده درم بلیله پنجدرم فلفل دو درم و نیم زنجبیل و کلیسرج و اگر
از هر یک سه درم نرم کوفته سه وزن ان عسل بسازند شربتی سه درم بود
پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیه خشک و کباب و مطنجنه بدارچینی و زیره
و کرویا و انکابه و اجتناب از لبنیات و ترشیها و فواکه و از شرب متواتر
و استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل پائی که در وی سیاه دانه یا
حنظل جوشانیده باشند هفتم مسح موی بروغن که در وی ادویه گرم قابض
مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و عود نجیبه باشند **فصل هشتم** انچه بر ترتیب اوفق دارد
ادویه زینت شعر از احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی
که بر حالت طبعی بماند روغن های گرم قابض مثل روغن مورد و لادن
و پرسیاوشان و شقاقل و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و اقاقیا
و مازو بمانند صفت روغن مورد انست که مورد را در شراب قریب ده روز
تر سازند بعد از ان بروغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی ماند صفت روغن
لادن که بهترین چیزهاست جهت حفظ موی لادن ده مثقال نرم کوفته
در یک پیاله روغن مورد یکشبانه روز اغشته نمایند و در دیگ گذارند
و بجوشانند و ظرف روغن دارند روی دیگ گذارند تا حرارت
ان لادن گداخته گردد صفت روغن امله و مورد و پوست درخت
هوا

۳۸۱

صنوبر و امله از هر یک برابر بمقدار هفت مثقال بگیرند و بجوشانند تا قوت آن
بیرون آید و بمقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از جوشانیدن
باقی ماند و از علاجات که موی را بدان بشویند هلیله سیاه و آب برگ و آب
چغندر و آرد نخود و صبر کوفته با آب مورد و شراب حل نموده در حمام بمالند و بعد
از یک ساعت که طلا نمایند بشویند قسم دوم در دراز نمودن موی آب چغندر و آرد
نخود و صبر کوفته و آب مورد و مداومت بر نشستن موی با امله و هلیله سیاه
و چرب نمودن بروغنها که مذکور شد بعد از آنکه سر را با آب چغندر و اندک
قحیین شسته باشند و در موی مرد امله و سعد و مورد و پرسیاوشان کوفته موی را
در میان او گذارند موجب درازی او گردد قسم سوم رویانیدن موی را
وفشیکه و بربراید جمیع ادویه داء الثعلب و مالیدن موی بحب الغار که در روغن
زیت و سرکه یا روغن ترب یا بید انجیر و چربی خرس یا کعبار بسرکه و آنچه قوی
گفته اند در این باب سیاهدانه را کوفته طلا نمایند و بعد از آن روغن لادن
مالند قسم چهارم فی ساختن موی از زردی و سیاهیدن و این بر دو وجه
میشود اول برنج و آنکه و آب و روغن که از اینها سازند دوم آنچه موی
را رقیق سازد مثل آرد جو و آرد باقلی و کرسنه و بوره و کف دریا سوم
آنچه موی را باطل کند مثل تخم الخیره که بروغن بمالند و اسبغول کوفته و افیون
قسم پنجم النشت که منع روییدن و انبات موی نماید بعد از آنکه برکنند یا نوره
داده و ادویه مخدره سرد مثل بنگ و افیون و شوکران بسرکه باید آنچه مسام

را به بندد مثل اسفیداج رصاص و قیمولیا و شب یمانی با سیب تنگ
یا چون ضفدع اجامیه یا چون سلحفات که کشک شب است و نیم
درم نوشادر زرنیخ هر بر طلا نمایند یا به بقیه مثل که اینها منع روییدن
موی نمایند قسم ششم جعودت موی یا ددیه قابض مثل مازو و مثل
و مردارسنگ و آرد حلبه و املج و برگ سرو و از مازو و کف نمک
موی را جعودت شدید پدید آید دیگر ترقیق موی بر سه طریقه نمایند یکی در نوره
خاکستر چوب رز یا بوره یا آرد باقلی یا آرد نخود یا تخم خربزه و روغن سیب
ترقیق موی مینمایند قسم هفتم تسبیط موی است که دائم بروغن و آب سد
که بهم آمیخته در رو مالند و روغن کنجد نفع دارد قسم هشتم تسوید موی
بخضابات و روغن سور دخان مذکور میگردد اول شکوفه درخت جوز
نرم بکوبند و به مرام آمیخته استعمال نمایند دوم مازو را در زیت بریان کنند
و کتیره و شب یمانی و روسختج از هر یک پانزده درم نمک هفت درم نرم
کوفته با آب گرم خمیر سازند و بعد از آن در موی بندند و یک ساعت
بگذارند سیوم مردارسنگ و بوره از هر یک جزو و طین سه جزو خضاب
نمایند و یک ساعت بگذارند چهارم صنوبر کرده در شراب بجوشانند و.
مدد خضاب سازند پنجم شقایق حرد و املج و پوست باقلی از هر یک نیم جزو
بسرکه خمیر سازند و در آفتاب بیست روز بگذارند و دائم بسرکه آمیخته نمایند و
استعمال نموده خضاب سازند قسم نهم در شقر و تحمیر و تبییض اشقر موی مثل
حنا دادن

حنا و دردی شراب و اسفنج و ثفل نبیذ و زعفران اما بخور مثل طبع سعد و کندر
بعضی موی مثل جرد و خطاطیف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب
و کوکر در زرم کوفته بر بهره کاو و سرکه خضاب نمایند بکو رنجور نمایند و ماش
کوفته با سرکه در موی بندند   نتف موی که بسبب سوء عارض
گردد بروغن بنفشه و نیلوفر روغن را با آب عنب و عسل و لعاب اسپغول
و لعاب خطمی و برگ کنجد و خبزه و امثال اینها بمالند و فصد و اسهال
فایده دارد قسم دهم علتی که معروف بپوست شوره و آنچنانست که ظاهر شود
در سر که گویا روغن مالیده و آنچه درو مالید جرب گردد و بد بوی بود
سبب او دسومت غذا بود و بیرون آمدن بخارات و حب
اماراج و اطریفل و شستن بدانچه جلا دهد مثل لتا در آب سبوس و آب
مورد و بلوط و جوز سرو و عسل بمالند و روغن زیت به آب غوره آمیخته
چرب سازند باب پنجم در جراحات و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول
در جراحات و اقسام او جراحت تفرق بود که عارض شود در لحم وقتی
که ریم و حرکت نکرده که اگر ریم و حرکت دارد آنرا قرحه بگویند و در تقسیمات
اول جراحت صغیر یا آنکه باشد کبیر دوم جراحت بسیط که بد و عوارض
دیگر نبود یا مرکب باشد سیوم جراحت که دهان مساوی بود باید در
چهارم آنکه غور داشته باشد پنجم جراحتی که از و پاره گوشت جدا گردد
ششم جراحت که لصوق بباطن دارد یا لصوق ندارد هفتم جراحت مجوفه

وغیر مخوف بسان آن کرده نیشود از اعضا که احتمال واجب ندارد
اول قلب است که اگر جراحت گردد مهلت نمیدهد علامت جراحت
او سوت است پس از آن دماغ علامت او اختلاط عقل گرده وزبانه
وارسوا حکم جراحت دماغ دارند علامت وصول جراحت بمثانه بیرون
امدن بول و با امعاء دقاق خروج زبل مخوف بود لیکن در امعاء سلامت
هست و جراحت بر عصب و طرف عضله زنگ تغیر یابد وسقوط قوت وغشی
واختلاط وتشنج و جراحت انکه از پیش زانو مخوف است از وخلاصی
کم یابند و جراحت که بر سینه و سعار صدر باشد مخوف است علامت او خروج
مخوف هوا جراحت حجاب مخوف است علامت او ضیق نفس و جراحت
شکم ده لازم او بیرون امدن طعام **فصل دوم** در معالجه بسیط جراحت وقتی
که صغیر بود بدو از خوار منی چیزی دیگر نباشد بسیط باشند ودهان او
برابر وعور نباشد وبهم آمده بر جراحت واز خون جود تازه بود واز
جراحت تازه نباشد و برود و روز گذشته باشد وزیم ندارد دیگر اول
انست که او شیر اشکند روی او را ناخن براید بعد از آن او را بر پارچه
خوب به بندند با جراحت جسیده واگر جراحت عظیم بود تر و در وری که
گوشت بر وید باشند صفت درو زخون سیاوشان انگبین ونیم صبر وکندر
بلکه بخور انزروت نیم جزو زرم کوفته باشند و بر جراحت چند لیس باید
گشنیز با کاسنی ضماد نمایند تا منع مواد کند از جراحت و بر رفاده صندل
کرده

سوده خشک بپاشند و چنان سازند که از جراحت خون رود بمقدار معتدل و
حبس نکنند یا فصد نمایند و وقتیکه سیلان خون بسیار باشد و وقتیکه بمرتبه غشی
و سقوط قوت خون رفته مناسب آن است که خون را ببندند و فصد نمایند
و گوشت و حلوا و شراب بخورند و اگر قبض بود طبع را نرم نموده بحقنه لین
یا مسهل حقنه کنند و غذا از شوربای مرغ و ماء اللحم دهند و از امتلا دور و اگر جراحت
عظیم بود بحدی که لبهای او بهم نمیرسد بسوزن بدوزند که خیط او ابریشم بود
و هر بخیه از هم جدا بندند و دراز یکدیگر دور باشد و بر بالش که مذکور شده بر رو باشند و اگر
پاره گوشت ساقط شده و عوزه دار دیر و کندر و صبر و اقاقیا و قلقطار
و توتیا نرم کوفته بپاشند و بستن این جراحت از جانب عورتها بندند و محکم
ببندند و دهان جراحت را گشاده نمایند تا صدید او بسهولت بیرون
آید و محبس نشود و پیه کهنه بروغن آلوده بر وی گذارند تا پاک شود بعد از آن
بر جراحت مرهم که گوشت برویاند مردارسنگ پنج درم نرم کوفته بسرکه حل
ساخته بروغن گل آمیخته چند نوبت بسرکه طلا نمایند بعد از آن پنج درم
سفیده رصاص مخلوط سازند و اندک کافور و اگر حرارت بود شاید
صفت مرهم اسود که گوشت برویاند و در زمستان استعمال نمایند روغن
زیت مردارسنگ کوفته در روغن بجوشانند تا سیاه شود بعد از آن
خون سیاوشان مر و صبر و کندر و انزروت برابر بگیرند و علک و بارزد
کوفته مخلوط نمایند و اگر درد قوی بود اندک افیون جهت تخدیر اضافه سازند

و ذروری که جراحت را پاک سازد صبر و گلنار و قلیمیا و زرد و سنج نرم کوفته بپاشند
ذروری قوی صبر و گلنار و زردچوبه و مر و مازو از هر یک برابر بگیرند و بعد از
رویانیدن گوشت باید به مدمله مثل مرداسنگ و سپیداج سوخته و هلیله و مازو
و جهت تخفیف فایده دارد **فصل سیوم** در جراحات مرکب آنست که یا
او اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و بریدن عروق و عصب یا اعراض
دیگر مثل شدت درد و فساد گوشت آنچه از امثال بود دفع آن نمایند بمسهل
و گلقند و گلاب و بر ورم چیزهای محلل و کسر عظام علاج آن مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و جهت تسکین درد ضماد مخدر که از بیخ تمک و لفاح و بزر البنج
و از آنچه درد را تسکین میدهد انار شیرین را در شراب بجوشانند و ضماد
سازند و دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج باطراف کاسنی و عنب
الثعلب و خطمی و روغن بنفشه و مسکه و مرهم زنگار در علاج نمایند صفت
مرهم در نو اصبر در گوشت که گوشت مرده از آنجور در زنگار زرد و درد انزروت
و اشق از هر یک درم نرم کوفته بسرکه و عسل لت سازند **فصل چهارم** در جراحات
بر اعضا آنچه واقع گردد و از جراحت بر سر نام آن شجاج بود شکسته شده
و این ذرور بر وی پاشند صبر و مر و کندر و خون سیاوشان و اقاقیا و اگر
استخوان شکسته شده واجب است که استخوان را بیرون آورند بعد از آن
علاج نمایند بمرهم و اگر جراحت بر شکم واقع شود و روده و ثرب بیرون
آید سزاوار آنست که روده را بجای او برند و اگر باد گرفته و در اندرون

زود

زود شراب گرم او را بشویند تا ورم و نضج او برود با آب گشنیز و صندل
حوالی او را سرد سازند پس وقتیکه نضج روده نشکنی باید هوا گرم
بود در حمام در آرند و پایها و دستها او را بردارند تا پشت او خم یابد
روده در اندرون او در آیند و اگر روده در نیاید دهان جراحت را
گشاده سازند اندکی و بجای برار دهند و زنند و شراب را از روی پس از آنکه
سیاه یا کبود گردد بجای او بر بند و اگر سیاه گشته قطع نمایند سیاه او را و اگر رگ
های او را ببندند و سر ریسمان باریک پس از آن شراب را بجای او گذارند
دیگر جراحت عصب اعراض شدید پیدا آرد مثل تشنج و اختلاط عقل همچنین
جراحتی که بر عضله واقع شود وقتیکه ورم کند بیم است که تشنج واقف دماغ
واقع گردد و از آب سرد نگاه دارند که موجب تشنج گردد و از آب گرم
نیز نگاه دارند که موجب ارخا و تعفن گردد و از هوای سرد و روغن گرم
و روغن که بسیار گرم بود اما روغن گرم بود ای گاهی جهت تسکین درد خرج
میشود و گاهی بروغن زیت خرقه آلوده ساخته یعنی زیت آمیخته شیر
گرم بر بالای جراحت گذارند و موم روغن از زیت یا از روغن مورد
و گل یا اندک فرفیون یا گلاب یا اندک زیت بر وی پاشند و عصب
اگر شکوفته گشته احتمال جبری که درد و حدتی بود ندارد و دوا را
برو نگذارد در این حال و اگر ورم کرده ضماد از آرد جو و آرد باقلی و کرسنه
و زر مسمس یا مرهم که از کندر و توبال مس و زیت و قند و موم و سرکه

ساخته باشند گذارند و بر بالای آن صوفی بسرکه در این جنس نهند و از عفونت نگاه دارند
چراکه عفونت عضو را فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود دهان آن را
گشاده سازند تا چرک در وی نماند و موجب تعفن نگردد و در شب و روز هر کدام
دو نوبت جراحت را مکیده باشند خصوصاً اگر لذع بود و اگر تشنج عارض شود از آن آنست
که عصبی که کشیده شده ببرند و گاه در روغن نمایند بعد از آن مهرهای پشت را و
سر و عنق را چرب سازند بروغن بنفشه و چربی مرغ و بط و اگر جراحت در رگ
واقع شود و خون روان گردد حبس نمایند و اگر بر شریان عظیم مثل شریان
گردن و در کتفها و دستها و پایها و گاهیکه باشد از شریان صغیر مثل رگ آسمان
بود حبس او و علامت دم شریان آنست که رقیق و ارغوانی رنگ باشد علاج
او کشیدن خون بجانب مخالف از فصد و حجامت و بستن عضو را جراحت
و بستن عصابه نرم باعتدال و اگر در عضوی باشد جراحت که ممکن نبود
بستن او صواب آنست که خرقه آلوده بسرکه نمایند و گلاب این دوا بر جراحت
سرد ساخته و قبض نموده و سرکه قایم مقام داغ گفته اند خون را ضبط
میسازد و این دو دو رو باشند کندر و صبر و مازو که سوخته باشند و در سرکه
نقع داده و غبار آسیا و خون سیاوشان با بابت بس جمع نموده و موی خرگوش
آلوده بر جراحت گذارند و بر خرقه باز دارند و ای محکم به بندند و صمغ عربی و
خون سیاوشان و انزروت و کندر بر آن بیست صمغ طلا نمایند تا گوشت بروید
و اگر خون نبرود از جراحت نبوره یا زاک گذارند تا خون رفتن باز دارد

از خون

فصل پنجم

واگر خون تسکین نیابد داغ نمایند بدهب که باشش گفته باشند تا اثر داغ تعمق
جراحت رسد که اگر رگی ضعیف بود چشکر به ضعیف ساقط میشود یا رگی و عضو
سکفه بیسه زیاده از اندازه بود باب ششم در گرفتن ثقل و شوک گرفتن سکام و شوک
وغیره گرفتن سکام تا میور سر بار بایست بود و درد مرد کنند باشند واگر بنور
در نیاید بجهت تنگی دهان جراحت پس نشتر کشاده تر سازند و بکشند واگر
سکام در استخوان درآمده او را انگشت سازند و بقوت بکشند واگر کشیده نشود
مقناطیس ... گذارند تا بسبب او کشیده شود دیگر شوک یعنی خار و انکبیه وغیره
سزاوار است که ضماد نمایند موضع را مثل اشق و پیاز نرگس و بیخ نی نرم
کوفته بسرکه آمیخته گذارند تا بجیزی که جذب کند مثل زفت و علک و راتینج و زراوند
جرح فصل اول باب هفتم در قروح دو نوع بود نوع اول در قروح بسیط یعنی با او عوارض دیگر
که منع اندمال کند نباشند علاج تجفیف او از صدید و جلای او از وسخ که متولد
میشود از غذا بجهت ضعف عضو از هضم و دفع فضلات پس میکند در رقیق او
صدید و غلیظ او وسخ و این ... سفید مثل دردی علاج آنست که او را جنگ
سازند و جلا دهند و بشویند بسرکه و شراب و آب عسل و بر و سینه کهنه که برد
گل آمیخته باشند جوشانیده و هر روز چوره تر سازند و مرهم که جلا دهد گاهی
احتیاج میشود بر همو ... سازند مرداسنگ و زرد چوب مرمکی بسرکه و زنگار
وگاهی ... مثل مازو وگلنار و شب و قلیمیا و برگ موس و اندک زنگار
اضافه نمایند و بعد از مرهم در زرد ... از صبر و مرو کنند روغن سیاوشان دیده فایده دارد

واین مرهم بشیر مرداسنگ را در سه مقدار روغن زیت بجوشانند وازرد شد
وخون سیاوشان ودقه وکندر ودقیق بدو ابیخته نمایند واگر دهان جراحت
تنگ بود مرهم بمیل دروگذارند وحفظ نمایند که دهان جراحت را گوشت نگیرد
وتحور باقی ماند بر جراحت بشیر روغن جر ساخته گذارند فصل در قروح که دیر
بندمیل شود وان حال آنست که در غایت فساد وبعید بود از اندمال وعسرت
اندمال او از جهت قلت خون در بدن بباشد علامت او آنست که
حوالی قرحه اندک سرخی داشته باشد سالم بود ازورم علاج آنست که آب
گرم بر وی ریزند ومرهم اسود که مذکور شد در باب سابق بر وی مداومت نمایند
دیگر سبب نیک شدن قرحه بجهت رداءت خون در بدن بباشد علامت
او زردی برنگ مایل برصاص مایل بسود اگر سبب فساد مزاج کبد بود
علاج اخراج خون ومسهل جهت خلط فاسد واصلاح غذا دیگر بدشواری
نیک شدن قرحه از گرمی مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع
وانبوه ودرد شدید علاج فصد وشربت وغذای سرد وابتدا اسکره
وروغن زرد گاو ومرهم اسفیداج ومرهم حل از مرداسنگ وزرد چوبه وبر حوالی
جراحت طلا از صندل سوده واگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار واگر سطح
قرحه مساوی بود مرهم که گوشت برویاند مثل مرهم اسود وباسلیقون دیگر
بسبب دیر نیک شدن قرحه از رطوبت وبرودت بباشد علامت آنست که از قرحه
صدید در رطوبت بسیار رود وعلاج تنقیه بدن بحب ایارج ومطبوخ هلیله که در وی
تربد بود

که در وی ریم بود وغذای لطیف واندکی دهند مرهم که خشک کننده باشد از مازو
وکلنار وزرد چوبه وپوست بیخ خشخاش ومرداسنگ ومومی که ابر کرده مرهم ساخته
بر قرحه گذارند واگر بسبب خشکی مزاج بود علاج انست که اب گرم روغن بنفشه
بانسکه وروغن زرد وغیره وادویه که بسیار تجفیف ندا شته باشند مثل
ارد کرسنه وارد جو وگل برنج ولسط وغیره بر قرحه گذارند واغذیه که بطبع
مایل برطوبت باشد وزرده تخم مرغ نیم برشت فایده دارد واگر بسبب گوشت
صلب که بر دهان قرحه بود دیر نبات نشود علاج انست که حک نمایند
باید وازنبرنیل مرهم اخضر دفع نمایند صفت ان اشق را در سرکه حل
سازند وازنگار اندکی دیگر که بروغن گل وموم بسازند ودر ورقلی
واستان گوشت قرحه را فانی نمایند دیگر سبب انکه در قعر قرحه استخوان
فاسد بود علامت او انست که گاهی قرحه نبات نشود وبعد از چند روزه
متعفن نماید وریم سبید اکند دارد وصدید روان گردد علاج انست
که او را انگار وقند یا دواء حاد در وی گذارند تا گوشت بد وا ساقط گردد
واستخوان ظاهر شود پس استخوان را بیرون ارند ودر دیگر که گوشت برویاند
بروی باشند واگر قرحه خبیث وعسر بود علامت او انست که سیاه رنگ
وکشاده بود علاج از برگ کاسنی وحدرق وحی العالم وعنب الثعلب وحضری از
روغن بانسکه وروغن بنفشه وتنقیه بدن از خلط فاسد ومرهم زنگار
وبعد از ان مرهم که گوشت برویاند دیگر روت متقدم نوشته مرهم وادویه

که علاج نمی‌یابند قرحه را اند چند وجه می‌باشد اول آنکه درد گرمی زیاده حاصل
گردد علامتش آنست که حرارت و ورم زیاده شود مناسب مرهم بارد بود
دوم بسبب سردی هوا و فصل ملال است او کبودست و سیاهی و علامتش
در شیوه فتت مرهم حار گذارند سیوم آنکه قرحه حیا یابد علامتش آنکه که
چرک و گوشت فاسد در قرحه جمع شود مرهم اخضر علاج نمایند صفت آن
اشق چهار درم زنگار دو درم انزروت و زراوند از هر یک درمی اشق
را بسرکه حل سازند و باقی را در هاون نرم کوفته با سرکه و زیت چند
نوبت مکرر سازند و باقی را در هاون نرم کوفته چند نوبت
سازند و این را مرهم مصری گویند و اشق و سرکه و عسل مرهم سازند
دیگر بعضی جنس باشد که در خشک باشد علامتش آنست که از وی بسیار
صدید رود و رطب بود علاج مرهم که قابض بود گوشت برویاند از گلنار
و مازو و کندر و خون سیاوشان نمایند دیگر وجه از سبب نوع بود گوشت
آوقالی بشود علامتش آنست که ورم و حرارتش زیاده و قرحه ها بزرگ
کلان گردد علاج مرهم لین که درد و حدت نبود دیگر فضول بسبب امتلاء بدن
میرود بقرحه و موجب سیلان صدید میگردد علامت این قرحه نام او خره
گذاشته اند گوشت رطوبتش علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد و غذا
لطیف و مرهم که جراحت را خشک سازد و گوشت برویاند فصل دوم
در ناصور از جمله قروحی است که دیر نیک میشود و جلد و در وقت التیام حال را در
بگذارد

بلندر و قروح شهدیه گویند دهان تنگ وتر او کشاده و در دگوشت سفید و
صلب و درد او شدید بنود و از و رطوبت دایم رود و گاهی منقطع گردد
و بعصب و استخوان و اعضای شریفه سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ
او گاهی راست و گاهی کج بود و در بعضی اوقات دهان او بسیار بود
علاج بشویند بگلاب که در و خاکستر چوب رز انبخته باشند یا باب
و آب صابون که بید و اندک زرنیخ و نوشادر مخلوط کرده باشند یا بنبه
کهنه بشراب آغشته یا خته بر روز اصفر که از انزروت و صبر و مر و حون سیاوشان
و کندر و افیون و زعفران نرم کوفته بر و گذارند یا بدواء قرطاس سوخته
و بیخ باشته و علامت البطم علاج نمایند و اگر بدین ها نیک نشود بشگافند
و گوشت بد او را تمامی سازند از جوانب با آهن یا بدواء تیز فصل
سیوم در قروح رخیه که دایم از و رطوبت و صدید و چادر ترشح نماید
و بخلط صحیح که رسد متعفن سازد بسبب عفونت شدید باشد و گاهی بسوی جب
خفقان منتشر شود و قروح بالجمله از جمله خبیث علاج فصد و سهل صفرا و آب
انار ترش و آب تمر هندی و طلا بدر دی خمر خند بار بعد از آن طلا بشویند یا
و مردار سنگ و کاغذ سوخته و قلیمیا فضه و تراب نحاس و خاک لعبه
ان و عدس و مامیران نرم کوفته که با شراب گذارند و غذا اش غوره
و سماق و زرک و اسفاناخ یا گوشت مرغ و ترحاله سازند فصل چهارم
در قروح شاکله علاج فصد نمایند و مسهل صفرا و شربت سکنجبین ساده یا آب

انار شیرین در تنور برو گذارند و عضو را در آب سرد یا خرفه یا آب مورد و یا
گلاب تر ساخته برو نهند و فتیله به برف سرد ساخته باشند و شراب
سیب که امنجبه فایده دارد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار ترش و تخم
کتان و گل و برگ مورد و برگ حماض و گل ارمنی و سرکه نفع دارد
طلا و دیگر برگ لسان الحمل وارد و چون برگ شود نرم کوفته گلاب
گذارند یا برگ حماض در شراب پخته و اگر به اینها نشود تجدید یا دوای حاد
یا قطع عضو که جراحت وارد نمایند تا اثر فساد او بعضو دیگر و دل نرسد
فصل پنجم در قروح که از خون سوخته سوداوی که طبیعت بظاهر بدن دفع.
نموده حادث گردد علامت او آنست که اول بثور کبار حادث
شود بعد از آن سرد و خشک و سیاه شود و اگر درد دی عارض شود علاج
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و فصد و زلو گذارند تا خون سوخته
را بکشد بعد از آن مرهم احمر که از مردار سنگ و عروق و سرکه و زیت
ساخته باشند طلا نمایند دیگر در جلد که جراحت مولد که قرار بدارد و در
ابتدا چون آتش سرخ بود سبب او بخارات دموی که در زیر حجاب باشد گرم گردانند
سرایش در وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم مفرط گشته
علاج اطراف گاه سنبی را نرم کوفته بروغن گل بپزند بجوشانند و بیرون آرد و چون گل تر و
اسفیده طلا نمایند بعد از آن مرهم کافوری که از ... و توتیا و مردار سنگ و
برگ حنا و قنبل بروغن گاو مرهم سازند و حمام فایده دارد باب ششم

در لقط

در سقطه و ضربه و کسر و خلع و وثی دو بخش و این چند نوع است نوع اول در سقطه
و ضربه علاج هر دو آنست که فصد نمایند اگر مانع بود حجامت نمایند و اگر خون گرفتن
مصلحت نباشد محجمه بر جهت مقابل موضع الم نهند تا جذب ماده کند
نگاه کنند و اگر طبع قبض بود حقنه و مطبوخ خیار شنبر فایده دارد و اگر التهاب
و حرارت بود آب کاسنی و آب خرفه و آب عنب الثعلب و خیار شنبر
اکتفا نمایند و غذا ماش مقشر و کرنج و نخود و عدس و اسفاناخ و چغندر و
کدو به روغن بادام و اجتناب از شراب و گوشت و حلوا نمایند و نیم درم
مومیای خالص در روغن زرد یا بادام یا در اندک شراب یا آب
نخود اختیار نمایند ضعف دوا جهت سقطه و ضربه شدید ریوند چینی جز گل
مختوم و نوره و لک مغسول نیم جوکوب و کشنیز دو درم تا چهار درم با آب نخود فایده
دارد و این ضماد عضو را نفع دارد و سماق گل ارمنی اقاقیا و ورق سرو صبر ماش
مقشر نرم کوفته با آب مورد سیاه زنند و اگر ورم حار و تب باشد از گل سرخ و
عدس مقشر و گل ارمنی و صندل و مامیثا و فوفل طلا نفع عظیم دارد و اگر سقطه
و ضربه بر سر واقع شود بعد از فصد قیفال حقنه لین نمایند و بر سر طلا از گلاب
و روغن گل و اندک سرکه نمایند و اگر درد بود روغن گل با شیر گرم و برگ مورد و
گلنار و پوست انار با آب و اندک سرکه بجوشانند با اندک عود طلا نمایند و تخم
مرغ بعد از او نیم گرم ضربه و سقطه فایده میدهد است و اگر بر سینه واقع گردد کهربا
و گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان و لک اجزا برابر شربتی دو درم با [illegible]

یا نقیع سماق و اگر ضرورت شود باندک افیون مقدار نیم نخود میلنماید در حال خون
را قطع نماید و اگر بمعده واقع گردد تنقیه بدن و گل قند مناسب است یا سبد و کهربا
و سیب را بخیسه باده درم گل و اقاقیا و مصطکی و آس و سنبل از هر یک پنج درم زعفران
و صبر و جوز سرو از هر یک دو درم نرم کوفته باب لسان الحمل طلا سازند و اگر
ضربه و سقطه بر جگر واقع گردد این دوا دهد ریوند و فوه از هر یک پنج مثقال
لک مغسول و طباشیر از هر یک سه مثقال کشنیز تر یک مثقال بگلاب یا عرق کاسنی
یا سکنجبین و ضماد از صندل سفید و گل سرخ و بنفشه از هر یک ده درم آرد جو هفت درم
زعفران درم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل و اگر حرارت نبود گل سرخ
پنج درم سنبل و مصطکی و دارچینی از هر یک دو درم آس سه درم لادن دو درم
لادن را بروغن گل و مصطکی با خیر و حل ساخته ضماد نماید و ریوند را نفعی
عظیم است بگلاب اختیار نمایند و مرودیطوس و ضماد از سعات و گل ارمنی
و نورد اجزا را آمیخته نمایند دیگر اگر بعضله واقع گردد ضماد از آرد جو و روفا و
بود نیه نمایند و اگر بر عصب عارض شود ضماد سکن بدر دار خطمی و بنفشه و اکلیل
و روغن نرگس نمایند و این طلا فایده دارد و مالش بسبب درم گل ارمنی پنج درم
و صبر و زعفران و مسک از هر یک سه درم باب باران و گلاب و اندک
روغن گل یا سیوس طلا نمایند و اگر بمفصل واقع گردد درد و درستی شود این
را نرم کوفته بروغن گل آمیخته محکم ببندند یا آنکه در پنبه و خرما بندند و اگر التوا عصب شود
ضماد بداخلیون یا مقل و خرو ماتیخم مرداسنگ و قسط و فرفیون بدردی زیت
نمایند

نمایند نوع دویم در آنکه بچوب یا تازیانه زده باشند سزاوار است که اگر گوشت
از جای خود بسبب ضربه جدا شده باشد بجای او گذارند و در حال در پوست
گوسفند گرم در آرند و یک شب نگاه دارند تا خشک گردد و در بدن او درد
و ورم را ازال بسیار زود بریم در آنجا اسفیداج طلا نمایند و از ریوند و زنجبیل از هر
یک درم اختیار نمایند و اگر خون در زیر پوست بسته شده ضماد از مغز بادام که او را ام
نرم نماید و شرب که جلا و تحلیل دارد نمایند غذا در زمستان نخود آب و در تابستان
با ماش و اسفاناخ و کدو و چغندر و کاهو فایده دارد نوع سیوم در کسر آن
شکستن استخوان است و تفرق اتصال عظیم شناخته میشود به چند وجه اول دیدن
که بعضی اجزای استخوان بداخل دارد و بعضی بیرون آمده و در عضو کجی ظاهر شده دویم
بجابه لمس یعنی بدست که بر او گذارند موضع او را مختلف یابند و بسیار است
که در وقت دست گذاشتن آواز استخوان شکسته معلوم میشود علاج در اول
آن عضو را راست و استخوان را برفق مساوی گردانند و بجای او رسانند و ابتدا
از فصد کنند و گاهی شکم که بعضی از پارهای استخوان که صلاح آن میل
توان داشت بیرون باید کرد و عضوی را نماید بست رباط و رفاده
مستعمل در بستن و محکمی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه
بجانب بالای آن موضع و موضع شکستن را محکم به پیچد پس رفاده دیگر هم
از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود و در زیر دو
پیچیدن در ابتدا محکم به پیچد و چندانکه می‌پیچد اندکی سستی میل میکنند و باید که بعضی

بلبند و سست نباشند پس او را بجای خود باز کنند و ببندند و بعد از آن فصد و اسهال
و مسهل خفیف و تا سه روز نگشایند مگر آنکه دردی قوی حادث شود
و گرد آنچه بسته باشند سرخ گردد پس بباید گشاد و سست تر بست و اگر خارش
قوی عارض گردد که تحمل نتوانند کرد بگشایند و قدری آب گرم در آنجا ریزند
تا خارش ساکن گردد و یک زمان استراحت نموده باز ببندند و زرد و قاقیا
را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر سازند و اگر چند روز بگذرد و ورم
نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از اول بسته کنند و ببندند
و نگشایند الا در سه چهار روز بار زیاده و ضمادی از عدس و سماق و گل ارمنی
و سورد سازند و از صبر و مر و خطمی و عقید و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک یکجزو درم
اضافه نمایند و سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج تر باد و ببنی سنخوشت
سو و مرزنجوش و اکلیل و ورق سرو مخلوط نمایند و غذا از غلیظ سرخ مثل هریسه
و کله و پاچه و امثال آن بدهند و در آخر رباط را سست نموده اندکی و حرکت
بدهند عضو را تا محکم و صلب نشود و قوت بحال اصلی رسد و اگر بکسر احتیاج
بود ابتدا دو بستن یک عصابه از لب بالا دو آن کنند و دیگری از لب زیرین
و دهان او را گشاده بردارند و قدری صبر در آنجا نهند و چون ورم از داغ آب گرم
کرده و از درم ایمن گردند مرهم را با سده کنار زنند و از خون مرده و مومیا اسفید
از صبر و کندر و مرد و خون سیاوشان در روی بکار زنند و در آنجا ریزند تا خوش
تسکین یابد نوع چهارم در خلع بیرون آمدن زیادتی بالک استخوان تمام

از مثانی

سبب لنگی و کوفتگی که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال مفصلی بدان بود علامت
او کج شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج آنست که رفیق باشند
و موضع او ببندند و ضماد از مغاث و گل خیرو با زرده تخم مرغ گذارند و باعتدال
ببندند دیگر اگر چنه از جای خود بیرون آید علامت او آنست که دهان
گشاده مانده و دندانها در برابر یکدیگر نباشند علاج آنست که یکی را بفرمایند که
سر او را بگیرد و اگر چه دهان باز است بیشتر و چنه را راست دارند و طبیب
چنه را بگیرد و بآهستگی بجنباند و بسوی جپ وی است برود بجای او برود و اگر
از پس پشت بیمار نشینند و چنه او را بسوی خویش کشند و بالا برارد و بجای
برند اول بود دیگر بیرون آمدن ترقوه یعنی چنبر گردن علامت او آنست
که دست بر سر نهند و بعکس بود علاج آنست که او را بدست راست نموده
بجای برند و ببندند دیگر بیرون آمدن سر کتف از جای خویش سر کتف را
شانه سری [illegible] و دوش گویند و این بندگاهی که از جای انسان بیرون
آید و آسان بجای رود علامتش بیرون آمدن استخوان بازو از جای خویش
آنست که دوش او بخلاف دوش دیگر و گرد دوش او بود و هیچ حال دست
به [illegible] حرکت دشوار تواند کرد علاج آنست که دست و بازی او بگیرد و
انگشت [illegible] از دیگر دست در بغل افکند و سر استخوان بازو بدان
دارد و قوت کند و بجای باز برود و اگر بدین کس در حال قوت کند و دست
در بر بغل خویش دارد و آن مهره را بجای برود اگر روزگاری برآمده و [illegible]

گشته در حمام پای برد و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس فرو برد که زیر بای
خسبد و اگر فربه از پوست یا از چرم یا از پنبه که صلب بشود در بغل او نهند
و یا شانه چون نیش پر گره نهند و دست او را خویشتن کند تا بدین بند بجای
رود دیگر بیرون آمدن مرفق تا کسی بدو رسد از جای بیرون رود
و چون بیرون رود دشوار بجای رود و علامت بیرون آمدن مرفق هم
بجسم هم پس معلوم بود و علاج آن بود که بفرمایند تا کف دست گشاده دارند
و یکی را بفرمایند تا ساعد او را بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن آن
میکشند تا بسیار کشیده شود و خون بیند که بجای باز آمد و دست بگردد تا
میرسد به بند بند با اعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد و انگشتان و
طریقه آن کشیدن مرفق یا بغل بندگاه انگشتان راست کردن و انجا
بجای باز آید پس باید داشت دیگر بیرون مهره های پشت و مهره های گردن
رود و هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشارده شود و طریقه علاج آنست که او به هر دو
زانو بر دارند و مرفق دست بر او مالند یا چوبی که نان پزند و باز زیر پای بنشانند
او را اندر آن بمانند مانند سیری که بقراط حکیم فرموده که تخته بلند بر پا اندازه
بالا و پهنا مرد یا دوکانی باندازه درازی و پهنا و بستری نرم بر دوکانی
دوکانی اندازند و مرد را انجام ریزند باندازه ها و نرم شود پس بیرون آرند
و در شکم تکیه باید و دستاری یا فوطه دو یا بر سینه او به بندند و کناره از آن
بغل بیرون آرند و بر میان کتف او بند کنند و دستاری دیگر بیارند و بر دو پا

از بالا

۲۴۰.۱۲

ثم از بالای زانو بر بندند و آنجا که بن رانها بود بند کنند و کنار دستها بجوی که بر شکل دکینه
نهادن بود هر دو کناره را بدین چوبها محکم بسازند و بفرمایند تا بقوت بسوی خویش
بکشند و هر دو کف دست بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای رود و طریقه
بجای باز بردن مهره کردن آن است که بیمار را القفا خوابانند و سر او بکشند
و مهره را بمالند تا بجای رود و ضماد قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و سماق و
زعفران بگلاب و زرده تخم مرغ بسازند دیگر بیرون آمدن مهره استخوان
ران حقه بر بن گاه باشد که بیرون آمدن آن سوی اندرون افتد و گاه
سوی بیرون و گاه باشد که راست افتد علامت او آنست که پای دراز
گردد و دو بنجوله ران آماس بود و گاه که سوی پس افتاده بود پای کوتاه شود
و طریقه بجای باز بردن آنست که ران را بکشند و از سوی راست و چپ
بجنبانند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاه دارند و ضماد گذارند و بر بندند و پیش
نواری نرم بگیرند و یکسر زانو را همچو کسی سازند و پای او در ان رکیب کنند
و آن نوار از زیر ساق و ران ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و سوی پشت
و زیر بغل او در آرند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره ران از جای
بیرون نشود دیگر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش علاج آنست
که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگه دارد و دیگری استخوان
ساق او را بگیرد و بکشند و آن دو مرد او را نگاه دارند و بر بالای بنشینند
و استاد دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید خود بجای

باز شود در حال به بندند و ضماد گذارد و دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاج
بکشیدن تا بجای رود و اگر تمام از جای آمده و دشوار بجای برود طریقه وی آنست
که چوبی بر زمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بقفا بخوابانند چنانکه این چوب در میان
هر دو ران او باشد و کسی برین چوب به پیچد تا چون پای او را بکشند
تن را از چوب جسته نشود پس قدم او بگیرند و بقوت تمام بکشند و بگیرد
پای دیگر را کشیده بدارد و تا چون نیک کشیده شود بندگاه بجای باز شود ضماد
بر نهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آید و بر بالای شتالنگ
بند کنند و بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشیدن بجای باز شود
همچون انگشتان دست و هرگاه بندها بجای باز برند در راست کنند و اگر ابرا
شکستی و ناهمواری نماند از ابزار و داروهای گرم کنند که در علاج آماسهای صلب
یاد کرده شده معالجه نمایند **نوع پنجم** در دولی و دهن آن هی و دولی اندکی بیرون
آمدن بود به تمام و دهن و دهی در و گوشتی بود که با استخوان و الحبه بیرون
در آمده و آشکار و سر علامت وی آن باشد که در مفاصل اندکی تیزی
و نتوی از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و علاج وی این
آنست که موضع را بروغن گل چرب نمایند و برگ مورد نرم کوفته تر کرده باشند تا بالای آن
به بندند و طلا از مغاث و گل جرو و بانورده تخم مرغ سازند و قرار
فونیر خواهند از برگ سرو و برگ بید و گشت و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا
و خطمی و ماش و اکلیل و صندل سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش
و مغاث

و اسعاست و اقاقیا و کلنار و نوفل سفیده تخم مرغ طلا نمایند دیگر عارض میگردد
مر مفصل را حالتی دراز فروز زیاده از طول طبع میگردد و سبب او رطوبت زیادتی
و استرخای عصبها و رباطها بود علامت او آنست که در عضو در مفصل
حادث گردد که انگشت در رود و در آید و هرگاه آن عضو را میل دهند بقدر طبع
بی تکلف رجوع نماید و خون رگ نماید عود کند علاج آنست که عضو منفرج
را بموضع او برند و ضماد قابض قوی بنهند که در وقت گرمی بود مثل مازو و گلنار
و اقاقیا و قرط دانشه سازند یا اقماع مثل جوز سرو و ابهل و کندر نمایند
و سایر آنچه در ضماد خلع مذکور شده فایده دارد **باب بیست و سیوم در سموم** یعنی زهرها
و مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در زهرها و علامات خوردن و علاج
کلی آن تا اگر زهر دهند اثر نکند کسانی که ازین کار اندیشه باشند واجب
آنست که از موضع مردود و داشته باشند احتراز نمایند و از اشربه و اغذیه که
ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نمایند از بهر آنکه کسانی که خواهند که کسی را
چیزی زیان کار دهند بخش طعامها دهند تا مزه و انرا بپوشد در آنجا
که تهمت این باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت باشد چنان جایی
که گرسنه و تشنه حاضر نباید شد از بهر آنکه در حال گرسنگی و تشنگی دارویی
زیان کار تو شنیده بود و دیگر آنکه در گرسنگی و تشنگی زهر زود راه یابد و در
رگها بگذرد و بدل رسد بخلاف آنکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی بود
زهر راه نیابد که بدل و قوت آن نخست بر طعام آید و واجب است که

ادویه دفع مضرت سم نماید اختیار نماید تا عمل زهر را ضعیف سازد مثل
مثرودیطوس و تریاق گل مختوم و صفت ان گل مختوم و حب الغار از
هر یک برابر یکجا نرم کوفته به وزن ان عسل آمیخته بروغن گاو چرب
ساخته دوا دیگر خورد انجیر بر نهج جوز مغز جوز نمک کوفته و
سداب از هر یک سدس جزو انجیر بقدر المقدار که بود خمیر سازند
با شربت سداب مدام نماید تفاوت سموم نماید و انجیر و بندق
با نمک و بودینه لیت جوی و برگ سداب با شراب و دیگر زهرها
فایده دارد و اگر کسی زهر خورده غشی آرد و حدقه او منقلب گشته
و سیاهی چشم رفته امید خلاصی نیست و همچنین قفسکه برجا گردد و چشمهای او
او بیرون آید و نبض او ساقط شود و عروق سرد کند دلالت بدین
حال دارد و اگر بدین احوال رسیده و تغیری در احوال او ظاهر شده
و اضطراب دارد آب گرم بسیار دهند و روغن کنجد و مسکه و قی
فرمایند آن مقدار که ممکن بود مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر
بدینها قی آسان نیاید آبی که در و شبث و بوره و جوز القی و
نمک جوشانیده باشند بدان قی کنند و اگر بدان قی میکنند باید
که بسیار بود که اگر قی هم نیاید قوت زهر را بشکند آن مقدار که تواند شیر خورد
که قوت زهر را برطرف سازد و روغن و مسکه از شیر گفته اند که بهتر است
و تریاق طین مختوم درین مدد نهند که معده را پاک سازد از زهر و بعضی گفته

و زبان

اندکی زهر است از تریاق اگر در حال مبتلا نمایند زهر را برطرف ساخته
اما باید که نگذارند که بخواب رود که اثر تریاق باطل میگردد و نیز او را ازآنست
که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم عارض شده پس بعلاج الخ مخصوص
بدانست که کدام قسم زهر داده اند بعلاج آن استعمال نمایند و سموم بالتجربت
الخ معلوم بوده اند چهار نوع است **نوع اول** که حاد حراقت کننده
و آکال بود مثل زرنیخ و غیره علامات او مغص و تقطیع و لذع شدید بود و جراحت
در بعضی مواضع اندرون بودن **علاج** شیر و روغن و مسکه و پالوده بروغن بادام
نوع دوم گرم و خشک بود مثل فرفیون و امثال آن علامات او التهاب
و تشنگی و حمرت روی و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق **علاج**
آب برف و گلاب سرد به برف و شیره اسپغول بروغن بادام یا
روغن گل که بگلاب زده باشند و برف سرد ساخته و قرص کافور
بروغن بادام یا کنجد یا تخم اسپغول یا دوغ گاو و آب میوهای سرد مثل
زرک و تخم کاهو و گشنیز و زردآلو و نظر کنند که در کدام موضع اندوده و سوزش
بیشتر است آنرا بطحلب و صندل سرد سازند و اگر علامات امتلاء دم ظاهر بود
فصد نمایند و اگر طبع قبض بود تنقیه دهند **نوع سوم** که سرد و خشک و مخدر
مثل افیون و بیک مثل این بود علامت او سبات و خدر و ثقل
در بدن و پایها و دستها و زبان **علاج** تریاق دهند با شیره و لطوس
زسرو جوزی دوا از حلتیت و شراب کهنه اندکی صفت آن مرو و سداب

وقسط و پودینه و فلفل و عاقرقرحا و فرد مانا از هر یک برابر حلتیت ربع
مجموع بعسل سرشته بسازند و اگر نباشد غاریقون و مرو کل ارمنی بعسل
مبتلی بخورانند و مرو سداب و نمک و شوربای مرغ فربه در سموم نفع کلی دارد
و شوربای او از فربه و اطراف بره با سبک گندم و جو پخته شوربای آنرا
اغتیا بخورانند و پاها دیدن او را خشک بمالند و سر کشنده او را بجاورس
و نان گرم و نمک گرم سازند و عطسه فایده دارد نوع چهارم سموم کشنده
که ضد مزاج انسان بود چون بخورد علامت او سقوط قوت و غشی بر لحظه
و در بول و سقوط نفس و عرق سرد و توالی نفس علاج تبادر بخوردن
تریاق و فادزهر با مثرودیطوس و دواء المسک و تقویت قوت
بکباب اللحم و شراب و بویهای خوش و موضع خوب که هوای او معتدل
بود و لباس خوب که بوی صندل و گلاب بدو بیخته باشند و اگر غشی و ضعف
متوالی گردد و عرق سرد کنند دلیل هلاک بود و بدانکه هر یک از سموم
را نکایت در عضوی از اعضا شود سزاوار است که حفظ او نمایند
تا آن عضو از اذیت آن محفوظ ماند مثلا اگر اضطراب در اسفل
حلق بود حلق را با حقنه نرم بیارند و اگر در معده حادث بود او را قی
مناسب است و اگر زلاق ظاهر شود داروی که اثر بر مخصوص کبد است اختیار
نمایند و اگر خفقان و غشی حادث گردد معلوم شود که ضرر او بدل رسیده
اهتمام به تقویت دل نمایند و اگر در موضع از بدن لهیب و حرارت حادث گردد
بطلا و صندل

بطحلب و صندل سرد نموده بران موضع گذارند تا خدر گردد و اگر برودت ظاهر
شود آن عضو را گرم سازند فصل دویم در خوردن هر یک از سموم و ادویه
سمیه و علامات و علاجات آن و سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات و
بعضی نباتات و بعضی حیوانات بود و این چند نوع است نوع اول در داروهای
معدنی که مردم را زیان دارد و چند گونه میشود زیبق که سیماب میگویند اگر زنده
بخورند ضرر اکثر آنست که نکند جهت آنکه در حال بیرون می آید و اگر زنده در گوش
ریزند اعراض بد ظاهر میگردد مثل تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی
در آن جانب و بسیار است که منجر بسکته و صرع شود بسبب الم که از و بجوهر
دماغ میرسد علاج آنست که او را بیرون آورند بدین طریقه که میلی از
رصاص در گوش فرو کنند تا زیبق بر او چسبد و بیرون آورند و آنچه
مصعد و مقتول بود از خوردن او اعراض میشود مثل درد اندرون و ورم
بدن و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول علاج
تنقیه معده بقی نمایند باب عسل و بوره و حقنه بد نهادن ده درم مرباب عسل چند
کرت بدهند و بعد از آن شیر و لعاب تخمها و شراب و گفته اند که فایده دارد
و انگشت ... نمایند با ادویه و غذا انسب مردار سنگ و براده رصاص ... را
که مردار سنگ و براده رصاص دهند اندامها را اماس گیرد و قولنج و خشکی
دهان و گرانی زبان و ثقل معده در روده و در بدن ... محکم ظاهر شود
گاهی اطلاق با فراط واقع گردد که سحج و جراحت امعا شود علاج قی بطبخ

انجروت و بوره و چند مرتبه و اسهال آورد کرفس مسهل و مفتح قوی و نزلات
را فایده گفته اند و سه درم از مرو و دو درم سنبل و چهار ربوب عسل با
آب ارزان نفع دارد و زنجبیل مربی و عرق در حمام و یکدرم غاریقون و یکدرم
فلفل بهتر است گفته اند موجب عرق میشود و تخم کرفس و انیسون و تخم جزر
برابر نرم کوفته دو مثقال با آب کرفس یا شراب ادرار بول میکنند و
عند الحوادث بگوشت مرتع سازند اسفیداج از خوردن او عارض میگردد
سفیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و سرخی در حلق و زبان
و درد معده و اختلاط عقل علاج قی با آب عسل و انجیر و ربع درم
محموده با آب عسل و حقنه حاد و شربت افسنتین چشیده ادرار و منع از جذب
و روغن مسکه و شربت شراب مرتک از خوردن او قولنج و خناق
و خشکی دهان عارض میگردد علاج اسفیداج و شربت شراب کهنه و ماء العسل
عسل و اشیاء لعابیه و آب خطمی و روغن شیره سبوس و ربع درمی از محموده
در جلاب که از عسل بود و اگر سنج عارض شود علاج ... نمایند
اعراض این هر دو مثل اعراض زیبق مقتول بود اما از بینها با اسهال
بود علاج زیبق نمایند و شوربای چرب فایده دارد زنگار از خوردن
او تب و سوزش حلق و جراحت در معده و بسیار است که قی ...
میشود علاج زرنیخ که خواهد آمد باید سنگ ... از خوردن الماس
درد سر و خشکی دهان و درد شکم پدید آید علاج شیر تازه دهند تا اسهال
کند ...

کنند پس روغن گاو و شکر دهند و بپوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن بید
انجیر با سرکه بر سر نهند و تقطاطیس دهند تا انچه پراکنده بود جمع شود بعد ازان
تدبیر اسهال نمایند و باشد که بدان حاجت اید که هر روز یکدرم مقل طین
باید داد و از پس ان شوربای چرب دهند و روغن گاو اضافه نهند
اسهال کند و اگر هنوز در معده بود قی فایده دارد نوره و زرنیخ از خوردن
این هر دو سحج و جراحت روده و درد شدید در شکم و خشکی دهان و درد
معده و اسهال و قی و دشواری بول و سردی اطراف و سرفه و اعراض
انکه زیبق مقتول و اب صابون و زنگار یا در حلق غبار نوره رفته باشد
علاج همه انست که اب گرم و جلاب با روغن بادام و شکر و روغن گاو
چند بار بیاشامانند تا قی اید پس ازان کشک جو و کشک گندم و برنج
و اندکی از تخم کتان با عسل و اب خبازی و عسل بعد ازان شیر تازه
و شکر و لعابها و شوربای چرب زاج و شب یمانی از خوردن هر دو
سرفه شدید و سحج و بول شود و عارض میشود علاج شیر و شکر دهند و ربوب
ترش نه و اب کشک جو با روغن بادام و غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت
شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ خوردن اب سرد بر ناهار و بعد از حمام و جماع
حادث میکرد فساد مزاج کبد و استسقا علاج دوا الکرکم و دوا اللک
و شرابها مثل حماض و شربت دینار نوع دوم در بیان نباتات انچه حار بود و کشنده بیش
است از خوردن او ورم لب و زبان و تنگی نفس و غشی و دوا او جرع

در سقوط قوت و اگر خلاص شود از و شیح بدن و سل پیدا کردد علاج قی تخم شلغم
در آب و روغن بسیار بیاشامند و بعد از آن قی کنند و از طبیخ شاه‌بوط
یا دواء المسک یا تریاک تنها از دواء المسک یکدرم و از تریاک نیم
دانق و تریاق کبیر و شرودیطوس و فادزهر حیوانی مجرب است
و از جمله تریاقات که نفع تمام دارد پوست بیخ کبر و روغن گاو و حیوانی
که نام او بیش موش گویند نفع عظیم دارد فرفیل از خوردن او
سواد زبان و ثقل حرف و چسپیدن ناخن از انامل و اعراض سام
علاج قی با آب نیم‌گرم با روغن گل بیاشامند و بعد از تنقیه کافور با گلاب
و قرص کافور با دوغ گاو و آب خیار و لعاب تخم ابی و اسپغول
و آب انار و شیره خرفه و روغن بادام و گل و آب انگور
شفا همه را بیاشامند و ضماد بر سینه و جگر از صندل و گلاب کنند
از ذکر بست شدید و لذع در شکم و در سوزش احشا و فواق و اسهال مفرط
علاج قی و شیر و مسکه و روغن گاو و غیره و اسهال و خوردن حریره سبوس
بی برف و در آب سرد در آمدن و جرعه جرعه گلاب و آب انار
و سیب خوردن و باقی علاج فردن کسیل نمایند نوع مثل شبرم
و لاعیه و مازریون عارض میکردد هرگاه از مقدار شربت او زیاده خورند
اندوه و لذع و اسهال مفرط علاج شیر تازه و مسکه و روغن و دوغ گاو و تلخان
کنند

سیب و زبهای قابض و قرصهای قابض که دفع اسهال نماید و حمام با آب
عذب معتدل **سقمونیا** محمود است اگر زیاده از شراب وار خورند
اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر شود **علاج** دوغ و رب آبی
و ریواج و شربت فواکه و فادزهر و تلخان سیب **بلادر** عارض میشود
از خوردن او آبله در دهان و حلق و اندوه و امراض حاده و رکوس
و فساد اعضا و مقدار دو مثقال از کشنده بود و اگر خلاص شوند واقع
میگردد او سواس **علاج** خوردن اشیاء سرد و تر و روغن بادام و
کدو و شوربای چرب و جوز ماد زهر ان بود نجاصت **برنج** اعراض
او مثال اعراض ذراریح بود علاج ان مثل علاج ان باشد
از خوردن ان سوزش و لذع و تب دق حاصل گردد **علاج** بعد از
قی و حقنه تریاق فایده دارد **تفسیا و فلی** از خوردن اینها سوزش
در معده و حلق و سرخی در روی و احتباس در بول و براز و ورم
لسان و قراقر و باد در شکم و سر و ضیق نفس و غشی حاصل گردد **علاج**
بعد از قی دغرغره شیر تازه و کشک جو با روغن گل و خیدبید ستبر
با سرکه و عسل بجاتیب نفع دارد **حرل حبل** از خوردن او اسهال
و خناق و خفقان و مغص و سوزش بول باد در شکم ظاهر شود **علاج**
شیر و مسکه و روغن و مینبر با عسل و دفع اسهال برب قابض و
شراب ممزوج کم ارزن گرم گذارند **قفسیا و فلی** از خوردن او گرسام

خید بید شتر

شود خصوصاً اگر سیاه بود علاج دهیشان با شراب و شربت
لیمو و روغن نرگس و شیر ابن و آب سیب و آبی عنصل عارض میگردد
ازو درد اندرون و اسهال خوردن و درد گشنیه علاج شیره خرفه و آب
فواکه قابض و کثیر بعث داده باهم و تخم مرغ نیم بخت و جمیع الجبن منع اسهال
خون نماید و لعاب تخم آبی قشر بیخ از خوردن او ورم زبان و درد
معده و روده میشود علاج مثل انکه درد را رنج خواهد آمد آن را الله تعالی
دند چینی عارض میگردد از خوردن او اسهال مفرط علاج او قی و خوردن
شیر تازه و سکه و تریاق کبیر و فادزهر روغنهاد مغز با آنچه عارض میگردد
و اگر از حد بیشتر میل نماید غشیان و غشی و کرب علاج شیر تازه و قی و
شربت لیمو و خرفه شراب بر نهار از خوردن او درد سر و اندوه و خناق
و اختلاط عقل و تشنج گاهی عارض میگردد علاج فصد و تلیین طبعت
و شد بیر مزاج بقرص کافور و روغن نرگس و آب فواکه و هفت میوه
کندش و آب قثا و العنب ... رتیون سیاه و تریاقه از انها همه اگر افراط نماید
در استعمال و خوردن عارض میگردد غشیان و قی قوی شدید که قوت
را ساقط نماید و خناق و غشی و عرق کرد علاج حقنه حاد و قی اگر
کهورت اید و آنچه در نهفته مذکور شده نفع دارد و تریاق فادزهر و خوردن
آب گرم و شیر افیون از خوردن او عارض میشود و از علامات دهان
بوی افیون آید و گرفتش زبان و خدر و غور چشمها و خاریدن جلد

و کرد و ق

وعروق سرد و فواق و ضیق نفس و تاریکی در چشم و بمقدار دو درم ازو
کشنده بود علاج قی بشبت و ترب و عسل و نمک و حقنه ها و در زبان
و بزرود لطوس و اگر نباشد حلتیت در آب عسل حل نموده با شراب
کهنه که در و دارچینی کوفته و ما فرفرها و چند بیدستر با تریاق اربعه بمقدار
بندقی از جند بیدستر و فلفل و حلتیت و ابهل نرم کوفته و بوی جند بیدستر
نفع دارد و روغن قسط در سر بدن بمالند جوز ماثل از و اعراض حاصل
شود اول دوار و حمرت چشم و سیاه و تیرگی چشم دوزن ازو بتقاضی
کشنده بود علاج اول مثل علاج افیون بود و شورباهای چرب زده
نفع دارد عیرجیج اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و برسام بارد بود
و دوار و کرب و حکه و سبات شدید علاج قی و حقنه و طلا از گلاب
و روغن گل و اندکی سرکه بر سر گذارند و قشیش و سعتر بجوشانند و آب ابرا
شربت نمایند و تریاق و شیر فایده دارد تنبل ازو اکثر خارش زبان
و کف دهان و ضیق نفس در رفتن شدید و بدهان و قتیکه در بدن عارض
گردد علاج قی و خوردن شیر و طبیخ انجیر در روغن بادام و مسکه و شراب
و دوغ خالص و تریاق و شیرها و معاجین کبار کشنیز تر از بسیار
خوردن او دوار و سدر و کجی صوت و سبات عارض گردد علاج
قی بشبت و بوره و روغن زیت یا روغن سوسن و زرده تخم مرغ
بفلفل و گوشت مرغ فربه و مثلث را فایده گفته اند و دارچینی و فلفل

فایده مند است **جوز القیء** که اسقیل است از خوردن کوفته او تخم و
کرب و ضیق نفس و نفور تا قوت نبض و سردی جمیع بدن و خدر و
تمدد و غشی شود **علاج** قی باب گرم و عسل و شبت و بوره و شراب
و تریاق و زرده تخم مرغ و ماء قضبن فایده دارد و شیره خرفه با چهار
تخم **عنب الثعلب** نوعی از وی بدست که گل او سیاه و برگ او مثل برگ
جرجیر بود از خوردن او خشکی زبان و فواق و قی و خون و اسهال
مخاطی که منجر بسحج شود **علاج** قی و خوردن شیر و عسل با افسون و مرغ
فربه و بادام تلخ خوردن فایده دارد **فطر و کماه** از خوردن بسیار
او خناق و قولنج ظاهر گردد و انواع بد کننده دارد سیاه و سبود و
طاوسی و انچه در نواحی سوراخ هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت
قوی دارد از شرب او ضیق نفس و عرق سرد و نفخ در معده و شکم
و مغص و فواق و غشی عارض گردد **علاج** قی باب ترب و با تخم
ترب و بوره و نمک و سکنجبین و شراب   گفته اند فایده دارد
یا الکانه با خاکستر چوب یا انجیر با آب گرم و نمک و اندک سرکه
اربعه و سکنجبین و فلافلی و کمونی شراب با آب لیمو اب بعده ضماد
معده بصندل و گلاب و ماء قضبن و حقنه فایده دارد **نوع سیوم در سموم**
حیوانات **ذراریح** گرم و تیز بود از خوردن او سوزش دهان و مثانه و مغص
و درد شدید و سوزش بول و ورم قضیب و تب و اختلاط عقل و غشی

عارض گردد

عارض گردد و علاج فی الحال باید آب گرم در روغن گنجد و طبیخ انجبار و کشت و بوره چند نوبت
و فصد باسلیق بجهت نکایت و خوردن شیر تازه و لعابها و حقنه از آب جو و
حلبه کرنج و چربی مرغ و نبط و غذا انگور های چوب و روغن اگر گفته اند افتاد
زهر او بود چون زود مالیدن با حب صنوبر کبار و صمغ عربی با ثلث نفع دارد
و انجبار و بنفشه و روغن مسکه و کثیرا و زرده تخم مرغ فایده میداشت و در احلیل
بر و خشک و سفیده تخم مرغ چکانند و ضماد از آرد جو و عسل نمایند ذراریح
گوشت و زخم کشنده است اگر در شراب افتد و از هم ببرد و از خوردن او
قی و درد شدید بود در سر معده واقع گردد و از حرارت ببرد و از ریختن او موجب قتل
گردد خوردن آن تنها علاج و زخم مثل ذراریح نمایند و علاج حرارت بگنجد و خرنوب
و قند از هر یک برابر بگیرند و بروغن گاو دهند و شیر تازه و مالیدن روغن
در حمام روند و علاج حرارت و مالیدن بدن بروغن و در سرکه گرم گذارند
و مسکه و خطمیا با خوردن فایده دارد سالامندرا بعضی گفته اند که جانوری
است شبیه بچهل پا سه چهل پا دارد و دنب او کوتاه بود و گمان برده اند
که سوخته شود اگر در آتش در آن اندازند آتش را نشانند و از خوردن او ورم
شدید معده و ورم سلم مثل استسقا و احتباس بول و ورم زبان
و زوال عقل و در بدن بعضی برآمدن سیاه و شقاق گردد علاج فی الحال حقنه حاد
و خوردن تریاقات مثل تریاق افاعی و مثرودیطوس و علاج البطم و ارانج
مادسیه و عسل و حب صنوبر و برگ سرو با روغن زیت نفع دارد ضفادع

از خوردن او ورم بدن وکبودی و زردی زبان و غشی و سوی هم
دهند اینها باشند و میل طعام ساقط شود علاج قی باب گرم و اسهال
و شربت شراب بسیار و رباح در حمام و در ادرار دن و زراوند و
بر روغن در بدن بمالند و دواء المسک و کرم و علاج قی مقدار دو مثقال
شراب نفع دارد زهره زرانش بمقدار عدسی از و بعد از یک هفته لفته اعد نشیره
کشنده است علاج روغن و شیر تازه با خطیا نا و دار چینی و صنوبر بار و مرغ
گوشت و روغن بادام در بدن بمالند و تدبیر لطیف نمایند زهره یوز
از خوردن او قی زرد و کبود و تلخی زبان و زردی چشمها عارض
گردد علاج قی بروغن و اب گرم و این تریاق فایده دارد گل
مختوم و حب الغار و زرسد اب از هر یک برابر مر نصف جزو
نرم کوفته بعسل انبخته شربتی مثقالی بود قی نمایند و اعاده نمایند و
علاج هیضه نمایند زهره افعی از خوردن او غشی میشود اثر شود و خلاصی
از و بدشواری میسر گردد علاج روغن گرم نموده آز مسکه و روغن
کنجد اختیار نمایند و بعد از ان اب گرم خورند و قی کنند و
فاد زهر و تریاق و دواء المسک و شرود یطوس و مقدار ماء اللحم
عرق دداب عارض میارد کرب شدید و زردی روی و ورم
و خناق و سیلان لعاب و تشنج علاج قی و تریاق طین مختوم و خوردن
زراوند

۳۰۲

زراوند و نمک اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم ملیّنا نمایند شیر فاسد
و ترشی تشنه غشی و سرگشتن و تخمه فم معده و باشد که هیضه کند و بکشد علاج
با آب عسل و شراب صرف خوردن یا کلاتی و ورد معده روغن ناردین
و بادام و بصندلها مالیدن و گلقند و گلاب نفع دارد شیر جامد شیر که در
معده بسته شود و غشی و عرق سرد و ناقص عارض گردد علاج شیر مایه
نیم مثقال سرکه کهنه مقدار باقلی حلتیث یا آب پودینه و سکنجبین یا طبیخ
تخم کرفس با آب عسل و قی نمایند خون جامد حرف از جمود او در سینه
و معده و روده و مثانه و خفقان و غشی و سقوط قوت و تشنج اعضا
و سردی اطراف و ضعف نبض عارض گردد علاج حقنه دارد فرطم با آب
گرم صفت دوای نافع خاکستر چوب انجیر سوز خرگوش با پنیر مایه مثقال از
درم ساخته در جمود خون در مثانه بعلاج حصاة ملاحظه نمایند
ماهی سرد تبازی سماک اللیل شب بروی گذشته و اعراض
ان تاسه و هیضه آرد و باشد که بکشد علاج قی و مسهل و شراب
الی و گل مختوم فایده دارد بریان و گوشت گرم بمعده و خشک سازند
و بخارات محبس آرد هلم زهر دارد از خوردن غشی و فقدان عقل
و هیضه عارض گردد علاج انست که معده را پاک سازند بقی بعد از ان
مسهل و شراب با آب الی و سبسد گل مختوم بعد از قی نفع دارد و دود داد
آلمسک و انچه در علاج هیضه مذکور شده مداومت نمایند و از خواب و حمام

منع کنند **فصل سیوم** در نهش هوام و گزیدن ماران و جانوران طرد
هوام را اثر آواز است که در مسکن و منزل لقالق و طاوس و بط
و خارپشت و کوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی و نواحی منزل
شبح و حلتیت و غار و سیر و خربق و پودینه و درمنه پاشند یا بسوزند
از خاکستر چوب صنوبر یا ریسمانی بقطران و حلتیت آلوده گذارند
و شمع و روشنائی در شب از نزدیک خود دور گذارند تا هوام آنجا جمع
نشوند و از دود چوب انار و پیه گوسفند و بزر و دود سرد موی و اظلاف
جانوران و ثقل و رفت و انزره و برگ غار همه حشرات بگریزند خلاصه
از دود افیون و گیاه دانه و قنبه و شاخ بز کوهی و گوگرد **دور کردن مار**
از دود سرد و اظلاف بز و شاخ بز کوهی و خا فرفیون و گوگرد و موی آدمی
و ثقل و رفت ماران بگریزند و محس ... و اگر بر گذر وی نهند
از وی دور شود و نوشادر در آب حل کنند و در خانه بپاشند
و آب دهن روزه دار که مزاج او گرم بود کژدم را بکشد و اگر ترب
را پوست باز کنند و در خانه گذارند کژدم بگریزد و آب ترب و برگ او
بروی اندازند بمیرد **دور کردن کیک** شیاز یا رطوب کوبند اگر
حنظل در آب کنند و آب آنرا در خانه پاشند کیکان بمیرند و بگریزند
و طبیخ خرنوب و علیق همچنین بود و اگر خوق بر گشنیز در زمین کنند کیکان
آنجا جمع

آنجا جمع شوند و اگر بیه جر بنبت رجونی طلا کنند کیکان بران چوب
جمع شوند و آب   و چر بوب اگر بیاشند بگریزند دور کردن کیک شوکس
چوب صنوبر و ترانسه ان دود کنند بگریزند و اگر آتش و فلفل بس نیز دود کنند
همچنین بود و از دود برگ مورد و برگ مورد و برگ کرو دود
مقل و کوگرد بگریزند و اگر روی را و بدن را روغن مالند الم نرسد
دور کردن جوجبه تازی از خه گوسفند اندر خانه که پدید باشد از جم نباشند
و اگر هر هر را لبه زنند در خانه که از خه باشند همه بمیرند و اگر ورق خیار شور بند
از دود ان بگریزند دور کردن مگس از طبخ خربق سیاه و بوی زرنیخ زرد
و کندش بمیرد و باب و از زرنیخ در شیر یا در آب در ظرفی کنند مگس انجا
جمع شود و هلاک گردد دور کردن موش و گربه از مردار سنگ و خربق
و سک و صبت الحدید و بزر البنج و زعفران از بگریزند و معجون بسازند
تخمیر و در خانه بپاشند موشان از خوردن ان بمیرند و از بوی زراک
بگریزند و بمیرند و از موش را گوشت نهند یا حصی نهند یاد بنال برند
و رها کنند موشان بگریزند دور کردن مور بر سوراخ مور مغناطیس نهند
بگریزند و از دود کوگرد و قطران و حلتیت همچنین بود و از زهره گاو
در خانه او ریزند یا رقت بگریزد از مور را دود کنند دیگران بگریزند
دور کردن زنبور از دود کوگرد و سرگین و ثوم بگریزند و از عصاره خطمی و آب
خیار تری در بیش در خود مالند زنبور گرد انکس نگردد دور کردن دیوچه

بسوس کوبند و انیسون و نوشادر و بوزینه چوبهاری و پوست ترنج جابر را
از دیو چه نگاه دارد و بفرمان خدای تعالی دیگر بار او را زدن نتوانند بعضی دارند
که جانوران را بکشند خربق سگ را و گرگ را بکشد و در جغرافیه تعبیه
کنند و بر نهند خانق النمر پلنگ را بکشد خانق الذئب گرگ و شغال را
بکشد یا دام تلخ روبه را بکشد خرزهره و برگ آزاد درخت بهایم را
بکشد **از بدن بهایم و هوام** هرگاه حشرات بگزند او را زخمست که بالای آن
موضع را به بندند در ساعت و بعض نمایند بعضی شدید بود از کشش
دهان و دهن را بر زمین گل و غیره چرب سازند و باید که دندان
ناکل نباشد و روزه دار نباشد در حینی که او را بدندان گرفته
زرداب او را بکشند و بعد از آن محجمه با آتش گذارند بشق یا بغیر
شق پس از آن زخم را بشکافند و گرم بر آن موضع نهند و ضماد کنند
بعضی ادویه کشند مثل زبل الحمام و بوزینه و کرد و بول و خاکستر
چوب از درخت الخبیر بسرکه یا به پیاز و موش و سیر برنجی یا مرهمی که از
سکنجبین و حلتیت و کوکرد و زبل کبوتر و بوزینه و کاکولی اجزا برابر
ترتیب و زفت طلا نمایند و حجامت بگذارند که بود برابر دو رماق
در بعضی مبتلا بیند و نظر کنند که اعراض کدام یکی از حیوان که گزنده زبانی
داد و به علاج آن نمایند از هوام همه **افعی و حیات** چند نوع است **از بدن**
ملک ماران این ماریست که بر سر او تاج بود و رازی او دو دید یک
پاشم بود

یا سیاه بدست باشد و سر او تیز بود و چشمهای او سرخ و در نواحی سوراخ گیاه بروید
و هر مرغی و جانوری که برابر سوراخ او شود بیفتد و دیده اند که سواری سر نیزه بدو
رسانید هم سوار و هم اسب بمردند و دیده اند که بر لب اسب گزیده هم سوار و اسب مرده این
مار در زمین ترکستان بود و هر که از وی برآماسد و ورم آید و در حال بمیرد و هر که نزد
آن مرده شود هم بمیرد و علاج ندارد **گزیدن شوزه** مار ریگ است و درازی او یک گز
تا دو گز و شاخها دارد و جای او بیشتر اوقات در ریگها بود و رنگ او مثل
ریگ باشد علامت گزیدن او گرانی در تمام بدن و تپ و چشم برآماسد
و سرگشتن و چشم تاریک شود و عقل زایل **علاج** قی بتخم ترب و شراب
و گلنجبین و خند بید و کشنیز و پودینه و کشنی با شراب شود دارد نمک سعتر تخم ترب
عجیب است و انگشت روغن زیت ضماد کردن و پودینه کوهی و بلوط جدا جدا
زنجبیل هم امیخته و ماهی حو ضماد کردن سود دارد **گزیدن خطاف** فواق پدید آید
و رنگ روی زرد و خدر شود و اندامها سرد شود و کسالت پدید آید
و چشمها برهم نهاده و خفقان و دوری عظیم **گزیدن براقه** از نیش او خون
از مسام و دنیا قید روان گردد و رنگ او مثل ریگ بود و بر پشت او
نقطه سفید و سیاه باشد و در موضع گزیدن از ورم سیاه و ورم آب زود آن
گردد و اسهال مع ضیق نفس و حرارت و انقطاع صوت و سقوط نهان
بشود **گزیدن نقاره و زمانه** درد شدید و ورم در جمیع بدن عارض گردد
یا رمها کوتاه باریک کس بر کنار خود در انگوری او انداز رند ار دود شیخ بوعلی

گفته در نواحی کوهستان بسیار بود و بومی دیگر هم جنس این مار هم سوی پیش و پس
جهاز او و مایل بسرخی بود دیده باری ماری بود علاج او علاج افعی باید
اگر زدن او کراز و درد شدید و اضطراب و حبس با طاطو فرو حرکت ساقط
گردد و در ماده ارسه لب ظاهر بود و آن هید **وسلیکه** ماری بود که در ریک
منزل دارد آواز او مثل آوازهای که در آب بود **علاج** زتریاق
فاروق و تریاق اربعه و تریاق دفاعی و غیره دهند **تریب افعی** با انواع
بود بعضی گردن او دراز و با ریک سر و پایان او سطبر اکثر نقطهای
سیاه دارد و زهر او زیاده از ماده او بود در فصول گشنه عمر زهر او
قوی باشد زهر جوان و در پیر ماده بسیار بود و بلوطیه افعی هر اکثر در پوست
باز گذارد و هر که او بگزد گیرند علاج نباید پوست باز گذارد و بوی
ناخوش دارد **سلاطسه** درازی او یک گز بوده و بر بدن او آثار
سیاهی بسیار بود و سر او صنوبر و گردن او غلیظ و دنب او باریک و از
گزیدن او حرقت بول و اندوه و تشنگی شدید که بخوردن آب
زایل نشود و بول و حرق نباید و شکم او ورم کند و افعی و حیات انواع
بسیار دارند که در حیز حساب نمی آید سزاوار است که از دهان زند
و در نواحی او در نیایند و علامت گزیدن افعی است که از موضع
لسع او خون اول بیرون آید بعد از آن زرد آب عسالی و خدر درد
و ثقل او زایل نشود و ورم گرم و بثور و دبله مثل آنچه سوخته باشد کبود
رنگ

زنگ پس ورد و آب او بوی ماک و التهاب در اعضا و تب و عرق سرد
و فساد رنگ مایل بکبودی و نفس متواتر و قی صفراوی تلخ و در سه روز
هلاک کند و گاهی تا بهفتم میکشد و بدترین افعی نر او بود و ماده او اسلم بود.
علاج آنست که بالای موضع گزیدن را محکم به بندند و اگر از جنس علاقات ملوطیه
و معطله بود قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی لذع نمایند و گوشت آنرا تمام ببرند
تا باستخوان رسد پس از آن داغ با آتش یا زرنیخ و ضماد زرفت
و زفت یا مدر گوگرد یا پیاز یا سیر کنند و اگر قطع عضو ملدوغ حوالی او نمایند
شکافند موضع را محاجم بر او گذارند و یا بمکند بقوت چند مرتبه متواتر تا تمامی
زهر او کشیده شود و برای ادویه که آن زهر را کشند سوزد و نمل زرفت
و فرفیون و جاوشیر و قنه و پیاز و سایر آنچه در بحث هوام مذکور شده
بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص کرسنه و تریاق افعی دهند
صفت قرص کرسنه سداب آرد کرسنه زراوند مدحرج تخم چند بقول از
هر یک برابر بشکر سازند شربتی مثقال بشراب بیاشامند یا دو مثقال حلتیت
بهیک ادویه شراب و شیر بسیار و شراب کند یا و پیاز با شراب و جوز و طعام
حرب و سرطانات نهری مشوی و بعضی گفته اند قضیب گشنیز بریان زده
اگر در حال بخورند مقدار دو مثقال نفع دارد و حب اترج و شرابی که برند
افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانات است و جوز و بندق و اصل انجدان
و انجبیر فایده دارد و روغن بسیار خصوصا اگر کهنه بود و حمام که عرق بسیار آید

و شیرمایه خرگوش و بعد از ان شراب ممزوج و جمیع شیرها به نفع دارد و ورق
زراوند و زراوند مدحرج و غاریقون ملدرم شراب فایده دارد و اگر
بعد از ین گزیدن غشی و سقوط قوت عارض گرد د تریاقات و ادویه
حاره اختیار نمایند و بر موضع بگذارند و فصد نافع است و
در بدن و غیر از انتشار ضرر کلی دارد و مرغ را شق نموده و صفدع را
بر نهش و ضماد ابهل و حب الغار و بابونه و آرد کرسنه مجموع با نبیذ یا شراب
شراب و قی نیم ترب نفع دارد و بعد از ان ضماد بقطران و نمک نموده
باشند ملبع مار ریگ در اب و د زیرون اب ار دلب جوز سرو دو درم
بسل اب یا شراب دو درم زراوند شراب و اندکی سرکه انجیره
و ضماد بنوره انجیره و زیت و علاج سعطه بعد از علاج بسیار خوردن
روغن بسیار و قی و حقنه و خوردن مدرات مثل طبیخ کرفس و سنبل
هندی و دارچینی و اسارون و فطراسالیون یا ضماد از خارج
بنوره و نمک و زیت و علاج حیات بارقی مثل مرسیرافعی نمایند
و شراب بسیار و ماهی بسیار و ماهی شور یا ماهی و کبابهای و ضماد
بقلته الحمقا دارد و برگ ازیا رگ زدف و ما ز و سازند
و علاج بلوطیه زراوند طویل و شراب و ضماد ثناه بلوط و علاج جاورسیه
که رنگ او مثل جاورس زرد بود مثل علاج افعی نمایند حمیات
ماری مختلف برنگها و بارنگ در هر روز باشد هرکه بخورد در روز ما
برود

بدرد علاج او مثل علاج افعی نمایند صفت دیگر از مار یش دریائی بود چون
او پنج درجه و فلان او سی درجه باشد گفته اند مراو را چشمها بزرگ و دهان
گشاده دارد باو را ز بر پشته که چشم او پوشیده و بر گردن او فلوس بود و پوست
درشت وازار او بجراحت باشد نه بنیش واز گزیدن او درد اندک ظاهر
شود بعد ازان التهاب و سوزش پیدا گردد علاج زلال و تریاق و سیر بهم کرم
طلا باید کرد و روغن قسط و روغن عاقرقرحا و طبیخ سداب و برگ غار با کره
و مرو فلفل و ساذاب برابر سرشتی دو درم با شراب میل نمایند گزیدن خفرب
عارض شود از گزیدن او ورم سوزش و سرخی و صلابت و احساس ملدوغ
گاهی حرارت و گاهی سردی واندوه و عرق گرد علاج انگشت که بالای
را محکم به بندند و محجمه برو گذارند و زهر او را بکشند و زهر او را بکشند
و ضماد از کو کرد و نمک و علک البطم یا خند بید ستر نمایند و سیر بروغن
زیت گذارند بروغن و زنبق بمالند و آب بران موضع ریزند
سیر و حلتیت و عاقرقرحا بشراب دهند با مثقالی نمک او قیه
شراب و تریاق اربعه و سنجرینا و سیر با مقدار ان رب جوز با اندک
شراب و عرق فایده دارد بحمام روند با نوعی سازند که ان موضع
عرق کند و بعد از حمام شراب زالقنع گفته اند واز مجربات است انگشت نمک
طعام اندکی از و بخورند و بعضی گفته اند ترب و بادروج از عسل نمایند
گزیدن عقرب را ضرر رسانند و سزاوار انست که اجتناب نمایند

در موضع که عقرب بسیار بود از اشیاء منفتح شده مثل تخم ارقش نوع دیگر
از کژدم جراده گویند خورد بود و زهر او گرم و بعد از دو روز یا سه روز جراحت
کرده و اعراض بد ظاهر گردد و گاهی هلاک کند و ورم زبان و کرب
شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت و بول خون کردد
علاج محجمه گذارند و بسوزند و داغ نمایند بعد از آن فصد و آب سیب و آلو
و گاهی و آب طلحشوق و تلخان سبب باب کرد و آب کاسنی
و خیار کدو و آب جو و کدو و قرص کافور و اگر درد قوی بود یا آب فواکه
سرد نموده و شربت سیب و در دوغ ترش و این ترياق بسازند
طلحشوق و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزا برابر نرم کوفته
سه کف در دهان اندازند و آب میوها یا رب عنصل سرد کرده تا
بنشانند و اگر شکم یا دیگر حقنه نمایند و اگر زبان باماسد رگ زیر
زبان بریده و با آب کشنیز و سکنجبین غرغره کنند و حوالی از گل
ارمنی و سرکه طلا نمایند و اگر جراحت بود علاج قرحه باید کرد انواع زنبور از
رحم او اماسی کرخ و در دفعت تولد کند و نوعی زنبور است که سرخ و زرد رنگ
و سیاه در تن او و ابرها از گزیدن او الم شدید ظاهر شود و باشد که بکشد
انواع دیگر او خشک تر باشد از رحم ایشان رنجی صعب رسد و نیشها
برآید علاج در حال سه کف کشنیز بخورند و در دهن بنشانند و نیشها از تن بردارند
و آب جاری و آب خطمی و بقلة الحمقا و عنب الثعلب کامخ طلا نمایند
دخرق

از گل خرفه وخرفه بسرکه الوده برف وغیره سرد ساخته بر پاوان گذارند
با سرکه و بسرکه باکافور بسرکه وطحلب بسرکه وارد جو بسرکه باکنجد کوفته بسرکه و
اندک کافور فایده دارد واب سیب وشربت سکنجبین واب انار
ترش واب بیاز واب کاسنی وکاهو سازند وکشنیز وقند باب سرد
وفصد اگر زنبور کلان بود لفصد ارد ودیگر زنبور عسل قریب بود وو نیش
او چون بگزد انجا باقی ماند وعلاج مثل علاج سایر زنبور نمایند ونمک اگر
در ان موضع مالند ودر وی نشانند وهم چنین علاج مورچه بدان وجه مذکور شده
نمایند وانواع او بسیار است وبدترین اقسام او
رتیلای زمین رتیلا دیگر موت
رتیلی که مشابه زنبور که در نواحی کشمیر میرود واز گزیدن جمیع انواع ورم و
اندک حمرت وکمودت وحمرت در اکثر او فاش ظاهر گردد واز گزیدن
هر یک از این انواع اعراض خاص معلوم گردد واز حمراء او درد اندک
وحکه عارض شود واز گزیدن سیاه درد شدید وسردی بدن ورعشه
واز سفید او اختلاف بطن ودرد اندک وحکه واز کونه او که بر
نشیب او خطوط براق بود عارض شود صدر وسینه بدن واز گزیدن زرد
که مور نارنگ است عارض میگردد درد شدید ورعشه وعرق وانتفاخ بطن
وگاهی هلاک میکنند علاج همه انست که اول موضع لسع او را بدهان
یا محجمه زهر انرا مکند وبعد از ان در اب گرم گذارند ونمک اب طلا نمایند
ودر حمام در ارند ودر تسکین درد فایده عظیم دارد ودر اوار انست که مخلط

در آب گرم گذارند یا نخاله نشتر چوب الخبیر و بوزه و آب گزنب بر طلا سازند
و نمک ضماد نمایند و تریاق اربعه و سنج تیا و سفوف ار سیاه دانه و تخم
کرفس با جلنجبین یا آب حل کرده و تریاق ریتلا و طین داخیاس یا رازیانه تبتن
سود دارد انبست زراوند مدحرج یا ورارد بیخ سوسن کبود و ناردین و قرص عاقرقرحا
دود قود حربق و کمون دو دانه و انفحه خرگوش کبود و ناردین و دواز
و سرطانی نهری و میعه و عصاره خنجاکش و آب باسان از هر یک برابر
بگیرند همه را بکوبند و با آب گیر قرصها سازند هر یک درم از تب
واری بود قسم عنکبوت است از گزیدن او سردی اطراف و قشعریره
بدن و انتشار قضیب و ندد و امتلاء شکم از باد علاج سداب و سعد
و سیاه دانه بشراب و حمام سوف و تریاق قسم دیگر عنکبوت سیاه دانه
بود و پایها کوتاه از گزیدن او ریش سطیف و حکه و تورم او سیاه گردد
و سم او گرم بود بخلاف سایر عنکبوت علاج تنقیه کنند و دفع و حل طبیعت
بمطبوخ فواکه و گوشت فاسد را بگیرند و معالجه قروح ردیه نمایند قسم
دوم از عنکبوت سوف بهندی یعنی بوزبرد با سم میخهد و او با
صید میکنند هم چنانچه بود و این عنکبوت را پایها خورد و سفید نقطه
او مایل بسواد بود از گزیدن او حکاک و نخوق گرد شود علاج
طلای نخصص ورد و عنصل و سرکه که در بیخ کرفس جوشانیده باشند
و عنکبوت جهنده که دست و پایهای او دراز بود از گزیدن او درد

بشود

۳۰۰۲۶

معده وقی و دشواری بول پیدا زود این بد و کشنده بود علاج او مثل علاج
رتیلا نمایند گزیدن کرباسه و سام ابرص در موضع گزیدن او دندانها
بماند از جهت درد او دایمی بود و بیرون آوردن او چنان بود که
روغن و خاکستر بمالند تا ابریشم برو بمالند تا قرین رو کشند پس از آن
خاکستر بروغن خمیر نموده بر او گذارند اگر درد دایمی بود و بدهان بکشند
کشیدنی نمک و آب گرم که در وی سبوس جوشانیده باشند برو ریزند و تریاقها
رتیلا را دهند و جانوری دیگر هست که بکرباسه ماند چهار پای دارد و
دنبال او کوتاه هست این جانور را سلامندر گویند چنین میگویند که این
جانور را در میان آتش اندازند سوخته نشود بلکه آتش را بکشد و بفسرد
زهر او آنست که درد و سختی کند و حرارتی عظیم همچو آتش در درون پدید آید
و آماس گرم تولد کند و زبان بسته شود یا سنگین و لرزه بر اندامها افتد
و خدر شود باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد و باشد عفن گردد
و بیفتد علاج در اول آنست خاصه او و خانه اینست صحرای
خوردن و قی کردن و دریای خوردن سود دارد و
فایده دارد دیگر سام ابرص از گزیدن او سبب ضعف و بدن او
دندانها بماند دارد اعراض ظاهر گردد مثل قلق و تب و الم شدید و کلان
رطوبت متعفن فاسد علاج او آنست که دندانها را او بیرون آورند
بد بنظر نقه که قدری ترس بکار روی به بجنبد و بر موضع گزیدگی از درد است

وحب دلیکس پس پاک کنند تا دندانها بیرون آید یا صوف زیره ساخته
یا سپغول آمیخته در آبی که در روغن عربی حل کرده باشند بر آن موضع ضماد نهند
و زمانی بگذارند و بعد از آن بروق بردارند و دندان بیرون آرند
و علامتش بیرون آوردن اوشب نقارش و کبود موضع و انقطاع سیلان صدید
و بعد از آن علاج گزیدن ماران و تریاق اربعه فایده دارد

گزیدن مردم

بباید دانست که بدترین گزیدنها آنست که گرسنه باشند و از گزیدن
مردم روزه دار حالهای بد تولد کند علاج آنست که آن موضع را
بزیت که در وی موسوم گداخته باشند ضماد نمایند یا بخاکستر چوب رز در سرکه
یا ارسنا که هیچ سوس کبود داشت و سرکه یا پوست بیخ بادیان و عسل یا برنج
اسود که ار قند و زیت و موم و جربی ساخته باشند یا برد با قلی و آب
و سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک و عسل و اگر ورمی ظاهر گردد طلا مرداز
سنگ فایده دارد و پیه گوشت بسوزند و نرم کوفته با خاکستر زیت و سرکه
و اندک روغن زیت یا روغن کنجد طلا نمایند

گزیدن سگ دیوانه

که دیوانه نباشند هرچه از گزیدن مردم یاد کرده آنست سود دارد و پیاز
و نمک و عسل و نطرون و سرکه طلا فایده دارد یا نمک و پیاز و سداب
و باقلی و بادام تلخ و عسل بر موضع گزیدن گذارند و صوفی کرده
قدری بسرکه یا آنکه سرکه بر آن موضع پاشند و اگر اندکی روغن گل
نمایند دوا سابود و قدری نطرون بسرکه آمیخته گذارند و به بندند و هر سه
میکنند

میکند خاصه اگر زهر گزنده سگ دیوانه باشد اندر بیشتر حالها این کفایت بود
گزیدن پلنگ و شیر و یوز جراحت چنگال و انیاب ایشان اینها از زهرناکی خالی
نیست پس صواب انست که نخست جراحت را حجامه کنند تا زود ماده زهرناک
از روی بیرون آورند پس جراحت را ضماد آرد و ارد باقلا و [illegible] و
غسل نمایند بعد از آن جراحت را بسرکه و مرهم از پوست نحاس
و ارسا و حب فضه و موم و روغن زیت سازند و باقی علاج قروح
نمایند گزیدن رتیلا ابی و هلک بمار که سورت تکویسیح است خالی
از سمیت نباشد سزاوار است که زهر اینها پاک کنند و حالت [illegible] و
فیکس به سبب با [illegible] و غسل اسفنجه بر موضع جراحت کنند و هر سه
ضح و ربطه مطلق شحوم و سکه و روغن گل فایده دارد گزیدن زنبور
از گزیدن این حیوان که زنبور گویند در گزیدن او ورود درین پراکنده
شود و [illegible] ضماد زردچوبه و انجیر خام یا آرد کرسنه سود دارد و
گوشت او برگزیدگاه او نهند در حال درد بنشاند و فایده عظیم دهد
علاج باید که دفع زهرناکی او باید [illegible] و ضماد پیاز و بوره خوردن
سود دارد و ضماد دیگر از سیاهدانه یا از کشنیز با سیب فایده دارد
گزیدن دد و دبش علاج قروح رویه نمایند و قدما ذکر کرده اند حیوانات
و گزندها بسیار که در بحر و بر میباشند و گزیدن ایشان اعراض بد ظاهر
میشود علاج همه انست که جذب زهر اینها نمایند و تریاقات که [illegible]

[illegible]

اعراض و منع اندمال جراحت تا وقت خلاص شدن علیل از زهر ان
گزنده یا فادزهرها و مازریون و امثال آن تسکین زهرها دهد و بیش نمایند
و در دفع آن و اثر به ملاحظه نمایند **زیدن عب الکلب** یعنی سگ دیوانه
حالها که پدید آید از خشیت او دیگر شود و سودای بدن زهرناک
غالب شود و سبب علیه این سودا دو چیز باشد تابستان
بجهت هوای گرم اخلاط او را بسوزد و سودا میکند و در خرابیت هوا
زمستان بسبب صعوبت سرما خون جانوران که قصابان
ریخته باشند یا جیفه مردار و انها عفن و گوشت مردار بسیار خورده
نشانه وی انست که همه احوال او دیگر شود و چیزی کم خوردن و
تشنه شود و آب نخورد و از آب ترسد و هرگاه آب بیند بلرزد و آواز بلرزد
در پوست و روی او پدید آید و چشم سرخ گرده و زبان از دهان
او بخشته و لعاب کفناک بریزد و از بینی او تریت اید و گوش او خشنه
و در پیش افگنده و چون کسی اندوه برده مرد و بنال در بیان پای
آورده و پشت بر آورده و رفتن او مثل مستان بود و هر چند گاهی
که زود لبر در آید و بر دیوار رود و رحمت و بحیران حمله برد و مثل حمله
سگان و آواز او مثل آواز کسی که گلو گرفته بود و سگان از وی گریزند
و گاهی غیر او از حیوانات مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه از
سگ بیشتر شوند و دیوانه گردند و در کتب آورده اند که مردمی روباهی
داشت

درشت و آن روباه دیوانه شد و مردم را گزید و مردم نیز دیوانه شد
دیگر یاد کردن حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید نخست که
بگزد و چند روزی بگذرد اندیشه‌های بد و اندوه و خشمناکی و خلل
عقل و خشکی دهان و تشنگی پدید آید و خوابها آشفته بینند و از روشنائی
دوست دارند و اندامها سرخ شود خاصه روی که رنگش شود و باحر
گوسیش آغاز کند و هرگاه آب بیند خیال سگ در وهم کند و از آن
بترسد و دیگر زرد و عرق سرد و غشی افتد و هلاک شود و باشد
که پیش از آنکه این همه حال پدید آید هلاک گردد و باشد که آب
خواهد و چون آب بیند فریاد کند و آب در دهان او بحیله رود
و گاهی بانگ سگ کند و باشد او از شود و از بول او
حیوانی با شکلی کوچک بیرون آید و بول او رقیق و گاهی سیاه بود
محل حبس گردد و نتواند بول کردن و طبع خشک و بر گزیدن
مردم حریص گردد او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از او
بماند هر که بخورد دیوانه شود و هرگاه در آینه بیند نشناسد
و در آینه صورت سگ بیند و هرگز از جراحت او شود
و گاه سلیم باشد و هرگز که او را درد نهد بول او خون گردد و بعضی بعد از
یک هفته از آب بترسد و بعضی پس از شش ماه یا چهل روز و قومی
گفته اند که پس از آب بترسد و این درست نیست و دید فرق

صابون اگر بدی سگ دیوانه و غیره دیوانه چیزی خوردنی مثل نان
و غیره بر جراحت او نهند یک ساعت بعد از آن پیش مرغان اندازند
اگر مرغ از آن باز گردد و نخورد و یا اگر بخورد و نمیرد بباید دانست که
سگ دیوانه بود جراحت را نباید گذاشت که درست شود از جراحت
بزرگ شود بزرگتر باید کرد و حجامه باید نهاد و بریدن چنانچه معلوم
است و مدت چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام
بالا آید و اگر در اول غلط افتاده و درست گشته دیگر باره بباید شگافت
و داروی ریش کننده بباید گذاشت صفت مرهم ریش کننده بگیرند
زفت بگیر روغن و شبرم سه جزو جدا و شیر در سرکه حل کنند بسازند و زفت
و نمک و نوشادر سه جزو بادی بیامیزند و بکار برند و شیر را کوفته
با سرکه یا پیاز و قحیص و جفنه را با سپید اسپ بجوشد بر روغن زرد گاو
و غیره با سیر و پیاز و نمک کوفته با خاکستر چوب از طلا بسازند نهادن
در ابتدا بسازند وقتیکه از جراحت خون بسیار رفته باشد والا
در کلان ساختن سر جراحت فایده نیست مگر آنکه مندمل نشود
باید که چندگاه جراحت باشد طلا تا مدت چهل روز و بعضی زیاده
گفته اند و داروی مسهل سودا اسهل مطبوخ افتیمون و هلیله و
تریاق بزرگ و تریاق اربعه و داروی سرطان نفع عظیم دارد
صفت آن سرطان نهری بریان کرده بیخ خرزه و حنطا تا و کندر از هر یک
نه جزو

پس جزو نرم کوفته با آب ورد مشکل بیک مثقال در روز اول و در روز
دوم هم زیاده تا به چهار مثقال رساند و گفته اند که هیچ دارو چون خطاطیفا
نیست   علاج آن سگ بریان کرده شود و اگر ماهی دو دانه
و چند بید سشر بهم سیاف کنند   دارد   صفت دوزراج که نافع است
بگیرند ذراریح و دشت و بای و کراد باک   یکجزو و عدس مقشر
یکجزو و زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل و دارچینی از هر یک جزو
همه را نرم کوفته با آب قرصها سازند هر یک دو دانگ شربتی هر بامداد
یک قرص دهند در گرمابه ببرند و در آب زن نشانند تا هم در آن
بول کنند و نخود آب از گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند
و اگر از پس این دواها بحس در مثانه یابد طبیخ عدس با روغن بادام
و شکر و روغن گاو صفت داروی دیگر بگیرند سرطان نهری و خطاطیفا از
هر یک بخیز رم کنند و یود بینی از هر یک سه درم گل مختوم دو درم بکوبند
و سفوف کنند شربتی دو درم و گفته اند و اگر مشربه سازند از پوست
کفتار و آب در وی خورند یا قدحی که پوست گرفته باشند یا کوزه
و اگر قدح از چوب بود بهتر باشد و اگر شیشه از پوست سگ دیوانه
سازند و آنرا بپوست کفتار بپوشند بهتر بود و صواب است که
نایزه سازند و یک سر نایزه در حلق او برد و دیگر نایزه در مشربه باشد
تا از برای آب در حلق او رود و دو آب را نبیند   دیگر علاج دربیه

این جانوری بود مثال مورچه بزرگ بتر از گزیدن او خون از جمیع مجاری
روان گردد حتی که از چشم و بیخ دندانها علاج آنست که آن موضع را اگر زنده
بفاد زهر و آب کاهو و صندل سرخ و خرفه و طحلب طلا نمایند و حلبت و شیر
گاو با شیر بز و طین مختوم و اسبغول با آب خیار روان کند و دوا بر آنچه
زهرها را تسکین دهد از تریاق و غیره گزیدن ضفدع بحری و زبانی سرخ رنگ
بود جانوری بلند است و زهر او بد است بهر جانوری بلند قصد کند و بدو جهد از
دور و اگر گزید سوی او دهد و دود میدان او زبان دارد و مضرت او
آنست که آماسی دارد ناک شود و علاج او تریاق بزرگ و آنچه در علاج
رتیلا یاد کرده شده و از گزیدن و زهری ورم زخم شود علاج او مثل
علاج سموم بارد نمایند گزیدن ذوات الاربعة والاربعین مسروف بگوش
خیزه و آنچه بزرگ بود یک وجب بود و هشتری یک انگشت بود
چهار پا دارد از هر سوی آنست و دو هم از پیش نوشته رفت و هم از پس
گزیدن او دردی شدید و حالتی شبیه بوسواس و ترسیدن و ضیق النفس
و میل تشنگی شیرین بود علاج آنست که او را کوفته بر آن موضع گذارند و زراوند
طویل و حیطانا و پوست بیخ کبر و ارد کرسنه اجزای برابر شراب بس یا با ماء العسل
احیاء [illegible] نمایند و تریاق اربعه و [illegible] دار الملک فایده دارد و نمک و
سرکه بر گزیدگی او طلا سازند کفایت بود والله اعلم بالصواب

فایده سوای کتاب از کتابی دیگر باب ششم در فصد و دران سه فصل

فصل اول در ماهیت فصد و احکام آن تفرق اتصال ارادی است واقع در
عروق که تابع اوست استفراغ کلی خاصه از عروق که بتوسط او از جمیع بدن
باعتبار فضله کثرت دم است یا رداءت دم یا هر دو و وقت اختیاری
فصد بعد از تمام هضم است و وقتی هست که فصد دران واجب است و تاخیر
دران روا نیست و دران تهیج التهاب بسبب مانع نباید کرد و باید که قبل از فصد ما فوق
موضع فصد را ببندند در بطن سوم تا بسبب الم دم بدان موضع منجذب شود و عرق
ظاهر گردد و بعد از ظهور عرق ما تحت آنرا محکم نگاهدارند تا عرق حرکت
نکند و میل باطراف و جوانب ننماید بعد از ان فصد کنند و فصد ضیق حفظ
قوت بیشتر کند لیکن گاه باشد که خون رقیق صافی دفع شود و کثیف
کدر باز ماند و در ضعف است بعد و فصد واسع تغشی سریع بود و در ابتدا تا
انطفای و عمل آن در سعه زیاده بود و در گشادن سبب چون دم اولی باشد
برای احتیاط سعه و ضیق فصد   است در رقت و غلظت قوام
خون و قوت و ضعف مریض موجه باید داشت و بحسب مقتضای حال
عمده باید   نضج ظاهر بود و مرض در ابتدا و انتها نباشد و فصد
واجب بود و مانعی از ان نبود فصد باید کرد و   ابن جالینوس
کرده گفته که اذا وجب الفصد فی الحمی فلا تلتفت الی قول من یقول
انه لا یسبیل الیه   البته ان وجب و لو بعد از لعس بود یا در ابتدا که

کسی را در بدن خون محمود کم باشد و در بدن او اخلاط کثیره بود فصد
نباید کرد زیرا که در فصد خلط خوب دفع شود و خلط بد باقی ماند لیکن
کسی را که در بدن خون بد اندک باشد یا خون او
که ضرر میل آن بدان عضو عظیم باشد و فصد باید کرد و اندک خونی دفع باید
نمود بعد از آن غذا
فصد باید کرد و اگر اخلاط
غلیظه باشد اولا استحمام وقتی باید فرمود بعد از آن استعمال.
اسهال بعد از آن فصد و منفعت نشستیه حفظ
قوت بمقصود است با کمال استفراغ خلط واجب الاستفراغ و بهترین نشستیه
آن است که بعد از دو سه روز بود و تا چیز در آن بمقدار ضعف قوت
باشد و واجب است که بعد از فصد اقدام امتلا نکنند بلکه غذای لطیف
بتدریج تناول نمایند و ریاضت و حمام محلل بعد از فصد ممنوع بود و در
حبس دم مراعات سه چیز واجب است دفع دم و لون و نبض هرگاه
دفع دم سست و ضعیف گردد و لون او متغیر شود و نبض صغیر و ضعیف
حبس دم واجب است و نیز گاهی که حادث شود تمطی و فواق و غثیان
عارض گردد حبس باید کرد و فصل دویم در اسباب مانع فصد واجب است
اجتناب از فصد در حمیات شدید الالتهاب و جمیع حمیات غیر حاده در
ابتدا و در حمیاتی که با آن تشنج باشد و در حالت وجع و بعد از حمام و بعد از
طعام و جماع و در امتلاء از طعام و امتلاء معده و امعا از ثقل و در روز
دویم

و دوبه در دور حرکت مرض و ثوران علته و در مرض مزمن که بحرانات
بسیار داشته باشد و مدت آن طویل بود و از موانع فصد کثرت
اخلاط ردیه است با قلت دم محموده و ضعف قوت بسبب حمی یا
کثرت اخلاط و ناقص قوی و مزاج شدید السوده و بلاد شدید البرد و کاهی که
بدن از اخلاط خام ممتلی بود فصد بیضرر بود و در حمیات عفنه بعد از مراعات
قواعد عشره اگر مرض عظیم بود و بول غلیظ مایل بحمرت و سحنه نضیج و حمی طویله
نباشد در وقت خلو معده از طعام فصد باید کرد و اگر بول رقیق و
با باری بود و سحنه در ابتدای مرض منحط فصد ممنوع باشد و قبل از
چهارده سالگی و در سن شیخوخه چندانکه ممکن باشد فصد نباید کرد
و امتلاء و سعه عروق و حمره لون باعث بر فصد باشد
باشد و مردم بسیار لاغر و بسیار سفید و فربه و مترهل زرد
ابدان سحلحل و صاحب درب و تخمه و امراض بارده مثل فالج و صرع
امراض یابسه مثل سحر و تشنج یبسی صاحب استسقا و قولنج
بغیر از ورمی و صفراوی مزاج را خاصه باکثار و صاحب ذکاء حس
ضعف معده و حبلی جائز نیست الا بحسب ضرورت عظیمه من
خلاصة التجارب فصل سوم در عروق مفصوده و منفعت فصد
مفصوده در هر دو دست شش است قیفال الکحل باسلیق
حبل الذراع اسیلم ابطی فیقال عرقیست در اعلای ساعد با جانب

وحشی و فصدان امراض ما فوق رقبه را نافع بود و اکحل عرقیست در فوق
مابض از جانب انسی و نفع فصدان مشترک است میانه قیفال و باسلیق و
فصدان خطر است و باسلیق عرقیست واقع
در اسفل اکحل و فصدان
نفوق صدر
بکند و نسبت قرح شریان و عصب در تحت
واقع در طرف قیفال و در نفع مشارکت
طحال ~~را و همش~~
او جاع کبد را نافع بود و سپر
طحال را و چون
در آب گرم باید
نهادن تا خون باسانی بیرون اید زود و حبس و فصدان باید کرد
که خروج دم منقطع ساکن شود و ابطی شعبه از باسلیق است و حکم باسلیق
را دارد و عروق مقصوده در پای چهار است عرق النسا و صافن
و عرق مابض الرکبه و عرق مشط قدم عرق النسا عرقیست واقع در
جانب وحشی کعب منفعت فصدان در وجع النسا و نقرس و وجع
الورک عظیم است و صافن عرقیست در جانب انسی کعب و فصدان
اورام را و اوجاع را و فروح رحم و احتباس طمث و اورام خصیه
و قروح ساق و بواسیر و اوجاع مقعد و بواسیر از آن اقوی است و عرق
مشط قدم شعبه از صافن است و در منافع شریک اند و عروق مقصوده
نواحی راس بسیار اند بعضی اورده اند و بعضی شرایین از اورده عرق

فصل

ضد غمیص است و فصد آن صداع و شقیقه و درد مزمن و دمعه و غشاوه و جرب
مزمن اجفان و سبل و بثور اجفان را نافع بود و عرق حلف الاذنین
و فصد آن سعفه و بثور زدا فه و رجلد راس را مفید بود و عرق یافوخ و
فصد آن جرب و سبل و رمد مزمن و کهنه را سود دارد و عرق و داجین
و فصد آن ابتدای جذام و خناق شدید و ضیق نفس و ربو و حادوجه
الصوت و امراض طحال را فایده دهد و عرق یافوخ و فصد آن شقیقه و
و قروح راس را نفع رساند و عرق جبهه و فصد آن ثقل راس و عینین
و صداع دایم را نافع باشد و عرق مؤخر راس که در پی فقره است
و فصد آن اوجاع سینه را بخصوصیت و عرق تحت اللسان ربو نفس
ثقل لسان و ... اورام لو زتین را فایده رساند
و فصد آن عرق از بیست و دو فصیلت موضوع در بیان هر دو عضو
کلف و کدورت لون و حکه و بثور روی و اسیر الف را مفید بود هیکل گاه
باشد که احداث کند و در وجه و تمام رو نشر شود و
بصرت او زیاده از منفعت باشد و چهار رگ و اوّ در زیر لبی
ان قلاع و قروح دهن و اوجاع و اورام و قروح و شقاق و انشر جار کند
را نافع بود و سه عرق صغیر طرف گوش
و فصد آن ابتدای نزول آب و قروح اذن و قفا و مؤخر راس و منع
در تحت جنا یعنی انجوانیم

در پس گوش برآمده است
از خون لطیف بود و حجامت نقاریه براس را نافع باشد و در عرق
لسس است و آن غرغرت نزدیک کردن
لحی یعنی گوی است و فصد آن جهت معالجات فم نموده است و عرق
عنفقه یعنی گوشه دهن و نزد بعضی زنخدان کذا فی کنز است و آن
مابین ذقن و لب زیرین است و فصد آن بحری که نسبت آن از ریه
بود دفع کند و از شرایین دو شریان چند است و فصد آن حبس نوازل
حاده لطیفه منصبه بعض کند و ابتدا از انتشار را و صداع مومن را نافع
بود و فصد آن شان خالی از مخاطره نبود و در ملجم بود و از عروق
مقصوده بدن دو عرق در موضع شکم اند یکی بر موضع کبد یکی بر موضع
طحال این استسقا و اسبر امراض طحال را نافع باشد باب هفتم
در حجامت حجامت نواحی جلد را تنقیه بیشتر کند و فصد کند و استخراج
خون رقیق در حجامت اکثر از استخراج خون رقیق در حجامت
اکثر از استخراج خون غلیظ بود و منفعت آن در ابدانی که خون غلیظ
و قلیل بود کمتر است و وقت اختیاری آن ساعت ثانیه و ثالثه
از روز نیمه ماه است و حجامت اطفال قبل از دو سال و مشایخ بعد
از شصت سال و جمهور مردم را بعد از ریاضت و حرکات بلیغه و
سهر و جماع و بعد از اسهال و رعاف سقوط و جمیع محللات و بعد از
حمام

حجامت ممنوع است مر کسی را که خون او غلیظ بود بحجامت رود و بعد از خروج
یکساعت استراحت کند و حجامت مقدم بدن مضعف
حس و ذهن است و حجامت نقره حلیفه اکحل بود خصوصاً
صداع مقدم راس و ثقل حاجبین و جفنین و رمد و ریح و سبل
و جرب و سبل عین و اورام اذنی و کلف و نمش را
نافع بود ولیکن مورث نسیان باشد و حجامت پس
است وجع حلق و درد کتف را نافع بود ولیکن مورث
ضعف فم معده باشد و حجامت حلیفه قیفال
است اوجاع راس و وجه و اسنان و عین و حلق و بینی و
گوش و ورم لثه و بود و گاه باشد که احداث رعشه
راس نماید و حجامت ساق قریب بفصد است تنقیه دم و
در زبان کند بتحلیل و تنقیه الدم و راحت حجامت ساق انفع از
حجامت وسط هامه جرب و بثور و اکثر امراض عین را
نافع بود و نسیان و بلاهت و
رداءت فکر و امراض
و قلاع و بواسیر و سیلان دم و ورم
و رحم را نافع و خون حجامت
دهد ولیکن بشرط در غیر زنجی اقوی

بود و بغیر شرط تحلیل و   بارده در مثانه و رحم و در سر عنقکه
باشد انفع باشد و حجامت قدام فخذین ورم خصیتین و جراحات
فخذین و ساقین را نافع باشد و خلف فخذ از رام و جراحات
حادثه در الیتین و حجامت اسفل زانو ضربان زانو که از اخلاط حاده
حادث شده باشد و جراحات ردیه و قروح عفنه ساق و پا را
نافع بود و حجامت کعبین احتباس طمث و عرق النسا و النقرس و حجامت
مقعد جذب مواد از راس و جمیع بدن کند و بسیار حصص و بواسیر
و اوجاع ظهر و ورکین و امعا را نافع بود و بدانکه فایده حجامت بی شرط
جذب ماده است از جهتی بجهتی که مشارکت او باشد مثل وضع محجمه بر
نواحی ثدی جهة حبس حیض است بی شرط جذب ماده بعقب دم و بند
طمث یا ابراز ورم غایر تا دوا بدو رسد یا نقل ورم از عضو شریف بعضو خسیس
مجاوران یا تسمین عضو و جذب ورم بود و تحلیل ریاح او یا رد عضو بموضع
طبیعی یا نزول عیبه بالشکین وجع و این بدو طریق است چنانچه وضع محجمه بر
ناف جهة قولنج ریحی و ریاح شکم و محجمه بار درین باب چنانچه بدو رسد و جذب
ماده موجب وجع از آن موضع بموضعی دیگر چنانچه جهة عرق النسا در پاشنه
الورکین جهة بواسیر و نقرس و حجامت بشرط از آنچه فایده است
دویم قلة استفراغ جوهر روح سیوم قلة تعرض با عضاء رئیسه و واجب است
تا ماده از منجر نشود و ما من خلاصة التجارب بطوس محمد الحجه الشفائی

ماده از عضو